بعلاوه آیا تکلیف دیون معوقهٔ آنها چه میشد ؟ آیا اگر آنها قسمت عمده یا تمامی مبالغ درخواست شده برای سال‌جاری را میپرداختند میشد به ایشان اطمینان داد که بعلت‌دیون معوقهٔ سابقشان از زمینهایشان اخراج نخواهند شد؟

کمیتهٔ محلی ما در الله‌آباد که در آن‌عدهٔ زیادی‌از دهقانان‌شرکت داشتند درمقابل این وضع عکس‌العمل‌شدیدی از خود نشان داد . واعلام‌داشت که نمیتواند بدهقانان‌توصیه کند که تعهدات خود را به این‌شکل بپردازند . ضمناً اعلام گردید که کمیتهٔ محلی نمیتواند بدون اجازهٔ رسمی کمیتهٔ‌اجرائی ایالتی‌وبدون‌موافقت کمیتهٔ عاملهٔ کنگره به‌هیچ نوع‌اقدام وتوصیه‌ئی بپردازد . بدین جهت موضوع باطلاع کمیتهٔ عامله رسید . «تصدق شروانی»و «پروشوتام داس تاندون» وضع را از نظر کمیتهٔ محلی و کمیتهٔ ایالتی به‌کمیتهٔ عـامله کنگره گزارش دادند.

از نظر مااین مسئله کاملامربوط به‌بخش‌الله‌آباد بود ومنحصراً جنبهٔ‌اقتصادی داشت ما بخوبی درك میکردیم که در آن وضع بحرانی که در کشور ودر روابط میان کنگره‌و دولت وجود داشت هر نوع توصیه واقدامی از طرف سازمان کنگره ممکن بود عواقب وخیمی همراه داشته باشد . آیا ما میبایست به کمیتهٔ بخش الله اجازه بدهیم که مذاکرات خود را با دولت برای‌بدست‌آوردن‌تسهیلات بیشتر ادامه دهد وضمناً بدهقانان هم‌بگوئیم فعلا از پرداخت‌خودداری کنند ؟ شایداین راهنمائی‌یك راه حل محدودی میبود وخودمان هم در کمیتهٔ‌عامله باآن موافقت میکردیم اماآیا میتوانستیم رسماً چنین اجازه‌ئی بدهیم؟

کمیتهٔ عامله‌میخواست بهر قیمت که باشد از پیش‌آمدن یك تصادم بزرگ وقطع ارتباط با دولت ، قبل از مراجعت گاندی جی اجتناب ورزد . مخصوصاً میخواست ازقطع ارتباط بخاطر یك‌مسئلهٔ اقتصادی که ممکن‌بود بصورت یك مسئلهٔ طبقاتی درآید اجتناب کند . زیرا اگر کمیتهٔ عامله از نظر سیاسی تکامل یافته بود و جنبهٔ مترقی داشت در زمینه های اجتماعی چندان تکاملی نیافته بود و بهمین جهت نمیخواست مسئله را بصورت قیام دهقانان برضد مالکین وزمین‌داران درآورد .

ازآنجا که من خودتمایلات‌سوسیالیستی داشتم‌برای راهنمائی درزمینه‌های‌اقتصادی واجتماعی صالح بنظرنمیرسیدم . خودم احساس میکردم که کمیتهٔ عامله باید بخوبی درك کند که وضع در ولایات متحده بصورتیست که حتی اعضای جناح راست و اعتدالی کمیتهٔ ایالتی و کمیتهٔ اجرائی آنجاهم ناچار شده‌اند برخلاف‌میل‌قلبی‌خود باقدام‌جدی بپردازند. من ازاینکه‌شروانی وسایراشخاصی که‌از کمیتهٔ ایالتی آمده بودند درمذاکرات کمیتهٔ‌عامله شرکت میکردند بسیار خوشوقت بودم زیرا شروانی کـه ریاست کمیتهٔ ایالتی را داشت بهیچوجه شخص تند روی شناخته نمیشد . او یکی از اعضای جناح راست کنگره بشمار

میرفت وحتی در آغاز سال نسبت به طرز رفتار کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده دربارهٔ دهقانان اعتراض داشت . اما وقتی که خودش رئیس کمیتهٔ ایالتی شد و فشار بـار مسؤلیت را بر دوشهای خود احساس کرد بخوبی دریافت که کمیتهٔ ایالتی ما دراقدامات سابق خودچارهٔ دیگری نداشته است . تمام اقدامات بعدی هم که کمیتهٔ ایالتی بعمل آورد همه با موافقت وهمکاری اووالبته بوسیلهٔخود اوصورت میگرفت زیرا او ریاست کمیته را عهده‌دار بود.

اظهارات تصدق شروانی در مورد وضع دهقانان ولایات متحده ، در کمیتهٔ عامله دراعضای آن اثرزیادی گذاشت ومسلماً تأثیرحرفهای اوخیلی بیشتراز اظهارات احتمالی من بود .

بالاخره کمیتهٔ عاملهٔ کنگره پس از تردیدهای بسیار و ازآنجا که احساس میکرد رد کردن تصمیم کمیتهٔ محلی الله آباد مقدور نیست به کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده اختیار و اجازه داد که در منطقهٔ تحت مسؤلیت خود اعتصاب مالیاتی و عدم پرداخت تعهدات را عمل کند . درعین حال اصرار ورزید که به مردم توصیه شود حتی‌المقدور از توسل باین اقدام‌خود داری کنند وضمناً کوشش بعمل‌آید که مذاکرات با دولت ایالتی‌دنبال شود و به نتایج بهتری منتهی گردد .

این مذاکرات هم مدتی ادامه یافت ونتیجه‌اش بسیارناچیز بود . تصور میکنم چند اصلاح جزئی در مورد ارقام تخفیف های منطقهٔ الله آباد صورت گرفت که اگر اوضاع عادی میبود ممکن بود به ایجاد توافق منتهی شود و از تصادم علنی اجتناب گردد زیرا اختلافات تقریباً ازمیان رفته بود و طرفین بهم بسیار نزدیك شده بودیم . اما وضع غیر عادی بود وهردوطرف ـ هم دولت وهم کنگره ـ احساس میکردند که تصادم و بر خورد بصورت اجتناب‌ناپذیری نزدیك میشود ودر نتیجه درپشت مذاکرات هیچگونه صمیمیت و حقیقتی وجود نداشت . هر قدمی که برداشته میشد طرف مقابل تصور میکرد کـه منظور حریف یك مانور برای بدست آوردن موقعیت وموضع بهتری است .

درواقع دولت خود را برای اقدامات آینده آماده ساخته بود و پنهانی تـدارکات وسیعی فراهم میساخت درصورتیکه قدرت ونیروی ما فقط درروحیهٔ مردم بود و این هم چیزی نبود که بتوان آنرا با فعالیت‌های مخفیانه تدارك دید وتجهیز کرد . بعضی ازما و ازجمله خود من ، بارها درسخنرانیهای‌عمومی خود تکرار کرده بودیم که مبارزه بخاطر آزادی باین زودیها پایان نخواهد یافت و ما هنوز بـا مشکلات و دشواریهای فراوان مواجه هستیم . ما از مردم درخواست میکردیم که خود را برای تحمل چنین مشکلات و مواجهه با چنین دشواریهائی آماده سازند وبخاطرهمین‌حرفها هم بود که ما را عناصری اخلالگروآشوب انگیزوجنگ طلب مینامیدند .

حقیقت اینستکه در آنموقع طبقات متوسط و فعالین کنگره، یك نوع بی‌میلی و فرسودگی نمایانی برای آغاز یك مبارزهٔ شدید از خود نشان میدادند و امیدوار بودند هر طور هست از تصادم و برخورد جدید اجتناب شود. بودن گاندی جی در لندن نیز توجه طبقات روزنامه‌خوان را از هند منصرف میساخت. با وجود این‌ها و برخلاف آرامش‌طلبی روشنفکران و طبقات متوسط، حوادث در برابر ما پیش می آمد و مخصوصاً در بنگال و استان مرزی و ولایات متحده خطر تصادم آینده مشهود بود. درماه نوامبر کم کم همه کس احساس میکرد که تصادم و بحران بسیار نزدیك شده است.

کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده که از پیشامد حوادث بیمناك بود بعضی تصمیمات احتیاطی برای مواجهه با تصادم احتمالی اتخاذ کرد. کمیتهٔ الله آباد یك کنفرانس بزرگ دهقانی تشکیل داد و در آن قطعنامه‌ئی بتصویب رسید که اگر راه حل بهتر و تسهیلات بیشتری برای دهقانان فراهم نشود ناچار بایشان توصیه خواهد کرد که از پرداخت بهرهٔ مالکانه و مالیات و تعهدات خویش، خودداری کنند. این قطعنامه خشم دولت ایالتی را برانگیخت و آنرا «بهانهٔ جنگ» قرارداد و حاضر نشد که دیگر مذاکره و ارتباط با ما را ادامه دهد. این روش دولت متقابلا در کمیتهٔ ایالتی کنگره نیز عکس العملی ایجاد کرد و کمیتهٔ ایالتی آنرا علامت فرا رسیدن طوفان شمرد و در تهیهٔ تدارکات خود تسریع کرد.

کمی بعد در الله آباد یك کنفرانس دهقانی دیگر تشکیل گردید که در آن یك قطعنامهٔ قاطعتر بتصویب رسید. در این قطعنامه گفته میشد که چون مذاکرات دربارهٔ پیدا کردن راه حل بهتر از جانب دولت قطع شده است و دولت برای ادامهٔ مذاکره آماده نیست دهقانان باید از پرداخت تعهدات خویش خودداری کنند. این وضع با وجود اینکه تا آنجا کشیده شده بود در واقع بمعنی پرداختن قاطع به مبارزهٔ عدم پرداخت نبود بلکه فقط بمنظور اعمال فشاری برای ادامهٔ مذاکرات و رسیدن به یك راه حل بهتر بود. امامتأسفانه دولت که در طرف مقابل ما قرار داشت از مذاکره میگریخت و عقب میکشید. قطعنامهٔ الله آباد برای عدم پرداخت موقتی تعهدات مالیاتی، زمین‌داران و دهقانان را بطور متساوی طرف خطاب قرارمیداد اما ما خوب میدانستیم که درعمل فقط دهقانان و بعضی از زمین‌داران کوچك و خرده مالك بدان پاسخ مساعد خواهند داد.

وضع ما در ولایات متحده در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۳۱ چنین بود. درهمین اوان در بنگال و در استان مرزی نیز جریان حوادث پیش میرفت و اوضاع تحول مییافت. در بنگال مقررات و تضییقات خشونت آمیز جدیدی بکار بسته شده بود. تمام این جریانات علائم آغاز پیکار بود و نه نشانهٔ صلح و سازش. اکنون این مسئله مطرح بود که آیا گاندی‌جی چه وقت بازمیگردد؟ آیا پیش از آنکه دولت حملهٔ شدید خود را که ازمدتها

پیش برای آن تدارك دیده بود آغاز کند باز خواهد گشت ؟ یا وقتی خواهد رسید که مبارزه آغاز شده باشد و بسیاری از همکارانش درزندان باشند . ما اطلاع یافتیم که اودر راه مراجعت است ودر آخرین هفتهٔ سال [1] به بمبئی خواهد رسید . هریك ازما ، هر فرد فعال کنگره،چه‌در کمیته‌های بالائی‌ومرکزی‌وچه درسازمانهای ایالتی ومحلی میخواست حتی‌المقدورتا بازگشت گاندی‌جی‌ازمبارزه‌اجتناب‌ورزد. حتی ازنظرپیشرفت وموفقیت در مبارزه‌هم مامیخواستیم اورا به‌بینیم‌وازراهنمائی وهدایت اواستفاده کنیم. زیرا ما دراین جریان تنها بودیم . اما کار در اختیار ما نبود . ابتکار عملیات در دست دولت بریتانیا قرارداشت .

۱ـ منظور هفتهٔ آخرسال‌میلادی ۱۹۳۱ یعنی‌هفتهٔ‌آخرماه دسامبراست ـ م

۴۰

پایان متارکه

با وجود آنکه مسائل دهقانی ولایات متحده مرا سخت مشغول و نگران میداشت مدتها بود که با بیقراری میخواستم به بنگال و به استان مرزی ، دو مرکز مهم دیگری که در آنجا هم اوضاع آشفته بود و زمینهٔ طوفانهای آینده فراهم میشد ، بروم . میل داشتم که در آنجاها اوضاع را در محل و از نزدیك مورد مطالعه قرار دهم و بعضی از همکارانم را نیز که دوسال بود ندیده بودم به بینم . اما پیش ازهرچیزمیخواستم تحسین وستایش خود را نسبت به شهامت وفداکاری عظیمی که مردم این دواستان درمبارزهٔملی نشان میدادند بیان دارم .

استان مرزی همواره دورازدسترس ما بود زیرا بعلت اهمیت وضعی که داشت‌دولت به هیچ یك از رهبران و شخصیت‌های کنگره اجازه نمیداد به آن سامان بروند . ما هم برای‌اینکه بهانه‌ئی بدست‌دولت ندهیم واوضاع حساس‌ودشوار آنجا رامشکلتر نسازیم برای چنین سفری اصرار نشان نمیدادیم .

در بنگال اوضاع دائماً بدترمیشد و هر چند جداً دلم میخواست که به آنجا بروم ، عاقبت دچار تردید شدم واحساس کردم که در برابر اوضاع آنجا هیچ کاری از من ساخته نیست . درآنجا ازمدتها پیش درمیان دو گروه ازاعضای کنگره اختلافاتی بوجود آمده بود ودرین میان بسیاری ازاعضای دیگر کنگره هم خودرا از کنگره دور نگاهمیداشتند زیرا نمیدانستند چه بکنند ونمیخواستند به هیچ یك از دو گروه مزبور به پیوندند . این سیاست البته ضعیف ونادرست بود زیرا نه آرامشی در بنگال بوجود می‌آورد ونه‌مسائل ومشکلاتی راکه درپیش بود حل میکرد .

تقریباً بلافاصله‌پس ازعزیمت گاندی‌جی به‌لندن دوواقعهٔغیرمنتظره، ناگهان توجه عمومی‌تمام هندرا متوجه‌وضع بنگال‌ساخت . این دوواقعه یکی‌در«هیجلی» ودیگری در «چیتاگونگ» روی داد .

«هیجلی» یکی از اردوهای مخصوص اسیران و بازداشتی ها در بنگال بود. یك اعلامیهٔ رسمی که از طرف دولت انتشار یافت میگفت که در آنجا زندانیان شورش کرده‌اند و به نگهبانان حمله برده‌اند و در نتیجه آنها هم ناچار به تیراندازی شده‌اند که بر اثر آن یك نفر از شورشیان کشته و چند نفر هم مجروح شده‌اند. از تحقیقاتی هم که از طرف مقامات رسمی دولتی بلافاصله بعمل آمد چنین نتیجه گرفته میشد که نگهبانان بهیچوجه مسئولیتی نداشته‌اند. اما قرائنی وجود داشت که بهیچوجه مفاد اعلامیهٔ رسمی را تأیید نمیکرد و دولت محلی بنگال برخلاف مرسوم، در این مورد ناگزیر شد که یك کمیسیون جدید تحقیق مرکب از قضات عالیرتبه را مأمور رسیدگی مجدد نماید. این بار نتیجهٔ تحقیقات که از طرف یك عده از ممتاز ترین قضات دولتی بعمل آمده بود تمام مسئولیت را بردوش مقامات دولتی انداخت و اعلام داشت که تیراندازی بروی زندانیان کاملا بیمورد صورت گرفته است و بنابرین اعلامیهٔ قبلی دولت هم نادرست و دروغ بوده است.

این موضوع بخودی خود خیلی مهم و هیجان‌انگیز نبود زیرا متأسفانه حوادثی از این قبیل در زندانها و اردوگاههای بازداشت شدگان هند بسیار اتفاق می‌افتاد و اغلب در روزنامه ها اخباری در بارهٔ « شورش زندانیان » و جلوگیری باصطلاح دلیرانه و هوشیارانه زندانبانان مسلح از زندانیان شورشی بچشم میخورد.

ماجرای هیجلی از این نظر غیرعادی و فوق‌العاده بود که بی‌ارزشی قضاوتهای یك‌طرفه و اعلامیه‌های نادرست و خلاف واقع دولتی را برای همه کس فاش میساخت و دروغگوئی دستگاه دولت را بطور رسمی نشان میداد. در گذشته مردم باین قبیل اعلامیه‌های دولتی توجه زیاد نشان نمیدادند اما اکنون ماهیت واقعی آنها بر همه کس فاش شده بود و هر کس می‌فهمید که در پشت این قبیل اعلامیه‌ها چه دروغهائی پنهان شده است.

پس از ماجرای دردناك هیجلی باز هم حوادث تأسف آور دیگری از این قبیل در زندانهای سراسر هند روی داد که گاهی به تیراندازی بروی زندانیان غیر مسلح هم منتهی میشد و گاهی هم زندانیان باشکال دیگر مورد هجوم و آزار قرار می گرفتند. عجب این بود که با وجود آنکه در این قبیل ماجراها همیشه زندانیان مصدوم و یا کشته میشدند همواره دولت آنها را به شورش و آشوب و تجاوز متهم میساخت.

در این قبیل موارد تقریباً همیشه و بشکلی تغییر ناپذیر یك اعلامیهٔ رسمی منتشر میشد که در آن، زندانیان را به جرائم گوناگون متهم میساختند و مأمورین رسمی دولت را تبرئه میکردند. به ندرت اتفاق می افتاد که یك مأمور دولت هم بعلت غفلت یا بد رفتاری خود مورد مؤاخذه و سرزنش واقع شود. هر قدر هم که مردم درخواست میکردند که در این قبیل حوادث یك کمیسیون تحقیق بکار پردازد و اوضاع را مطالعه

کند دولت خود را به کری میزد و هرگز با این درخواستها موافقت نمیکرد. ظاهراً دولت از ماجرای هیجلی درس‌خوبی آموخته بود وفهمیده بود که اگر در این مواردیك کمیسیون بیطرف به تحقیق پردازد نتیجه بضرر دولت تمام خواهد شد و حتی قضاتی که مورد اعتماددولت هستند برضرر دولت رأی میدهند و دستگاه دولتی را متهم میسازند.

در هر حال پس از ماجرای هیجلی وفاش شدن تجاوزات جنایت آمیز مأمورین دولت در زندانها مردم بخوبی فهمیدندکه در بیانیه‌های دولتی فقط مطالبی گفته میشود که دولت میخواهد مردم آنها را باور وقبول کنند و نه واقعیات وحقایق.

موضوع «چیتاگونگ» هم که‌در بنگال اتفاق افتادخیلی جدی بود وحتی ازماجرای هیجلی هم بیشتر اهمیت داشت. قضیهٔ «چیتاگونگ» بدینقرار بود که یك نفرتروریست یکی از بازرسان پلیس راکه اتفاقاً مسلمان بود بقتل رساند ودر نتیجه شورشی‌روی‌داد که‌آنرا بحساب احساسات‌مذهبی گذاردند. اما علناً پیدا بود که حقیقت امر چیز دیگری بوده‌است. عمل‌تروریست مزبور بهیچوجه با تعصبات مذهبی ارتباطی نداشت. تروریست نامبرده خواسته بود یك‌مأمور پلیس را از پا درآورد بدون‌آنکه توجهی داشته‌باشدکه اوهندواست‌یا مسلمان. راست است که بعد از این واقعه میان‌بعضی پیروان این دومذهب زد وخوردی روی‌داده بود امامعلوم‌نبود که‌این زد وخوردچگونه شروع‌شد؟ وبهانه‌وعلت آن‌چه‌بود؟ اگرچه‌ازطرف شخصیت‌های رسمی‌ومقامات دولتی دراین‌باره اتهاماتی‌اظهار میشد اما حقیقت آن هرگز بدرستی روشن نشد. در این زد و خورد ها موضوع قابل توجه این بود که‌معلوم گردید همیشه گروهی که نسبت به هردوطرف بکلی بیگانه بودند وجزو هیچ طرف‌حساب‌نمی‌شدند، درهر دوطرف‌شرکت میکردند ومردم را بزدوخورد برمی‌انگیختند. اینها اغلب از کارمندان رسمی و عناصر وابسته بدولت بریتانیا بودند که طرفین را به انتقامجوئی‌نسبت به یکدیگر تحریك میکردند. در میان‌آنهاکارگران راه‌آهن دولتی‌وکارمندان‌مؤسسات مختلف دولت‌کاملا شناخته میشدند ووجودآنهابخوبی نشان میداد که خود دولت این زد وخوردها را بوجود می‌آورد وتشویق میکرد.

«ج. م. سرگوپتا»وسایررهبران‌سرشناس‌نهضت‌مردم‌در بنگال همیشه درخواست داشتندکه یك‌کمیسیون بیطرف در این موارد تحقیق کند ومحرکین ومجرمین واقعی‌را معلوم سازد اما دولت هیچوقت‌کوچکترین قدمی در این راه برنمیداشت. این وقایع‌غیر عادی که در «چیتاگونگ»روی‌می‌داد همه را متوجه میساخت که چه امکانات واحتمالات خطرناکی‌برای تحریکات وجود دارد وچگونه‌ممکن است‌آتش اختلافات‌مذهبی‌از طرف دولت دامن زده شود.

تروریسم بخودی‌خود از جهات واز نظرهای مختلف محکوم‌ومردود شمرده‌میشود

وافکار انقلابی جدید هم آنرا نمی‌پذیرد ومردود میشمارد . اما مخصوصاً وقتی که رنگ مذهبی بخود میگیرد خیلی بدتر وخطرناك‌تر میشود و بیشتر اسباب نگرانی میگردد .

درآنموقع من هم از آن واقعه بسیار نگران شدم زیرا از این میترسیدم که اقدامات تروریستی درهند رنگ مذهبی بخود بگیرد و برقابت میان پیروان مذاهب مختلف منتهی شود و بیکرشته عملیات خشونت آمیز وسیع ومتقابل مبدل گردد . اگر من با این اقدامات و با این شکل جریانات مخالف بودم نه از آنجهت بود که یك «هندوی ضعیف و ترسو» بودم وشخصاً ترسی داشتم. بلکه از آنجهت بود که احساس میکردم نیروهای نفاق افکن دشمن خارجی هند هنوز خیلی زیاد است واقدامات تروریستی باین نیروها کمك میکند تا وضعی ایجاد کنند که وحدت ملی متزلزل گردد ودرصفوف متشکل مبارزهٔ مردم پراگندگی وسیعی بوجود آید .

وقتی که مردم بنام مذهب به آدم کشی پردازند و تصور کنند که باین وسیله در بهشت خداوند برای خود مقامی ذخیره خواهند کرد ، بسیار خطرناك خواهد بود که بسوی اقدامات تروریستی سوق داده شوند . اصولاً قتل وترور سیاسی کار بدیست باوجود این ممکن است گاهی قتل‌های سیاسی اتفاق بیفتد واز آنجهت که در آنها نظر خصوصی وفردی وجود ندارد وظاهراً به منظورهای ملی انجام میگیرد برای بعضی‌ها قابل توجیه هم باشد. اما قتل‌های مذهبی خیلی بدتر است زیرا با فکر یك زندگی در دنیای دیگرو بدست آوردن بهشت موعود بهم آمیخته میشود و بهیچوجه نمیتوان برای آن یك توجیه قابل قبول اجتماعی پیدا کرد. گاهی هم اتفاق می‌افتد که اختلاف میان این دو نوع ترور تقریباً ازمیان میرود ویك ترور سیاسی براثر القائات وتصورات روحانی وماوراء طبیعی صورت نیمه مذهبی بخود میگیرد ومشکلات خاصی بوجود می آورد .

موضوع ترور یك بازرس رسمی پلیس در چیتاگونگ از طرف یك تروریست و عواقبی که ببار آورد امکانات بسیار خطرناکی را پیش آورد زیرا بخوبی پیدا بود که ممکن است یکرشته فعالیت های وسیع انتقامی صورت پذیرد که وحدت ملی هند را شدیداً متزلزل سازد وراه تحصیل آزادی واستقلال را مسدود کند.

حوادث بعدی که اتفاق افتاد نشان داد که در هند هم روشهای فاشیستی ظاهر شده است ومخصوصاً بعضی اتفاقات بنگال روشن میساخت که در اروپائیان وعناصر انگلیسی- هندی یك روحیهٔ فاشیستی رواج یافته است و بعضی ازمجریان سیاست امپریالیستی بریتانیا هم آنرا کاملا پسندیده‌اند و بکار می بندند.

جای تعجب است که خود تروریستها یا لااقل بسیاری از ایشان نیز همین افکار فاشیستی را داشتند وروشهای فاشیستی را بکار میبردند منتها آنها از نظر دیگری بموضوع

مینگریستند . در واقع آنها در برابر نظریات فاشیستی امپریالیستی بریتانیا وطبقهٔحاکمه وعناصر وابسته به آن یك نوع نظریات فاشیستی ملی را قرار میدادند . این هردو گروه فاشیست بودند وروشهای فاشیستی رابکارمی بستندمنتها یکی در جهت منافع امپریالیستی واستعماری ودیگری در جهت تمایلات ملی. بالاخره در نوامبر سال ۱۹۳۱ چند روزی به کلکته رفتم . برنامهٔ کارم خیلی سنگین بود . علاوه بر ملاقاتهای فراوان خصوصی در چند میتینگ بسیار پر جمعیت عمومی هم صحبت کردم . در سخنرانیهای خود سعی داشتم غیر مؤثر بودن تروریسم را بعنوان یك وسیلهٔ مبارزه ملی نشان بدهم ومخصوصاًمتذکر گردم که این کار تا چه اندازه برای استقلال هند بی‌ثمر وحتی خطرناك است . بدیهی است من به تروریسم بشکل ناشایستی حمله نمیبردم وروش آنها را مثل مقامات دولتی یا بعضی ازهموطنان خودمان که خودشان بهیچ کاروهیچ اقدام مثبتی نمیپرداختند «ناجوانمردانه» و«ترس آمیز» نمیخواندم زیرا درنظر من کاملا ابلهانه وبیمورد بود که مردان یازنانی را که جان خود رابخطر می‌اندازند و به‌تروریسم میپردازند ترسو بنامم . مخصوصاً که‌ممکن بود عکس‌العملهای چنین حرفی چنان اشخاصی را باقدامات تروریستی بیشتری سوق دهد وایشان را به فعالیتهای خطرناکتری بکشاند تا نشان بدهند قضاوتی که از دور دربارهٔ ترسو بودن آنها میشود نادرست است وآنها ازهیچ چیز باك وهراسی ندارند ومیتوانند بهر اقدامی دست ببرند .

درآخرین شب اقامتم در کلکته ،چند لحظه پیش از آنکه به ایستگاه راه‌آهن بروم دو نفر جوان بدیدنم آمدند ، هر دوشان در حدود بیست ساله بنظر میرسیدند و صورتی رنگ‌پریده وچشمانی درخشان داشتند. بدون آنکه ایشانرابشناسم توانستم بزودی علت آمدنشان را بفهمم. آنهااز تروریستهاوهواداران فعالیتهای تروریستی بودند واز تبلیغاتی که من بمخالفت با تروریسم کرده‌بودم سخت ناراضی وخشمگین شده بودند . بمن گفتند که حرفهایم در جوانان بنگال اثر ناگواری گذارده است ودیگر اجازه نمیدهند که من بازهم دراین زمینه‌دخالت کنم و به‌انتقاداز تروریستها بپردازم. ناچارمیان مامباحثه‌و گفتگوئی درگرفت که خیال میکنم بیش از آنچه باید با تندی وتشدد همراه بود. متأسفانه وقت من خیلی کم بود ومیبایست بزودی حرکت کنم ودر نتیجه ناچار گفتگوی ما لحن تندی پیدا کرد وکمی خشم‌آمیز شد .

من چند حقیقت تلخ را برای ایشان بیان داشتم‌وضررهای تروریسم را بآنهامتذکر شدم . اماحرفهای من‌زیاد درآنها اثر نبخشید ودر موقعیکه ازهم جدا میشدیم بمن‌اخطار کردند که اگر باز هم بدخالت در کارآنها که بمن ارتباط ندارد ادامه دهم بسرنوشت دیگران گرفتار خواهم شد ومراهم خواهند کشت .

بدین ترتیب کلکته را ترك گفتم. آنشب در حالیکه در تخت اطاق خود درقطار راه‌آهن دراز کشیده بودم دائماً قیافه‌های تب‌آلود و تحریك شدهٔ این جوانان پر شور بنظرم می‌آمد. آنها بسیار پرحرارت و با غیرت بنظر میرسیدند و اگر در راه صحیحی قرار میگرفتند مسلماً عناصر بسیار مثبت و مفیدی میشدند! من پیش خود از شتابزدگی و خشونتی که نسبت به ایشان بعمل آورده بودم افسوس میخوردم. که میداند؟ شاید با مذاکره و صحبت مفصل‌تر و آرام‌تر میتوانستم این دوجوان پرشور و حرارت‌را از تروریسم باز دارم و براه خدمات مثبت‌تر در راه استقلال هند بکشانم که در آن شوق و شورشان بیهوده تباه نشود. ازآن ببعد بارها بیاد ایشان افتاده‌ام و بسرنوشتشان فکر کرده‌ام. اما هرگز نتوانستم بفهمم که آنها که بودند؟ نامشان چه بود؟ وچه‌شدند؟ هنوز هم گاهی‌از خود میپرسم که آیا آنها هنوز زنده هستندیا در گیرودار حوادث تروریستی کشته‌شده‌اند؟ شاید هم در سیاهچالها و تبعیدگاههای جزایر «آندامان»[۱] پوسیده باشند!

ماه دسامبر فرا رسیده بود. دومین کنفرانس دهقانی درالله‌آباد برگزار گردید و سپس من بسوی جنوب کشور و ناحیهٔ «کرناتك» حرکت کردم. تا وعده‌ئی را که از مدتها پیش به دکتر «ن.س.هاردیکر» دوست قدیمیم داده بودم وفا کنم. او برای‌سازمان «هندوستانی سوادال» کارمیکرد. سازمان «سوادال» یك نهضت داوطلبان خدمت درراه نهضت ملی بودکه سازمانی کاملا جداگانه و مستقل بشمار میرفت اما همیشه به نهضت کنگره کمك میکرد. در تابستان سال ۱۹۳۱ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تصویب کرده بودکه این سازمان هم به کنگره بپیوندد وضمیمهٔ سازمانهای عمومی کنگره شود و بوسیلهٔ آن سازمانی بنام «سازمان داوطلبان کنگره» بوجود آید. این کار عملی شده بود. دکتر هاردیکر و من مأمور انجام این‌مسئولیت شده‌بودیم. ستادکار نهضت «دال» همچنان‌درشهر «هوبلی» دراستان «کرناتک» بود. دکترهاردیکر از من دعوت کرد به آنجا بروم و با تأسیسات وطرزکار آنها ازنزدیك آشنا شوم. پس ازاین بازدید چند روزی باتفاق او بمسافرت درنواحی مختلف آن استان پرداختم و در همه جا از احساسات و شوق و شور عمومی متعجب شدم. درراه بازگشت خود «شولاپور» ودستگاه حکومت نظامی‌معروف آنرا هم دیدم.

آن گردش و مسافرت در کرناتك برای من صورت یك سفرتودیعی را داشت. آن سخنرانیها و آن خطابه‌های من، هرچندکه در آنها حرارت و خشونت بیشتر و لطف و

۱ـ جزایرآندامان. چند جزیرهٔ کوچك دراقیانوس هندهستندکه درمنطقه‌گرم وبدآب وهوا قراردارند، دولت بریتانیا دردوران‌تسلط برهندعده‌ئی اززندانیان ومحکومین‌سیاسی‌رابه‌تبعیدگاهها یازندانهای آن جزایرمیفرستاد و اغلبشان درآنجا نابود میشدند - م

زیبائی وموسیقی کمتر شده بود همچون نوعی « آوازقو »[1] بود . اخباری که از ولایات متحده میرسید نشان میداد که دولت حملهٔ خود را آغاز کرده است ، آنهم بصورتی سخت و دامنه‌دار . در راه سفر خود به «کرناتك» با همسرم کماله به بمبئی رفته بودم . اودوباره بیمارشده بود . در بمبئی ترتیبات معالجهٔ او را فراهم ساختم . تقریباً بلافاصله بعد ازرسیدن به بمبئی بود که شنیدم دولت هند مقررات استثنائی وتضییقات خاصی برای ولایات متحده وضع کرده است . مقامات دولتی ظاهراً تصمیم گرفته بودند که پیش از بازگشت گاندی‌جی کارخود را شروع کنند زیرا گاندی جی برروی دریا بود و بزودی به بمبئی میرسید .

این مقررات بظاهر برای مقابله با هیجانات دهقانی بود اما بقدری وسیع ودامنه‌دار بود که هر نوع فعالیت سیاسی و اجتماعی را غیر ممکن میساخت. دراین مقررات حتی برای خویشاوندان و بستگان و خانوادهٔ جوانان نابالغی که مورد اتهام واقع میشدند مجازاتهائی پیش بینی شده بود . و کسانی که قیم چنین جوانانی بودند نیز تحت تعقیب قرارمیگرفتند . اگردرروزگارهای قدیم دیده میشد که کسان و فرزندان مجرمین را هم کیفرمیدادند اکنون والدین و کسان جوانان بیگناه را نیزمجازات میکردند.

تقریباً درهمین‌زمان بود که ماگزارش‌مصاحبه‌ئی راکه بنام گاندی‌جی درشهررم ودر روزنامهٔ «جیورناله دیتالیا» انتشار یافته بود خواندیم . این خبر برای ما غیرمنتظره بود زیرا هیچ انتظار نمیرفت که گاندی‌جی دررم چنین مصاحبه‌ئی بعمل آورد . وقتیکه ما متن مصاحبه را مطالعه میکردیم میدیدیم که درآن کلمات وجملات فراوانی‌هست که بکلی با اوارتباطی ندارد وحتی پیش از آنکه خود گاندی جی این مصاحبهٔ را رسماً تکذیب کند، بخوبی معلوم میشد و میفهمیدیم که مصاحبهٔ او به آنصورت که منتشر شده نبوده‌است. ما پیش خود فکر میکردیم که بسیاری ازآنچه راکه او گفته است قلب وتحریف کرده‌اند . بعداً حقیقت‌واقعی‌معلوم گردیدزیراگاندی‌جی‌اعلام داشت که اصولا دررم‌با هیچ‌روزنامه‌ئی مصاحبه نکرده است . برای ما بخوبی‌روشن بود که کسی دربارهٔ گاندی‌جی به یك‌نیرنگ متوسل شده است.اما باکمال تعجب‌میدیدم که‌مطبوعات بریتانیا ورجال سیاسی‌انگلستان بهیچوجه باین تکذیب وباین نیرنگ‌ها توجهی ندارند و دائماً دربارهٔ آن مصاحبهٔ جعلی گفتگومیکنند ومتن‌آنرا شاهد می‌آورندومورداستنادقرارمیدهند. این بیشرمی آنهاواقعاً ناراحت‌کننده وخشم‌آوربود .

---

[1]ـ معروفست که پرندهٔ زیبا و شناور «قو» پیش از مرگ خود سرودی لطیف وجانسوز سرمیدهد که همه کس‌رابهیجان ورقت میآورد . معمولاآخرین‌کارهای درخشان کسی راکه ازدست میرود به «آوازقو» تشبیه میکنند. ازآنجاکه نهرو بعدازاین سفربزندان میرود وسالها درزندان میماند آن‌نطق‌های خودرا به‌آوازقو تشبیه کرده‌است.م

من‌عجله داشتم که‌هرچه‌زودتر سفرخود را در «کرناتك» بپایان رسانم و به‌الله‌آباد باز گردم . احساس میکردم که جای من‌درمیان‌رفقایم ودر ولایات متحده است . درچنین موقعی که حوادث فراوانی در آنجا روی میداد دور بودن از دیگران که در معرض خطر بودند برایم رنج آور بود . باوجود این تصمیم گرفتم که برنامهٔ کارم را در «کرناتك» بانجام رسانم . هنگام بازگشت به بمبئی بعضی از دوستان توصیه کردند که تا رسیدن گاندی جی که قرار بود درست یك هفته بعد وارد شود در آن شهر بمانم . اما این کار برایم غیر مقدور بود . ازالله‌آباد خبررسید که «پروشوتام داس‌تاندون» وعده‌ئی‌دیگردر آنجابازداشت‌شده‌اند. بعلاوه‌قرار بود که کنفرانس‌ایالتی‌ما نیزهمان‌هفته‌در«اتاوه»تشکیل گردد . بدین جهت تصمیم گرفتم به‌الله‌آباد بروم‌وشش روز بعد ، اگر آزاد بودم ، برای ملاقات باگاندی جی وشرکت در جلسهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره به بمبئی باز گردم . کماله‌را نیز همچنان بستری در آنجا گذاشتم.

هنوز به الله‌آباد نرسیده‌بودم که در ایستگاه «چهئوکی» بطور رسمی و باستناد مقررات جدید چندممنوعیت تازه‌را بمن اخطار کردند . در ایستگاه مرکزی‌خودالله‌آباد نیز یکبار دیگر یك چنین اخطاررسمی‌را مکرر کردند. بالاخره وقتی هم به منزل خود رسیدم باز برای سومین بار همین اخطار تجدید شد و یکرشته ممنوعیت‌ها بمن ابلاغ گردید . طبق این مقررات واخطارها من در حدود خود شهر الله‌آباد محبوس میماندم. حق نداشتم در برابر مردم صحبت کنم یا در اجتماع ومیتینگی شرکت جویم . همچنین حق نداشتم مقاله‌ئی یا مطلبی در مطبوعات انتشار دهم یا نشریه وبیانیه‌ئی منتشرسازم. محدودیت های دیگری هم از این قبیل وجود داشت که در واقع امکان هر نوع فعالیت را از من سلب میکرد.

بزودی اطلاع یافتم که نظایر همین اخطاریه‌ها برای بسیاری از همکارانم و از جمله برای تصدق احمد شروانی رئیس کمیتهٔ ایالتی ما نیز صادر وابلاغ شده است.

صبح روز بعد نامه‌ئی به رئیس دادگاه بخش که این اخطارها را صادر کرده‌بود نوشتم ودرآن، ضمن اعلام وصول دستورات و مقررات ابلاغ شده متذکر شدم که آن دستورات ومقررات را بهیچوجه‌دربارهٔ خودمعتبر نمیشارم ونمی‌پذیرم واصولا اورابرای صدور چنین دستورهائی صالح نمیدانم وبنابرین بفعالیت های عادی خود طبق برنامه‌ئی که دارم‌ادامه‌خواهم‌داد. ضمناًهم تصریح کردم که برنامه‌ام آنست که بزودی برای‌استقبال ازگاندی جی وملاقات با او وشرکت دراجتماع کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که‌من دبیر کل آن‌بودم به بمبئی باز گردم .

علاوه بر مشکلات ومزاحمت‌های مذکور این مسئله هم در برابر ما قرار داشت

که طبق قرار قبلی در آن هفته میبایست کنفرانس ایالتی خود را در «اتاوه» تشکیل دهیم ومن باین‌منظور به‌الله آباد آمده بودم که تشکیل آنرا کمی به تأخیر اندازیم تااینکه گاندی‌جی برسد و با اوملاقاتی بعمل آوریم و بعلاوه با تأخیر آن فعلا از تصادم احتمالی با دولت هم اجتناب ورزیم وتظاهری بمخالفت شدید با دولت نکرده باشیم . اماحتی پیش ازرسیدن من به الله آباد مقامات دولتی به تصدق‌احمد شروانی رئیس کمیتهٔ ایالتی مااطلاع داده بودند که اگر کنفرانس ما بخواهد موضوع دهقانان را مورد مطالعه و گفتگوقرار دهد نباید تشکیل‌شود .

درواقع درآنموقع که مسئلهٔ دهقانان برای‌ما مهمترین موضوع بود عجیب‌ترازاین تصوری نمیشد که کنفرانس ایالتی ما تشکیل گردد اما به مسئلهٔ دهقان که سراسرایالت‌ما را بهیجان آورده بود نپردازد .

بهرصورت طبق مقررات ما،رئیس کمیتهٔ ایالتی‌یا هیچ کس دیگری صلاحیت‌نداشت که شخصاً از تشکیل شدن کنفرانس جلوگیری کند . با وجود این بعضی از دوستان ما بملاحظهٔ‌احتیاط و برای‌اجتناب‌از تصادم، فوری‌قبلا‌پیش‌بینی کرده‌بودند که فعلا کنفرانس را کمی به تأخیراندازند . اما تهدید بیجای دولت همه چیزرا تغییرمی‌داد. زیرا ما بهیچوجه نمیخواستیم بحرف زوروروش دیکتاتوری دولت تسلیم شویم .

معهذا پس ازمباحثات و گفتگوهای زیاد بخاطر آنکه پیش از رسیدن گاندی جی تصادمی روی‌ندهد تصمیم گرفتیم که‌حتی برخلاف حیثیت‌خودمان هم که باشد فعلا کنفرانس را بتأخیراندازیم . اما دولت که خود را برای کار آماده ساخته بود با وجود اعلام تأخیر کنفرانس به «اتاوه» که قرار بود کنفرانس در آنجا تشکیل شود هجوم برد و نیروهای پلیس وسربازان ارتش مشترکاً این شهرراتحت نظر گرفتند، حتی چند نفر از نمایندگان کنفرانس راکه به آنجا آمده بودند وبدون‌آنکه ازتأخیر کنفرانس مطلع باشنددرآنجا سرگردان بودند نیزدستگیر ساختند . همچنین نظامیها نمایشگاه «سوادشی» و کالاهای وطنی راکه مابمناسبت کنفرانس تهیه وافتتاح کرده بودیم بستند وتعطیل کردند .

شروانی ومن تصمیم گرفتیم که صبح روز۲۶ دسامبر به بمبئی برویم. من بایدبرای شرکت درجلسات کمیتهٔ عامله میرفتم از شروانی هم مخصوصاً دعوت شده بود که شخصاً درموقع تشکیل جلسات کمیتهٔ عامله حضوریابد واوضاع ولایات متحده راگزارش دهد .

طبق اخطارهای قبلی که‌ازطرف‌دولت‌ایالتی بماشده بوو وبنا برممنوعیتهای خاصی که برایمان وضع کرده‌بودند خروج ازمنطقهٔ شهرالله آباد، هم برای‌شروانی‌وهم‌برای من ممنوع بود وجرم شمرده میشد .

بقراریکه گفته شدظاهراً بهانهٔ تصمیات‌شدید ومقررات‌استثنائی که درولایات‌متحده

مورد عمل قرار گرفته بود هیجانهای دهقانی بود. دولت میخواست بخیال خوداز اعتصاب دهقانان جلوگیری کند و تعهدات آنها را دریافت دارد. بدینقرار قابل فهم بود که دولت نگذارد ما از شهر الله آباد به مناطق روستائی برویم اما مسلم بود که ما در شهر بمبئی نمیتوانستیم شورش دهقانی را درولایات متحده راه بیندازیم. بنابراین اگردولت ایالتی نظرش فقط جلوگیری از شورشهای دهقانی بود باید خیلی هم خوشحال میشد که ما از ولایات متحده بیرون میرفتم.

از وقتیکه دولت مقررات شدیدی وضع کرده بود سیاست کلی کنگره این بود که یك روش دفاعی اتخاذ کند بهمین جهت هر چند که بعضی موارد نافرمانی های فردی هم پیش میآمد کوشش میشد از کاری که به تصادم‌منتهی‌شود و بهانه بدست دولت بدهداجتناب گردد. درمورد ولایات متحده هم وضع بهمین قرار بود. سازمان کنگره در این استان نیزلااقل در آنموقع ازهرگونه تصادم‌با دولت اجتناب داشت. شروانی ومن برای‌ملاقات با گاندی جی و شرکت درکار کمیتهٔ عامله به بمبئی میرفتیم. کمیتهٔ عامله نیز بتمام این مسائل توجه داشت ومن هیچ نمیدانستم که دربارهٔ آینده چه تصمیمی گرفته خواهد شد و هیچکس هم نمیتوانست چنین چیزی را پیش‌بینی کند.

تمام این ملاحظات سبب میشد که فکر میکردم بما اجازه خواهند داد به بمبئی برویم. ودولت درموردعدم اطاعت ما ازمقررات وقوانینی که بما اخطار کرده بودلااقل برای خروج ما ازولایات متحده اغماض خواهد داشت وموضوع را نادیده خواهد گرفت. ولی‌ضمناً دردرون خود هم‌احساس میکردم که کار باین‌سادگی نخواهد گذشت.

موقعیکه سوارقطارراه‌آهن‌میشدیم درروزنامه‌های‌صبح خواندیم که‌دراستان‌مرزی نیز مقررات استثنائی وضع شده است. عبدالغفارخان و برادرش دکتر خان صاحب، و دیگران را بازداشت کرده بودند. قطار ما که بسوی بمبئی میرفت ناگهان در ایستگاه کوچك «ارادت گنج» که معمولا جای توقف نیست متوقف گردید. مأمورین پلیس به قطار بالا آمدند و ما را توقیف کردند. یك اتوموبیل مخصوص زندانیان در کنار قطار ودرانتظارما بود. شروانی ومرا در آن سوار کردند ودرهای آهنینش را بستنداتومبیل بسوی‌زندان «ننی» راه‌افتاد. رئیس‌پلیس که یك‌افسرانگلیسی‌بود ودرصبح آنروز تعطیل عیدنوئل‌مأموردستگیری وتوقیف‌ما شده‌بود خیلی ناراحت وافسرده بنظرمیرسید. نگرانم که مبادا ما روزتعطیل نوئل را برایش مختل ساخته باشیم.

بدینشکل بازیکباردیگر بسوی زندان میرفتم!

«اکنون بازیك چند از خوشبختی بدورخواهی ماند
و باز روزگاری بدشواری نفس خواهی کشید.»

٤١

بازداشت‌ها ، تضییقات ، ممنوعیت‌ها

دوروز بعد از بازداشت ما گاندی جی در بمبئی از کشتی پیاده شد وفقط آنوقت بود که توانست بفهمد اوضاع هند اخیراً چه تحولاتی پیدا کرده است . وقتی که هنوزدرلندن بود اخباری دربارهٔ تضییقات بنگال شنیده بود وسخت نگران شده بود اما اکنون، این عید نوئل سال جدید با حملات وفشارهائیکه درولایات متحده شروع شده بود،باحوادث استان مرزی وبازداشت عده‌ئی از نزدیکترین همکارانش درآن دواستان ، هدایای‌تازه‌و غیرمنتظره‌ئی برایش ارمغان آورده بود . اکنون چنین بنظرمیرسید که دراین بازی نرد سیاسی،طاسهاریخته شده‌است و نبرد آغاز گشته است . دیگرامیدی به صلح وآشتی‌نبود. با اینهمه اوباز هم کوشش فراوانی بکار برد که وضع را از بن بست خارج سازد . باین مناسبت درخواست کرد با « لردویلینگدون » نایب‌السلطنه ملاقاتی بعمل آورد . از مقر نایب‌السلطنه دردهلی جدید باواطلاع دادند که با این ملاقات بشرطی موافقت خواهدشد که اوبهیچوجه دربارهٔ حوادثی که اخیراً دربنگال ودر ولایات متحده و در استان مرزی روی داده بود وهمچنین دربارهٔ تصمیمات اخیرومقررات‌تازه‌ئی که وضع شده بودوتوقیفها و بازداشتهائیکه باستناد این مقررات صورت گرفته بود ، صحبتی نکند . (این موضوعها را باکمك حافظهٔ خود مینویسم . متن پاسخ دفترنایب‌السلطنه دراختیارم نیست) درواقع اگرگاندی‌جی یا هریك از سران کنگره که به‌یك ملاقات رسمی بانایب‌السلطنه میرفتند دربارهٔ این موضوعها که سراسر هند را بهیجان آورده بودگفتگو نمیکردند چه حرفی برایشان باقی میماند . دولتی‌هـاهم این موضوع را خوب می‌فهمیدند و بهمین جهت این شرایط وقیود را تعیین میکردند .

با پاسخی که نایب السلطنه به گاندی جی داد بخوبی روشن شد که دولت مصمم است کنگره را بکلی درهم بشکند وتمام پلهای ارتباط مابین را قطع کند . دیگر برای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره فرصت انتخاب باقی نبود وناگزیر بود که برای مقابله با روش‌دولت

به نافرمانی عمومی متوسل گردد. اعضای کمیته میدانستند که در هر لحظه ممکن است همگی بازداشت شوند و بنا برین میخواستند پیش از آنکه بزندان بروند راه مبارزه را بمردم نشان داده باشند. معهذا بازهم اعلان آغاز نافرمانی را بتأخیر انداختند وهنوزهم دراین باره تصمیم قاطعی اتخاذ نکردند. گاندی جی یکباردیگرهم کوشید که پیش نایب‌السلطنه برود واقدامی برای صلح و سازش بعمل آورد. باین جهت یك تلگراف دیگر برایش فرستاد و یك ملاقات بدون قید و شرط را درخواست کرد. پاسخ دولت باین درخواست‌این بود که خود مهاتما و«ولب بهای پاتل»رئیس کنگره راهم بازداشت کرد.

درواقع دولت ناگهان دکمهٔ حرکت ماشین عظیم ومجهزفشاروتضییقاتی را که از مدتها پیش‌آماده کرده بودحرکت‌دادومبارزهٔ شدید خود را برای سرکوبی واعمال‌فشار آغاز کرد. خوب پیدا بود که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم در هر حال دولت باکمال اشتیاق باین مبارزه که خود را برای آن‌کاملا آماده ساخته بود میپرداخت.

البته ما در زندان بودیم واین اخبار را بصورت مبهم و جسته و گریخته دریافت میداشتیم. محاکمهٔ ما به بعد از تعطیلات آغاز سال موکول شده بود [1] وبدینقرار فعلا که بدون محکومیت درزندان‌بودیم بیش‌از یك زندانی محکوم اجازه ملاقات‌داشتیم وبیشتر میتوانستیم اخباری ازخارج‌بدست‌آوریم. از جمله میشنیدیم که مباحثه‌وگفتگوی فراوانی پیش‌آمده است که‌آیا نایب‌السلطنه باید با درخواست ملاقات گاندی جی‌موافقت کند وآیا این ملاقات ممکن‌بود به راه حل جدیدی منتهی گردد یانه؟

این موضوع‌ملاقات مطالب دیگری را هم روشن میساخت. مثلا کسانی بودند که فکر میکردند اگر هنوز لرد ایروین نایب‌السلطنه میبود با این ملاقات موافقت میشدو اگر گاندی‌جی باأو گفتگومیکرد نتایج خوبی‌بدست‌می‌آمد. من از این‌طرزتفکر عجیب که گاهی در مطبوعات هند هم منعکس میشد تعجب میکردم ومتحیر بودم که این قبیل اشخاص تاچه‌اندازه سطحی فکر میکنند واز واقعیات بدور هستند. آیا وقتیکه دوطرف آشتی‌ناپذیر یعنی نهضت ملی هند وامپریالیسم انگلستان در مقابل یك مبارزهٔ اجتناب ناپذیر قرار گرفته بودند تصمیم شخصی یك فرد چه تأثیری میتوانست داشته باشد؟ آیا ممکن بود که تصادم وبرخورد دونیروی عظیم که بر اثر جبر تاریخ در برابر یکدیگر قرار گرفته‌بودند بامذاکرات‌دوستانه وتعارفات متقابله ازمیان‌برود؟ مسلماًدراین‌مبارزه گاندی جی بفعالیت خود ادامه می‌داد وهمراه با نهضت ملی در برابر نیروی‌امپریالیسم قرار میگرفت زیرا نهضت ملی هند نمیتوانست «هاراکیری» وخودکشی کند یا دربارهٔ مسائل حیاتی به دستورات وارادهٔ نیروی امپریالیسم خارجی تسلیم شود. نایب السلطنه

۱ـ منظور تعطیلات اول ژانویه ۱۹۳۲ میباشد. م.

انگلیسی هند هم ناچار بود دست بکار شود ودر طرف دیگر قرار بگیرد زیرا طبعاً باید از توسعهٔ نهضت ملی جلوگیری کند ومنافع امپریالیسم بریتانیا را محفوظ نگاهدارد. بنابرین هرکس هم که نایب‌السلطنه میبود وضع فرقی نمیکرد و درهر حال این تصادم پیش میآمد. اگر در این موقع لردایروین هم در هند میبود عیناً مثل لرد ویلینگدون رفتار میکرد زیراآنها هر دوآلت اجرای سیاست امپریالیستی بریتانیا بودند وهرگز نمیتوانستند از خط مشی کلی آن منحرف شوند.

در واقع دراین‌موقع خودلردایروین‌عضوکابینهٔ دولت‌بریتانیابود وشخصاًدرجریان اقداماتی که در هند بعمل میآمد قرار داشت. بدینقرار متهم ساختن شخص نایب‌السلطنه بجای سیاست امپریالیستی بریتانیادر هندبنظر من‌کار نادرستی‌بود، وروش ما در گذشته که همواره نظرمان به‌اشخاص‌متوجه بوده است از کم اطلاعی دربارهٔ مسائل وعدم‌تعمق دربارهٔآنها ناشی میشده است.

روز ٤ ژانویه ۱۹۳۲ یك روز فراموش ناشدنی بود. زیرا دیگر گفتگوها و مباحثات پایان یافت. صبح زودآنروزگاندی جی و«ولب بهای پاتل» رئیس کنگره، بازداشت شدند وبدون هیچ محاکمه واتهام در توقیف دولت قرارگرفتند. ضمناًچهار فرمان هم صادرگشت که قضات وبه افسران پلیس اختیارات وسیعی میداد. دیگردوران آزادیهای عمومی وقانونی‌پایان‌رسید. مقامات دولتی اجازه‌یافتند که بمیل خودهرکس راکه بخواهند توقیف‌کنند، مثل این بودکه در سراسر هند یك نوع حکومت نظامی اعلام شده باشد. اجرای شدید مقررات ودستورات به میل مطلق مقامات محلی‌واگذار گردید[1]

در همان روز ٤ ژانویه ما را باستناد همان مقررات استثنائی‌که برای ولایات متحده‌وضع کرده‌بودند محاکمه‌کردند. رفیق من «شروانی» به شش‌ماه‌زندان وپرداخت ۱۵۰ روپیه جریمه محکوم شد اما مرا به دو سال زندان و پرداخت ۵۰۰ روپیه جریمه محکوم کردندکه اگر جریمه را نمی پرداختم شش ماه هم ازاین جهت برمدت زندانم افزوده میشد.

جالب توجه این بود که ما هردو به یك اتهام محاکمه میشدیم. به هر دوی ما در الله‌آباد یك مقررات را ابلاغ‌کرده بودند. ما هر دوبا هم به یك شکل از اطاعت به‌آن مقررات غیر قانونی سرپیچی‌کرده بودیم و با هم تصمیم گرفتیم به بمبئی برویم،

۱ـ (یادداشت مؤلف) سرساموئل هوور وزیر اموره‌ند درکابینهٔ انگلستان روز ۲٤ مارس ۱۹۳۲ درمجلس عوام‌گفت «میدانم وقبول دارم که تضییقات و دستورات جدیدی‌که در هند وضع شده بسیار شدید و جدی است و تقریبا شامل تمام فعالیت‌های زندگی‌هند میگردد.»

ماهردورا با هم توقیف کردند ودریك دادگاه‌محاکمه‌میشدیم با اینهمه احکام صادره برای محکومیت‌های ما تا این اندازه متفاوت بود.

درکار ما یك تفاوت وجود داشت وآن‌این بود که من به‌قاضی بخش‌الله‌آباد نامه نوشته بودم وخبر داده بودم که عازم‌بمبئی‌هستم درحالیکه شروانی‌چنین چیزی‌هم ننوشته بود. اما عزم رفتن او نیز تقریباً علنی بود و خبر این مسافرت را در روزنامه نوشته بودند و بنابرین مقامات رسمی همه از مسافرت ما خبر داشتند.

در جلسهٔ‌محاکمه بلافاصله پس از قرائت‌آراء صادره‌دربارهٔ ما، شروانی با لحن تمسخرآمیزی به قاضی گفت ظاهراً بعلت تبعیضات مذهبی یا ملاحظاتی از این قبیل در بارهٔ او که مسلمان بوده است جهات مخففه‌ئی را رعایت کرده‌اند و اورا بمدت کمتری محکوم ساخته‌اند. این شوخی شروانی که موجب خندهٔ شدید حضار گردید قاضی راکه همچون‌آلت بی‌اراده‌ئی در دست‌دولت بود سخت‌شرمسار ساخت.

درآن روز شوم سراسر کشور عرصهٔ حوادث گوناگون گردید. در خود الله‌آباد ودر جائیکه از محوطهٔ زندان ما زیاد دور نبود پلیس و سربازان بر انبوهی از مردم هجوم بردند و درنتیجه عده‌ئی کشته وعدهٔ بیشتری مجروح شدند.

در همه جازندانها از کسانی که داوطلبانه به نافرمانی عمومی‌می‌پیوستند پرمیشد. ابتدا زندانهای بزرگ مرکزی مثل «ننی» وغیره پرشد وبعدهم‌زندانهای کوچك‌بخشها وغیره. بالاخره روزی رسید که بعلت کثرت زندانیان ناچار شدند اردوگاههای وسیع و بزرگی برای نگاهداری زندانیان ترتیب دهند.

به محوطهٔ کوچك ومجزای بند قدیمی ما در زندان «ننی» عدهٔ کمی راآوردند. من ودوست سابقم «نارمادا پراساد»، شوهر خواهرم «رانجیب پاندیت» و پسر عمویم «موهن‌لعل نهرو» با هم بودیم. بعد هم‌یك زندانی جدید رابه محوطهٔ برادرانهٔ زندان ما دربند ٦ آوردند. زندانی تازه یکی‌از دوستان‌جوان ما واز اهالی‌سیلان بنام«برنارد آلوویهار» بود که بتازگی تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در انگلستان بپایان رسانده بود ووکیل دادگستری‌شده‌بود وتقریباً تازه از راه‌رسیده بود که اورا بازداشت کردند. خواهرم باوتوصیه کرده بود که خود را از تظاهرات عمومی دور نگه دارد اما یکبار که با صفوف مبارزین وتظاهر کنندگان مواجه شده بود شور وهیجان عمومی او را هم بداخل‌صفوف کشانده‌بود ودرنتیجه اتوموبیل‌پلیس اوراهم‌بزندان‌آورده بود.

اکنون دیگر تمام سازمانهای کنگره از کمیتهٔ عامله در بالا تا کمیته‌های ایالتی و بخش وغیره در پائین غیرقانونی‌اعلام‌شده‌بود. همچنین عدهٔ قابل ملاحظه‌ئی‌از گروههای وابسته یاهوادار کنگره‌وسازمانهای‌ملی‌ومترقی‌نیز غیرقانونی شناخته شدند. سازمانهای

دهقانان‌ما، سازمانهای‌جوانان‌ما، کلوپهای روشنفکران‌ما ، دانشگاههای‌ملی‌ما ، مدارس ملی‌ما، بیمارستانهای‌ما،مؤسسات‌تهیه‌وفروش کالاهای‌وطنی‌ما، کتابخانه‌هاو کتابفروشیهای ما همه بسته شدند . در هراستان فهرست بالا بلندی شامل اسم صدها مؤسسهٔ تعطیل‌شده بوجود آمد که مجموعاً در سراسر کشور تعدادشان بهزارها میرسید . تمام این‌مؤسسات کما بیش‌با کنگره ارتباط داشتند ونسبت به‌نهضت وسیع ملی‌ونافرمانی‌عمومی هواداری نشان میدادند.

همسرم همچنان دربمبئی بستری بود وسخت افسوس میخورد که نمیتواند سهم خود را درنهضت نافرمانی کنونی انجام دهد. مادرم وهردوخواهرم باتمام نیرویشان به‌نهضت پیوستند و بزودی هر دو خواهرم بازداشت شدند و هر کدام به یك سال زندان محکوم گشتند .

معمولا اخبارمختصرو پراکنده و نامنظم را بوسیلهٔ زندانیان تازه وارد یا از راه خواندن یك روزنامهٔ هفتگی محلی که خواندنش برایمان مجاز بود بدست میآوردیم . ما فقط ازروی تصور و قیاس میتوانستیم تصور کنیم که در خارج چه میگذرد زیرا سانسور شدید، مطبوعات رابشدت تحت فشارقرارداده بود وهمواره هیولای مجازاتهای سخت و سنگین دربرابرروزنامه‌ها و آژانسهای خبرگزاری قرار داشت . در بعضی استانها حتی درج نام بازداشت شدگان هم جرم حساب میشد و موجب توقیف روزنامه میگشت .

بدینقرار ما در زندان نتی نشسته بودیم و از جریانات خارج جدا مانده بودیم ودرعین حال ازصدهاراه با آن ارتباط داشتیم. گاهی خود را با بافندگی دستی‌ومطالعه کتاب و فعالیتهای دیگر سرگرم میساختم . گاهی به صحبت و گفتگو دربارهٔ مسائل گوناگون میپرداختیم درحالیکه همیشه فکرمان این بود که در خارج چه اتفاقاتی روی میدهد ودرپشت‌دیوارهای زندان‌ما چه‌میگذرد وچه‌جریاناتی‌وجوددارد ؟

ما ازآنجریانها بیرون بودیم ودرعین حال درمیان آن قرار داشتیم . گاهی کشش وجذبهٔ امیدهای طلائی زیاد میشدوزمانی‌خشم و بیحوصلگی مارادرخودمیگرفت و بیزاری وضعف وابتذال بروجودمان مسلط میشد. بعضی اوقات با نیرومندی برخود غلبه‌میکردیم ومیتوانستیم با منتهای آرامش خاطربه حوادث بنگریم . در اینمواقع احساس میکردیم که‌اشتباهات کوچك‌فردی‌وضعفهای‌خصوصی‌افراد درموقعی که‌نیروهای‌عظیم تاریخ‌به بازی میپردازند و چرخ آسیاهای خدایـان بگردش در می‌آیند اهمیت ناچیزی دارد . از خود میپرسیدیم که آیا فردا چه هیجانها و چه شورها همراه خواهد آورد و در عین حال چه تضییقات وچه عکس‌العملهای وحشیانه وخشن خواهد داشت ! و آیا تمام این جریانها عاقبت بکجا منتهی خواهد شد ؟ آیا ما به جلومیرفتیم ؟

آینده ازما پنهان بود وچه خوب بود که درنظرمان مخفی میماند . حتی زمان‌حال نیز تا اندازهٔ زیادی برای ما درپشت پردهٔ سنگین بی خبری مخفی بود و نمیتوانستیم در آن چیزی را بروشنی به بینیم . با اینهمه یك چیزرا خوب میدانستیم وآن این بود که ما بازهم برای امروزوفردای خود فقط مبارزه ومشقت ورنج وفداکاری درپیش داریم .

«فردامردان، جنگ را در میدان ازسرخواهند گرفت
و«گزانتوس» ازخون رنگین خواهد شد
«هکتور» و «آژاکس» نیزازنوآنجا خواهند بود
و«هلن» برای تماشای آنان برسردیوارخواهد آمد.»

«آنگاه مایا درسایه خواهیم پوسید ویادرآفتاب میدان خواهیم‌درخشید
«ودر میان امیدهای نابینا ونا امیدیهای کورکورانه نوسان خواهیم داشت
ودر تصور خود همهٔ زندگی خویش را در راه این پیکارخواهیم‌نهاد
بدون‌آنکه هرگز بدانیم که با جان ما چه خواهد کرد.»[1]

---

۱ ـ اشعار از شاعر انگلیسی « ماتیوآرنولد » است . و بند اول آن اشاره به حماسهٔ باستانی یونان و حوادث جنگ‌های « تروا » ست که بخاطر « هلن » ملکهٔ زیبای یونان درگرفته بود ـ م

۴۲

هیاهو

یکی ازچیزهائی که در آن نخستین ماههای سال۱۹۳۲ درمیان حوادث دیگرجلب توجه میکرد تبلیغات عنان گسیخته وهیاهوی فوق‌العاده‌ئی بود که مقامات رسمی بریتانیا برپا کرده بودند. تمام مأمورین دولت ازبالا تا پائین دائماً از سیاست مسالمت آمیز و خیرخواهانهٔ دولت‌واز تجاوزات خطرناك و نقشه‌های‌شوم کنگره سخن‌میگفتند.دولت‌بقول خود درمقابل کنگره که گویا میخواست دیکتاتوری را برقرار سازد، از دموکراسی و آزادی دفاع میکرد؛ ودائماً میگفت که آیا رئیس کنگره با اختیارات وسیعی که بدست آورده بود خود را دیکتاتورمعرفی نکرده بود؟...

مقامات دولتی در غوغا و هیاهوی مستانه‌ئی کـه راه انداخته بودند تمام مقررات استثنائی وقوانین غیرعادی را که خودشان بکار میبردند، پایمال ساختن تمام آزادیها، اختناق مطبوعات، بـازداشتهای غیر قانونی، زندانیان بدون محاکمه، ضبط اموال و دارائی مردم وسایراتفاقاتی را که هرروزروی میداد ازخاطرمیبردند. همیچنین فراموش میکردند که اصولا تسلط انگلستان برهند برچه اساسی تکیه دارد.

وزیران دولت هند نیز که هموطنان خود ما بودند نطق های بلیغی بر ضد کنگره ایراد میکردند و کوشش داشتند نشان‌بدهند که چگونه سران کنگره ـ که البته همگی‌در زندان بودند ـ باصطلاح تیغهای خود را برای کشتن آزادی تیز میکردند در حالیکه آن آقایان محترم درمقابل چندین هزارروپیه حقوق ناچیزماهیانه برای آسایش مردم‌زحمت میکشیدند و رنج میبردند (!) قضات دادگاهها نه فقط ما را محکوم میساختند و بزندان میفرستادند بلکه در عین حـال میکوشیدند بما درس شایستگی هم بدهند و گاهی ضمن حرفهای خود به کنگره وافراد سرشناس آن دشنام هم میدادند.

حتی خود جناب «سرساموئل هوور» که در مقام اعلای وزارت امور هند در کابینهٔ انگلستان قرارداشتند اعلام فرمودند که باصطلاح «هرچند هم سگها پارس کنند کاروان

پیش میرود.» ایشان فراموش میکردند که در آنوقت کسانی کـه جناب ایشان آنها را سگ مینامیدند درزندانها بودندو نمیتوانستند براحتی پارس کنندو آنهائی هم که در بیرون بودندکاملا پوزبند داشتند ودهانشان بسته شده بود.!

تعجب انگیزتر از همه این بود که آشوبگران و فتنه‌انگیزان فرقه‌های مذهبی درکانپور برای‌زدوخورد با هم بمقابل‌درهای دفاتر کنگره کشانده‌شده‌بودند وجنایات و ترور ووحشتی که این آشوبگران بپا کرده بودند بارها وبارها بحساب کنگره گذاشته میشد و کنگره را مسئول این حوادث میشمردند. در حالیکـه در این زد وخوردهـای مصنوعی که برانگیخته شده بود کنگره همواره سعی کرده بود نقش میانجی را بعهـده بگیرد واز اختلافات بکاهد. حتی بطوریکـه دیدیم یکـی از عزیزترین و نجیب‌ترین فرزندان کنگره جان خود را در این راه گذاشت زیرا از طرف هر دو گـروهی کـه در کانپور از خارج تحریك میشدند مورد حمله واقع گردید.[۱] وقتیکه خبر این قبیل زد وخوردها به دوران‌اجلاسیهٔ کنگره‌در کراچی‌رسیده‌یك کمیتهٔ تحقیق را مأموررسیدگی ساخت.واین کمیته به تحقیقات عمیقی پرداخت. بعد ازماهها‌کار و تحقیق گزارش مفصلی تهیه وچاپ شد اما دولت آنرا توقیف کرد وتصور میکنم نسخه‌های این گزارش هم جمع آوری ونابود گردید. باوجودتمام این کوشش‌های علنی برای ازمیان‌بردن ونابودساختن نتایج تحقیقات، باز هم مقامات رسمی دولت هند ومطبوعات وابسته به انگلستان دائماً اتهامات خود را بر ضد ما تکرار میکردند و گاه بگاه کنگره را مسئول زد وخوردها وآشوبگریها میشمردند.

بدون‌تردید دراین موردهم مانند هرمورددیگر عاقبت‌حقیقت‌پیروز خواهدشد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که دروغها مدت درازی رایج میمانند ودوام پیدا میکنند.

«وقتیکه دروغ‌کار خود را بپایان رساند خواهد پوسید.

وحقیقت با عظمت خود پیروز خواهد شد،

در موقعی که پیروزی یا شکست آن مورد نظر نباشد.»

تصور میکنم این غوغای سرسام‌انگیز اتهامات ودروغها وجنگ اعصاب کـه از طرف دولت آغاز شده بود بسیارطبیعی بود زیرا در چنان وضعی هیچ کس نمیتوانست‌از دستگاه دولتی توقع داشته باشد که حقایق را بیان کند. اما اندازهٔ هیاهو وجنجال بیش از حد انتظار بود وشدت ووسعت آن واقعاً حیرت انگیز مینمود.

همین‌هیاهو‌وجنجال‌مقامات‌دولتی‌ودستگاههای‌وابسته به آن‌خوب نشان‌میداد که‌حالت روحی‌دولت‌ودستگاه‌حاکمه‌چگونه‌است‌واعصاب آنها تاچه‌اندازه‌متزلزل‌شده‌است وچگونه

۱ ـ به اواخر صفحهٔ ۳۷٤ رجوع شود ـ م

در گذشته خودرا تحت‌فشار و کنترل قرارمیداده‌اند. واحساسات خود راپنهان میداشته‌اند ظاهراً آنها از آنچه ما میکردیم یا میگفتیم خشمگین نبودند بلکه از اینکه میدیدندارکان امپراطوریشان متزلزل شده است ناراحت و غضبناك بودند.

اگر اربابان وحکمرانان ما به قدرت خود اعتماد میداشتند هرگز چنین رفتار نمیکردند. تضاد میان طرزکار ایشان با ماکه در مقابلشان قرار داشتیم بسیار نمایان بود. زیرا درطرف‌مقابل ایشان سکوت کامل حکمفرما بود. البته این سکوت مااختیاری واز روی میل نبود بلکه سکوتی بودکه بعلت وجودزندانها وحکومت وحشت و برقراری سانسور شدید بوجودآمده‌بود. بدون تردید بعلت همین سکوت اجباری ما بودکه آنها با این شکل عنان گسیخته و جنون‌آمیز به هیاهو وجنجال میپرداختند وبا آن شدت بما دشنام میدادند. با وجود این برای تکذیب اظهارات آنها از طرف ما یك وسیله باقی بود: انتشارات مخفی‌وباصطلاح‌غیر قانونی که گاه بگاه از طرف مبارزین ما درشهرهای مختلف پخش میشد تا اندازه‌ئی دروغها واتهامات ناروای آنها را فاش ورسوامیساخت.

در این‌هیاهو صاحبان روزنامه‌های «انگلیسی- هندی» هند هم با اشتیاق فراوان شرکت میکردند وبه انتشار مطالبی میپرداختندکه ظاهراً مدتها بود در دل خویش پنهان میداشتند ونمیتوانستند بگویند. معمولاً آنها در نوشته‌های خود کمی ملاحظه و مراقبت میکردندکه خوانندگان خود را نرنجانندزیرا بسیاری از خوانندگانشان هندی بودند اما درآنموقع وضع بحرانی هند وفشار شدید برنهضت سبب شده بودکه‌آنهااین ملاحظات محدود را هم کنار بگذارند. ودر نتیجه ما اکنون میتوانستیم خیلی بهتر و وآسانتر طرزتفکر انگلیسیها وهندیهای همکار وهمگام ایشان رادرك کنیم.

اکنون در هند تعداد روزنامه‌های «انگلیسی - هندی» زیاد نیست زیرا بتدریج یکی پس ازدیگری تعطیل شده‌اند. از روزنامه‌هائی که‌باقی مانده‌اند بعضی‌هامخصوص طبقات بالا انتشار میبابند، این‌خصوصیت آنها، هم از روش‌کلی وشکل روزنامه‌ها و، هم ازطرز انتشار اخبارشان نمایانست. مقالات اساسی آنها دربارهٔ مسائل جهانی اگر چه با نظری محافظه‌کارانه نوشته میشود اغلب متین وبا ارزش است ونشانهٔ اطلاع وفهم نویسندگانش میباشد. بدون تردید از نظر روزنامه نگاری این مطبوعات بهترین روزنامه‌های هند هستند.اما وقتیکه به مسائل‌سیاسی‌هند میپردازندیکباره بشکل‌محسوسی دچارانحطاطمیگردند ومقالاتشان بشکل‌حیرت‌انگیزی‌ضعیف ویك طرفه میشود. نوشته‌های مغرضانهٔ این روزنامه‌ها دربارهٔ هند در دوران بحرانهای سیاسی اغلب صورت مبتذل وجنون آمیزی پیدا میکند. این روزنامه‌ها در واقع باکمال صداقت نمایندهٔ دولت هند هستند وتبلیغات وسیع و مداوم آنها دربارهٔ دولت نباید اتفاقی‌تلقی گردد زیرا درحقیقت

معرف نظر و سیاست دولت میباشند.

درمقایسه با این چند روز نامهٔ «انگلیسی-هندی» روز نامه‌های دیگر هند که متعلق به خود هندیها هستند اوراقی حقیر و بیمقدار بنظر میآیند. منابع مالی و سرمایهٔ اینها بسیار محدود است وصاحبانشان برای بهبود وضعشان کوششی نمیکنند. آنها کار انتشار روزانهٔ خود را با زحمت واشکال راه می‌اندازند ومدیران بیچارهٔ آنها زندگی آسوده‌ئی ندارند. تیراژ وتعداد انتشار این روزنامه‌ها ناچیز است. نوشته هاشان اغلب سرد و نچسب است و روش کلی آنها نسبت به مسائل زندگی وسیاسی، احساساتی وهیجان آمیز است. تصور میکنم یك علت این امر آنست که ما هندیها اصولا احساساتی هستیم. یك علت دیگرهم شاید این باشد که وسیلهٔ بیان آنها (مخصوصاً در روزنامه‌های هندی که بزبان انگلیسی منتشر میشوند) یك زبان خارجی است که نویسندگان هندی نمیتوانند به آسانی آنرا ساده ودرعین حال با قدرت بنویسند. اما علت حقیقی این طرز نویسندگی آنست که همهٔ ما از یك رشته عقده‌های روحی رنج میبریم که نتیجهٔ محرومیتها و فشارهای ممتد وطولانیست باین جهت هر وقت بخواهیم مطلبی را بیان کنیم هیجانات ما به آن صورتی احساساتی می بخشد.

درمیان روزنامه‌های هندی که بزبان انگلیسی منتشرمیشوند شاید روزنامهٔ «هندو» که درمدرس انتشار می‌یابد از لحاظ میزان انتشار وچگونگی تنظیم اخبار از همه بهتر باشد این روزنامه همیشه درنظر من مانند یك دختر خانم پیر اشرافی و فوق العاده محجوب و موقر و پاکیزه جلوه میکند که اگر یك کلمهٔ ناروا ورکیك درحضورش گفته شود ناراحت میگردد. این روزنامه درواقع برای بورژوازی و برای طبقه‌ئی منتشر میشود که زندگی مرفهی دارد وبهمین جهت برای این روزنامه جنبه‌های تیره وسیاه زندگی و خشونتها و سقوطها و تصادمات و ناملایمات آن وجود ندارد ومورد توجه واقع نمیشود.

بعضی از روزنامه‌های اعتدالی هند هم همین حالت دخترخانمهای پیررا دارند. آنها هم همین تأثیررا درخواننده بوجودمیاورند منتها نه باندازهٔ روزنامهٔ «هندو» ودرنتیجه از هرجهت وهرحیث فوق‌العاده تهی و تیره وخسته کنند بنظرمیرسند.

درآن سال ۱۹۳۲ پیدا بود که دولت از مدتها پیش خود را برای هجوم و حمله آماده ساخته است ومیخواهد درهمان حملات نخستین حریف خود را از پا درآورد و بخاك افکند. درسال ۱۹۳۰ درمبارزات ما برضد دولت ابتکار عملیات در دست کنگره بود و دولت ناگزیرشده بود که دائماً ازمقابل حملات ما بگریزد و به‌مواضع جدیدی عقب نشینی کند اما اکنون درسال ۱۹۳۲ تاکتیکهای خود را تغییرداده بود وازهمان آغاز کار در تمام جبهه‌ها به‌حمله پرداخته بود.

دولت بوسیلهٔ وضع مقررات خاص وصدور یك رشتهٔ فرامین استثنائی که درسراسر هند بکاربسته میشد یا بوسیلهٔ مقررات خاصی که برای یك منطقه و یك استان وضع میگشت تمام امکانات را برای خود فراهم میساخت وما را ازهر حیث در فشار میگذاشت . تمام سازمانهای ما غیرقانونی اعلام گردید.ساختمانها ، اموال ، اتوموبیلها وحسابهای جاری ما در بانکها همه توقیف شد . تظاهرات واجتماعات عمومی ممنوع گردید . مطبوعات وچاپخانه‌ها تحت کنترل وسانسورشدید قرار گرفت وبا این وسایل دولت از همان آغاز مبارزه وضع وموقعیت استواری برای خود فراهم ساخت.

ازطرف دیگر گاندی جی و اکثر اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره برخلاف سال ۱۹۳۰ اکنون زیاد میل نداشتند که برای‌مبارزه، به‌نافرمانی عمومی متوسل شوند ومیکوشیدند که حتی‌المقدوراز آن اجتناب ورزند. بعضی‌ازاعضای کمیتهٔ عامله که من‌هم جزء آنها بودم عقیده داشتند که مبارزه هرچند هم که ما از آن‌خوشمان‌نیاید ودوری‌جوئیم،اجتناب ناپذیر است وباین جهت باید برای مقابله با آن آماده شد.ازمدتی پیش اوضاع عمومی‌ولایات متحده واستان مرزی و بنگال نشان میداد که تصادم با دولت قطعی است و هر روز هم موعد آن نزدیکتر میشود . با وجود این بطور کلی طبقات متوسط و روشنفکرانی که پیشروان مبارزات نهضت ملی بودند هرچندهم که احتمال تصادم را درنظرمیگرفتند بشکل قاطعی‌درباره آن فکر نمیکردند وآمادهٔ پیکار نمیشدند .

همانطور که مسیحیان درانتظارمسیح موعود بودند که ایشان را از مصائب نجات بخشد این طبقات هم دراواخرسال ۱۹۳۱ انتظارداشتند که گاندی جی از لندن باز گردد وامیدواربودند که اواز تصادم ونبرد با دولت جلوگیری کند .

خلاصه آنکه درآغازسال ۱۹۳۲ و موقعیکه این دوران مبارزه شروع شد ابتکار عملیات کاملا در دست دولت بود و کنگره وضع دفاعی بخودگرفته بود . دربسیاری‌جاها رؤسای محلی نهضت از تحول سریع حوادث متعجب میشدند ازاینکه میدیدند تقریباً در ظرف‌یکی‌دوروز، ابتدا ازطرف‌دولت‌مقررات وتضییقات‌شدید وبیسابقه‌ئی برضد ما وضع میشود وبلافاصله‌هم نافرمانی عمومی آغازمیگردد به حیرت میافتادند .

با اینهمه کنگره در برابر تمام این مشکلات مقاومت شایسته‌ئی نشان میداد و داوطلبان ومبارزان ما ازاین حملات شدید واین پیکارسخت وحشت نکردند . هرچنداین مقاومت انعکاسش زیاد نمایان نبود وباندازهٔ سال ۱۹۳۰ جلوه نمیکرد اما مسلماًارزش وشدت آن ازآن سال خیلی بیشتر بود. این موضوع مخصوصاً درشهرهای بزرگ بخوبی محسوس بود، منتهاجنبش‌عمومی‌ومقاومت‌ملی تدریجی وآهسته‌ترصورت‌میگرفت و کم کم به مراحل جدی رسید اما برخلاف سال ۱۹۳۰ دیگرابتکارعملیات دردست ما نبود ومیتوان

گفت که ما برخلاف میل خود وارد پیکارشده بودیم .

درسال ۱۹۳۰ مبارزهٔ ما صورت پیروزمندانه وافتخار آمیزی داشت که دوسال بعد دیگر این جنبه های خود را از دست داده بود. دولت با تمام نیروهای خود کنگرهٔ ما را محاصره کرده بود . عملا سراسرهند در تحت تسلط مقررات حکومت نظامی قرار داشت. کنگره هرگز نتوانست ابتکار اقدام و آزادی عمل را برای خود بدست آورد و تقریباً همیشه روش دفاعی داشت .

نخستین ضربات نیرومند دشمن نهضت ما را تا اندازهٔئی گیج ساخت . مخصوصاً اغلب هواداران و سمپاتیزانهای بورژوای آن که تا آنوقت تکیه گاه اصلی نهضت بشمار میرفتند بااین ضربات ازمیدان بدررفتنداما فشارهجوم دولت آنها رانیزمصون نمیگذاشت. بزودی معلوم گردید که هرکس به نهضت نافرمانی به پیوندد یا بدان کمك کند باید در انتظار آن باشد که نه فقط آزادی خود را ازدست بدهد وبزندان برود بلکه باید ازتمام دارائی واموال خود هم چشم بپوشد زیرا دولت دراینموارد رفتاری بسیارشدید داشت و همه چیزرا ضبط میکرد .

در ولایات متحده که دهقانان و مردم فقیر تکیه گاه عمدهٔ نهضت و کنگره بودند موضوع ضبط اموال اهمیتی نداشت وکسی را نمیترساند امادرشهرهای بزرگی‌از قبیل بمبئی وغیره وضع فرق داشت و برای بازرگانان و ثروتمندان طبقات بالا مقاومت دربرابردولت و کمك به نهضت، ورشکستکی ونابودی کلی راهمراه می‌آورد. کوچکترین اقدام وتهدیدی ازطرف دولت (که اغلب هم بلافاصله عملی میشد) کافی بود که ثروتمندان شهرهای بزرگ وطبقات متوسط شهرنشین را فلج سازد واز نهضت بر کناردارد .

بعدهااطلاع یافتم که یك بازرگان ثروتمند که باسیاست سروکارزیادی‌هم نداشت‌و همیشه مردی معتدل ومیانه‌رو بود وشاید فقط در چند مورد به نهضت مقداری کمك مالی داده بود از طرف پلیس مورد تعقیب قرار گرفت وعلاوه بر آنکه او را به مدت زیادی زندان محکوم ساختند پنج لك [۱] روپیه هم ازاو جریمه گرفتند . یك چنین رفتار شدید و محکومیتهای سخت طبعاً بی اهمیت نبود و فقط جنبهٔ حرف نداشت زیرا نیروی پلیس و قدرت دولتی فوراً رأی محکومیت را اجرا میکرد ومحکوم را بزندان میبرد واموال او را ضبط میکرد .

بنظر من هر چند هم که این خشونت وتجاوز وتهاجم نیروهای دولت نسبت به یك نهضت کاملا مسالمت آمیزودوراز خشونت، ازلحاظ تمدن واقعی وانسانیت منفوروخشم آور بود ، اما هیچ یك از مبارزین وفعالین کنگره حق نداشتند که بعلت اقداماتی که ازطرف

---

۱ ـ هرلك ۱۰۰،۰۰۰ میباشد ـ م .

دولت صورت‌میگرفت خشمگین باشند . درواقع وقتیکه مایك عمل‌انقلابی را برای تغییر دادن اوضاع آغاز کرده بودیم هرچند هم که تاکتیك‌های ما مسالمت‌آمیزودوراز خشونت میبود ناچار باید انتظارچنین عکس‌العملهائی را میداشتیم زیرا بالاخره کارما یك انقلاب واقعی بود وانقلاب هم یك بازی تفریحی ودسته‌جمعی درسالن‌ها نیست که فقط لذت‌بخش وسرگرم کننده باشد وهیچ خسارت وزیانی برای هیچ کس ببارنیاورد .

درواقع بعضی اشخاص هستند که میخواهند هم انقلابی باشند و هم هرگز آسیب و زیانی نبینند و البته این وضع صحیح نیست . کسی که باقدامات انقلابی برای تحولات بزرگ دل می‌بندد باید خود را برای ازدست دادن همه چیز آماده سازد . بهمین جهت است که کمتراتفاق میافتد که ثروتمندان ومردم مرفه وآسوده انقلابی بشوند . حتی‌بعضی افراد طبقات بالا که درمیان ثروتمندان ودرسالن‌های با شکوه آنها با حرفها و کلمات خود به تظاهرات تندوانقلابی میپردازند وحیرت‌یا احیاناً نفرت افراد طبقهٔ خود را نسبت بخویش برمی‌انگیزند نیز کمتر میتوانند یك انقلابی واقعی باشند .

درمبارزهٔ ما باراصلی بردوش‌توده‌های مردم بود که بدون هیچ بیم وهراس‌بمیدان می‌آمدند . آنها نه اتوموبیلی داشتند و نه حساب جاری در بانك ، نه خانه‌ئی و نه چیز دیگری که ازطرف دولت ضبط شود . بنابرین دولت‌فقط میتوانست آنها را بزندان‌ببرد ومورد آزارجسمی قراردهد و آنها هم باین رنجها اهمیتی نمیدادند .

یکی ازنتایج اتهامات ودروغ پراکنیها وهیاهوی جنجالی بر ضد ما که از طرف دولت آغاز گردید و قبلا هم به آن اشاره کردم این بود که دولت با آن هیاهوی تهدید کننده وباصطلاح با تکان دادن شلاقهای خود درهوا،آن دسته ازهموطنان ما راکه‌بقول نویسندهٔ یکی از کتابهای سیاسی جدید باید آنها را «هواداران حکومت روز» [۱] نامید بحرکت واقدام واداشت وبرضد ما وارد میدان کرد .

بعضی ازهموطنان ما بودند که درمقامات مختلف دولتی قرارداشتند وبرای‌رعایت احتیاط وحفظ موقعیت آیندهٔ خود ، از زمان پیمان دهلی خود راکما بیش به کنگره هم نزدیك‌میساختند وگاهی‌روی خوشی به‌آن‌نشان میدادند. این‌وضع آنها برای‌محافل عالی دولتی ومأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی تحمل ناپذیر بود . اینها اکنون دیگر به آن راضی نمیشدند که‌آن قبیل‌اشخاص وفادار بمانند، وصادقانه بایشان‌خدمت کنند. دیگر تنهاوفاداری آنها راقبول نداشتند بلکه میخواستند که علناً وجداً درصف دولت قرار گیرند ودرهجوم دولتی دستیاراو باشند .

بگفتهٔ «فردریك کوپر» مقامات دولتی ازعناصر سرکش خود هیچ چیز جز اطاعت

---

۱ ـ ما در زبان فارسی میگوئیم « نوکر حاکم » ـ م

مطلق وانقیاد کامل وفرمانبرداری مثبت را تحمل نمیکردند . دولت نمیتوانست تحمل کند که نوکران اودر گیرودار این مبارزه فقط ساکت و بیطرف بمانند بلکه میخواست باقدامات شدید وجدی به هواداری ازدولت بپردازند.

آقای للوید جرج رهبر حزب لیبرال انگلستان یك سال پیش به جمعی ازهمکاران سابقش که ازرهبران حزب لیبرال بودند و بعد دردولت شرکت کردند اشاره کرد وآنها را بوقلمون صفتانی نامید که هرلحظه برنگی درمی آمدند وهردم باجریانی همراه میشدند. درکشورما هم ازاین قبیل بوقلمون‌ها بودند اما اوضاع جدید دیگر بایشان اجازه نمیداد که درگیرودارمبارزه رنگ بیطرف بخود بگیرند وبازهم دردستگاه دولت بمانند ودر عین‌حال درفکر همکاری آینده بادیگران‌هم باشند . باین‌جهت بود که بعضی‌ازهموطنان‌ما خود راکاملا دراختیاردولت قراردادند و برنگ رسمی روز در آمدند و به نمایان ترین وجهی همرنگ اربابان انگلیسی‌ما شدند وآسایش ورفاه شخصی خویش را نجات‌دادند.

آنها از تمام تضییقات و فشارها و مقررات استثنائی که وضع شده بود هیچگونه نگرانی نداشتند زیرا همه میدانستند که تمام این فشارها ومحدودیت‌ها فقط برای عناصر نافرمانیست که از اطاعت بارادهٔ اربابان سرکشی میکنند نه برای اشخاص مطیعی که باطاعت و همکاری با دولت تن در میدادند . بدینقرار آنها میتوانستند درکمال آرامش خاطرو بدون دغدغه واضطراب درمیان این مبارزه که در اطراف ایشان جریان داشت و درمیان وحشتی که برجان هموطنان ایشان مسلط بود بزندگی آسودهٔ خود بپردازندولو اینکه ننگ همکاری با دشمن خارجی برایشان باقی میماند .

درکتاب داستان «چوپان با ایمان» زنی هست که‌میگوید :

«من ازیك چیزهرگز ترسی ندارم
وآن اینست که مورد تجاوزقرار گیرم
زیرا خود بچنین‌کاری مشتاقم»

شاید این‌آقایان هموطنان ماهم باکمال‌آسانی میتوانستند باآن زن‌همصدا باشند.

درجریان این مبارزات یك مطلب جالب توجه دیگرهم وجود داشت . معلوم‌نیست دولت به چه جهت تصورمیکرد که کنگره، زنان رابطور دسته جمعی وارد مبارزه خواهد ساخت. دولت‌تصورمیکرد که کنگره فکر کرده‌است که‌اگر زنان رادستگیرسازند باآنها کمتر بدرفتاری خواهند کرد و به محکومیت‌های سبکتری محکوم خواهند ساخت . باین جهت بود که دولت روش خشونت‌آمیزی نسبت بزنان درپیش گرفت .

این تصوردولت کاملا بیجا وابلهانه بود . آیا چه کسی ممکن است میل داشته‌باشد که همسرش ، دخترش یا خواهرش را بزندان بفرستد ؛ دختران جوان یا زنان‌یامادرانی

که در فعالیت‌ها ومبارزات ما شرکت میجستند معمولا برخلاف میل پدران ، شوهران و برادران خود باین کارمیپرداختند ودر هر حال عمل آنهامورد موافقت کامل کسانشان نبود. معهذامقامات دولتی بخاطرفکر غلط و نادرست خودتصمیم گرفتند که برای دلسردساختن زنان و بیرون راندن ایشان‌ازصحنهٔ مبارزه آنها را بشدت تنبیه کنند وهیچگونه ملاحظه‌ئی در بارهٔ ایشان نداشته باشند.

مثلا کمی بعد از توقیف خواهرانم، گروهی‌ازدختران جوان‌و کم تجربه اماپرحرارت وپرشور که اغلبشان تقریباً در حدود ۱۵ یا ۱٦ سال داشتند، دریکی ازمنازل‌خصوصی‌و شخصی در الله‌آباد گرد هم جمع شدند تا به بینند چه اقدامی میتوانند انجام دهند . پلیس دولتی که از اجتماع ایشان اطلاع یافت همهٔ آنها را دسته جمعی توقیف کرد و هر یك را به دوسال زندان محکوم ساخت در حالیکه خواهران من که در مبارزه شرکت مؤثری داشتند به یکسال‌زندان محکوم شده بودند.

این خشونت وشدت عمل نمونهٔ اقداماتی بود که در هزاران مورد دیگر هم‌تکرار گردید . اغلب دختران وزنانی که درآنموقع بزندان می‌افتادند بیش از مردان تحت خشونت وفشار قرار میگرفتند.

دربارهٔ محکومیتها وفشارها وبد رفتاریها با زنان ودختران در بازداشت‌گاهها و در زندانها مطالب بسیاری شنیده‌ام اما عجیب‌ترین گزارشی که دیده‌ام شرحی بود که «میرابن» (مادلن سلاد) دربارهٔ آنچه بر سر خودش‌آمده بود وآنچه در مورد سایر زنان زندانی که بعلت شرکت در نهضت‌نافرمانی عمومی بزندان افتاده‌بودند، نوشته‌بود. آن وقایع درزندان بمبئی روی داده بود اما در همه جای هند ودرتمام زندانها نظیراین فشارهای جنایت‌آمیز روی‌میداد و زیاد بود .

نهضت نافرمانی‌در ولایات متحده مخصوصاً در مناطق روستائی ودر میان‌دهقانان تأثیر عمیقی داشت . با وجود تمام فشارها وتضییقات ، در مناطق عمدهٔ کشاورزی‌دهقانان به دعوت کنگره برای نافرمانی‌عمومی پاسخ پر شکوهی دادند . این پاسخ واین‌استقبال دامنه‌دار هم از نظر تعداد دهقانانی که به نافرمانی پیوستند و هم از نظر انضباط و طرزعمل خیلی عالی تر وبهتر از پاسخی بود که در سال ۱۹۳۰ به دعوت کنگره داده شده بود .

در این نواحی دهقانان تا چند ماه بهرهٔ مالکانه وتعهدات خود را نپرداختند فقط در اوایل تابستان بود که مالکین توانستند مقداری از بهرهٔ مالکانهٔ خود را جمع آوری کنند . طبعاً باین‌مناسبت عدهٔ زیادی‌بازداشت‌میشدند اما این بازداشتها بر خلاف‌سیاست کلی دولت بود . معمولادولت در دهات عناصر فعال کنگره‌ورهبران دهقانان رابازداشت

میکرد . در مورد دیگران فقط به شلاق زدن ایشان قناعت میشد. دولت باین نتیجه رسیده بود که شلاق زدن اشخاص بیش از زندانی کردن آنها یا تیراندازی کردن بایشان مؤثر است . در دهات دور دست این کار ممکن بود بآسانی صورت گیرد و تکرار شود بدون آنکه خطر جلب توجه خارجی و انعکاس فراوان را داشته باشد. بعلاوه این کار به زندانها هم که دیگر در آنها برای نگاهداشتن زندانیان بیشتر جائی نبود کمك میکرد . البته شلاق زدن دهقانان مانع آن نمیشد که بسیاری از ایشان از زمین‌هایشان نیز اخراج شوند و اموال وحیواناتشان توقیف گردد . دهقانان با نگرانی فراوان می‌دیدند که دارائی مختصر و محقرشان توقیف میگردد و به بهای ناچیزی حراج میشود .

«سواراج بهاوان» که مرکز کار کنگره در الله آباد بود و ساختمانهای فراوان دیگری که متعلق به کنگره بود در سراسر کشور از طرف دولت ضبط شده بود . تمام اثاثیه ولوازم باارزشی که در بیمارستان کنگره درمحل «سواراج بهاوان» مورد استفاده قرار میگرفت نیز ضبط گردید. چندروزی حتی خود بیمارستان هم تعطیل شد اما بعدیك درمانگاه دیگر در فضای آزاد و دریك پارك عمومی درهمان نزدیکیها بوجود آمد . بعداً بیمارستان و درمانگاه مزبور به یك خانهٔ کوچك دیگر در جنب «سواراج بهاوان» منتقل گشت و این مؤسسات قریب دو سال و نیم در این محل جدید کار میکردند.

یك بار هم این موضوع مطرح شد که «آنند بهاوان» خانهٔ پدری ومسکونی من در الله آباد را نیز ضبط کنند . بهانهٔ این کار آن بود که من مقداری مالیات بدهکار بودم . این مالیات مربوط بسال ۱۹۳۰ وزمان پدرم بود . پدرم در آنسال بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی مالیات خود را نپرداخت . در سال ۱۹۳۱ بعد از انعقاد پیمان دهلی میان کنگره ودولت ، مذاکراتی با مأمورین مالیاتی بعمل آوردیم وعاقبت قبول کردم که مالیات‌های مزبور رابتدریج بپردازم . حتی مبالغی از آنها را هم پرداختم . بعد تضییقات ومقررات استثنائی جدید وضع گردید وتصمیم گرفتم دیگر هیچ پولی نپردازم . بنظرم کاملا نا درست بود که دهقانان را بعدم پرداخت مالیات تشویق کنیم وخود من بر خلاف آن عمل کنم . باین جهت انتظار داشتم که خانهٔ ما هم ازطرف دولت ضبط شود. طبعاً از این فکر هیچ خوشم نمی‌آمد ، بلکه برعکس خیلی هم ناراحت بودم . زیرا مفهوم آن این میبود که مادرم را اخراج کنند ودربدر سازند ، کتابها ، نامه‌ها و اسناد خانوادگی ما واسباب واثاثیه وهزاران چیز دیگر که بعلل علائق خصوصی واحساساتی برایمان بسیار عزیز بود بدست بیگانگان بیفتد ومحتملا برای همیشه مفقود گردید . و پرچم ملی ما از

فراز خانه‌ئی که یک کانون ملی شده بود پائین کشیده شود و بجای آن «یونیون‌جك»[1] بر افراشته گردد در عین حال فکر میکردم که این غصب و ضبط خانهٔ ما، مرا به دهقانان مظلوم و مصیبت کشیده نزدیکتر خواهد ساخت و برای ایشان یك مایهٔ تشویق و تسلی خواهد بود، و این امر از نظر منافع نهضت ما بسیار مفید و رضایت بخش میباشد. اما بالاخره دولت به منزل ما دست نزد. شاید برای اینکه فهمید که این امر به نفع معنوی نهضت ما تمام میشود و شاید هم باحترام مادرم. چند ماه بعد مقداری سهام مرا در یك شرکت راه‌آهن ضبط کردند و آنها را بمزایده فروختند. همچنین مدتها بود که اتومبیل من هم مثل اتوموبیل شوهر خواهرم ضبط و حراج شده بود.

یك موضوع کوچك دیگر در آن نخستین ماههای سال ۱۹۳۲ پیش آمد که برایم بسیار رنج‌آور بود. در شهرداریها و بعضی مؤسسات دیگر و از جمله در شهرداری کلکته که گفته میشد اکثریت اعضای انجمن شهر در آنجا عضو کنگره بودند پرچمهای ملی را پائین آوردند. این پرچمها براثر فشار پلیس و دولت که درصورت عدم اطاعت از دستورها با کمال شدت و خشونت رفتار میکرد پائین کشیده شده بود. ممکن است که عدم اطاعت از دستور فوق محتملا سبب تعطیل‌شدن شهرداری یا تعقیب و مجازات اعضای انجمن شهر گردد. سازمانهائی ازاین قبیل که با دولت سر و کار داشتند و معمولا صاحبان منافع مستقر و موجود درآنها صاحت‌نفوذ بودند حق داشتند که ملاحظه‌کار باشند. شاید هم ناگزیر بودند که دستور را اجرا کنند و پرچم را پائین بیاورند و این اقدام برای آنها اجتناب ناپذیر بود. با اینهمه این امر برایم آزار دهنده بود. زیرا آن پرچم برای ما مظهر تمام چیزهای عزیز و گرامی بشمار میرفت و در سایهٔ آن منافع عظیمی داشتیم که ناچار باید از حیثیت و افتخار آن دفاع میکردیم.

بنظر من پائین آوردن این پرچم با دست خودمان یا موافقت با پائین کشیدن آن از طرف دولت نه فقط صورت نقض عهدی نسبت به پرچم ملی را داشت بلکه صورت توهین بمقدسات ملی راپیدا میکرد. این امر نشانهٔ تسلیم روحی و انکار حقیقتی که به‌آن ایمان‌آورده بودیم بشمار میرفت و در واقع مثل آن بود که ما خود برتری نیروی غاصب و دروغینی را که در برابرمان قرارداشت بپذیریم و تأیید کنیم. کسانی که این کار را پذیرفتند به روحیهٔ ملت صدمه زدند و لیاقت و غرور ملی ما را جریحه‌دار ساختند.

---

۱ - یونیون‌جك - پرچم رسمی دولت هند در زمان تسلط بریتانیا بود. این پرچم برنگ سرخ بود و در گوشهٔ بالائی آن هم نقش کوچك پرچم بریتانیا قرار داشت. پرچم تمام کشور های عضو امپراطوری بریتانیا تقریباً بهمین شکل است و در گوشهٔ آنها نقش پرچم اصلی‌بریتانیا وجود دارد و پرچم هند هم در آن‌زمان باینصورت بود درحالیکه پرچم ملی سه‌رنگ داشت و همان پرچمی بود که امروزنیز پرچم رسمی هندشده‌است - م.

البته ما انتظار نداشتیم که آنها همچون قهرمانان رفتار کنند و خود را به آتش افکنند. فکر نادرستی بود که از همه کس توقع داشته باشیم که در نخستین صف مبارزه قرار گیرد و اگر کسی حاضر نشد تا این حد بمبارزه پردازد و بزندان برود و رنجها را تحمل کند از او نفرت داشته باشیم. هر کس برای خود وظایف ومسئولیتهائی رامیپذیرد و باری رابدوش میگیرد وهیچ کس حق ندارد از این جهت دیگران رامتهم سازد ومحکوم کند. اما در پشت جبهه قرار گرفتن وخود را از خطر دور نگاهداشتن، با انکار حقیقت یا چیزی که آنرا بصورت حقیقت پذیرفته‌ایم فرق و تفاوت بسیار دارد. برای اعضای انجمن‌های شهر بسیار آسان بود که وقتی از آنها چیزی برخلاف منافع وحیثیت ملی خواسته میشد استعفا بدهند واز مقام خود کناره گیری کنند. اما متأسفانه آنها ترجیح دادند که به این پیشنهادات ننگین وتوهین آمیز تسلیم شوند ودرمقابل مقام خود رامحفوظ نگاهدارند.

«وقتیکه زنبورهای عسل بر گلها می نشینند خاموش میمانند

«محافظه کاران حریص هم وقتیکه بمقامی میرسند لال میشوند»[1]

شاید صحیح نباشد که اشخاص را بخاطر ضعف‌ها وتزلزل‌هائی که در لحظات بحرانی از خود نشان می‌دهند مورد سرزنش وشماتت قرار دهیم. اغلب اتفاق می افتد که جریانهای بحرانی که ناگهان فرا میرسند چنان اشخاص را با خود میبرند و در خود غرقه میسازند که دیگر هیچ اراده‌ئی در آنها نمیماند و انواع ضعف‌ها در ایشان جلوه میکند. در هنگام جنگ جهانی دیده شد که اشخاص براثر هیجانات خود بارها زمام اختیار رااز دست می‌دادند واعصابشان مقاومت خود راگم میکرد وکارهای عجیب وغریب از آنها سرمیزد. پیش از آن هم در فاجعهٔ کشتی تیتانیك[2] دیده شد که اشخاص بسیار شجاع ومشهوری که هرگز نمیشد ایشانرا ترسو نامید بهنگام خطر ودر لحظات بحرانی به ملوانان کشتی رشوه می‌دادند تا بتوانند خودشان ازمهلکه بگریزند واهمیتی نمی‌دادند که دیگران غرق خواهند شد. حتی همین اواخر نیز در ماجرای حریق «قصرمورد» حوادث شرم آوری پیش آمد.

هیچ کس نمی‌داند که در موقع مواجهه باچنین بحران‌ها طرز رفتارش چگونه خواهد بود زیرا در این مواقع غریزه برنیروی عقل ومنطق غلبه میکند وآنرا زیر پامیگذارد. بدینقرار شاید ما هم نباید از دیگران واز کسانی که در برابر دشمن تسلیم شده‌اند و ضعف نشان داده‌اند بدگوئی وعیب‌جوئی کنیم. اما این واقعیات نباید ما را از راه‌راست

---

۱ ـ شعر از توماس‌مور Thomas Moore است.

۲ ـ تیتانیك یك کشتی بزرگ انگلیسی و بزرگترین کشتی غول‌آسای زمان خود بود در سال ۱۹۱۲ در نخستین سفر خود در شمال اقیانوس اطلس بـا یك کوه یخی شناور تصادم کرد و درهم شکست و غرق شد. در آن ماجرای‌عظیم ۱۵۰۰ نفر تلف شدند و آنواقعه بصورت یك فاجعهٔ جهانی مشهور شد ـ م

بازدارد بلکه باید بدانیم که‌چرخ‌سکان کشتی ملت‌را بدست‌های ناتوانی که همیشه‌مرتعش هستند ومخصوصا بکسانی که درست در وقتی که احتیاج بیشتری به قدرت ومقاومت‌هست کار را رها میکنند ومیگریزند نسپاریم. بدتر ازخود این سستی‌ها کوششی است که‌برای موجه شمردن آنها بکارمیرود وسعی‌میشود که این‌ضعف‌ها وسستی‌ها صحیح وموجه قلمداد گردد . این امر مسلماً یك عذر بدتر از گناه است که ازخود ضعف‌ها وسستی‌هـا وتسلیم شدنها هم زشت‌تر میباشد .

بایددانست که بطورکلی درهر مبارزه‌ئی که‌میان دو نیرو و دوحریف صورت گیرد وضع روحی‌اهمیت‌زیاددارد ودرپیروزی‌اثرمیگذارد. این‌حرف‌حتی درخونین‌ترین پیکارها هم صادق‌است . «مارشال فش»[1] میگوید «درهرجنگ‌بالاخره‌آخرین‌پیکارها براثرقدرت اعصاب به‌پیروزی منتهی‌میگردد.» درمبارزهٔ ما وتاکتیك‌عدم‌خشونت‌مخصوصاًقدرت‌روحی زیادتر ونیروی مقاومت بیشتری برای‌اعصاب لازمست و هرکس بعلت رفتار ناشایست و ضعف‌های خودسبب‌شکست روحیهٔ‌ملت وتضعیف‌اعصاب‌عمومی گردد در واقع نسبت به‌مرام وهدف ملی مرتکب جنایت بزرگی میشود که‌نمیتوان آنرا نادیده وناچیز گرفت .

بدینسان هفته‌ها وماهها میگذشت ومخلوطی از اخبار خوش وناخوش را برای ما همراه می‌آورد. وهر یك از ما در زندان خود ، با رنج خود وبا یکنـواختی زندگـی کسالت‌آمیز وبیهودهٔ خود وقت میگذراندیم.

بالاخره هفتهٔ ملی[2] که از ٦ تا ١٣ آوریل برگذار میشود فرا رسید . مسلم بـود که تظاهرات یاد بود ونمایشات مردم بمناسبت مبارزات سیاسی صورت فـوق‌العـاده و بیسابقه‌ئی پیداخواهدکرد . در واقع هم جریان‌آن هفته با ماجراهای فراوان همراه‌بود. امامخصوصاً یکی ازآنها که باشخص من نیز بستگی‌زیاد داشت در من اثر شدیدی‌بخشید بطوریکه سایر وقایع با تمام اهمیتشان در برابرآن درنظرم بیرنگ جلوه میکرد.

در الله‌آباد بمناسبت هفتهٔ ملی تظاهرات وسیعی صورت گرفت ویك روز یك‌دفیلهٔ عمومی حرکت‌کرد که مادرم هم درآن شرکت جست. پلیس، صفوف‌نمایش‌دهندگان را درخیابان متوقف ساخت ودر این‌موقع برای مادرم که در پیشاپیش صفوف‌حرکت‌میکرد یك‌صندلی آورده بودندواونیزطبق اصول ساتیاگراها همانجا دروسط خیابان‌نشسته بود.

---

١ - فرمانده معروف فرانسوی که از ١٨٥١ تا ١٩٢٩ زندگی کرد . دراواخر جنگ‌جهانی اول فرماندهی نیروهای متفقین را عهده‌دار بود و پیروزی را بدست آورد - م .

٢ - بمناسبت حوادث خونین سال ١٩١٩ که به ماجرای جالیانوالاباغ منتهی گردید عناصر ملی هند همه سالہ یك هفتهٔ ملی برپا میکردند تا از شهدای ملی تجلیل کنند و احساسات ملی را تهییج نمایند . به‌حاشیهٔ ۳ صفحهٔ ۸۸ رجوع کنید - م .

چندین نفر واز جمله منشی مخصوص من که بمراقبت از او پرداخته بودند، همه از طرف پلیس بازداشت شدند. پس از چند لحظه نیروهای پلیس برای متفرق ساختن صفوف متظاهرین به حمله پرداخته بود و با ضربات لاتی بمردم یورش برده بود. در این هجوم صندلی مادرم که دروسط خیابان در برابر صفوف بود واژگون شده بود، وبعلاوه چند ضربت لاتی هم بر سر وصورت اوفرودآمده بود. مادر پیرم، با سر و مغز شکسته و شکافته، غرقه درخون و بیهوش، مدتی دروسط خیابان افتاده بود. پلیس مردم را باضربات خود پراکنده کرده بود. دیگر هیچ کس در اطراف جسم بیهوش مادرم نمانده بود. بالاخره پس از مدتی یك افسر پلیس اورا برداشته بود وبا اتومبیل خودش بمنزلمان در آنند بهاوان رسانیده بود.

آنشب در سراسر شهر الله آباد خبر نادرستی انتشار یافت که مادرم بر اثر این ماجرا درگذشته است. بر اثرانتشار این خبرمردم دوباره جمع شده بودند ودرتظاهرات شدید خود مقررات عدم خشونت را ازخاطر برده وبه پلیس حمله کرده بودند. در نتیجه پلیس هم به تیراندازی پرداخته بود وعده‌ئی کشته شدند.

وقتی که چند روز بعد خبر این ماجراهادر زندان بمن رسید (در هر هفته فقطحق دریافت یك نامه داشتیم) تا مدتها قیافهٔ مادر پیرم که مجروح وخون‌آلود بر روی خاك خیابان افتاده بود درنظرم می‌آمد. از خود می‌پرسیدم که اگرمن‌نیز درآنجا میبودم چه میکردم. واراده‌ام تا کجا وتا چه‌اندازه میتوانست مقررات عدم خشونت را رعایت کند؟ گمان می کنم درآن وضع من هم دیگر مقاومتم را از دست می‌دادم ودرسی را که درطی دوازده سال سعی کرده‌ام ملکه‌ام شود از خاطر میبردم ومسلماً عکس‌العمل من عواقب ناگواری ببار می‌آورد که هم از نظر خودم وهم از نظر ملی مسلماً زیان‌آور می‌بودو مراموردتمسخرقرار می‌داد.

مادرم کم کم حالش بهبودی یافت وقتی که ماه بعد در زندان «بارلی» بدیدنم‌آمد هنوز سرش بسته بود. اما از اینکه اوهم در چشیدن ضربات لاتی که بر سر داوطلبان جوان ماچه دختروچه‌پسر وارد میشد شرکت‌داشته‌است یك حالت‌شادی وغرورفوق‌العاده در او نمایان بود.

متأسفانه بهبودی مادرم ظاهری بود. زیرا هر چند که بظاهر حالش بهتر شده بود اما در واقع ناراحتیهای‌جسمی وروحی که برناملایمات دیگر وعواقب پیری وسالهای عمر اواضافه شد سبب گردید که یك بیماری عمیق در وجودش ریشه دواند. نشانه‌های این بیماری وعوارض‌آن چندی بعد ظاهرشد ویك‌سال بعد اورا بشکلی شدید وخطرناك از پا انداخت.

سواروپ رانی نہرو
(مادر نہرو)

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

۴۳

در زندانهای بارلی و دهرادون

شش هفته در زندان ننی بودم. بعد مرا بزندان ولایتی در «بارلی» منتقل کردند. وضع سلامتیم مغشوش و آشفته میشد. هر روز کمی تب‌میکردم واز این موضوع ناراحت بودم.

بعد از چهار ماه که در زندان «بارلی» گذراندم، در بحبوحهٔ تابستان مرا به یك زندان دیگر که خنك‌تر بود منتقل ساختند. این زندان در «دهرادون» بود که در پای کوههای‌هیمالایاقرارداردو. مدت‌چهارده‌ماه ونیم دیگریعنی‌تقریباً‌تاآخردوران‌محکومیت دوساله‌ام را در این زندان گذراندم.

دراین‌مدت ازاخبار خارج جز بوسیلهٔ بعضی ملاقاتها، بعضی نامه‌ها و گاهی هم از خلال سطور بعضی‌روزنامه‌ها که‌گاه بگاه بدستم میرسید اطلاعی نمی‌یافتم در نتیجه‌در واقع تماس من با نهضت وبا کنگره تقریباً قطع گردید وجریان حوادث در نظرم دریك نوع ابهام وتیرگی مه‌آلود جلوه میکرد.

بعد از پایان‌آن زندان هم‌کارهای شخصی واوضاع درهم سیاسی‌آن زمان که در برابرم قرار میگرفت‌گرچه مرا بخود مشغول می‌داشت اما همه چیزدرنظرم تا اندازه‌ئی مبهم وناآشنا جلوه‌میکرد. بعد هم تقریباً پس‌از پنج ماه‌آزادی دوباره بزندان‌برگشتم وآن همین زندانیست که اکنون این سطور را درآن مینویسم.

نتیجهٔ این‌جریانها این‌شده است که درمدت سه‌سال اخیر بیشتراوقات را درزندانها گذرانده‌ام واز جریان حوادث تقریباً بکلی‌دور وجدا بوده‌ام.

در این مدت نتوانسته‌ام با جزئیات وقایعی که روی داده است تماس حاصل کنم، هنوز هم‌دربارهٔ حوادث این دوران‌تصورات واطلاعات مبهمی دارم ومثلا بدرستی‌نمی‌دانم در پشت صحنهٔ‌دومین کنفرانس‌میز گرد که گاندی جی هم درآن شرکت جست چه‌چیزهائی وجود داشته است. هرگزفرصت نکردم که‌با خود اودر این باره یا دربارهٔ سایراتفاقات

فراوانی که از آن ببعد روی داده مذاکره کنم.

جزئیات مربوط به توسعهٔ مبارزه درسالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ را نیز بدرستی نمی‌دانم. اما رویهمرفته صحنه ودکور وبازیگران این درام عظیم را بخوبی میشناختم و از روی غریزه میتوانستم ارزش هر واقعهٔ کوچك یا بزرگ را بدرستی تعیین کنم واز این‌راه‌فکر تقریباً صحیحی دربارهٔ مجموع نهضت وجریان مبارزه داشته باشم.

درنخستین‌چهارماه مبارزه، نهضت‌نافرمانی عمومی‌ما ازخود قدرت‌وشدت فراوانی نشان داد اما از آنپس‌هیجان‌عمومی نهضت کم کم فروکش کرد وفقط گاه‌بگاه جهش‌هائی در آن بنظر میرسید.

بدیهی است که هیجانات عمومی واقدامات مستقیم جز دُر دوران کوتاهی بصورت تند وانقلابی باقی نمیماند وهیجان‌وشوروشوق عمومی‌در نهضت ما هم نمیتوانست‌صورت مداوم و یکنواختی داشته باشد وهمچون آتشی بود که گاهی زبانه‌های آن بلندمی‌شد وافزایش می‌یافت وزمانی فروکش میکرد و آرام میگرفت.

نافرمانی عمومی ماپس ازنخستین شعله‌های تند خود آهسته‌آهسته یك قوس‌نزولی را پیمود اما این وضع مانع آن نمیشدکه تا مدتها همچنان بصورت خفیف و نیمه روشن باقی بماند. سازمان کنگره که با تمام تشکیلاتش غیر قانونی اعلام شده بودکاملا موفق گردیدکه خود را زنده نگاهدارد، تماس باکادرهای فعال ولایات را حفظ کند،تعلیمات و دستورات خود را به همه جا برساند، گزارشها و اخبار را از همه جا دریافت دارد و پولها واعتباراتی راکه برای کمك در اختیار داشت در موارد لازم با دقت تقسیم کند.

رویهمرفته در سازمانهای ایالتی هم مثل سازمان مرکزی وضع بخوبی حفظ شده بود. البته در دورانی که من در زندان بودم‌نمیتوانستم ازجزئیات جریان‌کار سازمانهای ایالتی اطلاعات‌کاملی داشته باشم اما وقتی که‌آزاد شدم اسناد جالبی دربارهٔ فعالیت‌هاو اقداماتی که در ولایات‌متحده صورت گرفته بود بدست‌آوردم. درآنجامراکز ودفاترکار کنگره در تمام سال ۱۹۳۲وتا اواسط ۱۹۳۳ منظماً بکار خود ادامه می‌دادند. تااینکه نهضت نافرمانی از طرف رئیس وقت کنگره وباصواب دید ومشورت گاندی جی رسماً متوقف گردید. درتمام این‌مدت تعلیمات‌ودستورات‌متعددسازمان ایالتی کنگره‌ومطبوعات چاپی یا پلی کپی شده بطور منظم به کمیته‌های‌بخش‌هاو کمیته‌های محلی میرسید. کارهای کمیته‌های‌تابعه گاه بگاه‌وبطورمنظم مورد بازرسی‌واقع می‌شدوکارکنان قسمت«خدمات ملی» وظایف خود راکاملا اجرا میکردند.

طبعاً قسمت عمدهٔ اقدامات وفعالیت‌های ما بصورت مخفی‌انجام میگرفت. با وجود این دبیر کمیتهٔ ایالتی علناً در پست خود باقی میماند وتا وقتی که دستگیر وزندانی‌می‌شد

بکار خود ادامه می‌داد و آن وقت یك نفر دیگر جایش را می گرفت و باز بهمین ترتیب کار میکرد.

تجربهٔ سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ نشان داد که مادر کمال سهولت میتوانیم سازمان اطلاعات وارتباطات خود را بصورت مخفی درسراسر هند بوجود آوریم . با وجود مشکلات وموانع فراوان و بدون آنکه کوشش فوق العاده ئی بکار رود . نتایج کارهای ارتباط مخفی ما بسیار خوب ورضایت بخش بود . امادرمیان ما بسیاری اشخاص بودند که عقیده داشتند مخفی بودن سازمان وکار مخفیانه کردن با روح نافرمانی عمومی وعلنی و تاکتیك‌های مبارزهٔ ما سازگار نیست و مردم را نسبت باین نوع مبارزه لاقید و بی اعتنا خواهد ساخت.

همچنین از موقعی که نهضت قوس نزولی را شروع کرد همیشه این خطر وجود داشت که فعالیت‌های مخفی ومحدود و کمابیش مؤثر جای فعالیت‌های وسیع وعمومی ودسته‌جمعی رابگیرد واین امر نیز با نظر کلی و باجنبهٔ عمومی بودن نهضت مخالفت داشت.

بهمین جهات بود که بالاخره در ماه ژوئیه ۱۹۳۳ گاندی جی هر نوع فعالیت مخفی را بکلی محکوم وممنوع ساخت.

نهضت عدم پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه از طرف دهقانان که همپای نافرمانی عمومی آغاز گردید علاوه بر ولایات متحده مدتی هم در «گجرات» و«کرناتك» توسعه یافت . در این هر دواستان دهقانان خورده مالکی بودند که از پرداخت تعهدات خود به دولت خودداری کردند و باین جهت رنجها ومشقات فراوانی را متحمل شدند . از طرف کنگره کوشش‌هائی برای کمك به آنها وکاستن از بار مشقاتی که بعلت ضبط دارائی و اخراج از اراضی برایشان فشار می آورد ، بعمل میآمد اما البته این کوشش‌ها زیاد مؤثر واقع نمیشد. درولایات متحده سازمان ایالتی کنگره چنین کوشش‌هائی هم نمیتوانست برای کمك بدهقانان اجاره‌دار واخراج شده بعمل آورد. زیرادراینجامسئله بشکل خیلی وسیع تری مطرح بود. دراینجا تعداددهقانان فقیرو بی زمینی که بصورت اجاره‌دارزندگی میکنند از تعداد دهقانان خورده مالك و کم زمین خیلی بیشتر است . مناطق روستائی هم خیلی وسیعتر است ودر مقابل منابع درامد سازمان ایالتی ما بسیار محدود میباشد . بدینقرار برای ما کاملا غیر مقدور بود که بتوانیم به هزاران خانوار دهقانانی که در این مبارزه آسیب دیده بودند کمك کنیم . بعلاوه برای ما بسیار دشوار بود که آنها را از تعداد کثیر دهقانان فقیری که همواره در حال گرسنگی بسر میبرند جدا سازیم . اگر میخواستیم فقط به‌چند هزار نفر که مستقیماً از تجاوزات دولت آسیب دیده بودند کمك برسانیم کار بـه آشوب و وخونریزی منتهی میشد . بدین جهت تصمیم گرفتیم که بطور کلی از دادن کمك مالی بدهقانان

صرفنظر کنیم واین امررا ازهمان آغاز کار بهمه اعلام داشتیم وحتی خود دهقانان هم صحت روش ما را تأیید کردند. واقعاً حیرت انگیز وقابل ستایش بود که آنها رنج خود را بدون گله وشکایتی تحمل میکردند. بدیهی است ما کوشش داشتیم که بصورت فردی به هر کس میتوانیم وهر قدر که میتوانیم مخصوصاً به زنان و کودکان کسانی که بزندان میرفتند کمك کنیم. میزان این کمك ها بسیار ناچیز بود اما کشور بدبخت ما بقدری فقیر است که اغلب حتی داشتن یك روپیه در ماه هم ثروتی بشمار میرود.

درضمن در همین اوان کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده که طبعاً یك سازمان غیر قانونی وممنوع اعلام شده بود، کوشش داشت که حقوق ناچیزی را که به افراد حقوق بگیر خود می‌داد بطور منظم بپردازد ودر موقعی که آنها بزندان میافتادند - که این امر تقریباً برای همهٔ ایشان مسلم بود - خانوادهٔ آنهارا نگاهداری کند. این هزینه‌ها برای بودجهٔ ناچیز کنگره بسیار سنگین بود. بعلاوه هزینه‌های چاپ وانتشار تراکت‌ها و نشریات و بولتن‌های اخبارهم براین بودجه اضافه میشد و باری سنگین راتشکیل می‌داد. هزینهٔ مسافرت مأمورین کنگره نیز یك رقم دیگر هزینه‌ها بود. همچنین ناچار میبایست به بعضی بخشهای ضعیف نیز کمك مالی داده شود. باوجود تمام این هزینه‌ها ومخارج دیگر دردوران حملات شدید و نیرومند دولت برضد کنگره مجموع مصارف کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده درظرف مدت بیست ماه از ژانویه ۱۹۳۲ تا آخر اوت ۱۹۳۳ در حدود ٦٣٠٠٠ روپیه بود که در هر ماه قریب ۳١٤٠ روپیه میشد. بدیهی است این رقم شامل هزینه‌ها ومصارف جداگانهٔ بعضی از بخشهای مهم ومستقل کنگره در ولایات متحده مانند الله آباد، اگره، کانپور و لکنهو نمیشد.

استان ولایات متحده در دوران مبارزهٔ سالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ یکی از استانهای پیشقدم بود که توانست با وجود هزینهٔ مختصر نتایج وپیروزیهای درخشان ونمایانی داشته باشد. بسیار جالب خواهد بود که هزینه‌های دولت ایالتی ولایات متحده برای مبارزه درمقابل نافرمانی عمومی ما بااین رقم کوچك وناچیز مقایسه شود وآنوقت معلوم خواهد شد که دولت چه مبالغ هنگفتی درراه مبارزه باما صرف کرده است.

تصور میکنم بعضی ازسازمانهای ایالتی مهم کنگره خیلی بیش ازاین رقم ولایات متحده خرج کرده‌اند ولی من دراین باره اطلاع درستی ندارم. قابل تذکر است که استان «بیهار» از نظر کنگره یکی ازفقیرترین ایالات بشمار میرفت که حتی ازاستان همسایه‌اش، ولایات متحده هم فقیرتر بود و باوجود این در مبارزهٔ عمومی سهمی بسیار درخشان و نمایان انجام داد.

بطوریکه گفتم نهضت نافرمانی عمومی بتدریج فروکش کرد اما با وجود ضعیف

شدنش هنوز هم ادامه داشت واثرات آن نمایان بود. کم کم نهضت صورت وسیع و توده‌ئی خود را از دست می‌داد. علاوه بر تضییقات وفشارهای دولتی، نخستین ضربت شدید هم در سپتامبر ۱۹۳۲ درموقعیکه گاندی‌جی بموضوع «هریجن»[1] پرداخت بر نهضت وارد آمد. گاندی‌جی دراین موقع یك روزهٔ طولانی گرفت واین اقدام او توجه افکارعمومی هند را برانگیخت منتهی نیروی این توجه برای مبارزهٔ سیاسی عدم نافرمانی صرف نمیشد و در جهت دیگری سوق می‌یافت.

بالاخره در ماه مه ۱۹۳۳ نهضت نافرمانی عمومی ملغی گردید و با این الغا عملا نهضت کشته شد. از آن پس باز هم نهضت وجود داشت اما وجود آن دیگر جنبهٔ عملی نداشت وفقط یك صورت اسمی از آن باقی بود. البته این موضوع صحیح است که درهر حال بدون الغای رسمی نافرمانی عمومی هم کاربجائی رسیده بود که دیگر نهضت خود بخود خاموش میشد. سراسرهند درزیرفشار تضییقات کم کم فرسوده شده بود. اعصاب ملت درآن موقع دیگر یارای مقاومت نداشت وبه تجدید قوا احتیاج داشت. راست است که هنوزافراد فراوانی بودند که بازهم‌میتوانستندمقاومت ونافرمانی را بصورت‌انفرادی ادامه دهند اما آنها هم ناچار بودند دریك محیط افسرده وفرسوده کار کنند. فشارضربات دولت‌مردم رابطورکلی‌مبهوت‌ودلسردساخته بود ودرنتیجه‌طبعاً یك‌چنین‌وضعی‌در پیش‌بود و نافرمانی ملغی میشد.

برای ما که درزندان بودیم شنیدن این اخبار هیچ مطبوع نبود. ملاحظهٔ انحطاط واحتضارتدریجی یك نهضت بزرگ برای‌ما رنج‌آور بود. اما اغلب ما انتظار پیروزی بزرگی را نداشتیم و شاید عدهٔ بسیار کمی بودند که خیال میکردند این مبارزه میتواند به پیروزی سریع‌ودرخشانی نایل‌آید. البته اگردر نهضت ما توده‌های مردم بشکل‌مقاومت ناپذیری قیام میکردند احتمال پیروزی درخشانی هم میرفت. اما درنهضت ما چنین‌وضعی وجود نداشت وبنابرین تا آنجا که بنظرمیرسید ما یك مبارزهٔ طولانی را با تمام فراز و نشیب‌هایش درپیش‌داشتیم که ناملایمات فراوان وشکست‌های بسیاربا آن همراه میبود.

---

۱ - هریجن یعنی «مخلوق خدا» - نهضت هریجن یك نهضت وسیع بود که گاندی جی برای حمایت از طبقهٔ «نجس‌ها» و از میان بردن سدهای طبقات مذهبی آغاز کرد. بطوریکه قبلا هم تذکر داده شد، جامعهٔ هند و بنابر اعتقادات مذهبی به طبقات مختلف تقسیم میشدند که پائین‌ترین آنها «نجس‌ها» بودند. که در واقع جزو هیچ طبقه‌ئی حساب نمیشدند. کسی با آنها تماس و آمیزشی نداشت. کارهای پست بایشان واگذار میشد. هیچ هندو حق نداشت باآنها غذا بخورد. آنهادرشهرها در محله‌های خاص در حومهٔ های شهر زندگی میکردند. گاندی نهضت هریجن را آغاز کرد و گفت اینها هم مخلوق خدا هستند و باید با دیگران برابر باشند. اکنون قانون اساسی هند همهٔ افراد را از هر لحاظ برابر میشمارد - م.

درجریان این مبارزه توده‌ها میتوانستند تدریجاً وبشکل روزافزون باانضباط وباوحدت عمل وبا پرورش وتکامل فکری خود به آن کمك دهند.

در نخستین روزهای سال ۱۹۳۲ که نهضت در اوج خود بود و پیروزیهائی بدست می‌آورد گاهی من‌حتی ازفکر بدست‌آوردن پیروزی هم میترسیدم زیرا حساب میکردم که درچنین صورتی بسیار ممکن است که باز هم عناصر سازشکار و کسانی که همواره برای خدمت به هردولتی که روی‌کارباشد آماده‌هستند وخودخواهان فرصت طلب روی‌کارآیند ودررأس اموربمانند. تجربهٔ سال ۱۹۳۱ برای ما بسیار آموزنده ومفید بود.[1] در واقع پیروزی یك نهضت‌وقتی ارزش‌دارد که ملت باندازهٔ‌کافی نیرومندباشد وهدفها‌ومنظورهای خود را با روشنی و بدرستی بشناسد تا بتواند از پیروزی خود استفاده برگیرد. در غیر اینصورت توده‌ها در جریان مبارزه فداکاری خواهند کرد امـا در لحظهٔ حساس‌پیروزی، دیگران قدم درمیدان خواهند نهاد تا غنائم را بسود خود جمع‌آوری کنند. برای ما هم این خطر بزرگ وجود داشت. زیرا در خود کنگره عدهٔ زیادی سست فکران بودند که هنوز بدرستی نمیدانستند ما بسوی چه نوع دولت و چه شکل حکومت وجامعه‌ئی میرویم. درواقع بعضی‌ازاعضای کنگره بهیچوجه‌درفکر تغییرات کلی در نوع حکومت موجودنبودند بلکه فقط میخواستند که وضع موجود حکومت ادامه یابد منتها بجای عناصر انگلیسی و خارجی‌اشخاص‌وعناصرهندی بنشینند وباصطلاح حکومت دردست هندیان قرار گیرد.

درجریان آن مبارزهٔ بزرگ کسانی که «همیشه هوادار‌دولت» بودند ومیخواستند همواره در رأس امور بمانند به مبارزهٔ ما اهمیتی نمی‌دادند زیرا همیشه مرام ایشان آنست که با قدرت دولت، دردست هرکس که میخواهدباشد، سازگارشوند وبر سرکار بمانند وبدینقرار اکنون‌هم‌بادولت بریتانیاهمراه‌بودند. اما «لیبرال‌ها» که عناصر باصطلاح اصلاح طلب بودند و «جوابگویان» که درمقابل هرپیشنهاد دولت حاضر بخدمت بودندنیز اصولا، ایدئولوژی و طرزتفکر دولت بریتانیا رابطور کامل قبول‌داشتند و اگر گاهی بطوریکه دیده‌میشد انتقادی‌از آن‌میکردند این‌انتقادات‌ازصورت غیرمؤثروبی‌ارزشی که داشت تجاوز نمیکرد. همه‌کس میدانست که آنها درهرحال وبهرقیمت که باشد مطیع و همراه دولت خواهند ماند وبدینقرار با مقاومت عمومی و ملی موافقت نخواهند داشت. آنها حتی ازاین مرحله هم دورتررفتند وکما بیش درصف دولت قرارگرفتند. درگیرو دارمبارزهٔ ملی آنها تقریباً بکلی ساکت ماندند وبصورت حاشیه نشینان وحشت‌زده‌ئی‌در برابرتضییقات شدید و از میان رفتن تمام آزادیهای عمومی فقط به تماشا پرداختند. در

---

۱ ـ اشاره بدوران مذاکرات دهلی و پیروزی نسبی کنگره است که در آنموقع فرصت‌طلبان استفاده جو سعی میکردند خود را به‌گاندی‌جی و کنگره نزدیك سازند ـ م.

تجاوزی که دولت شروع کرده بود فقط موضوع محاصره کردن و از میان بردن نهضت نافرمانی عمومی وقدرت کنگره مطرح نبود بلکه دولت تمام مظاهـر زندگـی سیاسی و فعالیتهای عمومی را متوقف ساخته بود وبا وجود این صدائی برای اعتراض بر نمیخاست. کسانی که واقعاً هوادار آزادیهای مدنی و عمومی بودند خواه ناخواه به مبارزهٔ عمومی ملت پیوستند و کیفر این عدم اطاعت به جباریت و زور گوئی دولت را هم چشیدند. اما دیگران با وحشت‌زدگی وفرومایگی در مقابل این تجاوزات و جنایات سکوت کردند و کوچکترین صدای انتقادی هم از ایشان شنیده نشد. آنها فقط وقتی بصدا می‌آمدندو دهان میگشودند که میخواستند با زبان نرم وشیرین از دولت پوزش بخواهند و در این پوزش طلبی خودخواهانه، به کنگره و کسانی که مبارزه را دنبال میکردند بشدت حمله میبردند وعلناً از نهضت ملی ابراز تنفر میکردند.

در کشورهای غربی افکارعمومی بشکل نیرومندی هوادارآزادیهای مدنی وعمومی است و هر نوع محدود ساختن آزادی انعکاس شدیدی پیدا میکند و مورد مخالفت قرار میگیرد (شاید هم این امر دیگر کهنه شده وجزو تاریخ بشمار میرود). در آن کشورها مردم بسیاری هستند کـه هر گز آماده نیستند خود را بجریانات شدید و فعالیتهای جدی بسپارند با اینهمه کاملا مراقب آزادی عمومی و آزادی گفتن و نوشتن میباشند. مجامع، سازمانها، اشخاص ومطبوعات درراه حفظ آزادیها فعالیت میکنند و بهنگام خطر بمقابلهٔ شدید وروز افزونی میپردازند و اغلب همین امر از تمایل دولتها برای زیر پا گذاردن آزادیها جلوگیری‌میکند. لیبرالهای هندهم مدعی‌هستند که از سنن لیبرالیسم انگلستان پیروی میکنند (هرچند که درعمل جزاسم خود هیچ وجه مشترکی با آنها ندارند) بدین قرارازآنها انتظارمیرفت که دربرابر نابود شدن آزادیها ازطرف دولت که خودشان هم از آن رنج میبردند لااقل بشکلی متین و موافق اصول روشنفکری اعتراض کنند. امـا آنها چنین‌کاری نکردند. آنها نخواستند با «ولتر»[۱] هم‌آواز شوند که میگفت «من بـا آنچه شما میگوئیدکاملا مخالفم اما اگر لازم باشد حتی جان خود را فدا خواهم ساخت تاشما بتوانید آزادانه حرفتان را بگوئید.»

شایدهم روا نباشد که آنهارا ازاین‌جهت موردشماتت قراردهیم زیرا آنها هرگز خود را قهرمانـان دموکراسی و آزادی معرفی نکرده‌اند بلکه آنها بـا وضعی مواجه بوده‌اند که یك کلمه‌اعتراض‌ضعیف‌هم ممکن بود موقعیت ایشانرامغشوش ومتزلزل سازد. مناسب تر آنستکـه ببینیم لیبرالهای انگلیسی کـه هواداران قدیمی آزادی بوده‌اند و حزب کارگر بریتانیا که سوسیالیست‌های امروز میباشند نظرشان دربارهٔ تضییقاتی که در

۱ـ نویسنده وفیلسوف معروف وآزادیخواه فرانسه درقرن هیجدهم ـ م

هند رواج دارد چیست؟ اینها ظاهراً بایکنوع بیطرفی تأسف‌انگیز باوضاع‌هند مینگرند اما گاهی هم خوشوقت بودند که بقول خبرنگار روزنامه «منچستر گاردین» توانسته‌اند «انطباق علمی تضییقات» را عملا مورد آزمایش قرار دهند.

دولت بریتانیای کبیر اخیراً کوشش کرد در خود انگلستان قانونی بنام جلوگیری ازاخلالگری بتصویب‌رساند وباین‌مناسبت بشدت موردانتقاد واقع شد مخصوصاً لیبرالها ونمایندگان حزب‌کارگر در این مورد متفقاً از دولت انتقاد میکردند که آزادی نطق و بیان را محدود میسازد وبقضات حق میدهد که اجازهٔ تفتیش‌وجستجو درخانه‌های اشخاص را صادر کنند . وقتیکه این انتقادات را میخواندم طبعاً منهم باآنها موافق و هم عقیده بودم اما در عین حال منظرهٔ هند در برابرم مجسم میشد که دراینجا، هم اکنون قوانینی مورد عمل است که صدها بار از قانون مزبور شدیدتر و سخت تر وبدتر میباشد. جای تعجب است که چگونه این آقایانی که درانگلستان یك پشه را تحمل نمیکنند درهند یك شترهم بنظرشان نمیآید. درواقع من همواره ازمهارت شگفت‌انگیزانگلیسیها حیرت‌زده بوده‌ام و آنها را تحسین کرده‌ام که توانسته‌اند روحیات خود را بامنافع مادی خود هماهنگ سازند و همیشه هرچیز را که موافق منظورهای استعماری وامپراطوریشان بوده‌استصحیح شمرده‌اند. آنها «موسولینی» و«هیتلر»را بامنتهای اعتقاد وکمال‌نفرت محکوم میسازند زیرا آزادی ودموکراسی را مورد تجاوز قرار داده‌اند و در عین حال همان نوع تجاوزات‌آنهارا‌نسبت‌بآزادی درهند لازم و ضروری میدانند وعالیترین علمای اخلاق ایشان سعی دارند نشان بدهند که بیغرضی واقعی ایجاب میکند که باهند چنین رفتار شود .

درحالیکه هند بدینشکل دستخوش آتش بود وجان بهترین مردان وزنان کشورما تباه میشد، در آنسوی دریاها، در لندن، جماعتی از منتخبین دور هم جمع شده بودند تا برای هند یك قانون اساسی جدید بوجود آورند. در سال ۱۹۳۲ سومین کنفرانس میز گرد ویکرشته کمیته‌های دیگر تشکیل گردید. بسیاری ازاعضای مجمع قانونگزاری‌هند به‌تشبث ودست‌وپا افتادند که دراین کمیته‌ها عضو شوند وباین‌ترتیب بعنوان انجام وظیفه وکار به تفنن و تفریح بپردازند . جماعت زیادی میخواستند بخرج مردم بسفر بروند و به خوشگذرانی بپردازند. چندماه بعد درسال ۱۹۳۳ نوبت تشکیل « کمیتهٔ مختلط» درلندن فرارسید ودوباره ازطرف دولت بکسانیکه در این کمیته شرکت میکردند خرج سفر و فوق العادهٔ هنگفتی برای خوشگذرانی و مسافرت پرداخت میشد . و دوباره عده‌ئی که ظاهراً در اشتیاق خدمت بوطن میسوختند، برای خدمتگذاری بهند(!) از دریاها گذشتند ورنج سفر را برخود هموار ساختند وبسیاحت وتفرج پرداختند البته بخرج وطن رنجور

ودردمند و باصرف هزینه‌های گزاف.

خیلی طبیعی وعادی بود که این صاحبان منافع مستقر که از هیجانات و نهضت‌های توده های مردم هند بوحشت افتاده بودند اجتماع خود را در لندن و در تحت حمایت امپریالیسم بریتانیا تشکیل دهند. اما چقدر برای مردم هند و غرور ملی ما ناگوار و دشوار بود که میدیدیم درموقعیکه کشور ما بخاطر موجودیت و آزادی خود یك مبارزهٔ مرگ وزندگی را دنبال میکند چنین اتفاقی روی میدهد وچنین اجتماعی از اشخاصی که باصطلاح هموطن ما هستند تشکیل میگردد. درعین حال بسیاری ازما فکر میکردیم که اینکار از بعضی جهات‌هم خوب ومفید است واین ماجرا گندم‌را ازجو وعناصر مترقی‌را از مرتجعین جدا خواهد ساخت. این تجزیه برای پرورش سیاسی توده ها مفید خواهد بود وبیش‌از همیشه روشن خواهد ساخت که بدون استقلال ملی مشکلات اجتماعی و اقتصادی هم حل نمیشود وفقط موقعیکه استقلال بدست آید ممکن است مسائل اجتماعی هم حل شود وبار سنگین طبقهٔ حاکمه وفقری که بردوش توده‌ها فشار میاورد سبکتر گردد.

واقعاً تعجب‌آور وحیرت‌انگیز بود که این‌قبیل‌عناصر نه‌فقط ازنظر زندگی‌روزانهٔ خود بلکه ازنظر طرز تفکر وروحیات خودهم از توده‌های مردم هند دور بودند. آنها هیچ پیوند و ارتباطی بامردم نداشتند. هیچ تفاهمی میان ایشان و مردم وجود نداشت و هیچ نمیتوانستند بفهمند که چه‌چیز ممکن است مردم را بفداکاریها و تحمل رنجها وادار سازد. برای آنها فقط یك واقعیت وجود داشت وآنهم نیروی استعماری بریتانیا بود که عقیده داشتند بهیچوجه نمیشودآنرا از میان برد و شکست داد وباین جهت خواه ناخواه باید آنرا پذیرفت و با آن همکاری کرد. ظاهراً هیچ بنظرشان نمیرسید که بدون جلب توافق و رضایت توده‌های مردم نمیتوان هیچ راه حل قاطعی برای مسئلهٔ هند پیدا شود.

آقای «ج. آ. سپندر» دریك مقالهٔ کوتاه که اخیراً در روزنامهٔ «عصر ما» منتشر کرده است بشکست کنفرانس مختلط ایرلندیها و انگلیسیها که درسال ۱۹۱۰ بمنظور پیدا کردن راه حلی برای بحران سیاسی ایرلند تشکیل شد اشاره میکند و میگوید رهبران سیاسی که کوشش دارند در بحبوحهٔ بحران یك قانون اساسی بوجود آورند که اوضاع را حل کند همچون کسانی هستند که بخواهند وقتی که خانه‌ئی درحال سوختن‌است آنرا بیمه کنند. آتشی که درسالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ در هند میسوخت خیلی ازآتشی که در۱۹۱۰ درایرلند شعله کشید شدیدتر بود. هرچندهم که این‌آتش بظاهر فروکش کرده بود اما همچنان پنهانی باقی بود و همچون میل مردم هند باستقلال وآزادی، بصورت خاموش ناشدنی ادامه میافت.

درآن سالها در هند روح خشونت وتجاوز در مأمورین رسمی دولت بشکل حیرت

انگیزی افزایش یافته بود. این وضع از سابق هم بصورت سنتی در هند وجود داشت و اصولا بریتانیا همیشه هند را بوسیلهٔ یکنوع حکومت پلیسی اداره میکرد. حتی نگاهی بقوانین عادی و غیرنظامی که در هند وجود داشت نشان میداد که مأمورین دولتی هند اغلب از نظامیان هستند وهمیشه قوانین و مقرراتشان بمقررات ارتشی که بر یك‌سرزمین مسخرشده‌حکومت کندشباهت‌داشته‌است. درآنوقت‌این‌خشونت‌مخصوصاً‌ازآنجهت‌افزایش میبافت که نظم موجود و طرز حکومت بریتانیا بشدت مورد حمله قرار میگرفت. بعضی عملیات تروریستی که اتفاقاً در بنگال یا در نواحی دیگر روی میداد بهانه‌ئی برای این خشونتها میشد و دولت رفتار خشن مأمورین خود را باین وسیله توجیه میکرد. مقررات استثنائی وحکومت پلیسی چنان قدرت هول‌انگیزی بدستگاه اجرائی وپلیس بخشیده‌بود که درواقع سراسر هند درزیر تسلط استبدادی پلیس قرار گرفته‌بود و بسختی ممکن‌بود باآن مقابله کرد.

تمام استانهای هندکمابیش در آتش تضیقات و فشار های خشونت آمیز دولتی میسوختند اما ازآن میان استان مرزی وبنگال بیش‌از دیگران رنج میدیدند وزیر فشار بودند. استان مرزی همواره یك‌منطقهٔ تسلط نظامی بود وهمیشه ادارات‌آن صورت نیمه نظامی داشته است. ازآنجاکه موقعیت خاص نظامی واهمیت سوق‌الجیشی آن زیاد است ونهضت «سرخ پیراهنان» نیز درآنجا همواره دولت را نگران میداشت ستونهای نیروی دولتی علناً وبی‌پرده باصطلاح به«تصفیهٔ» این‌استان و«برقرار ساختن نظم دهات متمرد ونافرمان» مشغول بودند. درسراسر هند این‌رسم رواج داشت که دهات‌را یکجا بجریمه های سنگین محکوم میساختند. گاهی‌این‌کار در مورد شهرها هم (بخصوص در بنگال) عملی میشد. دراین موارد معمولا نیروهای پلیس و ارتش در خانه‌های مردم مستقر میشد ودرنتیجه انواع تجاوزات وسوءاستفاده‌هائی که معمولا ازوجود قدرت دراینموارد ناشی میشود پیش میآمد. ما نمونه‌ها وشواهد فراوانی ازاین بی‌نظمیها وبی‌قانونیهائی که بنام اجرای قانون و برقراری نظم صورت میگرفت در دست داشتیم. اکنون باز هم دولت بهمین روشها پرداخته بود ودست مأمورین خود را بروی مال وجان و ناموس مردم باز کرده بود.

دراین زمان بعضی از قسمتهای بنگال بصورت صحنه‌های شگفت انگیزی درآمده بود. ازطرف دولت با تمام مردم (یادقیق‌تر گفته‌شود، مردم هندو) بدون‌استثناء بصورت دشمن رفتارمیشد. مردان، زنان، جوانان وحتی‌نوجوانانی که ازدوازده تابیست وپنجسال داشتند (چه پسر وچه دختر) همه موظف بودند که همواره شناسنامه باخود داشته باشند. اشخاص را بصورت دسته جمعی زندانی میساختند یاتبعید میکردند. مردم باید به‌شکل

مخصوصی لباس میپوشیدند . برای مدارس مقررات خاصی وضع میشد یا اصولا بعضی مدارس‌را می‌بستند. حتی سوار شدن دوچرخه را ممنوع میساختند . مردم حق نداشتند که بدون اطلاع دادن بپلیس نقل مکان کنند. در همه جا عبور ومرور در ساعات شب محدود شده بود. برقراری حکومت نظامی وصفوف ودسته‌های نظامیانی که درخیابانها حرکت میکردند وپلیس‌انضباطی وجریمه‌های دسته‌جمعی وازاین‌قبیل چیزها بسیار بود. دربعضی از مناطق انگار حکومت نظامی دائمی برقرار شده بود.

دراین نواحی وضع مردم عادی درواقع شبیه بزندانیانی بود که موقتاً باقیدالتزام و کفیل آزاد میشوند ودائماًتحت نظر قراردارند.

این‌مسئله که آیا وجود این‌مقررات عجیب وغریب واین‌همه سخت گیریهاوتضییقات برای منافع دولت انگلستان لازم و مفید بود یا نه ، موضوعیست که قضاوت دربارهٔ آن بعهدهٔ من نیست . اما در هر صورت اگر این اقدامات بیمورد و بی‌جهت بوده و لازم نبوده است که انگلیسها بعلت تجاوزات عظیمی که نسبت باهالی بیگناه مرتکب‌شده‌اند وبخاطر تجاوز بآزادی و بحقوق انسانی و بزندگی میلیونها نفوس ، مسئول و گناهکار میباشند. اگرهم چنین اقداماتی واقعاً لازم بوده‌است وآنها برای حفظ منافع خود چارهٔ دیگری جز توسل باین تجاوزات وخشونتها نداشته‌اند بایدگفت که خود این امر نشان محکومیت قطعی امپریالیسم بریتانیا در هند میباشد . زیرا رژیمی که برای حفظ خود ناچارباشد بچنین خشونتهای غیرانسانی متوسل گردد رژیم پایداری نیست ودوام ندارد .

روح خشونت وتجاوز دولت نسبت بمردم حتی در درون زندانهاهم محسوس بود. طبقه‌بندی زندانیان مختلف وجدانگاهداشتن آنها ازهم که قانوناً باید عملی میشد بهیچ وجه مورد توجه نبود وکاملا جنبهٔ شوخی داشت. این‌امر برای زندانیان سیاسی که آنها را باسایر زندانیان جنائی مخلوط میکردند صورت یك‌شکنجهٔ روحی‌را پیدا میکرد. از این زندانیان تعداد کمی میتوانستند آرامش‌روحی خودرا حفظ کنند. اغلب مردان‌یازنان حساسی که بزندان میرفتند زندگیشان صورت یك احتضار آرام وجان کندن تدریجی را پیدا میکرد. علناً پیدا بود که سیاست دولت آنست که بازندانیان سیاسی خیلی بدتر از زندانیان و محکومین جنائی رفتار شود. حتی یکی از بازرسان کل زندانها یك بخشنامه محرمانه برای‌تمام زندانها فرستاد ودرآن متذکرشد که بازندانیان ومتهمین شرکت در نافرمانی عمومی باید «باخشونت» رفتار شود[1]. شلاق‌زدن یکی از مجازاتها و تنبیه‌های

۱ــ (یادداشت مؤلف)ــ این‌بخشنامه درتاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۲ صادرشده‌بود ومفادآن چنین‌بود «بازرس کل زندانها بمدیران وکارکنان تمام زندانها خاطرنشان میسازد که بهیچوجه نباید امتیازی برای زندانیان نهضت نافرمانی‌عمومی یانظایرایشان قائل شد . این‌طبقه اززندانیان باید در زندان تحت مراقبت کامل باشند و باآنها باید باخشکی وخشونت رفتارشود .»

عادی زندان شد. در ۲۷ آوریل ۱۹۳۳ معاون وزارت امورهند درمجلس عوام انگلستان گفت «بقراریکه باطلاع سرساموئل هوور رسیده است درسال ۱۹۳۲ درزندانهای هند بیش از ۵۰۰ نفر بعلت تخلفات مربوط به نهضت نافرمانی عمومی شلاق خورده‌اند.» معلوم نیست که این رقم شامل کسانیکه در زندانها باصطلاح بعلت نقض مقررات زندان شلاق میخوردند نیز باشد و باید تعداد فراوان آنها راهم براین رقم افزود.

وقتیکه اخبار این شلاق‌خوردنها درسال ۱۹۳۳ در زندان بما میرسید من اعتراض خودرا درسال ۱۹۳۰ واعتصاب غدای سه‌روزه‌ئی‌را که بآن مناسبت انجام دادیم بخاطر میآوردم. اکنون بازهم وحشیگری وخشونت این‌اقدامات مرا بشدت متأثر میساخت وقلبم را در هم میفشرد اما دیگر بهیچوجه بفکر اعتصاب غذا نمی‌افتادم زیرا احساس میکردم که این‌اقدام کمکی به‌بهبودی اوضاع نخواهدکرد. این یك واقعیت است که‌انسان کم کم حتی باخشونت‌های تلخ هم پس‌از مدتی عادت میکند. گاهی فکر میکنم که عیب کار در اینست که اگر روزی زشتی و بدی در جهان مستقر گردد و مدت زیادی دوام کند طبعاً جهانیان هم کم کم با آن عادت خواهندکرد.

دشوارترین کارهادرزندان، مانندکار با آسیاهای‌دستی، چرخهای‌روغن کشی و نظایر آنها به زندانیان سیاسی واگذارمیشد تا زندگی زندان را برای آنها طاقت‌فرساوتحمل ناپذیرسازد و ناچار شوند از گذشتهٔ خود صرفنظر واعراض کنند. و پس ازاظهارندامت وپشیمانی ومعذرت خواهی ازدولت ایشانرا آزاد سازند. مقامات زندان چنین توفیقی را برای خود یك پیروزی بزرگ میشمردند.

اغلب مجازاتهای شدید درمورد تازه جوانان و مردان جوانی صورت میگرفت که که نسبت به اعمال فشاروتوهین وتجاوزحساسیت بیشتری داشتند. یك عدهٔ بسیارزیاداز جوانان شایسته وپرحرارت وبا هوش بزندانها افتاده بودند که از غرور و میل به کار و فداکاری سرشار بودند. اگراین‌جوانان دردبیرستانها یا دردانشکده‌های انگلستان‌میبودند مسلماً بخاطرغیرت ولیاقت وشایستگی خودشان موردتشویق وقدرشناسی و تحسین قرار میگرفتند. اما درهند آرزوها وایدآلهای جوانی وغرورملی و هیجانات و استعدادها و شایستگی‌های روحی، آنهارا به کنج‌انزوای زندانها وبزیرضربات شلاق اربابان‌انگلیسی میکشید.

سرنوشت زنان ما هم که درزندانهابودند بهیچوجه خوب نبود ومخصوصاًوضعشان بسیاردشوارورنج آوربود.

اغلب آنها زنان طبقات متوسط و بورژوا بودندکه با یك زندگی نسبتاً مرفه و آسوده عادات داشتند. مهمترین رنج آنها تا آن وقت فقط ازمقررات و آداب و رسوم

اجتماع بود و از این گله داشتند که مردها، اجتماع را طبق منافع و دلخواه خود ترتیب داده‌اند. مبارزه بخاطر آزادی و استقلال برای زنان دو مفهوم داشت. آنها با منتهای اشتیاق و با تمام نیروی خود به مبارزه پیوسته بودند ومیخواستند با این مبارزه هم یوغ اسارت بیگانه را درهم بشکنند وهم خود را ازاسارت و کنیزی داخلی آزاد سازند. در این مبارزه بسیاری ازایشان بزندان رفتند. درزندانها جزدرچند مورد استثنائی و بسیار محدود با زنان هم مثل زندانیان عادی رفتارمیشد. آنها را با بدترین وساقط‌ترین‌زنان دریکجا زندانی میکردند ودروضع بسیارناگواروهولناکی نگاه میداشتند. یکبارمن‌در یك قسمت از زندان محبوس بودم که در جنب زندان زنان قرار داشت و فقط یك دیوار زندانهای ما را ازهم جدا میساخت. درآن زندان درمیان زندانیان دیگرچند تن‌ازز نان هم بودند که ازجملهٔ زندانیان سیاسی بشمارمیرفتند ومن چند نفرآنها را شخصاً میشناختم ودرخانه‌های ایشان منزل کرده بودم وازمن پذیرائیها کرده بودند. هرچند دیوار بلندی درمیان ما فاصله بود اما این دیوار مانع آن نمیشد که بشنوم چه‌کلمات زشت وهولناکی برای حرف زدن با این دوستان ما بکارمیرفت. آنها را تحت ریاست چند تن از زنان زندانی که محکومیتهای‌جنائی داشتند قرارداده‌بودند واین‌زنان‌ساقط باکلمات‌بسیارزشت ورکیك به آن زنان پاك وفداکار که در راه هدفهای بزرگ ملی بزندان افتاده بودند، امرونهی میکردند.

قابل تذکراست که طرزرفتار بازندانیان سیاسی درسالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ نسبت به دوسال پیش وسال ۱۹۳۰ خیلی بدترشده بود. این تغییر وضع بطوری بود که نمیشد آنرا به میل ونظر کارکنان ومأمورین زندان مربوط ساخت بلکه انسان با مشاهدهٔ این تغییرات باین نتیجهٔ منطقی میرسید که این اقدامات با دستور مخصوص دولت و براساس یك سیاست‌کاملا حساب شده صورت میگیرد.

گذشته از بدرفتاریهای خاصی که درمورد زندانیان سیاسی صورت میگرفت اصولا زندانهای ولایات متحده درآن سالها بخاطررفتارغیرانسانی و مخالفت شدیدشان با هر عملی که مختصرجنبهٔ انسانی داشته باشد مشهوربودند. دراین مورد ما یك‌گواهی‌بسیار جالب وپرارزش ازیك منبع بسیارموثق دردست داشتیم. یکی از هموطنان سرشناس و معروف ماکه دولت‌نمیتوانست بگوید اوهم یك‌فرد شورشی واخلالگر(!) است، و حتی همکاری با او را موجب افتخار خود میشمرد یك روز برای بازرسی در زندان بدیدن ما آمد. و برایمان نقل کرد که سه ماه پیشتر هم از یك زندان دیگر بازدید کرده‌بود. ودر گزارشی که پس ازآن‌بازرسی بدولت‌داده‌بود متذکرشده بود که مدیرزندان«مردی وظیفه‌شناس و با انضباط است که درعین حال موافق اصول انسانیت رفتار میکند.» مدیر

زندان مزبور اصرار کرده بود که قسمت آخر را از تعریفات او حذف کند و در بارهٔ «رعایت اصول انسانیت» چیزی ننویسد زیرا این خصلت درمحافل دولتی دلیل عدم صلاحیتی برای او بشمار خواهد رفت . بازرس محترم مزبور این خواهش را نپذیرفته بود و نتوانسته بود تصور کند که این کار واقعاً عیبی داشته باشد وزیانی ببار آورد . در نتیجه کمی بعد مدیر زندان مزبور را تغییر دادند و او را به یك محل دورافتاده بریاست یك زندان بسیار کوچك ومحدود و کم اهمیت گماشتند که درواقع این تغییرمأموریت برای اوصورت تنبیه‌ومجازات شدیدی را داشت .

بعضی زندانبانان که مخصوصاً خشونت و سخت گیریشان جلب توجه میکرد مورد تشویق واقع میشدند و درجه میگرفتند . مردم آزاری بقدری در زندانها رواج دارد که کمترمأموری میتواند از آن دور بماند . مأمورین زندان تقریباً همه بیك شکل هستند و درمیان آنها کمتر آدم شایسته‌ئی پیدا میشود. بنابرآنچه‌خود من‌ودوستانم مطالعه کرده‌ایم درمیان کارکنان‌زندانها بدترین‌مأمورین کسانی‌هستند که خودشانراخیلی بیشتر باانضباط و قانونی‌معرفی میکنند .

من شخصاً همواره چه درزندان وچه درخارج اززندان تقریباً از طرف تمام کسانی که با آنها سروکارداشته‌ام حتی درمواردی که شایدزیادهم استحاق وشایستگی‌نداشته‌ام مورد کمال ادب و احترام واقع میشده‌ام با وجود این برای من هم حادثه‌ئی درزندان پیش آمد که بسیاررنج آور بود. یکبارمادرم وهمسرم کماله ودخترم ایندیرا در موقعی که برای ملاقات شوهر خواهرم رانجیت پاندیت بزندان بخش الله آبـاد رفته بودند بدون آنکه‌مرتکب کوچکترین‌خلافی شده باشند ازطرف پلیس موردهتاکی ودشنام‌وتوهین‌واقع شدندوآنهارا بشکل‌اهانت‌آمیزی بیرون‌رانده بودند. وقتی که‌این‌خبر بمن‌رسید بسیار ناراحت شدم واز این جریان شکایت کردم . پاسخ و عکس العمل دولت هیچ رضایت بخش نبود وموجب حیرتم شد . من هم بعنوان اعتراض و برای آنکه بار دیگر مادرم مورد توهین مأمورین‌زندان‌قرار نگیرد تصمیم گرفتم که‌از آن‌پس‌هیچ ملاقاتی‌راقبول نکنم. درنتیجه‌مدتی قریب هفت ماه ازدورانی راکه درزندان دهرادون بودم با هیچ کس ملاقات نکردم .

٤٤

زندگی زندان

دو نفر از ما، «گووبند بالب پانت» و مرا باهم از زندان بخش بارلی به زندان دهرادون انتقال دادند. برای اجتناب از تظاهرات مردم ما را در «بارلی» سوار قطار نکردند بلکه شبانه ومخفیاله بااتومبیل به یك ایستگاه کوچك که قریب هفتاد و پنج کیلو متر از بارلی دورتر بود بردند و در آنجا بقطار راه آهن سوار کردند. بعد از ماهها اسارت در زندان آن حرکت اجباری در هوای خنك شبانه برایم بسیار فرحبخش بود و لذتی غیر منتظره بمن می بخشید.

پیش‌از آنکه زندان بارلی را ترك کنیم اتفاقی روی داد که خاطرهٔ آن در ذهنم تازه و زنده مانده است. رئیس ادارهٔ پلیس بارلی که یك افسر انگلیسی بود در آنجا حضورداشت وموقعیکه میخواستم باتومبیل سوارشوم باقیافهٔی محجوب ومؤدب یك بسته روزنامه را بمن داد و گفت که در آن مقداری مجلات مصور و قدیمی آلمانیست. میگفت شنیده است که من در زندان زبان آلمانی تحصیل میکنم و باین جهت این مجلات‌را برایم آورده است که ممکن‌است برایم‌مفید باشد. من قبلا اورا ندیده بودم. از آنپس هم دیگر هرگز اورا ندیدم. حتی‌اسمش راهم‌نمی‌دانم. اما این اقدام غیر منتظره وادب و انسانیتی که اورا باین‌کار برانگیخته بود مرا سپاسگزارش ساخت.

درطول آن‌سفردرازوشبانه، دربارهٔ روابط انگلیسیهاوهندیها، دربارهٔفرمانروایان وفرمانبرداران در بارهٔ عناصررسمی وعناصر غیر رسمی، دربارهٔ آنانکه قدرت رادردست داشتند وآنانکه محکوم باطاعت بودند، فکر میکردم. چه شکاف عمیقی این دو گروه‌را از هم جدا میساخت وچقدر از یکدیگر بدشان میآمد ونسبت بهم تنفر داشتند. اما بیش از این بدآمدن ونفرت داشتن عدم اطلاعشان از یکدیگر اهمیت داشت وبهمین علت هم هر طرف از طرف مقابل کمی میترسید ودر حضور دیگری دائماً مراقب بود که مبادا خطری متوجهش شود. برای‌هر یك از آنها، طرف مقابل یك فردنا مطبوع ویك‌مخلوق

دوستی ناپذیر بود وهیچ طرف تصور نمیکرد که ممکن است در پشت آن نقاب نامطبوع ظاهری، شایستگی و نیکی و مهربانی هم وجود داشته باشد.

انگلیسیها در هند از آنجا که حکمران کشور بودند و بعلت قدرت و نفوذی که برای حکومت کردن داشتند انبوهی ازچاپلوسان متملق وفرصت طلبان استفاده جورا که بامید کسب مقام ومنفعت بسویشان می آمدند به‌دور خودجلب میکردند وهمین نمونه‌های نامناسب را مبنای قضاوت وسنجش برای تمام هندیان قرار می‌دادند. هندیها هم انگلیسیها را فقط بصورت کارمندان رسمی می‌دیدند که باخشونت وخشکی غیرانسانی وماشینی منتهای کوشش خود را برای حفظ منافع مستقر ودفاع از موقعیت خودشان بکار میبردند.

در واقع روش کسی که بعنوان یك فرد مستقل کار میکند وفقط از تمایلات خویش پیروی دارد با روش یك مأموررسمی یا کسی که‌در یك ارتش خدمت میکند اختلاف فاحش دارد. یك سرباز بنابر موقعیت خوداصول انسانیت را بکنار میگذارد ومانند یك ماشین خودکار، تیراندازی میکند ومردم بلادفاع و بیگناهی را که هیچ آزاری به شخص او نرسانده‌اند میکشد. فکر میکنم بدین جهت است که مثلا یك افسر پلیس که در حال عادی حاضر نیست نسبت به یك فردعملی خشونت آمیز انجام دهد و بی‌مهری کند، وقتی که مردم ازدحام میکنند وجمع میشوند دستور حمله می‌دهد و با ضربات چماق به مردم بیگناه حمله میبرد. در آن موقع اودر واقع خود را یك فرد تصور نمیکند همانطور که افرادی را هم که در جزو جمعیت در برابرش قرار دارند و به‌آنها حمله میبرد یا تیراندازی میکند نیز افرادانسان نمیشمارد.

معمولا همینکه طرف مقابل بصورت یك انبوه جمعیت یا یك جماعت درآید دیگر رابطهٔ انسانی از میان میرود وفراموش میکنیم که جمعیت وانبوه مردمی که در مقابل ما قرار دارد از افراد، از مردان‌وزنان و کودکانی تشکیل شده است که در درون خودمهر میورزند، کینه دارند ورنج میبرند. هرفرد انگلیسی متوسط را که در نظر بگیریم بشرط آنکه صریح‌اللهجه باشد اعتراف خواهد کرد که عده‌ئی عناصر شایستهٔ هندی را میشناسد اما آنها اشخاص استثنائی می‌باشند وروی‌همرفته مردم هند نفرت انگیز هستند. یك هندی متوسط هم میگوید بعضی ازانگلیسیها که اودیده است اشخاصی نیك وقابل تحسین بوده‌اند اما ازآن چند نفر معدود که صرفنظر شود انگلیسیها همگی زورگو، خشن وروی‌همرفته مردمانی بد و نفرت‌انگیز هستند. تعجب‌آور است که هیچ یك ازآنها نژاد و ملت مقابل رااز روی افرادی که باآنها تماس پیدا کرده وشناخته وپسندیده قضاوت نمیکند بلکه از روی کسانی که‌آنها را بسیار کم میشناسد یا اصلا نمیشناسد می‌سنجد.

من شخصاً همواره از این لحاظ بسیارخوشبخت بوده‌ام وتقریباً همیشه چه ازطرف

هموطنان خود وچه ازطرف انگلیسیها ادب و احترام فراوان دیده‌ام . حتی زندانبانهایم وپلیس‌هائی که مرا بازداشت میکرده‌اند یا بعنوان نگهبان ومراقب مرا بصورت زندانی ازجائی بجائی میبرده‌اند نسبت‌بمن مهربان بوده‌اندودر نتیجه بسیاری از تلخیهای‌مبارزه ورنجهای زندگی زندان‌بعلت‌این طرز رفتار انسانی برایم‌آسان شده‌است. اگرهموطنان خودم با من‌چنین رفتاری داشته‌اند تعجب‌آور نیست زیرا من در میان ایشان تا اندازه‌ئی شهرت ومحبوبیت داشته‌ام اما در نظرانگلیسیها هم من یك فرد سرشناس بودم ونه‌یکی از افرادگمنام وعادی تودهٔ مردم. تصور میکنم این واقعیت که من در انگلستان پرورش یافته‌ام ومخصوصاً در یکی از معروفترین مدارس انگلستان تحصیل کرده‌ام در ایشان‌این فکر را بوجود می‌آورد که من از دیگران بآنها نزدیکتر هستم . در نتیجه هر چند هم که فعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌من در نظرشان‌آشوبگرانه وفتنه‌انگیز میبودنمیتوانستند مراکما بیش متمدن وآشنا بتمدن خودشان نشمارند. وشاید از این جهت بود که بامن مؤدب‌تر وبهتر رفتارمیکردند.اغلب وقتیکه این طرز رفتار خصوصی آنها رانسبت‌بخودم با طرز رفتارشان نسبت‌به اغلب‌همکاران وهموطنانم مقایسه میکرده‌ام در دل‌خودناراحت وشرمسارم میشده‌ام واز این ملاحظه‌ئی که نسبت بمن رعایت میشده است رنج میبرده‌ام .

بااینهمه وباوجود امتیازاتی که‌اغلب‌برای من قائل میشدند بالاخره زندان، زندان بود و گـاهی محیط خفقان انگیزآن برایم بشدت تحمل ناپذیر میشد . در زندان حتی هوائی که انسان تنفس میکند مخلوطی از خشونت وحقارت وپستی وفساد است. درآنجا کلمات‌همیشه یاتملق‌وچاپلوسی‌است ویاخشونت ودشنام. همینقدر که‌انسان‌مختصرحساسیتی داشته باشد اعصابش همیشه تحریك شده وناراحت است.کوچکترین حوادث ، شخص را منقلب میسازد. یك خبر ناگوار در یك نامه یا یك سطر کم اهمیت در نوشته‌های یـك روزنامه‌کافیست که‌آدم را از نگرانی وخشم وناراحتی تقریباً بیمار سازد. وقتی که‌انسان آزاد است همیشه می‌تواند باکار وفعالیت سر گرم شود واعصابش راآرام سازد . علائق گوناگون واشتغال بکار برای روح وجسم تعادلی بوجود میآورند . اما در زندان چنین وسایلی برای‌آرامش جسم وجان وجود ندارد.آدم احساس میکند که انگار دریك‌بطری سر بسته وفشرده قرار گرفته است.تمام وقایع طبعاً یك طرفه وتحریف شده بنظرمیرسد. بعلاوه در زندان مخصوصاً بیماری چیزی بسیار ناراحت کننده ویأس انگیز است.

معهذامن‌موفق میشدم‌خود را با بیهودگی زندگی‌زندان سازش‌دهم. بوسیلهٔورزش بدنی وپرداختن به‌کارهای دشوار وسنگین فکری خود را محفوظ وسالم نگاهمیداشتم . کار و ورزش هر قدر هم که در خارج از زندان با ارزش و مفید باشد در زندان اهمیتی اساسی‌تردارد. زیرا بدون‌آنها ممکن‌است انسان بکلی‌نابود شود. سعی‌داشتم وقت‌خود را

باکمال دقت واز روی برنامهٔ منظمی پر کنم. میکوشیدم عادات معمولی زندگی رابحد اکثر اجراکنم از جمله هر روز صورت‌خود را میتراشیدم (به من اجازه داده بودند که دستگاه خود تراش داشته باشم) . این چیزهای کوچك و جزئی را از آنجهت در اینجا مینویسم که معمولا اشخاص دراین موارد از همین اموجزئی صرفنظر میکنند ودر نتیجه به افکاردیگر و ناراحتی‌های روحی شدیدتر کشیده میشوند . در پایان یك روز پر ازکار و فعالیت‌سنگین، وقتی که شب فرا میرسید باندازهٔ کافی خسته بودم و خوب میخوابیدم .

بدینشکل روزها وهفته‌ها وماهها میگذشتند. اماگاهی هم مثل این بود که‌حرکت یك ماه فوق‌العاده کند میشد وبنظر میرسید که‌هیچ نمیخواست بپایان برسد. بعضی‌اوقات اتفاق می‌افتاد کــه بد خلقی و ناراحتی روحیم خیلی زیاد میشد وتقریباً نسبت به همه چیز یك حالت خشم و نفرت پیدامیکردم. ازرفقای‌زندانم، از نگهبانان، از مردم خارج‌بخاطر آنچه کرده‌بودند وآنچه‌نکرده بودند، از امپراطوری بریتانیا (که نسبت بــه‌آن همیشه نفرت شدیدی احساس میکردم)، از همه چیزوحتی از خودم بدم می‌آمد . انگار بصورت یك کلاف در هم پیچیده و سر درگم از اعصاب تحریك شده در می‌آمدم که کوچکترین مظاهر زندگی‌زندان عکس‌العملهای عصبی‌شدیدی در من ایجاد میکرد. خوشبختانه‌خیلی زود میتوانستم بر این حالات وناراحتی‌های روحی خود چیره شوم.

روزهای ملاقات در زندان روزهای فوق‌العاده و برجسته است . چقدر هرکس به آنها فکر میکرد ، در انتظارشان میماند وروزها را میشمرد ! بعد از هیجان شدیـدی که از ملاقات حاصل میشد عکس‌العمل اجتناب ناپذیری فرا میرسید و انسان یـك نوع بیهودگی وتهی بودن وتنهائی بیشتری احساس‌میکرد. اگر همانطور که گاهی اتفـاق می‌افتاد ملاقات صورت رضایت بخش نمیداشت مثلاخبر ناپسندی همراه‌می‌آورد یاناگواری دیگری پیش میآمد پس‌از ملاقات‌خود را بیچاره‌تر ومأیوس‌تر میدیدم وناراحتی‌بیشتری احساس میکردم . طبعاً ملاقات‌ها در حضور مأمورین‌رسمی‌زندان‌صورت میگرفت اما در زندان بارلی دو سه بار هم علاوه برمأمورین عادی زندان یك نفر پلیس مخفی باکاغذ ومداد در هنگام ملاقات حضور می‌یافت وتمام‌کلمات صحبت‌هاومذاکرات ما را حریصانه یادداشت میکردد . طبعاً این وضع فوق‌العاده خشم‌انگیز و ناراحت‌کننده‌بود و ارزش ملاقات را بکلی از میان میبرد.

بعداً هم بطوریکه گفتم بعلت رفتار ناشایستی که در جریان یك ملاقات در زندان الله‌آباد از طرف‌مأمورین زندان نسبت به مادرم وهمسرم.ودخترم بعمل‌آمده بود ودولت هم برای جبران آن اقدامی‌نکرد بعنوان اعتراض از ملاقاتها که برایم بسیار پرارزش بود بکلی خودداری کردم و قریب هفت ماه هیچ ملاقاتی را نپذیرفتم . این دوران برایم

خیلی دشوار وطاقت فرسا بود وبالاخره وقتی که پس از این مدت دراز تصمیم گرفتم با ملاقات موافقت کنم و کسانم بدیدنم آمدند ازشوق دیدار آنها تقریباً مست شدم . درآنروز فرزند کوچك خواهرم هم بدیدنم آمد وموقعیکه این بچهٔ کوچولو بر حسب عادت همیشگی خواست بروی دوشم بالا رود هیجانم باندازه‌ئی بود که نمیتوانستم بر احساسات خودمسلط بمانم . بعد از مدتهای دراز که از هر نوع تماس انسانی محروم بودم همان مختصر احساس زندگی خانوادگی مرا منقلب میساخت.

وقتی که ملاقاتهایم قطع گردید ارزش نامه‌هائی که هردوهفته یکبارازخانه‌ام یااز زندانهای دیگر(چون هردوخواهرم نیزدرزندان بودند) برایم میرسید خیلی بیشترشد و با اشتیاق بیشتری درانتظار آنها میماندم. اگر نامه درموقع معین نمیرسید خیلی ناراحت میشدم . و موقعی که نامه میرسید برای باز کردنش تقریباً تردید داشتم . با هر نامه مثل کسی که یك مایهٔ لذت وشادی مطمئنی بدست آورده است مدتی بازی میکردم ودرعین‌حال دراعماق روحم یك نوع نگرانی و اضطراب نیزوجود داشت و میترسیدم که هر نامه بازهم یك خبردردناك و ناگوارتازه‌برایم در برداشته باشد . درزندگی آرام ویکنواخت زندان نوشتن ورسیدن نامه همیشه واقعهٔ مهمی بود که آرامش ویکنواختی عادی را بهم میزد و یك حالت هیجان شدید بوجود می‌آورد که منقلب کننده بود بطوریکه تا یکی دوروزحواس و فکر سر گردان‌ومشغول میشدوخیلی مشکل بود که انسان بتواند حواس خود را برای پرداختن بکارهای عادی روزانه متمرکزسازد .

درزندان ننی وبعد هم درزندان بارلی رفقای زیادی داشتم اما درزندان دهرادون ما فقط سه نفر بودیم . « گووبند بالب‌پانت» ، « کنوارآنند سینگ» ومن. «پانت‌جی» دو ماه بعد که دوران شش‌ماههٔ زندانش بسر رسید آزاد شد . بعداً دو نفر دیگر بما ملحق‌شدند . اما دراول‌ژانویهٔ ۱۹۳۳ تمام رفقای همزندانم رفتند ومن‌بکلی تنهاماندم . تا آخرماه اوت که آزاد شدم هشت ماه تمام درزندان دهرادون بصورت یك زندانی‌مجرد تنهابودم. جز بعضی‌ازمأمورین‌زندان که‌هرروزچند دقیقه بسراغم می‌آمدند تقریباًهیچکس را نداشتم کـه با او حرف بزنم . البته محکوم بزندان انفرادی نبودم اما عملا آن حال را پیدا کرده بودم واین دوران برایم بسیاردشوار و طاقت فرسابود. خوشبختانه پس از چندی ملاقات های خود را از سر گرفتم و این ملاقاتها تا اندازه‌ئی زندگـی را برایم همراه می‌آوردند.

تصورمیکنم بطوراستثنائی بمن اجازه دادند گلهائی راکه ازخارج برایم‌میآوردند دریافت کنم ونگاه دارم . همچنین اجازه دادند که چند عکس هم با خودم داشته باشم و اینها برایم نیرو بخش بود . معمولا داشتن گل وعکس درزندانها مجاز نیست وبارها به

من اجازه ندادند گلهائی را که ازخارج برایم فرستاده‌میشد دریافت دارم.هر نوع کوششی برای زیباتر کردن و نشاط بخشیدن به سلول زندان ممنوع بود . بخاطر دارم که یکبار یك مدیر زندان به یکی از رفقای همزندانم که سلولش چسبیده باطاق من بود بخاطر طرزچیدن اسباب توالتش اعتراض میکرد ومیگفت که اوحق ندارد زندانش را بصورتی درآورد که جذاب و«تجملی» باشد . در واقع اسباب‌های تجملی که مورد اعتراض مدیر زندان قرار گرفت عبارت بود از مسواك دندان ، خمیر دندان ، جوهر خود نویس ، یك شیشه روغن سر ، یك شانه وماهوت پاك کن وشاید یکی دوچیز ناقابل دیگراز این‌قبیل .

درزندان است که انسان ارزش واقعی کوچکترین لوازم زندگی را درك میکند . محدودیت‌های گوناگون برای‌داشتن‌اشیاءواموال بسیارزیاداست‌وبآسانی‌نمیتوان برفهرست اشیاء محدودی که داشتن آنها مجازاست چیزی افزود یا چیزی را در آن تغییر داد . درنتیجه انسان زندانی به‌هرچیز ناقابل بستگی‌شدیدی پیدامیکند. یك چیز بیهوده که‌انسان درزندگی دنیای خارج آنرا باکمال بی اعتنائی ولاقیدی دورمی‌اندازد درزندان ارزش فراوان بدست میآورد وهر کس با منتهای مراقبت از آن نگاهداری میکند . در زندان غریزهٔ مالکیت آدم را، حتی اگر هیچ چیزهم برای نگاهداشتن‌نداشته‌باشد، رها نمیکند. گاهی یك عطش مادی برای بعضی مظاهر مطبوع زندگی ، انسان زندانی را در خود میگیرد . فکر اندکی آسایش ، یك محیط مطبوع ، معاشرت با دوستان ، صحبت های شیرین وجالب ، بازی باکودکان و نظایر این چیزها یك دلتنگی محسوس ایجاد میکند. اغلب یك عکس یایك‌خبر کوچک روزنامه یاد روزهای گذشته وخاطرهٔایام خوش‌جوانی را دربرابرانسان زنده میسازد واندوه واحتیاجی روح را فرا میگیرد ودراین مواقع‌تمام روززندان با یك هیجان و ناراحتی میگذرد .

هرروزمدتی با چرخ ریسندگی کارمی کردم[1] تا مقداری‌کار دستی انجام داده باشم وپس ازخستگی کارهای‌فکری باین‌وسیله‌استراحت کرده باشم‌اماسر گرمی‌اصلی‌من‌خواندن و نوشتن بود . البته نمیتوانستم تمام کتابهائی را که دلم میخواست داشته باشم زیرا مقررات زندان و سانسور پلیس محدودیت زیادی برایم‌فراهم میساخت. بعلاوه مأمورین سانسوراغلب شعوروفهم زیادی‌برای تشخیص کتابها نداشتند مثلا کتاب «انحطاط‌غرب» اثر«اسپنگلر» راچون عنوان کتاب درنظرشان شورش‌انگیزونامناسب بودتوقیف کردند و بمن ندادند معهذا من دراین مورد هم گلهٔزیادی ندارم زیرا رویهمرفته مقادیری کتب مختلف را دریافت میداشتم . ظاهراً از این نظر هم برای من امتیاز و تسهیل قائل میشدند . زندانیان نظیرمن با زحمت فراوان میتوانستند کتابی‌دربارهٔ مسائل‌جاری‌بدست

۱ــ به‌حاشیه ۲ صفحه ۳۱۶ رجوع شود ـ م

آورند. بقراریکه‌شنیدم درزندان بنارس‌حتی«کتاب سفید» که نشریهٔ رسمی‌دولت بریتانیا بود وطرحهای پیشنهادی آن دولت‌را دربارهٔ قانون اساسی جدیدی برای هنددربرداشت بزندانیان ندادند وآنرا کتاب سیاسی شمردند. تنها کتابهائی که مورد موافقت‌مأمورین انگلیسی قرارمیگرفت وحتی خواندنش را توصیه میکردند کتب مذهبی ورمان بود.واقعاً حیرت‌آوراست که دولت بریتانیا دراین موارد تا چه اندازه به مذهب علاقه‌نشان میداد و چگونه با منتهای بی نظری هرنوع کتاب ومطالعهٔ مذهبی را تشویق میکرد.

در موقعیکه عادی‌ترین حقوق و ابتدائی‌ترین آزادیهای عمومی در سراسر هند ازمیان برده شده بود شاید خیلی مناسب نیست که از حقوق زندانیان صحبت شود، معهذا این مطلب شایستهٔ کمال توجه وبسیارمهم‌است. باید دید وقتیکه دادگاهی‌متهمی‌را بمدتی‌زندان‌محکوم میسازد آیامنظورش اینست که هم جسم و هم روح اومحدودشوند و تحت فشارقرارگیرند؟ چرا درموقعیکه جسم زندانی محبوس میشود وتحت کنترول قرار میگیرد نباید روحش آزاد باشد؟ مسلماً کسانی که ادارهٔ امورزندانهای هند را دردست دارند ازچنین‌سؤالاتی‌وحشت میکنند زیرا معمولاقدرت فهم‌آنها برای‌درك ودریافت‌افکار تازه بسیارمحدود است.

بطورکلی سانسوردرهرموقع ودرهرجا چیزی ناپسند، مغرضانه و احمقانه است. درهند سانسورهمواره ما را ازمقادیرزیادی ادبیات جدید وروزنامه‌ها ومطبوعات‌مترقی محروم میسازد. فهرست کتب ممنوعه درهندبسیاربالابلنداست ودائماًهم اسامی‌جدیدی‌بآن افزوده میشود. برای زندانیان هند علاوه براین سانسورهای عادی وعمومی یك سانسور اضافی‌ومجددهم وجود دارد. بسیاری‌ازکتب‌ومطبوعاتی که‌حتی‌درخارج اززندان‌قانونیست ورواج دارد وخوانده میشود درزندان و برای زندانی ممنوع است.

چندی‌پیش موضوع مطالعه درزندان. در کشورایالات متحدهٔ آمریکامطرح شد. در آنموقع عده‌ئی ازروزنامه‌های کمونیستی‌درزندان، سینگ سینگ ممنوع گردید. بطوری که میدانیم درمیان طبقهٔ حاکمهٔ آمریکا احساسات ضدکمونیستی شدیدی وجود دارد. با اینهمه‌مقامات زندان‌بالاخره موافقت کردند که زندانیان هرروزنامه وهرنشریه‌ئی که میل دارند واز جمله روزنامه‌ها و مجلات کمونیستی را نیز دریافت دارند. تنها چیزی که در آمریکا برای زندانیان ممنوع شدکاریکاتورها وتصاویرتحریك کننده‌وهیجان‌انگیز بود.

شاید درموقعی که دولت هند بزندانیان اجازه نمی‌دهد که یك روزنامه یا هیچ‌نوع مطبوعات‌داشته‌باشند بحث دربارهٔ این طرزآزادی فکری در زندانها بیمورد ونامناسب باشد. بدبختانه در هند تنها مسئلهٔ‌سانسورمطرح نیست بلکه‌دولت اصولا حق‌مطالعه را برای زندانی قبول ندارد.

درزندانهای هند فقط زندانیان طبقهٔ «الف» (ودرزندانهای بنگال زندانیان طبقهٔ اول) اجازه دارند که بعضی کتابها ومجلات‌را دریافت دارند وحتی بآنها هم اجازهٔدریافت روزنامه‌های روزانه رانمی‌دهند. مجلاتی هم که برای آنها مجاز شمرده میشود از طرف دولت انتخاب میگردد. زندانیان طبقهٔ «ب» و «پ» چه زندانی سیاسی و چه غیر سیاسی بطورکلی اجازهٔ دریافت هیچگونه کتاب ومجله را ندارند. برای زندانیان طبقهٔ اول نیز این حق را بعنوان یك امتیازفوق‌العاده قائل شده‌اند که اغلب هم از میان میرود. نسبت زندانیان طبقهٔ «الف» به سایرزندانیان محتملاازیك درهزارتجاوز نمیکند واگردرمجموع زندانیان حساب شود و تعداد عظیم زندانیان هند در نظرگرفته شوند میتوان گفت که رقمشان بسیار ناچیزو تقریباً هیچ است. اما باید بخاطر آورد که همین زندانیان ممتاز طبقهٔ «الف» هم با وجود امتیازی که بایشان داده شده است میزان کتب و روزنامه‌هائی که اجازه دارند داشته باشند از یك زندانی عادی در اغلب کشورهای متمدن کمتر است. این یك در هزارنفر که زندانیان ممتاز بشمار میروند حق دارند فقط دو یا سه کتاب با هم داشته باشنداما شرایط این کار باندازه‌ئی سنگین است که‌اغلب نمیتوانند از این امتیاز خود استفاده کنند و در هر حال نوشتن یا یاد داشت برداشتن از روی کتابهائی که خوانده میشودکارخطرناکی است که زندانی باید از آن بپرهیزد.

این جلوگیری ازپیشرفت فکری درزندانها بسیارعجیب و پر معنی است. بمنظور تربیت کردن زندانی وآماده ساختن اوبرای زندگی عادی و سالم باید فکر او پرورش یابد وآسوده بماند، وباید کاری کرد که قدرت معنوی وروحی اوتقویت گردد. اماظاهراً این هدف درهند بهیچوجه مورد نظر مقامات مدیرهٔ زندانها نیست. این وضع مسلماً در زندانهای‌مختلف ولایات متحده بیشترازجاهای دیگر نمایانست. اخیراً کوششی بعمل آمد که به‌پسران وجوانانی که درزندانها هستند خواندن ونوشتن تعلیم داده شود امااین کار بصورتی کاملا غیرمؤثرصورت میگیردوکار به کسانی سپرده شده است که بهیچوجه‌صلاحیت ندارند. گاهی اوقات میگویند که زندانیان میل به تحصیل ندارند درصورتیکه تجربهٔ شخصی من کاملا خلاف آنرا نشان می‌دهد. کسان بسیاری‌را دیده‌ام که بمن رجوع کرده‌اند وباکمال اشتیاق میخواسته‌اند خواندن ونوشتن را بیاموزند. رفقای ما درزندانها سعی دارند هر قدر که میتوانند به این کار کمك کنند و اغلب کوشش فراوانی هم درین راه مصروف می‌دارند. گاهی اوقات که نیمه شب از خواب بیدار میشدم میدیدم که یکی دو نفری درپرتوروشنائی نیمرنگ چراغی که‌درخارج از بند روشن است نشسته‌اندودرسهای فردای خود را حاضرمیکنند وباین ترتیب پیدابود که چه اشتیاق وافری بتحصیل داشتند.

من که توفیق بیشتری برای‌دریافت کتاب‌داشتم خودرا باکتابهایم‌مشغول‌میساختم، از

این کتاب به‌آن کتاب می‌پرداختم‌و بیشتر کتابهای‌مشکل و باصطلاح «سنگین»را میخواندم که توجه را بیشتر بخود جلب می کند . رمانها و داستانهای سبك اسباب تنبلی و سستی فکرمیشود وبهمین جهت خیلی کمتراز این نوع کتب میخواندم . گاهی اوقات از خواندن زیاد خسته می‌شدم و به نوشتن می‌پرداختم . دورهٔ نامه‌های تاریخی که به دخترم مینوشتم درمدت دوسال زندان تمام وقت مرا گرفت وبمن برای حفظ تعادل و سلامت روحم کمك بسیار کرد[۱] . در موقع نوشتن آن نامه‌ها خود من هم تا اندازه‌ئی در دورانهای گذشتهٔ تاریخ که در نامه‌های خود به آنها میپرداختم غرق می‌شدم وتقریباً محیط زندان‌واطراف خود را ازخاطر میبردم .

سفرنامه‌ها رابسیار دوست می‌داشتم. سیاحتنامه های سیاحان بزرگ قدیمی مانند «هیوئن تسانگ» «مارکوپولو» «ابن‌بطوطه» و دیگران یا سفرنامه های مسافرین و سیاحان جدید نظیر«سون هدین» وشرح سفرهایش در آسیای میانه و«روئریخ» که در تبت با حوادث شگرف وجالبی مصادف شده ، همه را با اشتیاق زیادمیخواندم. آلبومها ومجموعه‌های تصاویر کوهستانها ویخچالهای دائمی و صحراها نیز برای زندانی بسیار جالب و سرگرم‌کننده است زیرا مخصوصاً در زندان انسان احتیاج بیشتری به فضاهای وسیع ودریاها و کوهستانها احساس می کند .

چندین کتاب مصوروزیبا دربارهٔ «مون‌بلان»[۲]، کوههای آلپ ، و کوههای‌هیمالایا داشتم واغلب وقتی که میزان حرارت هوا درزندانم از ۴۰ درجه هم تجاوز می کرد آنها را دربرابرخود می گشودم وبا تماشای مناظریخچالهای دائمی وبرفهای همیشگی خاطرم را تسکین می‌دادم . کتابهای اطلس ومجموعه‌های‌نقشه‌های تاریخی وجغرافیائی نیز برایم بسیارجذاب ومشغول‌کننده بود . این کتابها خاطره های فراوانی از زمانهای گذشته و رؤیائی از جاهائی راکه قبلا دیده بودیم یا میخواستیم به بینیم در دلمان برمیانگیخت . اشتیاق بازدیدن آنها وبازیافتن آنروزهای گذشته دردلمان بیدارمیشد. تماشای صفحات آن کتابها ونقشه‌هاکه با علامت‌ها و نشانه‌های خود ، شهرها را مجسم میسازند ، یا با سایه روشن‌ها کوهها را نشان می‌دهند یا با لکه‌های رنگهای آبی دریاها را مشخص می کنند ، شوق وعطش تسکین ناپذیری برای دیدن زیبائیهای جهان وتماشای ماجراها

۱ـ جواهرلعل نهرو دردوران زندان سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ خود یك دوره نامه برای دخترش که در آنوقت سیزده، چهارده سال داشت نوشت که بعداً خواهر بزرگ نهروآنها را جمع‌آوری کرد و بنام «نگاهی به تاریخ جهان» انتشار داد . این کتاب که مجموعهٔ ۱۹۶ نامه‌است تاریخ دنیا را بشکل بسیار جالب توجه و تازه‌ئی مطرح میسازد ویکی ازمعروفترین‌آثار نهروست که مخصوصاً برای مطالعه جوانان بسیار مفیداست ـ م.

۲ـ بلندترین قله کوههای آلپ که درضمن بلندترین قلهٔ اروپاهم هست ـ م.

و کشمکشها و تصادماتی که زندگی جامعهٔ بشری را دگرگون میسازد در دلمان بوجود
می‌آورد . این عطش مشتاقانه برای رسیدن بتمام این آرزوهای دور و دراز گلویمانرا
میفشرد و قلبمانرا به تپش میانداخت بطوری که ناچار با حسرت درد آلودی اطلس را
می‌بستیم و بکناری میگذاشتیم و باز به همان چهاردیوار آشنای اطاق زندان که ما را در
محاصرهٔ خود داشت، و به زندگی تلخ و بی مزه و یکنواختی که نصیبمان بود بازمیگشتیم .

۴۵

حیوانات در زندان

در طول مدت چهارده ماه و نیمی که در زندان دهرادون و در درون سلول خود گذراندم کم کم این احساس برایم پیدا میشد که انگارمن خود تقریباً جزئی از آن‌زندان هستم . زیرا آن محیط را با تمام جزئیاتش بخوبی میشناختم . با هرلکه وهرسوراخ در دیوارهای گچ‌مالی شده،هر گودال درزمین‌ناهموار، وهر شکاف درسقف چوبی که‌تیرهای آنرا موریانه خورده بود ، آشنا بودم . درحیاط کوچك بیرون به هر شاخهٔ علف و هر سنگریزه همچون یك آشنای قدیمی مینگریستم . درواقع درسلول خود تنها نبودم زیرا دسته‌هائی اززنبورهای زرد وسیاه نیز با من در آن جا سکونت داشتند عده‌ئی مارمولك نیزدرپشت تیرهای سقف پنهان بودند که شبها برای شکار حشرات بیرون میآمدند .

اگرراست‌است که افکاروهیجانات‌روحی‌درمحیط مادی‌زندگی‌هم آثاری ازخودبجا میگذارند مسلماً حتی هوای آن سلول هم ازتصورات وروحیات زندانیان انباشته بود و درآن فضای محدود انگارهرچیزرنگی ازهیجان داشت .

درزندانهای دیگر، سلولهای راحت‌تری برای خود داشتم . اما دردهرادون‌ازیك امتیاز برخوردار بودم که برایم بسیار پرارزش بود . در اینجا زندان اصلی بسیار کوچك بود وما را دریك ساختمان کهنه وقدیمی حبس کردند که هر چند در داخل محوطهٔ زندان بود اما تا اندازه‌ئی هم از دیوار های بلند زندان خارج شمرده میشد . فضای زندان ما باندازه‌ئی کوچك بود که درآن هیچ نوع امکانی برای راه رفتن و حرکت کردن وجود نداشت بااین جهت بما اجازه میدادند که صبحها وعصرها درخارج اززندان خود تاکنار درآهنین اصلی ودرمحوطه‌ئی که کمترازصد مترمیشد راه برویم وقدم بزنیم . هر چند که ما بازهم درداخل محوطهٔ زندان‌بودیم اما همین خارج‌شدن موقتی اززندان اصلی‌خودمان وازداخل دیوارهای‌آن، مناظری از کوهها ومزارع وقسمتی ازیك جادهٔ بزرگ راکه‌از آن نزدیکی میگذشت دربرابرمان قرار میداد . این امتیازمخصوص ومنحصر به من نبود

بلکه تمام زندانیان طبقهٔ «الف» و«ب» که‌دردهرادون محبوس بودند ازاین حق استفاده میکردند . درداخل محوطهٔ زندان ودرقسمتی که ازدیوارهای اصلی آن خارج بود یک ساختمان کوچك‌دیگرهم وجودداشت که‌زندان‌اروپائیان نامیده‌میشد. این‌ساختمان‌دیوارهای دیگری‌نداشت وزندانی‌حتی‌ازداخل‌سلول‌خودمنظره‌ئی‌زیباودلکش‌ازکوهستانهاوزندگی خارج را دربرابر خودمیدید باوجود این، اروپائیان وسایرزندانیانی که دراین ساختمان محبوس بودند نیز اجازه داشتند که هر صبح و عصردر فضای مقابل زندان قدم بزنند و گردش کنند .

فقط کسی که مدت درازی در پشت دیوارهای بلند زندانی بوده است میتواند ارزش فوق‌العادهٔ این قدم زدنها وتماشای این مناظر گشاده را درك کند. این خارج شدن وراه رفتن را بسیار دوست می‌داشتم. حتی‌دردوران بارانهای موسمی وموقعی که روزهاپشت‌ـ سرهم باران مثل سیل میبارید وهنگام راه رفتن تا مچ پاهایم درآب فرومیرفت نیزاز آن صرفنظر نمیکردم. برای من گردش در هرجا و بهرصورتی‌هم که می‌بود لطف داشت و فرح‌انگیز بود اما درآنجا مخصوصاًمنظرهٔ پرشکوه ونزدیك کوههای هیمالایا یك شادی اضافی‌درمن ایجاد میکرد که رنجهای خاطرم را میزدود.

خوشبختانه در دوران درازی که ملاقاتها را نمی‌پذیرفتم ودرماههای‌متوالی که در زندان خود بکلی‌تنها بودم تماشای این کوهها که‌آنها را بسیار دوست میداشتم برایم کمك بزرگی‌بود. از سلول زندانم نمیتوانستم کوهها را به‌بینم اما فکر وروحم ازآنها انباشته بود و همیشه نزدیکی‌شانرا احساس میکردم. انگار میان این کوهها ومن یکنوع پیوند مخفی‌ومرموز وجود داشت که دائماً استوارترمیشد .

«دسته‌های پرندگان به‌آسمان بالا میروند ودور میشوند
«قطعه ابری سرگردان نیزراه خود را در پیش دارد ومیرود
«ومن‌همچنان برقلهٔ «چینگ ـ تینگ» نشسته‌ام
«من و کوه هرگزاز یکدیگرخسته نمیشویم.

میترسم که من نتوانم مثل شاعر چینی «لی‌تائه‌پو» بگویم که از کوه خسته نمیشوم اما درهرحال تماشای آنها و وجود آنها همیشه برایم گرانبها بوده است و معمولا در ارتفاعات قلل کوهها،آسودگی و لذت فراوانی‌احساس‌میکنم.آن کوهها باعظمت ومتانت تزلزل ناپذیرخود ، و با فرزانگی وخردمندی میلیونها سال عمرخود بمن‌می نگریستند و به‌تحولات روحی من‌لبخند میزدند وبه افکارتب آلودم آرامش می‌بخشیدند .

دردهرادون بهاربسیار مطبوع بود وخیلی بیش‌ازروی دشت‌هاطول کشید . زمستان تقریباً درخت‌ها رااز برگ‌تهی کرده بود وهمهٔ آنها برهنه وعریان برپاایستاده بودند . حتی

چهاردرخت سپیدارزیبا وپرشکوه که در برابردرورودی زندان بودند تمام برگهاشان را ازدست داده بودند. آنهالاغروافسرده ونزار برسرپا بودند تا اینکه نسیم بهاری‌دوباره آنها راگرم کرد ونفس جانبخش خود را درآنها دمید ، انگار ناگهان درسپیدارهاوهمهٔ درختها لرزشی پدید آمد وحالتی مرموز بخود گرفتند. گوئی درماورای آنها یك فعالیت مخفی صورت میگرفت که اندك اندك جوانه‌های سبزو کوچکی درروی آنها پیدا میشد . این منظره بسیار نشاط‌انگیزوفرحبخش بود . وبعد هم برگها باکمال سرعت ، میلیون‌ـ میلیون بیرون میآمدند درپرتوخورشید می‌درخشیدند وبه وزش نسیم میرقصیدند . راستی که درزندگی‌درخت‌ها این‌تغییرشکل جوانه‌ها به برگها چه تحول شگفت‌انگیزیست !

تا آنوقت هرگزمتوجه نشده بودم که برگهای تازهٔ درخت انبه برنگ سرخ مایل بقهوه‌ئی هستند ویك نوع قرمزی‌درخود دارند که رنگهای پائیزی را در کوههای کشمیر بخاطرمی‌آورند . وبعد رنگشان بسرعت تغییرمیکند وسبزمیشود .

بارانهای موسمی آخر تابستان همیشه لذت بخش بود زیرا به گرماهای شدیدپایان می‌داد اماگاهی خوبی زیاد هم اسباب زحمت وخسته کننده میشود . چنین بنظرمیرسد که دهرادون زیادی وبیش ازاندازه موردتوجه وعلاقهٔ خدای بارانهاست . درآنجا درظرف پنج شش هفتهٔاول باران. میزان بارش از هفتاد وپنج تا نود سانتیمتر میرسد والبته هیچ مطبوع نیست که انسان روزهای متمادی در گوشه‌ئی بخزد و سعی کند خود از آسیب بارانی که دائماً ازسقف فرو می‌چکد یا ازپنجره‌ها سرازیر میگردد محفوظ نگاهدارد .

درپائیز دوباره فصل مطبوع‌ودلکش‌شروع میشد وزمستان هم جزموقعی که باران میباریدچنین‌بود.وقتی که‌رعدمیغریدو باران‌فرومیریخت‌و بادهای‌سرداز همه‌جا نفوذمیکردند آدم دلش‌میخواست یك خانهٔ‌مناسب ومختصری گرما وآسایش‌داشته‌باشد. گاهی‌یك‌رگبار شدید تگرگ فرومیبارید که درشتی‌تگرگهای‌آن باندازهٔ یك گلوله‌میرسید. فروریختن تگرگ برروی شیروانی که از آهن مواج ساخته شده بود صدای کرکننده‌ئی شبیه به گلوله‌باری آتشبارهای توپخانه بوجود می‌آورد .

یك روز را خوب بخاطردارم. روز ۲۴ دسامبر۱۹۳۲ بود تمام روز رعد میغرید . باران همچون سیل فرومیریخت وهوا بشدت‌سرد شده بود. رویهمرفته از نظرجسمی‌یکی از بدترین روزهائی‌بود که در زندان میگذراندم. طرف عصر ناگهان‌آسمان صاف شدو موقعیکه دیدم تمام کوهها وتپه‌های اطراف بایك‌جامهٔ ضخیم برفی‌پوشیده شده است تمام اندوهم از میان رفت. روزبعد که روز نوئل وتولد مسیح بودروزی بسیار زیبا ودرخشان شد ومنظرهٔ برفهائی که کوهها را پوشانده بود فوق‌العاده دل‌انگیزولذت‌بخش گردید.

ازآنجا که ما از فعالیت‌های عادی محروم بودیم بیشتر به طبیعت متوجه میشدیم .

باین جهت بود که در زندگی وحالات حیوانات وحشراتی که بآنها برمیخوردیم دقت میکردیم. هرچه بیشتر دقت میکردم بیشتر متوجه میشدم که در سلولم ودرمحوطهٔ کوچك زندانم حشرات مختلفی هم زندگی دارند. بزودی دریافتم که در موقعیکه از تنهائی شکـوه داشتم در آن محوطهٔ کوچك که سرد وخالی بنظر میرسید زندگی درغلیان وجوشش بود. تمام این حشراتی که بالا میرفتند، میخزیدند ومی پریدند برای خود زندگی میکردند بدون آنکه بمن آزاری برسانند. منهم دلیلی نمی دیدم که به آنها آزاری برسانم. اما میان من وساسها وپشه‌ها و تااندازه‌ئی هم مگس‌ها یك جنگ دائمی وجودداشت. زنبورهای طلائی وسرخ، ریزودرشت را تحمل میکردم. صدها زنبور در سلول من زندگی میکردند. یك بار یك زنبور ظاهراً بعلت غفلت خودم مرا گزید ودر نتیجه روابطمان کمی تیره شد. براثرخشمی که در من ایجاد شده بود سعی داشتم همهٔ آنها را از سلولم بیرون کنم اما آنهـا باکمال دلیری از خانـهٔ موقتی خود که ظاهراً درآن تخم گذاری کرده بودند دفاع میکردند، من هم از خیال خود منصرف شدم و تصمیم گرفتم آنهارا آسوده بگذارم بشرط آنکه آنهاهم دیگر کاری بمن نداشته باشند. در مدت بیش از یکسال پس از آن واقعه من درآن سلول پراز زنبورهای ریز و درشت زندگی کردم و آنها دیگر هرگـز بمن حمله نبردند و ما کاملا بیکدیگر احترام میگذاشتیم.

خفاشها را هیچ دوست نداشتم اما مجبور بودم که ایشانرا تحمل کنم. هنگام غروب بطور ناگهانی پیدا میشدند وفقط درمقابل آسمان که رو به سیاهی میرفت بچشم می آمدند. چه موجودات شومی! از آنها نفرت داشتم. انگار بفاصلهٔ یك سانتیمتری از مقابل صورت شخص عبور میکردند وهمیشه میترسیدم که ناگهان با یکی از آنها تماس پیدا کنـم. در ارتفاعات بالای آسمان هم خفاشهای زشت و بزرگی که روباههای پرنده [1] نامیده میشوند پرواز میکردند.

ساعت‌ها و ساعت‌ها بتماشای مورچه‌ها و مورچه‌های سفید و سایر حشرات کوچك میپرداختم. سوسمارها طرفهای عصر بیرون میآمدند ودر کمین شکار خودمی نشستند وآنرا دنبال میکردند و در حالیکه دم خود را بشکل خنده‌آوری تکان میدادند بسوی شکار خود حمله میبردند. دوبارهم دیدم که با احتیاط زیاد در کمین می نشستند وزیرچشمی کاملا مراقب بودند وناگهان میپریدند وزنبورها را از جلومیگرفتند. نمی دانم آیا در این شکار از روی حساب بود که از نیش زنبورها محفوظ میماندند یا برحسب اتفاق وتصادف.

همچنین سنجابها هم بودند که هرجا درخت بود تعدادشان زیاد میشد. آنها خیلی

۱ـ روباه پرنده یکنوع خفاش بزرگ است که دربعضی جاها وازجمله درشمال هند وجود دارد و هندیها آنرا چمگادر مینامند ـ م.

زود بیباك میشدند وجرأت پیدا میکردند و به نزدیکی ماميآمدند . در زندان لکنهومعمولا مدتهای دراز بیحرکت می نشستم و کتاب میخواندم . یك بار یك سنجاب به سلولم داخل شد و در همان حال که بودم از پایم بالا آمد وروی زانویم نشست و با کمال آرامش خاطر باطراف نگاه کرد . بعد مدتی بچشمم خیره شد وانگار فهمید که من درخت یا چیزی که او تصور میکرد نیستم درآنموقع چندلحظه ظاهراً از ترس بیحرکت ماند وبعد باسرعت فرار کرد .

گاهی بچه‌های سنجابها از بالای درختها می‌افتادند . در این مواقع مادرهاشان بدنبالشان می آمدند . آنها را مثل یك گلوله درجلو خود میراندند و بالاخره با زحمت زیاد صحیح وسالم به بالای درخت میرساندند. گاهی بچه سنجابها گم میشدند . یك بار یکی ازدوستان همزندانم سه تا بچه سنجاب گمشده را بدست آورد واز آنها نگاهداری و پرستاری کرد . آنها بقدری کوچك بودند که غذا دادنشان مسئلهٔ مشکلی بود . بالاخره راه حل زیرکانه‌ئی پیدا شد و با یك لاستیك قلم خودنویس ومقدار کمی پارچه یك پستانك برای بچه سنجابها فراهم گشت .

درتمام زندانهائیکه من بوده‌ام جزدرزندان کوهستانی «آلمورا» کبوتران فراوان بوده‌اند . تعداد آنها به هزارهامیرسید وعصرها پروازشان آسمانراتیره میساخت. گاهی پاسبانها ومأمورین زندان آنها را با تیرمیزدند واز گوشت آنها غذا درست میکردند . البته میناها هم در همه جا بودند . در دهرادون یك جفت مینا در بالای در سلولم منزل داشتند ومن همیشه بایشان غذا میدادم . آنها کم کم با من مأنوس شدند واگرغذای صبح یا عصرشان کمی دیرمیشد پیش من میآمدند وبا صدای بلند غذاشانرا مطالبه میکردند . تماشا کردن حرکات آنها وشنیدن صداهای بیقرارشان خیلی مشغول کننده بود .

درزندان ننی هزاران طوطی بود وعدهٔ زیادی از آنها درشکافهای دیوارهای بند ما زندگی میکردند. طرزمعاشقهٔ طوطیهای نربا طوطیهای ماده‌واقعاً فوق‌العاده‌تماشائی بود . گاهی میان دوطوطی نر برسر یك‌طوطی ماده جنگ در میگرفت و خانم طوطی با کمال آرامش درانتظارپایان دوئل‌میماند تا عاقبت خودش را به طوطی فاتح‌تسلیم کند.

دردهرادون‌پرندگان‌بسیارزیادومتنوعی‌هستندودائماًانواع صداهای‌جیك‌جیك،چه‌چه قدقد و بغبغوی پرندگان مختلف درهم میآمیخت و بلندترازهمه آوازشکایت‌آمیزودردناك «کوئل»[1]ها بود .

در دورهٔ بارانها موسمی و تقریباً درست پیش از شروع فصل باران پرندهٔ عجیبی بسراغمان آمد که اورا «پرندهٔ دیوانه» مینامیدند . بزودی فهمیدم که چرا باو چنین‌نامی

۱ـ کوئل Koël یك پرندهٔ کوچك وخوش‌آواز هندیست که دربهارها می‌آید وصدای دردآلودی‌دارد ـم

داده‌اند . واقعاً تعجب آور بود که او با حوصله و استقامت حیرت انگیزی در تمام ساعات روزوشب ، چه درآفتاب وچه درباران دائماً یك صدای یك نواخت را تکرارمیکرد .

معمولا اغلب این پرندگان مختلف را نمیتوانستیم به بینیم چون در زندان کوچك ما درختی نبود . فقط صدای آنها را از خارج میشنیدیم . اما عادت داشتم کـه عقابها و قرقی‌ها را تماشا کنم که با حرکتی موزون و پر شکوه در ارتفاعات بلند آسمان چرخ میخوردند و میگشتند ، گاهی هم خود را ناگهان رها میکردند و پائین می آمدند و باز دوباره خود را به یك جریان هوائی می‌دادند واوج میگرفتند .

بعضی اوقات اتفاق می‌افتاد کـه یك دسته اردکهای وحشی هم از بـالای سرمان پرواز میکردند .

درزندان بارلی عدهٔ زیادی میمون بود وحرکات مسخرهٔ ایشان همیشه مناظر خنده آوروجالبی بوجود میآورد . یکبارواقعه‌ئی اتفاق افتاد که خیلی درمن اثر گذاشت . یك بچه میمون تا داخل محوطهٔ زندان ما پائین آمده بود ودیگر نمیتوانست دوباره ازدیوار زندان بالا رود. نگهبان زندان باکمك چند رئیس‌بند وچند تن اززندانیان اورا گرفتند وریسمان محکمی بگردنش بستند. ظاهراً پدرومادراین حیوان ازبالای دیواربلند زندان این منظره را می‌دیدند و خشمشان افزایش مییافت . ناگهان یکی از آنها کـه میمونی عظیم‌الجثه بود پائین پرید ومستقیماً بسوی گروهی که دراطراف بچه میمون جمع بودند حمله برد . واقعاًکاراوفوق‌العاده جسورانه وشهامت آمیز بود زیرا نگهبان ورؤسای‌بندها با چوبدستی ولاتی‌مسلح بودند وچوب‌وچماقهای خود را درفضا تکان می‌دادندوتعدادشان هم زیاد بود . با اینهمه شهامت جسورانهٔ میمون شجاع پیروز گردید و آنها وحشت زده چوب وچماقها را ریختند وگریختند و بدین‌ترتیب بچه میمون نجات یافت .

اغلب جانوران دیگری هم بسراغمان میآمدند کـه دیدارشان خیلی مطبوع نبود . عقرب همیشه مخصوصاً بعد ازبارانهای‌شدید درسلولهای ما پیدامیشد. تعجب آوراست که هر گزحتی یك عقرب هم‌مرا نگزید با وجود آنکه اغلب درجاهائیکه هیچ انتظارنداشتم با آن روبرو میشدم مثلا روی بسترم یا هنگام برداشتن کتابی که بتازگی بسته بودم یك عقرب می‌دیدم . یکبار یك عقرب درشت وسیاه راکه پیدا بود بسیار سمی است مدتی در یك بطری نگاهداشتم وهر روز برای غذایش چند مگس یا حشرهٔ دیگر به او می‌دادم . یکروزتصمیم گرفتم اورا با نخی بدیواربه بندم ودرهمین فرصت توانست بگریزد . چون هیچ میل نداشتم که دوباره اورا به بینیم تمام سلولم رازیرورو کردم تااو راپیدا کنم اما اوبشکل مرموزی بکلی ناپدید شده بود .

سه چهارمارهم درسلول خودم یا درنزدیکیهای آن دیدم . خبرمربوط به یکی از

آنها به بیرون هم سرایت کرد و باحروف درشت درسرلوحهٔ روزنامه‌ها انتشاریافت. در حقیقت ازاینکه آنها با خود یك نوع مشغولیت‌وسرگرمی برایم میآوردند ناراضی‌نبودم زیرا زندگی زندان بسیارخسته‌کننده و کسالت‌انگیز است وهرچیزکه بتواندیکنواختی آنرا درهم بشکند خوشایند خواهد بود. البته من از مارها خوشم نمی‌آید اما در واقع آنها خیلی کمتراز بعضی اشخاص درمن تنفرو ناراحتی ایجاد میکنند. راست است که از نیش آنها میترسیدم وطبعاً هر وقت ماری می‌بینم سعی میکنم خودم را مصون نگاهدارم اما دربرابرآنها هیچ نوع احساس کینه ونفرت یا ترس فوق‌العاده ندارم.

هزارپاها مرا بیشترازهرچیز ناراحت میسازند. این احساس ناراحتی هم از ترس نیست بلکه نتیجهٔ یك نوع نفرت غریزی است. یکباردرزندان«علیپور» درکلکته نیمه‌های شب ازخواب پریدم و احساس کردم چیزی روی پایم حرکت میکند. یك چراغ جیبی که با خود داشتم روشن کردم و دیدم یك هزارپا روی تختم بود. بطورغریزی وبا سرعتی حیرت‌انگیزازجای خود پریدم، ازرختخواب بیرون رفتم وخود را بطرف دیگراطاق‌پرت کردم بطوریکه نزدیك بود بدیوارسلول تصادف کنم.دراین موقع بهترمیتوانستم‌ارزش نظریهٔ «پاولف»[1] را دربارهٔ غریزه درك کنم.

در دهرادون یك حیوان تازه یا بهتر بگویم حیوانی کـه دیدنش برای ما تازگی داشت نیزدیدم. یکروز که درکنارمیله‌های دیوارخارجی زندان ایستاده بودم وبازندانبان خود صحبت میکردم ناگهان متوجه شدم که مردی در خارج یك حیوان عجیب وغریب را با خود حمل میکند. زندانبان اورا صدا کرد و دیدم که آن حیوان چیز عجیبی بود میان سوسماروتمساح که طولش در حدود شصت هفتاد سانتیمترمیشد. پنجه‌ها وپوست‌بدنش مثل ماهی ازفلس‌پوشیده‌بود. این حیوان‌عجیب درحالت زنده بودن خود مسلماًمیتوانست بشکل فوق‌العاده‌ئی پیچ وتاب بخورد ودرآنموقع به‌یك طناب ضخیم وگره‌خورده‌شباهت داشت وصاحبش چوبی ازداخل‌گره اوعبور داده بود و شکار خود را با خوشحالی حمل میکرد. اواین حیوان را یك «بو»[2] مینامید. زندانبان ازاوپرسید که با این حیوان چه خواهدکرد واوبا تبسم شدیدی گفت یك«بهوجی» (یك نوع خورش) عالی‌ترتیب‌خواهد داد! آن مرد یك جنگلبان بود. بعداً وقتی که کتاب «درسایه روشن جنگل» اثر«ف.و

۱ـ ایوان پطرویچ پاولف دانشمند بزرگ زیست‌شناس روس است که از ۱۸۴۹ تا ۱۹۳۶ زندگی کرد. درسال ۱۹۰۴ جایزهٔ علمی‌نوبل باواعطاشد. نظریهٔ او دربارهٔ اهمیت غده‌های بدن و عکس‌العملهای طبیعی اعصاب یا «رفلکس» شهرت جهانی‌دارد واساس تغییراتی درعلم زیست‌شناسی وپزشکی شده‌است. درموقعیکه نهرو این کتاب رامینوشت پاولف هنوززنده بود وکارهای علمی خود را درکشور شوروی دنبال میکرد ـ م

۲ـ Bo

چامپیون» را میخواندم فهمیدم که آن حیوان یك «پانگولن» بوده است .

زندانیها ومخصوصاً کسانی که به‌حبس‌های طولانی‌محکوم میشوند ازسرگرمیهای هیجان انگیز بکلی محروم میمانند . باین جهت اغلب سعی میکنند با نگاهداری‌حیوانات خود را مشغول و سرگرم سازند و هیجانی برای خود بوجود آورند . زندانیان عـادی حتی این حق را هم ندارند اما زندانیانی که مورد توجه بیشتری قرار میگیرند آزادی بیشتری بدست میآورند ومعمولا زندانبانها با این‌کارآنها مخالفت نمیکنند . رایج ترین حیوانات اهلی درزندان سنجابها و بیدسترها[1] هستند. با نگاهداری سگ درزندان‌موافقت نمیشود اما نگاهداری گربه را تشویق میکنند . یکبار یك بچه‌گربه با من دوست شد . این بچه‌گربه مال یکی ازنگهبانان زندان بود وموقعی که اورا بجای دیگرمنتقل کردند بچه‌گربه را هم با خود برد و جای آن دوست کوچك و بی آزارپیشم خالی ماند .هرچند نگاهداشتن سگ در زندان ممنوع بود اما برحسب اتفاق در زنـدان دهرادون توانستم با چند سگ آشنا شوم.یکی ازمأمورین زندان یك ماده سگ را با خود بآنجا آورده بود . بعد خود اوبجای دیگری منتقل‌شد وسگ را همانجا رها کرد. سگ بیچاره‌دربدر وسرگردان شده بود بهمه جا سرمیکشید وگاهی‌اتفاقاً تکه‌استخوانی که نگهبانی برایش می‌انداخت گیرش می‌آمد اما معمولا گرسنه میماند . چون من در یك ساختمان مجزا از زندان اصلـی محبوس بودم آن سگ بسراغ من هم می‌آمد و درخواست غذا میکرد . کم کم بطورمنظم به اوغذا می‌دادم تا اینکه بالاخره درزیریك پل کوچك پنج شش تا بچه زائید . چند تا از بچه‌هایش را بردند اما سه تاشان باقی ماندند که بآنهاغذامیدادم. یکبار یکی ازآن بچه سگها بشدت بیمارشد و مدتی مرا ناراحت ساخت . من بامنتهای مراقبتی که مقدورم بود ازاوپرستاری میکردم.حتی گاهی‌شبها ده‌دوازه مرتبه بلندمیشدم وبه‌او سرکشی میکردم . بالاخره بچه سگ حالش خوب شد و بسیار خوشحال بودم که پرستاری من اورا نجات داده است .

درزندان خیلی بیش از دوران آزادی با حیوانات تماس داشتم . من همیشه سگها را دوست‌میداشتم وخودم‌هم سگ نگاهمیداشتم اما بعلت گرفتاریهای‌زیاد که تمام‌توجهم را بخود مشغول میداشت هرگز نمیتوانستم آنطورکه باید ازآنهانگاهداری کنم امادر زندان ازمعاشرت آنها بسیار خوشوقت وسپاسگذار بودم .

هندیها بطورکلی نگاهداشتن حیوانات را دوست نمیدارند . با وجود آنکه فلسفهٔ کلی‌هندعدم خشونت‌درباره‌ٔحیوانات‌راتعلیم‌میدهد اغلب بشکلی‌فوق‌العاده نسبت‌بآنهابی‌اعتنا

---

[1] ـ بیدستر یا بامگوست حیوانیست شبیه سنجاب منتها باندازهٔ یك گربه، این‌حیوان گوشتخوار ودشمن مار است ـ م.

وچه بساخشن و بیرحم هستند . حتی گاوهم که حیوان محبوب و مورد احترام عمومی است وبسیاری ازهندوان اورا عزیزومقدس میشمارند وبخاطرش نزاعها وزد وخوردها بر پا میشود چنانچه باید مورد مهرومراقبت قرارنمیگیرد . اغلب ستایش مذهبی با مهربانی و نیکوکاری ارتباطی ندارد .

بعضی کشورها ، حیوانات مختلفی را بعنوان مظهر تمایلات یـا خلق و خوی خود پذیرفته‌اند.عقاب برای ایالات متحدهٔ آمریکاو آلمان، شیروسگهای معروف به«بولدوگ» برای انگلستان،خروس برای فرانسه، خرس برای روسیهٔ سابق مظاهری‌شمرده میشود[1]. آیا انتخاب این حیوانات بعنوان مظهر کشور در خصال ملی هم اثری میگذارد ؟ اغلب اینها حیوانات متجاوزوجنگی وحیوانات شکاری هستند . تعجب‌آورنیست که آن دولت‌ها با این سرمشق‌ها که دربرابرخود دارند روح خود را بصورت آنان در آورند و روشی تعرض‌آمیزوجنگجویانه بخودبگیرند، همیشه بروی دیگران بغرند وبخواهنددیگران را شکار کنند[2]. همچنانکه تعجب‌آور نیست که هندوها هم طبعاً ملایم وآرام وبدون خشونت باشند زیرا حیوان مورد علاقه و نمایندهٔ ایشان «گاو» است .

۱- در ایالات متحدهٔ آمریکا احزاب دموکرات و جمهوریخواه نیز هر کدام حیوانی را برای نشانهٔ خود برگزیده‌اند. فیل‌والاغ مظاهراین دوحزب‌هستند . همچنین شهرهای برلین پایتخت‌آلمان وبرن پایتخت سویس نیز علامتشان خرس‌است ودرهردوشهر چندین‌خرس ازطرف شهرداری نگاهداری میشود ـ م.

۲- اشاره به‌خشونت ودرندگی‌انگلیسیهاست که شیر وسگ مظاهرایشانست ـ م

۴۶

مبارزه

در بیرون مبارزه ادامه‌داشت. مردان وزنان دلیرما به‌مبارزه ومقاومت مسالمت‌آمیز خود در برابر تجاوز نیرومند وخشن دولت که بخوبی موضع گرفته بود ادامه میدادند و ضمناً کاملا توجه داشتند که پیروزی به این زودیها ودر ظرف امروز و فردا برای ایشان در پیش نیست. فشار شدید وتضییقات روزافزون و بی‌امان دولت به جهانیان نشان میداد که مفهوم واقعی تسلط بریتانیا برهند چیست. اکنون دیگر این تضییقات و جنایات پنهان نمیماند وخود این امر برای ما یك نوع دلخوشی بوجود میآورد. در هند قدرت سر نیزه پیروز میشد اما همانطور که یکبار یك مردجنگی بزرگ گفته است «با سر نیزه هر کاری میتوان کرد ولی برروی آن نمیتوان نشست.»

ما فکر میکردیم که خیلی بهتراست باینصورت برما حکومت کنند تا اینکه خودمان جان وروحمان را بایشان بفروشیم و به فحشای اخلاقی تسلیم شویم. ما که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی برای مبارزه نداشتیم و بعدم فعالیت محکوم بودیم احساس میکردیم که از همین راه و بهمین شکل خیلی بیشتراز بسیاری کسان که آزاد بودند، به‌وطن خود خدمت میکنیم.

آیا مامیبایست بعلت ضعف وناتوانی خودآینده وهند را قربانی میساختیم وخود را نجات می‌دادیم؟ راست است که قدرت مقاومت آدمی محدود است و بسیاری از افراد جسماً قادر نبودند که زیاد مقاومت کنند ودر گیر ودار مبارزات یا از پا می‌افتادند ومیمردندیا از صفوف مبارزین بیرون میرفتند ویا گاهی بهدف خود خیانت هم میکردند اما با اینهمه هدف ما پیروز میشد. تا وقتیکه ایدآلها همچنان درخشان و روح‌ها تسلیم ناپذیر باقی بود هرگز شکستی روی نمی‌داد. شکست واقعی در خیانت به اصول، در انکار حقوق‌ملت و

در تسلیم پست و دنائت‌آمیز به بدی ودروغ، قرار داشت . معمولا زخمهائی که با دست خودمان برما وارد میشود خیلی‌دیرتر‌اززخمهائی که دشمن بما وارد میسازدعلاج میگردد وخیلی بیشتر آزارمان می‌دهد.

اغلب بعلت ضعف‌ها وانحرافات فراوانی که بعضی‌هموطنان ما در راه مبـارزه از خود نشان میدادند یك نوع خستگی وفرسودگی‌روحی‌برای ما پیش‌می‌آمد اما همواره پایان‌کار وهدف بزرگ ماغروری بمامی‌بخشید که سرمان رااست نگاهمیداشت . زیرا در واقع رویهمرفته ملت‌باکمال شایستگی‌بمبارزه پرداخته بود و برای هرفرد بسیار لذت بخش وغرورانگیز بود که یکی‌از افراد این مردم دلیرباشد.

در آن سالهای نافرمانی دوبار کوشش شد که مجمع عمومی کنگره را یکبار در دهلی ویکبـار درکلکته تشکیل دهند. مسلم بود که یك سازمان که غیر قانونی‌اعلام شده بود نمیتوانست به‌آرامی وبدون مخاطره تشکیل جلسه دهد وهر کوششی‌برای تشکیل‌یك جلسهٔ عمومی‌علنی‌به تصادم با پلیس‌منتهی‌میشد. در عمل هم جلسات کنگره باجبار وبراثر هجوم پلیس وضربات لاتی‌پراگنده گردید وعدهٔ زیادی بازداشت شدند و بزندان رفتند. معهذا این واقعیت بسیار جالب توجه بود که هربار در مقابل دعوت کنگره برای تشکیل یك مجمع عمومی‌غیرقانونی که مسلماً با خطر مواجه میشد هزاران نفرنماینده از سراسر هند جمع شدند.

وقتی که خبریافتم عدهٔ زیادی ازاهالی‌ولایات متحده در این جلسات وبرای‌تشکیل کنگره نقش مهمی‌انجام‌داده‌اند بسیار خوشحال ومغرور میشدم. حتی‌مادرم نیزسعی کرده بود بهرقیمتی که باشد در کنگرهٔ کلکته که در مارس ۱۹۳۳ تشکیل میشد شرکت کند. اورا همراه با «پاندیت مالاویا» ودیگران در میان راه‌کلکته بازداشت‌کردند وبزندان بردند وچند روزی در «آسانسول» زندانی‌بود. قدرتی که او از خود نشان می‌داد برایم حیرت‌انگیز‌بود زیرا اودیگربسیار ضعیف ودرهم شکسته شده بود وازنظرجسمی نیروی زیادی نداشت. بااینهمه رفتن‌بزندان برایش‌کاملابی‌اهمیت بود. اوآزمایشهای‌دشوارتری را هم با سربلندی گذرانده بود. تنها پسرش، دودخترش، دامادش وبسیاری کسان دیگر که برایش عزیز‌بودند هریك از مدتها پیش در زندانها بودند . خانهٔ خالی‌ما که‌ناچار به تنهائی‌درآن زندگی‌میکرد برایش صورت یك‌کابوس هول‌انگیزرا داشت وبـا وجود اینها اوشهامت ودلیری جسارت‌آمیزخود را از دست نمی‌داد.

بهمان نسبت که شدت وحرارت‌مبارزه کمترمیشد، اوضاع هم صورت آرامتری‌بخود میگرفت. در واقع مبارزه در یك حالت‌آرام ومداوم تثبیت گردید و دیگرحوادث شدید وهیجانات‌تند، جزبا فاصله‌های زیاد، اتفاق نمی‌افتاد . دراین زمان افکارم بیشترمتـوجه

خارج میشد ودر کشورهای دیگر بسفر میپرداخت. تاآنجا که میتوانستم ودر زندان برایم مقدور بود وضع دنیا را که درچنگال بحران وانحطاط دست وپا میزد [۱] مطالعه‌میکردم. هرچه کتاب در این باره بدستم میرسید میخواندم‌وهرچه بیشتر کتاب میخواندم میلم برای مطالعه ودانستن بیشترمیشد. هند با مشکلات خاصش وبا مبارزاتش در نظرم فقط‌قسمتی ازدرام دردآلود وعظیمی بود که درجهان جریان‌داشت وجزئی‌ازمبارزهٔ سیاسی‌واقتصادی نیروهائی‌بشمار میرفت که در همه جا در برابر یکدیگرقرار گرفته بودند و در صحنه‌های ملی و بین‌المللی با هم مقابله میکردند. در مبارزهٔ عظیم جهانی هواداری وتمایل قلبی‌من همواره بصورت روز افزونی‌به اردوگاه کمونیست متوجه میشد.

از مدتها پیش بسوی سوسیالیسم و کمونیسم کشیده میشدم و روسیه مرا مجذوب خود میساخت. در روسیهٔ شوروی چیزهای بسیاری هست که برای من خوشایند نیست.از میان بردن تمام عقاید مخالف، همه رابصورت‌هواداران‌یك رژیم درآوردن، وخشونتهای بی‌پایان (به‌آنصورت که من فکرمیکنم) برای اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های مختلف درنظرمن ناپسند است. اما در جهان سرمایه‌داری‌هم خشونت‌ها ونابود کردن‌ها وازمیان بردنها وجود دارد. هرروز بیشتر و بهترمتوجه میشوم که اساس واقعی‌جامعهٔ حریص ما و بطورکلی‌اساس مالکیت برخشونت وتجاوز نهاده شده است . شکل کنونی‌جامعه وسیستم مالکیت بدون خشونت وبدون اعمال قدرت نمیتواند بیش از چند روز دوام بیاورد و از هم میپاشد. در واقع این مختصرآزادی سیاسی هم که دردنیای سرمایه‌داری وجوددارد در برابرترس ازگرسنگی بی‌معنی‌است. همین‌ترس است که در همه جا اکثریت عظیمی‌از مردم را ناچار میسازد که به ارادهٔ یك عدهٔ معدود تسلیم شوند وموجبات افتخار وسودو شهرت و ثروت‌آن اقلیت محدود را فراهم سازند.

بدینقرار ملاحظه‌میکردم که خشونت درهردوطرف وهردواردومشترك بود منتهادر اردوی‌کاپیتالیست وسرمایه‌داری خشونت ملازم رژیم بنظرمیرسید وبرای حفظ وبقای‌آن ضروری بود در حالیکه خشونت روسها، هرچند هم که بد بود، برای بوجودآوردن یك نظم نوین براساس صلح وهمکاری وآزادی حقیقی‌توده‌ها، بکار میرفت. روسیهٔ شوروی با وجود اشتباهات بزرگ و کوچك خود برمشکلات فراوانی‌چیره شده بود وباگامهای غول‌آسا بسوی این نظم نوین پیش میرفت، در حالیکه سایرقسمتهای جهان در چنگال بحران اقتصادی وانحطاط دست وپا میزد واز بعضی‌جهات بعقب بـرمیگشت . در کشور شوروی دنیای نوین وعظیمی‌در برابردیدگان ماساخته‌میشد. روسیه باپیروی از «لنین»

۱ـ منظوربحران عظیم اقتصادیست که‌مدتی پس ازجنگ جهانی‌اول ازسال ۱۹۲۹ شروع شد و تاچند سال دنیا رامنقلب وآشفته داشت ـ م

بزرگ بسوی آینده مینگریست و فقط بآنچه باید باشد فکر میکرد در حالیکه سایر کشورها در زیر پنجهٔ مرگبار گذشته بخفقان افتاده بودند و نیروی خود را برای حفظ بقایای پوسیده و بیفایدهٔ دورانهای نابودشده بکار میبردند. مخصوصاً پیشرفتهای عظیمی که در دوران رژیم شوروی در نواحی عقب ماندهٔ آسیای میانه حاصل شده بود در من تأثیر فراوانی ایجاد میکرد. در درونم کفهٔ ترازوی سنجش بسوی روسیه متمایل میگشت. وجود سرمشق شورویها درمیان تاریکیهای دنیائی که بخفقان افتاده بود برایم دلگرمی امید-بخشی بود.

پیروزی یا شکست روسیهٔ شوروی در راه بوجودآوردن یك دولت کمونیستی هر چند از نظر تجربهٔ عملی اهمیت فراوان دارد اما درهرحال باستحکام تئوریها ومبانی فلسفی و نظری کمونیسم آسیبی نمیرساند. ممکن است بلشویکها اشتباه کنند یا بعلل ملی یا بین‌المللی شکست بخورند ولی حتی در اینصورت هم تئوریهای کمونیستی میتواند درست وصحیح باشد. اما خود همین تئوریها هم میگوید که نادرست وبیجا خواهد بود اگر از آنچه در روسیه اتفاق افتاده است ومی‌افتد کورکورانه پیروی شود زیرا انطباق نظریات کمونیستی با شرایط خاص هر کشور وبا مرحلهٔ مخصوص تحول تاریخی آن بستگی دارد. در هرحال هند یا هر کشور دیگر میتواند از پیروزیها و همچنین از اشتباهات اجتناب ناپذیر بلشویك‌ها استفاده کند. شاید بلشویك‌ها سعی کرده‌اند که با سرعت زیاد پیش بروند واین امرهم از آنجهت بوده است که دنیائی دشمن، ایشانرا احاطه کرده بود و آنها از تجاوز خارجی میترسیدند. اگر کمی از سرعت اقدامات خود میکاستند ممکن بود از ناگواریها وناملایماتی که در مناطق روستائی پیش آمده است کاسته میشد اما در چنین صورتی این سئوال پیش می‌آید که آیا میشد با روشهای ملایم وآرام تحولات و تغییرات اساسی وعمیق رابوجودآورد؟ درموقعیکه لحظات حساس فرا رسیده بود وایجاب میکرد که اساس ساختمان اجتماعی تغییر پذیرد اقدامات اصلاح طلبانه وتغییرات جزئی نمیتوانست مشکلات ومسائلی راکه جنبهٔ حیاتی داشت حل کند. هرچند هم بعداً در حرکت بسوی ترقی میشد آهسته حرکت کرد درهرحال قدم اساسی می‌بایست بصورت قطع ارتباط کامل با گذشته و بریدن از نظم موجود برداشته میشد. زیرادوران آن وضع بسررسیده بود واکنون درحرکت بسوی پیشرفتهای آینده فقط مزاحمی دست و پا گیر می‌بود.

در هند هم فقط یك برنامهٔ انقلابی میتواند مسئلهٔ زمین ومسئلهٔ صنایع وسایرمسائل مهمی راکه در برابر کشور قرار دارد حل کند. همانطور که آقای «للوید جورج»[1] در

۱- دیوید للویدجرج ازسیاستمداران معروف انگلستانست که درمنچستر متولد شد و از ۱۸۶۳ تا ۱۹۴۴ زندگی کرد ورهبر حزب لیبرال آنکشوربود. در زمان جنگ جهانی اول ابتدا وزیر تسلیحات و سپس نخست‌وزیر بریتانیا درکابینه ائتلافی زمان جنگ گردید ودررساندن بریتانیا به‌پیروزی نقش عمده‌ئی‌داشت ـ م.

کتاب «خاطرات زمان جنگ» خود مینویسد «اشتباهی از این بزرگتر وجود ندارد که بخواهند از روی یك گودال با دوقدم بپرند».

صرفنظر از موفقیت‌های روسیه، بطور کلی تئوری وفلسفهٔ مارکسیستی بسیاری از زوایای تاریك فکرم راروشن میساخت. تاریخ در نظرم مفهوم جدیدی پیدامیکرد. توجیه مارکسیستی تاریخ آنرا بشکل تازه‌ئی نشانم میداد و به آن صورت یك نمایشنامهٔ عظیم ودرام بزرگ را می بخشید که با نظم وترتیب قاطع ودقیقی در حرکت بود. حرکتی که شاید غیرارادی و از روی عدم توجه وشعورجریان داشت اما در هرحال اجتناب ناپذیروحتمی بود. در نتیجه آینده، برعکس دورانهای هولناك وپراز فقرودرد گذشته وحال، هرچند هم خطراتی همراه می آورد با فراخی وبا امیدهای فراوان بنظرم میرسید. مخصوصاً طرز تفکر علمی و منطقی مارکسیسم و دوری از هر نوع جمود فکری واعتقادات خشك وقالبی[1] بود که مرا مجذوب آن میساخت. البته دیده میشد که کمونیسم رسمی در روسیه ودر سایرجاها برای خود یکرشته قالب‌های خشك بوجودآورده بود که بسیاری از مخالفین را مرتد میشمرد ونابود می‌ساخت. ممکن است این امر با توجه به تغییرات شگرف و عمیقی که با سرعت فراوان در کشور شوروی روی میداد قابل فهم وتوجیه ولازم باشد ویك مخالفت شدید ومؤثر احتمالی نتایج ناگوار بزرگی بوجودآورد که به شکست فاجعه آمیزی منتهی گردد، با اینهمه آن نوع عملیات شدید وخشونت آمیز خیلی خوشایند وپسندیده نبود.

با مطالعه در اوضاع جهانی چنین بنظرم می آمد که بحران اقتصادی وسقوط قیمتها صحت نظریات وتحلیل وتجزیهٔ مارکسیستی را به ثبوت میرساند. درموقعیکه سیستم‌ها و نظریات دیگرهمه در بارهٔ بحران در تاریکی دست وپا میزدند وبه بن بست افتاده بودند تنها مارکسیسم بود که کمابیش راه حل‌های مؤثرورضایت بخش واقعی پیشنهاد میکرد.

بهمان نسبت که این افکار در من رشد و افزایش مییافت از مشاهدهٔ اینکه نهضت نافرمانی عمومی ماضعیف میشود وموفقیت بدست نمی آورد بیشترافسرده وناراحت میشدم. دنیا باسرعت بسوی تکامل میرفت. خطر عظیم جنگها وفاجعه‌های بزرگ در پیش بودوما بظاهر عقب میرفتیم. اما حقیقت اینست که ما هم بهر صورت پیش میرفتیم و در حرکت بودیم. آرامش وسکون درهیچ جا وجود نداشت. مبارزهٔ ملی ما بصورت مرحله‌ئی ازیك سفر دراز بشمارمیرفت. تضییقات و فشارها و رنجها ملت ما را برای مبارزات آینده آبدیده میکرد واورا ناچارمیساخت افکارتازه‌ئی که دنیا را بتکان آورده بود مورد توجه قرار دهد. ما براثر این مبارزات نیرومندترو باانضباط ترمیشدیم ومخصوصاً ازاینکه بتدریج عناصر ضعیف ازصف مبارزه خارج میشدند صفوف ما استوارترمیگشت. بدینقرارزمان بنفع ما بود.

۱ـ ترجمه کلمه اروپائی «دوگم» Dogme است ـ م

باینصورت من ازدور آنچه را در شوروی ، آلمان ، انگلستان ، آمریکا ، ژاپن ، چین ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و اروپای مرکزی روی میداد باکمال دقت و مراقبت مطالعه میکردم و سعی داشتم پیچیدگیهای غامض مسائل جاری را درك کنم و بفهمم . حوادث مختلف را درهر کشور جداگانه مطالعه میکردم و در عین حال مجموع جریان بادهائی که طوفان جهانی را تشکیل میداد یکجا و با هم درنظرمیگرفتم .

طبعاً شکست‌های پشت سرهم کنفرانسهای بین‌المللی در مورد پیدا کردن راه حلی برای بیماریهای سیاسی واقتصادی ومسئلهٔ خلع سلاح عمومی و نظایراین مسائل درنظرم اهمیت کمتری داشت ومسائل‌ملی‌خودمان مخصوصاً مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی بیشتردر برابرم قرارمیگرفت. میدیدم که درهندما بامنتهای حسن نیتی که‌داشتیم نمیتوانستیم مسئلهٔفرقه‌های مذهبی را باوجود اهمیت‌فراوانی که برایمان‌داشت حل کنیم. سیاستمداران اروپا و آمریکا نیز باوجود اینکه میدانستند که عدم توافق آنها و شکست این کنفرانس‌ها عاقبت به‌یك جنگ بزرگ ویك فاجعهٔ جهانی‌منتهی خواهدشد نمیتوانستند بایکدیگرهماهنگ‌شوند. درواقع درهردو مورد مذاکرات بیفایده وبی نتیجه بود زیرا کسانی که این‌کارها را در دست داشتند جرأت نداشتند درراه درست قدم گذارند وقلباً مایل نبودند که مشکلات را حل کنند .

درحالیکه در بارهٔاین اضطرابات‌واین کشمکشهای جهانی فکرمیکردم تااندازه‌ئی غمهای شخصی و ناراحتی‌های ملی خود را ازیاد میبردم . حتی گاهی فکر این واقعیت که من درچنین قرن ودر چنین دوران پر انقلابی از تاریخ دنیا زندگی میکنم مرا شادمان میساخت وبنشاط میاورد . با خود فکرمیکردم شاید من هم باید درهمین گوشهٔ دنیا سهم خود را درتغییرات بزرگی که پیش خواهد آمد اجرا کنم . شاید اگرزمان دیگری‌میبود ملاحظهٔ محیط پراضطراب جهان وخشونت هائی که در همه جای آن بچشم میخورد خیلی بیشترمایهٔ رنجم میگشت .

چیزی که مخصوصاً اسباب افسردگی وتأسفم میشد مشاهدهٔ مردان وزنان باهوش وذکاوتی بود که با انحطاط‌بشری خو گرفته‌بودند وسقوط‌فکری ایشان باندازه‌ئی رسیده بود که انگاردیگررنج وفقرومصیبت‌وجنایت‌های‌غیرانسانی را درك نمیکردند.ابتذالهای پرهیاهوولاف و گزافهای میان‌تهی، محیط فکری وروحی را بخفقان میانداخت وبسیاری مردم نیك وپاکدل بازهم خاموش میماندند وعکس‌العملی‌ازخودنشان نمیدادند. پیروزی هیتلرو«ترورقهوه‌ئی»[1] که توسعه مییافت روحم را درهم میفشرد و برایم ضربت طاقت‌ـ

۱ـ منظور از ترور قهوه‌ئی نهضت خشونت‌آمیز هیتلریها وناسیونال سوسیالیستهای آلمان است که افراد آن پیراهن قهوه‌ئی میپوشیدند وپس ازروی‌کارآمدن هیتلر به‌تجاوزات وخشونت‌های نفرت‌انگیز خودتوسعه‌دادند ـ م

فرسائی بود منتها خود را با این‌فکر تسلی میدادم که این پیروزی موقتی و گذران‌خواهد بود. گاهی هم چنین بنظرم میرسید که تمام تلاشها و کوششهای آدمی بیهوده‌است‌وگوئی ماشین زندگی کور کورانه حرکت میکند واز انسان حقیر و بیچاره در مقابل آن کاری ساخته نیست .

با وجود این مشکلات فکری ، فلسفهٔ کمونیستی زندگی به من نیرومیداد ومرا به آینده امیدوارمیساخت . اما با خود فکر میکردم چگونه ممکن است آنرا در هند بکار بست ؟ ما هنوزمسئلهٔ استقلال سیاسی خود را حل نکرده بودیم. هنوزافکارما از نظریات ناسیونالیستی پر بود . آیامامیتوانستیم مسائل اقتصادی را با مسئلهٔ آزادی یکباره‌مطرح سازیم یا اینکه میبایست آنها را جدا ازهم ودردومرحلهٔ مجزا، هرچند هم که فاصله‌شان کم‌باشد، حل کنیم ؟ حوادث جهانی و اتفاقاتی که در خود هند روی میداد ناچار مسائل اجتماعی واقتصادی را در درجهٔ اول اهمیت قرارمیداد و بنظرمیرسید که استقلال سیاسی نمیتواند تا مدت زیادی از تحولات اجتماعی دور بماند ودرهرصورت‌این‌موضوعها هم باید موردتوجه‌قرار گیرد .

سیاست دولت بریتانیا درهند طبقاتی‌را که از نظراجتماعی مرتجع بودند بمخالفت با استقلال سیاسی کشانیده بود . این امراجتناب ناپذیر بود و من هم از این جهت بسیار خوشوقت بودم زیرا طبعاً طبقات و گروههای مختلف درهند ازیکدیگرمجزا میشدند.اما آیا دیگران هم این وضع را می‌پسندیدند واز آن خوشوقت بودند ؟ ظاهرا جزعدهٔ بسیار کمی‌چنین فکر نمیکردند . راست است که‌یك عده کمونیست‌های معتقد درشهرهای‌بزرگ وجود داشتند اما آنها با نهضت ملی مخالف‌بودند وبشدت از آن انتقادمیکردند. نهضت متشکل‌کارگری مخصوصاً دربمبئی و تا اندازهٔ کمتری در کلکته ، نیز برای خود تمایلات سوسیالیستی داشت اما این نهضت هم تجزیه شده بود وتحت فشارو تأثیر بحران جهانی قرار گرفته‌بود . درمیان جوانان‌تحصیلکرده وحتی‌درمیان‌کارمندان باهوش‌دولت یك نوع تمایلات‌مبهم کمونیستی وسوسیالیسی رواج یافته بود . مردان و زنان جوان عضو کنگره که معمولا کتب «برایس» را دربارهٔ دموکراسی میخواندند یا آثار«مورلی» و«کایت» و«مازینی» را مطالعه میکردند اکنون کتابهائی دربارهٔ سوسیالیسم و کمونیسم وروسیهٔ شوروی را-اگر بدستشان‌میرسید وپیدامیکردند- میخواندند . ماجرای توطئهٔ «میروت» ومحاکمات‌کارگران مترقی [1] تا اندازهٔ زیادی براهنمائی افکار مردم درجهت این‌تمایلات جدید کمك کرد . بحران اقتصادی نیزتوجه عمومی را بخود متوجه میساخت . در همه جا یك روح جدید برای تحقیق و جستجو بوجود آمده بود و اکنون همه کس دربارهٔ نظم

۱- به‌صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ رجوع شود - م

موجود ودرستی شکل کنونی جامعه تردید داشت . بخوبی محسوس بود که افکاردرجهات تازه‌ئی بحرکت آمده ویك باد جدید آنها را بتکان آورده است اما این‌بادهنوزصورت یك نسیم بسیارضعیف ومشکوکی را داشت . بعضی‌ها هم با افکار فاشیستی لاس میزدند رویهمرفته عدم یك ایدئولوژی‌مشخص وروشن‌درهند محسوس بود وهنوزمجموعاً‌تمایلات ملی وناسیونالیستی برافکارتسلط داشت ومسائل اقتصادی و اجتماعی چنانکه باید افکار را جلب نمیکرد .

درنظرمن کاملا روشن بود که تا وقتی‌استقلال‌سیاسی تأمین نشده است ناسیونالیسم همچنان اساسی‌ترین ضرورت مورد احتیاج ما باقی خواهد بود وبهمین جهت هم کنگره (صرفنظراز بعضی محافل وسازمانهای کارگری) مترقی‌ترین‌سازمانهای هند بوده وهنوز هم هست وبهمین دلیل نیز نیرومندترین سازمانها میباشد.درطی سیزده سال اخیر کنگره درتحت رهبری گاندی‌جی توده‌های مردم را بشکل فوق‌العاده‌ئی بتکان آورده وبا وجود ایدئولوژی مبهم وبورژوائی خود به هدفهای انقلابی خدمت کرده‌است. کنگره هنوزیك سازمان بیفایده وبدون استفاده نیست و تا وقتی که ضرورت های ملی و تحصیل استقلال سیاسی جای خود را به‌ضرورت‌تحولات اجتماعی نداده‌است بازهم دستگاه وسازمان‌مفیدی خواهدبود. اما طبیعی است که برای‌آینده کنگره باید هم ازنظر ایدئولوژیك وفکری وهم ازنظرطرزکارو عمل خود پیشرفتهائی حاصل کند تا بتواند در راههای دیگری نیز پیشروی داشته باشد .

بدینقرار در نظرمن رها کردن کنگره وجدا شدن از آن در مرحلهٔ کنونـی بمعنی جدا شدن از حیاتی‌ترین تمنیات وضروریات ملت وصرفنظر کردن از نیرومندترین سلاح مبارزه بود وشاید هم سبب میشد که نیروهای ملت در راه ماجراهای بیفایده وغیرمؤثر به هدر رود. اما کنگره فعلا سازمانی نبود که بتواند راه حلهای انقلابی‌وتغییرات‌اساسی را برای مسائل‌اجتماعی‌نیز بپذیرد. اگراکنون یك چنین موضوعاتی‌در برابر کنگره‌قرار میگرفت نتیجه‌اش این میشد که آنرا بدوقسمت یا بیشترمنشعب سازد ویا لااقل سبب‌شود که یك قسمت عمدهٔ نیروها از آن جدا شوند. خود این امرهم اهمیتی‌نمیداشت وخالی از فایده‌ئی‌نمیبود اما بشرط‌آنکه مسائل روشن‌ترمطرح میگشت وگروههای مستحکـم و واستواری بصورت یك اکثریت ویك اقلیت در کنگره بوجود می آمد که از یك برنامهٔ تحول وتغییراساسی‌جداً هواداری کند ولی‌در وضع کنونی‌چنین امری هم مقدور نبود.

در آنوقت کنگره در واقع بمعنای گاندی جی بود وآیا گاندی جی‌چـه میخواست بکند؟ گاندی جی از نظرایدئولوژی گاهی بشکل حیرت انگیزی عقب مانده وکهنه فکر بود. باوجود این اودر عمل بزرگترین مرد انقلابی‌در دورانهای اخیرهند بود. او یـك

شخصیت بی‌نظیر ومنحصر بفرد بود وهرگز نمیشداورا با میزانها ومعیارهای معمولی سنجید یاحتی‌مقیاسهای عادی منطق را دربارهٔ او بکار بست . اما ازآنجا که او در عمـق روح خود انقلابی بود ومصمم بود که استقلال سیاسی‌را برای هند تأمین کند ناچار تا وقتی که استقلال وآزادی بدست‌نمی‌آمد اویك نقش سازش ناپذیررا اجرا میکرد ودر همین‌ضمن نیروهای توده‌ها را نیز بحرکت می‌آورد و من امیدوار بودم کـه خود اوهم قدم بقـدم بسوی هدفهای اجتماعی‌پیش خواهدآمد.

کمونیستهای‌متعصب چه‌در هند وچه درخارج‌از هند، از سالها پیش همواره گاندی جی و کنگره راموردحملات شدید خود قرار داده‌اند وانواع اتهامات پست ونا روارابه رهبران کنگره نسبت میدهند. بسیاری ازانتقادات‌آنها در زمینه‌های‌تئوری وایدئولوژی بجا وصحیح بوده است وجریانات بعدی حوادث هم درستی‌قسمتی‌ازآنها را تأیید کـرده است. بعضی از نخستین تجزیه وتحلیل‌های کمونیستی‌دربارهٔ وضع کلی سیاست هند بشکل نمایانی‌صحیح درآمده است. اما همینکه‌آنها از زمینهٔ اصول خارج میشوند و به جزئیات می‌پردازند و مخصوصاً وقتی که نقش کنگـره را تشریح می کنند بشکل یأس انگیـزی دچار اشتباه می‌شوند.

یکی‌از دلایل قلت عددو کمی‌نفوذ کمونیست‌هادرهند اینست که بجای‌آنکه به‌تعلیم ورواج تعلیمات ونظریات علمی کمونیستی بپردازندو بکوشند افکار مردم را بالا بیاورند وبا خود موافق وهمراه سازند قسمت عمدهٔ کوشش خود را برای بد گفـتن ودشنام دادن بدیگران صرف می کنند . این امرعکس‌العملهائی برضرر ایشان ایجاد میکند و موجب حملات ناشایست نسبت به خودشان می‌شود . اغلب‌آنها عادت کـرده‌اند که در زمینه‌های کارگری به فعالیت و مبارزه بپردازند. در این قبیل محیطها معمولا دوسه شعار صحیح برای‌جلب کارگران کافیست. اما برای‌جلب یك‌فرد روشنفکروتحصیل کرده چندشعار ازاین قبیل کفایت نمیکند".

کمونیست‌ها توجه ندارند که درهندامروز طبقهٔ متوسط تحصیل کرده وروشنفکر، انقلابی‌ترین نیروهاست . باوجود اقدامات ناپسند کمونیست‌های متعصب ، بسیاری از روشنفکران هند به کمونیسم متمایل وکشیده‌شده‌اند معهذامیان نظریات وروش‌آنها با کمونیستها فاصلهٔ عمیقی‌وجود دارد .

کمونیست‌ها میگویند که هدف رهبران کنگره اینست که از راه وارد ساختن‌فشار توده‌ها بردولت، امتیازات بیشتری بـرای منافع سرمـایه‌داران و زمینداران هند بدست آورند. بقول‌آنها منظور کنگره آنست که «عدم رضایت‌های اقتصادی وسیاسی ودهقانان وطبقات خورده بورژوا و کارگران صنعتی‌را برای منافع صاحبان صنایع و بانکـداران

بمبئی واحمدآباد و کلکته مورداستفاده‌قراردهد». کمونیست‌هاعقیده دارند که‌سرمایه‌دارن هند در پشت‌پرده‌قرار گرفته‌اند و به کمیتهٔعاملهٔ کنگره دستور می‌دهند که ابتدا یك‌نهضت وسیع توده‌ئی بوجود آورد وموقعی که نهضت‌باندازهٔ کافی توسعه یافت و به‌مرحلهٔخطرناکی رسیدآنرامتوقف سازد یا کنار بگذارد . بعلاوه کمونیست‌هامیگویند که رهبران کنگره در واقع نمی‌خواهند انگلیسیها از هند خارج شوند زیرا آنها میخواهند مردم گرسنهٔهند را مورد استثمار قرار دهند در حالی که طبقات متوسط هند با این قبیل نظریات موافق نیستند .

واقعاً حیرت‌انگیزاست که کمونیست‌های واقعی وشایسته چنین تجزیه وتحلیل‌خیالی وغیرواقعی‌را بپذیرند اما در صورتی که‌آنرا بپذیرند وقبول کنند ـ که ظاهـراً چنین هم هست ـ آنوقت تعجب‌آور نیست که باین شکل نمایان در هند باناکامی‌مواجه مـی‌شوند . چنین بنظرمیرسد که اشتباه اساسی آنها در اینست که نهضت ملی‌هـند را هم بـا موازین کارگری اروپا میسنجند وچون بارها دیده‌اند که رهبران نهضت‌های کارگری اروپا بـه کارگران وهدفهای ایشان خیانت کرده‌اند اکنون می‌خواهند نتایج همان تجربیات را با هند هم منطبق سازند. در صورتی که نمایانست که نهضت ملی‌هند یك نهضت‌کارگری یا پرولتاریائی نیست ، بلکه همانطور که اسمش هم نشان‌می‌دهد یك‌نهضت بورژوائی‌است وهدف‌آنهم تغییر وضع ونظم موجود اجتماعی نمیباشد بلکه هدفش فعلا تحصیل استقلال سیاسی‌است. ممکن است انتقاد شود که چنین هدفی‌بسیار محدود و غیرکافی‌است و اصولا ناسیونالیسم‌دیگردورانش‌بسررسیده‌است واکنون بایدبه‌تحولات‌اجتماعی بیشترتوجه‌شود. این حرف البته صحیح است اما اگراساس نهضت کنونی را بپذیریم وماهیت وهدف‌آنرا مورد توجه قرار دهیم دیگر نادرست و بی‌معنی‌خواهدبود که رهبران نهضت را از آنجهت که‌سعی ندارند مثلاسیستم کنونی مالکیت‌یاسرمایه‌داری را واژگون سازند به‌خیانت‌نسبت به توده‌ها متهم سازیم. آنها هرگزمدعی‌چنین اقدامی‌نبوده‌اند و نیستند در کنگـره بعضی اشخاص، که تعدادشان‌هم بسیار محدوداست، هستند که میل دارند وضع کنونی مـالکیت اراضی وسرمایه‌داری تغییریابد، اماطبعاًآنها نمی‌توانندبنام کنگره حرف بزنند وتمایلات خود را بحساب نهضت‌کنگره بگذارند.

راست‌است که طبقات‌سرمایه‌دار (ونه‌زمینداران وتعلقه‌داران بزرگ) بعلت‌تحریم کالاهای انگلیسی وخارجی وتشویق‌ازکالاها ومحصولات وطنی‌از نهضت ملی‌سودفراوان بردند. این‌نتیجه اجتناب ناپذیربود زیرا هرنهضت ملی باید صنایع داخلی رامورد تشویق قرار دهد وکالاهای خارجی‌را تحریم کند. یك واقعیت دیگرهم اینست که صاحبان صنایع بافندگی بمبئی‌در موقعی که ما تحریم‌کالاها ومنسوجات انگلیسی‌را تبلیغ می کردیم دسته

جمعی و بیشرمانه با صاحبان صنایع بافندگی «لانگاشایر» انگلستان پیمانی بستند که سود مشترکی برای ایشان بوجود آورد. اما از نظر کنگره این اقدام یك خیانت مسلم نسبت به هدف ملی بشمار میرفت و کنگره هرگز با این قبیل اقدامات موافقت نداشت وعلناً بر این خیانتها داغ باطله میزد و آنرا نفی می کرد. در نتیجهٔ همین امر هم بود که در موقعی که ما در زندانها بودیم نمایندهٔ صاحبان صنایع بمبئی در مجمع قانونگزاری هند به کنگره حمله میبرد و بعضی از عناصر آنرا «افراطی» می خواند. بدینقرار دیده میشود که در این مورد هم برخلاف ادعای کمونیست‌ها کنگره باسرمایه‌داران متفق نبود وهرگز نمیخواست توده‌ها را در راه منافع آنها قربانی سازد.

نقشی که بسیاری از سرمایه‌داران هندی در چند سال اخیر بازی کرده‌اند حتی از نظر کنگره وناسیونالیستها هم خشم‌آور بوده است. ممکن‌است سرمایه‌های کانادائی که بوسیلهٔ سرمایه‌داران هندی به‌بازار هند آورده شد برای یك عدهٔ معدود موقتاً سودهای کلان ایجاد کرده باشد اما این امر برای منافع صنایع ملی هند بطور کلی ضرر داشته‌است و صنایع هند را بیشتر در تحت اسارت سرمایه‌های انگلیسی قرار داده است. این کار بر ضرر توده‌های هند بوده است ومذاکرات آن در موقعی صورت گرفته است که مبارزات ما بشدت جریان داشت وهزاران نفر در زندانها بسرمیبردند. هر یك از دومینیونهای بریتانیا از انگلستان بهره‌ئی میگیرند امافقط هنداست که حتی اغلب هدایائی هم به انگلستان تقدیم می‌دارد![1] در طی سالهای اخیر براثر قاچاقهای متعدد از نظر مالی هم خساراتی بر هند وارد شده است ومقادیر زیادی طلا و نقره وسرمایه از هند بخارج رفته است.

اما در مورد زمینداران وتعلقه‌داران بزرگ هم باید توجه‌داشت که آنها درجریان کنفرانس میز گرد کاملا در مقابل کنگره قرار گرفتندودر جریان نهضت نافرمانی‌عمومی خود راآشکارا در صف دولت وهوادار دولت معرفی کردند ودر تجاوزات دولتی شرکت جستند. با کمك آنها بود که دولت در بسیاری از استانها مقررات خشن و تضییقات شدید خود را بتصویب رساند. در شورای ایالتی ولایات متحده قسمت عمدهٔ زمینداران که‌عضو

---

۱ ـ درموقع بحران اقتصادی جهانی‌دولت انگلستان برای مواجهه‌با بحران باکشورهای مختلف‌امپراطوری وسیع خود و دومینیونهای مختلف خود کنفرانسی ترتیب داد وموافقت‌نامه‌هائی بوجودآورد طبق آن کشور های عضو امپراطوری که امروز کشورهای مشترك المنافع بریتانیا نامیده میشوند ، متعهد میشدند که حتی‌المقدور ارتباطات و مبادلات اقتصادی و بازرگانی را در میان خود استوارترسازند و سرمایه های خود را در کشور هـای یکدیگر بکار اندازند . باین ترتیب بود که سرمایه‌داران هند با سرمایه‌داران بریتانیا و سایر کشورهای عضو امپراطوری‌هم‌پیمان و متحد میشدند و سرمایه های خارجی هم به‌هند راه می‌یافت که از مجموع این جریانات نهضت ملی و اقتصاد ملی هند ضرر میدید . مطالبی که در متن آمده است اشاره بهمین امر است ـ م ،

شورای دولتی بودند برضد آزادی زندانیانی که براثر نهضت نافرمانی زندانی شده بودند رأی دادند و بنابرین برخلاف آنچه کمونیست‌ها میگویند کنگره نمی‌توانست و نمی‌تواند هوادار ومتفق زمینداران بزرگ بوده باشد.

این ادعای کمونیست‌ها نیز که گاندی جی درسالهای ۱۹۲۱ و۱۹۳۰ ظاهراً بعلت فشار توده‌ها مجبور شده است نهضت و مبارزهٔ عمومی‌را آغاز کند بکلی نادرست است. راست‌است که‌در آن‌ایام‌هیجانات وتکانهائی‌در میان‌توده‌هاوجود داشت اما در هردومورد شخص گاندی‌جی بود که نهضت را تقویت کرد و به‌جلوراند. در۱۹۲۱ اوتقریباً به‌تنهائی کنگره را وادارساخت که نهضت«عدم همکاری» را شروع کند. در سال ۱۹۳۰ نیزاگر او مقاومت می کرد ومیل نمیداشت هیچ نوع اقدام مؤثرومستقیمی‌صورت نمیگرفت.

بسیار تأسف‌آور است که اشخاصی‌با نظرهای شخصی‌انتقادات ابلهانه و نادرستی بعمل‌آورند که توجه را از مسائل واقعی‌منحرف سازد. کسی که گاندی جی‌را بفریب‌دادن مردم متهم سازد در واقع خود را رسوا میسازد زیرا او در میان میلیونها نفوس مظهر حقیقت ودرستی‌است وهر کس که اورا بشناسد لااقل این موضوع را درك می کند که او با چه حرارت واشتیاقی‌همواره خواستار راستی‌وحقیقت است.

کمونیستهای هند همیشه با کارگران شهرهای بزرگ سروکار داشته‌اند. بهمین جهت تماس‌های ما را با مناطق روستائی‌درك نمی کنند. کارگران صنایع، با اهمیتی که اکنون‌دارند، وهرقدر هم این‌اهمیت‌درآینده‌افزایش‌یابد، فعلا تا مدتها در برابردهقانان در درجهٔ دوم قرار میگیرند زیرا مهمترین موضوعی که اکنون هند باآن مواجه میباشد مسئلهٔ دهقانان است. از طرف دیگراعضای فعال کنگره از میان دهقانای بیرون‌آمده‌اند ودر روستاها در میان دهقانان پخش شده‌اند و فعالیت دارند. در وضع عادی هم کنگره باید فعلا بکوشد برای متشکل ساختن دهقانها سازمان‌های وسیعی‌بوجود آورد واین امر را توسعه دهد. بدیهی‌است که دهقانان وقتی به‌هدف فوری خود رسیدند دیگر بندرت‌عناصرانقلابی‌خواهدماند. بنابرین‌درآنزمان‌مسئلهٔ‌معمولی که درهمه‌جای دنیا مطرح است درهندهم پیش‌خواهدآمد وشهرهادرمقابل‌روستاهاوکارگران صنعتی‌درمقابل‌دهقانان قرار خواهندگرفت ودرآنوقت است که یك مرحلهٔ جدید از تحول اجتماعی هند فرا خواهد رسید.

برای من این امتیاز وتوفیق وجود داشته است که با بسیاری از رهبران وعناصر فعال کنگره تماس نزدیك وهمکاری داشته‌ام و نمی‌توانم تصور کنم که ممکن است مردان وزنانی بهتر وپاکتراز آنان هم وجود داشته باشند. با اینهمه‌در بارهٔ بعضی‌از مسائل‌اساسی وحیاتی‌با آنها اختلاف نظرداشته‌ام واغلب از اینکه میدیدم آنها بعضی مسائل راکه در

نظرمن کاملا روشن و نمایان بود تایید یا درك نمی کنند کمی‌متعجب میشدم . بدیهی است درست نبود که توقع داشته باشم که همه کس در زمینهٔ تمام اختلافات فکری و ایدئولوژی که میان ما وجود داشت تفاهم و هوش فوق‌العاده‌ئی نشان دهد . بخوبی متوجه بودم که مردم نمی‌توانند یکباره قیود فکری خود را بگسلند ودور اندازند.

در بارهٔ زندگی نظریات‌فلسفی گوناگونی‌وجود دارد وما بدون آنکه خوداحساس کنیم تدریجاً بسوی آنها کشیده میشویم و باآنها انس می گیریم بنابرین حمله بردن و سرزنش کردن کسانی که تمام نظریات ما رایکباره نمی‌پذیرند واز بعضی‌جهات درمقابل ما قرار میگیرند بیمورد ونادرست خواهد بود.

سوسیالیسم دربارهٔ زندگی ومسائل‌آن نظریه‌های خاصی‌دارد. این نظریات البته منطقی‌است. اما نظریات دیگری هم هست که براثر تأثیرات ارثی ، تربیت ، و نفوذهای نامرئی‌محیط های گذشته و کنونی‌ما بوجودآمده است. تنهازندگی‌است که با درس‌های تلخ خود ما را مجبور میسازدراههای جدیدی پیش بگیریم وبسوی افق‌های تازه برویم.
زندگی‌عاقبت ما را ناچار میکند که هرقدر هم برایمان دشوار باشد ، طرز تفکر خود راتغییردهیم. شاید ما می‌توانیم که به این تحول زندگی کمك بدهیم وشاید هم:

«در حالیکه از راهی‌میرویم که از مقدرات خود بگریزیم
«اغلب، با سرنوشت مقدر خویش مواجه میشویم.»[۱]

۱ـ این‌شعر درمتن‌انگلیسی کتاب بزبان فرانسه آورده شده‌است ـ م.

٤٧

مذهب چیست؟

آرامش یکنواخت و بی‌ثمر زندگی‌ما در زندان در اواسط سپتامبر ۱۹۳۱ ناگهان با خبری که مثل انفجار بمب اثر داشت درهم‌شکست. خبر رسید که گاندی جی تصمیم گرفته است برای اعتراض نسبت به تصمیم آقای رمزی ماکدونالد [۱] مبنی بر انتخابات جداگانهٔ طبقهٔ نجس‌ها [۲] در هند حتی تا سرحد مرگ روزه بگیرد. راستی که او برای تکان دادن مردم چه قدرت حیرت‌انگیزی داشت! بر اثر این خبر ناگهان افکار گوناگون بر مغزم هجوم آورد. امکانات مختلف و عواقب مختلف هریك را بنظر میآوردم و همهٔ آنها آرامش و تعادل درونی مرا بکلی درهم میریخت. مدت دو روز در تیرگی و ظلمت روحی مطلق بسر می بردم وهیچ راه چاره‌ئی برای خروج از بن‌بستهای فکری خود پیدا نمی کردم. از فکر اینکه این تصمیم گاندی جی چه عواقبی بوجود خواهد آورد قلبم فشرده میشد. عواقب این امر برای شخص گاندی جی به تنهائی کافی بود که مرا منقلب سازد. گاهی با ناراحتی و اضطراب فکر میکردم که ممکن است او بمیرد و دیگر هرگز اورا نه بینم. در حدود یکسال پیش او را هنگامیکه بقصد حرکت به انگلستان و شرکت در کنفرانس میز گرد در بمبئی به کشتی

۱ـ به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۳٤۰ رجوع شود ـ م

۲ ـ بقراریکه قبلا هم درحاشیهٔ صفحه ٤٦۱ متذکر شدیم نجس ها یك طبقه از مردم هند بودند که از تمام طبقات دیگر پست‌تر شمرده میشدند و کسی با آنها تماس و آمیزش نداشت. گاندی با نهضت هریجن خود برای از میان بردن این عدم تساوی و این جدائی طبقاتی اقدام کرد. از جمله بطوریکه درمتن دیده میشود چون دولت بریتانیا که بر هند مسلط بود پیشنهاد کرده بود که در مواقع انتخابات نجس ها در انتخابات عمومی شرکت نکنند گاندی به مبارزهٔ جدیدی پرداخت و برای مخالفت با این پیشنهاد روزه گرفت و همین موضوعست که در این فصل مورد بحث واقع شده است.

همچنین نجس‌ها حق ورود به معابد هندو را نداشتند و چندی بعد قانونی بعنوان آزادی ورود به معابد تهیه شد که هدف آن از میان بردن این محدودیت‌ها برای طبقهٔ نجس‌ها بود و درفصول آینده کتاب به‌آن هم‌اشاره میشود ـ م

نشسته بود دیده بودم. آیا برای من همان منظره آخرین تصویر او باقی میماند ؟

بعلاوه ناراحت بودم که یك موضوع کم اهمیت درجهٔ دومی مثل موضوع انتخابات را برای قربانی ساختن خود در راه آن انتخاب کرده است. آیا این اقدام او در نهضت ما برای تحصیل استقلال چه اثری میبخشید؟ آیا چنین اقدامی مسائل مهمتر و اساسی تر را لااقل موقتاً هم که میبود بعقب نمیراند و در درجهٔ دوم اهمیت قرار نمیداد؟ آیا اگر روزهٔ او به ثمر میرسید و به هدف فوری خود نایل میشد وطبقهٔ نجس ها هم در انتخابات مشترکی شرکت میکردند ممکن نبود که مردم بر اثر عکس العملهای آن احساس کنند کار بپایان رسیده و دیگر احتیاج به اقدام جدیدی نیست ؟ آیا این عمل یك نوع شناسائی رسمی و قبول انتخابات جداگانهٔ فرقه‌های مذهبی وطرح کلی پیشنهادات دولت نمیبود ؟ آیا این طرز کار با روشهای «عدم همکاری» و «نافرمانی عمومی» سازگاری داشت ؟ آیا بعد از آنهمه فداکاریها وقربانیها چنین اقدامی به نهضت ما یك صورت حقیر و ناچیز و بی معنی نمی بخشید ؟

ازاینکه گاندی‌جی دریك مسئلهٔ سیاسی روش مذهبی و احساساتی اتخاذ میکرد و درهرمورد نام خدا را بمیان میکشید ودائما به او اشاره میکرد بسیار ناراضی بودم . در هنگام اعلام روزه‌اش چنان نشان میداد که حتی تاریخ شروع روزه را هم خداوند تعیین کرده است . چه سرمشق نامناسب و ناگواری !

اگر «باپو»[1] میمرد ! آیا وضع هند چه میشد ؟ وجریانهای سیاسی چه صورتی پیدا میکرد ؟ در برابر این سؤالات آینده در نظرم تیره و تار جلوه میکرد و این افکار قلبم را از نا امیدی درهم میفشرد.

بدینسان دائماً درفکر بودم . افکارم درهم و آشفته شده بود. عدم رضایت و ناامیدی اصولی من با علاقه‌ئی که نسبت به شخص او داشتم وخود یك علت عمدهٔ ناراحتی من بود همه درهم میآمیخت . هیچ نمیدانستم چه باید کرد . بسیار تند و کم حوصله شده بودم. یك احساس بیزاری نسبت بهمه چیز و همه کس واز همه بیشتر نسبت بخودم ، در دلم بوجود آمده بود .

مجموعهٔ این جریانها یك وضع فوق العاده برایم پیش آورد و یك بحران شدید روحی مرا درخود گرفت که بالاخره درپایان آن آرامش بیشتری برایم فرا رسید و آینده درنظرم روشن شد. پس از تفکر و اندیشهٔ زیاد پیش خود باین نتیجه رسیدم که «باپو» یك استعداد عجیب غریزی دارد که در لحظات حساس به اقدام میپردازد و شاید این عمل او هم ـ هرچند در نظر من بکلی نادرست مینماید ـ بنتایج بزرگی منتهی شود که نه فقط در

---

[1] ـ باپو (Bapu) بمعنی پدر است ولقب دوستانه‌ئیست که به بعضی اشخاص داده میشود وازجمله دربارهٔ گاندی هم بکار میرفت ـ م
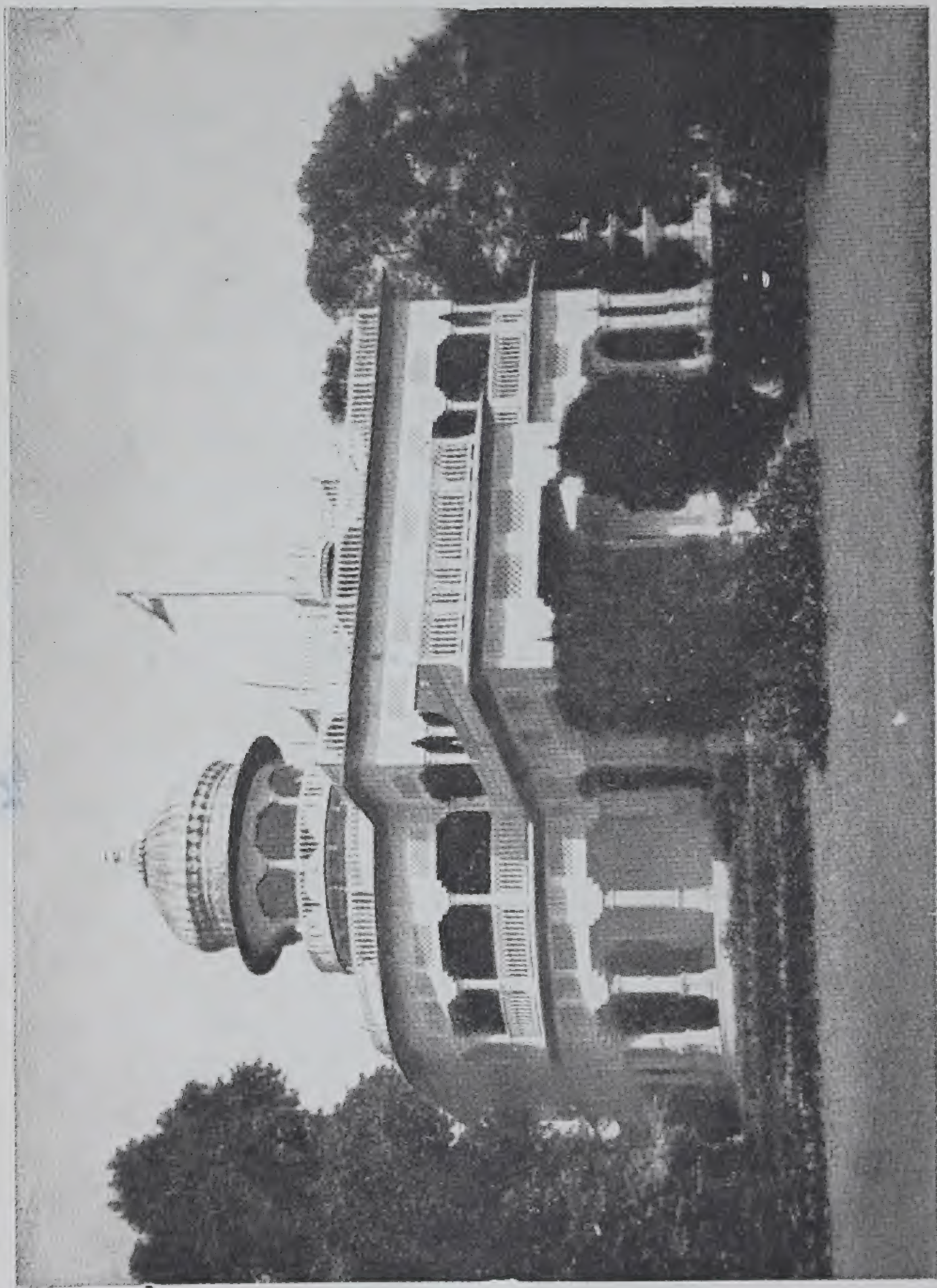
سواراج بهاوان

خانهٔ پدری نهرو دراللهٰ‌آباد که به‌ملت تقدیم گردید وبنام «خانهٔ استقلال»نامیده شد

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

مورد هدف کوچك ومحدودی که برای آن تعیین‌شده بود بلکه‌درزمینهٔ وسیع تمام مبارزهٔ ملی مؤثرواقع شود . حتی اگر «باپو» میمرد بازهم مبارزه بخاطراستقلال ادامه‌مییافت. بنابراین هرچه پیش‌می‌آمد ودرهرحال وظیفهٔ مااین بود که‌خودرا به‌بهترین‌صورتی برای مقابله با حوادث آماده سازیم .

وقتی که‌توانستم بااین‌حسابهاخودرا، حتی برای‌تصورمرگ گاندی‌جی هم بدون‌آن که مضطرب شوم ، حاضرسازم آرامش خود را باز یافتم و احساس کردم که آماده‌ام با تمام دنیا وبا هرچه پیش آید مواجه گردم .

درآن موقع خبرهیجانات عظیمی که درسراسر کشور بوجود آمده بود فرا رسید . یك شورتازه و بیسابقه و کم نظیر تمام جامعهٔ «هندو» را به حرکت آورده بود . گوئی موضوع جدائی طبقهٔ نجس‌ها داشت از میان میرفت . با خود فکر میکردم که این مرد ضعیف‌الجثه ونحیفی که در کنج زندان «یراودا» نشسته است چه ساحرچیره دستی است ! وچگونه میتواند تارهای‌حساسی راپیدا کند که قلوب تمام‌مردم را مرتعش سازدوبحرکت آورد !

درآنروزها یك‌تلگراف ازاوبرایم رسید. ازموقع محکومیت وزندانی شدن‌اخیرم نخستین‌باربود که خبرمستقیمی ازاودریافت میداشتم وبرایم بسیارلذت بخش بود که پس ازمدتی درازبا اوارتباط پیدا میکردم . درتلگراف خود میگفت:

«درتمام این روزهای پررنج‌ودرد همواره دربرابرنظرم بوده‌اید . بسیارمشتاقم عقیده و نظر شما را بدانم . میدانید که تا چه اندازه برای عقیدهٔ شما ارزش قائلم . «ایندو» وبچه‌های «ساروپ»[1] را دیدم.«ایندو» خوشحال وسالم بنظر میرسید و کمی چاق شده است . حالم خوب است . تلگرافی جواب بدهید . با سلامهای دوستانه .»

بسیارتعجب آوروددرعین‌حال برای‌او بسیارطبیعی بود که‌اودرمیان‌رنجهای توانفرسای روزه ودرمیان تمام گرفتاریهای بیشمارخود بازهم درفکر آن بود که از ملاقات دخترم و خواهرزاده‌هایم مرا مطلع سازد وحتی متذکر شود که ایندیرا کمی هم چاق شده است ! (درآن موقع خواهرم هم درزندان بود وهمهٔ این بچه‌ها در«پونه»[2] به مدرسه میرفتند). اواین جزئیات کوچك زندگی راکه درواقع بسیارهم پرمعنی ومهم است هرگزفراموش نمیکرد .

تقریباً درهمان موقع خبررسید که برسر مسئلهٔ انتخابات توافقی حاصل شده است.

۱ــ ایندو منظور ایندیرا دختر نهروست وبچه‌های ساروپ هم خواهرزاده‌های نهروهستند ــ م.

۲ــ گاندی‌جی‌هم درزندان «یراودا» در «پونه» زندانی‌بود ــ م.

رئیس زندان من موافقت کرد که به تلگراف گاندی‌جی جواب بدهم ومن هم این تلگراف را برایش فرستادم :

«تلگراف شما وخبر کوتاهی در بارهٔ حصول توافق بمن رسید ومرا تسکین‌داد ومسرورساخت. نخستین اخبار در بارهٔ تصمیم و روزهٔ شما برایم رنج روحی و ناراحتی وابهام بوجود آورد . اما عاقبت خوشبینی پیروزشد ودوباره آرامش روحی خود را بازیافتم . هیچ فداکاری برای از میان بردن سدها و جدائیهای طبقاتی زیاد نیست . تا وقتیکه پائین ترین طبقات آزاد نشوند آزادی وجود نخواهدداشت. امامیترسم که هدفهای‌دیگرهدف بزرگ اصلی‌ما را به تاریکی بیندازد . قادر نیستم که از نظر مذهبی در این موضوع قضاوت کنم . میترسم روشهای شما مورد سوء استفادهٔ دیگران واقع شود. اما چگونه میتوانم یك ساحرچیره دست را راهنمائی کنم . با سلامهای دوستانه.»

شخصیت‌های گوناگونی که درپونه جمع شده بودند میان‌خودموافقت‌نامه‌ئی‌دربارهٔ انتخابات امضا کردند ونخست‌وزیر بریتانیا هم با سرعت وعجلهٔ بیسابقه‌ئی آنرا پذیرفت واعلامیهٔ سابقش‌رادر بارهٔانتخابات جداگانهٔ نجس‌ها تغییرداد. وروزهٔ گاندی‌جی هم‌بپایان رسید . من‌معمولا یك چنین موافقت‌نامه‌ها و توافقهائی‌راهرگزدوست‌نداشتم امااین‌بار از موافقت‌نامهٔ پونه صرفنظرازمحتویاتش استقبال میکردم وخوشوقت بودم .

باین ترتیب پس ازچند روز هیجانات موقتی که برایم پیش آمده بود پایان یافت وباز بهمان زندگی یکنواخت‌وبیهودهٔزندان باز گشتیم.اخباری دربارهٔ نهضت«هریجن»[۱] وفعالیتهائی که گاندی‌جی از زندان بعمل میاورد بما میرسید و من از این جریانها خیلی راضی وخوشوقت نبودم . بدون تردیدنهضت وسیعی که برای ازمیان بردن فاصلهٔ طبقاتی نجس‌ها بادیگران وآمیزش‌مردم باطبقات‌بیچارهٔ پائین توسعه‌میپذیرفت بیشتر بخاطرذوق و هیجانی بود که گاندی جی بوجود آورده بود تا بعلت موافقت نامه‌ئی کـه در پونه منعقد گشت .

این نهضت بخودی خود موضوع جالب وخوشایندی بود اما خوب پیدا بود که در آنموقع نهضت سیاسی نافرمانی عمومی از این جریان ضرر میدید و بـه عقب میرفت . توجه سراسر کشور بموضوع جدیدی معطوف شده بود وبسیاری ازفعالین کنگره اکنون کوشش خود رادراینراه مصروف میداشتند. محتملا اغلب این اشخاص میخواستندبهانه‌ئی برای یك فعالیت سالم‌تربدست آورند که برای ایشان‌خطررفتن به زندان وتحمل‌ضربات لاتی وضبط اموال را دربرنداشته باشد . این امر کاملا طبیعی بود ونمیشد ازهزارها نفر

۱ـ به‌حاشیهٔ صفحه ۴۶۱ رجوع شود–م

فعالین کنگره توقع داشت که دائماً رنجهای طاقت‌فرساونامِلایمات زندانها وازمیان‌رفتن کانونهای خانوادگیشان را تحمل کنند.اما درعین حال تماشای سقوط و انحطاط تدریجی نهضت بزرگمان هم ملال‌انگیزویأس‌آور بود . با اینهمه نافرمانی عمومی هنوز همچنان ادامه داشت و گاه‌بگاه تظاهرات وسیع وپردامنه‌ئی ازقبیل آنچه در ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۳ در کلکته روی داد پیش می آمد . گاندی‌جی درزندان براودا بود اما باو اجازه داده بودند که با اشخاص ملاقات کند ودربارهٔ نهضت هریجن تعلیماتی بآنها بدهد بطوریکه این وضع اثرزندانی بودنش را ازمیان میبرد . مجموع این جریانات برای‌من یأس‌انگیز و ناراحت کننده بود .

چند ماه بعد در اول ماه مه ۱۹۳۳ گاندی‌جی برای دومین‌باریك روزهٔ‌سه‌هفته‌ئی را آغاز کرد . بازهم نخستین خبراین روزه مراتکان داد وناراحت ساخت اما بزودی آن را بعنوان یك موضوع اجتناب‌ناپذیرپذیرفتم وسعی کردم خود را با آن سازش دهم . در واقع این‌بارمقداری‌از ناراحتی‌من‌هم‌ازاین‌بود که‌میدیدم‌درحالیکه‌دراین‌باره‌تصمیم گرفته‌و قصد خود را باطلاع عموم رسانده است عده‌ئی میکوشند اورا وادارسازند که ازروزهٔ خود صرفنظر کند وعقیدهٔ خود را تغییردهد. بدیهی است که روزهٔ مزبوردرنظرمن کاری بیمورد وغیرقابل توجیه بود واگرقبل ازاتخاذ تصمیم با من مشورت شده بود شدیداً با آن مخالفت میکردم اما از آنجا که برای قولهای گاندی جی ارزش زیادی قائل بودم عقیده داشتم که نباید اورا وادارسازند از قول خود باز گردد آنهم در موضوعی که در نظرخودش بسیارپراهمیت بود . بدینقراردرآن حالت نارضائی و ناراحتی که داشتم نسبت به اوخشمگین وافسرده بودم .

چند روزپیش ازشروع این روزه‌اش نامه‌ئی برایم فرستاد که‌کاملا بسبك مخصوص خودش بود ومرا بسیارمنقلب ساخت . چون ازمن خواسته بود که برایش جواب بنویسم تلگراف زیررا برایش فرستادم :

«نامهٔ شما رسید . دربارهٔ چیزی که نمیفهمم چه میتوانم بگویم . احساس‌میکنم درسرزمین نا آشنائی گم شده‌ام که در آن شما تنها نشانهٔ آشنا هستید . سعی میکنم در میان تاریکیها راه خود را پیدا کنم اماگاهی پایم میلغزد . در هر حال وهرچه پیش آید فکروعلاقهٔ من با شما خواهد بود.»

درمیان دواحساس متضادگیر کرده بودم ازطرفی با اقدام‌گاندی‌جی موافق نبودم وازطرف دیگرنمیخواستم درآنموقع که عملی را درپیش داشت اورا برنجانم و آزرده سازم. درعین حال حس میکردم که این تلگراف من مایهٔ دلگرمی اونخواهد شد . فکر میکردم دراینموقع که در آستانهٔ تلاش عظیمی قرار گرفته است که ممکن است بمرگش

منتهی شود بایدهرقدرمیتوانستم به اودلگرمی میدادم. دراینموقع حساس چیزهای کوچکی ممکن است تأثیرات روحی فراوانی ایجاد کند او باید اعصابش را قوی نگاهمیداشت تا بتواند ازاین روزه سالم بجهد وزنده بماند. همچنین احساس میکردم که ما باید هرچه را پیش آید حتی مرگ اورا متأسفانه با قدرت قلب تحمل کنیم وخود را برای مواجهه با هرپیش آمدی آماده نگهداریم. باین جهت تلگراف دیگری برایش فرستادم:

«اکنون که کار بزرگتان را شروع کرده‌اید می‌خواهم یکبار دیگر درودها وعلاقمندی خودرا برایتان بفرستم وبشما اطمینان بدهم که حالا با روشنی بیشتری احساس می کنم که هر چه پیش آید خیر خواهد بود و در هرصورت شما پیروز خواهید شد.»

گاندی جی ازاین روزه هم سالم جست وزنده ماند. در همان نخستین روز شروع روزه‌اش اورا از زندان آزاد ساختند وبنابر توصیه وراهنمائی او نافرمانی عمومی هم موقتاً برای مدت شش هفته ملغی گردید.

یکبار دیگردر برابرعکس العمل پرهیجانی که دردوران روزهٔ اودر سراسر کشور پیدا شده بود قرار گرفته بودم وباز هم بیش از پیش از خود میپرسیدم که آیا این روش واین طرز رفتار در امور سیاسی صحیح است؟ این اقدام اوصورت یك عمل کاملا مذهبی را داشت که روشن بینی ومنطق صحیح یك ذره هم نمیتوانست باآن موافقت داشته باشد.

تمام یا تقریباً تمام هند به گاندی‌جی باچشم مذهبی مینگریست و او را «مهاتما»[۱] میشمرد وانتظار داشت که معجزات پیاپی از او بظهور رسد. موضوع جدائی از نجس‌ها پایان‌پذیرد، «سواراج» بدست آید وهمه چیز بوسیله او حل شود. در نتیجه خود هندکار مهم وباارزشی نمیکرد!

گاندی‌جی دیگران را بتفکر وانمیداشت. او فقط دربارهٔ پاکی روح و فداکاری اصرار میورزید. احساس میکردم که باوجود تمام علائق شدید احساساتی ومحبت‌فراوان قلبی که نسبت باوداشتم از نظرفکری روز بروز ازاودور ترمیشوم. درفعالیت‌های سیاسیش تقریباً همیشه یکنوع غریزهٔ اشتباه ناپذیر او را رهبری میکرد. شامهٔ حساسی برای اقدام وعمل داشت. اما آیا این راه مذهبی و معتقدانه برای پرورش و هدایت یك ملت شایسته ومفید بود؟ ممکن بود برای مدتی کوتاه از این وسیله استفاده شود اما آیا برای یك دوران دراز وممتدهم این‌طرز اقدام میتوانست صحیح باشد؟

بعلاوه نمیتوانستم بفهمم که او چگونه میتوانست نظم موجود اجتماعی را که براساس خشونت و تصادم واجبار بنا شده‌است بپذیرد. درهر صورت بنظرمیرسید که او

۱ـ بهحاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۳ رجوع شود ـ م

بخوبی میتوانست آنرا تحمل کند. در درون روحم کشمکش و نبرد شدیدی وجود داشت. تمایلات و احساسات متضاد در روحم بمقابله میپرداختند. خوب میدانستم که وقتی از پناهگاه اجباری زندان بیرون بروم چه ناملایمات وناگواریهائی در برابرم قرار خواهد داشت. احساس میکردم که تنها وناتوان هستم. هند، که تمام علاقه‌ام را باو بسته بودم و بخاطرش رنجها برده‌ام در برابرم بصورت یك سرزمین بیگانه و ناآشنا جلوه می کرد. آیا من چه گناه داشتم که نمیتوانستم طرزفکر وروحیات هموطنانم‌را برای خود بپذیرم؟ حتی احساس میکردم که درمیان من و نزدیکترین همکارانم یك دیوار نامرئی وجوددارد که مارا ازهم جدامیسازد. درحالیکه از ناتوانی خود برای ازمیان برداشتن این‌دیوارها افسرده بودم و رنج میبردم همچون حلزونی در درون صدف خود فرو میرفتم. بنظرم میرسید که دنیای کهنه ومتروکی آنهارا درخود فروگرفته است، دنیای کهنه‌ئی ازعقاید مرده وتصورات وتمنیات متروك. دنیای نوین‌هم هنوز از ما خیلی دور بود.

« سرگردان، میان دو جهان، که یکی درحال مرگ است
« ودیگری هنوز نمیتواند زائیده شود
« وجائی ندارد که سر خود را برآن نهد.»

هند پیش‌از هرچیز یك کشور مذهبی بنظر میرسد. هندوها، مسلمانها، سیك‌ها و پیروان سایر مذاهب همه از اعتقادات مذهبی خود مغرورند و در حالیکه متقابلا بر سر یکدیگر میکوبند خود را در راه آنچه بنظرشان تنها حقیقت مطلق است فدا میکنند. مجموعهٔ آنچه بنام مذهب نامیده میشود، یادرهرصورت آنچه بنام مذهب موجود است و رواج دارد، چه درهند و چه در جاهای دیگر، همیشه مرا بیزار و منزجر ساخته است و همواره آنرا محکوم شمرده‌ام و خواسته‌ام همهٔ آنها را جارو کنم و دور بریزم. مذهب تقریباً همیشه صورت اعتقادات کور کورانه وارتجاعی، تمایلات خشك وقالبی، تقدس‌های بی‌عمق وبیفایده، خرافات و استثمار مردم، ودفاع از منافع مستقرطبقات متمتع را داشته است. در عین حال خوب میدانستم که در مذهب یك چیز دیگرهم هست که به احتیاجات درونی وتمنیات‌عمیق طبع آدمی پاسخ میگوید واورا راضی میسازد. بطوریکه درتاریخ می‌بینیم مذهب در روزگارهای گذشته تأثیر ونفوذ عمیقی درروح مردم داشته است. آیا چه‌چیز دیگری میتوانست تااین‌اندازه درتوده‌ها مؤثر واقع شود وبآنهمه مردم ستمکش ومصیبت دیده آرامش وتسکین ببخشد؟ آیا چه چیز سبب میشده است که مردم در پناه مذهب اینهمه آرامش‌وتسکین‌احساس کنند؟ آیا این‌آرامش وتسکین بخاطر اعتقاد کور کورانه و بی‌چون وچرا بوجودمیآید؟ وقتی که شخص بچیزی اعتقاد کور کورانه ومسلمی بست طبعاً تردید وتزلزل در خاطرش ازمیان میرود و سکون وثباتی پیدا میکند. آیا

آرامشی‌هم که درپیروان مذاهب دیده میشود ازهمین نوع است ؟ آیا این همان آرامشی است که یك مرد گمشده وسر گردان در دریا، وقتیکه به یك بندر مطمئن میرسد و خودرا از خطرات طوفانها درامان می بیند، دردرون خود احساس میکند؟ یااینکه آیا درمذهب چیز دیگری‌هم که بیش‌از اینهاست وجوددارد؟ بنظر میرسید که دربعضی موارد درمذهب یك نیروی بیشترهم وجود داشته است .

اما مذهب، در گذشته هرچه و هرطور بوده است، در هرحال باصورتی که امروز دارد دربسیاری موارد جز یك‌قالب تهی وخالی از حقیقت چیزی نیست . آقای «ج . ك . چسترتون» مذهب را (البته نـه مذهب خودش بلکه مذاهب دیگر را !) به یك «فسیل»[۱] تشبیه میکند که فقط شکل یك حیوان یا یك جانور عهدهای باستانی را حفظ میکند در حالیکه مایهٔ اصلی وجود آنها ازدست رفته است و بجای آن یك‌مایهٔ بکلی بیگانه وتازه قرار گرفته است. بطوری که حتی اگر یك‌چیز باارزش‌هم از آن باقی مانده‌باشد بامواد بیفایده و نامناسب دیگر احاطه شده است .

درواقع این تحول وتغییر شکل، هم برای مذاهب شرقی، وهم برای مذاهب غربی روی داده است. شاید «مذهب انگلستان»[۲] نمایان‌ترین نمونهٔ مذهبی است که در معنی واقعی کلمه بهیچوجه مذهب نیست . این حرف تااندازه‌ئی دربارهٔ تمام مذاهب پروتستان صادق است اما در مذهب انگلستان از همهٔ بیشترمحسوس است زیرا در آنجا مذهب از مدتها پیش بصورت یك ادارهٔ سیاسی دولت درآمده است .[۳]

۱ـ فسیل دراصطلاح جانورشناسی وزمین شناسی به‌بقایای حیواناتی گفته میشود که درطی صدها هزار سال روح خود را از دست داده‌اند وجزو سنگها شده‌اند وفقط نقشی ازآنها بصورت سنگ خشك باقی‌مانده‌است ـ م

۲ـ مذهب انگلستان ـ یك نوع مذهب مسیحی مخصوص است که نوعی پروتستان میباشد . این مذهب بوسیله هانری هشتم پادشاه انگلستان در نیمهٔاول قرن شانزدهم بوجود آمد بدین ترتیب که چون هانری هشتم میخواست زن خود راطلاق دهد و بازن جدیدی ازدواج کند ومقررات مذهب مسیحی کاتولیك وشخص‌پاپ با آن موافقت نداشتند اومذهب‌انگلستان رایك مذهب جداگانه اعلام کرد . مسیحیان انگلستان دیگر پیرو پاپ نیستند واسقف بزرگ کلیسای کانتربوری رئیس مذهب‌انگلستان شمرده میشود که بادولت و دربار انگلستان پیوند نزدیك دارد ـ م

۳ـ (یادداشت مؤلف) ـ درهند مذهب‌انگلیس تقریباً ازدولت جدائی‌ناپذیر بوده‌است . کشیشان وصومعه ـ داران که بطور رسمی حقوق دریافت میداشته‌اند (البته خارج ازبودجه رسمی دولت هند واز محل اعتبارات کلیسا) مانند مأمورین عالیرتبهٔ دولت انگلستان مظاهر نیروی استعماری و امپریالیستی بریتانیا هستند . کلیسا ومذهب انگلیس در سیاست هند روبهمرفته یك نیروی محافظه‌کار و ارتجاعی بوده است و همیشه باهرنوع عمل‌اصلاحی ومترقیانه مخالفت داشته‌است . اعضاي هیئت‌های مذهبی معمولا دربارهٔ تاریخ ومذاهب گذشتهٔ هندبکلی بی‌اطلاع

بسیاری ازهواداران این مذهب بدون تردید دارای سجایای اخلاقی وصفات عالی هستند اما بسیار نمایانست که چگونه این مذهب بمنظورهای امپریالیسم بریتانیا خدمت کرده است وسرمایه‌داری واستعماررا درزیر پوششی ازاخلاق مسیحی پنهان ساخته‌است. مذهب انگلیس همواره کوشیده است سیاست تجاوزکارانه و غارتگرانهٔ بریتانیا را در آسیا وآفریقا بامفاهیم و مقاصد عالی اخلاقی توجیه کند و چنین وانمود سازد که در هر مورد و در هر اقدام همیشه حق باانگلیسیها بوده است . نمیدانم که آیا مذهب انگلیس سبب شده است که چنین روحیهٔ تجاوزکارانه‌ئی درانگلیسیها بوجودآید یااینکه خود این مذهب مخلوق این خصوصیت اخلاقی انگلیسیها میباشد .

بعضی کشورهای دیگر قارهٔ اروپا وآمریکا که موقعیت ممتاز انگلیسیهارا ندارند اغلب آنهارا به‌تزویر وریا متهم میسازند و ایشانرا «انگلیسیهای ریاکار» مینامند. اما احتمال دارد که این اتهامات نتیجهٔ حسادت نسبت بموفقیتها و موقعیت ممتاز انگلستان باشد . این کشورها خودشان هم در واقع کشورهای استعماری میباشند که چون موقعیت ممتاز انگلستان را ندارند بآن کشور حمله میبرند و ازانگلیسیها عیب‌جوئی می کنند در صورتیکه بدیهی است کشورهائی که خودشان‌هم استعماری هستند نمیتوانند انگلستان را ازاین‌جهت موردانتقاد وحمله قراردهند، زیرا عملا رفتارو کردار آنهاهم مشکوك‌است.

هستند وهرگز نمیخواهند خود را بدردسر بیندازند وبفهمند که هند چه‌بوده وچه‌هست . آنهابیشترعلاقمندبوده‌اند که گناهان وضعف‌های مردم غیرمسیحی‌راکه همه راکافرمیشمرده‌اند بزرگ کنند ونمایان سازند البته در میان آنها استثناهای فراوان هم وجود دارد . مثلا هندکمتر دوست خیرخواهی به‌نیکی «چارلی‌آندربور» داشته‌است که محبت ومهربانی وروح فداکاری اوهمه رامجذوب میسازد. در جمعیت مذهبی مسیحی «کریستاسواسانگ» در پونه هم بعضی انگلیسیان نیکوکار هستند که عقاید مذهبیشان آنها را به‌شناختن وخدمتگزاری مردم و نه به‌آقائی کردن برآنها کشانده‌است وباتمام نیروی صمیمیت وفداکاری خود به‌خدمت مردم هند پرداخته‌اند . بسیاری ازنمایندگان مذهبی کلیسای‌انگلیس هم هستند که خاطرهٔ‌آنها برای‌مردم هند عزیز مانده‌است .

اسقف‌اعظم کانتربوری در ۱۲ دسامبر ۱۹۳٤ درمجلس‌لردان به‌مقدمهٔ طرح اصلاحات «مونتاگ‌ـچلمسفورد» برای هند که درسال ۱۹۱۹ تهیه‌شده‌بود اشاره کرد وگفت «گاهی‌فکرمیکنم که این‌اعلامیهٔ بزرگ تااندازه‌ئی زود تهیه شده‌است و تصورمیکنم که آن پیشنهادات یکی از دهش‌های کریمانه و عجولانهٔ بعد از جنگ بوده‌است که هدفهای موعود آن نمیتوانست تحقق پذیرد.» بسیار شایان توجه‌است که رئیس مذهب انگلیس دربارهٔ سیاست هند نظری تااین‌اندازه محافظه‌کارانه دارد . یك‌قدم اصلاحی کوچك که افکار عمومی‌هند هم بهیچوجه‌آنرا کافی‌نمیشمرد وبهمین جهت در مقابل آن به‌صورت نهضت عدم همکاری بمقاومت پرداخت، در نظر اسقف اعظم بریتانیا «یك دهش کریمانه وعجولانه» جلوه میکند طبعاًاین‌طرز فکر جناب اسقف‌اعظم برای‌طبقهٔ حاکمهٔ‌انگلیس بسیار رضایت‌بخش است و بدون‌تردید خیلی مغروروراضی‌هم بوده‌اند که میدیده‌اند تااین‌اندازه سخاوتمند هستند که گاهی به«دهش‌های عجولانه» هم میپردازند !

يك نكتهٔ ديگر درمورد انگليسيها ذخاير فوق‌العادهٔ نيروی ايشانست. ملل استعماری ديگر هر قدر هم مزور و حيله گر باشند ظاهراً نميتوانند مثل انگليسيها عمل كنند. انگليسيها بارها قدرت فوق‌العادهٔ انطباق خود را نشان داده‌اند. چنين بنظر ميرسد كه مذهب مخصوصی كه بريتانيا برای خود برگزيده است در بوجود آمدن اين قدرت مؤثر بوده است و آنها را طوری بار آورده است كه هميشه مقررات اخلاقی را بامنافع مخصوص خود منطبق ميسازند و باقدامات تجاوز آميز خود شكل اخلاقی ميدهند. ملل ديگری‌هم هستند كه زشتی اقداماتشان خيلی بيش‌از انگليسيها بوده‌است ولی‌هرگز نتوانسته‌اند اعمال خود را مثل آنها، شايستگی و نيكوكاری وانمود سازند. شايد برای همهٔ ما آسان باشد كه خاشاك كوچكی‌را درچشم ديگران ببينيم اما تير درشتی‌را درچشم خود ناديده بگيريم. اما درهرحال اين صفت‌هم درانگليسيها بسيار نمايان‌است و آنها ازاين حيث نيزدرمنتهای كمال هستند.[1]

آئين پروتستان كوشيده است خود را باصطلاح باشرايط جديد منطبق سازد و ميخواهد هم در اين دنيا و هم در آن دنيا بهترين چيزها را به پيروان خود بدهد. البته تاآنجاكه مربوط باين دنياست كاملا هم موفق شده است. اما اگر از نظر خود مذهب، حتی مذاهب عادی و مرسوم هم قضاوت شود آئين پروتستان نتوانسته است اين هر دو منظوررا باهم محفوظ نگاهدارد ودرنتيجه دچار سقوط گرديده است. درآئين‌پروتستان جنبه‌های احساساتی و تمايلات سودجوئی و بازرگانی و سرمايه‌داری براعتقادات واقعی مذهبی غلبه دارد.

مذهب كاتوليكی از آنجهت كه بمسند قديمی خود در واتيكان چسبيده است از اين سرنوشت‌دوروممحفوظ مانده‌است وتاوقتيكه سنن آن‌مسند باقی بماند همچنان‌محفوظ‌خواهد ماند. چنين بنظر ميرسد كه مذهب كاتوليك امروز درغرب تنها مذهب موجود بمعنی‌واقعی كلمه باشد ... يكی از دوستان كاتوليكم مقادير زيادی كتاب دربارهٔ آئين كاتوليكی و تأليفات پاپها برايم بزندان فرستاد كه آنهارا باعلاقهٔ فراوان خواندم وازمطالعهٔ آنها

---

۱ ـ (يادداشت مؤلف) اخيراً موردی پيش آمد كه روشن ساخت چگونه كليسای انگليس در هند نفوذ سياسی دارد. مسيحيان ولايات متحده در۷ نوامبر ۱۹۳٤ يك كنفرانس ايالتی در شهر كانپور ترتيب دادند ورئيس كميتهٔ پذيرش آن آقای « ای. د. داويد » گفت « ما كه مسيحی هستيم طبعاً وظيفه داريم كه نسبت به پادشاه انگلستان وفاداربمانيم زيرا اومدافع مذهب و اعتقاد ماست ». اين مطلب بشكل نمايانی نشان ميدهد كه مذهب انگليس چگونه درهند از امپرياليسم بريتانيا حمايت ميكند. آقای داويد بعداًهم باتمام نظريات كهنه‌ترين عناصر محافظه‌كار انگليس دربارهٔ استفاده از پليس مخفی وپليس علنی وتمام پيشنهاداتی كه دربارهٔ تضييقات ومحدوديتها در هند بعمل آمده است، بعنوان جلوگيری از خطراتی كه متوجه مسيحيان هند ميباشد موافقت كرده است.

دریافتم که‌چگونه‌این‌مذهب توانسته‌است درمیان مردم‌اینهمه‌نفوذ ورواج بدست‌آورد. آئین کاتولیك هم مانند مذهب اسلام و مذهب عامیانهٔ هندو در مقابل رنجهای جسمی وروحی، باکمال اطمینان یك زندگی آینده‌را به پیروان خود وعده میدهد که رنجها و ناملایماتی راکه درزندگی این دنیا متحمل میشوند جبران خواهد کرد و باین جهت عدهٔ زیادی از مردم، بااعتقاد بآن برای‌خود تسکین و آرامش امیدآمیزی بدست آورده‌اند.

تصور میکنم که من شخصاً هرگز نمیتوانم باین‌ترتیب لنگرگاه و پناهگاه‌مطمئنی برای خود بدست آورم. من پهنهٔ گشادهٔ دریا را باتمام طوفانها و بادهای پرمخاطره‌اش بر آرامش لنگرگـاه ساکت ترجیح میدهم. بآنچه در یك دنیای احتمالی آینده روی خواهد داد وآنچه پس‌از مرگ برایم اتفاق خواهدافتاد نیز اهمیت زیادی‌نمیدهم. برای من مسائل ومشکلات همین زندگی باندازهٔ‌کافی مشغول کننده‌هست واحتیاجی نمی‌بینم که دربارهٔ یك‌جهان خیالی دیگرهم خود را مشغول سازم.

در نظر من سنت های معنوی چینی که اصولا شامل یکرشته تعلیمات اخلاقی غیر مذهبی است وکمی هم رنگ مذهب بخود گرفته است جذبهٔ زیادی دارد اما در هر حال موافق انطباق‌دادن آنهاهم بازندگی نیستم. درسنن چینی «تائو» یعنی راهی که باید در زندگی دنبال شود برایم‌جالب‌توجه است. طبق این‌تعلیمات باید زندگی‌را شناخت. نباید زندگی رانفی‌کرد بلکه باید آنرا پذیرفت و باآن همراه شد و آنرا بهتر کرد. همین جنبه‌های مثبت تعلیمات چینی است که بنظر من پر ارزش و جالب توجه میباشد و مـا را بزندگی در همین دنیا دعوت میکند درصورتیکه معمولا نظریات مذهبی نمیخواهند خود را بازندگی‌این‌دنیاتوافق‌دهند وهمواره‌درفکریك دنیای‌دیگر که پس‌ازمرگ فراخواهد رسید میباشند.

چنین بنظر میرسد که مذهب با هرنوع فکرصحیح وروشن‌دشمن‌است زیرا نه فقط براساس قبول مطلق و بی‌چون و چرای بعضی قالبهای خشك وآیات و اصول تغیرناپذیر (دوگم) بنا میشود بلکه باعقل و منطق سر وکاری ندارد و براحساسات و هیجانـات و تأثرات تکیه دارد. مذهب ازآنچه آنرا ذکاوت وروشن‌بینی مینامیم‌کاملا بدور است ودر برابر آن‌قسمت ازواقعیات‌زندگی‌که نمیتواند آنهارا بانظرهای مذهبی توجیه‌کند دیده برهم مینهد. مذهب دربارهٔ عقاید و نظریات دیگران تنگ نظر است و آنها را تحمل نمیکند. عقاید مذهبی همواره در اطراف خود انسان ورفاه وآسایش فردی او متمرکز میشود وشکلی خودخواهانه پیدا میکند واغلب مورد استفادهٔ خودخواهان‌ومنفعت‌جویان قرار میگیرد.

البته آنچه گفتم مفهومش این نیست که درمیان مردان مذهبی اشخاصی که از نظر

اخلاق واز نظرذکاوت روحی ممتاز باشند نبوده‌اند یا اکنون نیستند. بلکه منظور اینست که اگر اخلاق و ذکاوت را با میزانهای این دنیا و نه با معیار های دنیای پس از مرگ بسنجیم میتوان گفت که مذهب نه فقط به پیشرفت اخلاق و ذکاوت مردم کمك نداده بلکه آنرا بعقب هم کشانیده است.

معمولا مذهب همیشه یك جنبهٔ غیر اجتماعی پیدا میکند و بصورت جستجوی وجود «خدا» و«قادرمطلق» درمی‌آید ویك فرد مذهبی خیلی بیش از آنکه به خوشبختی‌جامعه فکر کند درفکرسلامت مادی یا معنوی شخص‌خود میباشد. عرفان مذهبی‌هم‌سعی دارد که درهرفرد شخصیت‌را نابودسازدو باصطلاح‌وسوسهٔ منیت راسر کوب کند در نتیجه‌ارزشهای اخلاقی جنبهٔ فردی دارند و با احتیاجات اجتماعی رابطه‌ئی ندارند و اخلاق بر اصولی مابعدالطبیعه قرار میگیرد که همه چیزرا از نظر گناه‌وثواب میسنجد. بدینقرارمذهب‌بشکل مرسوم خود همیشه بصورت یکرشته منافع مستقر و موجود درمی‌آید وبطور اجتناب ـ ناپذیربه نیروئی مخالف با هر گونه تغییروترقی مبدل میگردد.

همه‌بخوبی میدانند که‌مذهب‌مسیح درقرون ابتدائی‌خودکاری نکرد که‌وضع‌اجتماعی غلامان بهبودی‌یابدوفقط آنهارا به‌تحمل رنج بامیدیك زندگی‌پس‌ازمرگ‌توصیه میکرد. اگر زندگی غلامهای قرون باستانی در دوران قرون وسطی و حکومت‌های فئودالی تحول یافت وآنها بصورت سرفها وزارعین وابسته بزمین درآمدند تغییر وضعشان فقط بخاطرشرایط وتحولات اقتصادی جامعه بود. وضع کلیسا نسبت به غلامان لااقل تادوقرن پیش وحدود سال ۱۷۲۷ ازنامه‌ئی که یکی ازاسقف‌های‌لندن برای یکی از برده‌داران‌در مستعمرات جنوبی آمریکا نوشته است بخوبی معلوم میگردد[1] اسقف مزبور مینویسد: «مسیحیت وایمان داشتن کمترین تغییری دروضع مالکیت عمومی ودنیوی ودر وظایفی که نتیجهٔ ارتباطات عمومی ومدنی است بوجود نمی‌آورد. بلکه در تمام این موارد اشخاص همان حالتی را که پیش از قبول آئین مسیح هم داشته‌اند حفظ خواهند کرد. آزادی و استقلالی که مسیحیت بوجود می‌آورد آزادی از بندگی گناه وبندگی شیطان وآزادی از تسلط امیال وشهوات نفسانی وانسانی‌است. اما از نظرسایرامورتغییری بوجودنمی‌آورد هر کس هرچه سابق‌بوده است‌باقی‌خواهدماندوچه غلام وچه‌آزاد وقتی‌هم که تعمیدمسیحی یافت ویك نفرمسیحی شد هیچ نوع تغییری دروضعش پیش نخواهد آمد».

امروزهیچ یك‌ازمذاهب وآئین های موجود بااین‌صراحت اظهارعقیده‌نمیکنند اما اصولاوضع آنهانیز دربرابرشکل کنونی‌مالکیت‌ونظم‌موجوداجتماعی بهمین‌صورت‌میباشد.

---

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ این نامه درصفحه ۷۸ کتاب «فرد اخلاقی وجامعهٔ غیراخلاقی» تألیف «راینولد نیبور» که کتاب بسیار جالب توجه وآموزنده ایست چاپ شده است.

میدانیم که کلمات بخودی خود وسیلهٔ کاملی برای بیان منظورها نیستند واغلب مفاهیم مختلفی در بر دارند. با وجود این شاید در هیچ زبانی هیچ کلمه‌ئی به اندازهٔ «مذهب» (یا کلمات معادل آن درزبانهای مختلف) معانی ومفاهیم متنوع و گوناگونی نداشته باشد. شاید حتی دو نفرهم نباشند که وقتی کلمهٔ «مذهب» را میشنوند یا میخوانند تصوریکسانی از آن بذهن آورند. درمیان این مفاهیم ومعانی تصورات مختلفی بذهن می آید از قبیل تشریفات ومراسم مذهبی، دعاها و کتب مقدس، اجتماعات مردم، بعضی آیات ودستورهای تغییر ناپذیر، اندرزهای اخلاقی، احترامات، محبت، ترس، نفرت، ترحم، قربانی کردن، ریاضت، پرهیز، روزه، جشن‌های مذهبی، نمازها، تاریخ عهد هـای قدیم، ازدواج، مرگ، دنیای دیگر، تصادمات وزدوخوردها، سرشکستن‌ها وازاین قبیل. صرفنظر از ابهام فوق‌العاده‌ئی که براثر اختلاط تمام این مفاهیم و تصاویر در ذهن پیدا میشود تقریباً همواره یك نوع هیجان احساساتی نیزهمراه آنها هست که نمیتوان آنرا ازنظردورداشت وخود این‌حالت احساساتی نیز توجه بیطرفانه و بدون احساسات رابه‌آن‌مفاهیم غیرممکن میسازد. کلمهٔ «مذهب» حتی اگرزمانی هم مفهوم دقیق وقاطعی داشته است اکنون‌دیگر این معنی ومفهوم خود را ازدست داده است وفقط حالت ابهامی از آن باقی مانده است که چون هر کس آنرا بشکل دیگری بیان میکند ومفهوم دیگری برای آن قائل میشود یکرشته منازعات و مباحثات بی پایان را برانگیخته است. شاید خیلی بهتر است لااقل کلمهٔ مذهب کنار گذارده شود وبجای آن کلمات دیگری که مفاهیم نسبتاًمحدودتری‌دارند برای بیان قسمتی‌ازمفاهیمی که درمذهب گنجانده شده است بکاررود مانندکلمات: الهیات فلسفه، اخلاق، علوم روحی، ما بعدالطبیعه، وظیفه، تشریفات وغیره. هر چند که خود این کلمات نیزمبهم هستند اما لااقل نسبت به کلمهٔ «مذهب» معنی ومفهوم محدودتروروشن-تری دارند. بعلاوه یکی ازامتیازات بزرگ این کلمات آن خواهد بود که هنوز آنهمه هیجانات واحساساتی که کلمهٔ «مذهب» را درخود گرفته است بدنبال خود نخواهندداشت.

درواقع‌مذهب چیست؟ (بازهم‌همین کلمه‌را باوجود تمام نواقص‌نمایانش بکارمیبرم). محتملا میتوان گفت که مذهب عبارتست از تحول درونی وجدان وعواطف فرد در جهت خاصی که موافق خیرو صلاح باشد. اینکه آیا این جهت کدامست خود مطلبی است که جای بحث و گفتگوهای فراوان دارد. اما آنطور که من‌می‌فهمم مذهب درهرحال برروی تحول‌روحی‌ودرونی تکیه میکند و تغییرات‌خارجی‌را نتیجه وانعکاس ودنبالهٔ‌عوالم درونی میشمارد. بدون هیچ تردید توسعه وتکامل عوالم روحی ودرونی درجهان خارج هم‌تأثیر عظیم وفراوانی می‌بخشد اما عکس قضیه نیز صحیح است ودنیای محیط خارجی هم در عوالم درونی ما تأثیربسیارمیگذارد. این هر دو عالم با یکدیگر ارتباط نزدیك دارند

و متقابلا درهم اثرمیگذارند .

درست است که دردنیای صنعتی شدهٔ غرب اکنون تحول خارجی ازتحول درونی و معنوی خیلی جلوافتاده است اما آنطورهم که بسیاری ازشرقی‌ها تصور میکنند نیست که ما بعلت عقب ماندگی درزمینهٔ صنعتی شدن و به آن جهت که توسعه‌وتکامل خارجیمان کند میباشددرتحول روحی‌ومعنوی‌خود پیشرفت بیشتری کرده‌ایم. این طرزتفکر نادرست یکی ازفریبهائیست که ما میخواهیم دلمان را با آن خوش سازیم وبراحساس حقارت و عقب‌ماندگی خود غلبه کنیم . ممکن است درشرق افرادی باشند که از نظر تکامل روحی به سطحی عالیتر ازغربیها و حتی به قلل شامخ روحانی رسیده باشند اما مسلم است که در مورد اجتماعات و ملت‌ها تحول و پیشرفت مادی و خارجی تا اندازهٔ زیادی برای تحول و پیشرفت های روحی و معنوی ضرورت دارد . انسانی که دستخوش شرایط ناگوار اقتصادیست وتمام تلاش اوبرای زنده ماندن و سیر کردن شکمش صرف‌میشود به ندرت میتواند بدرجات عالی کمال معنوی و روحی برسد . طبقه‌ئی که لگدکوب طبقات دیگر میشود ومورد استثماردیگران قرارمیگیرد هرگز نمیتواند ازنظرروحی ومعنوی‌هم‌ترقی‌و تکامل پیدا کند. ملتی که ازنظرسیاسی واقتصادی اسیروتابع ملت دیگری باشدنیزهرگز درتکامل معنویات خود پیشرفتی حاصل نخواهدکرد . بدینقرار حتی برای پرورش روحی وپیشرفت معنوی هم آزادی خارجی وبوجود آمدن يك محيط مناسب ضرورت داردمنتها درتلاش‌برای بدست‌آوردن‌آزادی خارجی‌وتغییرمحیط بمنظورآنکه موانع پیشرفت‌روحی وتکامل معنوی مرتفع شود باید مراقب‌بود وسایل طوری انتخاب‌نشود که هدفهای اصلی را تیره وتباه سازد . تصورمیکنم وقتی که گاندی‌جی میگوید وسایل بیش از هدفها مهم است اونیزچنین منظوری دارد . در عین حال وسایل باید طوری باشند که بتوانند ما را به هدف نهائی برسانند وگرنه سبب‌خواهند شدکه تلاشهای ما به هدررود وحتی ممکن است هم ازنظرروحی ومعنوی وهم ازنظرمادی وخارجی انحطاط بزرگتری‌ببارآورند.

گاندی‌جی در جائی نوشته است « هیچ کس نمیتواند بدون مذهب زندگی کند . کسانی هستند که با منطق خودپرستانهٔ خویش میگویند مذهب را لازم ندارند ومذهب‌به هیچ‌کارشان نمی‌آید اما مثل اینست که کسی بگوید تنفس میکند اما بینی نمیخواهد .»و دوباره میگوید : «علاقمندی وفداکاری نسبت به حقیقت است که مرا به سیاست کشانده است. بدون هیچ تردیدودرعین‌حال باکمال فروتنی میگویم کسانی که ادعا دارند مذهب با سیاست ارتباطی ندارد معنی صحیح مذهب‌را نمیدانند.»

شاید صحیح‌ترمیبود اگر گفته میشد اغلب کسانی که میخواهند مذهب را اززندگی وازسیاست دورسازند برای‌کلمهٔ «مذهب» معنی ومفهومی قائلند که بکلی با آنچه او از

آن میفهمد فرق دارد . روشن است که گاندی جی برای مذهب مفهومی قائل است که محتملا بیشترجنبهٔ اخلاقی وروحانی دارد وبا مفهومی که انتقاد کنندگان ازمذهب درنظر دارند بسیارمتفاوت است واین مفاهیم ومعانی متضاد برای یك کلمهٔ واحدطبعاً ایجادتفاهم متقابل را دشوارمیسازد .

یکی از جدیدترین تعریف‌ها برای مذهب که ظاهراً مردان مذهبی با آن موافقت ندارند تعریفی است که پروفسور« جان دیوئی » آمریکائی برای آن بیان کرده است . بنظراو«هرچیز که بتواند در ، پراکندگی آشفتهٔ وجود، دورنمای قابل اعتمادی بوجود آورد شایستهٔ نام مذهب تواند بود» وباز هم میگوید «هر فعالیتی که بخاطر یك ایدآل عالی وبرای مقابله با موانع صورت‌پذیرد وشخص رادرراه اعتقادبه‌ارزش‌های کلی‌وقابل دوام بفداکاری‌وادارد طبعاً یك فعالیت مذهبی است.» اگر واقعاً مذهب همین باشد مسلماً هیچ کس کوچکترین مخالفتی با آن نخواهد داشت .

« رومن رولان » نیز معنی مذهب را بصورتی توسعه داده است که محتملا پیروان متعصب مذاهب مرسوم را برآشفته خواهد ساخت . رولان در کتاب«زندگی‌رام کریشنا» میگوید :

«... بسیاری اشخاص هستند که ازهرعقیدهٔ مذهبی آزاد هستند یا عقیده دارند که هیچگونه اعتقاد مذهبی ندارند وروشهای‌خردمندانه‌ئی را دنبال میکنند که خودشان‌آنها را سوسیالیسم، کمونیسم ، هومانیتاریانیسم ، ناسیونالیسم و حتی راسیونالیسم مینامند . درصورتیکه درواقع هدفها ومنظورهانیست که برای ما مورد سنجش قرارمیگیرد وشکل مذهبی پیدا میکند بلکه طرزتفکرو حالات شخصی است که ممکن است اثرات ناشی از اعتقادات مذهبی را بوجود آورد . وقتی که اشخاص به یك حقیقت اعتقاد دارند که باید درراه آن‌فداکاری کرد ، این اعتقاد هرچه‌باشد، من حالت آنها وطرزتفکرشان‌رامذهبی میشمارم ، زیرا دراین موارد هم یك اعتقاد قبلی وجود دارد که بنا برآن، انسان بر اثر کوششهای خود درراه آن‌اعتقاد، به وضعی عالیتراز آنچه در جامعهٔ کنونی دارد و حتی عالیترازآنچه جامعهٔ بشری تاکنون بدان رسیده است نایل خواهدشد وهمین نوع اعتقاد درواقع یك صورت مذهبی بوجود می‌آورد . حتی خود اعتقادبه شك‌داشتن وآنچه‌ازنظر فلسفی «سپتی سیزم» نامیده میشود وقتی که ازطبایع نیرومندی‌که به حقیقت‌تفکرانسانی اعتقاد دارند ناشی گرددطبعاً رنگ مذهبی‌پیدا میکند وشخص را به صفوف انبوه‌معتقدین مذهبی ملحق خواهد ساخت» .

من نمیتوانم تمام شرایطی‌راکه « رومن‌رولان » توصیف کرده‌است در خود جمع داشته باشم اما اگرمفهوم مذهب چنین باشد که او بیان میدارد خود را آماده میسازم که بصورت یك فرد حقیردردنبال اردوی عظیم معتقدین مذهبی قرار گیرم .

٤٨

«سیاست دوگانهٔ» دولت بریتانیا

نهضت «هریجن»[1] در تحت هدایت گاندی‌جی که ابتدا از زندان «یراودا» و بعد هم از خارج آنرا رهبری میکرد ادامه داشت. هیجانات وسیع و دامنه داری برای از میان برداشتن موانع ومحدودیت‌های ورود طبقهٔ نجس‌ها به معابد بوجود آمده بود وطرح یك قانون برای این موضوع به مجمع قانگزاری تسلیم شده بود. بسیارشگفت‌انگیز بود که در آن موقع یکی ازرهبران معروف‌وسرشناس کنگره دردهلی، خانه بخانه بملاقات‌اعضای مجمع میرفت ومیکوشید که آنها راباتصویب «قانون آزادی‌ورود بمعابد» موافق‌سازد. خود گاندی جی نیز بوسیلهٔ همان شخص در این باره برای اعضای مجمع قانونگزاری پیامی فرستاد درحالیکه درهمانوقت نافرمانی عمومی همچنان ادامه داشت و اشخاص را میگرفتند و بزندان میبردند، و کنگره که غیر قانونی اعلان شده بود شرکت در مجمع قانگزاری وشوراهای دولتی‌را تحریم کرده بود ودر نتیجه بسیاری‌ازاعضای‌جدی کنگره، مجمع وشوراهای مزبوررا ترك کرده بودند. عدهٔ معدودی که در مجمع ماندند وکسان دیگری که بجای اعضای مستعفی نشستندوجاهای خالی را پر کردند دراین‌دوران بحران کاملا نشان دادند که همگی مخالف «کنگره» وهوادار‌دولت هستند. اکثریت ایشان‌در گذراندن مقررات وقوانین خفقان‌انگیزی که یك‌نوع حکومت نظامی‌وغیرعادی همیشگی بوجود آورده بود بدولت کمك میکردند. آنها «پیمان اتاوا» راکــه میان صاحبان صنایع بافندگــی با سرمایه داران انگلیسی منعقد شد ودر واقع خیانتی به نهضت ملــی بود تبریك گفتند. دردهلی وسیملا ولندن جشن‌ها برپا ساختند و درسپاسگزاری‌هائی که نسبت به حکومت بریتانیا در هند بعمل می آمد شرکت جستند و موفقیت چیزی را که «سیاست دوگانهٔ» دولت‌بریتانیا درهند نامیده‌میشد آرزو کردند.

من مخصوصاً از پیام گاندی جی که درآن‌شرایط ودر چنین موقعیتی‌تهیه شد متعجب

---

[1] ـ بهحاشیه صفحه ٤٦١ رجوع شود ـ م.

بودم وحتی بیش از آن از فعالیتهای شدید «راجا گوپالاچاریار» حیرت میکردم که چند هفته پیش‌از آن، مقام ریاست‌علی‌البدل کنگره را عهده‌دار شده بود. البته نهضت‌نافرمانی عمومی‌از چنین اقداماتی آسیب میدید وضعیف میشد اما چیزی که مخصوصاً مرا زیادمتأثر میساخت جنبهٔ اخلاقی‌موضوع بود. در نظرمن گاندی جی یا هر کسی‌از سران کنگره که در آن زمان به‌چنین فعالیتهائی‌میپرداخت‌کاری مخالف اخلاق میکرد وروحیهٔ انبوه‌فراوان مردمی‌راکه بزندانها رفته بودند یا در خارج مبارزه را ادامه میدادند درهم میشکست. در عین حال میدانستم که طرز تفکر گاندی جی‌طور دیگریست و اصولا با نظر دیگری باین موضوع مینگرد.

روش‌دولت نیزدربرابر«قانون آزادی ورود بمعابد» نیزچه درآنوقت وچه بعدها، بسیار پر معنی و بیان کننده بود زیرا انواع مشکلات را برای کسانی که این فکر را مطرح میساختند واز آن هواداری میکردند بوجودآورد. مذاکرات رابتأخیرانداخت مخالفت‌ها را تشویق کرد و بالاخره علناً خود را مخالف این طرح اعلام داشت و ضربت نهائی‌را برآن وارد ساخت. در واقع اصولاروش دولت در برابرهر کوششی که بمنظور اصلاحات اجتماعی‌در هند بعمل می‌آمد کما بیش چنین بود و به بهانهٔ آنکه نمیخواهد در امور مذهبی‌دخالت کنداز پیشرفتهای‌اجتماعی‌جلو گیری‌میکرد. با تمام‌این حرفهامخالفتهای دولت مانع ازآن نمیشدکه هم خود دولت دائماً وضع ناپسند اجتماعی ما را مورد انتقاد قرار دهد وهم دیگران را به چنین‌عیب‌جوئیهائی برانگیزد.

برحسب اتفاق طرح «ممنوعیت ازدواج کودکان» [1] تصویب گردید وبصورت قانون درآمد اما سرنوشت بعدی این‌قانون بیش ازهرچیزدیگر نشان داد که دولت تا چه‌اندازه با اجرای چنین قوانینی که مختصراصلاحی‌در وضع اجتماعی‌بوجود می‌آورد مخالف‌است. دولت که میتوانست هزاران‌کارغیرقانونی‌انجام‌دهد، دربارهٔهرموضوع ناچیزفرمانی‌صادر کند، حکومت‌نظامی‌برقرار سازد، مقررات تازه‌ئی‌برای برقراری مجازاتهای تازه وضع کند، ومیتوانست‌دسته‌های‌هزاران‌نفری‌مردم رابه‌بهانهٔ نقض‌قوانین‌به‌زندانها‌بفرستدظاهراً برای اجرای یك قانون رسمی‌مانند «قانون جلو گیری از ازدواج کودکان» ناتوان‌بود و نمیتوانست‌کاری‌انجام‌دهد. درواقع‌دولت‌دربرابراین‌قانون‌بشکل بسیار ناروائی‌مبارزه‌میکرد. ابتدا با شش ماه مهلت که بیهوده در قانون پیش‌بینی شده بود موافقت کرد تا هر کس

---

۱ - درهند رسم بود که برای پسران حتی درسنینی که بسیار کودك بودنه‌زن میگرفتند. درچین‌هم همین چنین‌رسمی وجود داشت. ظاهراً این‌امر جهات اقتصادی داشت ودرهر صورت یکی ازرسوم بسیار ناپسند بود. بالاخره بطوریکه درمتن اشاره شده است قانونی برای جلوگیری ازاین رسم وضع شد. اما تاوقتی که دولت بریتانیا برهند مسلط بود نمیگذاشت این قانون بدرستی اجرا شود - م.

بتواند از این مدت سوء استفاده کند بعد هم بشکلی رفتار کرد که همه فهمیدند این قانون در نظر دولت جنبهٔ شوخی دارد و هر کس به آسانی میتواند بدون آنکه مزاحمتی برایش فراهم شود آنرا نادیده بگیرد و زیر پا بگذارد. دولت حتی کوچکترین کوششی برای ترویج و تبلیغ این قانون نکرد و اکثر مردم دهات و روستاها هرگز از وجود چنین قانونی مطلع نشدند. آنها فقط از آخوندهای مسلمان یا هندوی دهکدهٔ خود چیز مبهمی در این باره شنیدند در حالیکه خود این ملاها و وعاظ مذهبی هم از واقعیت قانون چیز درستی نمیدانستند.

دولت بریتانیا چنین وانمود میسازد که تحمل فوق العاده‌ئی که در برابر مفاسد و معایب اجتماعی هند از خود نشان میدهد کاملا بیغرضانه است و بهیچوجه در این امور نظر خاصی ندارد! درواقع آنها باین مسائل زیاد اهمیت نمیدهند زیرا این عیوب و مفاسد مانع تسلط آنها بر هند و مزاحم کسب و کار پرسود ایشان و استثمار منابع عظیم کشور ما نمیشود. همچنین هر نوع پیشنهاد تغییر و اصلاح اجتماعی در نظر آنها همواره این خطر را در بردارد که عدهٔ تازه‌ئی را ناراضی سازد و دولت که از جهات سیاسی باندازهٔ کافی خشم و نارضائی در برابر خود دارد نمیخواهد ناراحتیها و دردسرهای تازه‌ئی هم برای خود فراهم سازد.

در دورانهای اخیر روش دولت از نظر اصلاحات اجتماعی خیلی بدتر شده است زیرا انگلیسیها بیش از پیش بصورت آرام و خاموش برای حفظ این مفاسد و معایب میکوشند. این امر نتیجهٔ آنست که آنها برای حفظ موقعیت خود در هند با مرتجع ترین عناصر کشور متفق شده‌اند. هرچه مخالفت برضد آنها افزایش و توسعه می‌پذیرد آنها برای خود متفقین عجیب تری جستجو میکنند بطوریکه اکنون جدی ترین قهرمانان هواداری از تسلط بریتانیا بر هند افراطی ترین مرتجعین فرقه‌های مذهبی و متعصب ترین کهنه پرستان میباشند. شخصیتهای ممتاز سازمانهای مذهبی مسلمانان که بادولت بریتانیا دوستی و همکاری میکنند اغلب از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیار مرتجع هستند. سران سازمان ارتجاعی مذهبی «هندومهاسابها» هم با آنها رقابت میکنند. اما گروه مذهبی «ساناتیست»ها نیز که از متفقین دولت هستند از لحاظ عقب ماندگی از آنها بدتر هستند زیرا افراطی ترین اعتقادات کورکورانه و ارتجاعی مذهبی را با اظهار وفاداری علنی نسبت به فرمانروایان و اربابان انگلیسی بهم آمیخته‌اند.

اکنون این سئوال پیش می‌آید که اگر دولت بریتانیا در مورد «قانون منع ازدواج کودکان» سکوت اختیار کرد و هیچ اقدام جدی برای آن بعمل نیاورد چرا کنگره و سازمانهای غیررسمی برای انتشار آن و هواداری از آن تبلیغاتی نکردند؟ انگلیسیها و عیب جویان خارجی ما بارها این سئوال را مطرح ساخته‌اند. درمورد کنگره باید در نظر داشت که این سازمان

در مدت پانزده سال اخیر[1] ومخصوصاً از سال ۱۹۳۰ به بعد همواره بخاطر تحصیل استقلال ملی یك مبارزهٔ دشوار و طاقت فرسای مرگ و زندگی را برضد فرمانروایان انگلیسی دنبال میکرده است که فرصتی برایش باقی نمیگذارده است. سایر سازمانهای ملی هم نیروی زیاد و تماس کافی با توده‌های مردم نداشتند. مردان و زنان با همت و بلند نظری که درمیان مردم نیروو حیثیت و نفوذی داشتند تقریباً همگی به نهضت کنگره پیوستند و بیشتر عمرشان را در زندانهای دولت بریتانیا میگذراندند و نمیتوانستند در این زمینه‌ها فعالیتی داشته باشند.

سایر سازمانها هم از گروه معدودی مردمان طبقات بالا و عناصر باصطلاح ممتاز تشکیل میشد که از تماس باتوده‌های مردم وحشت داشتند و به ندرت میتوانستند تصمیماتی بنفع مردم اتخاذ کنند. این نوع سازمانها با یك روش آرام ومحتشمانه کار میکردند و یا مثل «انجمن زنان سراسرهند» روشی خانمانه داشتند ودر آنها روح تبلیغات و فعالیتهای تند ومؤثر وجود نداشت. بعلاوه این نوع سازمانها هم در تحت فشار تضییقات دولتی که هر نوع فعالیت عمومی را ممنوع میساخت خنثی و بلااثر شده بودند وعملا نمیتوانستند فعالیتی داشته باشند. مقررات حکومتهای نظامی هرچند ظاهراً فقط در مورد عناصر انقلابی بکار میرود اما در عین حال فرهنگ وتمدن وفعالیتهای مثبت اجتماعی را هم فلج میسازد.

با اینهمه عدم فعالیت کنگره و سایر سازمانهای غیردولتی در این مورد دلیل عمیق تری دارد. حقیقت اینست که ما گرفتار بیماری ناسیونالیسم هستیم که تمام توجه ما را بخود مشغول میدارد. این بیماری هم تاوقتی که استقلال سیاسی وملی خود را بدست نیاوریم ادامه خواهد داشت. همانطور که «برنارد شاو» گفته است: «یك ملت اسیر همچون مردی مبتلا بسرطان است که بهیچ چیز دیگر جز به بیماری خود فکر نمیکند... برای یك چنین ملتی هیچ معالجه‌ئی وجود ندارد جز یك نهضت ملی که وجود آن همیشه نشانهٔ تضعیف نیروی مرضیست که بیمار را تحت فشار وتسلط خود دارد. ملل اسیر درحرکت و پیشرفت جهانی هم مقام خود را از دست میدهند وعقب می‌افتند زیرا ناچار تمام نیروی خود را در راه نهضت‌های ملی و برای تحصیل استقلال ملی خویش صرف میکنند.»

آزمایشهای گذشته بما نشان داده است که با وجود تغییرات ظاهری که فی المثل به افراد ملت اسیر ما اجازه میدهد وزیرهم بشوند در وضع کنونی وتا وقتی که استقلال ملی واقعی بدست نیاید نخواهیم توانست پیشرفتهای اجتماعی واقعی داشته باشیم. نیروی عظیم قدرت دولتی همواره برای کمك بعناصر محافظه کار صرف شده است. دولت بریتانیا در طی چند

---

[1]- باید بخاطر آورد که این مطالب درسال ۱۹۳۴ نوشته شده‌است وبنابراین منظور موءلف از حدود آخر جنگ جهانی اول به‌بعد میباشد - م.

نسل گذشته همواره با یك روش استبدادی که خود او آنرا «پدرانه» مینامد برما حکومت کرده است و هر نوع ابتکاررا ازمیان برده ونابودساخته است . دولت بریتانیا باهیچ نوع کوشش منظم و سازمان یافته برای پیشرفتهای اجتماعی موافقت نداشته وهمیشه نسبت به چنین کوششهائی ظنین ومشکوك بوده است. حتی نهضت «هریجن» هم با وجود تمام کوشش ومراقبت مؤسسین آن برای عدم تصادم آن با دولت گاه بگاه بتصادم با مقامات دولتی منتهی شده و با مخالفت آنها مواجه گشته است. وضع ما طوریست که دولت با هر نوع کار مثبتی از جانب ما مخالفت میکند و من یقین دارم که اگر فی المثل یك روز کنگره به تبلیغات دامنه‌داری برای افزایش مصرف صابون بپردازد باز در موارد مختلف با مخالفت دولت مواجه خواهد شد.

تصور نمیکنم که اگر دولت واقعا بخواهد، اقدامی کند که اصلاحاتی در هند صورت پذیرد معتقد ساختن توده‌های مردم به اصلاحات اجتماعی کاری دشوار باشد. اما فرمانروایان خارجی و بیگانه همیشه در نظر مردم مورد سوءظن هستند و نمیتوانند مردم را بچیزی معتقد سازند. اگر عناصر بیگانه از هند بیرون روند و تغییرات اقتصادی هم صورت پذیرد، یك دستگاه اداری مجهز وفعال به آسانی میتواند تغییرات واصلاحات اجتماعی بزرگ وعمیقی را عملی سازد .

دردورانی که از آن صحبت میکنم و برای ما که درزندان نشسته بودیم ، اصلاحات اجتماعی از نوع قانون منع ازدواج کودکان، و نهضت هریجن اهمیت زیادی نداشت جز اینکه نهضت هریجن از آنجهت که در سر راه نهضت سیاسی نافرمانی عمومی قرار میگرفت وبآن آسیب میرساند تااندازه‌ئی مرا ناراحت میساخت.

بطوری که قبلاهم اشاره کردم دراول ماه مه ۱۹۳۳ نهضت نافرمانی عمومی برای مدت شش هفته ملغی شده بود وما همه با کمال بیصبری منتظر تحول بعدی حوادث بودیم. این ملغی ساختن هرچند هم بصورت موقتی بود ضربت قاطع و نهائی را برپیکر نهضت وارد ساخت زیرا هرگز نمیتوان با یك مبارزهٔ ملی به میل شخصی خود بازی کرد وآنرا تندو کند ساخت. نهضت یك ملت مثل یك چراغ برق نیست که بتوان بمیل خودو باپیچاندن یك کلید آنرا روشن یاخاموش ساخت. دستگاه رهبری نهضت حتی پیش از الغای نافرمانی هم خودرا بسیار ضعیف وغیر مؤثر نشان داده بود. گاهی کنفرانسها و ملاقاتهای کوچك و بی اهمیتی تشکیل میشد که ثمری نمیداد. انواع شایعات انتشار می‌یافت که برای فعالیت واقدام مبارزین زیان آور بود. بعضی از کسانیکه ریاست علی البدل کنگره را عهده‌دار میشدند اشخاص بسیار محترمی بودند اما بهیچوجه نمیتوانستند وظیفهٔ فرماندهی نیروئی راکه در حال پیکار بود انجام دهند. اغلب آنها خستگی مفرطی ازخود نشان میدادند و خیلی دلشان میخواست خودرا از آن وضع دشوار بیرون بکشند وخلاص کنند. نسبت باین

تزلزلها و بی‌ثباتیها که در دستگاههای عالی رهبری نهضت دیده میشد عدم‌رضایت‌هائی‌هم درصفوف نهضت وجود داشت. اما درموقعیکه تمام سازمان کنگره غیرقانونی اعلان‌شده‌بود اظهار این‌عدم رضایتها بشکلی سازمان یافته وصریح بسیار دشوار بود.

در همین اوان بود که گاندی برای نهضت هریجن بیست و یکروز روزه گرفت و از زندان آزاد شد و نهضت نافرمانی‌هم برای مدت شش هفته ملغی گردید. دوران روزهٔ گاندی بسررسید وحالش بانهایت کندی بهبود می‌یافت. درنیمهٔ ماه‌ژوئن که دوران شش هفته‌ئی الغای نافرمانی بسر میرسید، مدت آن بازهم شش هفته دیگر تمدید شد. اما در این جریان دولت ازخشونتهای خود نکاست. در جزایر «آندامان» که محکومین فعالیت های انقلابی بنگال بآنجا فرستاده شده‌بودند بمناسبت بدرفتاری نسبت بزندانیان‌سیاسی یك اعتصاب غذا صورت گرفت. دراین اعتصاب یکی دونفر ازگرسنگی مردند. دیگران هم بحالت‌احتضار افتاده‌بودند. کسانی که بمناسبت فجایع «آندامان» میتینگهای‌اعتراضی ترتیب میدادند یادراین میتینگها سخن میگفتند خودشان نیز دستگیر و محکوم میشدند. ما نه‌فقط محکوم بودیم که رنج بکشیم بلکه حتی حق شکایت واعتراض هم نداشتیم. در حقیقت زندانیانی کـه بر اثر شکنجه های هولناك اعتصاب غذا میمردند چارهٔ دیـگری نداشتند وهیچ وسیلهٔ دیگری برای اظهاراعتراض خود نمی‌یافتند. چندماه بعد درسپتامبر ۱۹۳۳ (که من از زندان بیرون آمده بودم) پیامی با امضاهای بسیار منتشر شدکه از جمله «رابیندرانات تـاگور» و « چ . ف . آندریوز» و عده‌ئی از رجال سرشناس کـه اکثرشان باکنگره ارتباطی نداشتند آنرا امضا کرده بودند . در این پیام رجـال هند درخواست میکردندکه بازندانیان «آندامان» بشکلی انسانی تر رفتار شود و آنهـا را لااقل بزندانهای هند منتقل سازند . اما وزیر کشور دولت هند از این بیانیه اظهار عدم رضایت کرد و امضاکنندگان آنرا بخاطر همدردی که نسبت بزندانیان اظهار میداشتند مورد انتقاد شدید قرارداد. تاآنجاکه بخاطر دارم بعدها در بنگال حتی یکچنین اظهار همدردی‌هم درردیف گناهان قابل مجازات قرار گرفت.

پیش‌ازآنکه دوران دومین شش‌هفتهٔ الغای نافرمانی پایان‌یابد درزندان دهرادون بما خبررسید که گاندی‌جی یك کنفرانس مشورتی وغیررسمی درپونه تشکیل خواهد داد. دویست سیصدنفر نماینده درآنجا باهم ملاقات‌کردند وبنابرتوصیه وراهنمائی گاندی‌جی تصویب کردندکه‌مبارزه بانافرمانی‌بصورت وسیع ودسته‌جمعی‌ملغی گردد. اماهر کس‌حق داشته باشدکه بشکل منفرد نافرمانی‌را ادامه دهد. ضمناً هرنوع فعالیت و کوشش مخفی هم ناپسند وممنوع اعلام‌گردید. این تصمیمات برای تقویت نهضت مامفید و الهام بخش نبود ولی‌من هم باآنها مخالفتی‌نداشتم زیراما در مقابل یك امرانجام شده قرار داشتیم.

متوقف ساختن رسمی نافرمانی‌عمومی توده‌هادر واقع برسمیت شناختن‌وتثبیت کردن‌اوضاع موجود بود زیرا درحقیقت نهضت نافرمانی‌در آنوقت دیگروجود نداشت. فعالیت مخفی‌ما هم صرفاً یك نوع اقدام محدود و ناچیزی بود که اغلب نتیجهٔ منفی‌میداد و یأس‌انگیز بود زیرا با طبیعت وخصوصیت نهضت ما سازگار نبود. البته بعضی‌اوقات تا اندازه‌ئی‌لازم‌بود که برای رساندن تعلیمات به قسمتهای مختلف و حفظ تماس‌ها از آن استفاده میشد اما اصولا نهضت نافرمانی‌عمومی که قدرت آن در مخالفت و مبارزهٔ علنی‌است نمیتوانست‌یك نهضت مخفی باشد.

در این جریان چیزی که برایم تعجب‌آور بود ومرا افسرده میساخت این بود که‌در کنفرانس پونه بهیچوجه دربارهٔ اوضاع‌جاری وهدفهای‌آیندهٔ ما صحبتی نشده بود. عده‌ئی از اعضای ممتاز کنگره‌بعد ازقریب دوسال‌دورهم جمع‌میشدند، دوسال‌پیکار خشونت‌آمیز وتضییقات طاقت‌فرسا که‌درطول آن درجهان ودرهند حوادث بسیاری روی داده بود واز جمله دولت بریتانیایك کتاب سفید دربارهٔ‌طرح اصلاحاتی‌در قانون‌اساسی‌هندمنتشرساخته بود. در اینمدت ما ناچار بودیم که اجباراً‌ساکت بمانیم در حالیکه در مقابل ما حریف‌به تبلیغات دامنه داری پرداخته بود وسعی کرده بود که حقایق را دگرگون جلوه دهد. در آنمدت نه‌فقط‌دولت وهوادارانش، بلکه‌حتی‌عناصر لیبرال‌هند وسایرین‌نیز بارها گفته‌بودند که کنگره از هدفهای خود برای تحصیل استقلال صرفنظر کرده است. بنابرین تصور میکنم کمترین‌کاری که لازم بوددر کنفرانس پونه صورت پذیرد این بود که یکبار دیگر هدف سیاسی‌ما با کمال وضوح جداً مورد تأیید قرار گیرد وروشن شود وحتی‌اگر ممکن میبود هدفهای اجتماعی واقتصادی ماهم بر آن‌افزوده گردد. امابجای تمام این‌ها،مباحثات منحصراً دربارهٔ برتری‌نافرمانی وسیع توده‌ئی وعمومی‌یانافرمانی فردی وشایسته بودن یا نبودن فعالیت مخفی‌دور میزده است. حتی‌صحبت عجیب وشگفت‌انگیز «صلح کردن» با دولت هم پیش‌آمده بود. گاندی جی‌تلگرافی برای نایب‌السلطنه فرستاده بود و در آن تاآنجا که بخاطردارم ملاقات‌ومذاکره بااورا درخواست کرده بود و نایب‌السلطنه‌هم‌بایك «نه» بآن جواب گفته بود. بعد گاندی جی تلگراف دیگری فرستاده بود ودر آن به برقراری‌یك «صلح شرافتمندانه» اشاره کرده‌بود. درموقعیکه دولت‌پیروزمندانه‌میکوشید که با تمام‌وسایل‌خود نهضت‌مارا درراه‌هر گونه‌فعالیتی‌سر کوب کندودرموقعیکه زندانیان جزایر آندامان از گرسنگی‌میمردندآیا چگونه ممکن‌بود این صلح دروغین وفریب‌دهنده که از آن صحبت میشد تحقق پذیرد؟ اما میدانستم که عادت گاندی جی این بود که هر اتفاقی‌هم که بیفتد شاخهٔ زیتون را عرضه بدارد[1]

---

۱ ـ شاخهٔ زیتون یکی از علائم قراردادی برای صلح است ـ م.

تضییقات همچنان با کمال شدت ادامه داشت. و تمام مقررات استثنائی که فعالیتهای عمومی‌را محدودمیساخت همچنان بقوت خود باقی بود. درماه‌فوریه ۱۹۳۳ حتی‌یك میتینگ که قرار بود برای تجلیل خاطرهٔ پدرم بر پا گردد با وجود آنکه قرار بود «سرتج بهادر ساپرو» ریاست آنراعهده دار باشد که عضو کنگره نیست ویکی‌از اعتدالی‌ترین رجال‌دولت میباشداز طرف دولت ممنوع شد.

در این زمان دولت بریتانیا تمام نیات خیرخواهانهٔ خود را در یك «کتاب سفید» برای‌ما انتشار داده بود که دورنمای‌آیندهٔ مارا برایمان مجسم‌میساخت.

کتاب سفید دولت بریتانیا دربارهٔ قانون اساسی‌آیندهٔ هند یك سند قابل ملاحظه بود که حتی‌مطالعهٔ اجمالی‌آن نفس را بند می‌آورد. طبق این طرح ظاهراً هند بصورت یك دولت باصطلاح خود مختار درمی‌آمد که می‌باید از آن بسیار هم خوشوقت وسرفراز باشد. این دولت صورت یك‌فدراسیون‌واتحادیهٔ دولتهای‌متعدد راپیدا میکرد که هردولت کوچك‌فئودالی‌درآن نماینده‌ئی‌میداشت. امادراین دولتهای کوچك هیچ نوع‌دخالت‌دولت مرکزی‌صورت نمیگرفت وتغییری راه‌نمی‌یافت. در آنها حکومت هـای مطلقهٔ استبدادی همچنان ادامه پیدا میکرد. زنجیرهای اصلی‌استعماری یعنی‌وابستگی‌مالی واقتصادی، هند را برای همیشه به «سیتی‌آف لندن»[1] متصل میساخت. سیاست پولی وارزی ما هم بوسیلهٔ «رزروبانك» تحت کنترل «بانك انگلیس» قرار میگرفت. بدین ترتیب وبا این طرحها نه‌فقط ازمنافع مستقروموجود بریتانیا درهنددفاع میشدبلکه حتی‌منافع جدیدی هم‌بوجود می‌آمد وضمیمهٔ آنها میگشت. تمام درامدملی‌ما وثیقه‌ئی‌برای تضمین این منافع مستقرقرار میگرفت. فعالیتهای استعماری که بعنوان «خدمات بزرگ امپراطوری» در هنـد صورت میگرفت وگویا موردعلاقهٔ فراوان ماست! دست نخورده وکنترل ناپذیر ادامه می‌یافت تا ما را باصطلاح برای‌آزادی وخود مختاری پرورش دهد و آماده سازد. در ایالات و استانهای هند هم حکومتهای ایالتی‌مستقل وخود مختار بوجود می‌آمد. اما این استانها تحت‌حکومت‌یك «استاندار» انگلیسی باصطلاح‌خیرخواه قرارمیگرفت که باقدرت‌مطلقهٔ یك دیکتاتور حکومت میکرد تا نظم وترتیب را بما بیاموزد. علاوه براینها، یك مقام‌اعلی، ویك دیکتاتور عالی‌هم بنام‌نایب‌السلطنه بااختیارات وقدرت‌نامحدود خود وجودمیداشت تا هروقت که‌بخواهد وهرطور که اراده‌فرمایداقدام کندوجلوآنچه رالازم نمیداندبگیرد. در واقع نبوغ طبقهٔ حاکمهٔ بریتانیا برای ایجاد یك دولت‌استعماری ومستعمراتی‌نمیتوانست

---

۱ ـ سیتی‌آف لندن یعنی «شهر لندن» منظور محلهٔ مرکزی شهر لندن است که مرکز بانکها وکانون فعالیت سرمایه‌داری انگلستان میباشد و همانطور کـه «وال استریت» مظهر سرمایه‌داری آمـریکا بشمار میرود «سیتی اف لندن» هم مظهر سرمایه‌داری انگلستانست ـ م .

شاهکاری بهتراز این بوجود آورد. مسلماً هیتلروموسولینی هم با وجود تمام قدرت نامحدود دیکتاتوری خود به مقام واختیارات وقدرت نایب‌السلطنهٔ هند رشک میبردند.

علاوه برطرح یك چنین قانون اساسی که دست وپای هند را می‌بست یك سلسله «مسئولیتهای خاص» ومراقبتها واحتیاطات هم بر آنهاافزوده شده بود که کشور مصیبت‌زده وتیره روز ما را بصورت اسیری در میآورد که تکان هم نمیتوانست بخورد. بقول آقای «نویل چمبرلن» ازطرف بریتانیا «بهترین پیشنهادات همراه با تمام احتیاطهاومراقبتهائی که ممکن بودبفکر کسی برسد تهیه شده بود.»!

بعلاوه بما اطلاع دادند که در مقابل این امتیازات که بما اعطا میشد ! میبایست مبالغی‌هم بپردازیم که این‌مبالغ شامل چندین کرور[1] یکجا ومقادیری هم پرداختهای‌منظم سالیانه بود. بدون پرداختهای کافی ما نمیتوانستیم بر سر سفرهٔ این استقلال مرحمتی بنشینیم. ما در زیرفشار فقر کشور وبار طاقت فرسائی که بردوش ملت تحمیل میشد رنج میکشیم ودست و پا میزنیم و امیدواریم که حصول استقلال ملی این بار سنگین را سبك سازد. برای توده هـای ملت ما استقلال مخصوصاً از این جهت یك امـر ضروری است . اما اکنون معلوم میشد که میخواهند باز هم بار ملت را سنگین‌تر کنند.

جالب توجه‌بود که این راه حل‌نبوغ آمیز! بعنوان مرحمت وفتوت بریتانیا هم‌جلوه داده میشد ودائماً برخ ما میکشیدند که اربابان ما تا چه‌اندازه کریم وسخاوتمندهستند. بما یادآوری میکردند که هر گز تا کنون دیده نشده است که یـك دولت امپریالیست و مستعمره دار با میل خود وبا طیب خاطراینهمه آزادی واختیار واین همه فرصت بیك‌ملت تابع خود داده باشد. درخود انگلستان مباحثه‌و گفتگومیان اعطا کنندکان این همه‌حقوق! وکسانی که از اینهمه فتوت وحشت‌داشتند وباآن مخالف بودند جریان داشت.واقعاًخنده آور بود که سه سال رفت وآمد میان هند وانگلستان وسه کنفرانس میز گرد و تشکـیل آنهمه کمیته‌ها ومشورتها تازه این نتایج را ببارآورده بود!

معهذا هنوز هم مسافرت‌به انگلستان ودیدار از لندن پایان نیافته بود. هنوز کمیتهٔ مختلط ومنتخب بریتانیا در پیش بود که باید این «کتاب‌سفید» را مورد مطالعه ورسیدگی قرار میداد وبنا بود عده‌ئی ازهندیها هم‌بعنوان عضووابسته یا مشاور وناظردرآن‌شرکت کنند. همچنین قرار بود کمیته‌های متعدد دیگری نیزدرلندن تشکیل شود ودر پشت‌صحنه فعالیتهای دنائت‌آمیزی برای عضویت در این کمیته‌ها بعمل می‌آمد که در واقع مفهومش از یك مسافرت کوتاه ومدتی‌اقامت مجانی‌درقلب امپراطوری‌تجاوز نمیکرد. آقایان‌بسیار محترم وفداکاری بدون‌اعتنا به‌مخاطرات(!) پیش‌بینی‌شده در «کتاب‌سفید» آماده بودند که

[1] ۱ – هر کرور هندی معادل ۱۰ میلیون میباشد – م.

خطر سفردریا یا مسافرت هوائی‌را بپذیرند و با خطر بزرگتر اقامت در لندن مواجه شوند تا با نیروی فصاحت وقدرت استدلال خود بکوشند طرحهای کتاب را موافق منافع هند تغییر دهند(!) آنها بخوبی میدانستند ومیگفتند که این کارها بی‌ثمراست و نتیجه‌ئی نخواهد داشت وبا وجود این آرام نداشتند ومیخواستند بروند حرفشان را بگویند هرچند که کسی برای شنیدن آنها نباشد.

یکی ازاین آقایان محترم که ازرهبران گروه «جوابگویان» است تا پایان دردناك این کارو موقعیکه حتی هندیان دیگر همگی انگلستان راترك گفته بودند درآنجا ماند وظاهراً درآنجا گرفتاریهای فراوانی داشت، دائماً با رجال رسمی و مقامات صاحب نفوذ لندن ملاقات میکرد و شام میخورد و گویا میخواست بـاین وسیله آنها را به تغییرات سیاسی مورد نظر که باید درهند صورت پذیرد متقاعد سازد. بالاخره وقتی که این آقای محترم به وطنش بازگشت به مردمی که منتظر نتایج اقداماتش بودند گفت که با منتهای شدت وسرسختی که دریك «مارات»[1] وجود دارد ازکاروشغل خود صرفنظر کرده ودرلندن مانده است که تا آخرین لحظه هم حرفهای خود را بگوید.

بخاطر دارم که پدرم همیشه شکایت داشت که دوستان «جوابگو»یش ذوق لطیفه‌گوئی وشوخی نداشتند واغلب بخاطرشوخیهای او که هیچ خوششان نمی‌آمد آزرده‌خاطر میشدند واوناچاربود ازآنها معذرت بخواهد وآرامشان سازد و این کارهم برایش بسیار سخت وخسته کننده بود. وقتی که روح مبارزوجسوراین آقای محترم «مارات» رامیدیدم حرفهای پدرم را بیاد میآوردم وملاحظه میکردم که برعکس آنچه اومیگفت این آقایان خیلی هم روح شوخی دارند. زیرا نه درگذشته و نه هم‌اکنون درجریان مبارزات ملی‌ما هیچ کس بوده وهست که باندازهٔ این آقای محترم اظهارشجاعت وشهامت کند. درواقع حتی تیلك[2] مبارز سازش‌ناپذیرورام نشدنی ملی هم‌چنین حرفهائی نمیگفت واینهمه مدعی مبارزه با بریتانیا نبود.

درآن جریان لیبرالهای هند هم باکتاب سفید مخالف بودند. همچنین با تضییقات وفشارها وخشونت‌هائی که هرروزدرهند زیادتروشدیدترمیشد موافقت نداشتند وگاهی، هرچند هم به ندرت واتفاقی میبود و هرچند تصریح میکردند که باکنگره وفعالیت‌های آن موافق نیستند، نسبت باین اقدامات دولت اعتراض میکـردند. بعضی اوقات از دولت میخواستند که فی‌المثل فلان رهبر سرشناس کنگره را از زندان آزاد سازد. آنهـا همیشه به افرادی که میشناختند فکرمیکردند. وبعلاوه آنها هم مانند گروه«جوابگویان»

[1] ـ ماراتها یکی از طوایف هند هستند که زبان وآداب خاصی دارند ـ م.

[2] ـ بحاشیهٔ صفحهٔ ۵۵ رجوع شود. م

وقتی آزادی یك زندانی را در خواست میکردند میگفتند فلان کس باید از زندان آزاد شود زیرا دیگر برای آرامش عمومی خطری ندارد ودولت باز هم میتواند هر وقت که بخواهد اورا بازداشت کند ودرچنین صورتی حق هم بجانب دولت خواهد بود . این نوع درخواست آزادی برای زندانیان سیاسی بسیارپست و نامناسب بود وتأییدکارهای دولت بشمارمیرفت. درواقع حتی درانگلستان هم کسانی بودند که بهمین ترتیب ازدولت درخواست داشتند بعضی از اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره یا بعضی اشخاص دیگر را در هند از زندان آزاد سازد وآنها هم بهمین نوع استدلال میکردند .

البته ما نمیتوانیم از کسانی که بهرصورت دردورانی که زندانی بوده‌ایم نسبت به ما محبتی نشان داده‌اند سپاسگزاری نکنیم اما گاهی هم احساس میکنیم که خیلی بهتر است دوستانی برای خلاصی ما اقدام کنند که لااقل بتوانند مارا بهتر بشناسانند وازحقانیت ما دفاع کنند.ما تردید نداریم که آنها با حسن نیت به کمك ما می آمدند اما متأسفانه کاملا نمایان بود که نظریات دولت بریتانیا را می پذیرند وتأیید میکنند و بدینقرار میان آنها و ما فاصلهٔ عمیقی وجود دارد .

لیبرالها با آنچه در کشوراتفاق می‌افتادموافقت نداشتند وازاین تضییقات ناراضی بودند اما آیا درمقابل تمام این اقدامات چه میکردند ؟ برای ایشان تصورناپذیر بود که به یك اقدام مؤثر برای مخالفت با دولت بپردازند.آنها فقط درفکر آن بودند که خودشان را محفوظ نگاهدارند وباین جهت دائماً ازتوده‌های مردم وعناصرفعال ومبارزملت دورتر میشدند بطوریکه بتدریج آنقدر بسمت راست رفتند که ایدئولوژی وطرز تفکرشان باطرز تفکر دولت جدائی نداشت واز یکدیگر تشخیص داده نمیشد.آنها با تعداد محدود ومعدود خود ازآنجهت که درمیان توده‌ها تأثیرو نفوذی نداشتند درمبارزات وسیع وتوده‌ئی تغییری بوجود نمی آوردند اما درمیان ایشان بعضی عناصر ممتازو سرشناس هم بودند که منفرداً وشخصاً مورد احترام عمومی قرارداشتند اما این رهبران هم مانند سایر لیبرالها وعناصر «جوابگو» بطور کلی با هواداری معنوی که در یك موقع بسیار حساس نسبت بسیاست دولت ابرازمیداشتند درواقع خدمت فوق العاده وبیحسابی برای دولت انجام دادند.دولت برای خشونتها وبیقانونیهای خود ازسکوت عمومی و عدم انتقاد مؤثر وتسلیم ورضای ضمنی لیبرالها استفادهٔ شایان میبرد . بدینقرار لیبرالها و «جوابگویان» یك نوع تأیید معنوی واخلاقی برای تضییقات بیسابقهٔ دولت که سراسر کشوررا بخفقان انداخته بودفراهم ساختند ، آنهم در موقعی کـه دولت بزحمت میتوانست رفتار خـود را موجه و بمورد قلمداد کند .

لیبرالها میگفتند کتاب سفید بد است،خیلی هم بد است اما درمقابل آن چه‌میتوان

کرد ؟ دراجتماع فدراسیون لیبرالها که درماه آوریل ۱۹۳۳ درکلکته تشکیل شد آقای «سرینیواساساستری» معروفترین رهبر لیبرالها اظهار داشت که هر چند هم تغییرات و اصلاحاتی که طبق کتاب سفید پیش بینی شده رضایت بخش نباشد باید با آن همراه شدو همکاری کرد. و گفت «اکنون موقعی نیست که در مقابل آن بمقاومت پرداخته شود بلکه باید از آن پشتیبانی کرد و با آن همراه گردید». بنظر او تنها کار ممکن این بود که هرچه پیشنهاد شده است پذیرفته شود و بکوشند که آن طرح‌ها بدقت عملی گردد و تحقق پذیرد زیرا هیچ صورت دیگری برای ما مقدور نیست . بعد هم اضافه کرده بود که «اگر ما خردمندی، تجربه ، اعتدال ، حسن تشخیص موقع ، نفوذ کافی و تأثیر واقعی داریم و اگر ما لیاقت و ذکاوت داریم اکنون وقت آنست که آنرا نشان بدهیم . » چنین بود پیام آقای ساستری رهبر معروف لیبرالها که در تفسیر آن باید گفت درواقع فقط «کلماتی زیبا و درخشان» درخود داشت .

آقای ساستری مردی فصیح وخوش‌سخن است که درصحبت خود کلمات زیباوخوش آهنگ را دوست دارد وبکارمیبرد . اما ظاهراً خودش نیزدستخوش هیجاناتش میشودو سحر کلماتش معانی ومفاهیم را از نظر دیگران وحتی از نظر خودش هم پنهان میسازد . مخصوصاً جالب توجه است که اودر آوریل ۱۹۳۳ و دردورانی که هنوز نهضت نافرمانی عمومی‌ملت هندرسماً ادامه داشت چنین پیامی رادر شهر کلکته که کانون گرم مبارزات ملی بودمنتشر میساخت .

دراظهارات اوصرفنظر از اصول اساسی وهدفهای کلی ، بنظرمن مخصوصاً دو نکته شایان بحث وتذکراست . یکی اینکه بنظر ایشان هرچه هم که اتفاق بیفتد وهرقدرهم که ما ازجانب دولت بریتانیا مورداهانت وفشارواستثمارواقع شویم باید بازهم مطیع بمانیم. این حرف بسیارعجیب است زیرا اگر به یك کرم خاکی هم فشاروارد شود و درخطر قرار گیرد تکانی میخوردوحرکتی بخودمیدهد امامات هندطبق راهنمائی آقای ساستری نبایدهیچگونه تکانی بخورد. زیرا بنظرایشان هیچ راه دیگری برای اووجود ندارد. معنی این اظهارات آن بود که درنظر ایشان اطاعت و گردن نهادن به قدرت دولت بریتانیا درحکم یك نوع مذهب است (اگر بتوان این کلمه را در این مورد بکار برد) و برای ما صورت یك «قسمت مقدر» را دارد که‌چه بپسندیم وچه‌نپسندیم خواه‌ناخواه و بدون چون وچرا باید به آن تسلیم شویم وآنرا بپذیریم .

باید این نکته را هم متذکرشد که آقای ساستری لااقل قبول و پیروی از یك‌وضع مشخص وروشن را هم توصیه‌نمیکردزیرا آنچه باصطلاح «تغییرات قانون اساسی» نامیده میشد هنوزدرمرحلهٔ طرح قرارداشت وهرچند همه کس بطور کلی درك میکرد که صورت

بد و ناپسندی خواهد داشت هنوز شکل قاطعی نیافته بود . اگر فی المثل آقای ساستری گفته بود که هر چند پیشنهادات مندرج در کتاب سفید غیرکافی و ناپسند است اما با توجه بمقتضیات کنونی موافق اجرای آن میباشد ودر وضع کنونی آنرا چه خوب وچه بدناچار باید پذیرفت ، اظهاراتش تا این اندازه ناگوار نمیبود . اما او از این مرحله هم دورتر رفته بود میگفت تغییرات قانون اساسی هرچند هم که ممکن است رضایت‌بخش نباشد در هرصورت بنظراو باید تأیید گردد وقبول شود وباین ترتیب دربارهٔ موضوعی که از نظر ملت مهمترین مسئله بود یك چك امضا شده و سفید بدولت بریتانیا میداد . من نمیتوانم بفهمم چگونه ممکن است یك فرد یا یك گروه یا یك حزب یك چنین روش تعهد آمیزی دربرابر آیندهٔ پیش بینی نشده اتخاذ کند که‌خود درادر بن بست بیندازدو بدون‌هیچ قیدو شرط تابع و موافق وضع نامعلومی معرفی کند مگر اینکه قبول کنیم که چنین فرد یا جمعیتی به‌هیچ نوع اصول اخلاقی یا موازین سیاسی پایبند نیست وتنها سیاست تغییرناپذیروموردقبولش گردن نهادن وقبول اوامرفرمانروایان وارباب بیگانه میباشد .

اما نکتهٔ دیگری که دراظهارات آقای ساستری مرا متحیرمیساخت جنبهٔ تاکتیکی آن بود . «کتاب سفید» وطرحهای پیشنهاد شده در آن در رشتهٔ درازتغییرات واصلاحات جدیدی که میخواست صورت بگیرد فقط یك مرحله بود . هرچند از نظردولت این مرحله خیلی اهمیت داشت اما هنوزمراحل بسیاردیگری هم درپیش بود وباقی میماند که ممکن بود درآینده‌صورت بهتریابدتری بخودبگیرد. این‌تفاوت‌احتمالی‌وضع‌آینده بافشاری که ازطرف صاحبان منافع مختلف بردولت وپارلمان بریتانیا وارد میشد بستگی‌پیدامیکرد. ازاین جهت‌روش لیبرالهای هندومیزان مقاومت وطرزرفتارآنها برای آیندهٔ خودایشان اهمیت زیاد پیدا میکرد زیرا مسلماً دولت میل داشت هر طور که باشد موافقت آنها را جلب کند و باین جهت ناچار بود که پیشنهادات آنها را بپذیرد . اما اظهارات مؤکد آقای ساستری،و در واقع تسلیم شدن بدون قید و شرط لیبرالها،مدتها پیش از آنکه هنوز مسئلهٔ قبول یا رد و عملی شدن یا عملی نشدن اصلاحات جدید مطرح شود به‌دولت بریتانیا نشان میداد که میتواندهیچگونه ارزشی برای لیبرالهای هند قائل نشود وآنها را کاملا نادیده بگیرد . زیرا برای دولت دیگر مسئلهٔ جلب موافقت و رضایت ایشان مطرح نبود . در واقع آنها علناً بدولت میگفتند که در هر حال هرگز از هواداری بریتانیا دست نخواهند کشید ولو ایشان را کنار بگذارند و بایشان اعتنا نکنند . بدینقرار بنظرمن‌ازلحاظ‌منافع خود لیبرالها هم که بسنجیم نطق آقای ساستری درکلکته بسیار ناشیانه بود وبا هدفها ومنظورهای ایشان مباینت داشت .

اگرمن دربارهٔ این نطق قدیمی آقای ساستری زیاد نوشته‌ام وبه بحث پرداخته‌ام

ازجهت اهمیت ذاتی آن نطق یا اجتماع «فدراسیون لیبرالها» در کلکته نیست بلکه از آنجهت است که میخواهم طرز تفکرو روحیات رهبران لیبرال را روشن‌تر سازم . آنها اغلب مردمی شایسته ومورد احترام‌هستند اما من با منتهای حسن‌نیت وحد اکثرخوشبینی هم هر گز نخواهم توانست اعمال ورفتار آنها را تأیید کنم .

یکی دیگر از نطقهای آقای ساستری که آنرا در زندان خواندم نیز درمن تأثیر فراوانی گذاشته‌است. این نطق‌خطاب به«انجمن خدمتگذاران هند» که خود ایشان ریاست آنرا بعهده دارند،درماه ژوئن ۱۹۳۳ درشهر « پونه » ایراد شده است . در این نطق بخطراتی که احتمالا درصورت قطع نفوذ بریتانیا ازهند پیش خواهد آمد اشاره شده‌و گفته شده است که درچنین صورتی نهضتهای مختلف سیاسی هند بعلت تنفرهای شدید و خصومتهای فراوان با یکدیگر به منازعه خواهند پرداخت وممکن است یك حزب و فرقهٔ مذهبی حزب وفرقهٔ دیگری را تحت مضیقه وفشارقراردهد . بعلاوه گفته‌اند تحمل و برد- باری ازخصوصیات ممتاززندگی سیاسی بریتانیاست و هندیها در آینده هر چه بیشتر با انگلستان همکاری داشته باشند آنها با دوستی وتحمل وبردباری بیشتری در هند رفتار خواهند کرد .

ازآنجا که من درزندان بودم فقط خلاصه‌ئی‌از نطق‌آقای ساستری را که روزنامهٔ «استیتسمن» کلکته منتشر کرده‌بوددیدم. روزنامهٔ مزبورازطرف‌خودش دربارهٔ‌نطق‌آقای ساستری نوشته بود که «این نظریه بسیارجالب توجه است و یاد آوری میکنیم که دکتر مونجی نیز چنین نظری اظهار داشته است.»

بقراریکه روزنامهٔ مزبور نوشته بود آقای ساستری درنطق خود پس ازاظهارات بالا به ازمیان رفتن آزادی درروسیه و درایتالیا ودرآلمان پرداخته و دربارهٔ اتفاقات وحشیانه وغیرانسانی که بارها درآن کشورها روی داده صحبت کرده بود .

وقتی این گزارشها را میخواندم‌حیرت میکردم که‌چه شباهت‌فوق العاده‌ئی‌میان‌نظر آقای ساستری‌با نظرهای‌پوسیده وعقب‌ماندهٔ‌محافظه‌کاران بریتانیادر بارهٔ‌روابط‌بریتانیا و هند وجود دارد . مسلماً نظریات آنها در جزئیات با هم اختلافاتی داشت اما اصول ایدئولوژی ومبانی کلی طرز تفکرشان یکسان بود . درواقع ممکن بود وینستون چرچیل هم عین چنین اظهاراتی رابیان دارد بدون‌اینکه هیچ چیزی برخلاف معتقدات مرامی‌خود گفته باشد. جالب توجه است که تازه آقای ساستری درحزب‌لیبرال هند جزوعناصرجناح چپ ویکی ازشایسته‌ترین رهبران هم بشمارمیرود .

تصور میکنم که من هر گزقادر نخواهم بود با نوشته‌های آقای ساستری در بارهٔ تاریخ و با نظرایشان دربارهٔ مسائل جهانی و مخصوصاً با عقیدهٔ ایشان دربارهٔ بریتانیا

وهندموافقت داشته باشم. وخیال نمیکنم که هیچ فرد خارجی‌هم که انگلیسی نباشد بتواند این نظریه‌ها را بپذیرد. حتی بسیاری‌ازانگلیسیان مترقی نیز مسلماً با این نظرها مخالفند. شاید فقط برای آقای‌ساستری‌خوشایند باشد که بدنیا و کشور خود با عینك رنگین وتیرهٔ طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان نگاه کند. واقعاً تعجب‌آوراست‌اگر آقای‌ساستری درموقعی که‌چنین نطقی‌ایراد میکرد ازاتفاقات دردناکی که‌درمدت هیجده ماه هرروز درهند روی میداد و حتی‌در همان موقع ایراد نطق ایشان هم‌جریان‌داشت بیخبرو بی‌اطلاع مانده باشد. ایشان به روسیه وایتالیا و آلمان اشاره میکردند واز خشونتهای غیرانسانی که در آنجاها روی میداد سخن میگفتند اما بهیچوجه دربارهٔ تضییقات‌وحشیانه واز میان رفتن تمام آزادیها در کشور خودشان چیزی نمیگفتند. ممکن است تصور شود آقای ساستری از تجاوزات هولناکی که در استان مرزی ودر بنگال‌صورت گرفته است و«راجند رابابو»[۱] دردوران ریاست اخیرش بر کنگره آنرا «هتك ناموس‌بنگال» نامید بعلت سانسور شدیدمطبوعات بی‌خبرمانده باشد. زیرا سانسور اجازه‌نمیداد که اخباری ازآنچه واقعاً درآنجا میگذرد منتشرشود اماآیا حالت خفقان واحتضار هند ومبارزه بخاطرزندگی وآزادی را که ملت او برضد یك حریف نیرومند دنبال میکرد نیزمیشد فراموش کرد ونادیده گرفت؟ آیا او از رژیم پلیسی که در بسیاری از مناطق هند برقرار شده بود، از شرایطی شبیه تسلط نظامی‌یك حکومت خارجی، از مقررات استثنائی، از تضییقات، از اعتصابهای غذا و سایرمشقات زندانیان‌هم‌بی خبربود؟ آیامتوجه نمیشد که آن‌حوصله وبردباری وآزادمنشی که انگلیسیها را بخاطر آن‌میستودبوسیلهٔ‌خودآنها در هند زیرپا گذارده شده است؟

---

۱ ـ راجندرابابو ـ نام دوستانه‌ئیست که به «دکتر راجندراپراساد» اطلاق میشود. راجندراپراساد از مهمترین شخصیت‌های هند است که اولین رئیس جمهوری هند میباشد و هم‌اکنون نیز دراین مقام ارجمندقراردارد.

راجندراپراساد درسال ۱۸۸۵ در استان بیهار متولد شد در شهر کلکته در رشتهٔ حقوق تحصیلات خود را بپایان رساند از زمان بازگشت گاندی به‌هند راجندراپرساد هم در فعالیتهای کنگره سهمی بزرگ و صمیمانه بعهده داشت. درسال ۱۹۲۰ یك دانشگاه‌ملی‌افتتاح کرد که دانشجویان‌نهضت‌ملی که بعلت احساسات ضدانگلیسی‌نمیتوانستند بدانشگاههای دیگر بروند درآنجا تحصیل میکردند.

راجندراپراساد چند باربزندان رفته است. در دوران زلزله ۱۹۳۴ که در فصل ۵۸ این کتاب به‌آن اشاره شده فعالیت او درکمك به‌زلزله‌زدگان بسیار مؤثر بود. مدتی هم ریاست کنگره رابعهده داشت. درسال ۱۹۵۰ که هندبصورت یك جمهوری درآمد دکتر راجندراپراساد بمقام ریاست جمهوری انتخاب شد.

کلمهٔ بابو که در متن بکار رفته در زبان بنگالی بمعنی «پدر» است وبه نشانهٔ‌محبت بشخصیت های محبوب و ملی اطلاق میشود چنانکه دربنگال به‌گاندی هم «بابو» میگفتند واصولا بهرشخصی که بخواهند احترام‌بگذارند اورا بابو خطاب میکنند ـ م.

دراینجا این مسئله مطرح نبود که آیااو با کنگره موافقت داشت یا نداشت. البته او خود کاملا حق داشت که کنگره را انتقاد کند ومحکوم سازد اما آیا بعنوان یك نفر هندی و یك مدافع آزادی و یك مرد حساس، در برابر شهامتهای تحسین انگیز وفداکاریهای بیحساب آنهمه مردان وزنان هموطنش چه عکس العملی ازخود نشان میداد؟ آیادر موقعیکه فرمانروایان ما دشنهٔ خود را در قلب هند فرومیبردند اوهیچ نوع ناراحتی ودردی در خود احساس نمیکرد؟ آیا برای اوهیچ اهمیتی نداشت که هزاران هزار نفراز هموطنانش حاضر نمیشدند درمقابل قدرت مغرور یك امپراطوری نیرومند سرفرود آرند و ترجیح میدادند که جسمشان مورد شکنجه واقع شود، خانه‌هایشان بتاراج رود، عزیزانشان رنج ببرند اما روحشان سرفراز بماند و تسلیم نشود؟ ما چه در زندان وچه در خارج با روی گشاده باستقبال حوادث میرفتیم ودر برابر مشکلات ورنجها تبسم میکردیم ومیخندیدیم اما تبسم ما اغلب اشك آلود بود وخنده‌های ما به فریادهای دردآمیز شباهت داشت.

آقای «ورایر الوین» [1] که یك نفر انگلیسی باشرف ودرستکار است در یکی از نوشته‌های خود تأثیراتی را که حوادث هند دراوایجاد کرده‌است بیان میدارد ودر بارهٔ حوادث ۱۹۳۰ میگوید «چه آزمایش درخشان وتحسین انگیزی بود که میدیدیم تمامی یك ملت روح بندگی وغلامی را بدور می‌افکند وبا کمال شایستگی با عزم راسخ و بیباکانه قیام میکند» . و بعد نیز چنین ادامه‌میدهد که «انضباط حیرت انگیزی که ازجانب اکثر داوطلبان کنگره در دوران مبارزات ساتیا گراها نشان داده شد باندازه‌ئی بود که حتی یکی از استانداران انگلیسی استانها هم ناگزیر شد به آن اعتراف کند...»

آقای سرینیواسا ساستری مرد شایسته و حساسی است که مورد احترام فراوان هموطنانش میباشد و محال بنظر میرسد که او نیز در برابر شهامت هموطنانش در دوران مبارزه ، لااقل چنین احساسی در خود حس نکرده باشد باین جهت مخصوصاً ازاوانتظار میرفت که نسبت به پایمال شدن تمام آزادیهای مدنی وتمام فعالیتهای عمومی از طرف دولت فریاد اعتراضش را بلند کند.

حتی انتظار میرفت اووهکارانش شخصاً به بازدید از نواحی ومناطق آسیب دیده ومصیبت کشیده‌ئی مثل استان مرزی وبنگال بپردازند. ما توقع نداشتیم که ایشان بحمایت کنگره برخیزند یا به نهضت نافرمانی عمومی کمك دهند اما انتظار میرفت که لااقل از تجاوزات وگستاخیهای افراطی پلیس جلو گیری کنند. این کاریست که معمولا مدافعین آزادی و دوستداران حقوق‌مدنی و آزادیهای عمومی در سایر کشورهای جهان هم انجام میدهند. متأسفانه آقای ساستری بجای آنکه به‌چنین اقداماتی بپردازد وبجای آنکه بکوشد اززیاده رویها وافراطهای دستگاه اجرائی که بیرحمانه برسرمردان وزنان هند میتاخت وابتدائی

[1] Verrier elwin

ترین آزادیها را هم ازمیان‌میبرد، جلوگیری کندو بالاخره بجای آنکه تحقیق کند و تشخیص بدهد که چرا تمام این‌وقایع روی میدهد، به انگلیسیها گواهینامهٔ آزادمنشی و پرحوصلگی و بردباری میداد. آنهم درست در موقعیکه این خصال بوسیلهٔ خود اربابان انگلیسی در هند نابود میشد. او باین‌ترتیب پشتیبانی‌معنوی وحمایت‌اخلاقی‌خود را بایشان تقدیم‌میداشت ودر موقعی که آنها شدیدترین تضییقات را برقرار میساختند بایشان دل وجرأت میداد و از ایشان‌تشویق میکرد.

من اطمینان‌کامل دارم که او باین مسائل توجه‌کامل وکافی‌نداشت ودر واقع متوجه عواقب اقدامات خودنبود اماجای‌تردید هم نیست که نطق اوچنین ثمراتی‌راببارمی‌آورد. بنابراین میتوان پرسید که پس چرا طرز فکروطرز عمل اوچنین بود؟

من برای این سئوال پاسخی‌نمی‌بینم جزاینکه رهبران لیبرال بکلی‌خودشان را از هموطنانشان‌واز تمام افکار جدید جداساخته‌اند. کتابهای کهنه وپوسیده‌ئی که آنهامطالعه میکنند مردم هند را از نظرشان می‌اندازد ویك نوع حالت رخوت و خواب‌آلودگی در ایشان بوجود می‌آورد.

ما بزندان میرفتیم و بدنهامان در سیاهچالهای زندان میپوسید اما افکارمان آزاد میماند وروحمان بیباك وسرفراز بود. اماآنها با دست خود برای خویش یك زندان فکری بوجودآورده‌بودند که در آن بیهوده بدور خود می‌چرخیدند ودور میزدند وهرگز راه گریزی از آن نمی‌یافتند. آنها بت بیجان و تغییرناپذیراشیاء را می‌پرستیدند وموقعیکه خود اشیاء چنانکه در این جهان‌متغییرروی‌میدهد، تغییرمی‌یافت آنها گیج ومبهوت‌میماندند و در پهنهٔ اقیانوس حیات سکان و قطب‌نمای خود را از دست میدادند. از نظر جسمی وفکری نا امید وناتوان می‌شدند وموازین ایدآلی‌واخلاقی‌راهم گم میکردند. البته هر یك از ما مختاریم که خودمان به پیش برویم یا اینکه بزور جلو رانده شویم اما در هر حال در این عالم متحرك که همه چیزدر حرکت است وجلومیرود نمیتوانیم در جای خود آرام باقی‌بمانیم.

لیبرالها که از حرکت و تغییرمی‌ترسیدند از طوفانهائی که در اطرافشان بحرکت می‌آمد و آنها را در خود می گرفت وحشت داشتند. چون نیروی‌کافی وقدمهای استوار نداشتند نمی‌توانستند به جلو بروند و باین جهت بود که در اقیانوس متلاطم زندگی سرگردان میشدند، باینطرف و آنطرف می‌افتادند و به هرخاشاکی که برسرراهشان‌می‌آمد چنگ میزدند. آنها در سیاست هند همچون «هاملت» [۱] هائی بودند که از افکار بیرنگ

۱ ـ هاملت نام شاهزاده افسانه‌ئی ژوتلند است که شکسپیر درام‌نویس بزرگ انگلیسی با اثر معروف خود نام اورا جاویدان ساخت . او همواره میخواست انتقام مرگ پدرش را از عمویش کلودیوس که او را کشته بود و با

خود بیمار میشدند وهمیشه شك داشتند ومردد بودند ونمیتوانستند تصمیم بگیرند.

«ای انتقام منفور! زمان ازهم گسسته است

و من ناتوان‌تر از آنم که آنرا بهم پیونددهم.»

روزنامهٔ هفتگی «سرونت آف ایندیا» (خدمتگذار هند) نیز که یك روزنامهٔ لیبرال است در آخرین روزهای نهضت نافرمانی عمومی اعضای کنگره را متهم میکرد باینکه خودشان میل داشتند به زندان بروند وموقعیکه بزندان میرفتند میخواستند هرچه‌زودتر بیرون بیایند. بقراریکه این روزنامه با ناراحتی و عصبانیت نوشته است تنها سیاست کنگره همین بوده‌است. چنین بنظر میرسد که درمقابل این سیاست کنگره کوشش لیبرالها هم این بوده است که دائماً نمایندگانی به انگلستان بفرستند که در انتظار مراحم وزیران بریتانیا بنشینند یا اینکه صبر کنند ودعا کنند که تغییری در دولت انگلستان حاصل شود واوضاع بنفع آرزوهای ایشان تغییر پذیرد.

در واقع راست است که یکی از سیاست‌های کنگره درآنوقت این بود که مقررات استثنائی وسایرخشونت‌هاودستورهای ظالمانهٔ دولت را که تضییقات شدیدی فراهم میساخت مورد بی‌اعتنائی قراردهد وطبعاً نتیجهٔ این کارهم رفتن بزندان میبود. همچنین راست است که کنگره وملت هند بعد از یك مبارزهٔ طولانی نیروهایش تحلیل رفته بود و نمیتوانست فشار مؤثری بردولت وارد سازد اما در این جریان جنبه‌های عملی واخلاقی مبارزه مورد نظر بود واهمیت داشت.

اعمال فشار علنی و بی‌پرده برمردم بدان شکل که در هند مورد عمل قرار گرفته است برای فرمانروایان ما وخود دولت بسیار گران تمام میشد. این‌شکل کار حتی برای خودآنها هم ناراحت کننده است واعصابشان را تحت فشار شدید قرار میدهد و خوب میدانند که عاقبت ارکان‌حکومت ایشان رامتزلزل خواهد ساخت. باین جهت است که آنها دائماً درباره صفات واقعی ومزایای طرز حکومت خود، هم در میان ملتی که تحت فشار است وهم در سراسرجهان تبلیغات میکنند. آنها ترجیح میدهند که مشت آهنین خود رادر دستکشهای نرم ومخملی پنهان سازند. برای هردولت هیچ چیزاز این وضع خشم‌آورتر وناراحت کننده‌تروزیان آورتر نیست که با مردمی‌سروکار داشته باشد که در هرحال وبهر قیمتی‌هم که تمام شودنخواهند به امیال‌او تسلیم شوند واراده اورا بپذیرند. بدینقرارحتی بی‌اعتنائیهای پراکنده ومنفرد مردم نسبت به فشارها وتضییقات دولتی‌هم ارزش داشت. زیرا ازیکسو به ملت نیرومی‌بخشید واز سوی دیگرروحیهٔ دولت را درهم میشکست.

مادر هاملت ازدواج کرده بود بستاند اما همواره تردید و دو دلی وعدم تصمیم مانع او میشد. شعری هم که درمتن آمده است از شکسپیر است و از زبان هاملت نقل شده است ـ م.

درواقع همین ملاحظات روحی و جنبه‌های معنوی مبارزه است که اهمیت بیشتری دارد. «تورو» [۱] در یکی از نوشته‌های خود مینویسد «در دورانی که مردم بنا حق زندانی میشوند جای هرمرد وزن با شرف ودرستکار در زندانست.»

طبعاً نمیتوان چنین شعار بزرگی‌را به‌لیبرالها و نظایر ایشان توصیه کرد اما درواقع بسیاری از ما بخوبی احساس کرده‌ایم که در شرایط کنونی و در دورانی که حتی صرفنظر از زندانیان نافرمانی‌عمومی بسیاری از همکاران وهموطنان ما همیشه در زنـدان هستند و ماشین تضییقات دولتی دائماً برفشار خود می‌افزاید ودر عین حالیکه به غارت و استثمار ملت‌ما کمك‌میدهد بما توهین‌هم میکنند، داشتن یك‌زندگی شایسته و آرام تصور ناپذیراست. زیرا ما در کشور خودمان بصورت عناصر مشکوك ومظنون زندگی‌میکنیم که بایدهمیشه در تیر گیها بسر بریم و تحت‌نظر باشیم، ناچاریم صدای‌خود را خفه وخاموش سازیم که‌مبادا فتنه‌انگیزی‌و آشوبگری تلقی گردد، نامه‌هایمان دائماً بازوسانسورمیشودوهمواره احتمال جلوگیری ازهراقدام، وخطر توقیف‌و بازداشت دربرابرمان قراردارد. درچنین‌وضعی برای هریك از ما فقط یکی‌از دوراه وجود دارد: یا تسلیم دنائت‌آمیزدر برابرقدرت دولت و سقوط روحی وانکار حقیقتی که دردرون قلبمان بدان معتقدیم وبالاخره تن دادن‌بفحشای اخلاقی‌در مورد چیزی که آنرا اساسی‌ترین منظور خود میشماریم، یا مخالفت با دولت و وقبول تمام عواقب ناگواری که چنین مخالفتی ببار می آورد.

بدیهی‌است که هیچ کس میل ندارد بزندان برود وخود را بدرد سر بینـدازد. اما اغلب‌رفتن‌بزندان‌برتحمل وقبول بسیاری چیزهای دیگر ترجیح دارد. همانطور که «برنارد شاو» هم نوشته‌است:

«درزندگی تنهافاجعه حقیقی‌ودردناك اینست که انسان‌دستخوش‌مقاصد خودخواهانهٔ کسانی واقع شود که به‌پلیدی و پستی آنها یقین دارد. سایر رنجهای زندگی حتی در زشت‌ترین شکل‌خود هرچند که مصیبت و نکبت و بندگی باشند وزندگی‌رابصورت‌دوزخی درروی زمین درآورند دربرابر رنج آن فاجعه ناچیزهستند.»

---

۱ ـ تورو (Thoreau) نویسندهٔ مشهور آمریکائی در قرن نوزدهم که از ۱۸۱۷تا۱۸۶۲ زندگی کرد.ـم

آنند بهاوان
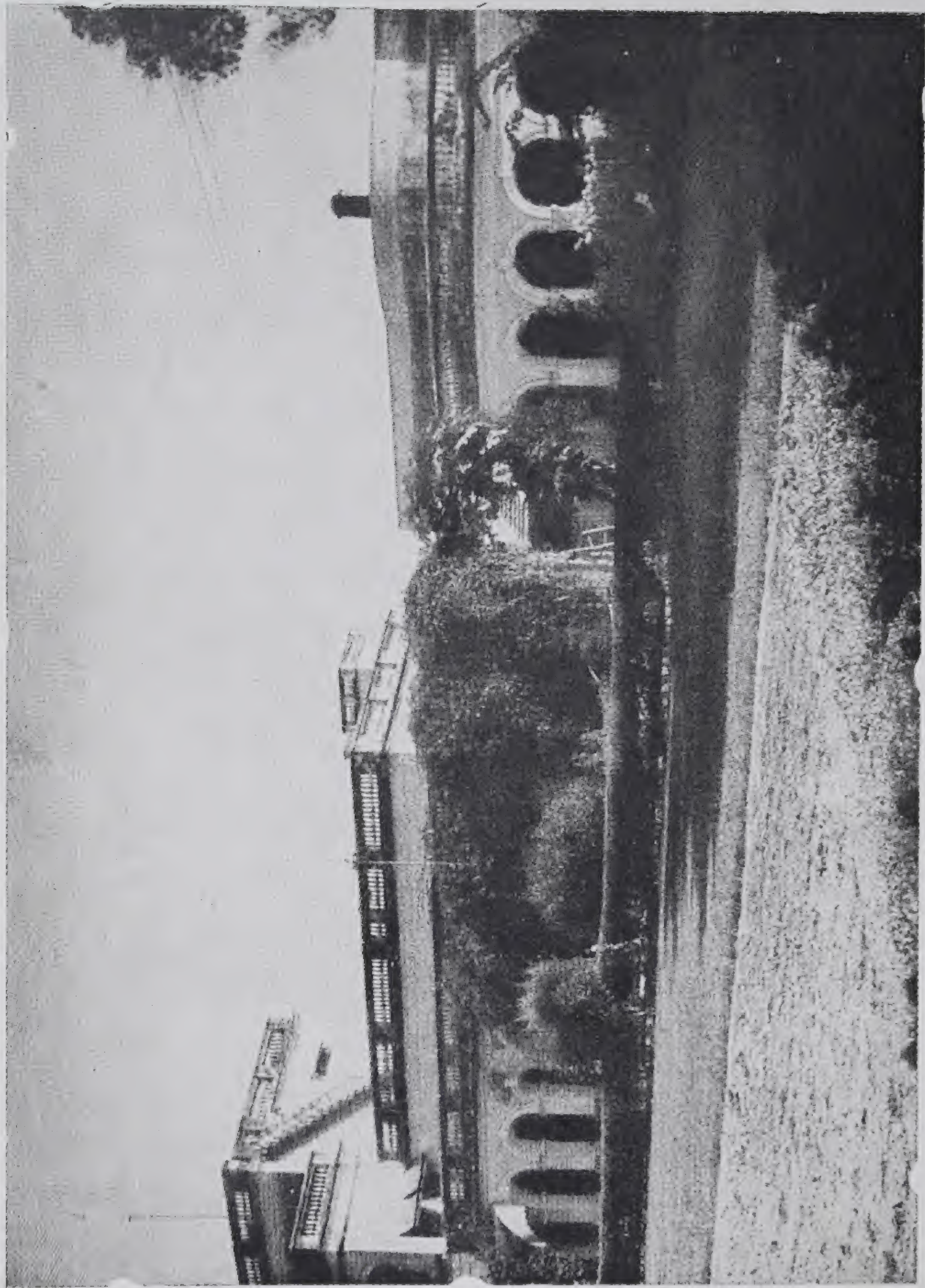
خانهٔ پدری نهرو درالله آباد در کنار «سواراج بهاوان» که محل سکونت خانوادهٔ نهرو بوده است

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

۴۹

پایان یك زندان طولانی

موقع آزادیم فرا میرسید. من از تخفیفی که معمولا بعنوان « طرز رفتارشایسته» به زندانیان داده میشد استفاده میبردم وباین ترتیب سه ماه و نیم زودتر از موعد رسمی آزاد میشدم. آرامش خاطر، یا بعبارت دقیق‌تر، رخوت فکری که در نتیجهٔ اقامت‌ممتددر زندان پیش می‌آید بتدریج در مقابل دورنمای آزادی نزدیك جای خود را به یك حالت هیجان وتحریك شدید میسپرد.دائماً این سئوال در برابرم مطرح میشد که پس ازآزادی چه باید کرد؟ این مسئله درنظرم بسیار دشوار وپیچیده بود. تردید وابهامی که دربرابر این سئوال داشتم شادی ونشاطی‌را که از فکر آزادی وخروج زندان ایجاد میشد تیره میساخت. اما خود این حالت هم دوام زیادی نداشت وبزودی نیروئی که‌مدتهای دراز در اعماق وجودم فشرده شده بود دوباره بجوش می آمد و باکمال بیصبری منتظر لحظهٔ آزادی خود بودم.

روز آخرژوئیهٔ۱۹۳۳خبردردناك و تأسف‌آور مرگ ناگهانی «ژ.م.سن- گوپتا» را برایم همراه‌آورد.من‌بااو نه فقط‌سالها باهم درکمیتهٔ عاملهٔ کنگره همکاری نزدیك و صمیمانه‌ئی‌داشتم بلکه‌او برایم‌همچون‌رشته‌ئی بود که مرا به روزگار جوانی واوان‌تحصیل در دانشگاه کمبریج متصل میساخت. ما نخستین باریکدیگررا در کمبریج دیدیم.وقتیکه من به‌آن دانشگاه وارد میشدم او نخستین امتحاناتش را بپایان رسانده بود.

سن- گوپتا در اسارت وزندان مرد. در اوایل سال ۱۹۳۲ هنگامی که باکشتی‌به هند باز میگشت اورا در بمبئی ودر روی کشتی‌بازداشت کردند وبصورت زندانی سیاسی بدون اتهام ومحاکمه در زندان باقی‌بود.درزندان سلامتیش را از دست داد. راست‌است که ازطرف دولت تسهیلاتی برایش فراهم‌میشد اما این تسهیلات‌نمیتوانست اورا ازچنگ بیماری نجات دهد.تشییع جنازهٔ اودر کلکته صورت‌یك تظاهرونمایش وسیع وتوده‌ئی را بخود گرفت. مثل این بود که روح بنگال پس از یك دوران ممتد خفقان وفشار بالاخره فرصت وبهانه‌ئی برای تجلی وخود نمائی‌بدست می آورد.

بدین ترتیب «سن ـ گوپتا» از دست رفت. اما «سوباس بوس» که یکی دیگر از همین زندانیان سیاسی دولت بود و او نیز بعلت اقامت ممتد در زندان بیمار شده بود بالاخره اجازه یافت که برای معالجه به اروپا برود. «ویتابه بهای پاتل» قهرمان دلیر مبارزات ملی ما نیز در اروپا بستری بود. چه بسیار کسان دیگر که یامردند ویاسلامتیشان را از دست دادند و بیمار وعلیل شدند زیرا نتوانسته بودند فرسودگی جسمانی زندگی زندان وهیجانات روحی ودائمی فعالیتهای خارج را تحمل کنند! چه بسیار کسان که ظاهراً در آنها تغییری حاصل نشده بود اما روحشان شکنجه میکشید ودرهم شکسته بود ویا بر اثر زندگی غیرعادی گرفتار عقده‌ها و ناملایمات و پیچیدگی‌های روحی شده بودند!

مرگ «سن- گوپتا» تأثیر شدیدی درمن گذاشت ومرا به شکنجه ودردخاموشی که با سنگینی خود برسراسر هندفشار می‌آوردمتوجه‌ساخت. این احساس ، یك اندوه بزرگ وعمیق در دلم بوجودآورد. از خود میپرسیدم که آیا تمام این فداکاریها برای چه هدفیست؟ راستی برای چه هدفی ؟

من شخصاً از نظر سلامتی جسمی وضع خوبی داشتم و باوجود فعالیتهای سنگین کنگره وزندگی نامنظم خود رو بهمرفته جسماً سالم بودم. تصور میکنم این وضع من تااندازه‌ئی بعلت ساختمان نیرومند جسمانی بود که بارث برده بودم ومقداری هم بجهت مراقبت‌هائی بود که از خود بعمل میآوردم. بیماری، ضعف، وچاقی بیمورد همیشه برایم ناخوشآیندبوده است وهمواره سعی کرده‌ام بوسیلهٔ ورزش واستفاده از هوای آزاد و غذاهای ساده خود را از آسیب آنها مصون نگاه دارم.

بنا بر تجربهٔ خود ملاحظه کرده‌ام که قسمت عمده‌ئی از طبقات متوسط ما بعلت بدی وضع غذای خود ضعیف هستند. این طبقه از مردم ما (البته آنانکه وسیلهٔ تهیهٔ غذا دارند) هم غذاهای متنوع وهم زیاد میخورند. اغلب مادران با شیرینی‌ها وتنقلات مختلف که از روی مهربانی بیجا بکودکان خود میدهند قدرت دستگاه هاضمهٔ آنها را برای تمام مدت عمرشان ضعیف وعلیل میسازند. همچنین اغلب بچه‌ها را در زیر فشار لباسهای زیاد خفه میکنند. انگلیسیهائی‌هم که در هند هستند ظاهراًخیلی‌زیاد غذا میخورند منتها غذای آنها به سنگینی غذاهای هندی نیست. با وجود این ظاهراً وضع صرف غذا نسبت به نسلهای سابق که عادت داشتند مقادیرزیادی غذاهای گرم ومقوی صرف کنند بهترشده است.

من هرگز شهوت وهوس زیادبرای غذاهای رنگین وفراوان نداشته‌ام وهمیشه‌سعی کرده‌ام از پرخوری زیاد واز غذاهای سنگین اجتناب کنم.

در خانوادهٔ ما هم مانند تمام برهمنان کشمیر گوشت مصرف میشد[1] ومن همیشه از

۱ـدرمیان بسیاری ازپیروان آئین هندو خوردن گوشت ممنوع است وکراهت دارد و باین جهت نویسنده این مطلب را متذکرشده است ـ م .

کودکی گوشت میخوردم امانه بمقدارزیاد. در دوران‌عدم همکاری‌سال ۱۹۲۰ ازخوردن گوشت صرفنظر کردم و گیاهخوار شدم واین عادت را تا هنگام سفراروپا که شش سال بعد صورت گرفت ادامه دادم. در اروپا دوباره خوردن گوشت را از سر گرفتم. اما وقتی بهند بازگشتم باز هم رژیم گیاهخواری را دنبال کردم وتا کنون کما بیش بـآن وفادار مانده‌ام. ظاهراً غذاهای گوشتی برایم بسیار سازگار است اماکم کم نسبت به گوشت یك نوع کراهت وتنفر پیدا کرده‌ام و گوشت در نظرم غذای ناگوار وخشنی‌شده است.

در دورانهائیکه سلامتیم متزلزل‌میشد مخصوصاً در زندان سال ۱۹۳۲ که درمدت چند ماه هرروز کمی‌تب میکردم همیشه ناراحت وعصبانی‌بودم. بیماری در نظـرم موجب شرمساری شخصی‌وتجاوز وتوهینی‌به شخصیت و غرورم بود. در ۱۹۳۲ برای نخستین‌بار در زندگیم دیگر با اعتماد فراوان به عمرونیروی خود نگاه نمیکردم . شبح ضعف نیرو وانحطاط قوابنظرم میرسید وموجب نگرانی واضطراب شدیدم میشد. تصور نمیکنم که‌از مردن ترس ووحشتی‌داشته باشم اما فکر ضعف تدریجی‌جسمی‌وروحی‌چیـزدیگری است. معهذا نگرانی‌واضطراب زیاد هم بیمورد بود وبالاخره توانستم بر بیماریم چیره شوم و برجسم خودمسلط بمانم. استفاده‌های طولانی‌از آفتاب در زمستان‌به من کمك داد که‌از نو سلامتی‌وقدرت خود را باز یابم. درموقعی که رفقای همزندانم در زیرروپوشها یا درون پالتوهای خود از سرما میلرزیدند من بدن خود را عریان به نوازشهای مطبوع و گـرم کنندهٔ خورشید میسپردم. البته این‌کار جزدر شمال‌هندآنهم‌در فصل زمستان ممکن‌نیست ، در سایرجاها معمولا آفتاب زیاد گرم وطاقت فرساست.

در میان انواع ورزشها مخصوصاً از حرکت «شیرشاسانا» خیلی‌خوشم می‌آمد.در این ورزش سررا بزمین میگذارند. کف دستها را در حالیکه انگشتهای دو دست درهم فرومیرود به پشت‌گردن تکیه میدهند، وآنوقت پاها وبدن را بطور عمودی بلندمیکنند ومیکوشند باکمك بازوها که بزمین تکیـه دارد تعادل بدن را برروی سرحفظ کنند و مدتی‌در این حالت باقی‌بمانند. تصورمیکنم این ورزش از نظرجسمی‌بسیار عالی‌باشد اما من‌آنرا مخصوصاً برای اثرات روحیش وتأثیری که در خودم میگذاشت می‌پسندیدم زیرا این وضع واین حالت که تا اندازه‌ئی‌مضحك و خنده‌آور بود سبب میشد که خوش خلقی وبردباریم برای تحمل ناملایمات زندگی‌افزایش یابد.

سلامتی‌عمومی‌واحساس‌قدرت‌ونیرومندی‌جسمی که‌از سلامتیم‌ناشی‌میشد دردورانهای فشار روحی‌وناراحتیهائی که جزء اجتناب ناپذیرزندگی‌زندانیست، برایم کمك فوق‌العاده

و گرانبهائی بوده است. همچنین همواره به‌من کمك داده‌است که خود را با هر نوع تغییرات چه در زندان وچه در خارج منطبق سازم. اغلب باضربات روحی واتفاقات ناگواری مواجه میشدم که بنظرم میرسید براثر آنها از پا خواهم افتاد اما باکمال تعجب میدیدم که خیلی زودتراز آنچه انتظار داشتم نیروی خود را باز می‌یابم.

تصور میکنم یکی‌از نتایج اساسی‌امساك در غذا ورعایت بهداشت و مداومت در ورزش برایم این بوده است که عملا هر گزدچار سردردهای ناراحت‌کننده نشده‌ام واز بیخوابی رنج نبرده‌ام. من ازاین عوارض‌ناگوار و بسیار متداول تمدن جدید همیشه‌مصون مانده‌ام . همچنین چشمم قدرت دید خود را از دست نداده است با وجود آنکه در بکار بردن آن برای خواندن و نوشتن هیچ‌صرفه‌جوئی نکرده‌ام وحتی گاهی‌هم در زندانها ناچار بوده‌ام در روشنائی کم و نامناسبی کار کنم . در سال ۱۹۳٤ یك بار یك چشم پزشك از قدرت‌دیدچشمم‌متحیرماند. هشت سال‌پیش‌از آن‌خوداو پیش‌بینی کرده‌بود که منتها پس‌از یك یا دوسال باید عینك بزنم. چه اشتباه بزرگی! زیرا هنوز هم هیچ احتیاجی به عینك ندارم.

هرچند این واقعیات ممکن است سبب شود که سلامتی‌من بحساب قناعت و امساك در غذا گذارده شود باید اضافه کنم که از کسانی که فوق‌العاده در مصرف غـذا امساك دارند ودر این‌امر مراقبت‌ودقت زیاد بعمل‌می‌آورند تا همیشه سلامت بمانند وحشت‌میکنم.

در حالیکه من در انتظار آزادی خود بودم مردم در خارج شروع کرده بودند که نافرمانی‌عمومی‌را بصورت تازه وانفرادی آن بکار بندند. گاندی جی‌شخصاً تصمیم گرفت که برای این‌کار سرمشقی بدیگران بدهد. به این منظور پس از اطلاع دادن‌بمقامات‌دولتی، دراول‌ماه‌مه براه‌افتادتابه گجرات‌برود و به‌دهقانان‌دربارهٔ مقاومت‌مسالمت آمیزموعظه کند درنتیجه بلافاصله اورا بازداشت کردند و به‌یك سال زندان محکومش‌ساختند ودوباره به زندان «یراودا» فرستادند. خوشحال بودم که‌میدیدم‌اورادوباره بزندان خود بر گرداندند زیرا زندانی‌شدن او برهیجان و مقاومت مردم می‌افزود . اما باز بزودی وضع پیچیده‌ئی پیش آمد. گاندی جی‌از زندان خودتسهیلاتی‌درخواست کرد تا بتواند مثل سابق ازهمانجا نهضت «هریجن» را اداره کند اما دولت این‌بار درخواست اورا رد کرد. وناگهان‌خبر شدیم که گاندی جی‌باین علت روزهٔ خود را از سر گرفته است. این تصمیم بزرگ واقعاً با اهمیت موضوع تناسبی‌نداشت وهرچند که دراختلافش با دولت‌کاملا ذیحق بوداماچنین تصمیمی بنظرمن بیموردوغیرقابل درك‌مینمود. اماچه میشد کرد! ما فقط‌میتوانستیم بصورت تماشاگری‌منتظرعواقب‌کار بمانیم.

براثراین روزه در ظرف یکهفته حال گاندی جی بسرعت روبخرابی‌میرفت. او را به یك بیمارستان منتقل‌کردند اما البته باز هم زندانی‌حساب میشد. دولت با درخواست

تسهیلات او برای کار «هریجن» لجوجانه مخالفت میکرد . در اینموقع بنظر میرسید که گاندیجی دیگر میل بزندگی را که دردوران روزه‌های قبلی خود همیشه حفظ کرده بود، ازدست داده وخود را بدست حوادث سپرده است. احساس میشد که مرگ او نزدیك شده است . حتی با همه کس وداع کرد. اموال مختصری را که داشت بدیگران بخشید وقسمتی از آنها را بپرستارانش داد وآماده مردن شد. اما دولت نمیخواست مسئولیت مرگ گاندی جی بگردنش بیفتد و باین‌جهت‌در آنموقع اورا بطور ناگهانی آزادساخت. این آزادی درموقع بسیار حساسی‌صورت گرفت که اورا ازمرگ نجات‌داد . شاید یکروز بعد خیلی‌دیرمیبود. ظاهراً آزادی او براثراقدام «چ.ف. آندریوز» بود که برخلاف میل گاندی جی بدولت‌هند برای این کار فشار آورده بود.

در این ضمن روز ۲۳ اوت مرا از زندان دهرادون حرکت دادند ودوباره بزندان «ننی» منتقل کردند درحالیکه بیش از یکسال و نیم بود که در زندانهای دیگر بسر میبردم. درست در همین موقع خبر رسید که‌مادرم‌ناگهان بشدت بیمار شده است واورا ببیمارستان برده‌اند. ظاهراً حالش بسیار وخیم‌شده بود ودرنتیجه بجای ۱۲ سپتامبر که تاریخ آزادیم بود مرادر ۳۰ ماه اوت ۱۹۳۳ آزادساختند. بدینقرار دولت ایالتی نیز ۱۳ روز از مدت زندان مرا تخفیف داده بود .

۵۰

ملاقاتی با گاندی جی

بلافاصله پس از آزادی بسرعت خود را به لکنهو و به بالین مادرم رساندم وچند روزی را با اوماندم. پس از مدت درازی از زندان بیرون آمده بودم واحساس میکردم که با اطرافیان خود و با محیط خارج اززندان ارتباطم بکلی قطع شده است. همانطور که برای همهٔ ما پیش میآید با یك نوع ناراحتی متوجه میشدم که در دورانی که من در زندان مانده بودم دنیا پیش رفته وتغییر یافته بود. بچه‌ها وپسرها ودخترها بزرگتر شده بودند، ازدواجها، تولدها ومرگها روی داده بود. محبت و کینه، کار وتفریح، تراژدی و کمدی، همه چیز ادامه یافته بود. هرچه میدیدم وهرچه‌میشنیدم برایم اندکی تازگی‌داشت. علائق ومنافع تازه‌ئی‌در زندگی‌پیدا شده بود. دربارهٔ موضوعهای تازه‌ئی‌صحبت میشد، گوئی‌شط عظیم زندگی‌جریان یافته بود ومرا همچون خاشاکی‌در کنجی‌رها کرده بود. این احساس برایم زیاد خوشآیندنبود. درك‌میکردم که بایدخود رابا محیط‌جدید اطرافم منطبق سازم اما پیش خود ضرورتی برای اینکار احساس نمیکردم. بخوبی‌متوجه بودم که فقط دوران کوتاهی‌را بیرون اززندان‌خواهم گذراند وطولی‌نخواهد کشید که‌مرا دوباره بزندان‌باز گردانند. پس چه لازم بود که خود رابا وضعی‌منطبق سازم که‌میبایست بزودی آنرانیزرها کنم؟

از نظرسیاسی‌هند کمابیش آرام بود. فعالیتهای عمومی‌بطور وسیعی‌از طرف‌دولت تحت‌کنترل بودواز میان برده شده‌بودفقط گاه‌بگاه بازهم توقیفهائی‌صورت‌میگرفت. اما این سکوت هندبسیارپرمعنی‌بود. این‌خاموشی‌یك سکوت شوم بود که بدنبال فرسودگی از تحمل یك دوران تضییقات وفشارهای وحشیانه پیش می‌آید، سکوتی که اغلب بسیار گویاست اما از حدود فهم دولتهائی که‌تضییقات را برقرار میسازند ومردم را تحت‌فشار میگذارند بیرونست. هند بصورت یك‌کشور پلیسی کم‌نظیردرآمده‌بود وطرز فکر پلیسی در تمام محافل دولتی‌حکمفرما بود. هر نوع تظاهرعلنی‌به عدم موافقت با دولت از میان رفته بود ویك ارتش‌عظیم‌ازجاسوسان وپلیسان مخفی‌درسراسر کشور پراکنده شده‌بود.

تزلزل روحی ویأس وترس درمیان مردم احساس میشد . هر نوع فعالیت‌سیاسی مخصوصاً درمناطق روستائی بلافاصله مورد تعقیب وسرکوبی قرار میگرفت . فرمانداران ایالات میکوشیدند اعضای کنگره وعناصرمتمایل به کنگره را ازشهرداریها وسازمانهای محلی واداری بیرون بریزند . بنظردولت هر کس که باتهام شرکت درنافرمانی عمومی بزندان رفته بود دیگر برای تدریس درمدارس شهرداری وکار کردن درمؤسسات عمومی‌وخدمت درهیچگونه پست ومقام اداری صلاحیت نداشت. حتی شهرداریها که مؤسسات ملی بودند بشدت تحت فشارقرارداشتند وچنانچه به‌این دستورات غیرقانونی واخراج اعضای کنگره تن در نمیدادند اعتبارات و کمکهای مالیشان قطع میشد . نمایان ترین نمونه های این فشارها درشهرداری کلکته صورت میگرفت . خیال میکنم که دولت ایالتی بنگال حتی قانونی هم بر ضد استخدام کسانی که بعلل سیاسی زندانی شده بودند بتصویب رساند .

اخبارفعالیتهای نازیها که درآلمان روی‌کار آمده بودند درمقامات رسمی‌انگلیسی دولت هند و مطبوعات وابسته بـه آنها اثر فـوق‌العاده ئی داشت. آنها از این وقایع برای‌توجیه‌اقدامات خود استفاده میکردند ودائماً برخ ما میکشیدند که اگرسر وکارمان با نازیها می‌افتاد وضعمان هزاران‌بار بدترمیبود !

درواقع نازیها میزانها و رکوردهای جدیدی برای جنایت و فشار بوجود آورده بودندورقابت کردن باآنهاکار آسانی نبود. امابا اینهمه‌شایددرآنموقع‌وضع‌مااز آنچه آنها میکردند نیز بدتر بوده است.قضاوت دراین‌باره برایم بسیاردشواراست‌زیرا ازتمام‌وقایعی که درظرف این پنج سال اخیر در قسمتهای مختلف هند روی داده است بدرستی اطلاع ندارم . دولت بریتانیا درهند عقیده دارد که باید طوری عمل کند که دست راست ازدست چپ خبرنداشته باشد ودرنتیجه با هر نوع پیشنهاد برای انجام تحقیقات بیطرفانه هرچند هم کـه همیشه در موارد تحقیقات ، کفهٔ ترازو را بطرف دولت متمایل سازند مخالفت میکند .

تصورمیکنم این حرف صحیح است که مردم عادی و متوسط انگلیسی از خشونت نفرت دارند. نمیتوانم تصور کنم که ملت انگلیس هم حاضرباشد مثل نازیها از بکاربردن و تکرار کلمهٔ «خشونت» افتخار کند . حتی وقتی هم که عملا خشونت را بکارمی‌بندند تا اندازه‌ئی ازآن شرمنده میشوند. اماگمان دارم که ما چه آلمانی، چه انگلیسی‌وچه‌هندی همگی فقط پوشش بسیارنازکی ازرفتارانسانی وتمدن‌آمیز داریم و همینکه شهوات ما بیدارمیشوند این قشرنازك ازمیان میرود وماهیت واقعی ما که با زشتی خود درزیر آن پنهانست نمایان میگردد . جنگ بزرگ[۱] بشکل هولناکی جامعهٔ بشری را موردخشونت

۱. یادآوری میشود که جنگ جهانی اول مطرح است ـ م .

قرارداد وعواقب آنرا در موقع قحطی و گرسنگی مهیبی که بر اثر محاصرهٔ آلمان حتی پس ازپایان مخاصمات پیش آمد بچشم دیدیم . همانطور که یکی از نویسندگان انگلیسی مینویسد آن ماجرا «یکی اززشت‌ترین، خشن‌ترین و نفرت‌انگیزترین وحشیگریهائی بود که ممکن است ازجانب ملتی‌صورت پذیرد».درهند هم حوادث سالهای ۱۸۵۷و۱۸۵۸ [۱] فراموش نشده است. درواقع هروقت پای منافع‌خودمان بمیان می‌آید دیگرتمام مقررات عالی اخلاقی و ملاحظات انسانی فراموش میگردد ، دروغ صورت «تبلیغات» را بخود میگیرد وخشونتها و جنایات باسم «محدود ساختن علمی» و«حفظ نظم و قانون» نامیده میشود .

این امر گناه هیچ فرد یا هیچ شخص خاصی نیست . کما بیش هر کس که در چنان وضع و شرایطی قرار گیرد بهمین شکل عمل میکند . در هند و در هر کشوری که تحت تسلط خارجی قراردارد همواره یك تهدیددائمی وپنهانی ازطرف مردمی که طبعاً خواهان استقلال هستند برضد قدرت حاکمه وجود دارد . این تهدید گاه‌بگاه نمایان تر میشود و صورت‌فعال‌تری بخود میگیرد. ترس‌ازهمین خطر است که‌خصوصیات قدرت‌نظامی رابا تمام جنبه‌های ناگوارش در دستگاه حاکمه توسعه میدهد.مااین خصوصیات را درطی سالهای اخیر به‌کاملترین صورتی درهند احساس کرده‌ایم زیرا دراین سالها خطروتهدید ما برای دستگاه حاکمه بسیار نیرومند ومؤثرشده است.اما میتوان گفت که ما درهند تقریباً همیشه درتحت نفوذ وتسلط فکر نظامی (یا عدم نظام واقعی) قرار داشته‌ایم . این امریکی از نتایج وجود «امپراطوری» بوده است که،هم طرف محکوم وهم طرف حاکم ، هریك‌را به نوعی دستخوش انحطاط ساخته است :

انحطاط هندیان‌باندازهٔ‌کافی همیشه‌نمایان است وانحطاط دستگاه حاکمهٔ‌انگلیسی هم که نرمش و انعطاف بیشتری دارد در مواقع بحرانها نمایان میگردد . اما یك گروه سوم هم هستند که متأسفانه از نتایج این هردوانحطاط رنج میبرند .

در زندان من فرصت فراوانی داشتم که نطقهای مقامات عالی و پاسخهائی راکه درمجامع و شوراهای دولتی بسؤالات مختلف نمایندگان میدادند و بیانیه‌های دولتی را با دقت بیشتری بخوانم . ملاحظه میکردم که درظرف سه سال اخیریك تغییرمحسوس در آنها حاصل شده است واین تغییر بتدریج بیشتر و بیشتر نمایان میگردد . تمام این قبیل اظهارات کم کم صورت خشن‌تروتهدیدآمیزتر بخود میگرفت و بشکل حرفهای یك سرگروهبان که با افراد زیرفرمان خود صحبت کند درمی‌آمد . یکی ازنمونه‌های نمایان آن

۱ــ سالهای نخستین طغیان وانقلاب ملی‌هند برضد انگلیسیها که باکشتارهای فجیع‌وقتل عامها هولناك‌همراه بود . در فصول اول کتاب هم به آن اشارهٔی شده است ـ م .

نطقی بود که تصورمیکنم ازطرف یکی ازمأمورین پادگان نظامی مقیم «میدناپور» در بنگال درنوامبریا دسامبر۱۹۳۳ ایرادشد.دراظهارات اوهمه‌جا تهدید «وای برمغلوب»[۱] جلوه گر بود .

جالب توجه این بود که اروپائیان غیررسمی که در یك مقام با مسؤلیت دولتی هم قرار نداشتند ، درهمه جای هند ومخصوصاً در بنگال حتی از صاحبان مقامهای رسمی نیز متجاوزتر بودند وخشونت بیشتری نشان میدادند. درواقع هردودستهٔ آنها،چه‌اروپائیانی که درمقامهای رسمی قرار داشتند و چه اروپائیان غیررسمی،دررفتارو گفتار خود بطور نمایانی تمایلات فاشیستی ابراز میداشتند .

یکی از موارد بسیار پر معنی و بیان کنندهٔ خشونت‌ها ، بدار آویختن چند تن از زندانیان ومحکومین جنائی دراستان «سند» میباشد که اخیراً اتفاق افتاد . ظاهراً از آن جهت که تعداد جنایات در این ناحیه افزایش مییافت مقامات دولتی تصمیم گرفتند چندتن ازجنایتکاران را دربرابرعموم اعدام کنند تا بخیال خود دیگران را بترسانند . مخصوصاً تسهیلات وامکانات فراوانی برای مردم‌فراهم شده بود تا درمراسم اعدام وبدارآویختن آنها حضوریابند واین منظرهٔ مخوف را تماشا کنند و گفته میشد که هزاران نفر در آن موقع جمع شده بودند[۲]

بدینقرارپس ازرهائی اززندان اوضاع سیاسی و اقتصادی هند را مطالعه میکردم که هیچ شوق ورضایتی برایم بوجود نمی‌آورد . بیشتر رفقایم هنوز در زندان بودند و بازداشت‌ها هنوزهم ادامه داشت . قوانین استثنائی در کمال خشونت مورد عمل بود . سانسورمطبوعات را خفه میکرد ومکاتبات پستی را بسیاردشوارمیساخت .

یکی ازهمکارانم بنام «رفیع احمد قدوائی»[۳] ازتجاوزات ومزاحمت‌های سانسوردر

۱ـ ترجمهٔ یك جملهٔ معروف‌لاتینی‌است که‌مفهوم‌ش‌اینست که مغلوب‌همیشه درتحت ارادهٔ غالب قراردارد.م.

۲ـ شاید خوانندهٔ ایرانی که هرچندگاه یکبار مناظر بدارآویختن‌ها را می‌بیند یا عکسهای مربوط به‌آنرا درروزنامه‌ها تماشا میکند ازاین انتقاد وتذکرنویسنده متعجب شود . اما حقیقت اینست که تذکروانتقاد نویسنده از آنجهت میباشد که دردنیای متمدن اکنون سالهاست که کسی را در برابر عموم بدار نمی‌آویزند واصولا در بسیاری‌از کشورها مجازات اعدام ملغی شده است وآنرا یك خشونت غیرانسانی تلقی میکنند . در سایرکشورهای متمدن هم که اعدام صورت میگیرد میکوشند به آسانترین وسایل باشد ودرهرحال دربرابرمردم انجام نشود . زیرا این عمل خشونت‌آمیزروح انسانی افراد را جریحه‌دارمیسازد وسرمشق خشونتی بمردم میدهد . ـ م

۳ـرفیع احمد قدوائی ازمبارزین مسلمان هندبود که پس ازاستقلال در دولت هند سمت وزارت یافت ومتأسفانه اخیراً درگذشته است ـ م .

مورد مکاتباتش خیلی ناراحت و عصبانی بود زیرا نامه‌هایش را مدتی نگاه میداشتند و خیلی‌دیر باومیرساندند. گاهی هم نامه‌ها بکلی گم میشد واودر برابر نویسندگان آنها که نمیدانستند نامه‌هایشان‌نرسیده است‌مسئول میگشت. خیلی دلش میخواست که به‌مأمورین سانسور بگوید لااقل کار خودشانرا سریع ترو دقیق تر انجام دهند اما آیا بچه کسی میتوانست رجوع کند! دولت اصولا منکروجود سانسور بود ومقامات رسمی هرگزوجود آنرا اعتراف نمیکردند. ظاهراً چند تن از مأمورین پلیس مخفی بطورمخفیانه این کار را انجام میدادند. اما علناً در بارهٔ آنها ومأموریتشان چیزی گفته نمیشد. بالاخره «رفیع احمد» مشکل خود را باین طریق حل کرد که نامه‌ئی خطاب به مأمورین سانسور نوشت وآنرا در پاکتی گذاشت و روی پاکت اسم وآدرس خود را بعنوان گیرندهٔ نامه نوشت و آنرا بصندوق پست انداخت. مسلماً این نـامه بدست‌مأمورین سانسور که همهٔ نامه‌های رسیده بنام اورا میدیدند رسید زیرا از آن پس مکاتبات واصلهٔ رفیع احمد منظم تر شد و آنها را خیلی سریع‌تر میرساندند.

هیچ دلم نمیخواست که دوباره بزندان برگردم. دیگر زندان برایم‌کافی بود اما درآن وضع موجود اگرازفعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌مطلقا کناره گیری نمیکردم ممکن نبود اززندان محفوظ و مصون بمانم. من هم که چنین خیالی نداشتم بنا بر این احساس میکردم که ناچارباز بادولت تصادم‌پیدا خواهم کرد. مقررات مختلفی وجودداشت که مرا محدودمیساخت‌وطبعاً بتصادم‌میان‌من‌ودولت منتهی میشد. بعلاوه‌درهرلحظه‌هم بازممکن بود که دستوری برایم صادر کنند که فلان‌کاررا بکنم وازفلان‌کار دیگرخود داری کنم. طبعاً تمام وجودم ازاینکه مجبور باشم در راه خاصی بروم و از این قبیل دستورات تبعیت کنم عاصی میشد. دولت میکوشید کـه با تمام وسایل خود مردم هند را بترساند و با زور تحت تسلط خود نگاهدارد. البته درچنین شرایطی من هم ناتوان‌میشدم‌ونمیتوانستم در زمینه‌های‌وسیعی فعالیت کنم اما لااقل میتوانستم که خودم شخصاً زیربار زور نروم و به اطاعت اجباری گردن ننهم وبنا برین طبعاًبازهم مرا بزندان میبردند.

میخواستم پیش ازآنکه بزندان بازگردم بعضی کارها را انجام دهم. بیماری‌مادرم بیش ازهرچیزدیگرتوجهم را مشغول میداشت. حال اوخیلی به کندی بهترمیشد، بقدری کند که یکسال تمام بستری ماند. همچنین با کمال بیصبری میخواستم گاندی جی را که درپونه بود به بینم.اونیزحالش بکندی بهترمیشد و عواقب ناگوار روزهٔ اخیرش کم کم بهبودی می‌یافت. بیش از دو سال بود که او را ندیده بودم. در ضمن میخواستم هر چه بیشترهمکارانم را دراستان خودمان به بینم تا نه فقط در بارهٔ اوضاع جاری سیاسی در

هند بلکه دربارهٔ تمام اوضاع بین‌المللی که ذهنم را پر کرده بود با هم گفتگو کنیم . در آنوقت یقین داشتم که دنیا بسوی یك فاجعهٔ سیاسی و اقتصادی پیش میرود وما نباید در هنگام طرح و بیان برنامهٔ ملی خود این فکررا از نظردور بداریم .

بعلاوه مسائل خانودگی هم وجود داشت که هنوز بهیچوجه به آنها نپرداخته بودم. حتی هنوزفرصت نکرده بودم اوراق و اسناد مربوط بکارهای پدرم را پس ازمرگش به بینم . ما زندگی خود را فوق العاده محدود و کوچك کرده بودیم اما باید هنوز هم تا میتوانستیم به محدودیت های جدیدتری بپردازیم و طبعاً تا وقتی که خانهٔ پدری‌را نگاه میداشتیم چنین‌کاری برایمان بسیاردشوار میبود . دیگر نمیتوانستیم برای خود اتومبیلی داشته باشیم زیرا وسیلهٔ نگاهداریش را نداشتیم بعلاوه بازهم ممکن بود هرروز دولت آنرا ضبط کند . من خود با مشکلات مالی جدی مواجه بودم معهذا نامه‌های فراوانی برای‌درخواست کمك‌مالی به من میرسید که دربرابر آنها نمیتوانستم‌ازخنده خودداری کنم (سانسورحتی یکی ازاین نامه‌ها را هم نگاه نمیداشت !) درسراسر کشورو بخصوص در جنوب هند این تصورنادرست وجود داشت که من مردی بسیارثروتمند هستم وباین جهت ازمن کمك مالی درخواست میکردند .

کمی پس از خروجم از زندان خواهر کوچکترم «کریشنا» نامزد شد . خود او پس از یکسال زندانی بودن تازه چند ماه بود که از زندان آزاد شده بود . خیلی میل داشتم که پیش ازآنکه دوباره مرا توقیف کنند عروسی اوانجام گیرد .

به‌محض آنکه حال مادرم کمی بهترشدو بمن‌اجازهٔحرکت داد برای‌ملاقات گاندی‌جی به«پونه»رفتم. باوجود اینکه‌هنوزضعیف بودخوشحال بودم که‌اورا دوباره میدیدم وملاحظه میکردم که حالش رو به‌بهبودی است.مدت زیادی با هم صحبت کردیم. خوب پیدا بود که تفاوت واختلاف قابل ملاحظه‌ئی افکارو نظریات ما را دربارهٔ زندگی و سیاست واقتصاد ازیکدیگر جدا میسازد . اما ازاوسپاسگزار بودم که با جوانمردی و فتوت سعی میکرد حتی‌المقدور با نظریات من همراه شود . درمکاتبات ما که بعداً انتشاریافت مسائل‌وسیع‌تری نیز که ذهن مرا پرساخته بود و مرا بخود مشغول میداشت مطرح گشت . هرچند در این نامه‌ها هم با زبـان مبهمی به مسائل مختلف اشاره شده بود اما بطور کلـی مسائل اساسی ومهم میان ما روشن شده بود. بسیارخوشوقت شدم که گاندی‌جی هم بالاخره‌اعلام داشت که لازمست منافع مستقروموجودازدست صاحبان آنهاخارج گردد و بشکل‌عادلانه‌تروصحیح‌تری مورد استفاده واقع شود منتها او اصرار میورزید که برای این کار باید وسایلی بکاربرد که صورت تحول ملایم را داشته باشد ونه‌الزام واجبارخشونت‌آمیز.اما ازآنجا که بعضی ازروشهائیکه‌او پیشنهاد میکرد بنظرمن ازیك نوع‌الزام واجبارمؤدبانه

ومحترمانه دور نبود اختلاف زیادی میان نظریات ما بنظر نمیرسید . در برابر او یکبار دیگرمثل سابق،احساس کردم که هرچند که شایداواز تجزیه وتحلیل دقیق بعضی نظریه‌ها وتئوریهای مبهم میگریخت و به آن رغبتی نشان نمیداد اما منطق واقعیات اوراقدم‌بقدم به آنچه اجتناب ناپذیر بود یعنی بضرورت تغییرات و تحولات عمیق اجتماعی نزدیك میساخت .

گاندی‌جی موجود عجیبی بود . بگفته آقای « ورایر الوین » اوشخصی از نـوع مقدسین قرون وسطائی کاتولیك بود اما درعین حال یك رهبر بسیار عملی بود که نبض دهقانان هند را دردست داشت . هرگز نمیشد راهی راکه او در مواقع بحرانی انتخاب میکند پیش بینی کرد ، اما در هرحال این راه هرچه و هرگونه هم کـه میبود هیچ کس نمیتوانست نسبت به‌آن لاقید و بی‌اعتنا بماند زیرا روش او توجه همه کس رابخود جلب میکرد . شاید راهی که او انتخاب میکرد از نظرما درست نمیبود اما در هرحال راه او همیشه راست ومستقیم بود. کار کردن بااو بسیارلذت بخش بود اما ممکن بود که بالاخره روزی به‌یك دوراهی برسیم که راهمان از یکدیگرجداشود ولازم باشد ازهم‌جدا شویم .

بنظرمن هنوز مسئلهٔ جدائی‌ما ازیکدیگر درآنموقع مطرح نبود . ماهنوز بشدت سرگرم مبارزهٔ ملی بودیم ودرراه تحصیل استقلال میکوشیدیم . نافرمانی عمومی گرچه بصورت‌ضعیف وانفرادی‌درآمده بودهنوز برنامهٔ کاروروش‌مبارزهٔ کنگره‌حساب‌میشدوادامه داشت بنابرین در آنوقت برای ما بهترین کار این بود که همین راه را دنبال کنیم ودرعین حال بکوشیم افکار واصول سوسیالیستی رانیز درمیان مردم وبخصوص درمیان فعالین‌و مبارزین کنگره که نسبت‌بزندگی سیاسی‌هوشیارتر وبیدارتر هستند رواج‌دهیم بطوریکه برای وقتیکه فرصت مناسبی پیش آید برای اعلام یك سیاست جدید وبرداشتن یك قدم بزرگ به‌طرف جلو ، آمادگی داشته باشیم .

درآنموقع که من بدیدن گاندی‌جی رفتم کنگره‌هنوز دروضع غیرقانونی قرارداشت ودولت جداًمصمم بود که باتمام وسایل وامکانات خود آنرا درهم‌بکوبد بنابراین ما باید صفوف درهم شکستهٔ جبههٔ خود را ترمیم میکردیم و برای مقابله باحملات آینده دولت آماده میشدیم .

درآنموقع مهمترین مسئله‌ئی که در برابر گاندی‌جی مطرح بودجنبهٔ شخصی‌داشت. گاندی‌جی نمیدانست که خودش چه‌باید‌بکند؟ اوبرسر یك‌دوراهی قرار گرفته بود که‌اتخاذ تصمیم برایش آسان نبود.فعلا بعلت ضعف وبیماری ناشی از روزه‌اش دربیمارستان بسر میبرد اما دوران محکومیتش بسر نرسیده بود و او را بعلت بیماریش موقتاً آزاد کرده بودند. اگر بزندان برمیگشت وتقاضاهای سابقش‌راکه سبب آخرین روزه‌اش شده بود

ازسر میگرفت مسلماً بازهم‌دولت بااوموافقت نمیکرد و بنابرین بازهم ناچارمیشددوباره روزه بگیرد . اما دلش نمیخواست که دیگر باین بازی موش وگربه بپردازد و میگفت اگر یك‌بار دیگر مجبور شود در زندان روزه بگیرد ولو او را از زندان آزاد سازند به‌روزهٔ خود ادامه خواهد داد و بعبارت دیگر آنقدر روزه خواهد گرفت تا بمیرد .

راه دومی که دربرابرش وجود داشت این بود که‌درمدتی که هنوز ازدوران رسمی زندانش باقی مانده برد (هنوز از محکومیت زندان یکسالهٔ اخیر او ده‌ماه ونیم باقی مانده بود) برای خودمشکلات جدی وجدیدی فراهم‌نسازد وفقط به‌توسعهٔ نهضت هریجن بپردازدواز این راه ضمناً تماسهای خود را با فعالین کنگره حفظ کند و بهنگام ضرورت راهنمائیها و توصیه‌های لازم را بایشان بدهد .

بالاخره سومین کاری کــه بنظرش میرسید این بود که فعلا برای مدتی بکلی از سیاست وازکنگره کناره گیری کند وبقول خود این‌کارها رابدست«نسل جوان» بسپارد.

مادراین موارد باهم به‌مشورت پرداختیم . طبعاً راه حل نخستین که باخطر مرگ احتمالی او همراه بود نمیتوانست مورد موافقت هیچ کس قرار گیرد .

راه‌سوم نیز درآنموقع صحیح ومنطقی بنظر نمیرسید زیرا درموقعی که کنگره‌در حال‌غیرقانونی بسرمیبرد اعلام‌جداشدن اواز کنگره ضربت‌مهلکی برای‌آن بشمارمیرفت که یاسبب میشد نافرمانی عمومی بطورکامل وقاطع متوقف شودوهرنوع اقدام دیگری هم غیر ممکن گردد وحتی کنگره نتواند بصورت قانونی درآید وفعالیت درحدودقوانین را ازسر بگیرد،و یا اصولا سبب انهدام و ازهم پاشیدن قاطع و کلی کنگره میشد زیرا کنگره هم از گاندی‌جی‌جدامیماند وهم بیشتر تحت فشاردولت قرارمیگرفت. درآنموقع هیچ کس و هیچ گروهی نمیتوانست مسئولیت ادارهٔ سازمان وسیعی چون کنگره را عهده‌دار شود زیرا کنگره غیره قانونی اعلام شده بود و هیچگونه امکانی برای تشکیل جلسات واخذ تماس بادیگران وپیدا کردن راه حل‌های مناسب ازطریق مباحثات سیاسی وجود نداشت .

بدینقرار پس‌ازحذف راههای اولی وسومی که در برابر گاندی‌جی قرار داشت‌فقط راه دومی برایش باقی میماند که فقط به‌نهضت علنی هریجن بپردازد اما خود این‌راه‌هم برای‌بسیاری ازما خوشایندنبودزیرا میدانستیم که پرداختن به‌نهضت هریجن توجه‌عمومی را از مبارزات مستقیم سیاسی منحرف خواهد ساخت وضربت شدیدی بربقایای نافرمانی عمومی وارد خواهد کرد . وقتیکه گاندی‌جی که رهبر و رئیس مبارزه بود علناً خود را کنار میکشید وبکار هریجن سرگرم میشد طبعاً اکثریت مبارزین و فعالین کنگره‌هم از اوپیروی میکردند ودیگر حاضر نمیشدند باشور وشوق به‌مبارزات‌مستقیم سیاسی بپردازند

وخودرا به‌آتش اندازند . درعین حال راه دیگری‌هم‌وجود نداشت و باین‌جهت گاندی‌جی تصمیم خودرا اتخاذ کرد و باطلاع عموم رساند که خیال دارد فعلامبارزهٔ خودرا به‌نهضت هریجن اختصاص دهد .

درمذاکراتی که میان گاندی‌جی ومن صورت گرفت هردو معتقد شدیم- البته‌هریك بجهت خاصی - که هنوز موقع آن فرانرسیده‌است که نافرمانی عمومی بطورکامل قطع‌شده اعلان گردد وباید آنرا ولو بصورت خفیف وآرام وانفرادی‌هم که باشد حفظ کردو ادامه داد . درمورد سایر امورهم نظرمن این بود که باید توجه اشخاص‌را بیشتربسوی سوسیالیسم وبه‌موقعیت جهانی معطوف ساخت.

درموقع مراجعت از «پونه» و ملاقات گاندی‌جی ، چند روزی‌را در بمبئی گذراندم ودرآنجا توفیق یافتم که درمدت اقامت کوتاه خود رقصیدن «اودای شانکار»[1] را ببینم واین فرصت برایم صورت یك‌جشن شادی‌بخش وغیر منتظره‌را داشت . سالها بود که از تآتر وموسیقی و رادیو وهمه‌چیز بکلی دورمانده بودم. حتی دردورانهای کوتاه آزادیم که چند مدتی در خارج از زندان بسر میبردم فعالیتها و گرفتاریهای مختلف آنقدر مرا مشغول میداشت که فرصت استفاده ازاین قبیل مظاهر هنری را پیدا نمیکردم . تاآنوقت فقط یك فیلم ناطق[2] دیده بودم . ازهنرمندان مشهور جهان سینما فقط اسمشان راشنیده بودم یادرروزنامه‌ها خوانده بودم وهرگز فرصتی برای‌دیدن آثارشان پیدا نکرده‌بودم. مخصوصاً نسبت به‌تآتر کمبود شدیدی برای خود احساس میکردم واغلب بامیل و حسرت فراوان برنامه‌های فصل‌های تآترها و نمایشات کشورهای اروپا ومقالات مربوط به‌آنها را درروزنامه‌ها میخواندم[3] .

درشمال هند که محل زندگی من‌است حتی‌اگر درزندان‌هم نمیبودم‌امکان وفرصتی برای دیدن نمایشنامه‌ها وتآترهای خوب برایم پیش نمی‌آمد زیرا چنین تآترهائی وجود نداشت . بعقیدهٔ من‌تآتر دربعضی نواحی‌هند وازجمله‌تآترهای بنگالی‌وگجراتی و ماراتی پیشرفتهائی کرده است اما تآترهای هندوستانی صورتی ناموزون و نازیبا دارد یالااقل داشته‌است (ازتوسعه وتکامل احتمالی تآتر درسالهای اخیر بی‌اطلاع هستم) .

فیلمهای هندی‌هم چه‌فیلمهای صامت و بیصدا وچه‌فیلمهای ناطق بطوریکه میشنیدم

۱ـ اودای شانکارـ یکی ازمعروفترین هنرمندان و استادان رقص هندیست که شهرت فوق‌العاده دارد ـم.

۲ـ خوانندگان جوان این کتاب که شاید اصولا فیلم سینمای بیصدا ندیده باشند باید درنظربگیرند که در آن سالهاکه این کتاب نوشته میشد سینمای ناطق وصدادارهنوزخیلی تازگی داشت ـم.

۳ـ درکشورهای بزرگ ومتمدن معمولا تآترها ونمایشات بزرگ واوپراها ازاول پائیزآغاز میشود وتا آخر بهارادامه دارد . منظورازفصل‌های تآترونمایشات همین دورانهای فعالیت سالن‌ها وگروههای نمایش است . م .

هنوز ارزش هنری زیادی پیدا نکرده بودند و اغلبشان اوپرت‌ها یاملودرامهائی بودند که ازتاریخ قدیم یا ازاساطیر باستانی‌ما اقتباس شده بود. این قبیل موضوعها چیزهائی است که شاید برای اهالی شهرنشین جالب‌توجه وخوشایند باشد . تضاد میان نازیبائی خسته کنندهٔ این قبیل نمایشها بازیبائی و ظرافتی که هنوز در آوازها ورقصهای عامیانهٔ مردم وجود دارد و حتی تآترهای دهات و روستاهاهم آنها را در خود حفظ کرده‌اند فوق‌العاده نمایانست .

در بنگال ، درگجرات ، و در جنوب ملاحظه میشودکه توده‌های مردم روستائی بمیزانی تصور ناپذیر وشاید بدون آنکه خودشان متوجه باشند و بدانند ، فوق‌العاده هنرمند وآرتیست هستند واین امر مایهٔ مسرت فراوانست . در حالیکه وضع بورژوازی وطبقات پولدار شهری چنین نیست، گوئی آنها ازمحیط‌پراز زیبائی‌خود ریشه کن‌شده‌اند وتمام سنن هنری وزیبائی شناسی قدیمی خود را از دست داده‌اند . آنها منازل خود را با عکسها وتابلوهای رنگین بی‌ارزش وارزان قیمت که بمقدار زیاد درآلمان و اطریش بچاپ میرسد یاگاهی هم باتابلوهای نقاشی « راوی‌وارما »[1] تزئین میکنند. ساز محبوب ایشان هارمونیوم است . (من همیشه امیدوارم که یکی از نخستین اقدامات دولت هند مستقل اخراج کردن این ساز منفور باشد.) شاید هم مسئولیت وگناه عمدهٔ این بیذوقی و بی هنری بگردن تعلقه داران و مالکین بزرگ لکنهو و جا های دیگر است . آنها پول زیاد دارند ومیخواهند با خریدن ونمایش‌چیزهای گوناگون ثروت خودرابدیگران هم‌نشان‌بدهندو برخ‌همه‌بکشند ودرنتیجه‌خانه‌های‌خودرا بابیذوقی‌و بی‌هنری فوق‌العاده‌ئی تزئین میکنند ومردم دیگر هم که‌آنها را می‌بینند منازل وکارهای‌آنها را سرمشق خود قرار میدهند و در نتیجه این انحطاط عجیب ذوقی و هنری پیش‌آمده است .

ازچندسال باینطرف یك‌رستاخیز هنری‌درتحت‌رهبری خانوادهٔ درخشان«تاگور» آغاز شده است این رستاخیز صورت نهضتی را پیدا کرده است که بتدریج تأثیر ونفوذ آن درسراسر کشور احساس میشود. امادرحالیکه مردم از هرطرف باسدها وموانع غیر قابل‌عبور محدود شده‌اند ودریك محیط آمیخته به‌ترس وحشت بسرمیبرند چگونه ممکن است که هنر درمیان‌ایشان‌رونق وشکفتگی وسیعی پیدا کند ؟

درمدت اقامتم‌در بمبئی بسیاری ازدوستان ورفقایم رادیدم که بعضی ازآنهابتازگی اززندان بیرون آمده بودند . عناصرهوادار سوسیالیسم دراین شهرقوی بودند. حوادث اخیر ناراحتی عظیمی درمیان کسانی که درنهضت‌ما سررشته‌ها را در دست داشتند ایجاد

---

۱ ـ راوی وارما یك نقاش کم‌ارزش هند است که کارهایش رواج داشت ـ م .

کرده بود .

اغلب آنها از گاندی‌جی از آنجهت که او بمسائل سیاسی با یك نظر روحانی و مابعدالطبیعه مینگرد بشدت انتقاد میکردند. من خود بااغلب این انتقادها موافقت‌داشتم اما ضمناً بآنها متذکر میشدم که در وضع حاضر برای ما راه و چارهٔ دیگر جز همراهی باگاندی‌جی وجود ندارد و باید وضع پیش‌آمده و تصمیم گاندی‌جی را میپذیرفتیم و براه خود ادامه میدادیم . زیرا اعلام متوقف شدن نافرمانی از فشار دولت برما نمیکاست و فرصت ومهلتی بوجود نیاورده بود. هجوم دولتی همچنان ادامه داشت وهرگونه فعالیت مؤثر بزندانی شدن افراد منتهی میشد.

در واقع نهضت ملی ما رشد بسیار یافته‌بود و بمرحله‌ئی رسیده بود که اگر دولت آنرا در هم نمیشکست نهضت ما ارادهٔ خود را بردولت تحمیل میکرد. مفهوم این وضع آن بود که نهضت نمیتوانست ازاین مرحله عقب برود. هرچندهم که نافرمانی اسماً ملغی شده بود بازهم میبایست بهرصورت شده آنرا ادامه‌داد زیرا هرچندهم که نتایج ظاهری آن ناچیز میبود در هرحال یکنوع ادامهٔ مبارزه بشمار میرفت که ارزش معنوی و روحی آن اهمیت داشت. بعلاوه درجریان این فعالیتها و در حالیکه مبارزات ادامه داشت خیلی آسانتر میشد افکار رادرجهت جدید سوق داد و برای انتشار عقاید تازه کوشید . اگر فعالیت و مبارزه رها میشد یکنوع حالت رخوت و سستی روحی پیش می آمد که فعالیت تبلیغاتی وانتشار افکار جدیدراهم دشوار میساخت.

آری برای ما راه دیگری وجود نداشت یا باید همین راه را ولو آرام و بی‌صدا ادامه میدادیم یااینکه بادولت سازش میکردیم و فقط بفعالیت علنی و قانونی در حدود شرکت در شوراهای دولتی و مجامع قانونگزاری میپرداختیم . وضع دشواری بود . انتخاب راه آسان‌نبود. خوب میتوانستم شدت کشمکش روحی ودرونی‌را که درهمکارانم ایجاد شده‌بود بفهمم زیرا خودم نیز همین حالات راگذرانیده بودم.

در بمبئی‌هم مثل همه‌جای دیگر هندگاهی بابعضی اشخاص برمیخوردم که تئوریهای سوسیالیستی را بصورت عالی خیالی و در میان ابر ها بتصور می‌آوردند و آنرا عذر موجهی برای عدم اقدام خود قرار میدادند . واقعاً خشم‌آور بود که گاهی باافرادی‌روبرو میشدیم که‌خودشان‌هیچ‌کار مهمی‌انجام‌نمیدادند امادائماًاز کسانی که بار سنگین مبارزه‌را بدوش میکشیدند انتقاد میکردند وآنهارامرتجع میخواندند.این‌سوسیالیست‌های‌زبانی، دربارهٔ گاندی‌جی که اورا «آرشی- رآکسیونر» (فوق‌العاده‌مرتجع) مینامیدند انتقادات زیادی طرح میکردند. دلایل زیادی می‌آوردند که از نظر منطق تقریباً غیرقابل تردید

بود، اما این حقیقت‌هم وجود داشت که این «مرتجع فوق‌العاده» هندرا بخوبی‌میشناخت، هندراکاملادرك میکرد، تقریباً مظهر خود هند دهقانی شده بود،وتمامی یك ملت‌را چنان برانگیخته و بهیجان آورده بود که هیچیك از باصطلاح انقلابیون نتوانسته‌بودند تاکنون چنین‌کاری انجام دهند. گاندی‌جی حتی در نهضت اخیر هریجن نیز بانرمی و ملایمت و در عین حال بصورتی مقاومت ناپذیر، به‌تعصبات مذهبی « هندو » حمله برده بود و ارکان آنرا متزلزل ساخته بود. وبهمین‌جهت بود که تمامی گزوه متعصبین هندو، یکجا بمخالفت بااو پرداخته بودند و هرچند که گاندی‌جی نسبت بایشان باملاطفت و ادب واحترام رفتار میکرد آنها اورا خطرناکترین دشمن خود میشمردند .

گاندی‌جی درراه اختصاصی خودش یکنوع قدرت مخصوصی دارد که میتواند نیرو های عظیمی را یکباره برانگیزد وبکار وادارد و حرکتی همچون حرکت امواج و چین هائی که درسطح آب درست میشود ایجاد کند که در میلیونها نفر تأثیر بگذارد. گاندی جی چه مرتجع باشد و چه انقلابی در هرحال قیافهٔ هند را تغییر داده است ، بـه‌یك ملت مأیوس و شکست خورده سر فرازی و شخصیت بخشیده است ، در میان توده های مردم قدرت وهوشیاری و بیداری ایجاد کرده است ومسئلهٔ هند را بصورت یك مسئلهٔ جهـانی درآورده‌است.روشهای مبارزهٔ عدم‌خشونت، عدم‌همکاری، مقاومت‌مسالمت‌آمیزونافرمانی عمومی‌صرفنظراز هدفها وجنبه‌های مابعد طبیعی که ممکن است برای آنها تعیین گردد ، یك راه منحصر بفرد و بسیار مؤثریست که گاندی جی برای مبارزه در هند ودر تمام دنیـا بوجودآورده است وبدون تردید این روشها مخصوصاً برای اوضاع وشرایط اختصاصی هند بسیار مفید ومؤثربوده است.

فکرمیکنم کاملا صحیح است که‌ماهمواره انتقادشرافتمندانه وصحیح را موردتشویق قرار دهیم. ما باید حتی‌المقدورمباحثات وسیع‌عمومی‌دربارهٔ مسائل‌مختلف زندگی‌سیاسی واجتماعی‌خود داشته باشیم. اما در مورد گاندی جی‌متأسفانه موقعیت ممتاز او اغلب مانع این مباحثات میگردد . همیشه یك تمایل‌عمومی وجود داشته است که‌عیناًاز فکراو پیروی کنند و همه خواسته‌اند اتخاذ تصمیم را بعهدهٔ شخص او بگذارند و البته این وضع کاملا نادرست بوده است. یك ملت نمیتواندپیشرفت کند مگرآنکه‌هدفهای روشن ووسایل‌اقدام صریحی‌داشته باشد که از راه گفتگوومباحثه تعیین گردد ومورد قبول عمومی‌واقع شود و براساس‌آن یك همکاری وانضباط‌آهنین بوجودآید. یك ملت را نمیتوان با اطاعت کور کورانه در راهی که‌برایش تعیین‌میشود وپیش پایش قرار میگیرد بجلوبرد. هیچ موجود بشری هرقدر هم که بزرگ باشدنمیتواندانتقاد ناپذیرباشد وبالاترازانتقاد قرار گیرد. اماوقتیکه‌انتقاد فقط وسیله‌ئی‌برای گریختن از فعالیت و بهانه‌ئی برای عدم اقدام میشود

خودآن کاملا نادرست‌واشتباه‌میباشد. مخصوصاً در مورد سوسیالیستهااین‌طرز اقدام‌بمعنی محکوم ساختن خودآنها درافکارعمومی‌خواهد بود زیراتوده‌ها از روی اعمال وفعالیتها دربارهٔ اشخاص قضاوت میکنند. لنین‌میگوید:«کسی که به بهانهٔ تصورات ورؤیاهای‌خود دربارهٔ وظایف سبك وشیرین آینده از انجام وظایف دشوار کنونی‌میگریزد وشانه خانه میکند یك‌اپورتونیست میشود.مفهوم این امردر واقع عجزاز همراه شدن با جریاناتیست که هم اکنون در حال پیشرفت میباشد وبمعنی‌جدا ماندن ازآنها، بخاطر تصورات‌خیالی ورؤیائی خواهد بود.»

سوسیالیستهاو کمونیستهای هند بمقداروسیعی بانوشته‌هاو کتابهائی‌پرورش یافته‌اند که به پرولتاریای صنعتی‌مربوط است. در بعضی‌از نواحی‌ممتاز هند مانند بمبئی‌یا اطراف کلکته‌کارگران صنایع زیاد هستند. اما در سایر نواحی‌دهقانان و پرولتاریای کشاورزی اکثریت را تشکیل‌میدهند وبنابرین مسئلهٔ‌هند را نمیتوان‌باقوانین مربوط به پرولتاریای صنعتی‌بشکل مؤثری حل کرد. در هند کنونی‌احساسات ناسیونالیستی واقتصـاد کشاورزی اولویت واهمیت‌بیشتردارد وسوسیالیسم‌اروپائی‌بزحمت‌میتواند در این مرحله باماتناسبی داشته باشد. وضع روسیهٔ‌پیش از جنگ (جهانی‌اول) کما بیش به وضع هند شباهت‌داشت اما درآنجا هم بعلت همین عدم تناسب، اتفاقات فوق‌العاده و غیرعادی و ناگواری روی داد وبیمعنی‌خواهد بود اگرانتظار داشته باشیم همان وقایع و اتفاقات در جاهای دیگر هم تکرار شود.

من معتقدم که فلسفهٔ کمونیستی‌بما کمك‌میکند که‌اوضاع موجودهر کشور رابدرستی تجزیه وتحلیل کنیم وبفهمیم وحتی‌راه پیشرفتهای‌آینده را هم بما نشان میدهد. اما اگر بخواهیم این فلسفه را بدون توجه بواقعیات ومقتضیات و بشکلی کورکورانه و نسنجیده با هرموردمنطبق سازیم‌تجاوز وبی‌اعتنائی‌ظالمانه‌ئی نسبت به خود این فلسفه خواهدبود.

درهرحال زندگی ماجرائی پیچیده است وگاه اتفاق می‌افتد که تصادمات وتضاد-های زندگی کمی یأس‌انگیزمیشود. تعجب‌آور نخواهد بود که نظریات اشخاص بـا هم مختلف باشد یا حتی رفقائی که مسائلی را یکسان طرح میسازند نتیجه‌گیریشان متفاوت باشد. اما درهرحال کسی که بکوشد ضعف‌های خود را درپشت جملات درخشان واصول عالی و نجیبانه پنهان سازد عنصری مشکوك بشمار میرود. کسی کـه سعی دارد بوسیلهٔ پیروی واطاعت‌ازدولت‌یا ازراههای‌مشکوك‌دیگرخودرا ازرفتن بزندان‌محفوظ نگاهدارد ودرعین حال هم به انتقاد گستاخانه از دیگران میپردازد مثل‌اینست که به هدفی که‌مدعی دفاع ازآنست توهین و تجاوز کند.

بمبئی یك شهر بزرگ است که در آن اشخاصی از ملل مختلف زندگی دارند و

همه‌جورمردم در آن‌هستند. اما روش‌یکی‌ازاهالی مشهورآنجا درنظرواقعاً بسیارحیرت-
انگیز بودزیرا اواز نظرسیاسی واقتصادی واجتماعی‌ومذهبی باشکال مختلف جلوه‌میکرد.
بعنوان یك رهبر کارگری «سوسیالیست» بود، از نظرسیاسی خود را «دموکرات»مینامید
درعین حال نسبت به متعصبین مذهبی«هندومهاسابها»هواداری نشان میداد ووعده‌میکرد
که ازمذهب قدیم وعادات اجتماعی باستانی حمایت کند واز قوانینی که متناقض با آنها
باشد جلوگیری بعمل آورد ، درمواقع انتخابات از طرف «ساناتانیست»ها نامزد میشد
که‌کاهنان معابد مرموز باستانی بودند . تازه تمام این جلوه های گوناگون برایش کافی
نبود و باکمال‌شدت به انتقاد از کنگره‌هم‌میپرداخت و گاندی جی رایك‌نفرمرتجع‌میشمرد.
این شخصیت عجیب با همکاری چند تن دیگر فعالیتی بنام « حزب دموکراتیك کنگره »
آغاز کرد که اتفاقاً هیچ رابطه‌ئی با دموکراسی نداشت و ارتباطش باکنگره هم فقط
ازآنجهت بودکه عالیجنابانه به آن حمله میبرد. ضمناً ازآنجا که درجستجوی میدانهای
فعالیت جدیدی هم برای خود بود بعنوان نمایندهٔ کارگران درکنفرانس بین‌المللی کار
در ژنو نیز شرکت میکرد . تقریباً میشد فکر کرد که او با این خصوصیات متضاد کاملا
شایستگی دارد که دریك‌دولت«ملی»بسبك انگلیسی‌مقام‌نخست وزیری را عهده‌دارشود .

حقیقت اینست که اشخاصی چون او که بتوانند اینهمه نظریات مختلف و فعالیتهای
متضاد را درخود جمع کنند بسیار نادر هستند وعجیب آنکه درمیان کسانی که از کنگره
انتقاد میکردند کسان زیادی ازاین قبیل بودند که‌بهمه رنگی در می‌آمدند و در هر جا
انگشتی داشتند و بعضی از آنها خودراسوسیالیست هم مینامند ودرواقع اسباب بد نامی‌و
رسوائی سوسیالیسم میشدند .

۵۱

نظریهٔ لیبرالی

درمدتی که برای ملاقات با گاندی جی در«پونه» بودم یکروز عصر باتفاق او به «خانهٔ انجمن خدمتگذاران هند» که یکی ازکانونهای لیبرالهاست رفتیم . در مدت یکی دوساعتی که آنجا بودیم بعضی‌ازاعضای آن انجمن سؤالاتی دربارهٔ مسائل سیاسی‌مطرح میساختند و گاندی جی هم بآنها پاسخ میداد . آقای «سرینواساساستری» رئیس انجمن درآنجا نبود. پاندیت «هریدای‌نات کنزرو» که شاید ازاعضای‌دیگر آن انجمن‌شایسته‌تر است نیزحضورنداشت امابعضی ازاعضای عالیرتبهٔ‌آن حاضر بودند . بعضی‌ازما که اتفاقاً در آنجا بودیم با تعجبی که هر لحظه بیشتر میشد به صحبت‌ها گوش میدادیم زیرا آن سؤالات همه دربارهٔ مسائل بسیارجزئی واتفاقات ناچیز بود . بیشترشان موضوع قدیمی درخواست ملاقات گاندی جی‌با نایب‌السلطنه را پیش‌میکشیدند که ازطرف نایب‌السلطنه رد شده بود .

دردنیائی که ازمسائل گوناگون پر بود ودرموقعی که کشورشان بخاطرآزادی‌خود مبارزهٔ دشواری را دنبال میکرد وصدها سازمان مختلف غیر قانونی اعلام شده بود آیا واقعاً همین موضوع مهمترین مسئله را تشکیل میداد ؟ بحرانهای دهقانی و کشاورزی و انحطاط صنایع سبب بیکاری عمومی‌میلیونها نفرشده بود . در بنگال ، دراستان مرزی و درسایر نواحی هند حوادث تلخ وتأسف‌آوری روی میداد . آزادی فکر کردن و گفتن و نوشتن واجتماع کردن بکلی از میان رفته بود . همچنین مسائل فراوان ملی و بین‌المللی دیگری هم وجود داشت که بسیار پراهمیت بود . اما تمام سؤالات آنها به اتفاقات‌بسیار بی اهمیت محدود میشد وفقط دربارهٔ عکس‌العمل‌های احتمالی نایب‌السلطنه و دولت هند دربرابراقدام وتماس گاندی جی فکرمیکردند .

درمن یك احساس ناراحت کننده وغریب پیدا شده بود . انگار به صومعه‌ئی وارد شده بودم که ساکنین آن ازمدتها پیش تماسشان با دنیای خارجی قطع شده بود . در صورتیکه این دوستان محترم ما همه باصطلاح از سیاستمداران فعال بودند و هر یك از

آنها شخصیت ممتازی شمرده میشدند که در خدمات و فعالیت‌های عمومی سوابق ممتدی داشتند. درواقع همین‌ها بودند که باتفاق چند تن دیگرستون فقرات «حزب لیبرال» را تشکیل میدادند. بقیهٔ افراد حزب گروه مبهم و بیشکلی بیش نبودند که خیلی به ندرت با فعالیتهای سیاسی تماس پیدا میکردند. بعضی ازاین آقایان مخصوصاً در بمبئی ومدرس با اعضای انگلیسی دولت تفاوتی نداشتند و نمیشد آنها را از یکدیگر تشخیص داد.

همیشه مسائلی که دریك کشور مطرح میشود مقیاسی ازاندازهٔ پیشرفت سیاسی آن کشور بدست میدهد. اغلب ضعف وشکست یك کشورازاین واقعیت ناشی میشود که نمیتوانند مسائل حقیقی زندگی خود را بدرستی تشخیص دهد و برای خود مطرح سازد. یکی از جهات عمدهٔ عقب‌ماندگی سیاسی ما همین است که وقت و نیروو اشتیاق خود را مثلا برای توزیع مقامهااز نظرفرقه‌های مذهبی تلف میکنیم یا احزابی براساس عقاید مذهبی تشکیل میدهیم ومباحثه دربارهٔ آنها را مهمترین مسائل حیاتی خود میشماریم.

سؤالات ومسائلی‌هم که آنروز در«خانهٔ انجمن خدمتگذاران‌هند» برای گاندی‌جی مطرح میساختند درواقع همچون آئینه‌ئی بود که حالت روحی شگفت‌انگیز آن انجمن و «حزب لیبرال» را منعکس میساخت. بنظر میرسید که آنها هیچگونه اصول سیاسی یا اقتصادی برای خود نداشتند، نظرایشان وافق فکریشان بسیار محدود بود. سیاستشان ازحدودحرفهای سالن‌هاوتالارها تجاوز نمیکردوفقطدراین‌حدودبود که آیامقامات‌عالیرتبه چه خواهند کرد یا چه نخواهند کرد؟

درمورد این آقایان ممکن است که نام «حزب لیبرال» که برخود نهاده‌اند شخص راگمراه سازد. این کلمات درجاهای دیگرومخصوصاً در انگلستان مفهوم خاصی دارد که اساساً شامل یکرشته اصول اقتصادی‌مانند «تجارت‌آزاد» و«آزادی عمل اقتصادی» ونظایرآن‌میشودوضمناًیك نوع‌اعتقادایدئولوژی به‌آزادی‌فردی وآزادیهای‌مدنی‌واجتماعی را نیزهمراه دارد. تمایلات و سنن لیبرالی در انگلستان بر اساس مبانی اقتصادی تکیه داشت. تمایل بداشتن تجارت آزاد ورهائی ازتسلط قیود وانحصارها ومالیاتهای پادشاه یك سلسله تمایلات سیاسی آزادیخواهانه را در لیبرالهای انگلستان بوجود آورد. اما لیبرالهای هند چنین سابقه و زمینهٔ عملی ندارند. آنها به تجارت آزاد عقیده ندارند زیرا برای حفظ منافع خودشان خواهان حمایت از بازرگانی و صنایع داخلی بوسیلهٔ کنترلهای گمرکی‌میباشند. به آزادیهای فردی ومدنی‌هم همانطور که حوادث اخیرنشان داد هیچ اهمیتی نمیدهند. همچنین ارتباطهای نزدیك آنها با دولتهای استبدادی نیمه فئودال هند که درآنجاها حتی ابتدائی‌ترین‌موازین دموکراسی وآزادی فردی هم وجود ندارد وهواداری کلی آنها از این دولت‌ها یکی از خصوصیاتیست که آنها را از نوع

لیبرالهای اروپا مجزا ومتفاوت میسازد .

درحقیقت لیبرالهای هند بهیچوجه بمعنی واقعی کلمه «لیبرال» نیستند یا شایدباید گفت که فقط ازلحاظ اسم وادعا وظواهر لیبرال میباشند . در واقع بسختی میتوان گفت که آنهاچه هستند زیرا آنها مبانی فکری استوارومثبتی ندارند وهرچند تعدادشان بسیار معدود است باز هم نظر هر یك با دیگری تفاوت دارد . آنها فقط در منفی بافی خیلی نیرومند هستند . خطا واشتباه را درهمه جا وهمه چیزمی بینید وظاهراً میکوشند خود را ازاین اشتباهات دور نگاهدارند و امیدوارند که با این روش خود «حقیقت» را بدست خواهند آورد . درنظر ایشان حقیقت ، همواره در حد فاصل میان دو قطب مخالف و در میانهٔ دونظرمختلف قراردارد . آنها ازراه انتقاد کردن نظرهای تند و افراطی تصور میکنند که خودشان عناصری شایسته ، معتدل و نیکوکارخواهندبود . آنها بعلت این‌روش خود همواره ازجریانات فکری دشوارو پیچیده دورمیمانند وهمچنین هر گز برای پیشنهاد واظهاریك فکرمثبت خود را بدرد سر نمی‌اندازند.مثلا بعضی‌از آنها بشکل مبهمی‌احساس میکنند ومیگویند که کاپیتالیسم وسرمایه داری در اروپا موفقیتی بدست نیاورده است و بزحمت افتاده است، اما ازطرف دیگرسوسیالیسم هم بشکل نمایانی بد است زیرا منافع مستقروموجود دستگاه حاکمه را مورد حمله قرارمیدهد . بنظرآنها ظاهراً باید یك‌راه حل عرفانی معتدل و متوسطی درآینده برای این موضوعات پیدا شود که همچون‌خانهٔی درنیمه راه هریك ازاین دوقطب باشد وضمناً تا آنوقت باید منافع موجود کنونی‌همچنان محفوظ ومستقرودست نخورده بماند . روش این آقایان لیبرال طوریست که‌اگرمثلا این مباحثه بمیان آید کـه زمین مسطح است یا دایرهٔی مسلماً آنها هر دو نظر را افراطی میشمارند ورد میکنند وازروی احتیاط اظهارمیدارند که ممکن است زمین مربع یا بیضی شکل باشد .

آنها دربارهٔ مسائل بسیار ناچیز و بی اهمیت به هیجان می‌آیند و تماشائیست که چگونه دراین قبیل موارد هیاهووجنجال راه می‌اندازند . ازنزدیك شدن‌به مسائل‌اساسی دانسته یا ندانسته پرهیزدارند زیرا این‌قبیل مسائل ومشکلات درمانهای اساسی‌میخواهد وشهامت وفکرواقدام لازم دارد که در آنها نیست . باین جهات است که اصولا شکست یا پیروزی لیبرالها نتایج ناچیزی دارد . آنها به هیچ اصلی پایبند نیستند. صفت نمایان ومشخص کنندهٔ این حزب ، اگربتوان گفت چنین صفتی دارند ، اینست که درهرکار بد یا خوب میانه رو باشند . نظریهٔ آنها در بارهٔ تمام زندگی همین است و شاید اسم قدیمی «اعتدالی»ها [1] مناسب‌ترین نام برای ایشان بود .

۱ـ به فصول اول کتاب میتوان رجوع کرد . در آنجا دیده میشود که لیبرالها سابقاً اعتدالی‌ها یا باصطلاح

«درحالیکه «توری»ها مرا «ویگ» و «ویگها» توری مینامند
«افتخارمن درمیانه‌روی است.[۱]»

اما هرقدرهم که میانه‌روی شایان تحسین باشد یك خصلت عالی و درخشان نیست زیرا شخص را کودن میکند و بهمین جهت است که لیبرالهای هند هم متأسفانه یك «گروه کودن» شده‌اند که قیافه های تلخ و تیره‌ئی دارند . درنوشته‌ها و صحبت هایشان کودن و کسل کننده هستند وروح شوخی وظرافت را کم دارند . البته درمیان ایشان استثناهائی هم وجود دارد وازاین حیث نمایان ترین نمونهٔ آنها «سرتج بهادرساپرو»ست که در زندگی خصوصی خود بهیچوجه کودن نیست وازشوخی هم بدش نمی‌آید وحتی ازشوخی برضد خودش لذت هم‌میبرد. امارویهمرفته گروه لیبرالهاکاملترین مظهر خصال بورژوائی با تمام جمود وخشکی کسالت‌انگیزش میباشند .

روزنامهٔ «لیدر» (رهبر) که در الله آباد چاپ میشود و روزنامهٔ ارگان رهبری لیبرالهاست سال گذشته یك سرمقالهٔ بسیار پرمعنی و بیان کننده منتشرساخت. دراین مقاله گفته‌میشد که مردان بزرگ وفوق‌العاده‌اسباب ناراحتی دنیا شده‌اند وباین جهت‌است که آن‌روزنامه اشخاص عادی ومتوسط راکه فکری محدود دارند بررجال ممتاز واستثنائی ترجیح میدهد. این روزنامه بااین مقالهٔ خودباکمال‌صراحت علناً وبی‌پرواپرچم‌اعتدال و میانه‌روی خود را برمی‌افراشت !

میانه‌روی ومحافظه‌کاری ومیل به اجتناب ازخطرات و تغییرات ناگهانی اغلب از خصوصیات اجتناب ناپذیر سنین پیری و کهولت است . این ملاحظات مناسب و شایستهٔ جوانان نیست. کشورماهم یك سرزمین کهنه و باستانیست که گاهی فرزندانش خسته و فرسوده متولد میشوند ونشان تمام کهنگی‌ها و فرسودگیهای قرون تاریك گذشته را با خود دارند . اما حتی همین سر زمین باستانی هم اکنون دستخوش نیروهای تغییر دهنده شده استو بهمین‌جهت نظریات‌اعتدالی‌ها هم به‌سر گیجه‌و آشفتگی دچار گردیده‌است .

سیاستمداران ایران « اعتدالیون » نامیده میشدند و بعدها خود را لیبرال نامیدند و سازمانی بنام « حزب لیبرال » بوجود آوردند ـم.

۱ـ شعراز«آلکساندرپوپ» شاعرو فیلسوف انگلیسی است که از ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۴ زندگی کرد . کلمات «ویگ» و «توری» نامهائیست که‌برای احزاب « محافظه‌کار » و«لیبرال» بکار میرفت . زمانی بود که حزب لیبرال انگلستان اهمیت زیاد داشت ودرمقابل حزب محافظه‌کاران قرارمیگرفت. اما پس ازجنگ جهانی اول «حزب‌کارگر» انگلیس اهمیت زیادی بدست آورد ودرمقابل محافظه‌کاران واقع شد وحزب لیبرال ارزش واهمیت زیادی راکه در قرن هفدهم وهجدهم ونوزدهم داشت ازدست داد . اشارهٔ آلکساندرپوپ هم به رقابت این دوحزب است ـم .

دنیای کهن درحال فروریختن وسپری شدن است. لیبرالها باتمام خردمندیهای عاقلانه واحتیاطهای ملاحظه کارانهئی که بتوانند برای خود بکار برند هرگز نخواهند توانست در این جریان تغییری دهند ، همچنانکه احتیاطهای آدمی نخواهد توانست در بروز گردبادهای طوفان وجزر ومد اقیانوس و ارتعاشات زمین لرزه تأثیری داشته باشد. نظریات کهنه و عقاید مندرس لیبرالها آنها را ورشکست میسازد و ازپا درمی‌آورد و آنقدرهم جرأت و شهامت ندارند که درجستجوی راههای جدیدی برای تفکر واقدام برآیند .

« دکتر آ . ن . وایت هد . » ضمن صحبت از سنت‌های اروپائی و انتقاداز کسانی که روش محافظه‌کارانهٔ گذشته رادنبال میکنند میگوید «اغلب این سنت‌ها از این تصور فاسد و نادرست ناشی میگردد که هر نسل خیال میکند درهمان شرایط زندگی پدرانش زندگی میکند وهمان شرایط واوضاع را باهمان‌شدت و قدرت به‌فرزندان خودهم منتقل میسازد . بدینقرار و بنابراین‌تصورات، ما هنوزهم موافق سنن همان نخستین دورانهای زندگی انسان بسر میبریم ودرزندگی‌ماتحول عظیمی روی‌نداده‌است ونمیدهددرصورتیکه این تصورات نادرست است . »

درواقع دکتر « وایت‌هد » در این‌تجزیه وتحلیل خود تااندازه‌ئی‌روش‌اعتدالی و میانه‌روی رااتخاذ کرده و باملاحظه‌کاری سخن گفته است زیرا تصوراتی که اوبآن‌اشاره میکند تقریباً همیشه نادرست وخلاف‌حقیقت هستند. درهرحال وقتیکه سنن گذشتهٔ زندگی اروپا مردم را محافظه‌کار بارآورد طبعاًما باتمدن قدیمی وسنن باستانی خود باید خیلی بیشتر ازاروپائیان محافظه‌کار باشیم. اماحقیقت اینست که وقتی‌لحظات حساس وضروری تغییرات فرا میرسد ، نیروی محرك جبر تاریخ به‌این سنن کهنه وباستانی توجهی ندارند وراه‌خودرا دنبال میکنند. دراین مواقع است که باناامیدی وناتوانی باطراف نگاه‌میکنیم وفروریختن بنای فکری وشکست‌تصورات خود را می‌بینیم وبرای شکست نقشه‌های خود دیگران را دشنام میدهیم در حالیکه خودمان هستیم که برای این تغییرات آماده نشده بودیم وناچار باید شکست می‌یافتیم. هما نطور که آقای «جرالد هرد » خاطر نشان‌ساخته « تأسف آورترین اشتباهات آنست که شخص شکست نقشه‌های خود را نتیجهٔ اشتباهات فکری خود نداند بلکه آنرا بحساب خرابکاریها و مزاحمت‌های عمدی و علنی دیگران بگذارد . »

ماهمه‌از این‌نوع اشتباهات بزرگ‌رنج میبریم. گاهی فکر میکنم که گاندی‌جی‌نیز ازاین‌اشتباه مصون نیست. اما لااقل ما بیکارنمیمانیم، دست باقدام میبریم وازراه‌آزمایش واقدام میکوشیم حتی‌المقدور ازاثر اشتباهات خود بکاهیم وهرطور هست افتان و خیزان به‌پیش برویم . امالیبرالها ازما بیشتر رنج میبرند. زیرا آنها ازترس آنکه مبادااشتباه

کنند و بخطا بروند هیچ اقدامی نمیکنند و از ترس سقوط ازجای خودنمی‌جنبند . خودرا از هر نوع تماس واقعی با توده‌ها دور نگاه میدارند و در زندان فکری که بـرای خود ساخته‌اند باتخیلات خود و تحت تأثیر عقاید محدود خود محبوس باقی میمانند .

یکسال و نیم پیش آقای «سرینیواساساستری» به‌دوستان لیبرالش اعلام داشت که « خود راکنار بکشند و بگذارند جریانات بگذرد . » این تذکر و راهنمائی او شاید خیلی بیش‌از آنچه خودش متوجه باشد پراهمیت است . این موضوع بسیار جالب توجه است که آقای‌ساستری درمورد اقدامات دولت چنین نبودوهمواره مراقب بود که خودرا باآن‌هماهنگ سازد و بهمین جهت‌هم توصیه میکرد تغییراتی که برای قانون اساسی در طرحهای کمیته‌ها پیش بینی شده است پذیرفته شود . اما بدبختانه وقتی که ملت دست باقدام می برد و به جلو میرفت او وسایر لیبرالهای نظیر او خود را بکناری میکشیدند تاجریانها بگذرد .

بدبختی لیبرالها در این بود کـه از توده‌های مردم کشور خود میترسیدند و دور ماندن ازاین توده‌ها را برمقابله ومقاومت دربرابر اربابان خارجی ترجیح میدادند. در چنین صورتی تعجب‌آور نبود که آنها در کشور خود بیگانه بمانند . زندگی میگذشت و همچون شط عظیمی بجلو می غلطید و آنها را همچنان درجای خود باقی میگذاشت . وقتیکه نبردهای شدید بخاطر زندگی وآزادی ازطرف هموطنان لیبرالها جریان‌داشت آنها درآن سوی سنگر و در کنار دشمن قرار گرفتند وآنوقت بالحنی خیراندیشانه‌مارا راهنمائی هم‌میکردند و باقیافهٔ حق بجانب در کمال بیمزگی ، از اخلاق سخن میگفتند و میکوشیدند یك‌رنگ جذاب وقابل دوام‌بخود بگیرند. همکاری لیبرالها بادولت‌بریتانیا درکنفرانسهای میزگرد و در کمیته‌های بعدی آن برای تقویت روحی دولت یك عامل نیرومند ومؤثر بود . اگر آنها این همکاری را نمیپذیرفتند تفاوت عظیم ومحسوسی‌در اوضاع بوجود می‌آمد . خیلی جالب‌توجه وحیرت آور بود که دریکی ازکنفرانسهائیکه در انگلستان در بارهٔ هند تشکیل شد حتی « حزب‌کارگر بریتانیا » حاضر به‌شرکت و همکاری نگردید اما لیبرالهای‌ما شرکت جستند وهمکاری کردند درصورتیکه حتی‌بعضی از انگلیسیهاهم ضمن پیامی آنهارا ازاین همکاری منع میکردند .

ما همه دربارهٔ موضوعهای مختلف به تناسب تمایلات خودمان اعتدالی یا افراطی هستیم. اگربه موضوعی‌علاقه وتوجه‌خاصی‌داشته‌باشیم‌طبعاً به‌آن دلبستگی‌شدیدی احساس خواهیم کرد ودر آن مورد بخصوص افراطی خواهیم شد ولی اگر نسبت به آن علاقه‌ئی نداشته باشیم یك بردباری خوش ظاهرویك اعتدال ومیانه روی فیلسوفانه از خود نشان میدهیم که در واقع بتواندبیعلاقگی ولاقیدی ما را در خود مخفی‌سازد.

یکی ازملایم‌ترین «اعتدالیها» را میشناسم که هروقت پیشنهادی در بارهٔ اصلاح‌وضع مالکیت مطرح شود که منافع موجود ملاکین وار بابان را بخاطراندازد برای مقاومت و مخالفت نسبت بآن بشکل فوق‌العاده تجاوز آمیزوخشنی افراطی‌میشود. در صورتیکه نسبت به مسائل مربوط به استقلال ملی‌ومبارزات‌عمومی همواره میانه‌رووا‌عتدالی میماند.دوستان لیبرال ما تا اندازه‌ئی عناصر مرفه‌الحال و متمکن و آسوده خاطر هستند. آنها میتوانند باکمال حوصله‌ومیانه روی در انتظار «سواراج» واستقلال بمانند و احتیاجی نمی‌بینند که خود را بخاطر این موضوع ناراحت کنند و دستخوش هیجانات سازند اما هرگونه پیشنهاد در بارهٔ تغییرات عمدهٔ اجتماعی آنها رابشدت بهیجان می آورد. درچنین‌مواردی دیگر اعتدالی نخواهند ماند و در بارهٔ چنین موضوعی جانب احتیاط‌رارعایت نخواهند کرد بلکه بشدت بمخالفت خواهند پرداخت.

بدینقرار آنهافقط نسبت بروش دولت بریتانیا اعتدالی‌ومیانه‌روهستند ودردل‌خوداین امید را میپرورانند که اگر آنها در برابر آن دولت باندازهٔ کافی محترمانه رفتار کنند و وسازشکار باشند شاید بپاداش طرز رفتارشان بحرفهای ایشان توجهی کنند و گوش‌فرا دارند. آنها بشکل اجتناب ناپذیر ناچار نظریات دولت بریتانیا را می‌پذیرند. برای آنها «کتابهای آبی»[1] شوق‌انگیزترین موضوع مطالعه هستند. کتاب «تجربهٔ پارلمانی» اثر «ارسکین‌مای» وازاین قبیل کتابها همیشه دم‌دستشان است ویك گزارش جدید دولت برای آنها یك موضوع هیجان آمیزجدید تلقی‌میشود.

رهبران لیبرال وقتی که از انگلستان باز میگردند در بارهٔ فعالیت‌های شخصیتهای ممتاز که در «وایت هال»[2] هستند بشکل مرموزی حرف میزنند زیرا در نظرلیبرالها و گروه «جوابگویان» ونظایرایشان «وایت‌هال» عرش اعلامیباشد که‌درآنجامقدرات بشری را تعیین میکنند. در زمانهای سابق گفته میشد که یك امریکائی اگردر حیات خودشایسته ونیکوکار باشد پس از مرگ روحش به «پاریس» خواهد رفت. در مورد لیبرالها «وایت هال» چنین است وظاهراً همواره قسمتی‌ازروح آنهادر فضای «وایت هال» پروازمیکند.

در بارهٔ لیبرالهازیادنوشتم اما بسیاری از آنچه‌نوشته‌ام‌در مورد بسیاری ازدوستان ما که در کنگره‌هستندنیزصدق میکند.مخصوصاًاین‌مطالب باگروه «جوابگویان» انطباق بسیار دارد که در ملاحظه‌کاری ومیانه روی از لیبرالها هم پیش افتاده‌اند. در واقع هر

۱ـ کتاب‌های آبی سلسله انتشارات وزارت خارجهٔ انگلستان است که بعضی قسمت‌های آن که به حوادث انقلاب مشروطیت ایران‌مربوط‌است بنا بتوصیهٔ مرحوم سرداراسعد بختیاری بفارسی هم ترجمه ومنتشرشده است. م .

۲ـوایت‌هال‌ـدرلندن نام خیابانیست که محل وزارتخانه‌ها وادارات اساسی‌دولت بریتانیا میباشد. کلمه«وایت هال» بعنوان استعاره برای‌نام‌دولت‌بریتانیا بکارمیرود.م.

چند میان یك لیبرال متوسط با یك عضو متوسط کنگره تفاوتهای محسوسی وجود دارد باوجوداین‌مرز اختلاف و تفاوت میان آنها بخوبی نمایان ومشخص نیست. از نظرفکری و ایدئولوژی‌میان یك لیبرال‌مترقی با یك‌عضو میانه‌رو واعتدالی کنگره تفاوت زیادی‌وجود ندارد ونمیتوان آنها رااز یکدیگرمشخص ساخت. اما تفاوت آنها عملا در این است که هرعضو کنگره، براثرمساعی گاندی‌جی وطبق تعلیمات او،لااقل با دهقانان وبا اهالی‌دهـات و روستاها تماس حاصل کرده است وفعالیتش افزایش یافته است واز این راه از زیر نفوذ بعضی‌تأثیرات‌افکار مبهم و ناقص خود بیرون رفته‌است. در صورتیکه‌درمورد لیبرالهاوضع چنین نیست. آنها تماسشان هم با دنیای قدیم وافکار کهنه قطع شده است و هم با دنیای نوین. در واقع آنهاهمچون‌موجودات‌وجانورانی‌هستند که به تدریج نوعشان‌از میان‌میرود ومنقرض میشوند.

تصور میکنم اغلب ما چنین هستیم که اعتقادات باستانی کهن را از دست داده‌ایم واطلاعات جدیدی هم بدست نیاورده‌ایم که ما را پابند خود سازد. برای ما دیگر منظرهٔ برآمدن «پروتئوس» از میان دریا وجود نداردو«تریتون» [۱] پیردر بوق شاخیش‌صدا نمیدهد. اکنون در میان ما کسان معدودی هستند که توفیق داشته باشند برای:

«جهانی‌را در یك سنگ ریزه دیدن
وبهشت را در یك گل‌وحشی،
بی‌نهایت را در یك کف دست جمع داشتن
وابدیت را در یك لحظه.»

اکنون متأسفانه بیشترما دیگر نمیتوانیم مثل مردم عهدهای گذشته زندگی مرموز طبیعت را احساس کنیم ونجوای دل‌انگیز آنرادرزیر گوش خود بشنویم واز تماس با آن بهیجان‌آئیم ومرتعش شویم. آن روزگار که‌زندگی‌ساده طبیعی‌سرچشمهٔ تمام لذات آدمی بود سپری شده است اما در عوض اکنون انسان وسرنوشت پرشکوهش در برابرماقرار گرفته است وروح مارامجذوب میسازد. اکنون مازیبائی‌وعظمت را در افتخار وپیشرفت انسان، در رؤیاهای بلند وطوفانهای درونی‌او، در تلاشها وشکستهای او، در مبارزات‌و ناتوانیهای او، واز همهٔ اینها گذشته، در اعتقاد به‌آیندهٔ خوشبخت و تحقق رؤیا های او بازمی‌یابیم. برای کسی که با زیبائی‌این تلاش بزرگ انسانی آشنا وسرگرم شود این‌پاداش

۱ـ بنابعقاید یونیان قدیم پروتئوس که خدای دریاها بود ازدل دریاها بیرون می‌آمد وتریتون نیز که یکی ازخدایان بودیك بوق ازشاخ پیچاپیچ قوچ داشت که درآن میدمید وآوازاوشنیده‌میشد ـم.

هم وجود دارد که از حقارتهای زندگی دور می گردد و حیات در نظرش معنی و مفهومی بزرگ و پرارزش پیدا میکند. اما کسان بسیاری هستند که این حرکت پرشکوه و این تلاش عظیم را در نمی یابند و خود را به آن نزدیك نمیسازند. اغلب آنها از راه اعتقادات گذشته و باستانی جدا شده اند و در دنیای حال هم برای خود راهی نیافته اند. آنها نه رؤیا و تصوری دارند و نه به اقدام و عملی می پردازند.

آنها قادر نیستند مفهوم عظیم تحولات و تشنج های بزرگ زندگی بشری و حوادثی نظیر انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب روسیه را درك کنند. وقتی که عقده های درهم فشرده و تمایلات سرکوب شده و تمنیات فروخفتهٔ انسانی بصورت این وقایع منفجر میشود آنها بوحشت می افتند و دچار سرگیجه میشوند. برای آنها هنوز «باستیل» ویران نشده است[1].

بسیاری از لیبرالها و عناصر خارج از صفوف کنگره با اظهار نارضایتی شدید و با لحن گله آمیز گفته اند و میگویند که «وطن پرستی منحصر به اعضای کنگره نیست.» این جمله بارها و بارها بشکل مبتذل و بیمزه ئی تکرار شده است. من امیدوارم که هیچ یك از اعضای کنگره چنین تصور حقیر و نادرستی نداشته باشند. من هم اعتقاد دارم که وطن پرستی در انحصار کنگره نیست و حتی با کمال مسرت آماده ام که آنرا به هر کس که خواهانش باشد تقدیم دارم. مخصوصاً که اصطلاح وطن پرستی فعلا پناهگاهی برای اپورتونیستها و برای کسانی شده است که در پی بدست آوردن مقامات و مناصب عالی هستند و انواع آنها هم بقدری زیاد است که همه جور اشخاص و صاحبان همه نوع منافع و عناصری از تمام طبقات را در برمیگیرد. حتی اگر «یهودا»[2] هم امروز زنده میبود بدون تردید خود را یك «وطن پرست» واقعی مینامید. اصولا اکنون دیگر وطن پرستی تنها کافی نیست: ما خواهان چیزی عالیتر، پهناورتر و شریف تـر از آن یعنی دوست داشتن همهٔ انسان هـا و خوشبخت بودن تمام جامعهٔ انسانی هستیم.

اعتدالی و میانه روی هم به تنهائی و بخودی خود معنی و مفهومی ندارد. محدود ساختن نفس و خویشتن داری چیز خوبیست و موافق موازین فرهنگ قدیمی ماست. اما در واقع باید در پشت آن چیزی هم برای محدود شدن و جلوگیری کردن وجود داشته باشد. سرنوشت انسان این

۱ـ باستیل ـ دژ معروف پاریس است که تا زمان انقلاب بزرگ محل زندان بود. در روز ۱٤ ژوئیهٔ سال ۱۷۸۹ انقلابیون پاریس آنجا را متصرف شدند و آن قلعه را که مظهر دوران استبداد بود ویران ساختند. اصطلاحی که در متن آورده شده مفهومش اینست که برای بعضی از اشخاص هنوز دنیا همان صورت قدیمی را دارد ـ م.

۲ـ یهودا یکی از اصحاب و یاران عیسی مسیح بود که به او خیانت کرد و بوسیله بوسیدن عیسی او را به مأمورین دولت روم شناسانده، بر اثر همین خیانت عیسی دستگیر و مصلوب گردید. در ادبیات جهان «یهودا» یکی از بزرگترین مظاهر خیانت به مرامها و نیات بزرگ است ـ م.

بوده‌وهست که‌عناصر طبیعت‌را محدود سازدو تحت کنترل قرار دهد، بر گردهٔ رعدو برق‌سواری کند، آتش خشمناك و آب غلطان وخروشان را برای‌استفادهٔ خود بکار برد. اما دشوارترین کار برایش آن بوده است که تمایلات وشهوات سرکش خود را محدود سازد. تا وقتیکه انسان نتواند برخود چیره شودوشهوات خود را محدود سازد نمیتواند میراث انسانی‌خود را بازیابد و مقام انسانی بدست آورد و به این منظورهای بزرگ برسد. اما آیا پاهائی راکه اصلا حرکت نمیکنند ودستهائی‌را که افلیج هستند وکاری انجام‌نمی‌دهندنیزمی‌توان محدود ساخت؟

نمیتوانم این چند شعر«رای کامپبل» را در اینجا نیاورم که دربارهٔ داستان نویسان آفریقای جنوبی‌سروده است. زیرا این‌ابیات باگروه‌های گوناگون سیاسی هند هم‌کاملا قابل انطباق است:

«همه کس خویشتن‌داری ومحدودیتی‌را که شما مینویسید میستاید
در این باره البته من هم با شما همراهم
شما دهانه را خیلی‌خوب میکشید
اما آیا اسب سرکش لجام‌گسیخته وخونین دهان کجاست؟»

دوستان‌لیبرالمان بما میگویند که آنهاراه‌سالم وطلائی میانه روی را دنبال‌میکنند ودر میان دو روش افراطی‌دولت وکنگره، خود را اعتدالی‌نگاه میدارند. آنها خود را قاضی‌نقایص ومعایب هردوطرف میسازند واز این‌سرفراز هستند که از عیوب هردومبری میباشند. آنها میکوشند که مانند مجسمهٔ عدالت ترازوی سنجش دیگران را در دست‌خود بگیرند. اما تصورمیکنم که ضمناً مانند مجسمهٔ عدالت‌چشمانشان نیزبرهم نهاده ودستمال بسته است وهیچ‌چیزرا بدرستی‌نمی‌بینند.[۱] دراین مواردست که تخیلاتم مرا بقرون گذشته باز میگرداند واین خطاب مشهور در گوشم طنین می‌افکند که مناسب حال لیبرالهاست: « ای‌کاتبان وفریسیان‌ریائی!... ای راهنمایان نابینا که‌پشه‌ئی‌را از جام خود صاف‌میکنید ودورمی‌اندازید اما شتری‌را می‌بلعید!..»[۲]

---

۱ ـ مجسمهٔ مظهر عدالت معمولا بصورت فرشته یازنی‌نمایش داده میشود که چشمانش بادستمال بسته‌است در یك دست ترازو و در یك دست شمشیر دارد و منظور از دستمال چشم او اینست که با بی‌نظری فقط عدالت را میسنجد و اجرا میکند. جالب توجه است که برخلاف سنت بین‌المللی در کاخ دادگستری ایران مجسمهٔ مظهر عدالت با چشمانی باز نمایش داده شده است ـ م.

۲ ـ این جمله آیه‌ئی ازباب بیست‌وسوم انجیل است وکلامی از عیسی است که به کاهنان مذهبی‌اورشلیم خطاب شده است ـ م.

۵۲

اساسنامهٔ دومینیونی و استقلال

بیشتر کسانیکه دراین هفده‌سال اخیر درسیاست کنگره تأثیرزیادداشته‌اند و به‌آن سروصورتی داده‌اند ازطبقات متوسط بیرون آمده‌اند . هم لیبرالها وهم اعضای کنگره هردوازاین طبقه هستند ودر محیطی یکسان پرورش یافته‌اند. زندگی اجتماعی وتماسها ودوستی‌هاشان مشابه یکدیگر بوده‌است ودرآغازکار میان ایده‌آلها ونظریات دوگانهٔ ایشان که هردو جنبهٔ بورژوائی داشت اختلاف بسیار ناچیز بود . اما بتدریج اختلافات روحی وتفاوت‌میزان شهامت‌وفعالیت آنهاراازهم جداترساخت و کم کم هر کدام‌نظرشان بسوئی متوجه شد ـ یك گروه بسوی دولت و ثروتمندان وقشرهای بالای بورژوازی و گروه دیگر بسوی قشرهای پائینی بورژوازی وطبقات متوسط .

معهذا هنوزهم ازلحاظ فکری و ایدئولوژی هردو دسته یکسان‌بودند. هدفهاشان باهم فرقی نداشت، اما کم کم عدهٔزیادی از مردم‌عادی کوچه وبازار وپیشه‌وران کم‌مایه‌و همچنین عده‌ئی ازروشنفکران بدون شغل که‌کاری گیر نمی‌آوردند پشت سردستهٔ دوم‌قرار گرفتند وباین جهت تدریجاً لحن این گروه عوض شد . دیگرآن زبان ملایم ومؤدب‌قبلی بکار نمیرفت بلکه کلمات صورتی تند و گستاخانه پیدا کرد . اعضای این گروه چون وسیله‌ئی برای اقدام و فعالیت مؤثر پیدا نمیکردند ناچار به‌بیانات تند و جملات آتشین متوسل میشدند وباین وسیله خودرا تسلی وتسکین میدادند .

عناصر لیبرال‌اعتدالی‌ومیانه‌رو که‌ازاین وضع‌جدیدبوحشت‌افتادند کم کم‌خودرا کنار کشیدند وسعی کردند خودرا درپناهگاه مطمئنی بکشانند . با اینوصف هرچند که تعداد افرادخرده بورژوازی وقشرهای‌پائینی‌طبقات‌متوسط‌در کنگره اکثریت یافتندو تعدادشان زیادتر شد اشخاص وعناصری ازقشرهای بالای بورژوازی هم در کنگره فراوان بودند و نفوذ بسیار داشتند . این قبیل عناصر نه‌فقط بخاطر میل به‌پیروزی در مبارزات ملی ، به کنگره می‌آمدند بلکه درآن‌مبارزه یك رضایت خاطر درونی‌رانیزجستجو میکردند . میخواستند باین وسیله غرور ملی وعزت نفس ازدست رفتهٔخودرا دوباره‌احیا کنند ومجد

و عظمت گذشتهٔ خود را از نو بدست آورند . این آرزو طبعاً با تمام‌تمایلات ملی و ناسیونالیستی همراه بود،ولی هرچند که‌افراد هر دو گروه درچنین آرزوئی مشترك بودند اندازهٔ شهامت وحرارت روحی آنها تفاوت داشت واختلافی میان آنها بوجود می‌آورد. به‌همین علت بود که میان اعتدالیها و افراطیها از هم جدا شدند و در کنگره‌هم بتدریج نمایندگان قشرهای پائینی طبقهٔ متوسط افزایش یافتند وچندی بعد نفوذ دهقانان نیز در آن محسوس گردید .

بهمان نسبت که کنگره بیشتر نمایندهٔ توده‌های دهقانان روستائی میشد فاصله و شکافی که آنرا از لیبرالهای اعتدالی جدا میساخت نیز وسیع‌تر وعمیق‌تر میگشت وکار بجائی رسید که لیبرالها دیگر نمیتوانستند نظریات کنگره راتأیید کنند و باآن موافق باشند . برای‌طبقات عالی‌و کسانی که در کاخهای پرشکوه‌زندگی میکنند و درتالارهای عظیم بطرح نقشه ها میپردازند آسان نیست که روحیهٔ خانه های محقر و کلبه های گلی رادرك کنند . معهذا با وجود این اختلاف نمایان باز هم ایدئولوژی وطرز تفکر هر دو گروه ناسیونالیستی‌وبورژوائی بود. اختلاف میان آنها باصطلاح ازحیث کمیت‌بود ونه کیفیت. تفاوت میان میزان خواسته ها بود نه‌درنوع خواسته‌ها زیرادر کنگره هم عناصر بسیاری بودند که در واقع میبایست در کنار گروه لیبرالها قرار گیرند ونظرشان تقریباً عیناً مثل ایشان بود .

انگلستان‌درطی‌چندنسل گذشته‌با هند بصورت‌یك خانهٔ روستائی‌بزرگ‌دریك ملك شخصی (بهمان طرز که در سابق در املاك اشراف انگلستان وجود داشت) رفتار کرده است . آنها همچون ارباب صاحب ملك بودند که بهترین قسمت اطاقهای خانه را اشغال میکرند وهندیان صورت خدمتگذارانی‌داشتند که باید دراطاقهای خدمتگذاران‌وآبدار-خانه ومطبخ بمانند. همانطور که درآن خانه‌های اربابی دیده میشد در میان خدمتکاران ارباب هم یك‌سلسله‌خدمتکاران‌بودند که در درجات‌مختلف‌قرار داشتند از قبیل‌پیشخدمت، دربان، سرایدار،آشپز،کلفت، مهتر، پادووغیره‌ودر میان‌آنها مزیت‌هاواولویت‌هائی‌وجود داشت که باکمال دقت رعایت میشد. معهذا بطور کلی‌میان طبقات عالی‌منزل یعنی محیط زندگی‌ارباب‌ها با طبقات پائین که محیط زندگی‌خدمتکاران بود یك سد غیر قابل عبور وجود داشت.

البته تعجب‌آور نیست کـه دولت بریتانیا چنین وضعی را برما تحمیل کرده باشد ، بلکه‌آنچه تعجب‌آور بنظرمیرسد اینست که ما، یالااقل اغلب ما، این وضع را پذیرفته‌ایم وآنرا شکل‌طبیعی‌واجتناب ناپذیرزندگی‌وسرنوشت خود شمرده‌ایم. ما روحیهٔ‌خدمتکاران همان خانه‌هانه‌هـای اربابی دهات را در خود پرورش داده‌ایم .گاهی اتفاق می‌افتاد که

اربابان نسبت بما رفتاری کما بیش محترمانه نشان میدادند ودر تالار پذیرائی خود یك فنجان چای هم به ما تعارف میکردند. مهمترین هدف و پایهٔ مباهات برای ما آن بود که منفرداً در نظر اربابان محترم شمرده شویم و ما را هم به اطاقهای مسکونی و طبقات فوقانی خودشان راه بدهند. در واقع بزرگترین پیروزی بریتانیا برهند که از پیروزی نظامی و سیاسی هم بسیار مهمتر بشمار میرود همین پیروزی روحی بود. زیرا همانطور که یکی از خردمندان قدیم گفته است: غلام کم کم فکرش هم غلامانه میشود.

اما اکنون آن روزگار عوض شده است ودوران خانه‌های اربابی در روستاها و آن وضع زندگی، هم در انگلستان و هم در هند بسر رسیده است. اما هنوز هم در میان ما کسانی هستند که بهمان اطاق خدمتگذاران چسبیده‌اند واز این مغرور وخوشحالند که لباس گلابتون دوزی شدهٔ مستخدمین را بپوشند و در خدمت اربابان باشند. کسان دیگری، از جمله لیبرالها، اصولا این طرز زندگی و این خانه‌های اربابی را کاملا می پسندند، ساختمان وطرز تشکیلات آنرا تحسین میکنند وهدفشان فقط اینست که بتدریج ویکی یکی خودشان در این خانه‌ها سکونت گزینند وجای اربابها را بگیرند وهمان زندگی راادامه دهند وهمین امر است که آنرا «هندی ساختن» مینامند. آنها فقط در پی تغییر دادن رنگ دستگاههای اداری هند یا حد اکثر در پی بوجود آوردن ادارات جدیدی در حدود وضع موجود هستندوهرگزدرفکر تغییردادن اوضاع و بوجود آوردن یك سازمان تازه ویك دولت جدید نمیباشند.

در نظر آنها «سواراج» واستقلال مفهومش آنست که در هند همه چیز بشکل سابق ادامه یابد منتها با رنگی تیره‌تر[1]. آنها فقط آینده‌ئی را در نظر می آورند که خودشان یا کسانی مانند خودشان نقش‌های عمده ومقامات عالی را عهده‌دار شوند و بجای مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی بنشینند بدون آنکه تغییردیگری در اوضاع حاصل شود. آنها میخواهند همه چیز بصورت کنونی باقی بماند، ادارات دولتی، دستگاه قانونگزاری، وضع کار وصنایع همه بهمین صورت حفظ شود وحتی سازمان «خدمات اداری هند» هم با مقامهای مختلفش برقرار بماند، شاهزادگان وراجه‌ها همچنان مقام خود راحفظ کنند و گاه بگاه با لباسهای حیرت انگیز وجواهرات گرانبهای خودجلوه کنندوچشم اتباع خودرا خیره سازند، مالکین عمده تحت حمایت قرار گیرند و بتوانند دهقانان فقیرواجاره دار خود را همچنان زیرفشارداشته باشند و بدوشند، رباخواران با پولهای خود و سودهای گزافی که دریافت میدارند هم زمینداران و هم دهقانان را غارت کنند. وکلای مدافع و دستگاههای حقوقی همچنان

[1] ـ از آنجاکه هندیان رنگ پوست و چهره‌شان تیره‌تر از انگلیسیهاست در اینجا این استعاره بکار رفته که مفهوم آن جانشین ساختن هندیان درجای انگلیسیها میباشد ـ م.

حق الوكاله‌های گزاف بگیرند وخداوند نیز بهمان صورت همیشگی‌در عرش آسمانیش باقی باشد ومورد ستایش قرار گیرد.

اساس نظر آنها اینست که وضع موجود حفظ شود ومیتوان گفت تغییراتی که آنها خواهانش هستند تغییرات‌شخصی‌وفردی است‌وتصورمیکنند که این تغییرات را هم‌میتوانند تدریجاً و با استفاده از حسن نیت دولت بریتانیا بدست‌آورند. پایهٔ تمام نظریات سیاسی واقتصادی ایشان برمبنای حفظ واستقرار وثبات امپراطوری بریتانیا تکیه دارد. از آنجا که امپراطوری بریتانیا در نظر ایشان، لااقل برای مدتی دراز باقی و تزلزل ناپذیر خواهد ماند. آنها سعی‌دارند خودشان را باآن منطبق سازند و باین جهت نه فقط طرز تفکرسیاسی واقتصادی‌انگلیسیها را می‌پذیرند بلکه حتی‌تا اندازهٔ زیادی موازین روحی واخلاقی‌ایشانراهم که‌میخواهند تسلط بریتانیا برهندمحفوظ وهمیشگی بماندقبول‌میکنند.

باین جهت‌است که روش کنونی کنگره‌اصولا با نظر آنهامتفاوت‌استزیرا کنگره نه فقط خواهان تغییروضع اداری است بلکه میخواهد یك دولت تازه و یك شکل جدید از حکومت را برقرار سازد. شاید هنوز یك‌فرد عادی ومتوسط کنگره بدرستی‌نداند که‌این شکل جدید دولت چگونه خواهد بود وشاید هنوز بر سر این موضوع اختلاف نظرهائی هم وجود داشته باشد امادر هرحال‌یك زمینهٔ‌مشترك درمیان‌اعضای کنگره(شایدباستثنای یك‌عدهٔ معدوداعتدالیهای‌آن) وجوددارد که همه‌عقیده دارنداوضاع وروشهای کنونی‌قابل دوام‌نیست‌ولازمست که‌یکرشته‌تغییرات‌اساسی‌صورت‌پذیرد. اختلاف‌میان‌طرح‌یك اساسنامهٔ دومینیونی‌برای هند که لیبرالها هوادار آن هستند بااستقلال‌کامل هند که کنگره خواهان آنست‌نیزدرهمین‌جاست.

اگرهند بصورت یك دومینیون[1] بریتانیا درآید همان سازمان قدیمی در آن حفظ میشود وما با بندهای گوناگون‌مرئی ونامرئی به‌سیستم اقتصادی بریتانیا مربوط وپیوسته خواهیم ماند در حالیکه استقلال بما اجازه خواهد داد یك وضع وسازمان جدید موافق موقعیت واحتیاجات واقعی‌خودمان بوجودآوریم.

روشن‌است که در این میان‌مسئلهٔ‌مخالفت‌آشتی ناپذیرو کینه‌ودشمنی‌نسبت‌بانگلستان ونسبت به مردم انگلیس یامیل قطع ارتباط باآنها بهرشکل وبهرقیمتی که باشد مطرح نمیباشد هرچند که‌اگرهم‌بعلت‌آنچه‌درگذشته اتفاق‌افتاده است‌میان‌هند وانگلستان‌روابط صمیمانه‌ومهرآمیزی‌وجودنداشته باشد‌بسیارطبیعی‌خواهدبود. «تاگور» میگوید: «بکاربردن زور وخشونت‌نامناسب برای گشودن‌در، کلید را خراب‌میکند وکاررا به کلنگ‌میکشاند.»

---

۱ ــ به حاشیه صفحات ۱۹۲ و ۲۴٤ رجوع شود ــ م.

در واقع انگلیسیها کلید قلبهای ما را مدتها پیش خراب کرده‌اند و بکار بردن کلنگ هم طبعاً ما را هوادار دولت بریتانیا نمیسازد. با اینهمه ما که مدعی خدمت به هند و به تمام جامعهٔ بشری هستیم نمیتوانیم خود را بدست احساسات و هیجانات خشم آمیز و موقتی خود بسپاریم. حتی اگر در گذشته هم چنین تمایلات تند و شدید ضد انگلیسی در ما وجود داشته است تعلیمات و پرورش عمیق گاندی جی در طول پانزده سال اخیر ما را از اتخاذ چنین روشهائی باز میدارد.

هم اکنون که این مطالب را مینویسم من خود در یك زندان انگلیسی، مجرد و تنها نشسته‌ام و از چندین ماه پیش روح و فکر من مضطرب و نگران بوده است. شاید در دوران زندان انفرادی کنونی خود خیلی بیش از آنچه قبلا در زندانها کشیده‌ام رنج برده‌ام. اغلب در برابر اتفاقات و حوادث گوناگون خشم و نفرت وجودم را پر کرده است و خونم را بجوش آورده است با اینهمه وقتیکه به اعماق فکر و قلبم مینگرم هیچ نوع کینه و نفرتی نسبت به انگلستان و مردم انگلیس در خود نمی بینم. من با امپریالیسم بریتانیا مخالفم و از تحمیل تسلط بریتانیا بر هند خشمگینم؛ من با سیستم سرمایه‌داری مخالفم؛ من از استثمار هند بوسیلهٔ طبقات حاکمهٔ بریتانیا سخت ناراضی هستم و نفرت دارم؛ اما فقط انگلستان و مردم انگلیس را مسئول این وضع نمیشمارم و حتی اگرهم بشمارم احساساتم فرقی نخواهد کرد زیرا ابلهانه است که انسان بعلت هیجانات و خشم کور کورانهٔ خود تمامی یـك ملت را مسئول بشمارد و محکوم سازد. در واقع آنها هم باندازهٔ ما دستخوش موقعیت و مقتضیات زمان بوده‌اند و هستند.

من شخصاً بخاطر پرورش فکری خود به انگلستان بسیار مدیونم و هرگز نمیتوانم خود را از آن کاملا جدا احساس کنم. از آنجا که در مدارس و دانشگاههای انگلیسی تحصیل کرده‌ام خواه ناخواه نمیتوانم از تأثیر عادات فکری خود بگریزم و شکل زندگی خود را با آداب و رسوم کشورهای دیگر همراه سازم. در هر مورد، جز در زمینه‌های سیاسی، هواداری و تأیید من متوجه انگلستان و مردم انگلیس میگردد و اگر من باصطلاح یك دشمن سازش ناپذیر تسلط بریتانیا بر هند شده‌ام تقریباً برخلاف تمایلات خودم بوده است.

در واقع ما با حکومت بریتانیا و تسلط او بر هند مخالف هستیم و نمیتوانیم بهیچوجه سازش و توافقی داشته باشیم نه با مردم انگلیس. ما میخواهیم با تمام وسایل ممکن صمیمانه‌ترین تماسها و ارتباطات را با انگلستان و با سایر ملل خارجی برقرار سازیم. ما در میان پوسیدگی قرون بزرگ شده‌ایم و اکنون میخواهیم در هند هوائی آزاد و افکاری تازه و جانبخش داشته باشیم و با دیگران همکاری استواری برقرار سازیم. اما بیردرندهٔ امپریالیسم و استعمار طبعاً در همه جا با مخالفت و مقاومت شدید و خصمانه مواجه خواهد

شد وامروز کشور ما هم متأسفانه با چنین حیوان درنده‌ئی روبروست وسروکار دارد. حتی ببروحشی جنگلی ممکن است رام گردد وطبیعت وحشی و درندهٔ خود را فراموش کند اما کاپیتالیسم وامپریالیسم که مشترکا بر کشور بدبختی یورش می برند هرگز رام و بی خطر نخواهند شد.

اگر کسی بگوید که او یا کشورش با دیگران سازش ناپذیر هستند میتوان گفت که حرف او ازجهتی ابلهانه است زیرا زندگی همیشه ما را به‌سازش وارتباط با دیگران ناچار میسازد. واگراین حرف در مورد یك کشور یاملت گفته شود مسلماً بکلی احمقانه خواهد بود اما موقعی که در مورد یك سیستم ویك سیاست ویا در یك موقعیت خاص بکار رود میتواند صحیح شمرده شود. زیرا در اینصورت در واقع بیان حالت ونیروئی‌است که از حدود قدرتهای بشری‌خارج‌است ونمیتوان آنرا آرام ساخت. آزادی هند واستعمار بریتانیا بنابرطبیعت خود با یکدیگر سازش ناپذیرند. نه مقررات حکومت نظامی و نه روپوش کلمات شیرین وزیبا میتواند این دورا با هم سازش دهد و بیکدیگر نزدیك سازد. فقط با نابودی قاطع امپریالیسم بریتانیا در هند شرایط مساعدی ایجاد خواهد شد که بریتانیاو هند بتوانند با یکدیگرهمکاری واقعی‌داشته باشند.

اغلب بما میگویند که‌در دنیای جدید که‌ارتباط کشورها با یکدیگرروز بروز توسعه میپذیرد و سرنوشت ملت ها بهم مربوط میشود دیگر استقلال ملی یك منظورو هدف محدود و کوچك است و بنابر این اگر ما خواهان استقلال ملی خود هستیم عقربهٔ ساعت زمان را بعقب باز میگردانیم و افکار کهنه را دنبال میکنیم. لیبرالها و عناصر مسالمت جوو حتی کسانی در انگلستان که خود را باصطلاح سوسیالیست می‌نامند باین عناوین ما را بخاطر تمایلات محدود ملی و ناسیونالیستی سرزنش میکنند و گاه‌بگاه بما میگویند که بهترین راه رسیدن به یك زندگی ملی اینست که یك نوع «ملت‌های‌مشترك‌ـ المنافع بریتانیا» بوجود آید که همه در آن با همزندگی مشترك ودوستانه داشته باشند. واقعاً تعجب آوراست که درانگلستان‌چگونه تمام راهها ـ لیبرالیسم، پاسیفیسم، سوسیالیسم وغیره ـ به حفظ امپراطوری منتهی میگردد. «تروتسکی» میگوید: «تمایل یك ملت‌اسیر وتحت نفوذ وتسلط دیگران برای خروج ازوضع‌موجود خود اغلب بصورت‌تفوق‌وبرتری بخشیدن به «ناسیونالیسم» جلوه گر میشود همانطور که تمایل یك ملت غالب و پیروز برای باقیماندن در تسلط‌خویش‌وادامهٔ غارتگری‌خود اغلب شکل‌پاسیفیسم وتمایلات‌مسالمت‌ـ جوئی را بخود میگیرد. از این جهت است که «ماکدونالد» [1] در برابر «گاندی»

---

۱ ـ به حاشیه صفحه ۳۴۰ رجوع شود ـ م.

انترناسیونالیست جلوه‌میکند».

من درست نمیدانم که وقتی هند از نظرسیاسی آزاد شود چه تمایلی خواهد داشت وچه خواهدکرد . اما هم اکنون میدانم که آندسته از مردمی که امروز بخاطر استقلال ملی مبارزه وایستادگی میکنند واحساسات ناسیونالیستی دارند هوادار منظور وسیع‌تر انترناسیونالیسم نیزهستند. برای یك سوسیالیست ممکن است دیگر ناسیونالیسم بی‌معنی باشد اما حتی بسیاری ازعناصرغیرسوسیالیست هم که در صفوف مقدم کنگره قرار دارند تمایلات بین‌المللی و انترناسیونالیستی خود را تأیید کرده‌اند . اگر ما امروز خواهان استقلال ملی خود هستیم بخاطرآن نیست که خود را از دنیا مجزا سازیم بلکه بر عکس ماکاملا راضی وآماده هستیم که‌ازقسمتی‌ازاین استقلال‌خودهمراه‌با سایر کشورها و بخاطر یك نظام بین‌المللی وانترناسیونالیستی‌واقعی چشم بپوشیم.اما هر نوع سیستم‌امپریالیستی باهرنوع اسم عالی‌وقابل پسندهم که برآن گذارده‌شوددشمن یك‌چنین‌نظامی است‌وهرگز نمیتوان بوسیلهٔ سیستم های امپریالیستی به همکاری بین‌المللی و به صلح جهانی رسید . اتفاقات اخیری که‌درسراسرجهان روی‌داده است نشان‌میدهد که چگونه سیستم‌های‌مختلف امپریالیستی بتدریج‌وبشکلی‌روزافزون‌صورت‌اسارت وهمبستگی‌های‌اقتصادی‌وامپریالیسم اقتصادی را بخود میگیرند. ما می‌بینیم که بجای رشد و توسعهٔ انترناسیولیسم، از طرف کشورهای امپریالیست درراه پیشرفت آن‌موانعی ایجاد میگردد و با آن مبارزه میشود. کشف دلایل این امردشوارنیست وخودآن نشانهٔضعف روزافزون نظام اقتصادی کنونی وانحطاط سیستم سرمایه‌داریست .

یکی از نتایج تابعیت وهمبستگی اقتصادی اینست که هرچندهمکاری را میان کشور های داخلی در یك پیوند اقتصادی توسعه‌میدهد در عین‌حال ایشان را ازسایرقسمت‌های جهان مجزا میسازد. درمورد هند بطوریکه در مورد موافقت نامهٔ اقتصادی « اتاوا » و تصمیمات مشابه آن دیدیم یک چنین سیاست پیوند اقتصادی و امپریالیسم اقتصادی بمفهوم کمترشدن منظم وروزافزون تماس وارتباط با سایر کشورها خواهد بود . ماحتی بیش ازپیش تابع وطفیلی‌صنایع بریتانیاشده‌ایم، این‌سیاست‌صرفنظراززیانهای‌فوری که‌از جهات‌مختلف برای ما بوجودآورده‌است‌ومی آوردخطرات‌فراوانی‌هم برای آینده‌دربردارد که‌کاملانمایان است. بدینقرارطرح اساسنامهٔ دومینیونی برای هند،ما را به جدائی از دنیا وتابعیت بیشترازانگلستان خواهدکشاند ونه‌به‌تماسها وارتباط‌های وسیعتربین‌المللی.

دوستان لیبرال هندی ما بشکل حیرت‌انگیزی عادت کرده‌اند که تمام مسائل جهان ومخصوصاً حوادث کشورخود را ازماورای عینك تیره‌رنگ انگلیسی به‌بینند . آنهابدون آنکه سعی کنند بفهمند کنگره چه‌میگویدوچرامیگویدهمان‌حرفها واستدلالات زمامداران

بریتانیا را تکرارمیکنند واستقلال را برای‌هند یك هدف ومنظورمحدودتر و کم‌ارزشتر ازیك اساسنامهٔ دومینیونی میشمارند . درنظر آنها انترناسیونالیسم بمعنی وابستگی به «وایت‌هال» و به حکومت انگلستان است زیرا آنها از سایر کشورهای جهان بکلی بی اطلاع هستند . این بی اطلاعی تا اندازه‌ئی بعلت‌اشکالاتیست که ازجهت‌ندانستن زبانهای دیگر با آن مواجه هستند اما علت اساسی‌ترش اینست که مخصوصاً خودشان میل دارند که ازسایر کشورها بی اطلاع بمانند . آنها ظاهراً با هرنوع فعالیت واقدام مستقیم‌وهر شکل سیاست تند ومتجاوز درهند مخالف هستندوازآن اجتناب دارند اما حیرت‌آوراست که بعضی ازرهبران آنها با بکاربستن چنین روشها وچنین اقدامات درکشورهای دیگر مخالفتی ندارند . وقتی که این قبیل اقدامات خشونت آمیز را از دور و در کشور های دیگر می بینند آنرا تحسین هم میکنند و بهمین جهت است که بعضی از دیکتاتور های کنونی درکشورهای غربی [1] مورد ستایش فکری ومعنوی ایشان میباشند .

اغلب‌اسامی‌و کلمات گمراه کننده‌هستند و نمیتوانندمنظورها رابدرستی بیان‌دارند، درواقع درهندبرای مااین مسئله مطرح است که‌آیا خواهان یك تغییروضع اساسی هستیم یا فقط یك‌تغییرشکل ظاهری اداری را میخواهیم؟پاسخ لیبرالها باین سئوال روشن‌است. آنها فقط خواستاریك تغییرصورت ظاهری هستند وهیچ چیز بیشتری نمیخواهند،حتی‌همین تغییروضع ظاهری هم برای ایشان یك هدف فوق‌العاده و زیادیست که بنظرایشان بسیار مترقیانه جلوه میکندکلمهٔ «وضع دومینیونی»راگاه‌بگاه مطرح میسازند اما هدف‌واقعی ایشان بارها درکلمات مبهم ومثلا بصورت فرمول «مسئولیت مرکزی» بیان شده است . کلمات پرمعنی و جاندارى مانند «قدرت» ، «خودمختاری» ، «آزادی» ، «استقلال» و نظایر آن‌ها در گوش ایشان طنینی خطرناك دارد . برای آنها زبان مرسوم و متداول قانونی و کلمات نرم وملایم‌هرچندهم که انبوه‌مردم‌را برسرشوق نمیاورد خیلی‌مطبوع‌تر است .

تاریخ نشان میدهد که همیشه افراد و گروههای مردم بخاطراعتقاد وایمان خود و بخاطراستقلال و آزادی خودرا بخطرانداخته‌اندوجانشان به مهلکه افتاده است‌درصورتی که هرگز کسی بخاطر کلمات مبهمی از نوع «مسئولیت مرکزی» یا کلمات قانونی دیگری که لیبرالها بکارمیبرند حتی یك وعده خوراك وخواب راحت خود را هم ازدست نداده است . آنها هم که نمیخواهند هیچ‌چیزخود را بخطر بیاندازند ازحدود همین‌کلمات مبهم پا فراتر نمیگذارند و هدفشان ازهمین منظورهای محدودتجاوز نمیکنند. طبعاً برای

---

۱ ـ اشاره به‌هیتلر و موسولینی است ـ م .

وصول به این هدف هم بنظر ایشان به «اقدامات مستقیم» یا به هیچ نوع فعالیت تند و خشونت‌آمیز احتیاجی نیست بلکه همانطور که « آقای سرینیواساساستری » میفرمایند میتوان ازراه بکاربستن «خردمندی ، تجربه ، اعتدال ، نیروی اقناع ، نفوذ ملایم و تأثیر واقعی» به هدف رسید .

بنظر لیبرالها باید امیدوار بود که اربابان‌و فرمانروایان ما بوسیلهٔ رفتارشایستهٔ ما وخدمتگذاری ما بالاخره ما را هم در حکومت و قدرت خود شریك سازند . بعبارت دیگرآنها اکنون از آنجهت در مقابل ما ایستادگی میکنند که هم بعلت رفتار خشن و تجاوزآمیزما ازما خشمگین هستند وهم دربارهٔ صلاحیت وشایستگی ما تردید دارند ویا به هردودلیل !

این طرزاستدلال واین نوع تجزیه‌وتحلیل‌دربارهٔ امپریالیسم واوضاع کنونی بسیار ساده دلانه‌و کوته فکرانه است . نویسندهٔ ممتازوروشن بین انگلیسی ، پروفسور «ر.ه. تاونی»[1] دربارهٔ بدست آوردن حکومت در مرحلهٔ همکاری با طبقات حاکمه شرح بسیار شایسته وجالبی نوشته است که هرچند مطالبش درمورد حزب‌کارگر بریتانیا میباشد اما در عین حال در مورد هند نیز قابل انطباق است . البته در انگلستان لا اقل یك سلسله تأسیسات دموکراتیك وجود دارد که درآنها تمایل اکثریت، ولواسمی وظاهری،رعایت واحساس میگردد وازاین حیث وضع با هند تفاوت دارد. «پروفسورتاونی»مینویسد :

« پوست پیاز را میتوان ورقه‌ورقه کند اما پوست یك ببرزنده را نمیتوان قطعه قطعه کند ، زیرا اوست که شما را زنده زنده خواهد درید و قبلا پوست شما را خواهد کند .....

«اگر کشوری هست که طبقات ممتاز آن مردمی ساده لوح باشند مسلماً آن کشور انگلستان نیست.فکراینکه حزب‌کارگر با مهربانی وادب در بیان منظورهای خودمیتواند طبقات ممتازحاکمه را اغفال کندو به هدفهای خود معتقد سازد همانقدر نادرست و بیجاست که تصور کنیم میتوان با دست خالی وتوپ و تشر میان‌تهی یك کارشناس‌حقوقی‌لجوج و زیرك را ازتصرف ملکی که قباله‌وسندمالکیت آنرا هم‌دردست‌دارد بازداشت.ثروتمندان وطبقات ممتازمعمولا خوشخلق ، خوش محضر،تیزهوش، نیرومند ومطمئن بخود میباشند ولی موقعیکه تحت فشارقرار گیرند مردمی بی همه چیزمیشوند که خوب حساب‌کارخود را دارند و بخوبی میدانند چقدر کره روی نانشان دارند و مراقب هم هستند که ذخیره کرهٔ ایشان کم نشود .... اگروضع ایشان بشکل جدی بخطر افتد آنوقت تمام وسایل سیاسی واقتصادی را بکارخواهند انداخت-مجلس لردها ، دربارسلطنتی، مطبوعات،نارضائی‌در

---

۱ - Tawney .

ارتش ، بحرانهای اقتصادی ، مشکلات بین‌المللی و همانطور که حملهٔ روزنامه‌ها در سال ۱۹۳۱ به وضع پولی نشان داد ، حتی دشنامها و حملات ساختگی و مزورانه از خارج بر ضد کشور خود را برمی‌انگیزند و بکارمیبرند تا منافع کیسه‌های خود را حفظ کنند.»

حزب کارگر بریتانیا یك سازمان نیرومند است . اتحادیه‌های کارگران با میلیونها نفرعضو که حق عضویت منظم می‌پردازند و یکرشته سازمانهای عالی تعاونی پشتیبان آن هستند ، همچنین عدهٔ زیادی عضووهوادار درمیان طبقات متوسط وصاحبان مشاغل مختلف دارد . کشور بریتانیا یك سازمان پارلمانی دموکراتیك دارد که براساس اخذ آراء طبیعی و برسنن ممتد آزادیهای مدنی متکی است. باوجود تمام اینها «پروفسور تاونی» عقیده دارد که حزب کارگر نمیتواند فقط از راه تبسم‌های مطبوع و متقاعد ساختن طبقهٔ ممتاز هرچند که این هر دو کارهم مرسوم وهم مطبوع است قدرت را بدست آورد . حوادث اخیر هم صحت نظر اورا تأیید کرد . «آقای تاونی» متذکرمیشود که حتی اگر حزب کارگر اکثریت را در مجلس عوام بریتانیا بدست بیاورد بازهم درمقابل مخالفت طبقات ممتاز که دژهای متعدد واستوارسیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، مالی ، و نظامی را در تصرف خود دارند نخواهد توانست به تغییرات اساسی بپردازد. لازم به تذکر نیست که شرایط و اوضاع هند با انگلستان فوق‌العاده تفاوت دارد . در اینجا هیچ نوع تأسیسات و سنن دموکراتیك وجود ندارد بلکه برعکس در کشور ما یك رشته مقررات استثنائی و حکومت دیکتاتوری رواج دارد که آزادیهای فردی ، آزادی حرف‌زدن و نوشتن آزادی اجتماعات و مطبوعات را نابود و محدود میسازد . حتی لیبرال‌های ما هم سازمان نیرومندی درپشت سرخود ندارند و بهمین جهت است که تنها به قیافهٔ متبسم وروش ملایمت آمیز و سازشکارانهٔ خود اعتماد میکنند .

لیبرالها بشکلی فوق‌العاده باهر نوع فعالیت «مخالف قانون اساسی» یا «غیرقانونی» مخالف هستند . در کشورهائیکه مؤسسات دموکراتیك وجود دارد کلمهٔ موافق «قانون اساسی» مفهوم وسیعی دارد . بخاطر قانون اساسی قوانین تحت کنترل و بازرسی قرار میگیرند ، آزادیهای عمومی حمایت میگردد ، درکار دستگاه اجرائی نظارت میشود ، کوشش بعمل می آید تا ساختمان سیاسی واقتصادی جامعه ازراههای دموکراتیك تغییر وتکامل پذیرد . اما در هند که یك چنین قانون اساسی و سازمانهای دموکراتیك وجود ندارد کلمهٔ «موافق قانون اساسی» چنان مفاهیمی را در بر ندارد[1] . این کلمه فکری را

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ آقای « س . ی . چینتامانی » رهبر معروف لیبرال و مدیر روزنامهٔ « لیدر » (که ارکان اصلی لیبرالهاست) نیز جنبهٔ مخالفت و ناسازگاری دولت هند را با موازین قوانین و حقوق اساسی قبول کرده است وضمن انتقاداتی که در شورای ایالتی ولایات متحده راجع به « گزارش کمیتهٔ منتخب ومختلط پارلمانی دربارهٔ هند » بعمل آورد گفت : «اطاعت ازدولت کنونی هرچند با موازین حقوق و قوانین اساسی سازگار نیست بهتر از آنست که از یك دولت مرتجع تر و ناسازگارتر که درآینده روی‌کار آید پیروی کنیم . »

بیان میکند که درهند امروزجائی ندارد. کلمهٔ«موافق قانون اساسی» دراینجا اغلب بشکل حیرت‌انگیزی برای هواداری ازعملیات کما بیش خودسرانهٔ دستگاه اجرائی مورداستفاده واقع میشود . یا اینکه بجای کلمهٔ «قانونی» بکارمیرود . درواقع بهتر است که خود را باستعمال همین کلمات «قانونی»و«غیرقانونی» محدود سازیم زیرا این کلمات بسیارمبهم هستند وهرروزهم ممکن است با قوانین جدیدی که وضع میشود معانی آنها تغییرپذیرد درصورتیکه قانون اساسی مفهوم بسیار پرارزش وبزرگی‌دارد که‌متأسفانه درهند کنونی به آن‌توجهی نمیشود .

دروضع کنونی هند هرمقررات تازه وهرقانون جدیدی که وضع میشود طبعاًمفاهیم جدیدی برای‌متمرد وغیرقانونی بودن بوجود می‌آورد. اکنون ممکن است شرکت‌دریك میتینگ عمومی اقدامی غیرقانونی تلقی شود،همچنین سوارشدن دوچرخه، پوشیدن بعضی لباس‌ها ، نبودن درخانه ازموقع غروب وخود را هرروز به پلیس معرفی‌نکردن‌همه‌خلاف قانون شمرده شود . هم اکنون این قبیل‌کارها ونظایرآنها که بسیارفراوانست در بعضی نقاط هند غیرقانونی میباشد . بعضی‌کارها هست که در بعضی قسمت‌های کشور غیر قانونی شمرده میشود و در همه جا عمومیت ندارد بنا برین وقتیکه یك دستگاه غیر مسئول اجرائی‌میتواند بایك یادداشت کوچك و به‌میل‌خود چنین‌مقررات و«قانون»هائی‌وضع کند بهتراست همان کلمهٔ «قانونی» ساده که بیان کنندهٔ تمایلات دستگاه اجرائیست بکار رود وپای «حقوق وقوانین‌اساسی»بمیان کشیده نشود . معمولا تمایلات دستگاه‌اجرائی‌راباید چه بپسندیم و چه نپسندیم، خواه‌ناخواه اطاعت کردوگرنه عواقب ناگواروتلخ نافرمانی وسرکشی رابوجود خواهد آورد. اما اگر کسی بگوید که میخواهد با میل خودهمواره باین قبیل مقررات وقوانین اطاعت کند درواقع به یك نوع تسلیم پست وحقارت‌آمیزدر برابردیکتاتوری ودر برابریك قدرت استبدادی غیرمسئول تن درمیدهد ، روح ووجدان خود را باسارت میکشاندوامکان هرنوع آزادی را درفعالیت‌های خود از دست میدهد.

امروزدرهر کشوردموکراتیك این گفتگو در میانست که آیا تغییرات اقتصادی اساسی و تحول شکل اقتصادی مورد لزوم جامعه را میتوان ازطریق وسایل قانونی ودستگاههای قانونی موجود تحقق بخشید یا نه ؟ بسیاری مردم عقیده دارند که این‌کارازاین راه شدنی نیست وبرای چنین منظورهائی باید روش‌های غیرعادی و انقلابی را بکار بست . البته برای ما در هند چنین مسئله‌ئی مطرح نیست زیرا ما اصولا هیچ نوع دستگاه وسازمان قانونی واقعی نداریم که بوسیلهٔ آن تغییرات مورد آرزوی خود را تحقق بخشیم . اگر ما همان تأسیسات وهمان‌سازمانهائی را که« کتاب سفید» برای ما مقررمیدارد وپیش‌بینی میکند یا چیزی شبیه آنرا داشته باشیم طبعاً هرنوع پیشرفت وتکامل عادی وقانونی ما

درهرراهی کاملا متوقف خواهد ماند و برای ما هیچ راه دیگری جز انقلاب یا فعالیت‌های باصطلاح غیرقانونی باقی نخواهد ماند . در چنین صورتی آیا واقعاً چه باید کرد ! آیا راستی باید ازفکر اصلاحات و تغییرات دست برداشت و به سرنوشت شوم خود تسلیم شد ؟

وضع کنونی هند خیلی عجیب وغیرعادیست . دستگاه اجرائی دولت میتواندهرنوع فعالیت عمومی را محدود و ممنوع سازد و عملا هم چنین میکند . از هر نوع اقدامی که بنظر خودشان برای ایشان خطرناك باشد جلوگیری میشود . بدینقرار هر شکل فعالیت مثبت عمومی را ممکن است متوقف سازند همانطور کـه در طول سه سال اخیر متوقف ساخته‌اند . تسلیم شدن به چنین وضعی مفهومش صرفنظر کردن وچشم پوشیدن ازهرنوع فعالیت واقدام عمومی است وقبول‌چنین چیزی هم غیرممکن است.

هیچ کس نمیتواند بگوید که میخواهد همیشه و بدوت قصور موافق قوانین رفتار کند وقانونی باشد.حتی دریك دولت دموکراتیك هم ممکن است مواردی پیش آید که وجدان شخص اورا به تخلف وسرکشی ازمقررات ناچارسازد . وطبعاً درکشوری که‌یك حکومت مطلقهٔ استبدادی مسلط است چنین مواردی خیلی بیشتر میشود . بدیهی است که دریك چنین دولتی اصولا قانون مفهوم واقعی خود را ازدست میدهد .

لیبرالها میگویند «اقدامات مستقیم وشدیدطبعاً با دیکتاتوری همراهست و موافق موازین دموکراسی نیست و کسانی که میخواهند دموکراسی پیروز گردد باید از چنین روشهائی اجتناب ورزند» . این مطلب فکری مبهم وحرفی بسیارسست است. زیرابعضی اوقات اقدامات مستقیم وشدید-ازقبیل اعتصابات کارگران-هم ممکن است رسماً قانونی شمرده شود . احتمال دارد که منظور لیبرالها عدم پرداختن به اقدامات مستقیم و شدید سیاسی باشد که بنظرآنها باید ازآن اجتناب ورزید اما دراین مورد هم میتوان‌پرسید که آیا اکنون در آلمانی که زیر تسلط هیتلر قرار دارد چه نوع فعالیتی امکان دارد ؟ طبعاً درآنجا یا باید با فرومایگی به قلدری حکومت گردن نهاد و تسلیم شد و یا باید بفعالیت‌های انقلابی پرداخت . درآنجا غیرممکن است که وسایل دموکراسی بکارآید . لیبرالهای هند اغلب به دموکراسی اشاره میکنند اما بسیاری ازآنها حتی نمیخواهند به آن نزدیك شوند . «سر.پ.س.سیواسوامی ایار» یکی ازمعروفترین رهبران لیبرال در ماه مه ۱۹۳۴ گفت : «کنگره برای پیدا کردن راه‌حل در مورد آینده و طرح حکومت آیندهٔ هند بیخود به یك مجمع مؤسسان که درآن نظرخردمندانهٔ اکثریت مردم منعکس گردد اعتقاد زیادی بسته بود. وارزش صداقت وشایستگی مردانی راکه در کنفرانسهای متعدد میزگرد شرکت کردند ناچیز گرفت . در صورتیکه من تردید دارم که یك مجمع مؤسسان هم میتوانست کاری بیش از آنچه درکنفرانسهای میزگرد انجام گرفت صورت

دهد.» بدینقرار دیده میشود که دموکراسی در نظر «سرسیوا سوامی» چیزیست که با « اکثریت مردم » ارتباط ندارد بلکه به وجود یك عدهٔ معدود از مردان باصطلاح« با صداقت وشایسته » که ازطرف دولت بریتانیا انتخاب میشدند مربوط میباشد .

«سیوا سوامی ایار» بعد هم به ستایش از« کتاب سفید» بریتانیا میپردازد ومیگوید هرچند که پیشنهادات آن «کاملا رضایت‌بخش نیست» اما بازهم «عاقلانه نیست که باتمام آن‌ها یکجا مخالفت شود.» بدینقرار دلیلی وجود ندارد که میان دولت بریتانیا و«سرپ. س.سیوا سوامی ایار»ولیبرالهای نظیراوهمکاری کامل و نزدیکی برقرار نگردد .

الغای نهضت نافرمانی عمومی ازطرف کنگره طبعاً مورد استقبال ورضایت لیبرالها واقع شد. آنها درآن موقع دائماً ازخردمندی واحتیاط عاقلانهٔ خود سخن میگفتندو برخ دیگران میکشیدند که توانسته‌اند خود را ازاین« نهضت ابلهانه! که‌درجهت نادرستی قرار داشت» دور نگاهدارند . آنها میگفتند «مگر ما نمی گفتیم که چنین خواهد شد؟» . این استدلال آنها واین حرفهای آنها بنظر ما عجیب بود . زیرا ما مردانه قیام کردیم ، با دشمن نیرومندی به مبارزه پرداختیم و موقتاً شکست خوردیم واز پا درآمدیم اما بنظر این مصلحین خیراندیش اصولا قیام کردن و سر پا ایستادن خوب نیست بلکه روی شکم خزیدن وسینه خیز رفتن بهترو کم‌ضررتراست.زیرا درآنحال شخص هرگزاز پای نخواهد افتاد و بزمین نخواهد خورد .

۵۳

هند کهنه و نو

طبیعی و ناگزیری بود که احساسات ملی هند از تسلط خارجی افسرده و ناراضی باشد. اما تعجب‌آور است که چگونه در اواخر قرن نوزدهم عدهٔ زیادی از افراد تحصیل کرده وطبقهٔ روشنفکران ما دانسته یا ندانسته طرز تفکر استعماری انگلستان را پذیرفته بودند. آنها برای این وضع دلایلی ذکر میکردند و با آن موافق بودند و فقط بعضی از جهات وتظاهرات خارجی آن سیاست را قابل انتقاد میدانستند.

مطالب تاریخی واقتصادی وسایر موضوعهائی که دردبیرستانها ودانشکده‌های هند تدریس میشد همه کاملا براساس نظریات استعماری انگلستان نوشته میشد. مخصوصاً در آنها برروی ضعف‌های گوناگون ما در گذشته و حال و صفات عالی و مقدرات ممتاز و نجیبانهٔ مردم انگلیس تکیه میکردند. ما هم این طرز بیان نادرست واقعیات راتااندازهٔ زیادی می‌پذیرفتیم حتی اگر بنا برغریزهٔ خود هم نسبت به آن مقاومتی نشان میدادیم و مشکوك میشدیم درهرحال کما بیش تحت تأثیراین تعلیمات قرارمیگرفتیم. ما نمیتوانستم اززیرنفوذ فکـری این تعلیمات بگریزیم زیرا ما بـا واقعیات دیگـری آشنا نبودیم و استدلالات دیگری را نمیدانستیم.

بدینقرارما برای جبران آن تحقیرهای روحی ناچار بدامن وطن‌پرستی مذهبی‌خویش پناه میبردیم وبا خود فکرمیکردیم که لااقل ازنظرمذهب وفلسفه در میان سایر ملتهای جهان بی همتا هستیم. ما بدبختی وانحطاط خود را با این فکر تسلی میدادیم که هرچند ما فاقد مظاهرخارجی ودرخشان تمدن غربی هستیم ازحیث معنویات و کمالات‌روحی‌پیش هستیم واین پیشی هم خیلی پرارزش‌ترومهم‌تر است. «ویوکانندا» [1] و دیگران، مانند

---

۱ ـ ویوکانندا ـ یکی از شخصیت های ممتاز فرهنگ هند است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زندگی کرد.

ویوکانندا فلسفه باستانی هند را بشکل جدید و دلپسندی بیان کرد و مسافرتهای او در آمریکا و اروپا و سخنرانیهای بلیغ و مشهور او برای توجه عمومی جهانیان و خود هندیان بفلسفهٔ باستانی هند اهمیت‌فوق‌العاده داشت ـ م.

جمعی ازمحققین غربی که نسبت به فلسفهٔ قدیمی ما علاقه نشان میدادند ، ما را به سوابق درخشان باستانی‌خودمتوجه ساختند ودوباره یك نوع احساس‌احترام نسبت بخودمان را در ما بوجودآوردند و غـرور بخواب رفته‌ئی‌از گذشته های روشن و فراموش شده رادرما برانگیختند .

کم کم به آنچه انگلیسیها دربارهٔ اوضاع گذشته و کنونی ما میگفتند با دیدهٔ شك وتردید نگاه میکردیم وآنها را مورد بررسی وانتقاد قرارمیدادیم . اما هنوزهم فکرو عمل مادرحدود همان‌قالبهاوچهارچوبهای تفکر انگلیسی قرار داشت. هنوزهم‌هرچه بدبود «غیرانگلیسی» نامیده میشد وبازهم اگریك نفرانگلیسی درهندرفتاری ناشایست‌میداشت گناه و مسئولیت بگردن خودش می‌افتاد و کسی آنرا بحساب دستگاه و سیستم حکومت انگلستان نمیگذاشت اما کثرت وازدیادتدریجی موارد انتقاد دربارهٔ چگونگی حکومت وتسلط بریتانیا برهند، برخلاف نظراعتدالی‌خودانتقاد کنندگان،نتایج انقلابی بوجودآورد وبرای تمایلات ملی ما یك بنیان سیاسی واقتصادی فراهم ساخت .

در آنزمان کتاب «فقر و حکومت غیر انگلیسی بریتانیا در هند» اثر «دادابهای نااوروجی» و کتابهای «رومش دوت» و«ویلیام دای‌بای» و دیگران در توسعهٔ افکار و تمایلات ملـی یك نقش عمده و انقلابی داشت . مطالعات و تحقیقات بعدی دربارهٔ تاریخ باستانی هند نشان داد که ما در روزگارهای گذشته دورانهای تمدن عظیم و درخشانی داشته‌ایم . مطالبی که دراین باره انتشارمی‌یافت درهند با علاقمندی ورضایت فوق‌العاده خوانده میشد . همچنین کشف کردیم که نتایج تسلط و فرمانروائی بریتانیا در هند با آنچه کتابهای تاریخ خودشان بما می‌آموخت تفاوت بزرگی داشت .

تردید ما نسبت به طرز بیان انگلیسی درتنظیم وتعلیم تاریخ واقتصاد وطرز ادارهٔ هند دائماً افزایش‌می‌یافت ولی‌هنوزهم درتحت‌نفوذ همان طرز تفکروایدئولوژی‌انگلیسی زندگی میکردیم .

وضع ناسیونالیسم هند درآستانهٔقرن کنونی تقریباً چنین بود. هنوزهم وضع گروه لیبرالها ، وبعضی گروههای کوچك دیگر ویك عده ازاعضای اعتدالی و میانه‌رو کنگره چنین است . آنها گاه‌بگاه یك قدم احساساتی به پیش برمیدارند اما ازنظرفکری هنوز هم درقرن نوزدهم زندگی میکنند. بهمین جهت هم هست که یك نفر لیبرال نمیتواند فکر استقلال هند را هضم کند . زیرا افکارلیبرالی با فکراستقلال هند سازش ناپذیر است . لیبرال هندی پیش خود فکرمیکند که قدم‌بقدم‌جلوخواهد رفت وبتدریج به مقامات‌عالیتر خواهد رسید وکارهای مهمتری به اوسپرده خواهد شد . دستگاه دولت همچنان بصورت قدیمی خودکارخواهد کرد منتها کم کم زمام ادارهٔ کارها بدست او خواهد افتاد و ارتش

بریتانیا هم ، جائی درپشت صحنه و بدون آنکه زیاد خود را نشان دهد باقی‌خواهد ماند تا درصورت لزوم از موقعیت اودفاع کند . وقتیکه ازخود مختاری هند و مبدل شدن آن به یك دومینیون در داخل امپراطوری بریتانیا صحبت میشد ، لیبرال هندی برای خود چنین تصوری داشت و آینده باینشکل در برابرش تجسم می‌یافت‌امااین‌ها تصورات‌ساده‌لوحانه‌ئی بود که هر گز تحقق نمی‌یافت‌زیرا انگلستان بهای‌حمایت خود را بصورت‌تابعیت واطاعت مطلق مطالبه میکند . ما هرگز نمیتوانیم هم نسبت بخود احترام داشته باشیم وخود را یك کشور بزرگ بدانیم وهم تابعیت وحمایت بریتانیا را بپذیریم. «سرفردریك وایت» انگلیسی که هوادار نهضت ملی هند هم نیست ، اخیراً درکتابی بنام «آیندهٔ شرق وغرب» نوشته است :«هندی هنوزعقیده دارد که انگلستان مانع زوال وشکست‌اوخواهد شد . اما تا وقتیکه چنین تصورات باطلی دارد هرگز نخواهد توانست حتی مبانی لازم برای خودمختاری مورد نظرخود را هم پی ریزی کند.» مسلم است که اشارهٔ اودراینجا به‌لیبرالها ومرتجعین هند و به‌عناصرذینفوذ درفرقه‌های‌مذهبی وهندیانی ازاین قبیل‌میباشد زیرا اودر دورانی که ریاست مجمع قانگزاری هند را بعهده داشت با این قبیل عناصر تماس داشت . درصورتیکه عقیدهٔ کنگره چنین نیست و سایر گروههای مترقی هم هرگز چنین عقیده‌ئی ندارند . اما همهٔ آنها دراین حرف با «سرفردریك» موافق هستند که تا موقعیکه چنین تصورات باطلی وجود دارد آزادی بدست نخواهد آمد . در واقع اگر هند یك چنین وضعی را برای خود بخواهد مسلماً بسوی زوال و نابودی خواهد رفت و گناهش هم بعهدهٔ خودش خواهد بود . ولی عناصرملی ومترقی هند چنین فکری ندارند بلکه عقیده دارند برای تأمین آزادی واستقلال هند لازمست که نیروی نظامی بریتانیا بطورکامل ازهند خارج شود وکنترول نظامی بریتانیا درهند قطع گردد وآنوقت‌تازه دوران آزادی هند آغازخواهد شد .

تعجب‌آورنیست که طبقهٔ تحصیل کرده وروشنفکران هند درقرن‌نوزدهم طرزتفکر بریتانیائی را پذیرفته باشند اما تعجب‌آوراست که حتی امروز بعد ازحوادث و تغییرات عظیم قرن بیستم نیز کسانی چنین تصورات باطلی داشته باشند . طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان درقرن نوزدهم درواقع اشراف دنیای‌زمان‌خود بودند ویك گذشتهٔ ممتد توأم با قدرت و پیروزی‌راپشت‌سرخود داشتند. آن گذشته‌وآن تعلیمات‌خاص‌هم‌خصال‌وهم‌معایب‌اشرافیت‌را درایشان بوجود آورده بود. ما هندیها میتوانیم با این فکر بخودمان دلخوشی بدهیم که درطول قرن گذشته لااقل سه‌چهارم‌بار آقائی آنها را بدوش کشیده‌ایم و به ایجاد چنین طرزتفکری درانگلیسیها کمك‌های مادی ومعنوی داده‌ایم . آنهاکم کم ـ مانند بسیاری ملت‌های دیگرـخود را برگزیدهٔ خداوند، وامپراطوری خود را قلمروزمینی قدرت‌الهی

شمردند . اگراین موقعیت ایشان برسمیت شناخته میشد ومورد اعتراف قرار میگرفت و اولویت و برتری ایشان مورد تهدید واقع نمیشد آنهاتا آنجا که برایشان آسیب وزیانی نمیداشت مهربان و نیکوکار هم میماندند . اما مخالفت با آنها درنظرشان مانندسرپیچی ازاوامرخداوندی بود وبنظر ایشان چنین گناه عظیمی میبایست سرکوبی ونابود شود . آقای «آندره زیگفرید»[۱] در کتاب خود بنام «بحران بریتانیا درقرن بیستم»شرح جالبی دربارهٔ این خصوصیت روحی انگلیسیها مینویسد ومیگوید :

«بعلت قدرت و ثروتی که انگلستان به ارث برده بود و با آن پرورش یافته بود یك نوع روش زندگی اشرافی پیدا کرده بود که بشکلی حیرت انگیز رنگی از حقوق باستانی مذهبی داشت واین‌اخلاق‌وروحیات‌حتی‌درموقعیکه دیگراولویت‌وعظمت‌انگلستان روبانحطاط هم نهاده بود همچنان ادامه داشت . نسل‌های جوان انگلیسی در آخر قرن گذشته ..... گاهی بطورغیر ارادی با خود میگفتند که پیروزی شایسته وحق‌ایشانست...

«این طرزتوجیه اشیاء بسیارجالب توجه است زیرا همین موضوع حساس است که عکس‌العملهای روحی بریتانیا و انگلیسیها را بوجود آورده است . اغلب در جریانات ومسائل‌خارجی این خصوصیات نمایان میشود. انگلستان همیشه گرفتاریهای خود راگناه دیگران میشمارد وعقیده دارد که اگر دیگران روش ناراحت کنندهٔ خود را تغییر دهند انگلستان آسایش ورفاه خود را بازخواهد یافت ...درانگلستان این غریزه وجوددارد که‌همواره خودرا بی عیب وبی گناه میشمارند وبجای اصلاح کردن وتغییردادن‌روش‌خود میخواهند دیگران را اصلاح کنند وتغییر دهند.»

اگر بطورکلی روش انگلستان‌درسراسرجهان چنین بوده‌است درهنداین‌خصوصیات خیلی بیشترواضح ونمایان میشده است. هرچند طرزرفتار بریتانیا درمورد مطرح ساختن مسئلهٔ هند بشکل خاصی خشم‌انگیز بود اما یك‌نوع جنبه‌های جالب توجه هم‌درخودداشت. اطمینان قاطع ومسلم انگلیسیها باینکه همیشه حق با آنهاست ، تصوراینکه‌بارسنگین و طاقت‌فرسائی را شرافتمندانه و درکمال شایستگی بدوش میکشند ، اعتقاد به سرنوشت نژاد ممتازخودشان وبه اهمیت و عظمت امپراطوریشان ، تنفر نسبت به‌کسانیکه ارکان این اعتقادات را تهدید میکردند ، و این قبیل خصایص اخلاقی یك نوع حالت مذهبی به

---

۱ ـ آندره زیگفرید ـ نویسنده و جغرافی‌دان و جامعه‌شناس معاصر فرانسویست که در۱۸۷۵ متولد شده است و عضو فرهنگستان فرانسه میباشد . قسمتی که از نوشته های او نقل شده است در متن انگلیسی کتاب بزبان فرانسوی درج گردیده است ـ م .

رفتارایشان می بخشید.انگلیسیها هم مانند انکیزیتورهای[1] سابق بگمان خود میخواستند برای خیرو صلاح ما اقدام کنند بدون آنکه به تمایل خودمان توجهی داشته باشند . البته درزیراین عناوین‌اخلاقی ودرحالیکه‌چنین تظاهرمیکردند که به‌ضرب‌المثل قدیمی«شرافت وصداقت بهترین سیاست است»اعتقاد دارند،میکوشیدند منافع خودرا محفوظ نگاهدارند ودرهرمورد بنفع خود استفاده کنند.مثلا وقتی که ازترقی هندصحبت میکردندمنظورشان آن بود که کشوررا با طرحهای استعماری وامپراطوری‌خود منطبق سازند وطبقات‌ممتاز هندیان ازروی نمونه‌های انگلیسی ساخته شوند . بنظرآنها هرقدر که ما بیشتر افکار و هدفهای بریتانیا را می‌پذیرفتیم برای «خود مختاری» و حکـومت بر خویش شایستگی بیشتری پیدا میکردیم . آنها حاضر بودند هرچه زودترآزادی واستقلال را بما بدهندامابشرط آنکه ما نشان میدادیم وتضمین میکردیم که آزادی‌را فقط موافق تمایلات‌ومنافع بریتانیا بکارخواهیم برد !

تصورمیکنم که هندیها وانگلیسیها هرگز نتوانند دربارهٔ نتایج تسلط بریتانیا بر هند نظری یکسان داشته باشند . شاید این امر خیلی طبیعی باشد که مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی وازجمله وزیران انگلیسی امورهند تصاویری خیالی وغیرواقعی ازگذشته‌وحال هند بوجود آورند وحرفهائی بگویند که هیچ بنیاد واساس واقعی ندارد ، اما درهرحال این وضع برای ما ناراحت‌کننده وخشم آوراست .

واقعاً تعجب‌آوراست که انگلیسیها جزیك عدهٔ معدود کارشناسان ومحققین دیگر،تا چه اندازه دربارهٔ هند بی اطلاع میباشند . اگر آنها در بارهٔ واقعیات مادی و محسوس زندگی هند تا این پایه کو ونابینا هستند میتوان تصور کرد که در برابر روح هند که خارج ازدسترس آنهاست نابینائیشان تا چه اندازه است . آنها برجسم هند مسلط شدند وبدن اورا تصاحب کردند اما تصاحبی با زوروتجاوزآمیز .آنها هرگزاورا نشناختندو

---

۱ ـ انکیزیتور نام اعضای دادگاههای مذهبی انگیزیسیون است که از اواخر قرون وسطی درایتالیا وبعد هم در اسپانیا بوجود آمد وباصطلاح برای جلوگیری از فساد عقیدهٔ مذهبی و ارتداد مردم اشخاص را از نظرعقیده مذهبی محاکمه میکردند . این‌کار که موجب سلب آزادی عقیده بود یکی ازتاریکترین صفحات تاریخ فکرانسانی بشمار میرود . انگیزیتورها در ابتدا باصطلاح برای حفظ مذهب و بعدها برای منظورهای سیاسی‌وحفظ مقام‌سلطنت در اسپانیا به تفتیش و بازرسی عقاید میپرداختند و ازین راه بسیاری مردم بیگناه را باتهام گمراهی و لامذهبی و فساد عقیده در آتش سوزاندند ـ ادعای آنها آن بود که میخواهند برای خیر وصلاح مردم آنهـا را از گمراهی محفوظ نگاهدارند ـ م .

۱ ـ در زبان انگلیسی کشور به صورت مؤنث بیان میشود و از این جهت نویسنده هند را به زنـی تشبیه کرده است که به‌عنف مورد تجاوز و هتك ناموس قرارگرفته است ـ م .

درصدد شناختنش هم نبودند. هرگز نتوانستند دراعماق چشمان او بنگرند زیرا هندهمیشه ازاحساس اهانت وشرم سرافکنده بود وچشمانش را پائین می‌انداخت وآنها هم همواره نگاه خود را با نفرت ازاو بر میگرداندند. درنتیجه اکنون پس ازقرنها تماس وارتباط هنوزهردوهمچون بیگانگان ولبریزازکینه و نفرت متقابل با یکدیگر روبرومیشوند.
با اینهمه هند باتمام فقروانحطاطش نجابت وعظمت فراوانی درخوددارد. هرچندزنجیرهای سنت‌های متروك گذشته وفقرهولناك کنونی دست وپای اورا می‌بندد وهرچند پلکهای‌او خسته وفرسوده است اما هنوزهم «یك زیبائی خیره کننده ازدرون او به بیرون میتراود که نشانه‌ئی ازذخایرافکاربلند، رؤیاهای حیرت‌انگیزوتمایلات عالی اوست که درسراسر وجودش انباشته است». درپشت جسم درهم شکسته‌اش‌هنوزهم جلوهٔ یك روح پرعظمت دیده میشود.

هند ازماورای قرون بیشمارسفربزرگی را آغاز کرده و راه درازی را طی کرده است ودرراه خود همه جا خرمنهائی ازگلهای اندیشه وخرد بوجود آورده است. درراه این سفرخود هند با بیگانگان ناآشنا ارتباط گرفته ودر درون خانوادهٔ بزرگ خود به آنها جای داده است. درنشیب وفرازراه‌خود روزهای‌افتخاروانحطاط داشته وازتوهین‌ها وخفت ها رنجها برده است. هند مناظر و قیافه های شگفت انگیز بخود دیده است اما دراین سفردرازهمواره‌خورجین پربهای‌ذخایرفرهنگ‌وتمدن باستانیش‌را با خودنگاهداشته وازدرون آن برای غذای روزانهٔ خودنیروومیل بزندگی بیرون کشیده واین توشهٔ گرانبها را سخاوتمندانه با دیگران درمیان نهاده است.

هند با نوسانات لنگرتاریخ بالا وپائین رفته‌است، با تمام قدرت تفکر بلند خود کوشیداست به‌آسمانها برسد واسرارمرموزآنرا کشف کند. همچنین درراه پرتلاش‌خود تلخ‌ترین سموم اعماق دوزخ را نیز چشیده است.

با وجود تراکم دردناك خرافات، وبا وجود آداب ورسوم ناپسندی که‌همواره به هندچسبیده بوده‌استواورا بسقوط کشانیده‌استهرگزالهام‌جانبخش بعضی‌ازخردمندترین فرزندانش راکه درسپیده دم تاریخ بشری «اوپنیشد»[1] هارا به اواهداء کردند ازیادنبرده است. افکاربلند وظریف آنهاکه همواره بی آرام، همواره کوشا، وهمواره‌درجستجو بوده‌اند هرگز نخواسته است که در دامان اعتقادهای کورکورانه و آیات خشك یا در فرمانبرداری بی‌چون‌وچراو کسالت‌آمیزو پیروی‌ازادعیه‌واعمال بیروح، برای‌خودپناهگاهی جستجو کند. آنها هرگزیك آسایش فردی وراحتی شخصی ازرنجهای این جهان یا یك جای مطمئن دربهشت موعود آینده‌را درخواست نکرده‌اندبلکه همیشه خواهان‌روشنائی

---

[1] ـ به‌حاشیهٔ صفحه ٤٩ رجوع شود ـ م.

وفهمیدن بوده‌اند و گفته‌اند : «خداوندا ، مرا از غیرواقع به واقع، از تاریکی به‌روشنائی وازمرگ به جاویدانی‌رهبری کن»[1] حتی هنوزهم میلیونها نفرهندی هرروزدر نمازروزانهٔ «گایاتری مانترا» از پروردگارخودمیخواهند که بایشان روشن‌بینی وخردمندی‌عطا کند. بدینقرار با وجود تجزیه و از هم پاشیدگی سیاسی ، هند همیشه در روح خود یك میراث مشترك را حفظ کرده است ودرعین‌اختلاف وپراکندگی یك نوع وحدت‌حیرت‌انگیزداشته است[2]. هند هم مانند تمام سرزمین‌های کهنه و باستانی یك مخلوط عجیب ازخوبی‌وبدی بوده است که خوبیهای آن پنهان مانده‌است‌وباید باکاوش وتحقیق آنها را جستجو کرد وازدرون تیرگیها بیرون کشید درحالیکه بوی زنندهٔ تباهی و کهنگی ظاهری همه جارا پر کرده وخورشید گرم وبیرحم تمام‌بدیهای آنرا در برابرهمه کس نمایان‌میسازد.

تصورمیکنم میان ایتالیا وهند یك نوع شباهتی وجود دارد . هر چندکه‌ایتالیا در مقایسه با هند تمدنی جوانتردارد و سرزمین هند هم نسبت به ایتالیا خیلی پهناورتراست اما هردوی آنها کشورهای کهنی هستندکه سنت‌های فرهنگی عظیمی درپشت سردارند. هردوی آنها ازنظرسیاسی‌دچارتجزیه وپراکندگی شده‌اندامامفهوم ایتالیا،مانند مفهوم هند هرگزنمرده است و با وجود تجزیه و پراکندگیهای ظاهری همیشه احساس وحدت درآنها باقی وغالب بوده است .

درایتالیا شهر «رم» با سوابق عظیم تاریخی و مذهبی تا اندازهٔ زیادی سرچشمهٔ فکروحدت بوده است زیرا این شهربزرگ برسراسر کشورتسلط مادی ومعنوی داشته است ویکنوع منبع ومظهری برای وحدت شده است . در هند یك چنین شهر منفرد و ممتازی وجود ندارد . هرچندکه «بنارس» بخوبی میتواند برای تمام شرق ، یعنی نه‌فقط برای هند بلکه برای تمام آسیای شرقی صورت «شهرابدی»[3] را داشته باشد اما هرگز مانند رم مرکز یك امپراطوری عظیم و کانون یك قدرت گذران نبوده است . فرهنگ هندی بطوری درسراسر کشورانتشارداشته‌است که هیچ قسمت نمیتواندکانون ومرکزاین فرهنگ‌نامیده‌شود.ازدماغهٔ «کومورن» درجنوب‌تا«آمانارات» و«بدری‌نات»درهیمالایا

---

۱ - (یادداشت مؤلف) این متن قسمتی از « اوپنیشد بریهادارایناك » میباشد .

۲ - (یادداشت‌مؤلف) - سرفردریك وایت در کتاب‌خود بنام «آینده شرق‌وغرب » مینویسد:«بزرگترین تضادهای‌هنداینست که برفراز پراکندگی و تفرقهٔ آن یك روح وحدت وجود دارد که بزودی احساس نمیشود زیرا همیشه تفرقه و پراکندگی سیاسی مانع آن میشده است که هند بصورت یك کشور واحد احساس گردد، اماواقعیت این حس وحدت درهند بقدری بزرگ و نیرومند است که حتی مسلمانان هند که برای‌خود دنیای جداگانه‌ئی‌دارند اعتراف میکنند که تحت تأثیر عمیق نفوذ روحی و معنوی آن هستند . »

۳-« شهرابدی » لقبی است که به شهر «رم» اطلاق میگردد - م .

واز «دوارکا» درمشرق تا «پوری» درمغرب، همان افکارمشترك جریان داشته است بطوریکه اگر در جائی جریانهای فکری با هم تصادمی پیدا میکرد بزودی موجی بوجودمی آمد که انعکاس آن دردورترین قسمتهای کشورهم احساس میشد .

همانطور که ایتالیا فرهنگ ومذهب را به اروپای غربی ارمغان داده است . هند نیزدر آسیای شرقی چنین نقشی داشته است . البته باید قبول کرد که چین هم به اندازهٔ هند باستانی ومورد احترام بوده است .

درروزگاری که ایتالیا ازنظرسیاسی دوران تیره ئی را میگذراند زندگی او از راه نفوذفرهنگی ومذهبی باستانیش بصورت خونی که درعروق اروپاجریان داشت ادامه می یافت. مترنیخ[1] گفته است که ایتالیا «یك مفهوم جغرافیائی» است، کسان زیادی نظیرمترنیخ هستند که همین بیان را برای هند نیزبکاربرده اند. حتی عجیب است که ایتالیا وهند ازنظروضع جغرافیائی خود دردوقاره نیزبا یکدیگرشباهت دارند[2] .

شاید مقایسهٔ میان انگلستان و اطریش هم بهمین اندازه جالب توجه باشد زیرا انگلستان قرن بیستم را بخوبی میتوان با اطریش قرن نوزدهم مقایسه کرد که بهمان شکل مغرورومتکبرانه بدیگران تفاخرمیفروشد در حالیکه ریشه‌های درخت عظمتش در حال خشکیدن استوانحطاط همچون کرمی تاروپود وجودش را تباه میسازد .

اغلب انسان میل دارد که به هر کشوریك شکل وصورت انسانی بدهد وآنرابصورت یك انسان مجسم سازد. شاید این تمایل براثر نیروی عادت ونخستین تصورات فکری است . درهرحال دراین مواقع هندبصورت «بهارات ماتا» یا «مادرهند» بنظرمی آید که زنیست محتشم وزیبا وبسیارپیر، اما بظاهرجوان، بانگاهی غمزده ودردناك، که ازطرف بیگانگان وخارجیان مورد آزاروتوهین قرارگرفته است واکنون فرزندانش را برای دفاع ازخود میخواند. این تصویرهیجانات مهرآمیزرا دردل هزاران هزارنفوس بیدارمیسازد وآنها را به فعالیت وفداکاری برمی انگیزد . اما درواقع هند ما بیشترقیافهٔ فقیرانهٔ دهقانی وکارگری دارد که هیچ زیباوخوشایند نیست زیرافقرزیبا نیست. آیاواقعاً آن زن زیبای تخیلات مامیتواند مظهربدنهای عریان وفرسودهٔ کارگرانی که درمزرعه‌هاوکارخانه‌ها رنج میبرند نیزبشمار آید؟ یااینکه نماینده ومعرف همان گروه معدودطبقات ثروتمندومحتشمی خواهدماند که درطی قرون متمادی توده‌هارا زیرپا گذاشته‌اند، وآنها راموردداستثمارقرارداده‌اند، عادات وآداب هولناك وبیرحمانه‌ئی را برایشان تحمیل کرده‌اندوحتی بسیاری ازآنهارا «نجس» نامیده‌اندو

---

[1] ـ مترنیخ صدراعظم معروف و مستبد اطریش در نیمه اول قرن نوزدهم بود ـ م .

[2] ـ ایتالیا و هند هردو بصورت دوشبه‌جزیره هستند و هردو در قسمت وسطی جنوب دوقاره اروپا وآسیا واقع شده‌اند ـ م .

از همه جا بیرون رانده‌اند؟ درچنین صورتی ماحقیقت رادرزیر تصاویر نادرستی که باتخیلات خودمیسازیم پنهان میداریم ودرواقع میکوشیم ازدنیای واقعیت بدامان رؤیاهای خود بگریزیم.

معهذا با وجود اختلاف شدید که درمیان طبقات مردم هند وجود دارد وآنها راازیکدیگرمجزا میسازد ودرمقابل هم قرار میدهد رشتهٔ مشترکی نیز هست که همهٔ آنها را درهند بهم پیوند میدهد. واستقامت و ثبات و استحکام و نیروی این رشتهٔ پیوند حیاتی حیرت‌انگیز است.

آیا این نیروی عظیم از کجا ناشی میشود؟ درواقع این نیرواز نفوذ جنبه‌های منفی تسلیم ورضا وآرامش وسکونی که طبق سنن قدیمی درهند زیاد بوده، بوجود نیامده‌است واین صفات منفی سرچشمهٔ آن نیروی لایزال و جانبخش نمیشده است بلکــه یك قدرت فعال ومثبت ومتحرك که همیشه درهند زنده بوده موجد آن شده است. همین نیروی‌مثبت ومعنوی‌است که توانسته است هم درمقابل نفوذهای نیرومند خارجی پیروزمندانه‌مقاومت کند وهم نیروهائی راکه ازداخل با اودرنبرد بوده‌اند درخود تحلیل برد. با اینهمه این نیروی معنوی نتوانسته‌است استقلال سیاسی کشوررامحفوظ نگاهدارد ویك‌وحدت‌سیاسی بوجود آورد. درهند وحدت سیاسی هرگز چنانچه بــاید مورد توجه قرار نگرفته است و اهمیت آن همواره بشکلی نابخردانه نادیده گرفته شده است و ما ازاین غفلت رنجها کشیده‌ایم.

هند درتمام طول تاریخ خود هرگز به پیروزیهای سیاسی وفتوحات نظامی افتخار نکرده است و همیشه به پول و به طبقاتی کـه در جستجوی پول بوده‌اند با نظر حقارت نگریسته است. درهند افتخاروثروت با یکدیگرسازشی نداشتند وحتی افتخارلااقل‌اسماً هم کـه میبود بکسانی داده میشد که بدون توجه به پاداش مادی ودریافت مزد به خدمت مردم میپرداختند.

فرهنگ باستانی‌هند درمیان طوفانهای شدیدو گردبادهای‌حوادث باقی مانده‌است اما هرچند شکل ظاهری خود را محفوظ نگاهداشته محتوی واقعی خود را از دست داده است. امروزاین فرهنگ دریك مبارزهٔ شدید، برضد تمدن بسیارنیرومند ومخالف خود که ازغرب می‌آید، بیصدا ومأیوسانه می‌جنگد. فرهنگ هند در برابر تمدن سودجوی سرمایه‌داری غربی قرار گرفته است و در مقابل اواز پای خواهد افتاد زیرا تمدن غربی علم جدید را همراه می‌آورد و علم هم برای میلیونها نفوس گرسنه نان فراهم ساخت. ضمناً غرب برای خنثی ساختن اثرات وسموم ناگوار تمدن جدید خود تریاقی هم همراه دارد. این تریاق عبارتست ازاصول سوسیالیسم وهمکاری وخدمت به اجتماع وتلاش در راه آسایش وخوشبختی عمومی. این نیات بزرگ از اصل باستانی «خدمت» که در آئین

برهمنان هند هم وجود دارد دورنیست . اما معنی واقعی آن برهمنی ساختن تمام طبقات‌و گروهها (البته درمفهوم غیرمذهبی کلمه) وازمیان برداشتن امتیازات وتفاوتهای طبقاتی است[۱]. هند ناچار باید جامهٔ نوینی برای‌خویش‌فراهم سازد زیرا جامهٔ کهن اوژنده وپاره‌پاره شده است. شاید اوجامهٔ نوین خود را ازروی این الگوی جدید وبشکلی بسازد که هم با مقتضیات دنیای امروز وهم با افکارباستانی اومتناسب باشد . افکاری که‌هندبرای خودمی‌پذیرد باید با ریشه هائی که درخاك اوهست پیوند یابد .

---

۱ ـ طبقه برهمنان درجامعهٔ طبقاتی هند عالیترین طبقات بودند و منظور از این‌عبارت اینست که باید از راه سوسیالیسم زندگی تمام طبقات تا سطح عالیترین طبقات بالا آید ـ م .

۵٤

نتایج تسلط بریتانیا بر هند

نتایج تسلط وفرمانروائی بریتانیا درهند چه بوده است ؟

تصور نمیکنم که هیچ فرد هندی یا انگلیسی بتواند ترازنامهٔ مفصل دوران تسلط بریتانیا درهند را بطورواقعی و بیطرفانه و بدون‌هیجان مورد مطالعه قراردهد. حتی اگر این کارهم ممکن باشد سنجش واندازه گیری عوامل روحی وغیرمادی که غیرقابل سنجش هستندکاری بسیاردشوارخواهد بود. بارها بما گفته‌اند که فرمانروائی وحکومت انگلستان «یك دولت واحد درهند بوجود آورده‌است که قدرتش درسراسرشبه قارهٔ وسیع هندغیر قابل بحث بوده است . وباین ترتیب چیزی را بهند بخشیده است که در طی قرنها همیشه فاقد آن بوده است»[۱]؛حکومت قانون را برقرارساخته است وتأسیست اداری عادلانه و مؤثری ایجاد کرده است؛مفهوم حکومت پارلمانی غربی و آزادیهای انفرادی را باخود بهند آورده است ؛ و«ازراه تبدیل هند انگلیس به یك دولت واحد ، فکروحدت سیاسی را درمیان هندیان رواج داده است وازین طریق به پیدایش ورشد احساسات‌ملی در هند کمك کرده است»[۱]. اینها ادعاهای انگلیسیهاست و هرچند که سالهاست حکومت قانون، وآزادیهای شخصی درهند زیرپا گذارده‌شده است درآنها مقداری حقیقت هم‌وجوددارد.

هندیان‌وقتی که بخواهندنتایج تسلط بریتانیا رابسنجند به عوامل دیگری میپردازند وبه تجاوزات وتوهینهای مادی ومعنوی که تسلط خارجی برای ماهمراه داشته است‌اشاره میکنند. اختلاف نظرطرفین بقدریست که گاهی همان چیزیکه مایهٔ مباهات انگلیسیهاست مورد محکومیت هندیان قرار میگیرد. همانطور که دکتر«آنندا کوماراسوامی»مینویسد «یکی از نمایان‌ترین خصوصیات تسلط انگلستان برهند آنست که بزرگترین تجاوزاتی که نسبت به ملت هند بعمل‌آمده است بصورت رحمتهای‌آسمانی‌جلوه داده میشود.»

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ جملات بالا از متن « گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی دربارهٔ اصلاحات قانون اساسی هند » که درسال ۱۹۳٤ منتشر گردید نقل شده است .

در حقیقت تغییراتی که در جریان یك قرن اخیر یا کمی بیشتر از آن در هند روی‌داده وانگلیسیها آنها را بحساب خدمات خود میگذارند یك رشته تغییرات جهانیست که بطور مشترکی در بسیاری از کشورهای شرق وغرب صورت گرفته است. توسعهٔ صنایع در اروپای غربی وبعد هم در سایر نقاط جهان در همه جا احساسات ملی را بوجود آورد و به تأسیس دولتهای واحد و نیرومند کمك کرد. انگلیسیها میتوانند ادعا کنند که دریچهٔ هند را بروی غرب گشودند[۱] وتا اندازه‌ئی صنایع وعلوم غربی را بهند آوردند . اما در واقع تا وقتیکه مقتضیات زمان آنها را باین کار وادار نمیساخت حتی از رشد و توسعهٔ صنایع در هند جلوگیری هم میکردند.

هند مرکز تماس و برخورد دوفرهنگ عظیم بود. فرهنگ اسلامی آسیای غربی با فرهنگ خاص هندی که تا شرق، دور گسترده‌شده بود در هند بهم آمیخت. اینك یك تمدن جدید که بسیار نیرومندتر بود از خارج واز غرب در آن راه می‌یافت . هند همچون یك کانون‌ویك‌میدان نبرد بود که‌در آن‌افکار کهنه‌و نو با یکدیگر رو برو میشدندودرهم‌میاویختند. بدون هیچ تردید در این برخورد وتصادم نیروی تمدن سوم وجدید اروپائی پیروز میشد وبسیاری از مشکلات ومسائل قدیمی‌هند راحل میکرد اما انگلیسیها که خودشان به‌وارد شدن این تمدن جدید کمك کردند، کوشیدند که پیشرفت بعدی آنرا متوقف سازند. آنهااز توسعه ورشد صنعتی ما و ضمناً ازین راه از رشد سیاسی‌ما جلوگیری کردند وتمام‌بقایای پوسیده و کهنه‌ئی‌را که میتوانستند در هند پیدا کنند محفوظ نگـاه داشتند . همچنین‌آنها تغییرات وتحولات ما وتا اندازه‌ئی‌تکامل قوانین وآداب ما را در همان صورتی که باآن مواجه شدند متوقف ومنجمد ساختند و در راه رهائی ما از قیود رسوم پوسیده و کهنه مشکلاتی‌فراهم کردند. توسعه ورشد بورژوازی وطبقات متوسط وسرمایه‌دار در هند هم با حسن نیت و مساعدت ایشان صورت نگرفت . وقتی که راه آهن وسایر نتایـج صنعتی شدن در هند راه یافت دیگرنتوانستند چرخ تغییرات هند راکه بحرکت‌آمده بودمتوقف سازند. آنهافقط میتوانستند از سرعت‌آن جلوگیری کنند و حرکتش را هرچـه میتوانند کندترسازند. بعلاوه باید در نظرداشت که‌آنچه انگلیسیها بهندآوردند و هرچه در هند کردند برای استفاده وسود بیشترخودشان بود .

انگلیسیها میگویند که «ساختمان با شکوه دولت هند بر اساس تسلط بریتانیا بنا شده است وباکمال یقین میتوان گفت که از ۱۸۵۸ واز زمانیکه تاج وتخت بریتانیارسماً

---

۱ – این اصطلاح از پطرکبیر تزار روسیه است که خواست تمدن جدید اروپائی را به‌روسیه وارد سازدو و باین منظور به‌ساختن شهر جدید پطرسبورگ (لنینگراد امروزی) درکنار دریای بالتیك پرداخت وگفت من با این شهر دریچه‌ئی بسوی غرب باز کردم – م .

تسلط خود را درسرزمینهای زیر نفوذ کمپانی‌هند شرقی‌مستقرساخت پرورش و ترقی‌مادی هند خیلی بیشتر از آن اندازه بوده است که در تمام دورانهای دراز و رنگارنگ تاریخش داشته است.[۱]»

این اظهارات در واقع آنقدر که در ظاهر بنظرمیرسد صحیح و مسلم نیست و حتی اغلب گفته شده است که پس از تسلط انگلستان برهند سطح معرفت وسواد عمومی خیلی هم پائین‌تر آمده است . اما بفرض آنهم که‌این اظهارات کاملا درست میبود اصولا مقایسهٔ اوضاع در قرن‌صنعتی‌مترقی‌اخیر با قرون گذشتهٔ سابق صحیح نیست.

در صد سال اخیر تقریباً در تمام کشورهای جهان وضع آموزش وتعلیمات و میزان پیشرفتها و ترقیات‌مادی، بعلت توسعهٔ‌علوم‌وصنعتی‌شدن کشورهازیاد بوده‌است ودر بارهٔ هر کشوری‌هرچندهم که تاریخ آن کشوراز حیث قدمت‌وعظمت باتاریخ هندقابل‌مقایسه نباشد با کمال اطمینان میتوان گفت که میزان این پیشرفتها «خیلی بیشتر از آن اندازه بوده است که در تمام دورانهای دراز و رنگارنگ تاریخش داشته است.»

اگرما بگوئیم که این پیشرفتهای فنی‌در قرن صنعتی کنونی‌در هرحال، حتی بدون تسلط انگلیسیها برهند هم صورت می‌پذیرفت سخنی نادرست و گزاف نخواهد بود.وقتیکه ما در این موارد وضع خود را با بسیاری از کشورهای دیگر مقایسه میکنیم میتوانیم حدس بزنیم که اگر با مزاحمتهای بریتانیا که همواره کوشیده است رشد و تکامل ما را خنثی ومتوقف سازد روبرونبودیم چه بسا که ترقی و پیشرفتهای خیلی بزرگتر و بیشتری هم میداشتیم. راه‌آهنها،تلگرافها، تلفنها و بی‌سیمها وسایرچیزهای دیگراز این قبیل که در هند بوجود آمد نمیتواند نشانهٔ احسان و نیکوکاری حکومت بریتانیا نسبت بما باشد ، این قبیل چیزها طبعاً در همه جا مورد استقبال واقع میشد و مورد ضرورت زندگی بود، با اینهمه از آنجهت که انگلیسیها نخستین عامل آوردن آنها در هند بوده‌اند از ایشان سپاسگزاریم.اما حتی‌همین مقدمات ابتدائی‌صنعتی‌شدن هم پیش ازهرچیز برای‌تقویت‌اساس تسلط بریتانیا برهندآورده شد.

راست است که تلگراف وراه‌آهن و بی‌سیم وغیره همچون عروق وشرائینی‌بودند که خون ملت درآنها جریان می‌یافت و براثروجودآنهاکار وفعالیت عمومی‌افزایش پیدا میکرد ، محصولات بسرعت بیشتری حمل میشد و در نتیجه برای میلیونها نفرزندگی و ثروت و رفاه بیشتری فراهم میگشت امااین‌نتایج بطور کلی‌تدریجی‌بودو درطول زمان بدست می‌آمد. در صورتیکه هدف اصلی وفوری از تأسیس این وسایل از طرف دولت بریتانیا چیزدیگری‌بود.دولت بریتانیااین وسایل را برای استوار ساختن‌تسلط‌استعماری خود برهند و در دست گرفتن‌کامل بازارها برای‌کالاهای انگلیسی بکار میبرد . اگر این

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ نقل از گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی (۱۹۳۴) .

مظاهر تمدن فنی وصنعتی در هند توسعه و تکامل می یافت هدف فقط همین سودجوئی بود و بس.

من باصنعتی شدن کشور توافق کامل دارم وموافقم که جدیدترین وسایل حمل و نقل مورد استفاده واقع شود اما بعضی اوقات که در میان دشتها و سرزمینهای هند سفر میکنم، خطوط راه آهن که در واقع شرائینی جانبخش هستند در نظرم بصورت بندهای پولادینی جلوه گر میشود که بر پیکر هند بسته شده واورا بزنجیر کشیده است.

نظر بریتانیا برای حکومت برهند همیشه آن بود که این کشور را با یك حکومت پلیسی اداره کند. وظیفهٔ اساسی حکومت این بود که قدرت دولتی را حمایت کند و محفوظ نگاهدارد. چیزهای دیگر بهیچوجه برایش اهمیت نداشت. اعتبارات مالی و پرداختهای دولت درراه مصارف نظامی، پلیس، ادارات دولتی، وسود وامهای دولتی بمصرف میرسید. احتیاجات اقتصادی افراد کشور ابداً مورد توجه نبود وهمیشه در راه منافع بریتانیا قربانی میشد. فرهنگ وسایر احتیاجات مردم جز در مورد یك عدهٔ بسیار معدود بکلی مورد بی اعتنائی بود.

در همه جای جهان تحول محسوسی درچگونگی مصرف اعتبارات مالی بنظر میرسید وتحولاتی از قبیل برقراری تعلیمات مجانی وعمومی برای همه، بهبودی وضع بهداشت، تغییر دادن شکل زندگی فقیران و کسانی که از حیث آموزش و پرورش عقب مانده اند، بیمه‌های اجتماعی برای بیماری و پیری و بیکاری کارگران واز این قبیل چیزها را بهمراه می آورد امادرهند این نوع کارها بکلی از تصور دولت هم بیرون بود. این قبیل مصارف که بنفع عموم مردم بود از نظر دولت هزینه‌هائی تصور ناپذیر جلوه میکرد.

اصولا سیستم مالیاتی دولت یکی از عقب‌مانده‌ترین صورتها را داشت زیرا قسمت عمدهٔ مالیاتها ازمردم فقیر دریافت میشد وفشار بار آن بیشتر بردوش فقیران بود تا ثروتمندان. در صورتی که بیشتر اعتبارات آن برای حمایت دولت و طبقات متمتع یعنی برای ادارات دولتی ودستگاههای پلیس صرف میشد که بار سنگین وطاقت فرسائی را تشکیل میدادند و بزرگترین ارقام هزینه‌های بودجه را بمصرف میرساندند!

نظر اصلی حکومت بریتانیا این بود که همه چیز را درراه استوار ساختن خود واقتدار بیشتر تسلط سیاسی و اقتصادی خود برهند بکار برد. هرموضوع دیگری برای او دردرجهٔ دوم اهمیت قرار داشت وناچیز مینمود. اگر انگلیسیها یك حکومت مرکزی مقتدر و یك نیروی پلیس توانا ومؤثر در هند بوجود آوردند ارزش واهمیت آن برای خودشان بود و مردم هند هرگز نمیتوانستند از آن جهت بخود تبریك بگویند و شادمان باشند. وجود وحدت در یك کشور چیز بسیار خوبی است اما وحدت در بردگی واسارت چیزی نیست که بتواند موجب غرور ومباهات گردد. وقتی که قدرت دولت در دست یك حکومت مستبد متمرکز شود برای مردم بار طاقت فرسائی خواهد بود و نیروی پلیسی که بیمورد بکاررود

بدون تردید اغلب ممکن است برضد همان مردمی کار کند که باصطلاح مأمور حمایت از ایشان است. «برتراند راسل» [1] اخیراً مقایسه‌ئی میان تمدنهای جدید و تمدن یونان باستان بعمل آورده است و در این باره مینویسد: «تنها مزیت و برتری تمدن یونان باستان بر تمدن کنونی ما این بود که در آن، پلیس چنین قدرتی نداشت و در نتیجه عناصر شایسته بیشتر میتوانستند از تجاوز آن مصون بمانند.»

تفوق و تسلط بریتانیا بر هند امنیت و آرامش را همراه آورد و مسلماً هند پس از آشوبها و مصیبتهائی که بدنبال درهم شکستن و زوال امپراطوری مغولان هند پیش می آمد بچنین آرامشی احتیاج داشت. امنیت و آرامش چیز گرانبهائی است و برای هر گونه پیشرفت ضرورت دارد. ما هم وقتی چنین امنیت و آرامشی بدست آوردیم از آن استقبال کردیم اما گاهی هم ممکن است که امنیت و آرامش بقیمت بسیار گرانی تمام شود و ممکن است سکوت و آرامشی نظیر آرامش گورستان برقرار گردد و یا امنیتی از نوع امنیت قفس یا زندان بوجود آید. یا اینکه امنیت و آرامش ممکن است موجب یأس شدید مردمی شود که قادر نیستند وضع خود را بهتر سازند. آرامشی که یك فاتح خارجی در کشوری برقرار میسازد کمتر میتواند امنیت و آرامش مورد نیاز باشد و فواید یك امنیت و آرامش واقعی را همراه بیاورد. جنگ چیز وحشتناکی است و باید از آن پرهیز داشت اما تااندازه‌ئی بعضی خصال را هم پرورش میدهد که اگر با نظر «ویلیام جیمس» موافق باشیم بعضی صفات روحی مانند وفاداری، همبستگی، ذکاوت، شجاعت، توجه و هوشیاری، پرورش، ابتکار، اقتصاد، قدرت و مقاومت جسمی وغیره را برمی‌انگیزد. «جیمس» بخاطر همین جهات مثبت در صدد آن بود که یك فلسفهٔ اخلاقی پیدا کند که وحشت و خشونت جنگ را در بر نداشته باشد و در عین حال بتواند این صفات مثبت را در افراد جامعه بپروراند. چه بسا که اگر او با روشهای مبارزهٔ «عدم همکاری» و «نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز» ما در هند آشنا میشد میتوانست کمال مطلوب و دلخواه خود را پیدا کند، یعنی یك روش اخلاقی مسالمت آمیز را ببیند که ضمناً تمام جهات مثبت و مفید را که برای جنگ قائل شده است نیز همراه دارد.

اکنون کار بیهوده‌ایست که در بارهٔ امکانات گذشته و از دست رفتهٔ تاریخی گفتگو کنیم و در فکر آن باشیم که «اگر» چنین و چنان میبود چه نتایجی حاصل میشد. من یقین دارم که در هرحال تماس با علوم و صنایع غرب برای هند خوب و مفید بوده است. علوم جدید ارمغان بزرگ و گرانبهای غرب است که هند فاقد آن بود و بدون آن بزوال و نابودی محکوم میبود. البته طرز تماس ما با علوم غربی تأسف آور بوده است. اما شاید هم فقط تکانهای شدید و پشت سرهمی از آن نوع که در زندگی ما بوجود آمد میتوانست

---

[1] ـ نویسنده و فیلسوف معاصر انگلیسی ـ م.

ماراازرخوت وخمودگی ممتد برانگیزد. شاید ازاین لحاظ انگلیسیها باخصوصیات پروتستانی وانفرادی خود و با روحیات انگلوساکسونی خویش برای ما بسیار مناسب بودند زیرا آنها بیش از سایرغربی‌ها باما تفاوت‌داشتند بنابراین تماس با آنها تصادمات جدی‌تری را در برداشت وتکانهای شدیدتری در ما بوجود می‌آورد.

انگلیسیها برای ما وحدت سیاسی بوجود آوردند که چیزی‌خوب ومورد آرزو بود اما درهرحال چه‌این‌وحدت‌وجود میداشت وچه نمیداشت احساسات ملی‌هند رشدمییافت وبالاخره وحدت کشور را درخواست میکرد. هم‌اکنون دنیای عرب به‌عده‌ئی کشورهای مجزا ازیکدیگر - مستقل، تحت‌الحمایه، نیمه‌مستقل وغیره - تقسیم شده‌است. امادرمیان تمام‌آنها تمایلات شدیدی‌برای «وحدت عرب» وجوددارد. بدون هیچ تردید اگردولتهای امپریالیست واستعماری غرب درراه اعراب مشکلاتی ایجاد نکنند، تمایلات ملی‌ایشان در کمال سهولت وسرعت دراین راه بمقصود خواهد رسید و این وحدت را بر قرار خواهد ساخت. اماهمانطور که انگلیسیها درهندرفتارمیکنند، تمام دولتهای‌استعماری به‌اختلافات وتمایلات مختلف اعراب دامن میزنند ومسائل مصنوعی اقلیت‌ها را بوجود می‌آورند که نهضت‌های ملی راضعیف‌سازد ودرراه پیشرفت‌اعراب سدها وموانعی‌ایجاد کند ونیروهای استعماری هم بهانه‌ئی بدست آورند که باصطلاح بعنوان قیم هـای بیطرف نفوذ خود را درآن کشورها همچنان محفوظ نگاهدارند.

وحدت‌سیاسی‌هند بطورغیرارادی‌تحقق‌یافت ونتیجهٔ ضمنی وجنبی توسعهٔ‌امپراطوری وپیشرفت تسلط استعماری بود. درسالهای بعد وقتیکه خود این وحدت یك عامل کمکی برای احساسات ملی ونهضت استقلال طلبی هند شد وتسلط خارجی را مورد تهدید قرار میداد دیدیم که قدرت استعماری به‌ایجاد تفرقه و جدائی پرداخت و تمایلات تجزیه طلبی ودسته‌بندی را دامن زد بطوری که درراه پیشرفتهای‌آینده هم مشکلات وموانع بزرگی بوجود آورده است.

اززمان آمدن انگلیسیها به‌هند روزگاری دراز یعنی یك قرن و سه وچهارم قرن میگذرد؛ در اینمدت طولانی حکومت ایشان با قدرت استبدادی خود دستش کاملا بـاز بوده‌است و آنها همواره فرصت فراوانی داشتند که هند را طبق دلخواه خود بسازند. درطی‌این‌مدت دنیا ازهرلحاظ ودرهمه‌جا، ازانگلستان واروپا گرفته تا آمریکاوژاپـن، تغییرات بزرگ یافته‌است. مستعمرات کم اهمیت قرن هیجدهم درساحل اقیانوس‌اطلس[1] امروز بصورت مقتدرترین کشورها درآمده‌اند که ازلحاظ نیرو وفن پیش‌افتاده‌ترین‌ملت

---

۱ - منظور سیزده مستعمره نشین انگلیسی‌وفرانسوی‌درساحل شرقی آمریکاست که با انقلاب خود درسال ۱۷۷۶ دولت کنونی ایالات متحده آمریکا را بوجود آوردند - م.

جهان هستند . ژاپن درمدت بسیار کوتاه تغییرات عظیمی راصورت داده‌است . سرزمینهای وسیع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که تادیروز پنجهٔ مرگبار حکومت تزاری گلویشان را میفشرد واز هرگونه پیشرفت آنها جلوگیری میکرد اکنون زندگی نوینی را آغاز کرده‌اند ودر برابر دیدگان ما دنیای جدیدی رامیسازند . درهند نیز تغییرات بزرگی روی داده‌است واکنون این کشورهم با آنچه در قرن هجدهم بود تفاوت بسیار دارد ، اکنون درهند راههای آهن، شبکه‌های آبیاری، کارخانه‌ها ، مدارس ودانشگاهها ، ادارات عظیم دولتی ، و غیره وغیره وجود دارد .

اما بااینهمه وباوجود تمام این تغییرات آیا هند امروز درچه حالست ؟ هند اکنون کشور اسیریست که سراپایش بزنجیر کشیده شده‌است وبزحمت میتواند آزادانه نفس بکشد . بوسیلهٔ دولتی که ازخارج وازهزاران فرسنگ دورتر براو حکومت دارد اداره میشود . مردم بیچارهٔ آن بشکل کم نظیری میمیرند وبهیچوجه نمیتوانند در برابر بیماریها وامراض مسری مقاومت کنند ، بیسوادی درهمه جای آن شیوع دارد ، مناطق پهناوری در آن فاقد هرگونه وسایل بهداشت وتجهیزات پزشکی میباشند ، بیکاری چه درمیان طبقات متوسط وچه درمیان توده‌های آن افزایش می‌یابد .

اغلب بما میگویند که آزادی ، دموکراسی ، سوسیالیسم و کمونیسم ، شعار های بیمعنی یك عده مردم خیالپرست ،فلسفه باف ودغلباز است که عملی نمیباشدو بطورکلی باید رفاه مردم مورد نظرو ملاك سنجش باشد. بدیهی است این نوع آزمایش زندگی مردم ارزش فراوان دارد اما حتی همین آزمایش و مطالعه وضع زندگی کنونی مردم درهندهم بدبختی و فقر فوق‌العاده و کم مانندی رانشان میدهد .

ما میخوانیم که در کشورهای دیگر چگونه به بیکاران مساعدت میکنند و کوشش دارند ازفشار بار فقر واحتیاج وپریشانی مردم بکاهند اما آیادر کشورما هم به‌میلیونها نفر بیکار و محتاج که بافقر همه‌جاگیر ودائمی دست بگریبانند هیچ کمکی میشود ؟ همچنین میخوانیم که در همه‌جا طرحهائی برای تهیهٔ خانه‌های مسکونی تهیه واجرامیگردد. آیا برای صدها میلیون نفر نفوس کشور ما که درکلبه‌های گلی بسرمیبرند یا اصلا سر پناهی ندارند در کجا خانه ساخته‌میشود ؟ درموقعیکه سایر کشورها رامی بینیم که‌چگونه وضع آموزش وپرورش ، بهداشت، کمکهای پزشکی، تسهیلات فرهنگی ومحصولات‌خود را پیش میبرند ، ومی بینیم که ما در همانجا که بوده ایم مانده ایم یا با قدمهای کوتاه حلزونی پیش میرویم، آیاممکن‌است نسبت به‌آنها رشك نبریم ودلمان نخواهد که چنان وضعی داشته باشیم ؟

کشورشوروی در دوران کوتاه ده دوازده سال باکوششی فوق‌العاده در سرزمین

پهناور خود بیسوادی راتقریباً ازمیان برده‌است ویك روش آموزش‌وپرورش بسیارجدید که بازندگی توده‌های مردم تماس‌دارد برقرار ساخته‌است. ترکیهٔ عقب‌مانده نیز درتحت رهبری مصطفی کمال آتاتورك ، درراه با سواد کردن افراد قدمهای بزرگ برداشته است . ایتالیای فاشیست درهمان آغاز پیدایش ورشد خود باشدت به‌بیسوادی حمله‌برد . «جنتیل» وزیر آموزش و پرورش مردم را دعوت کرد که «ازپیش رو وبا کمال شدت به‌بیسوادی حمله کنند» ومیگفت «این زخم قانقاریائی که جسم سیاسی ما را تباه وفاسد میسازد باید بایك آهن سرخ سوزانده و نابود شود.» ظاهراً در این مورد کلمات بسیار تندی بکار برده است که با یك اطاق طرح نقشه تناسبی ندارد اما همین عبارات نشان میدهد که آنها تاچه اندازه باین‌کاراهمیت میدادند وباچه نیروو تصمیمی بمبارزه پرداختند. ظاهراً در دولت هند مردمان خیلی مؤدب‌تری هستند وکلمات وعبارات ملایم‌تری رابکار میبرند وبشکل‌دیگری عمل میکنند و نیروی خود را فقط برای تشکیل دادن کمیسیونها وکمیته‌ها وحرف‌زدن مصروف میدارند تا تندی وشدتی درخود نداشته باشد .

هندیها متهم شده‌اند باینکه زیاد حرف میزنند وکم‌کار میکنند.این اتهام صحیحی است اما آیا ماحق‌نداریم از عدم فعالیت انگلیسیها متعجب باشیم که دائماً کمیسیون‌ها وکمیته‌هائی ترتیب میدادند و هریك ازآنها بعد ازمدتی درازفقط یك گزارش بالا بلند بعنوان «یك سند بزرگ دولتی» تهیه‌میکردند که مورد تمجید و ستایش واقع میگشتو بعد هم‌درکنار گزارشها و طرحهای دیگر قبلی در کشو هـای میزهـا بخواب میرفت . بدینقرار ما با حـرف دلمان خوش میشد که به پیش میرویـم و در ترقی هستیم اما در واقع درهمانجاکه بودیم باقی‌میماندیم . باین‌ترتیب هم غرور وافتخار ما راضی میشد و هم منافع موجود ومستقر اربابان انگلیسی وصاحبان منافع هند دست نخورده و محفوظ میماند .

درکشورهای دیگر همواره بحثها برسراینست که چگونه پیش‌بروند ولی‌دستگاه حاکمهٔ‌هنددراین‌فکراست که‌چگونه مراقبت کندوجلوگیری‌بعمل‌آورد تاجریان‌پیشرفت‌ها اتفاقاً سریع وتندنشود .

درگزارش «کمیتهٔ مختلط پارلمانی» (۱۹۳٤) بما گفته شده است که «شکوه و جلال امپراطوری هند دردورهٔ سلطنت مغولان سبب فقر وتیره روزی مردم هندشده‌است این‌حرف صحیح ودرست‌است اما آیا این‌حقیقت همین‌امروز ودربارهٔ امپراطوری‌بریتانیا هم قابل انطباق نیست ؟ آیا دهلی جدید امروز بادستگاه ودربار پرشکوه وجلال نایب‌السلطنه بریتانیا ، وبساط پرازخودنمائی وتجمل‌حکمرانان واستانداران انگلیسی‌ایالات که‌همهٔ آنها درکنار فقر هولناك وتصور ناپذیرمردم‌بوجود آمده است ، چه معنی دارد ؟

این تضاد حیرت انگیز کاملا بچشم میزند و معلوم نیست که اشخاص با احساس چگونه میتوانند این وضع ناگوار را بپذیرند. هند امروز در پشت این جلال و شکوه و ظواهر درخشان امپراطوری منظره‌ئی فقیرانه و ملالت بار دارد. هزاران نوع خودنمائی هـا وجلوه‌های رنگارنگ ظاهری در آن بچشم میخورد اما در پشت آن‌ها، بورژوازی کوچك و طبقات متوسط پائین در میان بدبختی و رنج خود بیش از پیش در زیر فشار زندگی طاقت فرسای خود از پا می‌افتند و درهم میشکنند، و بمسافت زیادی در پشت سر آنها کارگران قرار دارند که درفقر و بیچارگی بسر میبرند و درلای چرخهای ماشین زندگی خورد میشوند و در ردیف بعدی هم دهقانان میباشند که مظهر واقعـی هند هستند و قسمتشان اززندگی اینست کـه «درتیرگی یك شب جاودانی و بی‌پایان» تباه شوند.

«خم شده درزیر بارقرون
بربیل خود تکیه میزند وخیره خیره بر زمین مینگرد.
درچهره‌اش شیارهای عمر بیحاصلش نقش است
و بر پشتش بـار گران زندگی سنگینی میکند.
. . . .
«دراین هیکل دردناك، قرنها رنج جلوه گر است
تراژدی روزگار این قامت دردمند را دوتا کرده‌است.
انسـان فریب خورده، ماتمزده و نفرین شده
که ازمیراث پدران محروم گشته‌است، بااین هیکل اندوهبارخود
فریاد اعتراضش رابرضد نیروهائی
که جهان رابابنصورت زشت ساخته‌اند بلند میکند
اعتراضی که درعین‌حال پیشگوی زندگی آینده‌است.»[۱]

البته بیمورد و نادرست است که تمام ضعف‌ها و ناتوانیهای هند رابگردن انگلیسیها بگذاریم. این مسئولیت را باید بدوش خود بگیریم واز آن نگریزیم. نباید عواقب اجتناب ناپذیر ضعف‌های خودمان رابعهدهٔ دیگران بینداریم. یك حکومت استبدادی مخصوصاً وقتی که خارجی هم باشد طبعاً باید روح اطاعت و فرمانبرداری مطلق راترویج کند و بکوشد که افق فکری مردم را هرچه بیشتر محدود و بسته نگاهدارد. چنین حکومتی ناچاراست که هرچه زیبائی درروح جوانان وجوددارد نابود سازد؛ روح فعالیت، شوق

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ اشعار فوق‌منتخبی است از اثر شاعرآمریکائی «ای. مارکهام» بنام «مردی بابیل».

به‌حوادث ، غرور وتشخص ونیروی ایشان را درهم بشکند و دوروئی، چاپلوسی. اطاعت کور کورانه ، تمایل به‌خوشایند بودن برای اربابان را تشویق کند . یك چنین رژیم وروشی ذکاوت فکری افراد و هواداری از خدمات عمومی و فداکاری در راه ایدآلهای بزرگ راپرورش نمیدهد و بانهایت دقت مراقب است که اشخاص زیرك و با هوشی را که تنها هدفشان رفاه زندگی شخصی و پیشرفت فردی خودشانست تشویق کند و جلو بیاورد. خوب می‌بینیم که دولت بریتانیا چه طبقه‌اشخاص را درهند دورخود جمع میکند؛ بعضی از آنها از نظر دانش و فهم قادر هستند که کار های مفید و مهمی انجام دهند . آنها بعلت آنکه در جای دیگر و در زمینه های دیگر امکان و فرصت فعالیت بدست نمی‌آورند بسوی کارهای دولتی یانیمه دولتی کشیده میشوند وبتدریج حرارت آنها کم و کمتر میشود وخودشان بصورت پیچ ومهره‌ئی دردستگاه وماشین عظیم دولت در میآیند وافکارشان هم درتنگنای کارهای بیهوده ویکنواخت محصورمیمانند . درآنها خصوصیات بورو کراسی اداری توسعه می‌یابد و « اطلاعات کاملی دربارهٔ کارمندی و سیاست اداره کردن یك دفتر یایك اداره» بدست می‌آورند . آنها درعالیترین صورت خود یك نوع هواداری منفی دربارهٔ خدمات عمومی نشان میدهند . درآنها هیچ شور و شوقی وجود ندارد وباقی نمیماند زیرا اصولا در زیر تسلط حکومت خارجی چنین شوق و شور مثبتی ممکن نیست .

صرفنظرازاین گروه‌معدود، اکثریت کارمندان کوچك دولت وضع شایسته‌ورضایت‌بخشی ندارند زیرا آنها فقط یاد میگیرند که به مافوقهای خود تملق بگویند و تعظیم کنند وبه زیردستان خود افاده بفروشند وآزار برسانند . این‌هم گناه آنها نیست . این تربیتی است که دستگاه‌دولت بایشان‌می‌آموزد. درچنین وضعی اگر تملق وچاپلوسی‌رواج دارد وهمه کس آشنائیها وخویشاوندیها و توصیه‌ها را مورد ملاحظه قرار میدهدتعجب‌آورنیست. هیچ کس دردستگاه دولت درفکرخدمت وانجام وظیفه نیست. ترس از بیکاری واخراج ودرنتیجه ترس از گرسنگی آنها را دائماًتهدید میکندکه پیش ازهرچیزدرفکر حفظ موقعیت ومقام خود باشند وبعد هم‌کارهای بستگان ودوستان خودرا انجام دهند.در کشوریکه درهمه جای آن جاسوسان وخبرچینان ، این‌موجودات پست ومنفور،پراکنده هستند بآسانی نمیتوان خصال عالی وفضائل اخلاقی را درمردم پرورش داد .

براثرتحولات وحوادث اخیرحتی برای عناصر با ذکاوت وحساس نیزهمکاری‌بادولت غیرمقدورشده است . دولت دیگر چنین اشخاصی را نمی‌پسندد و آنها هم نمیخواهند با دولت همکاری نزدیکی داشته باشند وفقط بخاطرضروریات اقتصادی در دستگاه دولت میمانند .

انگلیسیها بهمهٔجهانیان اعلام‌میدارند که «مرد سفیدپوست» است که بارامپراطوری را بدوش میکشد و نه «مردرنگین وقهوه‌ئی»[1] . ما ادارات‌ومؤسسات گوناگون‌ومتعددی داریم که برای حفظ سنن امپراطوری بریتانیا خدمت میکنند وانواع مراقبتها شده‌است که امتیازات آنها محفوظ بماند ودرعین‌حال بما گفته میشود که تمام‌اینها بخاطرهنداست. حیرت‌آوراست که برای تمام این تأسیسات‌وادراتی که فقط برای‌حفظ منافع امپراطوری بریتانیاکارمیکنند وبارسنگینی بردوش مردم هستند منت عظیمی هم بر سر هند گذارده میشود وهمواره پای منافع هند بمیان کشیده‌میشود. مثلا اگر درخواست کنیم که یکی از مقامهای عالی پرخرج و بی ثمر در دستگاه «سازمان خدمات‌اداری هند»[2] را حذف شود میگویند دستگاه اداری ضعیف وغیرمؤثرخواهد شد وفساد ورشوه‌خواری توسعه خواهد یافت اگربنا شود بودجهٔ «سازمان خدمات پزشکی هند»[3] را محدودسازند ومثلا بخدمت یك بزشك انگلیسی خاتمه دهند ، میگویند «سلامتی مردم هند بخطر خـواهد افتاد» و البته اگر کوچکترین اعتراضی به وجود یکی ازعناصرانگلیسی ارتش بشود، امنیت هند درخطرخواهد بود وانواع خطرات‌خیالی هند را تهدید خواهد کرد .

تصور میکنم که در این اظهارات یك حقیقت هم وجود دارد. در واقع اگررؤسای عالیمقام انگلیسی ناگهان ادارات خود را رها کنند وآنهارا به مأمورین زیر دست خود بسپارند این‌دستگاهها غیر مؤثرخواهندشد. امااین امرازآنجهت است که اصولادستگاه اداری را باین شکل ساخته‌اند و عناصر زیر دست‌رؤسای‌انگلیسی معمولا شایسته‌تـرین اشخاص نیستند وآنها را هم برای قبول مسئولیت واداره امور پرورش نمیدهند.

من یقین دارم که در هند عناصر بسیار شایسته وکاردان فراوانند که در مدت بسیار کوتاهی‌میتوانند زمام امود را باکمال‌لیاقت در دست‌بگیرند اما لازمست که قبلاتغییرات کاملی در وضع دستگاه حکومت و نظریات اجتماعی‌ما صورت پذیرد که بآنها فرصت و امکان فعالیت بدهد. یعنی‌لازمست که دولت وحکومت جدیدی در هند بوجودآید.

با این وصف بما میگویند که هر چند هم دستگاه اساسی حکومت و شکل قانون

---

۱ ـ منظور اینست که انگلیسیهای سفید پوست زحمت‌ادارهٔ‌اموررابعهده دارند و نه هندیان کـه پوستشان رنگین وتیره است . این اصطلاح از آنجا ناشی شده است که اکثر اروپائیان به تبعیض نژادی‌قائل بودند ونژادهای دیگر و ملل غیر سفید پوست را پست‌تر میشمردندونژادهای رنگین‌مینامیدند ـ م .

۲ ـ «Indian Civil Service» ادارهٔ انگلیسی که مأمورین عالیرتبه را برای ادارات مختلف هند بکار میگماشت ـ م .

۳ ـ ادارهٔ انگلیسی که امور بهداری و پزشکی هند را عهده‌دار بود ـ م .

اساسی هند تغییر پذیرد، شکل و سازمان دستگاه اداری وخدمات عمومی که در هند انجام میگیرد باید بصورت سابق باقی بماند. کاهنان کهنه کارمعبد مرموزدستگاه دولتی میخواهند معبد خود را محفوظ نگاهدارند و از ورود بیگانگان به محوطهٔ مقدس آن جلوگیری کنند! بما میگویند به‌تدریج و به نسبتی که ما خود را شایستهٔ امتیازات جدید نشان بدهیم پرده‌ها رایکی پس از دیگری از برابرما کنارخواهند زدوما را بجلوخواهند برد تااینکه بالاخره شاید یك روز در قرون آینده حتی‌ما را بقلب مقدس‌ترین رموز هم راه خواهند داد وتمام پرده‌ها را از برابردیدگان‌حیرت زدهٔ ما کنار خواهند زد وما را با تمام اسرار اداره کردن کشور آشنا خواهند ساخت!

از میان تمام ادارات امپراطوری سازمان «خدمات اداری هند» مقام مهمتری را دارد وخوب وبد حکومت بریتانیا درهند تا اندازه‌ای با این سازمان مربوط میشود. دائماً اهمیت وفواید بیشمار این سازمان را بما یادآوری میکنند وعظمت واهمیت آن در میان تأسیسات امپراطوری تقریباً صورت یك ضرب‌المثل را پیدا کرده است. موقعیت استوار وتزلزل ناپذیروقدرت‌این سازمان درهند که یك نیروی مستبد ومطلق را در اختیاردارد ودائماً مورد ستایش وتمجید قرار میگیرد طبعاً برای تعادل فکری وروحی‌هیچ فرد یاهیچ دسته‌ئی‌مفید نیست. با تمام تحسینی‌هم که نسبت به این سازمان داشته باشم‌تصور نمیکنم که هرگز بتوانم قبول کنم که‌این دستگاه رویهمرفته برای بیماریهای کهنه وتازهٔ ماعلاجی اندیشیده وخدمتی کرده باشد.

شاید انکار مطلق تمام جهات مثبت سازمان خدمات اداری هند صحیح نباشد زیرا دائماً خدمات ادعائی‌را تکرار میکنند وفرصت از یاد بردن‌آنها را باقی نمیگذارند اما دربارهٔ آن بقدری‌مبالغه کرده‌اند و آنقدرتعریفهای بیهوده و بیمورد گفته‌اند که کاملااحساس میکنم روشن ساختن تمام واقعیات مربوط به‌آن بیفایده نباشد.

«وبلن» عالم اقتصادامریکائی.طبقات‌ممتازه‌را «طبقات‌مسلط» مینامد. تصورمیکنم که دستگاه «خدمات اداری هند» وسایرادارات وسازمانهای امپراطوری و استعماری را نیزمیتوان «خدمتگذاران‌مسلط» نامید. آنها برای هند در واقع یك تجمل تحمیلی‌بیمورد وبسیار پرخرج هستند.

ماژور «و. گراهام‌پول» یکی‌از نمایندگان سابق حزب کارگردر پارلمان بریتانیا که به مسئلهٔ هندهم‌علاقه فراوان نشان‌میدهد چندی‌پیش در«مجلهٔ جدید» (مدرن ریویو» نوشت: «این واقعیت‌جای گفتگو ندارد که سازمان خدمات اداری هند یکی‌از شایسته‌ترین ومؤثرترین دستگاههای خدمت به هند بوده است». از آنجاکه نظایر این اظهارات در انگلستان زیاد شنیده میشود و مثل اینست که واقعاً هم انگلیسیها چنین‌عقیده‌ئی دارند،

شایسته است که موضوع را دقیقاً مورد سنجش قرار دهیم. تصور میکنم یك چنین اظهار نظرهای قاطع ومثبتی که بتوان خلاف آنرا بآسانی ثابت کرد یکنوع بی‌احتیاطی است. آقای «ماژور گراهام پول» نیز از این جهت که تصور میکنند آنچه ایشان گفته‌اند یك حقیقت غیرقابل گفتگوست کاملا اشتباه میکنند. این موضوع سالها پیش درموقعیکه آقای «گوپال کریشنا گوکله»[1] به‌سازمان«خدمات اداری‌هند» بسختی حمله‌میبرد نیزمورد بحث و گفتگو قرار گرفت. یك هندی متوسط، چه عضو کنگره باشدچه نباشد، مسلماً دراین نظر با«ماژور گراهام‌پول»موافق نیست. با اینهمه ممکن است که هریك از طرفین در اظهار نظرخود تا اندازه‌ئی‌حق داشته باشند وهریك از جهت دیگری به موضوع بنگرند.

در واقع باید دید وقتیکه از «شایستگی» و «مؤثر بودن» سازمان مزبور صحبت میشود چه چیزی مورد نظراست؟ اگر منظور شایستگی و مؤثر بودن در استوار ساختن تسلط و امپراطوری بریتانیا در هند و کمك کردن به استثمار کشور باشد البته سازمان «خدمات اداری هند» بسیار خوب عمل کرده وموفقیتهای غیرقابل گفتگوداشته است. اما اگرفعالیت‌این دستگاه از نظررفاه توده‌های‌مردم هند مورد سنجش قرار گیرد هیچگونه موفقیتی‌نداشته و ناکام‌شده است. این ناکامی‌وشکست مخصوصاً وقتی بخوبی نمایان‌میگردد که در نظر گرفته شود اعضای انگلیسی‌آن تا چه اندازه از حیث درامد و حقوق وسطح زندگی‌با توده‌های مردمی که‌مدعی‌خدمتگذاری‌بایشان بوده‌اندودر واقع حقوق ودستمزد خود را از ایشان میگرفته‌اند تفاوت داشته‌اند ودور بوده‌اند.

البته کاملا صحیح‌است که بطورکلی‌اعضای این دستگاه از لحاظ زندگی‌در سطحی بسرمیبردند که‌فوق‌العاده نبود وهرانسان میبایست بطور متوسط برای خود یك چنین زندگی‌داشته باشد و به ندرت بعضی‌اشخاص استثنائی در این دستگاه زندگی‌خیلی‌عالی و پرشکوهی‌فراهم‌میکردند. اما همان‌زندگی‌عادی آنها هم باتناسب‌سطح‌زندگی‌افرادعادی هند که متأسفانه بسیار پائین است تضاد فوق‌العاده و نمایانی‌بوجود می آورد. بدیهی‌است که ازچنان افراد وچنان دستگاهی بیش از این نتایج هم انتظار نمیرفت.

اعضای‌آن سازمان اکثراً کسانی‌بودند که با روحیهٔ معمولی‌انگلیسی پرورش یافته بودند وتمام خوبیها و بدیهای‌آن را با خود داشتند(اکنون وضع تغییریافته وبسیاری از اعضای سازمان خدمات اداری هند دیگر آن روحیهٔ قدیمی‌را ندارند). یك عضوعادی‌این سازمان در عین حال که زندگی‌خوبی‌برای خود ترتیب میداد فوق‌العاده مراقب بود که مبادا رفتارش با دیگران‌تفاوت داشته‌باشد. بدین ترتیب لیاقت واستعداد فردی هرکارمند در جریان‌کار یکنواخت و بیحاصل روزانه از میان میرفت. همچنین ترس از اینکه مبادا

---

[1] - به حاشیه صفحه ۶۰ رجوع شود - م -

رفتارش مخالف ومتفاوت با دیگران جلوه کند اورا ازکار واقعی باز میداشت. بسیاری‌از کارمندان‌جداً باعلاقه به‌خدمتگذاری‌ومیل به‌مفید بودن برای مردم بکار میپرداختند اماعلاقه ومیل‌ایشان‌نتیجه‌ئی نمی بخشیدزیراخدمت‌در آن‌دستگاه‌درواقع خدمت به‌امپراطوری بریتانیا بود و خدمت بهند و مردم هند دردرجهٔ دوم اهمیت قرار داشت.

اعضای انگلیسی‌این سازمان‌با پرورش مخصوصی که داشتند ودر موقعیتی که بودند نمیتوانستند راه دیگری در پیش گیرند و شکل دیگری داشته باشند. زیرا تعداد آنها مجموعاً ناچیز بود ودر میان مردمی خارجی بسر میبردند که نسبت به آنها نظری خیلی دوستانه نداشتند. در نتیجه ناچار بودند که مراقب یکدیگر باشند و برای خود زندگی خاصی‌ترتیب دهند. هم حیثیت نژادی وهم حیثیت اداریشان چنین اقتضائی‌داشت. از آنجا که آنها مظهر یك قدرت مطلقهٔ استبدادی بودند از هر نوع انتقاد ناراحت و خشمگین میشدند وآنرا یك نوع گناه بزرگ میشمردند. آنها روز بروز کم تحمل تر و خشك‌تر میشدند و بصورت فرمانروایان‌ضعیفی‌درمیآمدند که‌خیلی کمتراحساس مسئولیت میکردندو فقط درفکرخود وآسایش خود وخدمت بخود بودند. نظری تنگ ومحدود داشتند. تحول وحرکت دنیا رادرك نمیکردندو بهیچوجه نمیتوانستند روشی‌مترقیانه را دنبال کنند. وقتی که عناصری شایسته‌تراز ایشان‌باافکاری که با هند بیشترمناسب بود جلو می‌آمدند آنها خشمگین میشدند، ایشانرا متجاوز مینامیدند، در راه ایشان موانعی ایجـاد میکردند، میکوشیدند نابودشان سازند. موقعی که تحول وشرایط بعد از جنگ (جهانی ـ اول) ایجاب میکرد که‌روشی‌فعال‌تراتخاذ گردد آنها بکلی‌درکارفروماندندو بهیچوجه‌نمیتوانستند خود را با اوضاع جدید سازش دهند. پرورش محدود وجامد ایشان بآنها اجازه نمیداد که بتوانند چنین قدمهائی بردارند وخود را با موقعیتهای تازه موافق سازند. آنها در طول زمان براثریك نوع کار بیهوده و کم تأثیر وبدون مسئولیت که بعهده داشتند فاسد شده بودند. بطورکلی آنهاخودرا مقتدرونیرومند احساس میکردند زیرا فقط تحت کنترل وبازرسی «پارلمان بریتـانیا» قرار داشتند ویك‌مؤسسهٔ کاملا انگلیسی بشمار میرفتند. همین احساس قدرت ونیرومندی ایشان رابه فسادمیکشاند. «لردآکتون» گفته است که «قدرت سبب فساد میشود وقدرت مطلق ونامحدود سبب فساد مطلق ونامحدود میگردد.»

رویهمرفته‌عناصر انگلیسی سازمان خدمات اداری هندمأمورین رسمی قابل‌اعتمادی بودند که‌درراه محدود خودکار عادی‌روزانه‌شان راباشایستگی مخصوص خودشان وبدون آنکه جلوه و درخشندگی خاصی داشته باشند انجام میدادند. اما همین طرز تربیت و پرورش ایشان نتیجه اش آن بود که اگر با وضع غیر منتظره ئی روبرو میشدند اغلب دست‌وپای خودرا گم میکردند. اگرچه بعلت اعتماد بنفس وطبیعت منظم ونیروی جسمانی

خود بر بعضی مشکلات فوری غلبه میکردند، رویهمرفته اغلب نمیتوانستند خودرا بامحیط جدید منطبق سازند. آشفتگی های معروف بین‌النهرین[1] نشان‌داد که حکومت انگلیسی هند تاچه اندازه ناتوان و «دست و پا چوبی» است اما چنین اغتشاشاتی زیاد اتفاق نمی‌افتدو نادر است.

حکومت هند حتی در برابر «نهضت نافرمانی عمومی» هندهم باناپختگی وخشونت رفتار کرده‌است. تیراندازی بروی‌مردم‌ومضروب‌ساختن‌ایشان ممکن است‌مدتی ایشان را خاموش ومطیع سازد اما هیچ یك‌ازمشکلات واقعی مردم‌را حل‌نمیکند وحتی بنیان‌تسلط واقتداری را که میخواهند بااین وسایل محفوظ نگاهدارند سست ومتزلزل میسازد.

تعجب‌آور نیست که دستگاه انگلیسی حکومت هنددرمقابل نهضت‌ملی که‌روز بروز توسعه می‌یافت ومقتدرتر میشد به‌وسایل خشونت‌آمیز متوسل گردید. درواقع این‌اقدامات خشونت‌آمیز اجتناب ناپذیر بود زیرا اصولا قدرت امپراطوری و استعماری براساس خشونت بنا شده است و بهیچ وسیلهٔ دیگری نمیتواند بامخالفتها روبرو شود، اما همین واقعیت که آنها در این مورد به‌خشونت‌های بیجا و غیر لازم متوسل شدند نشان داد که انگلیسیها ازدرك واقعی اوضاع عاجز هستند و کنترل نفس وخونسردی ظاهری راکه‌در مواقع عادی نشان میدهند ازدست داده‌اند. اعصاب آنها بکلی آرامش خودرا گم کرده بود وحتی درتظاهرات واظهاراتشان‌هم نشان یك گیجی وخود باختگی جنون‌آمیز هویدا بود. دیگر آن اعتماد بنفس آرامش بخش سابقشان پاك ازمیان رفته بود.

وقتی که بحرانی ظهور میکند فرصتی پیش می‌آید که ضعفهای روحی و درونی ما خودنمائی کنند و معلوم شوند. نهضت نافـرمانی عمومی هم چنین بحران و چنین مورد آزمایشی بود درهر دوطرف باریکاد[2] ودرهر دوجبهه، هم درصف کنگره وهم درطرف دولت، عدهٔ کمی توانستند این آزمایش‌را بشکل رضایت‌بخش ودرخشانی بگذرانند واز آن سربلند وفاتح بیرون آیند.

همانطور که آقای للوید جرج میگوید «درموقع بحران تعداد مردان وزنان واقعاً ممتاز و درجهٔ اول بسیار محدود است و بقیه هم در بحرانها بحساب نمی‌آیند. تپه‌های کوتاهی که درهوای خوب ومواقع عادی بصورت ارتفاعاتی جلوه میکنند درموقع‌جریان سیل‌های عظیم درآب فرو میروند وتنها قله‌های واقعاً مرتفع هستند که در گوشه و کنار از سطح آبها بیرون میمانند وبچشم می‌آیند.»

اعضای سازمان خدمات اداری هند از نظر فکری وروحی برای آنچه درهنداتفاق

---

[1] ـ منظور حوادث وآشوبهای ضدانگلیسی است که در کشور عراق روی داد ـ م

[2] ـ سنگرمنازعات وجنگهای خیابانی ـ م

میافتاد آماده نبودند . تربیت و پرورش بسیاری از اعضای این سازمان همان پرورش کلاسیك ومذهبی بود که بآنها یك نوع فرهنگ و یك نوع خصال خاص میبخشید. آنها باموازین یك دنیای کهنه پرورش یافته بودند و روش آنها برای دوران ملکهٔ ویکتوریا[۱] مناسب بود اما باشرایط جدید ومقتضیات دنیای امروزی هیچ سازش نداشت و بکلی بی تناسب بود. آنها درمحیط محدود ودردنیای کوچك « انگلیسی ـ هندی» مخصوص بخودشان زندگی میکردند که نه‌انگلیسی بود و نه‌هندی . از نیروهای جدید و عظیمی که در جامعهٔ معاصر امروزی بوجود آمده ودست بکار است هیچ خوششان نمی‌آمد. برخلاف تصورخودشان که‌مدعی حفظ‌وحراست توده‌های مردم‌هند بودند درواقع دربارهٔ آنها هیچ‌چیز نمیدانستند ومخصوصاً نیروی بورژوازی فعال وجدید کنونی را بهیچوجه درك نمیکردند . آنها در بارهٔ هندیها ازروی چاپلوسان متملق و خدمتگذاران اداری که در اطراف ایشان بودند قضاوت میکردند و درنظر ایشان دیگران همه عناصر سرکش انقلابی وناراحت ومتقلب وپست بشمار میرفتند . اطلاعات آنها دربارهٔ تحولات وتغییراتی که دردنیای پس‌ازجنگ درسراسر جهان روی داده‌بود ومخصوصاً درزمینه‌های اقتصادی بسیار ناچیز ومحدودبود ودر وضعی بودند که بهیچوجه‌هم نمیخواستند خودرا باتغییرات وتحولات‌هماهنگ‌سازند وتطبیق دهند. آنها درك نمیکردند که آن‌نظام وآن وضعی که آنها نمایندگانش‌بودند دورانش بسررسیده است . آنها بتدریج بیش ازپیش بصورت گروه مردمی درمی‌آمدند که « ت . س . الیوت » ایشانرا درکتاب « مردان میان تهی » توصیف کرده است .

معهذاتاوقتیکه امپریالیسم بریتانیا درهند وجودداشته باشد این‌وضع همچنان‌ادامه خواهدداشت. این نظام‌کهنه ومتروك هنوزهم دردستگاه امپراطوری بریتانیا نیرومند است وهنوز رهبرانی هستند که آنرا ادامه میدهند و حفظ میکنند . حکومت بریتانیا در هند همچون دندانیست که کرمخورده وفاسد شده اماهنوز ریشه‌اش محکم است. هرچند که این دندان درد میکند ومزاحم است اما کشیدنش‌هم خیلی آسان نیست . ظاهراً این درد هنوز هم تامدتی ادامه خواهد داشت و افزایش خواهد یافت تاوقتیکه دندان فاسد شده را بیرون بکشیم ودور بیندازیم یاخودش بخودی خود لق شود و بیفتد .

کسانیکه ازمکتب « خدمات‌اداری» بیرون آمده‌اند حتی دیگر درخود انگلستان هم دورانشان بسر رسیده است و گرچه هنوزهم دربعضی مقامات ممتاز دیده میشوند اما دیگر مقام‌وموقعیت سابق خودرا ندارند. این‌قبیل عناصر در هند خیلی بیش ازانگلستان نامناسب هستند و هرگز نمیتوانند بانیروی فعال ناسیونالیسم هند، ومخصوصاً بانیروها وعناصری که خواهان تحولات وتغییرات اجتماعی هستند همراه شوند .

---

۱ - ملکهٔ معروف انگلستان درنیمهٔ دومقرن نوزدهم – م

بدیهی است که دردستگاه کنونی سازمان « خدمات اداری هند » مردان شایسته‌ئی -هم انگلیسی‌وهم هندی - نیز هستند اما تاوقتیکه وضع کنونی وجود ودوام دارد ارزش وشایستگی ایشان‌هم نمیتواند برای مردم هند مفید و ثمر بخش باشد . بعضی از اعضای هندی این سازمان بقدری در تحت تأثیر مکتب اداری انگلیسی واقع شده‌اند که حتی « بیش از شاه هوادار سلطنت هستند »[1] بخاطر دارم که یکبار بایکی از اعضای جوان هندی این‌سازمان‌ملاقات کردم که بااعتقادراسخی دربارهٔ اهمیت ونتایج کار خودوسازمان خدمات اداری هند صحبت میکرد والبته من نمیتوانستم بااو همعقیده وموافق باشم. او به فواید وخدمات فراوان آن سازمان اشاره میکرد وبالاخره‌هم بخیال خودیك‌دلیل قاطع وپاسخ ناپذیر برای تأیید امپراطوری بریتانیابیان داشت وپرسیدآیا امپراطوری بریتانیا از امپراطوری باستانی روم واز امپراطوریهای چنگیزخان و تیمور خیلی بهتر نبوده و نیست ؟

اساس‌کار سازمان خدمات اداری هندبرآنست که خیال‌میکنند وظایف مهم‌ومفیدی را بامنتهای‌ثمر بخشی انجام میدهند وباین جهت تصور میکنند حق دارند هرگونه فشار را درراه منظورهای خود بکار برند. اتفاقاً ادعاهای ایشان‌هم بسیار گوناگون ومختلف است مثلا آنها معتقدندکه اگر هندفقیر است گناه آن‌بعهدهٔ عادات وآداب اجتماعی‌خود هند وبعهدهٔ « بانیاها » (رباخواران) ومنفعت‌جویان ومخصوصاً بعلت جمعیت زیادآنست. دراین مورد معمولا بزرگترین رباخوار ومنفعت‌جوی هند یعنی حکومت بریتانیا در هند را نادیده میگیرند وازیاد میبرند . دربارهٔ جمعیت کثیرهندهم نمیدانم چه‌پیشنهادی‌دارند وچه‌فکرمیکنند زیرابا وجودآنکه‌قحطی‌ها،امراض مسری ومیزان‌عمدهٔمرگ ومیر برای نابود ساختن مردم و کم کردن تعداد جمعیت به‌دولت کمك عمده‌ئی میدهند باز هم تعداد نفوس خیلی زیاد است . گاهی پیشنهاد میکنند که باید میزان موالید محدود گردد وتحت کنترل واقع شود ومردم از ازدیاد اطفال جلوگیری کنند . من‌شخصاً بااین فکر موافق هستم که از طرق علمی وبا استفاده از وسایل جدید ، میزان ازدیاد نفوس تحت‌کنترل قرارگیرد . اما برای بکار بستن این روشها لازمست که سطح زندگی توده‌های مردم بمقدار زیادی بالا رود ، تعلیمات عمومی توسعه پذیرد ، درمانگاهها و آسایشگاهها و زایشگاههای بیشمار درسراسر کشور تأسیس شود . دراوضاع کنونی وباشرایط موجود کنترل میزان موالید درمیان توده‌های مردم هند بکلی تحقق ناپذیر است . فقط طبقات

---

۱ ـ این عبارت یك اصطلاح فرانسوی است که درمتن انگلیسی کتاب هم بزبان فرانسوی بکاررفته است . معادل‌آن درزبان فارسی « کاسهٔ گرمتر ازآش » و « دایهٔ مهربانتر ازمادر » میباشد اماچون در متن انگلیسی عبارت فرانسوی بکار رفته بود دراینجا هم ترجمهٔ عبارت فرانسوی‌آورده شده است - م

متوسط ممکن است که بتوانند این روش را بکار بندند و آنهاهم تصور میکنم بشکل روز افزونی باین کار میپردازند .

استناد به کثرت جمعیت هند برای توجیه فقر عمومی و عقب ماندگی توده های مردم نمیتواند دلیل شایسته و قابل قبولی باشد. امروز در سراسر جهان دیگر مسئلهٔ فقدان کمبود غذا یا فقدان سایر ضروریات زندگی مطرح نیست بلکه امروز مسئلهٔ مهم اینست که تولیدات فراوان مواد غذائی را چگونه بمصرف برسانند و مسئله اینست که مردمی که احتیاج به غذا دارند قدرت خرید مواد غذائی را ندارند و ازاین قبیل . حتی درهند نیز ــ اگر آنرا جدا ازدنیا هم فرض کنیم ــ مسئلهٔ فقدان مواد غذائی مطرح نیست . زیرا هر قدر هم که جمعیت هند افزایش یابد بازممکن است که برمیزان تولید مواد خوراکی به نسبتی خیلی بیش از آن افزود . ازاین گذشته میزان افزایش جمعیت درهند (جز درده سالهٔ اخیر) رویهمرفته خیلی کمترازمیزان افزایش نسبی جمعیت در کشور های غربی بوده است . راست است که در آینده از آنجهت که در کشورهای غربی عوامل و نیروهای مختلفی ازافزایش زیاد میزان موالید وزیاد شدن جمعیت جلو گیری میکند ممکن است تناسب افزایش جمعیت هند خیلی زیادتر شود اما درهند نیز عوامل گوناگونی خواه ناخواه بزودی مردم را مجبور خواهد ساخت که میزان افزایش موالید خود را محدود سازند .

موقعیکه هند استقلال خود را بدست آورد و بتواند آنطور که مایلست زندگی نوینی برای خود بسازد ناچار از فرزندان شایستهٔ خود دعوت خواهد کرد که در کار ساختمان کشورخود شرکت جویند .درهمه جا عناصر شایستهٔ انسانی برای پرداختن به کارهای بزرگ کم هستند ودرهند مخصوصاً از آنجهت که تسلط بریتانیا فرصتی برای پرورش استعدادها نمیداده است و تعداد آنها خیلی کمتراست ناچار خواهیم بود که دربسیاری از رشته‌های زندگی و ادارات خود مخصوصاً درقسمتهائی که به اطلاعات تخصصی وفنی احتیاج هست از کمك کارشناسان خارجی استفاده کنیم . در میان کسانی که در سازمان «خدمات اداری هند» یا سایرادارات ودستگاههای امپراطوری درهند کار کرده‌اند مسلماً کسان زیادی هستند که در آینده هم مورد استفاده قرارخواهند گرفت وازایشان استقبال خواهد شد . اما به یك چیزهم اطمینان دارم و آن اینست که تا وقتی که روحیهٔ سازمان خدمات اداری هند در ادارات و مؤسسات آیندهٔ ما باقی باشد هرگز نخواهیم توانست زندگی جدید و نظام نوینی برای هند بوجود آوریم . این روحیهٔ استبدادی که در ادارات آن سازمان وجود دارد جزو لوازم پیوسته باامپریالیسم واستعمار است و نمیتواند بایك حکومت وزندگی آزاد تناسب داشته باشد و باقی بماند . درنتیجه یا این روحیهٔ نامناسب، آزادی را از میان خواهد برد و یا خودش نابود خواهد شد . این قبیل روش‌ها و این روحیات

فقط دریك نوع حکومت مستقل ممکن است ادامه یابد وآنهم نوع حکومتهای فاشیستی است .

بدینقرار بنظرمن لازمست که سازمان خدمات اداری هند ودستگاههای مشابه آن که اموردولتی هند را دردست دارند درآینده بکلی برچیده شوند تا ما بتوانیم کارواقعی را برای بوجود آوردن نظام نوینی درکشورخودمان آغاز کنیم . مسلماً افراد واعضای این سازمانها ودستگاهها درصورتیکه بخواهند وشایستگی داشته باشند میتوانند درنظام جدید ودستگاههای تازهٔ کشورهم بکار پردازند و بیقین ازایشان استقبال هم خواهدشدمنتها بشرط آنکه بتوانند روحیات کهنهٔ خوددرادور بیندازند و با شرایط جدید همراه شوند . ضمناً بدیهی است که آنها نخواهند توانست درآن موقع حقوقهای گزاف وفوق‌العاده‌ئی راکه امروز دریافت میدارند و در تناسب زندگی کشور ما کاملا بی معنی است باز هم دریافت دارند .

برای ایجاد هند نوین باید با جدیت وفداکاری خدمت کرد. کسانی میتوانند دراین کارشرکت جویند که به این هدف‌عالی اعتقاد راسخ‌داشته‌باشند وبرای‌تحقق آن‌بکوشند وبخاطرخوشبختی و سرفرازی هندکار کنند نه فقط برای بدست آوردن مقامهای عمده‌و دریافت حقوقهای گزاف. باید درکارها فکردریافت پول وحقوق به حد اقل برسد.مسلماً ما به‌کمکهای خارجی احتیاج فراوان خواهیم داشت اما بکارمندان هندی نیز که بتوانند وظایف غیرفنی را بدرستی وبا شهامت وفداکاری انجام دهند نیازفراوان وشدیدی‌خواهد بود ویقین دارم که چنین مردمی درهندکم نیستند .

قبلا متذکرشدم که چگونه لیبرالها وگروههای دیگرمشابه ایشان در مورد دولت هند طرزتفکرانگلیسی را پذیرفتند. این موضوع مخصوصاً درمورد ادارات وسازمانهای اداری اهمیت قابل توجهی دارد . زیرا آنها همیشه خواهان «هندی کردن» ادارات بوده‌اند وفقط خواسته‌اندبا حفظ همین‌سازمانهای موجوددرادارات دولت بجای‌مامورین انگلیسی‌هندهرچه بیشترافراد هندی بنشینند. آنهاهرگزدرفکرآن نیستندکه بایدتغییرات اساسی در«ادارات دولتی بوجودآید وروحیات وطرزسازمان‌وتشکیلات این‌ادارات بکلی تغییرپذیرد.درصورتیکه این موضوع برای‌آیندهٔ‌هنداهمیت‌حیاتی‌داردوغیرممکن‌است‌آنرا نادیده‌گرفت . زیرا آزادی واستقلال هند نه فقط با عقب‌نشینی نیروهای بریتانیا وجمع کردن بساط‌اداری آنها ارتباط‌دارد‌بلکه باید روحیهٔ‌استبدادی‌وزور گوئی که‌درمامورین دولت هست نیزنابود گردد و امتیازات و حقوقهای آنها هم از آنچه اکنون هست خیلی کمتر بشود .

اکنون که این سطوررا مینویسم ، بازهم دربارهٔ‌اصلاحات جدیدی درقانون‌اساسی

هند که موافق مصالح ومنافع هند باشد صحبتهای فراوانی میشود . اگر واقعاً بخواهند مصالح ومنافع هند را در نظر بگیرند ورعایت کنند باید بساط سازمان خدمات اداری هند وسازمانهای مشابه آنرا برچینند بطوریکه آنها واعضای آنها دیگر نتوانند با قدرت و امتیازات سابق و کنونی خود باقی بمانند و نتوانند دروضع جدید هم فعالیت داشته باشند و اثر بگذارند .

مرموزتر وعجیب تر از تمام سازمانهای اداری و دولت هند ، سازمانیست که باصطلاح «سازمان دفاعی»[۱] نامیده میشود . ما حق نداریم که بهیچ عنوان از این سازمان انتقاد کنیم ، حق نداریم درباره آن هیچ حرفی بزنیم مخصوصاً که از آن اطلاع درستی هم نداریم . ما فقط باید مخارج وهزینه‌های روزافزون وطاقت‌فرسای آنرا بپردازیم و نفس هم نکشیم . همین اواخر در سپتامبر ۱۹۳۴ «سرفیلیپ چتوود» فرمانده عالی ارتش هند ضمن صحبت در شورای عالی دولتی در «سیملا» خطاب به سیاستمداران هند، و بازبان خشن نظامی خود گفت که آنها باید به کارهای خودشان بپردازند وحق ندارند در کارهای او دخالت کنند . بعد هم با اشاره به یکی از اعضای شورای مذکور که یك پیشنهاد اصلاحی درباره مقررات مربوط به ارتش را مطرح ساخته بود گفت «آیا او و رفقایش تصور میکنند که یك نژاد جنگی وجنگجو که یك امپراطوری عظیم را با ضرب شمشیر بوجود آورده و با قدرت شمشیر حفظ میکند حاضر است که در بارهٔ منافع جنگی و مصالح نظامی خود که تجارب ممتدی آنرا برای ملت فراهم ساخته است با انتقاد کنندگان کرسی نشین شوراها گفتگو کند ....؟»

«سرفیلیپ چتوود» حتی بیانات خیلی شدیدتر وتندتری هم ایراد کرده بود و بطوری که خبر یافتیم برخلاف تصور ما که خیال میکردیم در تحت تأثیر موقتی مذاکرات شورای مذکور چنین حرفهای تندی زده است ، متن این نطق را قبلا با کمال دقت تهیه کرده بود ودر جلسهٔ شورای مزبور آنرا ازروی نوشتهٔ خود خوانده بود .

برای یك شخص عامی وغیر وارد البته گستاخی است که دربارهٔ مسائل نظامی با یك فرمانده عالی گفتگو کند با وجود این هر کس و مخصوصاً یك عضو کرسی نشین شورای دولتی همیشه حق دارد که دربارهٔ موضوعات نظامی هم اظهار نظر کند وملاحظات خود را بیان دارد .

بدیهی است که منافع ومصالح کسانیکه امپراطوری خود را بضرب شمشیر بوجود آورده‌اند با منافع کسانیکه شمشیر امپراطوری در بالای سرشان آویخته است میتواند تفاوت داشته باشد. ممکن است که ارتش هند صورتی داشته باشد که برای مصالح هند بکار

---

۱ ـ منظور سازمان ارتش هنداست که تحت‌ادارهٔ دولت بریتانیا وفرماندهی افسران انگلیسی قرارداشت ـ م

رودیا برای مصالح امپراطوری واستعماری بریتانیا؛واین دوصورت باهم بکلی مختلف هستند وحتی بایکدیگر تضاد کامل دارند. یك سیاستمدار و یك انتقاد کنندهٔ کرسی نشین میتواند سئوال کند که آیا ادعاهای ژنرال عالیمقداردر بارهٔ اینکه دیگران حق ندارند در کاراو مداخله کنند پس از تجارب تلخ جنگ جهانی[1] نیزهمچنان معتبراست ؟

بطوریکه جنگ نشان‌داد این آقایان ژنرالهای بزرگ که خود را از پاسخ گوئی بدیگران وازمداخلهٔ دیگران‌درکارهایشان مصون میشمارند،درهرمورد ودرتمام‌ارتشهای انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی ، اطریشی ، ایتالیائی و روسی ، آشفتگیها و فضاحتهای فوق‌العاده بوجود آورده اند.«کاپتین‌لیدل‌هارت» مورخ و نظامی ممتاز انگلیسی‌در کتاب خود بنام «تاریخ جنگ جهانی» مینویسد که درست در آنموقع از جنگ که سربازان انگلیسی دلیرانه با دشمن می‌جنگیدند ، ژنرالهای انگلیسی هریك برضد دیگری جنگ میکردند وحتی خطر بزرگی که متوجه ملت انگلیس بود نتوانست موجب اتفاق و اتحاد این آقایان بشود . نویسندهٔ مزبور بعد چنین ادامه میدهد که «جنگ اعتقاد ما را نسبت به این بتها درهم شکست واین تصور باطل را که قهرمانان نظامی ورجال مورد ستایش عمومی مردانی بزرگ هستند که بامردم عادی‌فرق دارند، درمانابود ساخت . بدیهی‌است که هنوزهم وجود رهبران برای ما لازم است وشاید هم خیلی لازم باشد. اما بیدارشدن ما ازخواب غفلت ودرك اینکه آنها هم موجودات وافراد خطاپذیری مثل سایرمردم‌عادی هستند سبب شده است که دیگرنه ازآنها توقع زیادی داشته باشیم و نه‌اطمینان واعتماد زیاد و قاطعی به ایشان به بندیم.»

آقای«دیوید‌للویدجرج»[2] نیز که‌خود از بزرگترین سیاستمداران میباشد درکتاب «خاطرات جنگ» خود تصاویرهولناکی‌ازضعفها واشتباهات عظیم سپهبدهاوسرلشکرها ودریاسالارهای‌جنگ جهانی‌رابما نشان میدهد، اشتباهات عظیمی که بقیمت‌جان وزندگی صدها هزارنفوس بشری تمام شده است . راست است که انگلستان و متفقینش در جنگ پیروزشدند اما بقول او«لنگ‌لنگان وغرقه‌بخون به پیروزی رسیدند.»

بی ملاحظه گیها و کند ذهنیهای اشخاص وموقعیتی که فرماندهان عالیرتبهٔ انگلیسی بوجود آوردند انگلستان را تقریباً به لب پرتگاه زوال ونابودی کشاندند واگرانگلستان ومتفقینش بالاخره از خطر نجات یافتند تا اندازهٔ زیادی بعلت حماقتهای باور نکردنی دشمنانشان بود.اینهاست آنچه نخست وزیر بزرگ انگلستان درزمان جنگ نوشته‌است. آقای للویدجرج ، تشریح میکند که چگونه ناچار بوده است با عملیات شدید خود

۱ـ یاد آوری میشود که مطالبی که در متن آورده شده مربوط به جنگ جهانی اولست که پیش ازنوشتن کتاب روی داده بود ـ م

۲ ـ به حاشیهٔ صفحه ۴۹۳ رجوع شود ـ م

مطالب وافکارمفید را درسر «لردچلیکو»[1] فرو کند و مخصوصاً فکر تشکیل کاروانهای دریائی را به او بقبولاند. درباره «مارشال ژوفر»[2] فرانسوی هم عقیده دارد که مهمترین خصلت ممتازاو آن بود که فقط ظاهروقیافهٔ مصممی داشت که یك نوع قدرت در آن احساس میشد و همین خاصیت بود که مردم را بطورغریزی مشوش و ناراحت میساخت و باشتباه تصورمیکردند که جای ذکاوت و هوشیاری اشخاص در چانه‌شان میباشد نه در مغزشان و اگر کسی قیافهٔ جدی ودلیری بخود گرفت واقعاً جدی ودلیرمیشود .

اما بیشتر انتقادات آقای للویدجرج برضدفرماندهی عالی ارتش خودشان وشخصی فلدمارشال«هایگ»[3]فرمانده‌عالی ارتش بریتانیامیباشد. اودر کتاب خود نشان‌میدهد که چگونه خودخواهی وغرور«لردهایگ» وحرف نشنوی اوازسیاستمداران ودیگران سبب شد که خود را ازاعضای کابینهٔ بریتانیا مخفی سازد و ارتش انگلستان را در فرانسه به‌یکی از بزرگترین شکستهایش بکشاند . او حتی موقعی که شکست در برابرش قرارداشت باز هم لجوجانه در حرفهای خود ایستادگی کرد وهجوم بیمورد ومطالعه نشدهٔ خود را در باطلاقهای هولناك «پاسشندال» و«کامبره» چند ماه ادامه داد تا اینکه‌فقط هفده هزار نفرافسران‌ارتش کشته شدندوازپا درآمدندوچهارصدهزار نفراز بهترین‌سر بازان‌انگلیسی نابود شدند.چه خوب‌است که خاطرهٔ«سرباز گمنام»انگلیسی را امروز که این‌فلدمارشال بزرگ‌مرده است تجلیل میکنند زیرا تا وقتیکه او زنده بود زندگی سرباز انگلیسی بسیاربی اهمیت وناقابل شمرده میشد وهیچ قدروارزشی نداشت.

البته سیاستمداران دموکرات معمولا ناچارند درفعالیتها واعمال خود دقیق باشند ومسئولیت‌حوادث‌را بگردن‌بگیرند. آنها اغلب اشتباهات‌خود را قبول میکنندومیکوشند آنها را اصلاح وجبران کنند . اما نظامیان درمحیط دیگری پرورش میبابند که درآنجا قدرت وتسلط مطلق مافوق، حکومت میکند وهیچ نوع انتقادی تحمل نمیشود. باینجهت است که وقتی شخص نظامی اشتباه میکندو بخطا میرود ازراهنمائیهای دیگران‌خشمگین

---

۱ ـ Lord jellicoe ـ دریاسالار انگلیسی که از ۱۸۵۹ تا۱۹۳۵ زندگی کرد ودر زمان‌جنگ جهانی اول فرمانده نیروی دریائی بریتانیا بود ـ م

۲ ـ joffre ـ مارشال فرانسوی از ۱۸۵۲ تا ۱۹۳۱ زندگی کرد . در مستعمرات فرانسه پیروزیهائی داشت ودر زمان جنگ جهانی اول از ۱۹۱٤ تا ۱۹۱٦ فرمانده عالی نیروهای فرانسوی بود ـ م

۳ ـ دوگلاس هایگ Haig فلدمارشال انگلیسی که از۱۸٦۱ تا۱۹۲۸ زندگی کرد واز ۱۹۱۵ تا۱۹۱۸ فرمانده عالی نیروی بریتانیا درجنگ جهانی اول بود ـ درسال ۱۹۵۲ خاطرات زمان جنگ‌اوکه بانظریات‌مغرضانه تنظیم شده است انتشار یافت ـ م

میشود . اشتباه خود را نمی‌پذیرد و در نتیجه اشتباهات بزرگتری هم مرتکب میگردد . برای اوطرز نگاهداشتن چانه بیشتر ازطرز تفکر اهمیت‌دارد .

متأسفانه درهند نصیب‌ما این‌شده‌است که‌اختلاطی‌از‌هر‌دو نوع مختلف‌اشخاص نظامی وغیر نظامی‌را داشته باشیم زیرا درادارات دولتی هندنیز کارمندان ما روشی نیمه نظامی دارند و در یك محیط استبدادی و ازخود رضائی‌غرورآمیز کارمیکنند ودر نتیجه،هم‌چانهٔ خشن‌سربازی‌وهم ضعفهای غیر نظامی را توأم دادند .

بما میگویند که براثر«هندی ساختن»مقامات مختلف،هندیان درارتش هم پیشرفت کرده‌اند و پیشرفتهای بیشتری هم خواهند داشت . بطوریکه تا سی سال آینده یا کمی بیشترممکن است حتی یك ژنرال هندی هم در دستگهای ارتش هند پیدا شود .[1]

البته بدینقرارممکن است که درظرف مدتی در حدود صد سال‌کار«هندی ساختن» مقامات به پیشرفتهای مهمتری هم نائل آید . دراینجا شخص از خود میپرسد که چطور انگلستان در یك دوران بحرانی توانست برای خود در ظرف یکی دو سال یك ارتش چندین میلیونی تجهیز کند . لابد اگرازآن نوع مستشاران‌خیراندیش که درهند برای ما دلسوزی میکنند درانگلستان هم میخواستند عمل کنند میگفتند که چنین اقدامی باید با حزم واحتیاط خیلی بیشتری صورت پذیردودرچنین صورتی ممکن‌بود که‌جنگ خیلی‌پیش ازآنکه این ارتشها تمرین وآزمایش خود را تمام کنند و برای جنگ آماده و حاضر شوند بپایان رسیده باشد .

همچنین شخص ممکن است به فکرارتش شوروی بیفتد که تقریباً از هیچ بوجود آمد وبا دشمنان سرسخت ونیرومندی روبروشد و برآنها پیروز گردید وامروزیکی از نیرومندترین و مؤثر ترین دستگاههای جنگی جهانست . خوشبختانه آنها ژنرالهای باصطلاح جنگ آزموده وجنگ شناسی از آن نوع که درهندبما ارزانی شده است‌برای خود نداشتند.

اکنون ما یك دانشکده نظامی در «دهرادون» داریم که فرزندان اشراف‌ما در آنجا خود رابرای‌افسر شدن‌آماده‌میسازند . بمامیگویند آنها در دفیله‌ها و رژه‌ها خیلی چالاك وشایسته هستند وبدون تردید افسران قابل‌تحسینی خواهندشد . اما گاهی از خود میپرسم که این پرورش وتعلیماتی که به‌آنها می‌آموزند تاوقتی که باتعلیمات فنی‌وعلمی جدید همراه نباشد چه فایده دارد . وضع پیاده نظام و سواره نظام ما امروز تقریباً

---

۱ ـ درارتش هند در دوران تسلط بریتانیا تمام امرای ارتش وافسران عالیرتبه انگلیسی بودند و هندیان نمیتوانستند ازرتبهٔ سرهنگی ببالارا بدست‌آورند ـ م

بصورت زمان فالانژها وهنگهای رومی‌است منتها بعلت وجود تفنگ‌ها وسلاحهای‌جدید قدرت و اثر تیر اندازی افراد از تیر و کمانهای سابق کمی بیشتر است، این قبیل نیروها دردنیائی که گازهای جنگی، بمبهای نیرومند، تانکها وتوپخانه‌های سنگین بکار میروند ارزش فراوانی نمیتوانند داشته‌باشند. بدون‌شك مربیان و راهنمایان آنها باین موضوعهاهم‌توجه دارند وخودشان میدانند که چه‌میکنند.

یکباردیگر این‌سئوال رامطرح میسازیم که نتایج تسلط بریتانیا برهند چه بوده است؟ درواقع ما حق‌نداریم که از بی‌ثمر بودن وزیانبخش‌بودن نتایج این تسلط شکایت داشته‌باشیم زیرا بیشتر نقائص وعقب‌ماندگیهای ما از ضعف ها و ناتوانی های خودمان ناشی میشود؟. وقتی که ماتماس خود را باجریان شط عظیم زندگی ازدست میدهیم، از تحولات وتغییرات زمان‌عقب میمانیم، دریك حفرهٔ خارج ازجریان قرارمیگیریم، همچون خاشاکی بدور خود میچرخیم، فقط بخودمان میپردازیم و از خودمان تعریف میکنیم، همچون شترمرغ [1] خودمان را از آنچه اتفاق می‌افتد بی‌خبر نگاه میداریم، طبعاً خود را بخطرات می‌اندازیم و بنابودی میکشانیم.

آمدن‌انگلیسیها به‌هند درحکم نخستین موج یك‌حرکت وجنبش‌عظیم جهانی‌بود. آنها مظهر نیروهای جدید وعظیم تاریخ بودند که شاید خودشان هم زیاد به‌آن توجه نداشتند. مانمیتوانیم از گردبادی که ما را ریشه‌کن میسازد و بدور می‌افکند یا ازنسیم خنکی که ما را بلرزه در می‌آورد شکایت داشته باشیم؟ بلکه می بایست خود را برای مواجهه بااین نیرو های عظیم طبیعت آماده سازیم. در هر حال اگر گذشتهٔ ما چنین بوده‌است ودربرابر تندباد حوادث بسیار لرزیده‌ایم اکنون باید برای مقابله با آینده آماده شویم. ماباید از انگلیسیها سپاسگزار باشیم که همراه خود یك ارمغان عالی بری ما آوردند. این‌ارمغان‌علوم جدید و نتایج گرانبهای آن میباشد. شاید بسختی میتوان کوشش دولت بریتانیا در هند را که همواره منازعات، اختلافات، جهل، عقب ماندگی، ارتجاع وتجزیه طلبی راتشویق کرده‌است وعناصر جاه‌طلب و خودخواه را در کشورما پیش کشیده‌است فراموش کرد یا نادیده‌گرفت. اما شاید خود این‌مشکلات هم

---

۱ - شترمرغ درهنگام خطرسرخودرا درشن‌های بیابان مخفی میکند که خطر را نه‌بیند وباین ترتیب بدام می‌افتد. درزبان فارسی دراین موارد کبك را بکارمیبرند که سرخودرا دربرف پنهان میسازد. سیاست شتر مرغی‌هم درزبانهای اروپائی بمفهوم سیاست کورکورانه و کبك وار است. درصورتیکه درزبان ما گاهی‌بسیاست گریز ازانجام وظیفه وشانه خالی کردن تعبیرمیشود زیرا مامثلی داریم که میگوید به شترمرغ گفتند پرواز کن گفت شترم، گفتند بارببر گفت مرغم.

چون‌درمتن‌کلمهٔ‌شتر مرغ‌بکاررفته بود درترجمه هم همان اصطلاح بامفهوم اروپائی بکار رفته است – م

برای مایك آزمایش مورد احتیاج و یك پرورش لازم برای پیروزی در مبارزات بوده است و شاید پیش از آنکه هند نوین، بوجود آید و رستاخیز خود را آغاز کند میبایست بارها و بارها از میان آتشها عبور کند تا ضعف‌ها و آلودگیها و کثافاتش بسوزد و آنچه فساد و ناپاکی در او بوده است فروریزد .

۵۵

یك ازدواج رسمی و موضوع خط

پس ازقریب یکهفته که برای ملاقات با گاندی‌جی در «پونه» ودر «بمبئی» ماندم در نیمهٔ سپتامبر ۱۹۳۳ به‌لکنهو باز گشتم. مادرم همچنان بیمار ودر بیمارستان بستری بود حالش خیلی بکندی بهبود مییافت. کماله هم در لکنهو بود و هر چند حال خودش خوب نبود ازمادرم مراقبت میکرد. خواهرانم نیز برای گذراندن تعطیل‌های خود از الله آباد به‌لکنهو آمده‌بودند. من برای مدت دوسه‌هفته درلکنهوماندم. درآنجافراغت وبیکاریم بیشتر از الله آباد بود وجزاینکه هرروز دوبار به‌بیمارستان میرفتم وازمادرم خبرمیگرفتم کارمهمی نداشتم.

ازاین فرصت برای نوشتن یك سلسله مقاله در مطبوعات استفاده کردم که در سراسر کشور انعکاس‌فراوانی پیدا کرد. یك سلسله مقاله باعنوان «هند به‌کجامیرود؟» نوشتم که درآنها اوضاع جهان وارتباط آنرا باکشورمان مورد سنجش قراردادم. از این‌مقالات استقبال گرمی بعمل‌آمد. بعدها شنیدم که آنها را بفارسی هم ترجمه کرده‌اند ودرتهران وکابل نیز منتشر شده‌است. باوجود این درواقع درآن مقالات مطالب مهمی وجود نداشت وکسیکه باجریانات اوضاع جهان وتحولات فکری غرب در تماس میبود درآن‌مقالات‌چیز تازه‌ئی نمیدید. امادرهند افکارعمومی‌چنان به‌مسائل‌داخلی وگرفتاریهای ملی‌سرگرم ومشغول بود که به‌آنچه درخارج میگذشت توجه زیادی نداشت. استقبالی که ازمقالات من‌شد و بعضی قرائن دیگر نشان میداد که افکار عمومی رشد فراوان‌یافته است وافق فکری کشور خیلی وسیع تر شده‌است.

کم کم مادرم ازماندن‌در بیمارستان خسته شده‌بود وتصمیم گرفتیم او را به‌الله‌آباد بازگردانیم. یکی ازجهات این‌تصمیم هم تهیهٔ مقدمات عروسی خواهر کوچکم، کریشنا بود که درآنوقت بتازگی نامزد شده‌بود. میخواستم این ازدواج هر چه زودتر و پیش ازآنکه من‌دوباره بزندان بر گردم انجام گیرد. زیراهیچ نمیدانستم تاچند وقت آزاد و

بیرون اززندان‌خواهم ماند. هنوز نافرمانی‌عمومی بطوررسمی‌ادامه‌داشت وهنوز گنگره وسازمانهای وابسته به‌آن غیر قانونی بود و بنابرین احتمال زندان رفتن من هم خیلی زیاد بود .

برای عروسی‌خواهرم سومین هفتهٔ ماه اکتبر راتعیین کردیم وقرارشد ازدواج در الله آباد صورت گیرد . این ازدواج بصورت عرفی و غیرمذهبی صورت میگرفت و فقط موافق موازین قانون‌اجرامیشدو به‌ثبت میرسید و من ازین جریان بسیار خوشحال بودم . اصولا انتخاب‌این‌وضع بامانبود . زیرا ازدواج میان‌افراد دوکاست (طبقهٔ‌مذهبی) مختلف برهمن وغیر برهمن صورت میگرفت وبنابر قوانین‌انگلیسی‌هند که مورد عمل‌است دراین قبیل مواردمراسم‌مذهبی بی‌ارزش‌میباشد. خوشبختانه قانون ازدواج رسمی وغیرمذهبی که بتازگی تصویب شده‌بود بما کمک‌میکرد .[1]

برای ازدواج دوقانون جدید وضع شده‌بود . قانون دوم که عروسی خواهرمن هم طبق‌آن انجام میکرفت درمورد هندوان وپیروان مذاهب دیگری که باآئین هندو قرابت دارند مانند بودائی‌ها وجین‌ها وسیک‌ها بکارمیرفت . اماا گریکی‌ازطرفین ازدواج بعلت وضع مذهبی که درآن متولد شده بودند یابخاطر تغییرعقیدهٔ بعدی از مذهب خود بیرون میبودند ازدواج باید برطبق موازین‌قانون اولی انجام میگرفت . طبق این‌قانون هر دو طرف ازدواج باید ازمذاهب خود اعراض‌میکردند وصراحتاً اعلام میداشتند که به‌مذهب سابق خود پایبند نیستند تابتوانند باهم ازدواج کنند . این‌اعراض‌اجباری وغیرلازم اغلب مشکلات فراوانی پیش می‌آورد . بسیاری‌اشخاص‌هستند که هرچند عقاید مذهبی‌استواری ندارند بااین اعراض علنی ازمذهب هم مخالف میباشند وبدینقرار نمیتوانند از آن‌قانون استفاده کنند . متعصبین مذاهب مختلف نیز با هر گونه تغییراتی که سبب تسهیل ازدواج میان افراد طبقات و مذاهب مختلف گردد مخالف هستند . نتیجه آنست که مردم ناچار میشوند که بطوررسمی ولوبظاهر وبرای‌تشریفات هم باشد اعراض‌مذهبی خود را اعلام دارند ومقررات قانون رابرای استفاده‌از آن عمل کنند .

من شخصاً علاقمندم که ازدواج میان افراد طبقات ومذاهب مختلف تشویق شود ، اما معتقدم‌که چه این‌کار راتشویق کنند و چه نکنند فعلا باید اجازه بدهند که ازدواج قانونی بصورت ثبت شدن رسمی وبدون مراسم مذهبی درهمه‌جا انجام گیرد و یك قانون کلی وعمومی برای‌آن بوجودآید که باتمام اشخاص وپیروان تمام مذاهب قابل انطباق باشد وهرکس باهرعقیدهٔ مذهبی وبدون احتیاج به‌اعراض از عقاید مذهبی یاتغییر مذهب

---

[1] — درهند طبق سنن قدیمی‌افراد هرطبقه باطبقهٔ خود وباهم مذهبان خودازدواج میکردند . درصورتیکه تمایلات جدیدبه‌این‌سنت‌ها وعقاید کهنه‌بی‌اعتنابود. ومطالبی که دراینجا بیان شده مربوط به‌این سنت‌قدیمی‌است.م.

خود بتواند موافق قانون باهر کس که میخواهد ازدواج کند .

ازدواج خواهرم بدون تشریفات وسروصدای زیاد بر گذارشد و در کمال سادگی انجام گرفت من‌اصولا ازجنجالی که معمولا درهند درموقع عروسیها بر پا میشود خوشم نمی آید . درمورد خواهرم مخصوصاً بملاحظهٔ بیماری مادرم وبعلاوه از آنجهت که هنوز نافرمانی‌عمومی ادامه داشت وعده‌ئی از دوستان و همکارانم در زندان بودند برگزاری تشریفات وتظاهرات مفصل بی‌معنی بود . فقط چند تن ازخویشاوندان وجمعی از دوستان محلی‌دعوت شده بودند. بسیاری ازدوستان قدیمی‌پدرم ازاین‌جریان ناراضی‌شدند وآنرا نسبت بخودشان توهینی انگاشتند و بیجهت تصور کردند که من تعمداً آنها را نادیده گرفته‌ام .

کارت دعوت کوچکی که تهیه کرده بودیم بزبان هندوستانی وبخط لاتینی نوشته شده بود. این‌کارتازگی‌داشت زیرا معمولازبان هندوستانی را بخط‌هندی«ناگری»یا بخط فارسی‌مینویسند. فکراینکه زبان هندوستانی‌را بخط لاتینی بنویسند جزدر ارتش هند و جزدر میان هیئت‌های مبلغین مذهبی‌خارجی سابقه نداشت . در واقع من هم فقط از روی کنجکاوی این کار را کردم وخواستم آزمایشی بعمل آورم وعکس‌العمل آنرا در میان مردم به بینم. اما اقدام من با سردی استقبال‌شد وعدم موافقت باآن زیاد بود. کارتهای دعوت بمقدار کم در میان عدهٔ معدودی پخش شده بود واگراتفاقاً بمقدار بیشتر ودر میان عدهٔ وسیعتری توزیع میشد مسلماً نارضائی‌بیشتری بوجود می‌آورد. گاندی جی‌هم این‌کارمرا تأیید نکرد.

من خط لاتینی‌را ازآنجهت که به‌آن اعتقاد داشتم بکار نبرده بودم . این خط از مدتها پیش مرا مجذوب خویش میساخت. موفقیتهائی که این خط در ترکیه و درآسیای میانهٔ شوروی بدست آورده بود در من تأثیرفراوان می‌بخشید[1] ودلایل موافق استعمال این خط در ترازوی سنجش من خیلی‌سنگینی‌میکرد. اما با اینهمه اعتقاد قاطعی‌باستعمال آن نداشتم‌وحتی‌اگرهم‌با این‌کار موافق بودم بخوبی میدانستم که در وضع کنونی هند کوچکترین احتمال موفقیت برای‌اجرا وقبول چنین فکری وجودندارد. یقین‌بود که‌چنین فکری با مخالفت شدید تمام‌دسته‌های مختلف،ملی‌ها، مذهبی‌ها، هندوها، مسلمانها،پیرها و جوانها مواجه میشد . بعلاوه احساس میکردم که این مخالفت فقط جنبهٔ احساساتی نمیداشت.

---

۱ ـ ترکیهٔ جدید که پس ازجنگ جهانی اول تشکیل‌شد ضمن تغییرات متعددی که دروضع خود بوجود آورد خط راهم تغییرداد وبجای الفبای عربی الفبای لاتینی را برای نوشتن بکاربردکه اکنون‌هم درآن‌کشور بکار میرود . همچنین درجمهوریهای آسیائی شوروی نیزالفبا وخط لاتینی بکار رفته است ومیرود ـ م .

تغییر دادن خط مرسوم در یك زبان که یك گذشتهٔ غنی و بزرگ در پشت سر خود دارد یك تغییرحیاتی و پراهمیت است که همه چیزرا تغییرمیدهد. زیرا خط با ادبیات ارتباط و پیوند نزدیك دارد. تغییرخط و تغییرصور کلمات تصورات جدید وافکار جدید را برمی‌انگیزد. چنین‌تغییری تقریباً یك دیوار عبور ناپذیرمیان ادبیات قدیم وجدید بوجود خواهدآورد وادبیات‌قدیمی بصورت یك زبان خارجی ومرده درخواهدآمد. در کشورهائی که‌میراث ادبیات گذشته ناچیزو کم اهمیت است میتوان چنین اقدامی کرد اما تصورمیکنم که در هند این‌کار بسیار دشوار باشد زیرا ادبیات ما نه فقط غنی و گرانبهاست بلکه با تاریخ و طرز تفکر ما پیوسته است و با زندگی توده‌های ملت ما پیوند و ارتباط بسیار نزدیکی‌دارد. تحمیل کردن‌یك چنین تغییری صورت از هم دریدن بیرحمانه وقساوت‌آمیز یك موجود زنده را خواهد داشت و پیشرفت در راه‌آموزش و پرورش عمومی‌را به تأخیر خواهد انداخت.

در هند امروز اصولا این‌مسئله مطرح ومورد بحث نیست. بنظرمن قدمی که‌میتوان اکنون در راه بهبود و اصلاح خط برداشت‌اینست که‌خط مشترکی‌را برای تمام‌زبانهائی که از زبان «سانسکریت» ناشی‌شده اند یعنی هندی، بنگالی، ماراتی‌و گجراتی،پذیرفت وبکار برد . هم اکنون خط این زبانها ریشه‌های مشترك دارد و اختلافشان با یکدیگر زیاد نیست ویکسان کردن‌آنها با هم دشوار نخواهد بود . اینکار مسلماً این چهار زبان بزرگ وبرادر را خیلی بهم نزدیکتر‌خواهد ساخت.

یکی‌از افسانه‌هائی که فرمانروایان انگلیسی‌ما در سراسرجهان رایج ساخته‌اند و انتشار میدهند اینست که گویا هند چندین‌صدزبان دارد ـ رقم‌درستش رافراموش کرده‌ام‌ـ برای اثبات این مدعا آمارهای خود را گواه می‌آورند واین امررا نشانهٔ عدم وحدت‌ملی هند میشمارند. اما واقعیت تعجب‌آور اینست که از این چند صد زبان مختلف، شاید فقط چند تن انگلیسی‌باشند که پس از سالهای دراز اقامت در این کشور فقط یکی‌را ، آنهم بصورت ناقص وشکسته بسته، بدانند. آنها این زبانها را به طبقات مختلف تقسیم میکنند وآنها را«ورناکولار» یعنی«زبان غلامان» مینامند (این کلمه را از کلمهٔ لاتینی«ورنا» اقتباس کرده‌اند که بمعنی‌غلام خانه‌زاد است). بسیاری از مردم کشور ما هم ندانسته‌این نامگذاری راپذیرفته‌اند.

واقعاً حیرت‌آور است که چگونه‌انگلیسیها عمرخود را در هند میگذرانند وهرگز بخود زحمت نمیدهند که یك زبان‌هندی را بدرستی بیاموزند. آنها با کمك «خوانسامه»ها و«آیه»های [1] خود یك نوع زبان غیرمفهوم وعجیب وغریب‌ویك‌نوع هندوستانی‌دست‌وپا

١ــ «خوانسامه» درزبان هندی بمعنی‌آشپزاست واز کلمهٔ فارسی «خوانسامان» (سامان دهنده خوان یا سفره‌پرداز) ناشی شده است . «آیه» نیزبمعنی پرستار بچه میباشد وانگلیسیهائی که درهند بودند همین کلمات را بکارمیبردند . همانطورکه خارجیان درایران کلمهٔ «باجی» را برای کلفت وخدمتکار بکار میبرند ـ م

شکسته را یاد میگرفته‌اند که آنرا پیش خود زبان هندوستانی تصور کرده‌اند . همانطور که انگلیسیها دربارهٔ زندگی‌هند از روی طرز رفتار زیردستان و چاپلوسان و متملقینی که در اطرافشان‌هستندقضاوت میکنندزبان هندوستانی‌را نیز بوسیلهٔ نوکران ومستخدمین خانهٔ خود یادمیگیرند که آنهانیز بخیال آنکه منظور خود را به اربابان خودبهتر بفهمانند همان زبان دست وپا شکستهٔ ایشانرا تقلید میکنند. در نتیجه بنظرمیرسد که انگلیسیها هیچ اطلاع ندارند که‌زبان‌هندوستانی‌وسایرزبانهای هند، دارای ارزشهای ادبی‌فوق‌العاده نیزهستندوادبیات وسیع وپربهائی‌دارند.

اگرآمارها میگویند که در هند دویست یا سیصد زبان وجود دارد همین‌آمار هم میگویند که مثلا در آلمان ، تصور میکنم در خدود پنجاه یا شصت جور زبان هست اما تصور نمیکنم که هرگزاین واقعیت دلیلی برای عدم وحدت وتشتت ملت‌آلمان شمرده شده باشد. درحقیقت‌درمواقع آمارگیری‌معمولاهمه نوع‌زبانهاولهجه‌هارا که گاهی‌فقطچندهزار نفربه‌آن صحبت‌میکنند نیز بحساب می‌آورند ومعمولا بملاحظات علمی اغلب لهجه ها را هم یك زبان جداگانه میشمارند. بنظر من در هند با تمام وسعتش فقط چند زبان معدود وجود دارد که اگر سر زمین پهناور هند را با اروپا مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که مردم هند حتی‌ازلحاظ‌زبان هم وحدت وپیوستگی بیشتری دارند، اما بعلت رواج بیسوادی درهند، زبان صورت واحد تثبیت شده‌ئی‌را بدست نیاورده و لهجه‌های گوناگون در آن بوجودآمده است. زبانهای اصلی‌هند (صرفنظر از برمه) [۱] عبارتنداز: هندوستانی (که شامل دوشاخه هندی‌و اردومیشود). بنگالی، گجراتی، ماراتی، تامیل، تلك ، مالایام و کنارس.اگرزبانهای آسامی،اوریا،سندی،پشتو، وپنجابی‌را هم برآنها بیفزائیم در واقع صورت کاملی‌از زبانهای سراسر کشور جززبان بعضی قبایل دورافتاده درکوهستانها یا در اعماق جنگلها را در دست خواهیم داشت. از میان‌آنها، زبانهای «هند وآریائی» که در سراسرشمال ومرکزومغرب‌هند رایج است با هم خویشاوندی نزدیك دارند.زبانهای دراویدی‌جنوب‌هرچندبازبانهای آریائی‌متفاوت‌هستنداماتحت‌تأثیرشدیدزبان«سانسکریت» [۱] واقع شده‌اند و کلمات واصطلاحات سانسکریتی‌درآن فراوانست.

هشت زبان‌اصلی فوق‌الذکر همه قدیمی هستند وادبیات گرانبهائی دارند واکنون هریك از آنها درمناطق پهناوری که از یکدیگر کاملا مشخص هستند رواج دارند. حتی

---

۱ ـ تازمان‌استقلال هند ، سرزمین برمه که جزو مستعمرات بریتانیا بود وامروز صورت کشور مستقلی را دارد جزو حکومت هندوستان قرار داشت وزیر نظرنایب‌السلطنه انگلیسی که در دهلی بود اداره میشد ـ م .

۲ ـ زبان سانسکریت زبان باستانی وآریائی هنداست که بعضی زبانهای کنونی هند ازآن ناشی شده‌اند و بازبان پارسی باستانی هم قرابت دارد ـ م

از نظر تعداد افرادی‌هم که با این زبانها صحبت میکنند، هریك از آنها درردیف‌زبانهای بزرگ جهان قرار میگیرند. پنجاه میلیون‌نفر بزبان بنگالی صحبت میکنند. همچنانکه بزبان هندوستانی بالهجه‌های مختلفش تصورمیکنم (زیرا اکنون‌ارقام‌را دراختیار ندارم) درحدود یکصد وچهل میلیون نفر درهند حرف میزنند و تقریباً درسراسر کشور همه کس آنرا می‌فهمد [۱]. یك چنین زبانی امکانات فوق‌العاده ئی درخود دارد. زبان هندوستانی برپایهٔ مستحکم زبان سانسکریت متکی است و بازبان فارسی هم قرابت وپیوند نزدیك دارد وبدینقرار میتواند از این‌دوسرچشمهٔ غنی‌استفاده برد والبته درسالهای‌اخیراز زبان انگلیسی‌هم استفاده کرده است. سرزمین دراویدی در جنوب هند تنها منطقه‌ئیست که زبان‌هندوستانی درآن‌صورت یك‌زبان خارجی‌را دارد اما درآنجاهم مردم‌سعی دارند که این زبان‌را بیاموزند. دوسال پیش (درسال ۱۹۳۲) ارقامی دربارهٔ فعالیت یك‌انجمن خصوصی را دیدم که داوطلبانه به‌تعلیم زبان هندی در جنوب مشغولست. در مدت کوتاه چهارده‌سال که ازتشکیل این انجمن میگذشت تنها ۵۵۰،۰۰۰ نفر درمنطقهٔ مدرس‌زبان هندی‌را آموخته بودند. برای یك‌انجمن که بشکل داوطلبانه فعالیت دارد و هیچ کمکی از دولت دریافت نمیدارد این رقم بسیار نمایان ودرخشان است. درآنجا اغلب کسانیکه زبان هندی را میآموزند خودشان به‌تعلیم دیگران‌هم میپردازند.[۲]

---

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ ارقام‌زیر ازطرف‌هواداران زبان هندوستانی منتشرشده‌است ونمیدانم‌آیابرمبنای آمارهای سرشماری اخیر درسال ۱۹۳۱ تهیه گردیده یامربوط به ارقام سال۱۹۲۱ میباشد، تصورمیکنم که این‌ارقام مربوط بسابق است وارقام واقعی کنونی دربارهٔ هریك ازآنها افزایش قابل ملاحظه‌ئی را نشان خواهد داد.

هندوستانی (که شامل زبان هندی غربی، پنجابی وراجستانی میشود)	۱۳۹٫۳ میلیون نفر
بنگالی	۴۹٫۳ «
تلگ	۲۳٫۶ «
مارائی	۱۸٫۸ «
تامیل	۱۸٫۸ «
کنارس	۱۰٫۳ «
اوریا	۱۰٫۱ «
کجراتی	۹٫۶ «
مجموع	۲۷۹٫۸ «

بعضی زبانها مانند پشتوآسامی وزبان برمه که هم‌ازنظر زبان شناسی وهم ازنظر سرزمین‌ومنطقهٔ رواج‌خود از زبانهای هندی جدا هستند دراین فهرست نیامده‌اند.

۲ ـ در بسیاری ازکشورها این روش به‌کار میرود. از جمله در جمهوری دموکراتیك ویتنام پس ازجنگ جهانی اخیر درمدت هشت سال با همین روش بیسوادی را ریشه کن ساختند. درآنجا هم هرکس هم تعلیم‌میگرفت و هم تعلیم میداد، هم شاگرد بود و هم معلم. اگر در ایران هم بخواهیم جداً با بیسوادی مبارزه کنیم و نهضت وسیعی بوجود آوریم باید ازاین تجارب و این روشها استفاده کرد ـ م.

من تردید ندارم که بالاخره روزی زبان هندوستانی زبان مشترك تمام هند خواهد شد. حتی همین حالاهم برای موارد عادی و ارتباطات معمولی مردم زبان هندوستانی بمیزان وسیعی مورد استفاده قرار میگیرد. اختلاف نظرهای بیجاوابلهانه برسر بکاربردن خط «ناگری» هندی یاخط فارسی واختلافات دیگری برسر اینکه آیا این زبان باید بیشترصورت سانسکریتی یاصورت فارسی پیدا کند پیشرفت وتوسعهٔ رواج زبان هندوستانی را بزحمت انداخته است. برای حل مسئلهٔ خط فعلا راه خروجی بنظر نمیرسد زیرا هیجانات و احساسات فراوان به‌آن آمیخته شده است. تنها راه اینست که هردو خط رسماً پذیرفته وقبول شود ومردم آزاد ومختار باشند که بهرخط که میل دارند بنویسند. اما در مورد شکل سانسکریتی یا فارسی زبان باید تمایلات افراطی را کنار گذاشت ویك زبان ادبی متوسط ومیانه‌را موافق زبانی که مردم به‌آن حرف‌میزنند مورد تشویق قرارداد. مسلماً باتوسعه ورواج آموزش درمیان توده‌ها این کار ناگزیر تحقق خواهد یافت. گروه کوچکی ازطبقات متوسط که تصور میکنندمسئول حفظ وقیمومیت زبان وادبیات میباشند متأسفانه هریك ازجهتی بسیار کوته‌فکر ومحافظه‌کارند. آنها بشکلها وقالب‌های قدیمی چسبیده‌اند که دیگر بیروح هستند. بعلاوه باتوده‌های مردم کشور خود و باادبیات جهانی‌هم تماس زیادی ندارند.

توسعه وترویج روزافزون زبان هندوستانی نه‌باید ونه‌میتواند مزاحم ادامهٔ حیات و غنی‌ترشدن زبانهای بزرگ بنگالی، گجراتی، ماراتی اوریا وزبانهای دراویدی‌جنوب گردد. بعضی ازاین زبانها حتی هم اکنون از زبان هندوستانی زنده‌تر وازنظر کلمات واصطلاحات علمی غنی‌تر و بیدارتر هستند وباید درمناطق خود برای آموزش وپرورش وسایر احتیاجات عمومی بصورت‌زبان رسمی باقی‌بمانند. زیرا فقط بوسیلهٔ این زبانهاست که میتوان آموزش وفرهنگ را باسرعت در میان توده‌ها توسعه داد.

بعضی‌ها تصورمیکنند که زبان انگلیسی زبان رسمی ومشترك تمام هند خواهدشد[1] بنظر من این فکر جزدرمورد یك گروه معدود از تحصیل کرده‌های طبقات بالا عجیب و نادرست است. زبان انگلیسی نمیتواند بامسئلهٔ آموزش وفرهنگ توده‌ها ارتباطی داشته باشد و برای این منظور بکار رود. ممکن است که این زبان همانطور که امروز هم دیده میشود برای احتیاجات فنی، علمی، بازرگانی وارتباطات‌خارجی ومخصوصاً روابط

---

۱ -- دولت هندوستان پس از استقلال خود موقتاً زبان انگلیسی را بعنوان زبان رسمی و مشترك پذیرفته است و در عین حال زبانهای ملی هند هم در همه‌جا رسمیت دارند. ضمناً با یك برنامه دقیق و منظم کوشش شده است که در مدت پانزده سال زبان هندی در داخل کشور زبان رسمی و مشترك ملی گردد و بجای زبان انگلیسی بنشیند و این‌کار با موفقیت پیش میرود -- م.

بین‌المللی مورد استفاده واقع شود . برای بسیاری ازما لازمست که زبانهای خارجی را بیاموزیم تابتوانیم باافکار و فعالیتهای جهانی آشنا شویم . آرزومندم که دانشگاههای ما علاوه برزبان انگلیسی آموختن زبانهای خارجی‌دیگرمانند فرانسوی،آلمانی ،روسی اسپانیولی،ایتالیائی‌وغیره راهم‌تشویق کنند.البته‌منظوراین‌نیست که آموختن‌زبان‌انگلیسی مورد غفلت قرارگیرد اما اگر لازمست که ما در بارهٔ تمام دنیا نظری صحیح و متعادل داشته‌باشیم‌نباید همیشه خود راپذیرفتن نظرانگلیسیها محدود سازیم وبا عینك‌انگلیسی بدنیا بنگریم .هم اکنون بعلت آنکه ما فقط با طرز تفکر انگلیسی پرورش یافته‌ایم نظری‌نادرست ونامتعادل داریم. حتی‌بسیاری از عناصرمتعصب ملی ووطن‌پرستان‌دوآتشهٔ ما بزحمت میتوانند متوجه شوند که‌دربارهٔهند تا چه‌اندازه درتحت تأثیرنظریات‌انگلیسی قرار دارند .

معهذا هر قدرهم که آموختن‌سایر زبانهای خارجی را تشویق کنیم زبان انگلیسی وسیلهٔ اصلی ارتباط ما بادنیای خارج باقی‌خواهدماند . مثل‌اینست که باید هم‌چنین‌باشد . درطی چندنسل گذشته ماسعی کرده‌ایم این‌زبان رابیاموزیم و تااندازهٔ زیادی توانسته‌ایم آنرا باموفقیت تحلیل بریم وبکار بندیم . ابلهانه خواهدبود که بخواهیم این‌سوابق را دوربریزیم ونخواهیم ازاین تجارب و آزمایش ممتد خود استفاده بریم . مخصوصاً که زبان‌انگلیسی بدون تردید پرانتشارترین ومهمترین‌زبانهاست وباسرعت اززبانهای‌دیگر پیش می‌افتد . این‌زبان ولو بصورت «آمریکائی» آن باشد، هر روز بیش ازپیش‌وسیلهٔ ارتباطات بین‌المللی وانتشارات رادیوئی خواهدشد بدینقرار ماهم باید آموختن و بکار بردن آنرا ادامه بدهیم وبر میزان اطلاعاتمان ازاین‌زبان بیفزائیم. بنظرمن لازمست که این زبان را هرچه بهتر بیاموزیم اما شایسته‌نیست به‌آنصورت که‌گاهی درمیان ما دیده میشود قسمت عمده‌ئی ازوقت‌ونیروی خود رابرای فهم ودرك‌وآموختن جزئیات وظرایف این‌زبان مصروف داریم . بدیهی‌است که بطور فردی میتوان این‌کار را کرد و آموختن زبان را به‌این درجه ازتکامل رساند اما نباید آنرا ایدآل عمومی هم قـرارداد و باری سنگین برای مردم بوجود آورد ومانع پیشرفت ایشان در راههای دیگرشد .

کتابهای روش «بازیك انگلیش» که بتازگی برای تعلیم این زبان انتشار یافته بنظرمن بسیار جالب‌توجه و مفیداست وتصورمیکنم این ساده کردن طرز تعلیم انگلیسی آیندهٔ بزرگی برای این زبان پیش خواهد آورد . برای ماهم بسیار مفیداست که برای آموزش زبان انگلیسی همین روش « بازیك انگلیش » را مورد استفاده قراردهیم که ساده‌تر است و بیش از روش « استاندارد انگلیش » کـه برای متخصصین زبـان و

دانشجویان عالی تهیه شده‌است برایمان مفید خواهدبود.[۱]

من شخصاً میل‌دارم که زبان‌هندوستانی هرچه بیشتر کلمات انگلیسی و کلمات زبانهای خارجی راپذیرد ودرخود هضم کند. برای مااین امر ضرورت دارد زیرا مااصطلاحات وکلمات جدید راکسر داریم و خیلی بهتراست که از کلمات موجود و مشهور در ذخیرهٔ جهانی استفاده کنیم تا اینکه لغات جدید ونا مأنوسی از ریشه‌های کلمات سانسکریت یا فارسی یاعربی بسازیم. هواداران زبان پاك وخالص بابکار بردن کلمات خارجی مخالف هستند اماتصورمیکنم که آنها اشتباه بزرگی میکنند زیرا راه غنی‌تر ساختن یك زبان اینست که به‌آن نرمش بیشتری داده شود تا بتواند کلمات ومضامین وافکار را اززبانهای دیگرهم اقتباس کند.

کمی پس ازعروسی خواهرم برای دیدن یکی از دوستان وهمکاران قدیمم «شیوا پراسادگوپتا» که ازمدتی بیش ازیکسال پیش بیمار بود به‌بنارس رفتم. او در زندان لکنهو بود که ناگهان یك‌حملهٔ عصبی پیدا کرد و قسمتی از بدنش فلج شد. از آنوقت بیماریش درکمال کندی بهبودی میبافت.

درمدتی که در بنارس‌بودم یك انجمن ادبی کوچك ازمن‌دعوت کرد وبااعضای آن یك ملاقات مطبوع دوستانه دست‌داد. من‌بآنها گفتم که نمیخواهم باآنها که درکار خود مطلع هستند دربارهٔ موضوعی که اطلاع کاملی ندارم صحبت کرده‌باشم با وجود این موضوعاتی راکه بنظرم‌میرسد مطرح میسازم. درآنجا من ازسبك پرپیچ وخم و کلمات پیچیده وپرتزئین که معمولا نویسندگان زبان هندوستانی بکار میبرند انتقاد کردم و متذکرشدم که اغلب این نویسندگان به‌پیروی ازسبك‌ها و شکل‌های قدیمی کلمات قلمبه وشکل ومضامین تصنعی بکار میبرند. گفتم که این سبك سنگین و مغلق که برای گروه معدودی ازعناصر ممتاز مورد پسنداست باید ازمیان برود ونویسندگان زبان هندی باید باآزادی وراحتی بیشتر برای توده‌های مردم چیز بنویسند وطوری بنویسند که آنها بفهمند. تماس باتوده‌ها برای زبان سادگی وزندگی جدیدی بوجود می‌آورد. وخودنویسندگان هم درنتیجهٔ چنین تماسی ازهیجان مردم نیروخواهندگرفت وآثارشان بهتر خواهد شد. متذکر شدم که اگر نویسندگان هندی باافکار وادبیات غربی آشناشوند ازآنهااستفادهٔ فراوان خواهند برد. بسیار بجاست که آثار نویسندگان کلاسیك از زبانهای مختلف اروپا و همچنین کتبی که افکار جدیدی را در بر دارد بزبان هندی ترجمه شود. ضمناً

---

۱ - متدهای جدید تعلیم زبان انگلیسی و از جمله متد ساده و مفید «اسنشل انگلیش» که پس از جنگ جهانی اخیر بوجود آمده است در زمان تحریر کتاب هنوز بوجود نیامده بود وگرنه چه‌بسا نویسنده این متدها را بجای «بازیك انگلیش» توصیه میکرد - م.

اشاره کردم که ممکن است زبانهای بنگالی، گجراتی و ماراتی از حیث تجدد از زبان هندی جدید پیشتر باشند ومسلماًدرزبان‌بنگالی درسالهای‌اخیر آثار بهترو بیشتری آفریده شده است .

در بارهٔ این‌موضوعها بشکل کاملا دوستانه صحبت کردیم و من آنجا را ترك گفتم . هیچ تصور نمیکردم که آن حرفها و آن گفتگوهای دوستانه هم برای مطبوعات فرستاده شود . اماظاهراً یکی ازحضار گزارش آنرا برای روزنامه‌های زبان هندی فرستاد .

روزنامه‌های زبان هندی باین مناسبت سر وصـدا وجنجال عظیمی برضد من راه انداختند ومرا متهم ساختند که زبان هندی را مورد انتقاد قرار داده‌ام و نقایص آنرا با زبانهای بنگالی و گجراتی و ماراتی مقایسه کـرده‌ام و آنرا پست‌تر شمرده‌ام . در بارهٔ بی‌اطلاعی من سخن‌ها گفتند ـ که البته در بارهٔ این موضوع صحیح هم هست ـ و کلمات سخت وتندی برای حمله بمن بکار بردند . من‌فرصت نداشتم که این مباحثه و جدال قلمی را دنبال کنم وآنهاهم حملات خود را تاچندماه ادامه دادند تا اینکه بالاخره من دوباره بزندان رفتم .

این‌واقعه برایم بسیار پرمعنی و بیان کننده‌بود و نشان میداد که رجال ادبی زبان هندی و روزنامه نویسان آنها تاچه اندازه حساسیت دارند و نشان میداد کـه بهیچوجه نمیخواهند انتقاد درست و شرافتمندانه را ازجانب کسی که خیرخواه ایشانست بپذیرند . دراین‌ماجرا عقدهٔ حقارت[۱] درایشان‌کاملا نمایان بود . انتقاد ازخود ، درمیان ایشان راه نداشت واصولا انتقادات ایشان شکل درستی‌نداشت. بسیار اتفاق می‌افتاد که نویسندگان وانتقادکنندگان بجای انتقاد ومنطق ازکارهای ادبی، به‌عیب‌جوئی‌های خصوصی وشخصی میپرداختند.رویهمرفته‌نظریات آنها بسیارمحدود وبورژوائی و کوته نظرانه‌بود.ظاهراً نویسندگان کتابها وروزنامه نویسها فقط برای یکدیگر و برای یك گروه معدود چیز مینوشتند وبه‌توده‌های وسیع مردم و منافع ایشان توجهی نداشتند . این وضع برای من بسیار حقیر بود وبنظرم میرسید درحالیکه میدانی پهناور وگشاده و جذاب در برابرشان قرارداشت‌نیروهای‌آنها رابشکل تأسف‌آوری تباه میساخت .

ادبیات‌هندی گذشتهٔ درخشانی‌دارد اما همیشه‌نمیتواند باهمان گذشته‌ها زندگی کند. من‌یقین‌دارم که این زبان‌آیندهٔ بزرگی‌هم درپیش‌دارد وروزنامه‌های هندی دراین کشور نیروی عظیمی راتشکیل خواهندداد . اما زبان ادبی‌هندی تا وقتیکه تکانی‌بخود ندهد و خود را از قیود کهنه آسوده نسازد وباکمال شهامت با توده‌های مردم مواجه نگردد و تماس‌نگیرد هرگز پیشرفت وتکاملی نخواهدداشت .

---

۱ ـ Inferiority Complex

۵۶

فرقه‌های مذهبی وارتجاع

تقریباً در همان زمان عروسی خواهرم خبرمرگ «ویتالبهای پاتل» در اروپا بما رسید . اوازمدتها پیش مریض وبستری بود و بعلت بیماریش نیز از زندان خود در هند آزادشده وبه‌اروپا رفته‌بود . درگذشت او برای‌ما واقعهٔ تأسف‌آوری بود . فکر اینکه رهبران قهرمان ودلیرما یکی پس ازدیگری آنهم در بحبوحهٔ مبارزهٔ ملی‌ازدست‌میروند بسیاررنج آور بود. درستایش‌های فراوانی که‌ازطرف مقامات مختلف رسمی نسبت به او بعمل می آمد بیشتر دربارهٔ لیاقت وشایستگی اوبعنوان یك فرد پارلمانی وموفقیت‌هایش در اداره کردن و ریاست مجمع قانونگزاری صحبت میشد . تمام این تمجیدها صحیح و درست بود اما مرابخشم می‌آورد زیرا درهندافراد پارلمانی شایسته وکسانی که‌بتوانند کرسیهای سخنرانان پارلمانی را باشایستگی احراز کنند کم نبودند این کار یك وظیفهٔ ساده بود که تربیت وپرورش مخصوص ما برای وکالت دادگستری وتمرین‌های این شغل آنرا بما می‌آموخت . درواقع ارزش «ویتالبهای پاتل» فقط ازاین‌جهت نبود . وجود او خیلی گرامی‌تروگرانبهاترازاینها بودزیرا اویك‌مبارزدلیرملی‌ویك‌جنگجوی‌سازش‌ناپذیر راه آزادی هندبود .

درماه نوامبر آن سال سفری به‌بنارس رفتم ودر آنجا از من دعوت شدکه برای دانشجویان «دانشگاه هندو» سخنرانی کنم . این‌دعوت را باکمال‌میل پذیرفتم‌ودرجلسهٔ پرجمعیتی که درتحت ریاست «پاندیت‌مدان موهن مالاویا»[1] نایب رئیس دانشگاه‌تشکیل شدسخنرانی کردم . درضمن صحبت خودبه‌موضوع فرقه‌های مذهبی‌وتعصبات آنهاپرداختم و باکلمات تندی از آنها و مخصوصاً از فعالیتهای سازمان «هندو مهاسابها»[2] انتقاد

---

۱ ــ به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۷۷ رجوع شود ــ م.

۲ ــ «هندومهاسابها» یا«مجمع‌هندو» یك سازمان متعصب‌وارتجاعی مذهبی ازپیروان مذهب هندو بود ــ م

کردم. البته من قبلا دراین باره فکری نداشتم وخوددرا برای چنین حملاتی آماده نکرده بودم . اما ازمدتها پیش کوششهای روز افزون وارتجاعی که از طرف گروههای مختلف فرقه بازان متعصب بعمل میآمد مرا ناراحت کرده بود و یك خشم فکری در من به‌وجود آورده بود ودرآنجا وقتی که سخن من به‌این موضوع کشیده شد قسمتی ازاین ناراحتی‌ها مجال خودنمائی پیدا کرد. البته درآنجا بیشتر به‌جنبه‌های ارتجاعی فرقه بازان«هندو»حمله بردم زیرا طبعاً در برابر اجتماعی ازهندوان نمی‌بایست از نقاط ضعف فرقه بازان مسلمان انتقاد کنم .

درآنوقت بنظرم نمیرسید که نمیبایست درجلسه‌ئی که تحت ریاست « مالاویاجی » قرار داشت از فعالیتهای « هند ومهاسابها » انتقاد کرده باشم زیرا خود اومدتهای‌دراز یکی از ارکان اساسی آن سازمان بوده است. من ازآنجهت باین موضوع توجهی نکردم که او درسالهای اخیر نسبت به‌این سازمان علاقهٔ زیادی نشان نمیداد وحتی بنظرمیرسید که رهبران جدید وافراطی‌اخیر مهاسابها او راهم اخراج کرده‌اند . درواقع تاوقتیکه‌او یکی ازرهبران فکری‌این‌سازمان بود «مهاسابها» برخلاف آنچه اکنون هست ، از نظر سیاسی‌ارتجاعی نبود. اما بعداً تحول‌ارتجاعی آن‌کاملا نمایان گردید ومن بخوبی‌احساس میکردم که مالاویاجی نمیتوانست بهیچوجه در این جریان دخالتی داشته باشد ومسلماً با روش جدید این سازمان مخالف بود . باوجود این بطوریکه بعدها متوجه شدم ، من با اظهارات آنروز خود مرتکب اشتباهی شدم وحق نداشتم که ازدعوت او برای سخنرانی بشکلی استفاده کنم که اورا دروضع دشوار وحساسی قرار دهد . البته ازاین جهت‌بسیار متأسف شدم .

همچنین ازیك اشتباه ابلهانهٔ دیگرهم که درآن جریان مرتکب شدم بسیارمتأسفم. چندی پیش‌از آن سخنرانی یك‌نفر بوسیلهٔ پست رونوشت قطعنامه‌ئی را برایمان‌فرستاده بود ونوشته بود که آن قطعنامه دریك اجتماع « جوانان هندو » که اخیراً در « اجمر » تشکیل شده بتصویب رسیده است . این قطعنامه بسیار قابل انتقاد بود و من‌هم ضمن سخنرانی خوددربنارس به‌آن اشاره کردم درصورتیکه‌بعداً فهمیدم چنین قطعنامه‌ئی‌هرگز درهیچ سازمانی بتصویب نرسیده‌است واصولا وجود خارجی نداشته است ودرآن ماجرا مارا فریب داده بودند .

سخنرانی من‌دربنارس که بصورت‌خلاصه درروزنامه‌ها انتشاریافت غوغائی بپا کرد. از آنجاکه من بااین قبیل جنجالها عادت داشتم خود را بااحتیاط زیاد در مقابل حملات شدیدی که از طرف رهبران هندومهاسابها برضد من صورت میگرفت عقب کشیدم . این حملات اغلب جنبهٔ شخصی داشت و در آنها کمتر باصل موضوع میپرداختند . آنها ضعف

خودشانرا فاش میساختند من‌هم ازین‌جهت بسیار خوشحال میشدم زیرا بمن فرصت‌میدادند که حرفهای خود را در بارهٔ اصل موضوع بگویم و دنبال کنم . از ماهها قبل وحتی از موقعی که درزندان بودم دلم میخواست فرصتی بدست آورم وهرچه در دل دارم بگو اما نمیدانستم که حمله را از کجا و چگونه شروع کنم . آنها برایم همچون لانهٔ خطرناك زنبورها بودند و گرچه من با نیش زنبورها عادت داشتم دلـم نمیخواست به‌مجادلـه و مباحثه‌ئی بپردازم که محتملا از آن‌سوء استفاده شودونتایج نامناسبی‌بدست‌آید امااکنون دیگر انتخاب بامن‌نبود. حمله‌ئی شروع شده بود ومن ناچار بودم به‌آن پاسخ دهم.باین جهت مقاله‌ئی بگمان خود بسیار منطقی ومستدل دربارهٔ فرقه‌بازان هندو ومسلمان‌نوشتم ودرآن‌نشان دادم که‌چگونه هردودسته که‌بظاهرمذهبی هستندوظاهراً بخاطردفاع‌ازعقاید مذهبی خودفعالیت دارند درواقع آلت‌دست ارتجاع سیاسی واجتماعی‌میباشند که خود را در پشت نقاب فرقه‌های مذهبی پنهان ساخته است .

اتفاقاً مقداری از متن‌های سخنرانیها و اعلامیه‌های رهبران هر دو فرقه را که در زندان‌از روزنامه‌ها بریده وجمع کرده بودم دراختیار داشتم ومیتوانستم قسمتی‌ازآنهارا درمقالهٔ خود بگنجانم و شاهد بیاورم . البته اسناد ومدارکم بقدری زیاد بود که نمیشد تمام آنهارا دریك مقالهٔ روزنامه گنجاند .

مقالهٔ من به‌میزان وسیعی در مطبوعات هند منتشر شد . اما تعجب‌آور این بود که هیچگونه پاسخی بآن داده نشد وباوجود آنکه درآن مقاله دربارهٔ متعصبین هردوفرقهٔ مذهبی هندو ومسلمان مطالب زیادی نوشته شده بود هیچکدام جوابی بآن ندادند .

رهبران سازمان « هندو مهاسابها » که تاآنوقت باشدیدترین کلمات وبا زبانهای مختلف به‌من حمله میبردند اکنون همه‌کاملا خاموش ماندند . از طرف مسلمین هم فقط « سرمحمد اقبال »[1] به‌تصحیح بعضی واقعیات در بارهٔ دومین کنفرانس میز گرد که مورد اشارهٔ من واقع شده بود پرداخت اما حتی اوهم در بارهٔ انتقادات و استدلالات من هیچ چیزی نگفت وخاموش ماند . من در جواب به‌مقالهٔ او این فکر را مطرح ساختم که یك « مجمع مؤسسان » خواهد توانست دربارهٔ مسائل سیاسی وفرقوی یکجا تصمیم بگیرد. بعداًهم یکی دو مقالهٔ دیگر دربارهٔ فرقه‌های مذهبی نوشتم . از نتایج این مقالات خود بسیار خرسند بودم‌زیرا میدیدم که نه‌فقط بااستقبال‌فراوان خوانندگان مواجه میشدبلکه درمیان مردمیکه میخواستند بشکل منطقی فکر کنند نیز اثر محسوسی میگذاشت .

بدیهی است‌من هرگزتصور نمیکنم که میتوانستم یکباره تمام شهوات واحساساتی

---

١ ـ شاعر فارسی سرای و فیلسوف مسلمان هندی که اشعار و افکارش جنبه های عرفانی شدید دارد و از ١٨٧٣ تا ١٩٣٨ زندگی کرد ـ م.

راکه در زیر افکار فرقوی نهفته بود از اذهان دور سازم . هدف من آن بود که نشان بدهم رهبران فرقه‌ها بامرتجع ترین عناصرهند و انگلستان متفق هستند ودرواقع مخالف هرگونه پیشرفت وترقی سیاسی و مخصوصاً اجتماعی میباشند . تمام درخواستهای ایشان بهیچوجه بامنافع توده‌های مردم ارتباطی نداشت. درخواستهای آنهافقط وسیلهٔ پیشرفت گروههای کوچکی بود که دررأس فرقه‌ها قرار داشتند .

من میخواستم در موقعی که بازهم زندان در کمینم بود لااقل این حملهٔ منطقی و استدلالی را انجام داده باشم . بنظر من تمام دعوت‌ها وپیامهای مکرری که برای وحدت واتحاد مسلمین وهندوها انتشارمییافت تاوقتیکه علل واقعی تفرقه فهمیده نمیشد کاملاپوچ وبی‌ثمر میماند. منتها بعضی‌ها بودند که ظاهراً تصور میکردند باتکرار دائمی وفراوان آن فرمولهای وحدت واتحاد که بنظرشان اثرسحرآمیزی داشت بالاخره وحدت بوجود خواهد آمد وتحقق خواهد یافت .

برای درك بهتر موضوع اختلافات فرقه‌های مذهبی در هند جالب توجه است که سیاست بریتانیا از دوران قیام ۱۸۵۷ به‌بعد دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی موردمطالعه قرار گیرد. این‌سیاست‌اصولا براساس‌جلوگیری ازهمکاری هندوان ومسلمانان بایکدیگر وتحریك یك فرقه برضد فرقهٔ دیگر قرار داشت .

بعداز سال ۱۸۵۷ انگلستان مسلمانان را بیشتر ازهندوان تحت فشار قرارداد.[۱] زیرا انگلیسیها مسلمانان‌را ازهندوان مبارزتر وجسورتر میدانستند وتصور میکردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان برهند تازه است و باین جهت خطرناکتر میباشند . مسلمانان‌هم خودشان‌را از تعلیمات جدید انگلیسیها دورنگاه میداشتند وبه‌ندرت مقامها وخدمات دولتی را قبول میکردند. باین جهات آنها درنظر انگلیسیها عناصری‌مشکوك وغیر قابل اعتماد جلوه‌گر میشدند . درآن زمان هندوها با نرمش بیشتری به آموختن زبان‌انگلیسی پرداختندوخدمات اداری‌را پذیرفتند وبنظر میرسید که ازمسلمانهامطیع‌تر هستند .

سپس دوران رشد تمایلات ملی فرا رسید . این تمایلات از همان طبقات بالائی و تحصیل کرده‌هائی که بزبان انگلیسی آشنا شده بودند و صحبت میکردند آغاز گشت و طبعاً بهندوها محدود ماند زیرا مسلمانها درآنزمان ازلحاظ اطلاعات جدید وآموزش‌و پرورش تازه خیلی عقب مانده بودند . ناسیونالیسم هندوان وتمایلات ملی ایشان در آن دوره بسیارملایم بود وبهیچوجه‌جنبهٔ‌مبارز وشدید وتند نداشت باوجود این‌بهمان‌صورتش هم مورد خوشایند دولت بریتانیا نبود و بهمین جهت از این زمان دولت بریتانیا تصمیم

---

۱ ــ شورش ملی سال ۱۸۵۷ برضد انگلیسیها بیشتر بامشارکت مسلمانان صورت گرفته بود ـ م .

گرفت که برای رقابت باهندوها بیشتر به‌مسلمانان بپردازد ودرضمن سعی کندحتی‌المقدور آنهارا ازتمایلات ملی که درهند رشد میبافت دور وجدا نگاه‌دارد .

درآنموقع فقدان معلومات وآموزش انگلیسی‌درمیان مسلمانان مانع بزرگی برای جلوآمدن ایشان بود واشکال فراوانی برای آنها تولید میکرد اماکم کم این‌مانع‌مرتفع میشد . انگلیسیها باحوصلهٔ زیاد به‌پرورش مسلمانها کمك کردند تا درآینده بتوانند از نیروی آنها استفاده کنند و آنها را بنفع منظورهای استعماری خود بکار برند . در این جریان فعالیت‌های « سرسید احمدخان »[۱] که یك شخصیت ممتاز مسلمان بود بایشان کمك بسیار کرد .

سرسیداحمدخان ازعقب ماندگی فرقهٔ‌مسلمانان مخصوصاًازنظر آموزش وپرورش بسیار رنج میبرد و از اینکه میدیدمسلمانان در دیدهٔ دولت بریتانیا نفوذ و احترام زیاد ندارند متأثر بود. اوخود مانند بسیاری از معاصرینش یکی از ستایشگران بریتانیابود. سفری‌هم که به‌اروپا و انگلستان کرد ظاهراً تأثیر عمیقی در او گذاشت . اروپا ، یا بهتر بگوئیم اروپای غربی درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم دراوج تمدن خود بود و درحالیکه آقاو ارباب بدون رقیب‌دنیا بشمار میرفت باتمام خصائصی که موجب عظمت وقدرتش شده‌بود جلوه میکرد . طبقات‌بالائی‌اجتماع اروپابا استفاده از میراث گذشتهٔ‌خودزمام حکومت‌را دردست داشتند وبراستحکام موقعیت خودمیافزودند واز چیزی باکی نداشتند. آن‌دوران زمان رشد وشکفتگی « لیبرالیسم » و تمایلات آزادمنشی بورژوائی بود . ملل اروپای غربی به‌عظمت خودوبه‌مقدرات‌بزرگ‌خویش اطمینان‌داشتند. بدینقرار اگرهندیانی که‌در آنموقع باروپا میرفتند وآن جلوه وشکوه تمدن وقدرت اروپای غربی‌را میدیدندمفتون ومجذوب آن میشدند درواقع هیچ تعجب‌آور نیست .

---

۱ ـ سرسید احمدخان ـ یکی از معروفترین مسلمانان هند در قرن نوزدهم است که براثر مساعی او یك نهضت وسیع آموزشی و فرهنگی در میان مسلمانان شروع شد . سید احمد خان یك مؤسسهٔ فرهنگی اسلامی در شهر علیگر تأسیس کرد که اکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر درآمده است . او دردوران انقلاب ملی هند در سال ۱۸۵۷ و قیام برضد انگلیسیها با عناصر ملی همراهی نداشت و به‌انگلیسیها خدماتی هم انجام داد وبداین‌جهت نشانهای متعدد افتخار و یك مقرری دائم العمر باو هدیه دادند . لقب «سر» (بکسر سین) نیز که بر اسم او افزوده شده است یك لقب اشرافی انگلیسی است که بپاس خدماتش ازطرف پادشاه انگلستان باو اعطا شده است . سرسید احمد خان در تاریخ قرن نوزدهم هند و مخصوصاً در بیداری مسلمانان هند بسیار مؤثر بوده است . کتب و تألیفات متعددی هم دارد که بیشتر آنها درزمینهٔ معارف اسلامی است .

سرسیداحمدخان بعضویت مجلس قانونگزاری هند و عضویت عالیترین شوراهای دولتی هند که باحکومت بریتانیا درهند همکاری داشتند نیز انتخاب گردید . سید احمد خان از ۱۸۱۷ تا ۱۸۹۸ زندگی کرد ـ م.

عدهٔ زیادی از هندیان که باروپا رفتند در آغاز کار در موقع باز گشت خود ستایشگران جدی اروپا مخصوصاً انگلستان میشدند . اما بتدریج عیوب و نقائص اروپا هم بچشمشان میخورد . طلسم فریبندهٔ اروپا اثر خودرا از دست میداد و آن تعجب و حیرت نخستین از میان میرفت . اما در مورد سر سید احمدخان اثرات نخستین جذبات همچنان دوام کرد و تا مدتی دراز باقی ماند. درسال ۱۸۶۹ که از انگلستان دیدن کرد نامه‌هائی بهند میفرستاد که در آنها احساسات و تأثراتش را بیان میکرد .

دریکی از این نامه‌های خود مینویسد: «... نتیجه تمام این مشاهدات من آنست که هر چند از وضع انگلیسیها درهند و از اینکه نسبت بهندیان با بی‌تربیتی و خشونت رفتار میکنند و آنها را بصورت حیوانات و موجودات پست مینگرند خوشم نمیآید، تصور میکنم که این طرز رفتار آنها از آنجهت است که ما را خوب نمیشناسند . بعلاوه باید اعتراف کنم که آنها در عقاید خودشان نسبت بما زیاد هم اشتباه نمیکنند . بدون آنکه بخواهم انگلیسیها را ستایش کرده باشم با کمال صداقت میتوانم بگویم که اگر مردم هندرا از بالا تا پائین، چه بازرگانان و چه دکانداران کوچك، چه درس خوانده و باسواد و چه بیسواد، با انگلیسیها مقایسه کنیم، از نظر تربیت و طرز زندگی و درستی و صداقت چنان تضادی باهم دارند که انگار حیوان کثیفی در مقابل انسان شایسته و زیبائی قرار گرفته باشد. انگلیسیها حق دارند که مارا درهند موجودات ابله و وحشی میشمارند . . . . آنچه من در اینجا دیده‌ام و هر روز می‌بینم بکلی از حدود فکر و تصور یك فرد بومی هند بیرونست . . . . خداوند قادر مطلق تمام شایستگیهای روحی و دنیائی را که باید در یك انسان وجود داشته باشد باروپا ومخصوصاً بانگلستان اعطا فرموده است . » [1]

هیچ کس نمیتواند بیش از این بریتانیا و اروپارا بستاید و بخوبی پیداست که «سید» فوق‌العاده تحت تأثیر قرار گرفته است . شاید هم او این کلمات تند و این عبارات شدید و آن تضاد حیرت‌انگیز را برای آن بکار برده است که هموطنان و هم‌مذهبان خودرا تکان بدهد و از خواب غفلت برانگیزاند و آنها را وادار سازد که قدمی بجلو بردارند . بنظر او این قدم بجلو میبایست در جهت آموزش و پرورش غربی برداشته شود . زیرا بدون چنین آموزشی افراد فرقهٔ مذهبی او (مسلمانان) بیش از پیش عقب افتاده و بیچاره میشدند. درنظر او داشتن آموزش و پرورش انگلیسی وسیلهٔ بدست آوردن مقامات دولتی میشد ومفهوم آن کسب مقام و امنیت و نفوذ و سربلندی میبود. باین جهت بود که او تمام مساعی خودرا درراه ترویج این آموزش صرف کرد و کوشید که افراد فرقهٔ خود (مسلمانان)

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) - متن بالا از کتاب « تاریخ ناسیونالیسم در شرق » تألیف «هانس کوهن (Hans Kohn) نقل شده است .

را در راهی که خود او فکر میکرد بکشاند.

سر سید احمدخان بهیچوجه نمیخواست بکارهای دیگرهم بپردازدونیروهای خود را در راههای دیگرصرف وتباه کند. در واقع همین یك هدف وغلبه کردن برسستیوتردید مسلمانانخودکار بزرگی بود.در نظراوپرداختن به تمایلات ملی واحساسات ناسیونالیستی جدید که بورژوازی و طبقات تحصیل کرده و متجدد هندوتازه به آن پرداخته بودند کاری بیهوده بود که نیروها را بیجهت تباه میساخت و باین جهت با این تمایلاتمخالفت میکرد. البته هندوها که از حیث آموزش وپرورش غربی در حدود نیم قرن از مسلمانان جلوتر بودند میتوانستند به انتقاد کردن از دولت بپردازند امـا او با تمام نـیروی خود بهمکاری با دولت پرداخت تا برای برنامهٔ آموزش خود از آن استفاده کند و بهیچوجه نمیخواست با برداشتن یك قدم پیش از موقع این فرصت واین موقعیت رااز دست بدهد. بدین جهت بود که او به نهضت «کنگرهٔ ملی هند» که هنوز کودکی نوزاد و بسیار جوان بود پشت کرد.دولت بریتانیا هماز اینوضع اوبسیار خوشوقت شد وروش اورا بامنتهای علاقه مورد تشویق قرار داد.

تصمیم قاطع «سر سید احمد خان» برای صرف کردن نیرویش در راه تعلیمـات و پرورشغربی مسلمانان بدونتردیددرآنزمانصحیح و بموردبود، مسلمانان بدونداشتنچنین پرورشی نمیتوانستندنقشمؤثری در بنایناسیونالیسم جدید هند اجرا کنند و ناچار میبودند در برابرهندوها که از لحاظ پرورش علمی وموقعیت اقتصادی از دیگران جلوتر بودند یك نقش درجهٔ دوم وثانوی را بعهده بگیرند. از نظرتاریخی و ایدئولوژی هم جامعـهٔ مسلمانان هنوز آماده نبود که در نهضت ملی و بورژوازی هند شرکت مؤثـری داشته باشد زیرا هنوز بورژوازی و طبقهٔ متوسط در میان مسلمانان توسعه نیافته بود. میتوان گفت که فعالیتهای «سرسید» هرچند هم اعتدالی بنظر میرسید از این نظر در راه صحیح انقلابیقرار داشت. مسلمانان هنوز در یك حالت فئودالی و با افکار عقب ماندهٔ فئودالی وضد دموکراسیزندگیمیکردند در حالیکه طبقات متوسط ومترقیدر میان هندوان کم کم جلوترآمده با افکارلیبرال اروپائی آشنائییافته بودند ودربارهٔ مفاهیمآزادیفردی واجتماعی کما بیش مثل اروپائیان فکرمیکردند.

درآنوقت،هم طبقهٔ مترقیترهندوها وهم نهضت ترقیخواهانهٔ جدیدمسلمانان، کاملا اعتدالیبودند و به تسلط انگلستان در هند وابستگیداشتند. نهضت اعتدالیسرسید احمد خان در واقع منعکسکنندهٔتمایلات اصلاحی ومعتدل طبقهٔ مالکینبزرگ بود که بسیاری از مسلمانان ثروتمند جزواین طبقه بشمار میرفتند. نهضت اعتدالی واصلاح طلبانهٔهندوان مظهر تمـایلات بورژوازی و طبقات متوسط جدید یعنی صاحبان مشاغل و بازرگانان و

سرمایه دارانی بود که موقعیت جدیدی بدست آورده بودند و باز هم میخواستند آزادیهای بیشتری برای خود و برای توسعهٔ صنایع و بازرگانی کسب کنند تا خودشان از آن سود ببرند. سیاستمداران هندو بدنبال افکار رهبران لیبرالیسم انگلستان مانند «گلادستون» و «برایت» و نظایر آنها میرفتند. در حالیکه تصور نمیکنم مسلمانان چنین نظریاتی داشتند وچنین راهی را دنبال میکردند. ظاهراً آنها بیشتر هوادار اصلاح طلبی نوع محافظه کاران انگلیسی وطبقهٔ مالکین بزرگ انگلیسی بودند. مخصوصاً آنها از «گلادستون» بخاطر آنکه بعلت تمایلات آزادیخواهانه‌اش ترکها را در ماجرای کشتار ارمنیها محکوم میساخت وسرزنش میکرد، نفرت داشتند و از آنجهت که «دیسرائیلی» بیشتر نسبت به ترکها دوستی نشان میداد، طبعاً آن عده‌ئی که منافعشان چنین اقتضائی داشت از او بیشتر هواداری میکردند و بیشتر خوششان میآمد.[1]

بعضی از نطقها وخطابه‌های سرسید احمدخان هنوز هم انعکاس شدیدی دارد و عجیب بنظر میرسد. دریکی از نطقهایش که در دسامبر سال ۱۸۸۷ در شهر لکنهو ایراد شده ظاهراً

---

۱ ـ در قرن نوزدهم در انگلستان دو حزب بزرگ وجود داشت یکی حزب محافظه کار و دیگری حزب لیبرال . حزب محافظه‌کاران ازمالکین واشراف تشکیل میشد وهمیشه هوادار حفظ اصول قدیمی بوده است وروشی ارتجاعی تر داشته است . حزب لیبرال از طبقات متوسط و بورژوازی یعنی صاحبان صنایع وبانکها و سرمایه داران تشکیل میشد که خواهان آزادیهای بیشتر بودند و نسبت به‌حزب محافظه‌کار مترقی تر محسوب میشدند . در قرن نوزدهم این دو حزب تقریباً به تناوب در انگلستان حکومت کردند و تحولات تاریخی آن قرن بوسیلهٔ آنها انجام گرفت . اتفاقاً هریك ازدو حزب درآن قرن یك رهبر بزرگ داشتند . «دیسرائیلی» که بعدها مقام لردی یافت در حزب محافظه‌کاران و «گلادستون» در حزب لیبرال پیشوایان بزرگی حساب میشدند که در تاریخ انگلستان مقام ممتازی برای خود کسب کرده‌اند وهر کدام چندین بار نخست وزیر شدند .

لیبرالهای بسیاری ازکشورها و از جمله لیبرالها و آزادیخواهان قرن نوزدهم در هند از افکار گلادستون هواداری میکردند واصلاح طلبان محافظه‌کار از «دیسرائیلی». اشارهٔ نویسندهٔ کتاب باین‌موضوع است .

اما موضوع ترکها وارمنیها که درمتن بآن اشاره شده است چنین است که دراواخر قرن نوزدهم در ترکیه که آنوقت بصورت امپراطوری عثمانی بود حوادث خونینی روی داد وبراثر تعصبات مذهبی ترکهای مسلمان بارها ارمنی های مسیحی را قتل عام کردند . بطوریکه چندین بار در شهر استانبول و در شهرهای منطقهٔ وسیع آناطولی جویهای خون ازکشتار ارمنی ها براه انداختند . این کشتار های مخوف و وحشیانه وجدان تمام آزادیخواهان و لیبرالهای دنیا را بخشم می‌آورد و ازجمله گلادستون بارها اعمال وحشیانهٔ ترکها را مورد تقبیح قرارداد و ازارمنی های مظلوم هواداری کرد. درحالیکه دیسرائیلی ومحافظه‌کاران بعلت تمایلات استعماری وبخاطر نفوذ درامپراطوری عثمانی از ترکها حمایت میکردند .

مسلمانان جهان هم ــ البته مسلمانان غیر شیعه ــ که پادشاه عثمانی را خلیفه میشناختند بخاطر تعصبات مذهبی‌خود ازاعمال خشونت‌آمیز ترکها هواداری میکردند واز جمله اکثریت عظیم مسلمانان هندنیز که‌اهل سنت هستند چنین بودند ـ م.

تمایلات اصلاح طلبانه واعتدالی «کنگرهٔ ملی هند» را که در همان زمان جلسهٔ سالیانهٔ خود را منعقد ساخته بود مورد انتقاد قرارمیدهد. در آن نطق میگوید: «.... اگردولت (بریتانیا) با افغانستان می جنگد یا برای تسخیر برمه اقدام میکند بما مربوط نیست که ازسیاستهای او انتقاد کنیم ..... دولت شورائی برای بوجود آوردن قوانین ساخته‌است.. برای این شورا بهترین وشایسته‌ترین صاحبان مقامات رسمی را در استانهای مختلف که با دستگاه دولت وزندگی مردم آشنائی کامل دارند انتخاب کرده است. همچنین جمعی از «خردمندان» که موقعیت ممتازاجتماعی داشته‌اند و دارند در این مجمع شرکت میکنند. ممکن است بعضیها بپرسند که چرا باید اشخاصی بدون ملاحظات شایستگی ولیاقت‌واقعی وفقط بملاحظهٔ موقعیتهای‌اجتماعی‌خود برای‌عضویت این مجمع‌انتخاب‌شوند؟.... من‌ازشما میپرسم آیا اشراف ما حاضرند که مردی ازطبقات پائین، هرقدر هم که تحصیل کرده و دانشمند باشد وشایستگی ولیاقت داشته باشد، درموقعیتی قرار بگیرد که بالاتر از آنها شمرده‌شودوبتواند قوانین ومقرراتی‌وضع کند که درزندگی‌ودارائی‌ومالکیت ایشان‌مؤثر واقع شود؟ هرگز!... درصورتیکه نایب‌السلطنه کاملا میتواندیك مرد اصیل وتربیت‌شده ازخانواده‌های اشرافی را بعنوان همکارخود برگزیند وبا اوهمچون برادررفتار کندواو را برای قبول کارهائی که برای اشراف و نجبای انگلستان مناسب است دعوت کند.... آیا ما میتوانیم بگوئیم که دولت درروشی که برای قانونگزای وضع کرده است به‌افکار عمومی مردم توجهی ندارد؟ وآیا میتوانیم بگوئیم که ما درتهیهٔ قوانین شرکت نداریم؟ مسلماً نه.»[1]

این نطق درواقع بیان کنندهٔ «دموکراسی اسلامی» درهند است. تصور نمیشود که امروزحتی «تعلقه‌داران اوده» ومالکین‌بزرگ ایالات «اگره» و«بیهار»و«بنگال» هم که مخالفین سرسخت کنگره و ارتجاعی‌ترین طبقات هستند چنین حرفهائی بگویند.در حالیکه سرسید احمدخان چنین اظهاراتی کرده است. در حقیقت باید گفت که او در بیان چنین نظریات بهیچوجه تنها نبوده است زیرا متأسفانه حتی بسیاری از اظهارات سران کنگرهٔ ملی هند هم اکنون بهمین اندازه عجیب وحیرت‌انگیزجلوه میکنند.

چنین بنظرمیرسد که دراواخرقرن نوزدهم ودرآنموقع که سرسید احمدخان چنین اظهاراتی میکرد مسئلهٔ هندوان ومسلمانان ازنظرسیاسی واقتصادی بقرارزیربود: طبقهٔ متوسط که امکانات بیشتری داشت‌ودرحال رشدوتکامل بود بیشتر ازهندوان تشکیل‌میشد وتا اندازه‌ئی دربرابر تمایلات طبقهٔ‌فئودال و مالکین بزرگ که بیشترشان مسلمان بودند قرارمیگرفت ومقاومت میکرد.مالکین بزرگ«هندو» اغلب با طبقات متوسطوبورژازی

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - ازکتاب «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» تألیف «هانس کوهن» اقتباس شده است.

هندو روابط نزدیکی داشتند و باین جهت در این مبارزهٔ طبقاتی بیطرف میماندند و یا ازآنجهت که تحت نفوذهای مالی طبقهٔ متوسط وسرمایه داران بورژوازی بودند حتی از این طبقه هواداری هم میکردند. انگلیسیها هم مثل همیشه درطرف عناصرفئودال ومالکین بزرگ قرارمی گرفتند وازآنها حمایت میکردند . درهردوطرف چه درمیان مسلمانان و چه درمیان هندوان هنوز توده‌های مردم و طبقات متوسط پائین ، یعنی خورده بورژازی بهیچوجه بحساب نمی آمدند .

نفوذ کلام وشخصیت نیرومند وممتاز سر سیداحمدخان درمسلمین اثر میگذاشت . و «کالج علیگر»[1] مظهر نمایان امیدها وآرزوهای ایشان بود . وقتی که دوران یك تحول فرامیرسد ممکن است که یك عامل مثبت تحریك کننده هم بزودی ارزش خودرا ازدست بدهد وحتی بصورت یك ترمز و یك عامل منفی ومتوقف کننده درآید. لیبرالهای ما نمونهٔ نمایان این حقیقت هستند . آنها اغلب بما میگویند که وارثین حقیقی سنت‌های قدیمی کنگره میباشند وما عناصری که بعدها به کنگره پیوسته ایم وتمایلات تندتر و مترقیانه تری داریم مداخله گران و بدعت گزارانی بیش نیستیم که به سنت‌های قدیمی اعتنائی نداریم . این حرف کاملا صحیح است . اما آنها فراموش میکنند که دنیا دائماً درحال تغییروتکامل است وسنت‌های قدیمی کنگره هم مانند برفهای سالهای پیش از میان رفته است و فقط خاطرهٔ آنها بجا مانده است. بهمین قرار پیام ونظریات سرسیداحمدخان نیز هرچند درزمان خوداو ممکن است ضروری ومفید بوده باشد اما نمیتواند هدف نهائی وایدآل اساسی یك جامعهٔ مترقی امروزی قرار گیرد. بسیار محتمل است که اگر اودر زمان نسل بعد از خود بدنیا آمده بود خودش نیز نظریات و عقاید دیگری برخلاف آنچه درزمان خود گفته بود اظهار میداشت .

بعضی رهبران دیگر مسلمان هنوزهم میخواهند روش ونظر قدیمی سرسیداحمدخان را سرمشق قرار دهند و آنها را در مورد شرایط تغییر یافتهٔ امروزی نیز بکار برند . پیروزیها وموفقیتهائی که سرسید احمدخان بدست آورد واحترام نیمه مذهبی که پس از مرگ او برای خاطره‌اش قائل شده‌اند مانع آن شده است که دیگران از معتقدات او تجاوز کنند . متأسفانه مسلمین هند مردانی شایسته هم نداشتند که بتوانند پس از سرسید احمدخان راههای جدیدی پیش پای ایشان بگذارند .

کالج علیگر کارهای مهمی انجامداد. عدهٔ زیادی مردان لایق راپرورش داد. تمایلات طبقهٔ تحصیل کردهٔ مسلمان تغییر کلی یافت اما کسانیکه درمحیط آن کالج پرورش یافتند

---

[1] ـ مؤسسه‌ئی که ازطرف سر سیداحمدخان تأسیس شد واکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر باقیست. سید احمدخان برای تأسس این مؤسسه زحمت بسیار کشید . دراواخر عمر خود ازخدمات دولتی هم کناره گرفت و تمام کوشش خودرا برای تکمیل و توسعه آن بکار برد - م.

دیگر نتوانستند خودرا از چهار دیوار همان تعلیمات وهمان افکار محدود بیرون بکشند وجلوتر بروند . یك نوع روحیهٔ فئودالی در آن محیط غلبه‌داشت وتمام هدفها و آرزوهای بلندپرواز دانشجویان آن ازحدود بدست آوردن یك‌مقام دولتی دورتر نمیرفت. در یك دانشجوی این کالج میل پرداختن به حوادث و ماجراهای بزرگ و آرزوی دست یافتن به‌آسمانها وستارگان‌وجود نداشت. همینقدر که میتوانست‌مثلایك‌پست معاونت‌ادارهٔدارائی برای خود بدست آورد خوشحال وراضی میشد . غرور او در این بود که یکی از افراد « دموکراسی بزرگ اسلامی » است و بنشانهٔ این افتخار بزرگ یك فینهٔ سرخ برسر میگذاشت که آنرافینهٔ ترکی مینامید . در حالی که خودترکهاهم بزودی این کلاه بیمعنی را دور انداختند . بدینقرار همینقدر که بنظر خود حقوق غیرقابل انتقال و مسلم خود را دراین‌نوع دموکراسی‌بدست میآورد بااین‌دلخوش بود که نانی میخورد وباسایر برادران مسلمان خود نمازی میخواند . اودیگر بهیچوجه به‌تحولات عالم وجود وتغییرات سیاسی وتحقق یك‌دموکراسی سیاسی درهند فکر نمیکرد [1] .

این نظر محدود واین کوته‌بینی و فکر کردن بمشاغل دولتی بدانشجویان مسلمان دانشگاه علیگر وجاهای دیگر محدود نبود. این‌فکر درمیان دانشجویان‌هند و نیز بهمین اندازه رواج داشت و در آنهاهم طبعاً روح وشوق پرداختن به‌ماجراهای بزرگ بسیار کم بود . اما مقتضیات زمان وموقعیتهای خاص ایشان رابجریانات بزرگ میکشاندزیرا تعداد آنها بیش‌از مقامات دولتی بود ودر نتیجه تمام افراد طبقهٔ تحصیل کرده مقامهائی مناسب خود بدست نمیآوردند و ناراضی میشدند واز این راه بنهضت انقلابی ملی کشیده میشدند واین طبقه بودند که ستون فقرات نهضت‌را تشکیل میدادند .

هنوزمسلمانان هند تحت تأثیر خاطرات وسرمشقهای‌سرسید احمدخان‌قرار داشتند وهنوزتأثیر فعالیتها وپیامها و نظریات اودرایشان ضعیف‌نشده بود که حوادث وهیجانات سالهای آغاز قرن بیستم برضد تسلط خارجیان روی داد و دولت بریتانیا توانست از روحیه‌ئی که درایشان‌بوجود آمده‌بود استفاده کند ومیان ایشان‌و نهضت ملی‌هند که‌اکنون

---

۱ - در آئین هندو طبق سنن مذهبی طبقات مجزا از یکدیگر وجود داشت که با هم آمیزش نداشتند . برهمنان عالیترین طبقات بودند ونجس‌ها پائین‌ترین آنها . مذهب اسلام ازاین جهت که همه‌را ازنظر مذهبی برابر وبرادر میشمرد نسبت به‌مذهب هندو مترقی‌تر بود. ومسلمانان هند مخصوصاً تصور میکردند که یکنوع دموکراسی اسلامی دارند . این دموکراسی البته جنبهٔ معنوی و مذهبی داشت نه جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زیرا درجامعهٔ مسلمان هم فقیر وغنی حتی از نظر قوانین برابر نیستند . دموکراسی و برادری اسلامی که در متن اشاره شده منظور همان جنبه های روحانیست که مسلمین طبق جمله معروف «انما المؤمنون اخوه» خود را باهم برادر و برابر تصور میکنند ـ م .

باصدای رساتر وصورت جدی‌تر فریاد اعتراض خودرا برضد تسلط خارجی بلند کرده بود جدائی بیندازد وشکافی ایجاد کند .

« سروالانتین چیرول » در سال ۱۹۱۰ در کتاب خود بنام « هند ناآرام » نوشته است : « باکمال اطمینان میتوان گفت که رویهمرفته مسلمانان هند هرگز باندازهٔ امروز منافع وتمایلات خود را باتحکیم ودوام تسلط بریتانیا پیوسته ومربوط نمیدیدند . » اما درسیاست پیشگوئی کردن کار خطرناکیست واغلب ممکن است پیشگوئیها نادرست درآید. نظر سروالانتین چیرول دربارهٔ مسلمانان هند نیز زیاد درست نبود زیرا هنوز پنج سال از نوشتهٔ او نگذشته بود که طبقهٔ تحصیل کردهٔ مسلمانان باکمال کوشش بمجاهدت پرداختند تازنجیرهای اسارت خودرا پاره کنند وخودرا در کنار نهضت ملی کنگره قرار دهند. در ظرف مدت دهسال مسلمانان هندعقب ماندگی خود را جبران کردند وتوانستند در نهضت ملی کنگره مقام شایستهٔ خودرا بدست آورند وحتی دررهبری آن شرکت کنند اما باید درنظر داشت که این دهسال سالهای پرماجرائی بود. جنگ بزرگ فرارسیده وگذشته بود ودنیائی درهم شکسته وویران را درپشت سرخود بجاگذارده بود .

معهذا ظاهراً «سروالانتین چیرول» رویهمرفته کاملا حق داشت که دربارهٔ مسلمانان هند چنان نتایجی را استنباط کند . در نهضت مسلمانان در آنوقت « آقاخان » در نقش رهبری قرار داشت . خود این واقعیت نشان میداد که جامعهٔ مسلمانان هنوز باسنت‌های فئودالی ارتباط استواری دارد زیرا آقاخان یک رهبر « بورژوا » نبود. اویك پرنس بسیار ثروتمند بود که درعین حال ریاست یکی از فرقه‌های مذهبی راهم بعهده داشت . وبعلت ارتباطات بسیار نزدیکی که باطبقات حاکمهٔ انگلستان داشت درنظر دولت بریتانیا « شخص مورد توجه واعتماد » بود . آقاخان تحصیلات عالی وکاملی داشت وبیشتر عمر خودرا درانگلستان میگذراند. زندگی او بزندگانی مالکین واشراف بزرگ انگلیسی شبیه بود که خودرا باسنن قدیمی وباورزش مشغول وسرگرم میداشتند. بدینقرار از نظر شخصی وفردی او بهیچوجه دردایرهٔ تنگ وعقاید خشك مذهبی محدود نبود. وجود اودر رأس جامعهٔ مسلمانان مفهومش این بود که مالکین بزرگ مسلمان وبورژوازی جوان مسلمان که درحال رشد بود هردو دریك صف ودر کنار دولت بریتانیا قرار میگرفتند . درواقع درآنوقت مسئلهٔ عقاید مربوط به‌فرقه‌های مذهبی ازحیث اهمیت دردرجهٔ دوم قرار داشت واین مسائل بخاطر منافع پراهمیت‌تر دیگری پیش کشیده میشد .

« سروالانتین چیرول » مینویسد که آقاخان به« لرد مینتو » نایب‌السلطنه میگفت « نظر مسلمانان در مورد وضعی که از تجزیه وتقسیم بنگال پیش آمده اینست که مبادا امتیازات سیاسی عجولانه‌ئی به‌هندوان داده شود که زمینه‌را برای تسلط و قدرت ایشان

مساعدسازد بطوریکه ثبات حکومت بریتانیا ومنافع اقلیت مسلمان را که وفاداریشان نسبت به حکومت بریتانیا غیر قابل گفتگوست بمخاطره اندازند . »

بااینهمه درپشت این وضع ظاهری که، بنظر میرسید هردوطبقهٔ مسلمانان باحکومت بریتانیا در یك صف قرار دارند ، نیروهای دیگری هم دست بکار بود [1] . طبقهٔ جدید بورژوازی مسلمان روز بروز از وضع خود بیشتر ناراضی میشد و بسوی نهضت ملی هند میرفت . خود آقاخان هم ناچار شد که این حقیقت را اعتراف کند و بازبان مخصوصی به انگلیسیها متذکر گردد . درژانویه سال ۱۹۱٤ (مدتها پیش از شروع جنگ جهانی) آقاخان ضمن مقالهٔ‌ئی درمجلهٔ ادیمبورگ (اودیمبورگ ریویو) به دولت بریتانیا توصیه و نصیحت کرد که از سیاست ایجاد تفرقه میان هندوان ومسلمانان دست بر دارد و عناصر اعتدالی هردو فرقه را دریك اردوی واحد گردآورد تابتواند در مقابل تمایلات افراطی واصلاح طلبانهٔ عناصر ملی هند جوان که در هندوها ومسلمانها مشترکا وجود دارد وزنهٔ مقاومتی بوجود آورد . بدینقرار کاملا روشن بود که آقاخان خیلی بیش از آنکه درفکر منافع مسلمانان باشد به جلوگیری از تغییرات وتحولات سیاسی واجتماعی هند فکرمیکرد ومیخواست دوشادوش حکومت بریتانیا نهضت ملی ومترقی هندرا متوقف سازد .

اما آقاخان ودولت بریتانیا نمیتوانستند حرکت نیروهای طبیعی رامتوقف سازند واز تمایل اجتناب ناپذیر بورژوازی مسلمان بسوی تمایلات ملی جلوگیری کنند. جنگ بزرگ جهانی(اول)این حرکت طبیعی راسریع‌تر ساخت. رهبران سیاسی جدیدی درمیان مسلمانان بیدا شدند که آقاخان در برابر آنها ناچار بعقب‌نشینی بود ودرتاریکی قرار میگرفت . حتی وضع کالج علیگرهم تغییر یافت . در میان رهبران جدید فعال‌ترین ایشان برادران علی [2] بودند که هر دو در این کالج پرورش یافتند ، دکتر مختار احمد انصاری [3] مولانا ابوالکلام [4] آزاد وعده‌ئی از سایر رهبران بورژوای مسلمان اکنون در زندگی سیاسی مسلمانان نقش‌های عمده‌ئی رابعهده داشتند . حتی آقای محمد علی جناح [5] نیز البته بشکل

---

۱ ـ منظور نیروهای طبیعی تحول اجتماعی و جبر تاریخ است که بورژوازی را از مالکین بزرگ وفئودال جدا میکند و درمقابل آنها قرار میدهد - م.

۲ ـ به‌حاشیهٔ ۳صفحهٔ ۹۱ رجوع شود - م.

۳ ـ به‌حاشیهٔ صفحه ۵۲ رجوع شود - م.

٤ ـ به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۷۹ رجوع شود - م.

۵ ـ محمدعلی جناح - ازمسلمانان مشهور هند است که درسال ۱۸۷٦ متولد شد و در۱۹٤۸ وفات‌یافت. دراوایل کار عضو نهضت کنگره بود ولی بطوریکه درفصل ۱۰ صفحه ۱۲۱ همین کتاب آمده‌است ازکنگره جدا شد و در جامعهٔ مسلم لیگ (به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۹۳ رجوع شود) بفعالیت پرداخت و فکر تجزیه هند بدوکشور را مطرح

اعتدالی‌تری درمیان ایشان دیده میشد . گاندی‌جی تمام این رهبران (جزمحمدعلی‌جناح) وبطور کلی مسلمین‌را به‌نهضت عدم همکاری کشاند و آنها درحوادث سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ نقش عمده‌ئی بعهده داشتند .

سپس دوران عکس العمل آن حوادث فرا رسید . عناصر هوادار جدائی فرقه‌های مذهبی و کهنه پرستان از هردوسو، هم درمیان هندوان وهم درمیان مسلمانان ، ازمخفی گاههای اجباری خود بیرون آمدند و کم کم یك پیشرفت تدریجی ولی مداوم و منظم در در تمایلات فرقوی روی نمود . برای نخستین بار « هندو مهاسابها » که یك سازمان مذهبی ومتعصب هندوان بود اهمیت پیدا کرد . اهمیت آن بیشتر بخاطر اختلافات مذهبی میان فرقه‌ها بود واز نظر سیاسی در کنگره تأثیر زیادی نمی‌بخشید . سازمانهای‌مذهبی و فرقوی مسلمانان موفقیت بیشتر و سریع تری پیدا کردند و توانستند دوباره در میان توده‌های مسلمان حیثیت واعتبار سابق را بدست آورند. معهذا بازهم عدهٔ بسیارمؤثری از رهبران مسلمانان درسازمان کنگره ملی هند باقی ماندند . دراین ضمن دولت بریتانیا باتمام وسایل خود رهبران تفرقه انداز و تجزیه طلب مسلمانان راکه از نظر سیاسی از مرتجع‌ترین عناصر بودند مورد تشویق قرار داد . هرچند این عناصر ارتجاعی موفقیتی نداشتند اما سازمان مذهبی و متعصب هندو مهاسابهاهم ازنظر ارتجاعی برقابت باآنها پرداخت وامیدوار بود که ازاین‌راه‌حسن نیت‌وتوجه دولت بریتانیارا بخود معطوف‌سازد. باین ترتیب بود که بسیاری ازعناصر مترقی هندو ازنهضت مهاسابها رانده شدند یابمیل خود آنرا رهاکردند واین نهضت به‌تدریج بیشتر وبیشتر بسوی طبقات بالای‌بورژوازی متوجه‌گشت ومخصوصاً مورد توجه بانکداران وسرمایه‌داران‌هندو واقع شد .

سیاستمداران فرقه‌های مذهبی در هردو گروه دائماً برسر نسبت تقسیم کرسیها در مجمع قانونگزاری گفتگو میکردند ومیخواستند از این راه نفوذ بیشتری برای خود در دستگاه دولت بدست آورند. درواقع مبارزهٔ آنها مبارزه‌ئی برسر بدست آوردن پستها ومقامها برای طبقهٔ متوسط وتحصیل کرده‌های گروههای خودشان بود .

طبعاً تعداد مقامها آنقدر نبود که برای همه‌کافی باشدوبدین‌جهت هواداران‌جدائی فرقه‌های مسلمان وهندو برسر این موضوع منازعه داشتند . وضع هندو ها بیشتر دفاعی بود زیــرا اغلب مقامهای موجود را قبلا بــدست آورده بودند . درمقابل، مسلمانهاهم میخواستند هرچه میتوانند مقامهای بیشتری برای خود بدست آورند و باهندوها رقابت کنند .

ساخت وباکمك وموافقت دولت بریتانیا بالاخره قسمتی ازنهضت مسلمانان هند برهبری او دولت پاکستان را بوجود آورد وبدین‌جهت محمدعلی جناح «پدر پاکستان» لقب یافته است - م.

در پشت این مبارزه بر سر مقامها یك موضوع مهم تر هم بود که اصولا با موضوع اختلافات مذهبی ارتباط مستقیمی نداشت اما در رقابتها و اختلافات دو فرقه مزبور اثر میگذاشت. دراستانهای « پنجاب » و « سند » و « بنگال » رویهمرفته هندوها طبقات « سرمایه‌دار » و بانکداران ووام دهندگان یعنی طبقات شهرنشین را تشکیل میدادند درحالیکه مسلمانان این استانها بیشتر شامل فقیران و وامداران و روستائیان یعنی طبقات روستائی بودند . بدینقرار مبارزه و اختلاف میان آنها در واقع اغلب یك مبارزهٔ اقتصادی بود که رنگ اختلافات مذهبی و فرقوی را بخود میگرفت . در ماههای اخیر و در گفتگوئی که برسر قانون تخفیف باردهقانان در پنجاب پیش آمد این حقیقت بیشتر نمایان گردید زیرا نمایندگان هندو مهاسابها درمجمع قانونگزاری دائماً با این قبیل پیشنهادات مخالفت میکردند ودر کنار طبقهٔ بانکداران وسرمایه‌داران قرار میگرفتند و نمایندگان مسلمانان بهواداری از دهقانان میپرداختند .

گروه مذهبی هندومهاسابها هروقت به انتقاد ازفرقه بازان مسلمان میپرداخت همیشه برروی تمایلات ملی واحساسات ناسیونالیستی تکیه میکرد . درواقع در این موضوع که سازمانهای مسلمانان خود را کاملا هوادار جدائی فرقه‌ها نشان میدادند و به وحدت ملی زیان میرساندند حرفی نیست . اما فرقه بازان هندومهاسابها اگر تا این اندازه ضد ملی جلوه نمیکردند ازآنجهت بود که خود را در پشت نقاب احساسات و تمایلات ملی مخفی میساختند. درصورتیکه آنهاهم کمتر ازعناصر افراطی مسلمان ضدملی نبودند ودرمواقعیکه پیشنهادات وراه حلهای ملی ودموکراتیك مطرح میشد که منافع طبقات عالی وسرمایه‌داران هندورا کمی بخطر می انداخت آزمایش خوبی پیش می آمد که مهاسابها اغلب در آن شکست میخورد و حقیقت خود را نشان میداد . مثلا وقتی که صحبت از جدائی ایالت «سند» پیش آمده بود نمایندگان مهاسابها با وجود اظهار تمایل اکثریت عظیمی که از این موضوع هواداری میکردند بخـاطر حفظ منافع اقتصادی یك اقلیت معدود دائماً با آن مخالفت میورزیدند .

کاملترین جلوه گاه جنبه‌های کاملا ضد ملی وارتجاعی هردو گروه مذهبی مسلمان و هندو کنفرانسهای میز گرد بود . دولت بریتانیا در آن کنفرانسها منتهای دقت را بعمل آورده بود که نمایندگان مسلمانان را ازمیان هواداران جدائی فرقه‌ها ومتعصبین مذهبی انتخاب کند و آنها در تحت رهبری آقاخان کم کم بجائی رسیدند که با ارتجاعی ترین عناصر انگلیسی که نه فقط از نظر منافع هند، بلکه از نظر گروههای مترقی خود بریتانیاهم از خطرناکترین عناصر اجتماعی بریتانیا میباشند ، در یك صف قرار گرفتند و متحد شدند . واقعاً حیرت انگیز بود که میدیدیم آقاخان و گروه نمایندگان مسلمان تحت ریاست

او با «لردلوید» و حزب او همکاری بسیار نزدیك دارند . آنها حتی از این مرحله هم قدمی فراتر نهادند ودر کنفرانس میز گرد با نمایندگان سازمان «اجتماع اروپائی» و نمایندگان سازمانهای دیگر نیز هم پیمان شدند . این امر واقعاً تأسف آور بود زیرا این سازمانها همیشه سرسخت ترین وجدی ترین مخالفین آزادی هند بوده اند وهستند .

درمقابل این روش نمایندگان مسلمانان در کنفرانسهای میز گرد لندن ، نمایندگان هندو مهاسابها هم برای حفظ منافع خود مخصوصاً در پنجاب ، متعهد میشدند که منافع انگلیسیها را شخصاً حفظ خواهند کرد و این کار در واقع تجاوزی علنی و نمایان نسبت به آزادی ملت هند بود . آنها مثل کسانیکه در مزایده و حراج شرکت داشته باشند سعی داشتند که بوسیلهٔ پیشنهاد همکاریهای بیشتر به دولت بریتانیا مسلمین را ازمیدان بدر کنند درحالیکه به این ترتیب بهدف مورد ادعای خودشان و به آزادی هند خیانت میکردند بدون آنکه چیزی بدست آورند. مسلمانان در کنفرانس میز گرد لااقل درهنگام نطقهای خود با شایستگی و آبرومندی صحبت میکردند درصورتیکه نمایندگان هندو مهاسابها حتی همین ملاحظه را هم نداشتند .

این واقعیات نشان میدهد که چگونه رهبران فرقه های مذهبی و هواداران جدائی فرقه ها درهردوطرف از یك گروه معدود افرادطبقات مرتجع و بالائی جامعه تشکیل میشدند ومعلوم میشد که آنها تا چه اندازه ازمردم بدورهستند وچگونه احساسات مذهبی توده های مردم را برای منافع خصوصی وطبقاتی خود مورد بهره برداری واستثمار قرار میدهند. در هردوطرف سعی میشد که ازپرداختن به مسائل اقتصادی اجتناب شود وهیچگونه مذاکره ئی در این موارد صورت نگیرد . اما بزودی زمانی فرا خواهد رسید که مسائل اقتصادی و اجتماعی به مرحله ئی خواهد رسید که دیگر ممکن نخواهد بود که آنرا نادیده انگاشت و آنوقت بدون تردید رهبران مرتجع هر دو فرقه با اعلام خطر بیست سال قبل آقاخان همصدا خواهند گشت وخواستار آن خواهند شد که عناصر اعتدالی هردو گروه دست بدست هم بدهند ومتفقاً در برابر تمایلات اصلاحی مردم برای تغییرات اجتماعی اقدام کنند . این امر مسلم است وحتی همین امروز نیز این وضع نمایان است زیرا هرچند فرقه بازان هندو و مسلمان بظاهر بیکدیگر حمله میبرند، درمجمع قانونگزاری وموارد دیگر با یکدیگر همکاری دارند و بدولت برای گذراندن مقررات ومصوبات ارتجاعی کمك میدهند. تصویب موافقت نامهٔ «اتاوا» یکی از مواردی بود که کاملا نمایان ساخت چگونه این هر سه دسته یعنی دولت بریتانیا وعناصر ارتجاعی مسلمان وهندو با یکدیگر متفق میباشند .

دراین ضمن تذکر این نکته هم جالب توجه است که همکاری وارتباط نزدیك آقاخان با افراطی ترین عناصر دست راست درحزب محافظه کار انگلستان همچنان ادامه دارد . در

اکتبر ۱۹۳٤ اورا بعنوان میهمان افتخاری درضیافت «انجمن‌دریا داری بریتانیا» دعوت کردند که تحت ریاست « لردلوید» قرارداشت . در آن ضیافت آقاخان علناً از پیشنهادات مربوط به تقویت نیروی دریائی بریتانیا که لردلوید در کنفرانس سالیانهٔ حزب‌محافظه‌کار درشهر بریستول بمنظور تقویت دفاع ازامپراطوری بریتانیا مطرح‌ساخته بودهواداری کرد. بدینقرار دیده‌میشد که یك نفر باصطلاح رهبر هندی بقدری برای دفاع ازامپراطوری بریتانیا وحفظ عظمت وقدرت انگلستان نگران بود که در این راه حتی از «لرد بالدوین» رهبر حزب محافظه‌کار واعضای دولت انگلستان هم تندتر میرفت و پرحرارت‌تر بود. آقاخان‌این اظهارات و پیشنهادات را درزیرعنوان «حفظ صلح» مطرح میساخت و آنها را به نفع‌صلح قلمداد میکرد .

یك ماه بعددرماه نوامبر ۱۹۳٤ نیزخبری‌انتشار یافت که در لندن‌فیلمی بطورخصوصی بنمایش گذارده شده است.موضوع فیلم «استوارساختن و نزدیکتر کردن رشته‌های‌دوستی وپیوند دنیای اسلام با تاج وتخت انگلستان» بود . ما مطلع شدیم که آقاخان ولردلوید جزومیهمانان افتخاری آن نمایش بوده‌اند . همانطورکه «سرتج بهادرساپرو»و«آقای م.ر.جایاکار» درمسائل سیاسی ملی‌ما با هم پیوند ناگسستنی دارند ویکسان عمل‌میکنند چنین بنظرمیرسید که‌آقاخان ولردلوید هم‌تقریباً یك‌اتحاد جدائی ناپذیررا تشکیل‌میدادند بطوریکه گوئی درمسائل مربوط به‌امپراطوری قلب هردوشان یکسان می‌تپید. مخصوصاً بسیارجالب توجه است که درآن‌ماه‌ودرموقعیکه آقاخان ولرد لوید تااین‌اندازه بیکدیگر نزدیك بودند وبا هم دوستی داشتند ، لردلوید درمجامع رسمی رهبری حزب محافظه‌کار ودرجلسات‌دولت‌انگلستان شدیداً‌از باصطلاح‌سهل‌انگاری‌وضعفی که نسبت به‌هند شان داده میشودانتقاد میکردوبا وجودتمام‌فشارهائی که برهندواردآمده‌است ومیآیدهنوزهم عقیده داشت که‌امتیازات زیادی به‌هندداده‌میشود .[1]

پس از کنفرانسهای میز گرد تحول جالب توجهی در نطقها و بیانیه‌های بعضی‌از رهبران فرقهٔ مسلمان بنظر میرسد . این موضوع هرچند درواقع اهمیت زیادی ندارد اما تصورمیکنم برای بعضی‌ها زیاد مهم است ودرواقع بیان کنندهٔ طرز تفکر خاص سران و رهبران فرقه‌های مذهبی است که به آن اهمیت زیادی میدهند . آنها دراظهارات خودبر روی جملات «ملت مسلمان»درهند و«فرهنگ‌مسلمان» تکیه میکنند و ازسازش‌ناپذیری «فرهنگ» هندو ومسلمان سخن میگویند.مفهوم طبیعی این طرز بیان ونتیجهٔ طبیعی این نوع طرح مسائل (هرچند که علناً آنرای اعلام نمیدارند) اینست که انگلیسیها بایدبرای

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - اخیراًهم یك شورا مرکب ازبعضی اشراف انگلیسی ومسلمانان هندی تشکیل‌شده است تااتحاد این عناصر مرتجع افراطی را نزدیکتر و استوارتر سازد .

همیشه درهند بمانند و برای حفظ تعادل وعدم تصادم میان این دو «فرهنگ» نقش واسطه ومیانجی را عهده‌دار باشند .

یك عدهٔ معدود ازسران فرقهٔ مذهبی هندوهم عیناً چنین فکر میکنند با این تفاوت که آنها چون به اکثریت خود اطمینان‌دارند امیدوارند که «فرهنگ» آنها عاقبت‌پیروز خواهند شد .

واقعاً حیرت‌انگیزاست که فرهنگ هندوومسلمان وجملات «ملت مسلمان»چه‌مفاهیم عجیبی را درگذشته وحال وآینده دربرمیگیرد ! ادعای وجود یك «ملت مسلمان» درهند یعنی یك ملت درداخل یك ملت دیگر،آنهم بصورت پراکنده، مبهم ، نامشخص وغیرقابل تفکیك ، درواقع بسیارتعجب‌آوراست . این فکراز نظرسیاسی پوچ وبی معنی واز نظر اقتصادی یك هذیان بافی واقعی است که بهیچوجه نمیتواند قابل توجه باشد . معهذاهمین جملات وهمین‌کلمات بماکمك میدهد تا روحیات ومنظورهای خاصی راکه درپشت آنها پنهان است بهتردرك کنیم وبفهمیم .

یك چنین مفهومی دربارهٔ «ملت» جداگانه وغیرقابل اختلاط مذهبی فقط در قرون وسطی وجود داشت . درآغازدوران پادشاهان عثمانی یك چنین «ملت»هائی جدا ازهم و با یك نوع استقلال وخودمختاری درقسطنطنیه زندگی میکردند . درآن موقع مسیحیان لاتینی (کاتولیکها) ، مسیحیان ارتودوکس، یهودیان ودیگران که همه با هم ویکجا بسر میبردند در عین‌حال هر کدام یك «ملت» جداگانه بشمار می‌آمدند . این وضع آغاز یك دوران ملیت بدون سرزمین مشخص بود که دردورانهای اخیر برای بسیاری از کشورهای غربی صورت‌کابوسی را پیدا کرده است .

صحبت کردن از یك «ملت مسلمان» درهند بمعنی آنست که از تمام عوامل ملیت‌غیر ازعامل مذهب صرفنظر کنیم، بمعنی آنست که هیچ ملتی را درمفهوم جدیدکلمه نپذیریم و معانی جدید این‌کلمه راکه هرروز بیشترارزش واعتبارپیدا میکنند نادیده انگاریم ،بمعنی آنست که‌تمدن‌جدید باید رهاشود و به اشکال‌قرون‌وسطائی‌زندگی بازگردیم، بمعنی آنست که یك حکومت استبدادی یا تسلط خارجی پذیرفته شود، و بالاخره بمعنی آنست که‌هیچ معنی‌واقعی وصحیحی جزیك حالت‌احساساتی وفکری را درنظرنگیریم ودانسته یاندانسته از مواجهه با واقعیات و مخصوصاً واقعیات اقتصادی بگریزیم . پرداختن به احساسات و هیجانات فکری یکی ازطرق زیرپا نهادن منطق است وما نباید ازآنجهت که این قبیل احساسات،غیرمنطقی بنظرمیرسد آنها را نادیده بگیریم.درواقع فکریك «ملت‌مسلمان» درهند فقط ساختهٔ تخیلات است وفقط ازآنجاکه آنرا درمطبوعات منتشرساخته‌اندممکن است بگوش بعضیها رسیده باشد. حتی اگرعدهٔ زیادی هم به چنین فکرپوچی معتقدباشند

بازهم از نظر تطبیق با واقعیات کاملا بی معنی است.

همچنین است فکر وجود «فرهنگ» جداگانهٔ هندو و مسلمان . اکنون حتی دوران فرهنگ های ملی هم بسرعت پایان می پذیرد و سراسر دنیا بصورت یك واحد فرهنگی درمی آید . ممکن است ملت‌ها هنوز تا مدتهای درازو تا وقتیکه بتوانند زبان و عادات و طرز تفکر و این قبیل چیزهای خود را حفظ کنند از یکدیگر متمایز بمانند و بدون شك هنوز روزگاردرازی ازهم ممتاز و مشخص خواهند ماند اما درعصر ماشین و علوم، دردوران سرعت مسافرت وافزایش وسایل ارتباط جهانی ازقبیل رادیو و سینما و غیره ، ملل دنیا طبعاً روز بروز بیشتر بهم شبیه خواهند شد وصورت متحدالشکلی پیدا خواهند کرد . هیچ کس و هیچ نیروئی نمیتواند در مقابل این تمایل ناگزیری مقاومت کند فقط یك فاجعهٔ عظیم جهانی وچیزی شبیه طوفان افسانه‌ئی نوح که تمام مظاهر زندگی و تمدن جدید را نابود سازد ممکن است چنین حرکتی را متوقف سازد .

راست است که میان سنت‌های هندو و فلسفهٔ اسلامی حیات تفاوتهائی وجودداردامااگر هردوی آنها با نظریات جدید علمی وصنعتی دربارهٔ زندگی سنجیده شود اختلافشان بسیار ناچیزاست زیرا میان هردوی آنها بانظریات تمدن جدید فاصلهٔ بسیاروسیع وعمیقی وجود دارد . امروزدرهند مبارزهٔ واقعی میان فرهنگ هندووفرهنگ مسلمان نیست بلکه مبازهٔ اساسی میان این هردوفرهنگ ازیکسو با فرهنگ علمی و پیروزمند تمدن جدید ازسوی دیگر میباشد . کسانی که میخواهند باصطلاح «فرهنگ مسلمان» را محفوظ نگاهدارند منظورشان هرچه هست ـ نباید از«فرهنگ هندو» نگران باشند بلکه اگرراست میگویند باید با فرهنگ جدیدی که همچون غولی از غرب بسوی ما می آید بمقابله پردازند .

من شخصاً تردید ندارم که تمام کوششهای هندوان ومسلمانان برای مخالفت ومقابله با این تمدن صنعتی جدید محکوم بشکست است و من خود بدون هیچ افسوس و دریغی تماشاگر این شکست خواهم بود. ما همان موقع که راه آهن و تگراف و نظایر آن بکشورمان راه یافت بدون توجه و ارادهٔ خودمان راه جدیدی را انتخاب کردیم. «سرسید احمدخان» نیزدرهمانحال که برای تأسیس وتکامل کالج علیگر میکوشید بنمایندگی ازطرف مسلمانان هند راه تازه را انتخاب کرد . اگرحقیقت را بخواهیم درواقع هیچ یك ازما راه جدیدرا انتخاب هم نکرده‌ایم و بناچار آنرا پذیرفته‌ایم زیرا ما همچون مرد غریقی بوده‌ایم که بهرچیز که بتواند اورا نجات دهد وزنده نگاهدارد متوسل میشود و چنگ میزند .

معهذا بد نیست به بینیم واقعاً این « فرهنگ مسلمان » که گاه‌بگاه از آن صحبت میشود چیست ؟ آیا یك نوع خاطرات نژادی از اقدامات برجسته و پیروزیهای اعراب ، ایرانیان ، ترکها وازاین قبیل است ؟ آیا زبان جداگانه‌ئیست ؟ موسیقی جداگانه‌ئیست ؟

رسوم مختلفی است ؟ بخاطر ندارم که امروز در هند کسی از هنر جداگانهٔ مسلمانان یا موسیقی جداگانهٔ مسلمانان صحبت کند . دو زبانی که بیشتر در افکار مسلمانان هند تأثیر و نفوذ داشته است زبانهای عربی و فارسی، مخصوصاً زبان اخیر بوده است. اما نفوذ زبان فارسی هم بهیچوجه با عامل مذهب ارتباطی ندارد. زبان فارسی و بسیاری از آداب و رسوم ایرانی درطول هزاران سال درهند نفوذ یافته است و مخصوصاً درشمال هند تأثیر فراوان و عمیقی بخشیده است. ایران فرانسهٔ شرق بوده است، که زبان و فرهنگ خود را درمیان تمام همسایگانش رواج داده است . برای همهٔ ما هندیان این نفوذ ایرانی یك میراث مشترك و گرانبهاست. محتملا غرور از گذشته‌های پرافتخار تمام نژادها و کشورهای مسلمان یکی از نیرومندترین رشته‌های ارتباط میان مسلمانان میباشد. اما آیا کسی میخواهد این نتایج کوشش نژادهای مختلف را از مسلمانان سلب کند؟ مسلماً تا وقتی که خودشان این خاطرات را محفوظ نگاهدارند وعزیز بشمارند هیچ کس نخواهد توانست آنها را از ایشان بگیرد . حتی واقعیت اینست که این گذشتهٔ پرافتخار تا اندازهٔ زیادی برای همهٔ ما، میراث گرانبهائی بشمار میرود زیرا تمام ما آسیائیها احساس میکنیم که در برابر تجاوز اروپائیها بشکل مشترکی با هم پیوند داریم و متحد هستیم . من شخصاً هروقت که تاریخ جنگهای اعراب در اسپانیا یا جنگهای مسلمانان را درجنگهای صلیبی میخوانده ام تمایل قلبیم متوجه مسلمانان بوده است. هر چند همیشه سعی دارم که بیطرف وحقیقت بین باشم اما هر وقت و هر جا که پای یك ملت آسیائی بمیان آمده است آسیائی بودنم درقضاوتم تأثیر بخشیده است .

بسیار کوشیده‌ام که بفهمم واقعاً این «فرهنگ مسلمان» چیست اما اعتراف میکنم که در این راه هیچ توفیقی بدست نیاورده‌ام . فقط دریافته‌ام که عده‌ئی از افراد طبقات متوسط از مسلمانان و همچنین از هندوان در شمال هند هستند که تحت تأثیر زبان وسنن ایرانی واقع شده‌اند. واگر به توده‌های هند بنگریم نمایان‌ترین مظهر «فرهنگ مسلمان» عبارتست ازیك نوع خاص شلوار گشاد که نه زیاد بلند است و نه زیاد کوتاه ، و یك نوع مخصوص اصلاح صورت وسبیل و گذاشتن ریش و بکار بردن «لوتا»[1] باشکل مخصوص لولهٔ آن که در مقابل هندوان هم «دهوتی»[2] بکارمیبرند وموهای خودرا بشکل خاصی روی سر خود آرایش میدهند و یك نوع «لوتا»ی دیگر استعمال میکنند .

حقیقت اینست که این اختلافات ظاهری میان مسلمانان و هندوان فقط در شهرها وجود دارد و بتدریج هم از میان میرود . دهقانان و کارگران صنعتی مسلمان بزحمت از

---

۱ ـ آفتابه ـ م

۲ ـ پارچه‌ئی که هندوان بشکل لنگ بجای شلوار بکمر خود میبندند ـ م.

رفقای هندوی خود تشخیص داده میشوند . هر چند که هنوز تحصیل کرده‌های مسلمان و دانشجویان کالج علیگر یك فینهٔ سرخ بسر می گذارند و آنرا کلاه ترکی مینامند (در حالیکه خود ترکها این کلاه را رها کرده‌اند) اما اغلبشان دیگر به ندرت ریش میگذارند. زنان مسلمان اکنون به تدریج «ساری»[1] خواهران هندی خود را پذیرفته‌اند واز کنج انزوا و پشت «پرده» وحجاب بیرون آمده‌اند . سلیقهٔ شخصی من با بعضی از این رسوم جور در نمی آید و دیگر برای گذاردن ریش وسبیل وطرز مخصوص آرایش موی سراهمیتی قائل نیستم اما بهیچوجه هم میل ندارم که سلیقهٔ شخصی خود را بدیگران تحمیل کنم هر چند که باید اعتراف کنم که وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان در کابل شروع به کوتاه کردن ریش مردم کرد با اقدام او بسیار موافق بودم .

باید بگویم که آندسته ازهندوان و مسلمانان که همیشه به عقب مینگرند و همیشه به چیزهائی چنگ میزنند که ازدستشان می گریزد و دور میشود واقعاً وضع رقت‌انگیزی پیدا میکنند . من بهیچوجه نمیخواهم گذشته را محکوم سازم و آنرا مردود بشمارم زیرا در گذشتهٔ ما چیزهای بسیارزیبا وعالی هم وجوددارد . اطمینان دارم که این زیبائیها همیشه باقی خواهد ماند وادامه خواهد یافت . اما متأسفانه کسانی که در کشور ما بسوی عقب مینگرند و بدامان گذشته‌ها می آویزند به زیبائیها و چیزهای خوب آن توجهی ندارند بلکه به چیزهائی میپردازند که به ندرت ارزش دارد وحتی اغلب هم زیان آوراست .

درسالهای اخیر مسلمانان هند دستخوش ضربات وتکانهای شدیدی شده‌اند و بسیاری ازاندیشه‌های عمیق وعزیز ایشان نابود شده‌است ، ترکیه که قهرمان و پیشوای دنیای اسلام بود نه‌فقط به‌عنوان خلافت که هند درسال ۱۹۲۰ بخاطر آن دلیرانه مبارزه‌میکرد، پایان داده‌است بلکه قدم بقدم ازمذهب نیز دور شده‌است.[2] درقانون اساسی جدید ترکیه ماده‌ئی هست که میگوید «ترکیه یك کشور اسلامی است» اما خود ترکها آنرا هم یك اشتباه دانسته‌اند و کمال پاشا[3] درسال ۱۹۲۷ گفت «مادهٔ قانون اساسی جدید که ترکیه را یك دولت اسلامی اعلام میدارد یك نوع بیان سازشکارانه و نادرستی است که باید در اولین فرصت اصلاح گردد.» وتصورمیکنم که بعدها چنین اصلاحی را بعمل آورد .

کشور مصر نیز هرچند بااحتیاط بیشتری قدم برمیدارد ، درهمین راه پیش میرود و سیاست خود را ازمذهب جدا نگاه میدارد . کشورهای عربی دیگر ، جز خود عربستان

---

۱ ـ چادرهای مخصوص زنان هند که روی ایشانرا نمیپوشاند ـ م .

۲ ـ به‌حاشیهٔ صفحه ۸۵ رجوع شود ـ م.

۳ ـ منظور مصطفی کمال آتاتورك، پیشوای ترکیه جدید، نخستین رئیس جمهوری آنکشور است ـ م .

که کشورعقب مانده‌تریست ، نیز در همین راه هستند . ایران اکنون به دورانهای پیش ازاسلام خود توجه دارد و کوشش دارد ازفرهنگ قرون پیش ازاسلام خود الهام بگیرد. درهمه جا مذهب عقب می‌نشیند واحساسات و تمایلات ملی بشکل نمایانی جلو می آید و توسعه می‌پذیرد . بدنبال احساسات ملی و«ناسیونالیسم»، «ایسم»[1] های دیگری فرامیرسند که به مسائل اجتماعی واقتصادی توجه دارند . آیا در میان تمام این واقعیات یك «ملت مسلمان» ویك «فرهنگ مسلمان» درهند چه معنی وچه‌صورتی پیدا میکند؟ آیا این کلمات برای آن نیست که درآینده انگلستان آنها را باکمال رضایت برای ادامهٔ نفوذ وتسلط باصطلاح خیرخواهانهٔ خود مورد استفاده قراردهد ؟

اگرمفهوم ترقی وتکامل از نظر فردی آنست کـه شخص در مسائل سیاسی نظری وسیع‌ترپیدا کند ، درواقع رهبران فرقه‌های مذهبی ما ودولت بریتانیا علناً وتعمداً درست درجهت معکوس آن قدم برمیدارند و همواره با افکار محدودتر و در دایره‌ئی تنگ‌تر به‌مسائل مینگرند .

---

۱ ـ منظور عقاید ونظریات مختلف سیاسی واجتماعی است که مجموعاً درزبانهای اروپائی باپسوند «ایسم» بیان میشود. مانندسوسیالیسم، کمونیسم، رادیکالیسم، لیبرالیسم‌وغیره - م.

۵۷

بن بست

احتمال بازداشت مجددومحکومیت‌دوباره‌همواره‌همچون‌شمشیری خطرناك و تهدید کننده بالای سرم آویخته‌بود . خطر بازداشت ومحکومیت من‌خیلی بیش‌ازیك احتمال‌بود زیرا درموقعیکه مقررات استثنائی درسراسر کشور رواج داشت وسازمانهای کنگره غیر قانونی‌بود طبعاً این‌احتمال خیلی‌شدید وجدی میشد . با وضعیکه حکومت بریتانیا داشت وباطبعی که من‌داشتم بازداشت مجدد من‌تقریباً قطعی واجتناب ناپذیر بنظرمیرسید . این احتمال دائمی بازداشت ورفتن مجدد بزندان درتمام‌کارهایم تأثیر می‌بخشید . نمیتوانستم باتمام میل‌وروح خود به‌کاری بپردازم، درعین‌حال یك‌نوع حالت شتابزدگی درمن‌بوجود آورده‌بود که میخواستم حداکثر کارهای ممکن را هر چه زودتر و در مهلتی کـه دارم انجام دهم .

درواقع خودم دیگر دلم نمیخواست که بهیچوجه بهانه‌ئی برای باز داشت مجددم فراهم سازم ودوباره بزندان بروم وباین جهت تااندازۀ زیادی از فعالیت‌هائی که ممکن بود سبب بازداشت وزندانی‌شدنم شود اجتناب میکردم‌مثلااز نقاط مختلف استان خودمان وسایرنواحی کشور دعوتهای متعددی‌برایم میرسید که بسفر بپردازم وبرای مردم صحبت کنم ومن این‌دعوتها رارد میکردم زیرا میدانستم که یك‌چنین‌سخنرانیهائی ناچار به‌انتقاد ازاقدامات دولت واوضاع حاضرمیکشید ومسلماً دولت هم هرچه‌زودتر جلوآنرامیگرفت وباکمال خشونت به‌آن پایان میداد . برای من راه میانه‌ئی وجود نداشت و چنین وضعی پرهیز ناپذیر میبود . حتی‌وقتیکه برای منظورهای دیگری غیر از فعالیت تبلیغاتی ومثلا برای دیدن گاندی‌جی یاملاقات ومشورت بااعضای کمیتۀ عاملۀ کنگره بسفر میرفتم اغلب ناچار میشدم که درمیتینگ‌های عظیمی که تشکیل‌میشد بسخن پردازم وآزادانه برای‌مردم حرف بزنم . وقتی به«جبلبور»[1] رفتم میتینگ‌عظیمی برپاشد وتظاهرات‌عمومی‌دامنه‌داری

---

۱ ــ شهریست درقسمت مرکزی هند ـ م .

صورت گرفت . دردهلی ازدحام مردم واستقبال عمومی ازمیتینگ که من‌هم درآن‌شرکت کردم باندازه‌ئی بود که من‌هرگز نظیر آنرا درآنجا ندیده بودم . مسلم بود که همین استقبالهای بزرگ‌عمومی‌وموفقیت‌های میتینگ‌هاوتظاهرات نشان میداد که دولت‌تکرار آنها راتحمل نخواهد کرد واجازه نخواهد داد . دردهلی، بلافاصله بعد ازمیتینگ‌بزرگی که من درآن صحبت کردم شایعه‌ئی انتشاریافت که بزودی مرا دستگیرخواهند کرد اما خوشبختانه درآنموقع مرا توقیف نکردند و من به الله آباد بر گشتم . اما ناچار شدم که ازرفتن به«علیگر» وسخنرانی برای دانشجویان دانشگاه اسلامی آنجا که منتظرمن بودند صرفنظر کنم .

درعین‌حال خوشم نمی‌آمد که درچنین‌موقعی که دولت‌سعی‌دارد هرنوع فعالیت‌موثر سیاسی را از میان ببرد خود را با فعالیت‌های عمومی غیرسیاسی مشغول سازم . احساس میکردم که درمیان اعضای کنگره تمایل شدیدی برای گریز از فعالیت‌های سیاسی وجود دارد واغلب آنها میخواستند باپرداختن به‌فعالیت‌های کم اهمیت‌دیگری- که هرچندبخودی خود مفیدبود اما بامبارزه‌ماارتباط زیادی‌نداشت-خود راازخطرات محفوظ نگاهدارند. این‌تمایل برای هرکس بسیار طبیعی‌بود اما من‌احساس میکردم که این روحیه را نباید تشویق‌کرد ورواج داد .

دراواسط اکتبر ۱۹۳۳ ملاقاتی ازفعالین سازمان کنگره در ولایات متحده ، در شهر الله آباد ترتیب دادیم تااوضاع موجود رامورد مطالعه قراردهیم و برای اقدامات آینده تصمیم بگیریم. کمیتهٔ‌ایالتی ماغیرقانونی اعلام‌شده‌بود وحق‌تشکیل اجتماع نداشت. ماهم چون هدفمان فقط ملاقات بایکدیگربود ونمیخواستیم مقررات موجود رانقض کنیم ملاقات مزبور رابصورت رسمی ترتیب ندادیم. ما از آن اعضای کمیتهٔ‌ایالتی که‌خارج از زندان بودند وعده‌ئی ازفعالین کنگره دعوت کردیم که بصورت غیررسمی در ملاقات و کنفرانس شرکت جویند . گرچه این ملاقات بصورت خصوصی و غیررسمی تشکیل میشد درآن‌هیچگونه مسائل مخفی وجود نداشت وهیچ خیال نداشتیم که ضمن آن در بارهٔ‌مسائل فوق‌العاده‌ئی بمذاکره پردازیم. بعلاوه تاآخرین لحظهٔ‌ملاقات‌وتاپایان کارهم نمیدانستیم که آیادولت بمداخله خواهد پرداخت و ازین ملاقات‌غیررسمی و خصوصی جلوگیری خواهد کرد یا نه ؟

دراین‌ملاقات به‌مطالعهٔ اوضاع مهم جهانی ومسائل بزرگی ازقبیل‌بحران‌اقتصادی، نهضت‌نازیسم آلمان ، نهضت‌کمونیسم ونظایرآنها‌پرداختیم . ماازرفقای خوددرخواست کردیم که مبارزهٔ ملت هند راهمواره باارتباطی که باوقایع سایر نقاط جهان پیدامیکرد درنظر بگیرند . بالاخره کنفرانس وملاقات مزبور یك‌قطعنامهٔ سوسیالیستی‌هم بتصویب

رساند که درآن هدفهای نهائی نهضت بیان میشد وضمناً درآن با قطع مبارزه و نهضت نافرمانی عمومی‌هم مخالفت شده بود .

همه کس بخوبی‌میدانست که درآن موقع برای‌توسعهٔ نافرمانی‌عمومی امکانی‌وجود نداشت وحتی نافرمانی بصورت فردی‌هم یا بزودی ازمیان میرفت یا فقط بصورت بسیار ملایم ومحدودی ادامه‌مییافت . بنابرین توصیهٔ ما برای ادامهٔ نافرمانی‌درموقعیکه دولت حملات خود را دنبال میکرد ومقررات استثنائی‌شدیدی رابرای سرکوبی ما بکار میبرد عملانتیجه‌ئی نمیداد . این اقدام ما فقط جنبهٔ تشریفاتی و ظاهری داشت . ماتصمیم گرفتیم که اسماً وبطوررسمی نافرمانی عمومی را دنبال کنیم منتها در عمل به‌فعالین خود تعلیم میدادیم که بشکلی فعالیت کنند که حتی‌المقدور بزندان نروند . از آنها میخواستیم که فعالیت عادی خود را ادامه دهند و البته اگر اتفاقاً بازداشت شدند زندان خود را هم با خوشروئی‌بپذیرند . مخصوصاً به‌آنها توصیه کردیم که تماس خود را با مناطق روستائی توسعه دهند ونتایج تخفیف‌های مالیاتی‌وتضییقات دولتی رادرمیان دهقانان مورد مطالعه وسنجش قراردهند . درآن موقع مابهیچوجه مبارزهٔ عدم پرداخت حقوق اربابی‌ومالیاتی راتوصیه نمیکردیم . این‌مبارزه اززمان «کنفرانس‌پونه»[1] به‌بعد ازطرف گاندی‌جی‌رسماً ملغی شده‌بود ومسلم بود که درآن موقعیت نمیشد آنرا از نو زنده ساخت‌وتوسعه‌داد.

این برنامه درواقع یك برنامهٔ بسیار معتدل‌بود که هیچ جنبهٔ تندوتجاوزآمیز نداشت وبهیچوجه شامل فعالیت‌های مخالف قانون نمیشد معهذا میدانستیم که حتی‌همین تصمیمات ملایم هم بالاخره به‌بازداشت مامنتهی خواهدشد . عملا هم همینکه فعالین ما به دهکده‌ها رفتند بازداشت‌شدند وباتهام نادرست تبلیغ وتحریك برای‌اعتصاب مالیاتی وعدم‌پرداخت بهرهٔ مالکانه مورد تعقیب ومحاکمه قرارگرفتند زیرا این اتهامات درآن موقع وطبق مقررات خاص واستثنائی قابل تعقیب شمرده میشد . من خود نیز درنظر داشتم که بعد از بازداشت بسیاری رفقا که بدین‌ترتیب زندانی‌شدند به‌مناطق روستائی بروم امافعالیت‌های دیگر مرا بخود مشغول میداشت واین‌منظور به‌تأخیر می‌افتاد تا اینکه بالاخره زیاد دیر شد وبازندانی‌شدن مجدد خودم فرصت ازدست رفت .

درظرف آن ماهها اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره نیز دوبار بایکدیگر ملاقات کردند تا اوضاع عمومی سراسر هند رامورد رسیدگی قراردهند . خود کمیته در آنموقع بطور رسمی‌فعالیتی‌نداشت زیرا نه‌فقط از طرف دولت یك سازمان غیرقانونی اعلام شده بود بلکه گاندی‌جی هم بعدازمذاکرات «پونه» اصرارداشت که تمام کمیته‌های کنگره ودفاتر

---

[1] - به‌آخرصفحهٔ۵۲۳ وبه‌صفحهٔ ۵۲۴ رجوع شود - م .
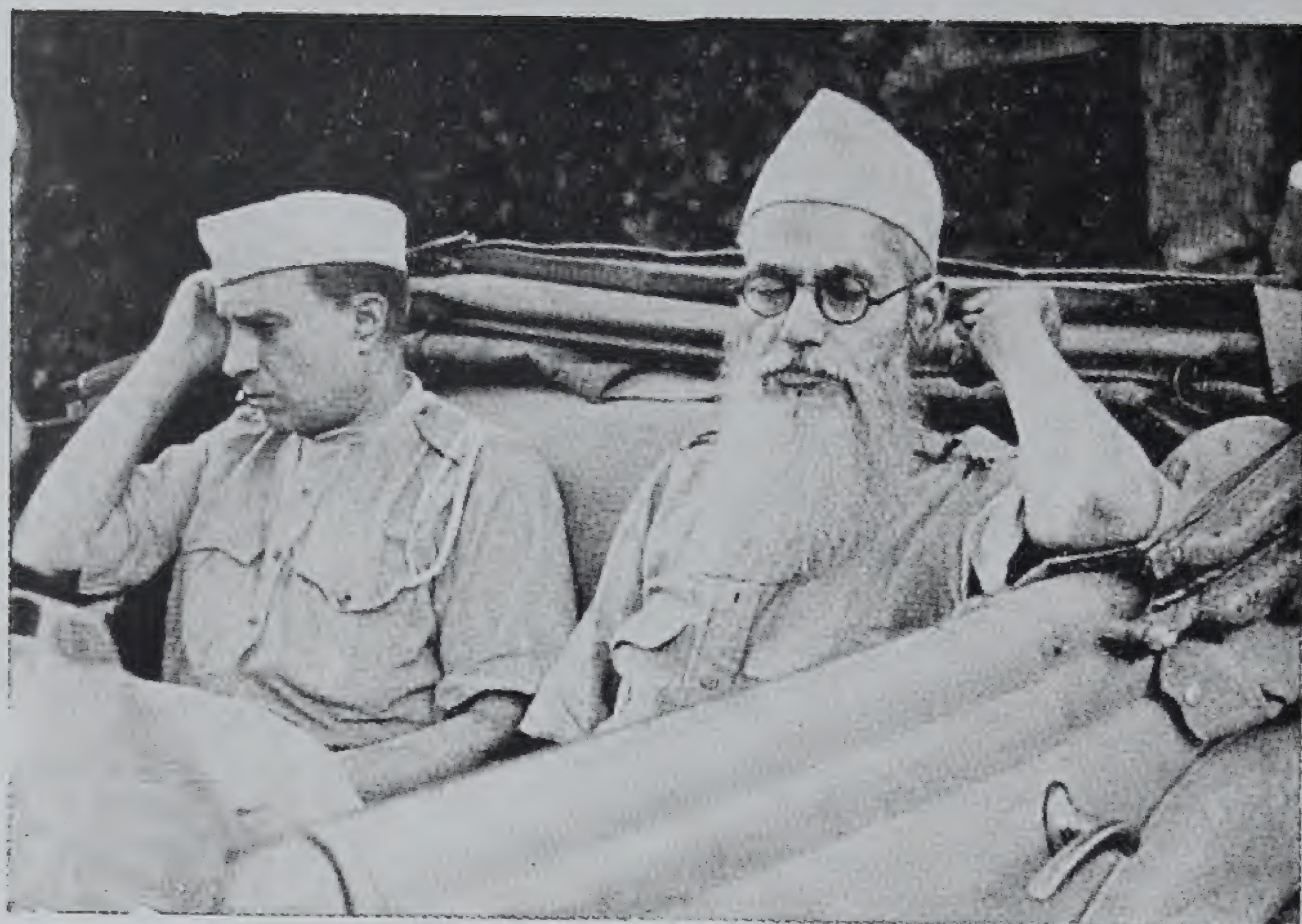
نهرو درلباس داوطلبان کنگره

نهرو وچندتن ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			
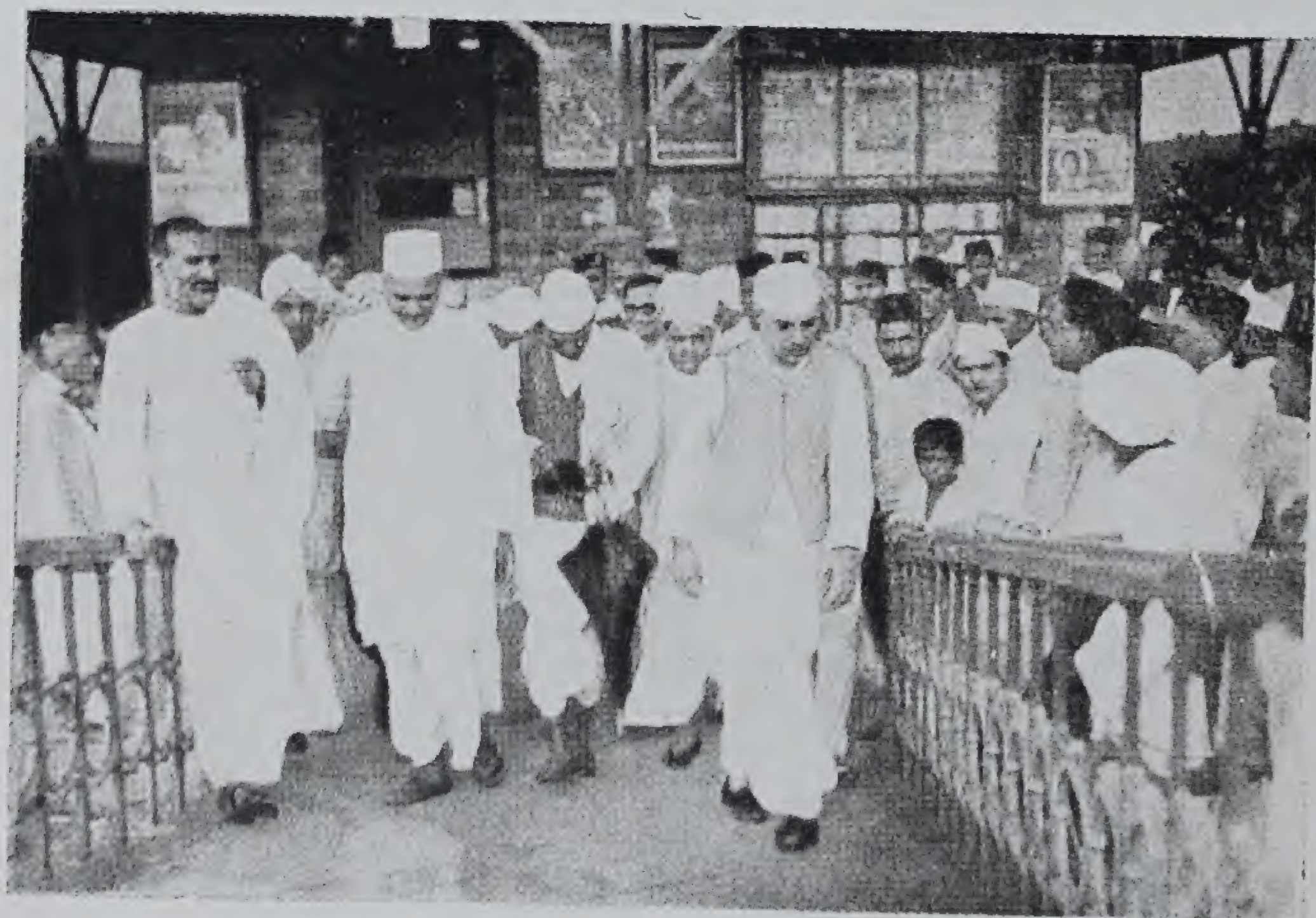
و مراکز کار وفعالیت کنگره تعطیل گردد ومن‌هم ازین‌جهت دروضع مخصوص ودشواری گرفته بودم.

موقعیکه اززندان بیرون آمدم این‌تصمیم دولت وموافقت گاندی‌جی رانپذیرفتم و باکمال اصرار خود را «دبیرکل کنگره» مینامیدم. امادرواقع فعالیت‌من‌پادرهوا واسمی بود زیرا دیگر نه‌دبیرخانه ونه‌محلی برای دوایر کنگره وجودداشت، نه‌کارمندان اداری ودفتری دبیرخانه وجود داشتند و نه یك رئیس علی‌البدل بود که با من همکاری کند. گاندی‌جی هم هرچند که همواره برای‌مشورت وتبادل نظر آماده‌بود اما به‌مسافرت‌عظیم خود در سراسر کشور و فعالیت و تبلیغ برای توسعه و پیشرفت نهضت «هریجن» سرگرم بود.

مااعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌سعی کردیم کارخودرا طوری‌ترتیب دهیم که گاندی‌جی رادرراه‌سفرش گیربیاوریم وباحضور او به‌گفتگو ومطالعه وتبادل نظر بپردازیم. بدین ترتیب بود که‌یکبار در «جبلپور» و یك‌بار در «دهلی» با حضور او جلساتی تشکیل دادیم.[1] این دوملاقات اعضای کمیتهٔ‌عامله که جنبهٔ تبادل نظرومشورت راداشت‌اختلافات میان اعضای کمیته راروشن‌ساخت. درحقیقت ما دریك بن‌بست افتاده‌بودیم ونمیتوانستیم راه خروجی از آن پیدا کنیم که مورد توافق و قبول همگی باشد. در میان کسانی که میخواستندنافرمانی‌عمومی ادامه‌یابد وکسانی که مخالف‌آن بودندنقش گاندی‌جی‌قاطع و تعیین‌کننده بود وچون شخصاً باعقیدهٔ دسته دوم موافق بود مسائل بهمان صورت لاینحل قبلی باقی‌ماند.

مسئلهٔ شرکت در مبارزات انتخاباتی برای تعیین نمایندگانی بنام سازمان کنگره وشرکت آنها در مجمع قانونگزاری آینده نیز هرچند در آنموقع مورد توجه اعضای کمیتهٔ عامله نبود ازطرف بعضی ازاعضای کنگره مورد مذاکره واقع میشد. در حقیقت این‌موضوع هنوز مطرح‌نبود وبحث از آن خیلی‌زود وبیمورد بود. اصلاحاتی که‌باصطلاح قراربود دروضع انتخابات صورت پذیرد ظاهراً ودست‌کم برای مدت دو سه سال دیگر تحقق نمی‌پذیرفت و درآنوقت صحبت انتخابات جدیدی برای مجمع قانونگزاری درمیان نبود. من‌شخصاً باشرکت در مبارزات انتخاباتی مخالفت اصولی نداشتم و در فکر خود احساس‌میکردم که هروقت چنین فرصتی پیش‌آید کنگره باید ازآن‌استقبال کند. امادر آنموقع که ما ازآن صحبت میکردیم بحث در این‌باره جزاینکه افکار را بیهوده متشتت سازد فایده‌ئی نداشت. من‌امیدواربودم که ادامهٔ مبارزهٔ ماخود بخود مسائلی‌را که برای‌ما

---

[1] - میتینگ‌هائی که دراول این فصل ازآن صحبت شده‌است بمناسبت همین ملاقاتها تشکیل شده‌بود - م.

پیش خواهد آمد و با آن مواجه خواهیم شد روشن خواهدساخت ومانع آن خواهد شد که عناصر سازشکار بتوانند موقعیت ممتاز ومؤثری بدستآورند .

در این ضمن بهارسال مقالات واعلامیه‌های خود برای مطبوعات نیزهمچنان ادامه میدادم. طبعاً درآنموقع ناچار بودم که مطالب خود را تا اندازه‌ئی ملایم‌تر بنویسم زیرا این مطالب بقصد انتشار در مطبوعات نوشته میشد ودرآنوقت سانسور شدید ومقررات گوناگونی‌وجود داشت که دستهای متجاوز آنها بهمه جا میرسید و در همه چیز دخالت میکرد. حتی‌اگرخود من‌هم بی‌احتیاطی‌میکردم‌ومقالات تندی مینوشتم، مدیران وناشرین وچاپ‌کنندگان روزنامه‌ها بی‌احتیاط نبودند. رویهمرفته روزنامه‌ها نسبت بمن حسن نیت داشتند وحتی‌المقدور بنفع نظریات من عمل میکردند منتها نه‌همیشه. گاهی اتفاق می‌افتاد که نظریات من یا قسمتی‌از نوشته‌هایم‌حذف میشد. حتی‌یکبار تمامی‌یك مقاله که بخاطر آن رنج بسیار برده بودم‌هرگزانتشار نیافت. در ژانویه ۱۹۳٤ موقعی که در کلکته‌بودم مدیریکی‌از روزنامه‌های مهم شهر بدیدنم آمد وبمن گفت که‌آن مقاله را برای مدیر کل انتشارات مطبوعاتی کلکته فرستاده است تا عقیدهٔ اورا در بارهٔآن بداند و چون او با انتشارآن مقاله‌موافق نبوده‌نتوانسته استآنرا انتشار دهد. این‌آقای باصطلاح مدیرکل «انتشارات‌مطبوعاتی» در واقع دستگاه سانسور دولتی‌مطبوعات درکلکته بود که بااین اسم نامیده میشد!

در بعضی‌از مصاحبه‌های مطبوعاتی‌ومطالب ومقالاتی که در روزنامه انتشارمیدادم به انتقاد شدید از بعضی گروهها‌یا بعضی‌افراد میپرداختم. این‌انتقادات من درآنها‌تأثیری شدید وعکس‌العملی تند بوجود میآورد . زیراآنها انتظار حمله وانتقادی از جانب ما نداشتند. علت آن‌هم این بود که گاندی‌جی‌این فکررا انتشار داده بود که هرکس‌میتواند به کنگره حمله کند واطمینان‌داشته باشد که کنگره هرگز باین حملات پاسخ نخواهدداد. خود گاندی جی این سرمشق‌را عمل‌میکرد وعده‌ئی‌ازسران ورهبران کنگره هم کما بیش ازاوپیروی میکردند. اما گاهی‌هم استثناهائی‌دیده میشد. معمولا ما برای انتقاد وحمله به مخالفین خود زبانی نرم وکلماتی ملایم بکار میبردیم واین امر به حریفان و مخالفین ما فرصت میداد که باکمال‌جسارت‌وبی‌پروائی‌وباآرامش‌خاطر به‌حملات‌واستدلالات نادرست برضد ما بپردازند وروشهای اپورتونیستی وخودخواهانه‌ئی‌رابکار برند .

در موقع این گفتگوها ومباحثات‌مطبوعاتی‌میان کنگره ومخالفین معمولا هر دو طرف از گفتگودربارهٔ مسائل واقعی‌پرهیز‌میکردندوبه ندرت اتفاق می‌افتاد که‌یك‌مباحثهٔ شرافتمندانهٔ صحیح ومنطقی به‌آن شکل که در کشورهای غربی ــ البته جز در کشورهائی که فاشیزم پیروز شده است ــ وجود دارد، صورت پذیرد . اما مقالات و انتقاداتی که من

منتشر کردم برخلاف این سنت قدیمی مستدل وتاآنجا که مقدورات اجازه میداد تند بود.

درآنروزها خانمی که از دوستان منست وهمیشه نظروعقیدهٔ اوبرایم گرامی و پر ارزش بوده است بمن نوشت که شدت بعضی‌از مقالات واعلامیه‌های من که درمطبوعات منتشر میشد اورا بحیرت انداخته است ومن «روشی‌تند و تجاوزآمیز» اتخاذ کرده‌ام و از من‌میپرسید که آیااین‌روش تند من‌بعلت «ناکامی» در وصول به‌آرزوهایم نمیباشد؟خودمن نیز بارهااین‌سئوال را برای‌خودمطرح ساخته‌ام.

در واقع این نظر تا اندازه‌ئی کاملا صحیح بود زیرا همهٔ ما بخاطر ناکامیهـا و محرومیتهای ملی‌خود رنج میبردیم . همچنین از نظر فردی هم شاید تا اندازه‌ئی صحیح میبود وهرچند که خودم به این‌امرتوجهی‌نداشتم واحساس‌ضعف یا شکستی‌نمیکردم‌ممکن است بعلت وضع زندگی‌خاصی که برایم پیش‌آمده‌بود یك چنین حالت روحی‌در من‌ایجاد شده بود. از وقتیکه زندگی‌سیاسیم باگاندی جی تماس پیدا کرده بود لااقل یك چیز را از اوآموخته بودم وآن این بود که هرگزافکارم را بخاطر ترس از عواقب آن در دل خود محبوس نسازم وهمیشه فکرخود را آزادانه بیان کنم . این عادت را در سیاست هم دنبال کرده‌ام وهرچند اغلب برایم دردسرهـای فراوان بوجودآورده است اما یك نوع احساس رضایت خاطرهم برایم‌فراهم ساخته است. (در زمینه‌های دیگرپیروی از این‌اصل خیلی‌دشوارتروخطرناکتراست.) امارویهمرفته‌مامجبور بودیم که‌فریادمان‌رادرسینه‌مان‌خفه کنیم‌وحرفهاواعتراضات خودرانگوئیم وتصورمیکنم که بعلت همین عدم اظهار مکنونات قلبیست که‌همهٔمایکنوع تنهائی‌وناکامی‌ومحرومیت‌روحی‌درخوداحساس‌میکنیم.وقتی هر کس میتواند آزادانـه حرفش را بگوید و احساس میکند که عـدهٔ زیادی از مردم مثل او فکرمیکنند و عواطفی نظیراودارند طبعاً یکنوع حالت آرامش بخش در شخص بوجود می‌آید ونیروی عظیمی برای مقابله باضعفها و ناکامیهای‌روحی‌دراوایجادمیشود.درحالیکه وقتی‌حرفها ناگفته میماند بصورت عقده‌ئی‌در میآید وشخص دستخوش احساس ناکامی و تنهائی‌میشود. تصور میکنم دشوارترین احساس وبدترین حالات روحی آنست که شخص خود را تنها وفراموش شده حس کند.

آیا در چنین وضعی که ما هستیم‌ودراین‌دنیای پرمصیبت وعجیب چگونه ممکن‌است که انسان از چنگ احساس ضعف وعجز بگریزد؟ چه بسیار اتفاق می‌افتد که تمام‌آنچه‌ما را احاطه کرده است درنظرمان دروغ وبی‌معنی‌جلوه می کند وهرچند که بظاهر بزندگی در محیط خود ادامه میدهیم اما وقتی که باطراف خود مینگریم و آنچه ما را احاطـه کرده است می بینیم ومی‌سنجیم روحمان بسختی آزرده وآشفتـه میشود واحساس خشم و ناراحتی‌شدیدی ما را فرا میگیرد. میترسم که خود من هم در برابر بسیاری از حوادث و

اشخاص ودر مقابل فعالیتهای ناروای بسیاری از گروههای مختلف همین احساس خشم و ناراحتی را که در روحم بوجود آمده است منعکس کرده باشم.

در واقع هرچه زمان میگذرد شکل کنونی زندگی وطرز کار اشخاصی که در اجتماع ما فعالیتهای مهم دارند مرا بیشتر بخشم می آورد و ناراحت میسازد زیرا هرروز بیش از پیش می بینم که بخاطر منافع حقیر خصوصی یا اعتقادات خرافی، مسائل حیاتی و حقیقی زندگی نادیده گرفته میشود ومنافع بزرگ اجتماعی وملی قربانی میگردد. طبعاً یك چنین مشاهدهٔ دائمی یك نوع ناراحتی روحی دائمی هم در من بوجود می آورد . معهذا امیدوارم با وجود تمام این ناراحتیها و آشفتگی های روحی و با وجود تمام حملات وانتقادات شدیدی که نسبت بدیگران بعمل میآورم روح شادی و شوخی را از دست نداده باشم و همیشه بتوانم به بلاهت‌های خودم ودیگران بخندم.

گاهی از اعتقادی که اشخاص نسبت به مشیت الهی ابراز میدارند وهمه چیز خود را ناشی از آن میدانند متحیر میشوم. تعجب میکنم که می بینم باوجود شکستهای پی در پی و ناملایمات پشت سرهم باز هم این اعتقاد در وجودشان باقی میماند و مقاومت میکند و حتی تحمل شکست‌ها وناکامیها و ناملایمات خود را نشانهٔ اعتقاد به نسبت مشیت الهی میشمارند . درحالیکه چه بسیار کسان هستند که در روحشان عصیانی بوجود می آید و این اشعار زیبا ولطیف «ژرارهوپکینس» [1] در قلبشان طنین انداز میشود :

«خداوندا! اگر من برضای تو راضی شوم البته تو عادلی
اما خدایا آنچه من خواهان آنم نیز ناروا نیست
چرا گناهگاران کامیاب میشوند
و چرا همهٔ تلاشهای من بناکامی میکشد؟
ای دوست من. مگر تو با من دشمنی !
در حیرتم که بدتر از ناکامی وحرمانی
که نصیب من ساختی چه تواند بود
آه! که بردگان شهوات تمام عمر بیحاصل خود را
به عشرت میگذرانند وهمیشه کامرواهستند
ومن، خداوندا که عمرم را در راه تو نهاده‌ام چنین نصیبی دارم . »

آیا اعتقاد به یك هدف بزرگ، به یك ایدآل ارجمند به خوشبختی انسان و بسرنوشت

۱ـ Gerard Hopkins

بشر، نمیتواند در ردیف اعتقاد به مشیت الهی قرار گیرد ؟ اگر بخواهیم این اعتقادات را با منطق و استدلال بسنجیم طبعاً با مشکلات مواجه خواهیم شد. اما در درون ما چیزی هست که بی‌اختیار باین امیدها و باین اعتقادات چنگ میزند وخود را بدان می آویزد زیرا بدون آنها زندگی همچون صحرائی تهی وهولناك خواهد بود که درآن هیچ واحهٔی هم وجود نداشته باشد.

تأثیر تبلیغات سوسیالیستی من بعضی از همکاران کمیتهٔ عامله را ناراحت میساخت . از سالها پیش که من دست به چنین تبلیغاتی برده بودم آنها فعالیت‌های مرا تحمل میکردند وحالا هم دلشان میخواست که بازهم تا بتوانند روش مرا تحمل کنند و بازهم بامن بسازند وعدم رضایتی نشان ندهند. اماروش من اکنون صاحبان منافع مستقردر کشور را تااندازهٔی به تشویش می انداخت وفعالیتهای من دیگردر نظر آنها بدون خطر نبود .

من میدانستم که بعضی ازهمکارانم هیچ نوع تمایلات سوسیالیستی ندارند. با وجود این همیشه فکرمیکردم که اگر چه من عضو کنگره و دستگاه اجرائی آن هستم شخصاً کاملا آزاد هستم وحق دارم به تبلیغات سوسیالیستی بپردازم منتهی در این کار نمیبایدپای کنگره را در میان بکشم و بنام کنگره اقدام کنم. اما همین موضوع که بعضی اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره چنین آزادی وچنین حقی را برای من قائل نمیشدند مرا ناراحت میساخت و برایم غیرمنتظره بود. ظاهراً من آنها را در وضع ناگواری قرار داده بودم و آنها هم از فعالیت من خشمگین و ناراحت شده بودند. اما من چه میتوانستم بکنم؟ من نمیتوانستم از کاری که آنرا مهمترین واساسی‌ترین وظیفهٔ خود میشمردم دست بکشم. اگرواقعاً میان فعالیتهای خصوصی وتبلیغات سوسیالیستی من با فعالیتم در کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تضادی وجودمیداشت ترجیح میدادم که از کمیتهٔ عامله کناره گیری کنم واستعفا دهم. اما درموقعیکه کمیتهٔ مزبور غیرقانونی اعلام شده بود وحتی هیچ فعالیت واقعی هم نداشت چگونه میتوانستم از آن استعفا دهم؟

چندی بعد، تصور میکنم در اواخرماه دسامبر، یکباردیگر نیز با چنین وضع دشواری مواجه شدم، درآنموقع گاندی جی نامهٔی از «مدرس» برایم فرستادوهمراه آن متن مصاحبهٔی راکه با نمایندهٔ روزنامهٔ «مدرس مایل» بعمل آورده بود و ازآن روزنامه بریده بود ، برایم ارسال داشت. مصاحبه کننده از گاندی جی دربارهٔ من وفعالیت من پرسشهائی کرده بود واوهم از فعالیت‌های من تقریباً بالحنی پوزش آمیز سخن گفته بودواطمینان داده بود که من شخص درست کار وقابل اطمینانی هستم وهرگز کنگره را به راههای جدیدی نخواهم کشاند !

طبعاً ازآنچه‌در باره‌ام گفته شده بود خوشوقت نشدم اما مخصوصاً ازاین جهت ناراحت

میشدم که میدیدم در این مصاحبه گاندی جی بدفاع از سیستم مالکیت بزرگ و زمینداری پرداخته بود. بنظر میرسید که او معتقد است مالکیت‌های بزرگ از لوازم و ضروریات زندگی کشاورزی و اقتصاد ملی ماست. این وضع برای من حیرت انگیز بود زیرا دیگر در زمان ما زمینداری و تعلقه‌داری و مالکیت‌های بزرگ هواداران زیادی نداشت. همه جا، در سراسر جهان، مالکیت‌های بزرگ از میان رفته‌است. حتی در هند هم اغلب مردم اکنون معتقد شده‌اند که عمر مالکیت‌های عمده بسر رسیده است و این سیستم دیگر روزگار درازی دوام نخواهد داشت. حتی خود تعلقه داران و زمینداران بزرگ هم با از میان رفتن این سیستم موافق هستند. البته بشرط آنکه قیمت کافی و مهمی در برابر املاکشان بایشان پرداخت گردد.[1] در واقع سیستم مالکیت‌های بزرگ خود بخود رو بزوال بود معهذا گاندی جی هنوز هم بدفاع از آن میپرداخت و به مالکین برای حفظ املاکشان اطمینان میداد و از این موضوع که زمین یك ودیعهٔ الهی در دست آنهاست و نظایر آن سخن میگفت.

در آنموقع نیز یکبار دیگر فکر میکردم که نظریات او و من تا چه اندازه بایکدیگر تفاوت دارد و از خود میپرسیدم که آیا همکاری ما در آینده تا کجا میتواند ادامه پیدا کند؟ آیا باید همچنان عضو کمیتهٔ عاملهٔ کنگره باقی بمانم. یا وقت آن رسیده است که از آن کناره گیری کنم و بدنبال افکار و فعالیتهای خود بروم؟ در آنموقع جواب صحیحی برای این سئوالات بنظرم نمیرسید و چند هفته بعد هم این سئوالات دیگر برایم مطرح نبود و بی‌معنی مینمود زیرا دوباره بزندان برگشتم.

کارهای خصوصی و خانوادگی قسمتی از وقتم را بخود مشغول میداشت. بیماری مادرم بهبودی می یافت اما خیلی به کندی. بنظر میرسید که از خطر جسته است اما هنوز هم همچنان بستری بود. وضع مالی خانوادگی نیز که مدتها مورد غفلت قرار گرفته بود و سخت آشفته بود توجهم را جلب میکرد. ما خیلی بیش از آنچه درامدمان بود خرج داشتیم و هیچ راهی بنظرم نمیرسید که مخارج خودمان را محدودتر سازیم زیرا زندگیمان بسیار کوچك و قناعت آمیز شده بود. وضعمان طوری بود که دائماً نگران روزی بودم که دیگر هیچ پولی نداشته باشیم. ثروت و مال معمولا برای زندگی جدید مفید و راحت بخش است اما برای کسی که میخواهد بسفری دراز برود باری سنگین میشود. برای مردم دارا و ثروتمند

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - آقای «پ. ن. تاگور» رئیس کمیتهٔ پذیرش در کنفرانس مالکین استان بنگال ضمن نطق خود در ۲۳ دسامبر ۱۹۳٤ چنین گفت: «من شخصاً هیچ نگران نیستم که روزی زمین های مالکین بزرگ وزمینداران، ملی بشود و بآنصورت که در ایرلند عمل شده است قیمت آنها بمالکین پرداخت گردد.» باید بخاطر آورد که مالکین بزرگ بنگال معمولا وضعشان ثابت‌تر از مالکین نواحی دیگر میباشد که در آنجاها وضع مالکیت ثبات قاطعی ندارد. ظاهراً افکار آقای «پ.ن. تاگور» دربارهٔ ملی شدن اراضی خیلی مبهم میباشد.

پرداختن به‌کارهای بزرگ که ثروتشان را بخطر اندازد بسیار دشوار است زیرا همواره میترسند و نگرانند که مبادا دارائی و ثروت خودرا از دست بدهند. وقتیکه دولت میتواند هروقت دلش بخواهداموال انسان‌را توقیف وضبط کند داشتن دارائی و ثروت چه‌فایده‌ئی دارد؟ بدین جهت بود که تقریباً دلم میخواست که خودرا از شر همان دارائی مختصری‌هم که برایمان مانده بود آسوده سازم.

احتیاجات خانوادگی ما بسیار ناچیز بود و احساس میکردم که میتوانم آنرا تأمین کنم. مهمترین نگرانیم این بود که مادرم در شامگاه عمرش ناراحت نشود و زندگیش از آنچه سابقاً بوده است بد تر نباشد همچنین فکر میکردم که تربیت و پرورش دخترم نیز که لازم بود در آینده به‌اروپا برود و تحصیلات‌خودرادنبال کندمعوق نماند. از اینها که میگذشتیم‌همسرم ومن‌هیچکدام احتیاج‌زیادی بپول نداشتیم. وشایدهم چون هرگز بی‌پول نمانده بودیم چنین افکاری داشتیم. مطمئن هستم که اگرروزی برسد که هیچ پول نداشته باشیم طبعاً آن وضع برایمان خیلی خوشایند نخواهد بود. یکی ازمهمترین خرجهای‌من که فوق‌العاده به‌آن اهمیت میدهم خریدن کتابهاست که هرگز نتوانسته‌ام‌از آن‌صرفنظر کنم.

برای اینکه وضع مالی را کمی سروصورت دهیم تصمیم گرفتیم‌جواهرات همسرم، ظروف نقرهٔ‌خانواده ولوازم‌دیگری ازاین‌قبیل که‌داشتیم‌وهمچنین مقادیری اسباب‌خورده ریزوعجیب وغریب را که بتدریج جمع‌شده بودبفروشیم. کماله ازفکر فروش جواهرات وزینت آلاتش خوشوقت وراضی نبود. زیرا هرچند که ازدوازده‌سال‌پیش (ازآغازدوران مبارزات شدید ملی) هرگز آنهارا بکار نبرده بود و آنها همیشه در بانك سپرده بود دلش میخواست بتواند آنهارا نگاهدارد وبعدها بدخترمان ببخشد.

کم کم سال۱۹۳۳هم پایان یافت وژانویه ۱۹۳٤ فرا رسید. بازداشت فعالین ما درروستاها وقراء بخش الله‌آباد هرچند که فعالیت مهمی‌نداشتندهمچنان ادامه‌داشت. لازم بنظر میرسید که ماهم بدنبال آنها به‌مناطق روستائی برویم و از آن قراء دیدن کنیم. «رفیع احمد قدوائی»[1] دبیر کمیتهٔ ایالتی ما که وجودش بسیار مؤثر بود نیز بازداشت شده‌بود. روز۲٦ ژانویه روز استقلال نیز فرامیرسد و نمیشد آنرا نادیده گرفت. ازسال ۱۹۳۰ به‌بعد باوجود تضییقات‌وفشارها همواره دراین روزتظاهرات وسیع وعلنی‌صورت گرفته بود. اما آیا حالا چه کسی‌میبایست رهبری تظاهرات را عهده‌دار شود؟ و آیا تظاهرات به‌چه‌شکلی صورت میگرفت؟ غیر ازمن حتی اسماًهم هیچ کس ازاعضای‌رسمی کنگره درالله‌آباد فعالیتی نداشت. بابعضی ازدوستان خود دراین باره مشورت کردم و تقریباً همه موافق بودند که باید در آنروز کاری انجام شود اما هیچکس نمیدانست و

---

۱ - به‌حاشیهٔ ۳ صفحه ٥٤٥ رجوع شود - م.

موافقتی پیدا نمیشد که چه‌کاری باید انجام گیرد. احساس میکردم که تمایل عمومی براین بود که از هر اقدامی که به‌بازداشتهای دسته جمعی جدیدی منتهی گـردد اجتناب شود. بالاخره من یك پیام مختصر باین مناسبت انتشار دادم واز مردم سراسر هند دعوت کردم که این روزرا درهمه‌جا تجلیل کنند منتها انتخاب وسایل اقدام وچگونگی عمل رابعهدهٔ تصمیمات وابتکارات محلی گذاشتم. درالله آبادهم طرح یك‌تظاهر وسیع ودامنه‌دار رادر تمام ناحیهٔ خود تهیه کردیم.

احساس میکردیم که سازمان دهندگان تظاهرات روز استقلال درآنروز بازداشت خواهند شد. باین جهت تصمیم گرفتم که پیش ازرفتن به‌زندان دیداری از استان«بنگال» بعمل آورم. این کار تا اندازه ئی بقصد ملاقات با همکاران قدیمی که در آنجا داشتم صورت میگرفت اما مهمترین هدفم از این سفر آن بود که باین وسیله نسبت به رنجها و فداکاریهای فوق‌العاده‌ئی که مردم این استان در مبارزات سالهای اخیر متحمل شده بودند ابراز احترام وحقشناسی کرده باشم. خوب میدانستم که نمیتوانم هیچ‌کاری برای کمك بآنها انجام دهم. تنها ابراز علاقه وهمدردی‌هم‌دروضع ایشان تاثیر واقعی بوجود نمیآورد امابازهم بسیار مفیدبود زیرا اهالی بنگال تصور میکردند که مردم سایر نواحی کشور درساعات دشوار رنج وبلا آنهارا ازیاد برده‌اند و تنها گذارده‌اند. این احساس آنها صحیح نبود اما درهرحال چنین احساسی درآنجا وجود داشت و بنابرین حتی فقط اظهار علاقه وهمدردی ظاهری‌هم بآنها تسلیت وآرامشی می‌بخشید.

همچنین میخواستم «کماله» را باخود به‌بنگال ببرم ودر آنجا باپزشکان دربارهٔ معالجهٔ اومشورت کنم. اوحالش هیچ خوب نبود. اما هردوی‌ما تاآنوقت سعی کرده‌بودیم معالجهٔ جدی را تااندازه‌ئی بتاخیر اندازیم زیرا چنین معالجه‌ئی ایجاب میکرد که ظاهراً مدت درازی در کلکته یادر جای دیگر بمانیم و مامیخواستیم در دوران کوتاهی که من خارج از زندان میگذراندم هرچه بیشتر باهم باشیم. فکر میکردم وقتی که من دوباره بزندان برگشتم اووقت وفرصت‌کافی برای رجوع به‌پزشکان ومعالجه خود خواهدداشت امااکنون که بازداشت من خیلی نزدیك بنظر میرسید تصمیم گرفتم که لااقل تاخودم‌آزاد هستم در کلکته مشاوره‌ئی باپزشکان در بارهٔ او انجام شود. بقیهٔ‌کارها میتوانست برای بعد بماند.

بدینقرار کماله ومن‌تصمیم گرفتیم که‌روز ۱۵ ژانویه به‌کلکته‌برویم زیرامیخواستیم پیش از ۲۶ ژانویه برگردیم تادر میتینگ وتظاهرات روز استقلال درالله آباد شرکت داشته باشیم.

۵۸

زلزله

بعداز ظهرروز ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۳۴ بود. درایوان خانهٔ خودمان درالله‌آباد ایستاده بودم و برای جمعی از دهقانان صحبت میکردم . مراسم مذهبی سالیانهٔ « ماگ‌ملا »[1] و مکاره‌ئی که باین‌مناسبت در کناررود گنگ برپا میشودتازه‌شروع شده‌بود و باین جهت‌هر روز عدهٔ زیادی از مردم به‌خانهٔ ماهم میآمدند . ناگهان احساس کردم که نمیتوانم روی پاهایم ثابت به‌ایستم وتعادلم را حفظ کنم . ناچار به‌یکی از ستونها که در نزدیکیم بود چسبیدم . همه‌جا درها بسروصدا درآمد ویك‌نوع همهمه از« سواراج بهاوان» که‌چسبیده به‌محل اقامت مابود وسفالهای بام‌آن فرو میریخت برخاست .

چون هرگز بازمین لرزه وزلزله سابقه وآشنائی نداشتم ابتدا متوجه نشدم که‌چه اتفاقی روی داده است . اما بزودی حقیقت را درك کردم . این تجربهٔ تازه برایم جالب توجه بود وهمچنانکه به‌صحبت خود برای دهقانان‌ادامه‌دادم مقداری‌هم دربارهٔ زمین‌لرزه حرف زدم . عمهٔ پیرم از دور فریاد میکشید که فوراً ازحدود ساختمان و داخل عمارت بیرون بروم. این فکر بنظرم عجیب و بی‌معنی میآمدزیرا،هم زلزله چیز مهم وجدی‌بنظر نمیرسید وهم بنظرم عجیب بود که مادرم راکه درداخل منزل بستری بود و «کماله» را که مشغول جمع‌آوری جامه‌دانها واسباب سفر بود رها کنم وخودرا ازخطر نجات دهم.

درآنروززمین‌چندلحظه‌ئی‌ارتعاش‌داشت‌وبعدآرام گرفت. این‌لرزش‌مارا زیادبخود مشغول‌نداشت.فقط‌چنددقیقه‌ئی‌دربارهٔ آن‌صحبت کردیم وبعد تقریباًهمگی‌این ماجرا را از یاد بردیم و دیگر کسی به‌آن فکرهم نمیکرد . در آنموقع نه میدانستیم و نه‌میتوانستیم تصور کنیم که آن دوسه دقیقه زمین لرزه برای میلیونها نفوس استان « بیهار » و سایر نواحی‌زلزله‌زده‌چه‌معنی عظیم وشومی داشته است .

---

۱ ــ به حاشیهٔ ۳ صفحه ۲۸۸ رجوع شود—م

طبق تصمیم قبلی که گرفته بودیم همان‌شب باتفاق کماله بسوی کلکته حرکت کردیم وتمام شب‌را در منتهای بی‌خبری باقطار راه‌آهن از مناطق زلزله زدهٔ جنوبی گذشتیم و به کلکته رسیدیم . روز بعدهم در کلکته کسی در بارهٔ این بلای بزرگ چیزی نمیدانست . روز دوم کم کم خبرهای شوم فرارسید و بالاخره روز سوم توانستیم از مصیبتی که پیش آمده بود وازاندازهٔ وسعت تلفات‌وخسارات عظیم که‌ایجاد کرده بود تصوری‌داشته باشیم .

ما باکارهای فراوان خود در کلکته مشغول بودیم . باید باچندین پزشك ملاقات‌و مشورت میکردیم که بالاخره همه صلاح دانستند « کماله » یکی دوماه بعد به کلکته باز گردد و به‌معالجهٔ جدی بپردازد همچنین به‌ملاقات باهمکاران کنگره‌ام که از مدتها پیش یکدیگررا ندیده بودیم میپرداختم . احساس میکردم که محیط بنگال بشکل فوق‌العاده دوچار اختناق شده است. مثل این بود که مردم از ترس‌آنکه دردسرها ومزاحمت‌های بیشتری برای‌شان فراهم شود تقریباً هیچ کاری نمیکردند. مطبوعات بنگال از همه‌جای هند محتاط‌تر شده بودند. درآنجا نیز مانند سایر جاهای هند در بارهٔ فعالیت‌های آینده ابهام‌وتردیدهائی‌وجود داشت.درواقع همین‌تردید ودودلی بیشتراز احساس ترس‌ووحشت، از فعالیتهای‌مؤثرسیاسی‌جلو گیری‌میکرد. در همه‌جا تمایلات فاشیستی‌مشهود بود همچنین وجودتمایلات سوسیالیستی و کمونیستی‌هم‌محسوس‌بود. اماتمام‌آنها صورت‌مبهم ودرهمی داشت. بزحمت ممکن بود کـه گروههـای مختلف با تمایلات مختلف را از یکدیگـر مشخص ساخت.

نه وقت و نه‌امکانی‌وجود داشت که در بارهٔ نهضت تروریستی‌اطلاعات زیادی بدست آورم. زیرامقامات‌دولتی‌توجه‌زیادی‌به‌آن‌مبذول‌میداشتند وبشدت باآن مبارزه‌میکردند. تاآنجا که من توانستم بفهمم تروریسم هیچگونه تأثیرسیاسی نداشت وحتی‌اعضای قدیمی گروههای تروریستی‌هم دیگر به این روشها اعتقاد نداشتند. آنها اکنون بشکل دیگری فکرمیکردند. خشم ونفرت نسبت به‌عملیات دولت وتضییقات دولتی‌در میان افراد، کینه‌ئی بوجود می آورد که گاهی بتظاهرات فردی خشونت آمیز منتهی میشد . ایـن نفرت و کینه در هردوطرف، هم در طرف تروریستها وهم در طرف مقامات دولتی‌مشهود بود. در طرف تروریستهااین‌نفرت‌کاملا نمایان بودوبصورت‌فعالیتهای تروریستی‌جلوه میکرد. در طرف دولت هم این نفرت نه فقط بصورت اعمال فشارها وخشونت‌های اتفاقی بنظر میرسید بلکه بصورت یك سلسله فعالیت‌ها واقدامات خشن ودامنه‌دارترضد اجتماعی برای از بردن تروریسم نمایان میشد.

هردولتی که بافعالیتهاواقدامات تروریستی‌مواجه‌شود طبعاً برای از میان‌برداشتن آن خواهد کوشید. اما اقدامات‌طبیعی‌وقانونی‌همراه با حسن نیت با خشونتها وتجاوزات

افراطی که گناهگار و بیگناه را یکسان تحت فشار قرار دهد تفاوت میکند زیرا درچنین صورتی مخصوصاً بیگناهان که تعدادشان خیلی زیادتر از گناهکاران است بیشتر صدمه می بیند. شاید هم در برابر چنین اقدامات نمیشد آرام ماند و با ملایمت رفتار کرد زیرا هر چند از میزان عملیات تروریستی کاسته شده بود ولی همواره امکان آن وجود داشت که این قبیل عملیات از نوشروع شودو توسعه پذیرد وهمین امکان کافی بود که دولت را به اعمال فشار نسبت به کسانی که گمان همکاری وارتباطی میان ایشان با تروریستها وجود داشت ناچار سازد. اما حقیقت اینست که تروریسم وعملیات تروریستی خود یك بیماری نیست بلکه نشانهٔ بیماری است ودر چنین مواردی بیفایده است که با ظواهر و نشانه‌های بیماری مبارزه شود بلکه باید با خود بیماری مبارزه کرد وعلل آنرا نابود ساخت .

من تصور میکنم که عده‌ئی از مردان وزنان جوان که هوادار تروریستها هستند در واقع بخاطر مخفی بودن فعالیت واقدامات آنها مجذوبشان میشوند. عملیات مخفی وخطرناك همیشه جوانان پرحرارتی را که از ماجراها خوششان میآید مفتون خود میسازد . میل به شرکت در عملیات مرموز، دانستن آنکه چرا چنین تیراندازیهائی میشود وچه کسانی در پشت صحنه‌ها قرار دارند، جوانان را بر می‌انگیزد . این همان احساس شوق انگیزیست که آنها را بخواندن کتابهای جنائی وداستانهای پلیسی هم میکشانند . این قبیل اشخاص در واقع نظرخاصی ندارند ومسلماً نمیخواهند یك عمل تروریستی انجام دهند اما فقط از آنجهت که پلیس نسبت به آنها مظنون میشود و ایشانرا با تروریستها مربوط میشمارد آنها هم بصورت عناصر مشکوك درمی آیند، در نتیجه اگر بزودی سرنوشت بدتری پیدا نکنند لااقل به زندان می‌افتند یا به یك اردوی زندانیان فرستاده میشوند .

بما گفته میشود که قانون ونظم در هند یکی از نتایج افتخارآمیز تسلط و حکومت بریتانیاست. من شخصاً بنابرغرایز خود با نظم وقانون موافق هستم وکاملا هوادار آنم. از انضباط در زندگی خوشم میآید وبا هرج ومرج وآشفتگی وعدم انتظام مخالفم. اما نتایج تلخ قانون ونظمی که دولت وحکومت دیگری برملتی تحمیل میکند مرا در بارهٔ نتایج مثبت آن بتردید می‌افکند. گاه اتفاق می‌افتد که برقراری قانون و نظم به قیمت بسیار گرانی تمام میشود. زیرااراده ومیل دستگاه حاکمه صورت قانون را بخود میگیرد ونظم هم بصورت برقراری یك وحشت عمومی درمی آید. بدینقرار گاه میشود که آنچه باصطلاح قانون ونظم نام دارد بهتراست که بیقانونی وبی نظمی نامیده شود. هیچ موفقیتی که براساس توسعه ورواج ترس ووحشت انجام پذیرد نمیتواند مورد پسند وآرزو باشد. «نظم» وآرامشی که بوسیلهٔ نیروی قاهره وفشار دستگاه دولت برقرار شود ونتواند بدون چنین فشار وتضییقاتی باقی بماند به نظمی شباهت پیدا میکند که از طرف یك نیروی نظامی

ومسلط خارجی بوجود می‌آید ودر واقع نمیتواند صورت یك نظم عادی وطبیعی و غیر نظامی راداشته باشد .

در کتاب «راجاتارانگینی» حماسهٔ تاریخی مشهور وهزارسالهٔ هند، اثر «کالهانا» می بینیم که بارها برروی کلمات قانون و نظم تکیه شده‌است منتها تأکید گردیده است کـه فرمانروایان وحکام وظیفه دارند که بوسیلهٔ «دهارما» (عدالت) و «آبهایا» (عدم‌ترس) نظم وقانون رامحفوظ نگاهدارند وترس را ازمیان بردارند . در آنجا قانون چیزیست که بیش ازقانون‌های عادی میباشد ونظم بصورت آرامش بدون ترس مردم‌جلوه‌میکند. درواقع یك چنین فکری خیلی بیش‌از برقراری اجباری «نظم» درمیان مردمی‌وحشت‌زده، ازآن نوع که دولت بریتانیا درهند بوجودمی‌آورد، ارزش‌دارد !

مامدت سه روزونیم رادر کلکته گذراندیم ودراین‌مدت‌درسه میتینگ‌عمومی‌صحبت کردم . همچنانکه سابقاً هم در کلکته دربارهٔ تروریسم صحبت کرده بودم باز هم برضد فعالیت‌های تروریستی سخن گفتم وبعدهم به‌انتقاد ازفعالیت‌ها و روشهای خشونت‌آمیز و ناروائی که دولت در بنگال بکار می‌بست پرداختم . من از صمیم قلب خود حرف میزدم زیرا آنچه دراین استان جریان‌داشت مرا بشدت منقلب میساخت . مخصوصاً این موضوع برایم بسیار ناراحت‌کننده بود که در آنجا ارزشهای انسانی بهیچوجه مورد نظرنبود و تضییقات وسیع وفشار شدیدی که برتمام اهالی وارد میشد درواقع احترام بشری رامورد تجاوز قرار میداد . درنظرمن درآنوضع مسائل سیاسی باوجود کمال اهمیتشان دربرابر مسائل انسانی دردرجهٔ دوم اهمیت واقع میشد . این‌سه‌سخنرانی من در کلکته بهانهٔ‌اصلی اتهامات من‌واقع گردید که بعداً بخاطر آنها در آن شهرمحاکمه‌شدم و بزندان افتادم و آن همین زندانیست که اکنون میگذرانم .

از کلکته ما به «شانتی نیکیتان»[1] رفتیم تا از شاعر ارجمند «رابیندرانات‌تاگور» دیدنی کنیم . دیدار او همیشه برایم موجب مسرت وشادمانی بوده‌است واکنون که ما در نزدیکی اوبودیم نمیتوانستیم از آن صرفنظر کنیم . پیش از آن من دوبار دیگر هـم به‌شانتی نیکیتان رفته‌بودم . اماکماله برای نخستین بار به‌آنجا می‌آمد ومیخواست‌وضع آنرا ازنزدیك به‌بیند زیرا درفکرآن بودیم که دخترمان «ایندیرا» را به‌آنجا بفرستیم. «ایندیرا» بزودی تحصیلات دبیرستانی خود رابپایان میرساند وفکرتحصیلات‌آیندهٔ اوما رانگران ومشغول میداشت . من باادامهٔ تحصیلات او دردانشگاههای رسمی‌یانیمه رسمی هند بکلی مخالف بودم زیرا ازآنها خوشم نمی‌آمد . محیط کلی این دانشگاهها خیلی رسمی ومحدود واستبدادی و خفقان‌انگیز است . بدون تردید همین دانشگاهها هـم در

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحه ۱۱۹ رجوع شود م

گذشته مردان وزنان بسیار شایسته‌ئی پرورش داده‌اند ودر آینده هم بازاشخاص شایستهٔ دیگری از آنها بیرون خواهندآمد ، اما وجود این تعداد معدود عناصر شایسته نمیتواند دلیل برائت آنها از گناه درهم شکستن و نابودساختن روح جوانان وغرایزطبیعی‌ومثبت ایشان بشمار رود .

دانشگاه شانتی نیکیتان وسیلهٔ فرار و گریزی ازچنگال مرگبار وخفقان‌انگیزآن دانشگاهها بود . بدین‌جهت هرچند که این‌دانشگاه از بعضی جهات و از لحاظ تجهیزات علمی بخوبی دانشگاههای دیگر وموافق احتیاجات جدید وامروزی نبود تصمیم خود را گرفتیم وآنجا رابرای دخترمان انتخاب کردیم .

درراه مراجعت خود در «پاتنا»[1] نیز توقف‌مختصری کردیم تا با «راجندرابابو»[2] دربارهٔ کمك به‌آسیب دیدگان زلزله تبادل نظر و مشورت کنیم . اوبتازگی از زندان آزاد شده‌بود و بلافاصله در رأس سازمان معاضدت وکمك ملی غیر دولتی قرار گرفته بود . ورود ما به‌آن شهرغیر منتظره‌بود وهیچ کس انتظار ما رانداشت زیرابعلت‌خرابی وضع تلگراف هیچ یك از تلگرافهـای ما نرسیده بود . خانهٔ برادر کماله که قرار بود ما درآنجا منزل کنیم ویك ساختمان بزرگ‌آجری وقدیمی بود براثر زلزله بکلی‌ویران شده‌بود بدین جهت مانیز مانند بسیاری مردم دیگر درفضای آزاد منزل کردیم .

روز بعد برای دیدن‌شهر «مظفرپور» رفتم. درست یك‌هفته اززلزله گذشته‌بود ودر اینمدت جز درچند خیابان عمده‌کارمهمی برای جمع‌آوری آثار خرابیها وویرانیها انجام نگرفته‌بود . درموقعیکه این خیابانها را پاك میکردند اجساد زیادی از زیر آوارها و خرابیها بیرون می‌آمد که بعضی ازآنها قیافه هاشان حالات شگفت‌انگیزی داشت . مثل این بود که میخواسته‌اند ازفشار فروریختن دیوار یاسقفی جلوگیری کنند . میزان خرابی فوق‌العاده بود ومنظرهٔ هول‌انگیزی بوجود می‌آورد . کسانی که از خطرجسته و زنده بودند هنوز ازتحت تأثیر وحشت وناراحتی عصبی‌بیرون نیامده‌بودند .

به‌محض مراجعت به‌الله آباد فوراً سازمانی برای جمع‌آوری کمك‌های مالی‌ومادی ترتیب دادیم و تمام ما چه آنانکــه در کنگره عضو بودند وچـه‌نبودند این موضوع را جدی‌ترین‌وظیفهٔ‌خودشمردیم. بعضی‌ازهمکاران کنگره‌عقیده‌داشتند که بعلت‌زلزله‌بایدمراسم تجلیل وتظاهراتِ روز استقلال (٢٦ ژانویه) تعطیل‌شود . اما سایر همکارانم و خود من دلیلی نمیدیدیم که زلزله رادربرنامهٔ‌کار ملی‌خود دخالت‌دهیم . بدین‌قرار روز ٢٦ژانویه میتینگ‌های عظیمی دردهات وروستاهای بخش الله‌آباد ودر خود شهر برپاشد که‌موفقیت آنها ازآنچه انتظار‌داشتیم خیلی بیشتر بود . اغلب مردم در انتظار مداخلات پلیس و

---

[1] ـ شهری در ایالت « بیهار » که از زلزله هم آسیب دیده بود ـ م

[2] ـ به حاشیهٔ صفحه ٥٣٢ رجوع شود ـ م

بازداشتهای وسیع و دسته جمعی بودند عملا هم بعضی تصادمات کوچك و کم اهمیتی پیش آمد اما برخلاف انتظار و پیش بینی خودمان تقریباً همهٔ ما ازمیتینگ آنروز سالم جستیم اما در بعضی از دهکده ها و بعضی شهر های دیگر بمناسبت تظاهرات آنروز بازداشتهائی صورت گرفت.

پس از بازگشت از استان «بیهار» بیانیه‌ئی دربارهٔ زلزله انتشار دادم و در پایان آن ازهمه دعوت کردم که بجمع آوری اعانات اقدام کنند. دراین بیانیهٔ خودازعدم فعالیت دولت ایالتی استان بیهار درنخستین روزهای بعد اززلزله نیز انتقاد کردم. البته منظور من آن نبود که مقامات رسمی را درمناطق زلزله زده و آسیب دیده مورد انتقاد قرار دهم زیرا آنها واقعاً بامشکلات بزرگ مواجه بودند که برای حل آنها اعصابی آرام لازم بود، و بسیار متأسفم که بعضی کلمات من ممکن بود سوء تفاهمی نسبت بایشان ایجاد کند. اما احساس میکردم که مقامات مرکزی دولت بیهار دراین مورد هیچ نوع شایستگی و لیاقتی ازخود نشان نمیدادند و مخصوصاً درمورد جمع آوری آوارها و ویرانیها که ممکن بود جان عدهٔ زیادی رانجات دهد اقدامی نمیکردند. تنها درشهر «مونگیر» هزاران نفرهلاك شده بودند و سه هفته بعد از زلزله که من به آنجا رفتم هنوز مقادیر زیادی خرابه‌ها و آوارها دست نخورده باقی بود در صورتیکه چند کیلومتر دورتر از آنجا در «جمالپور» چندین هزار کارگران راه آهن بودند که میتوانستند چند ساعت بعداززلزله به کمك بیایند و برای جمع آوری خرابیها مورد استفاده واقع شوند. حتی دوهفته پس اززلزله همهنوز از زیر آوارها اشخاص زنده بیرون می آمدند. مهمترین اقدام مقامات دولتی این بود که به‌حفاظت ازدارائی و اموال خودواشخاص بپردازند امابهیچوجه درفکر آن نبودند که مردمی راکه درزیر خرابیها مانده بودند بیرون بیاورند و نجات دهند. دراین مناطق شهرداریها هم تعطیل شده بود و کار نمیکرد.

تصورمیکنم که من درانتقادات خود ذیحق بودم و بعدها دیدم که اکثریت عظیم مردم درنواحی آسیب دیده باانتقادات من موافق بودند. اما این انتقادات چه بمورد وچه بیمورد درهرحال کاملا شرافتمندانه انجام گرفته بود ودرآنها بهیچوجه غرض این نبود که دولت مورد اتهام واقع شود بلکه منظور این بود که در کار کمك بمردم عجله کند. هیچ کس بادولت برای آنچه دراین قبیل مواردمیکرد یانمیکرد حرفی نداشت زیرا وضعی فوق العاده پیش آمده بود که خطاها واشتباهات را هم قابل بخشش میساخت. دولت «بیهار» تاآنجا که من اطلاع دارم (زیرا از آنپس من درزندان بوده‌ام وخبرزیادی بدست نیاورده‌ام) بعداً باکوشش وشایستگی بیشتری برای جبران خرابیهای زمین لرزه اقدام کرده است.

انتقاداتی که من در بیانیهٔ خود متذکر شده بودم عکس العملی ایجاد کرد و بزودی

دراستان «بیهار» عده‌ئی به‌هواداری ازدولت پرداختند وخواستند به‌این‌وسیله به‌انتقادات من‌پاسخ بدهند . دراین‌پاسخ گوئی‌ها موضوع زلزله ومسائل مربوط به‌آن در درجهٔ دوم اهمیت قرار گرفت . برای آنها مهمترین‌موضوع این بود که دولت‌مورد انتقاد قرار گرفته است و بنابرین نوکران وفادار و مطیعش ناچار باید بدفاع برخیزند . آن ماجرا یك مورد نمونه از وضعی‌است که درهند رواج دارد و نشان میدهد که مقامات دولتی‌وعناصر وابسته به‌آن برخلاف آنچه در کشورهای غربی‌دیده میشود بهیچوجه از انتقاد خوششان نمی‌آید درصورتی که فقط روحیهٔ خشك نظامیست که انتقاد راتحمل‌نمیکند . ظاهراً‌دولت بریتانیا ومأمورین عالیرتبه انگلیسی در هند تصورمیکنند که‌مثل پادشاه‌انگلستان انتقاد ناپذیر هستندو کوچکترین انتقادواشاره‌ئی به‌کارآنها بمقام کبریائیشان برمیخورددوخاطر مبارکشان را آزرده میسازد !

یك‌موضوع جالب‌توجه وشگفت‌انگیز دیگر دراین‌میان اینست که اتهام عدم‌کفایت وبیعرضگی و نالایقی خیلی بیش از اتهامات خشونت و ظلم ایشان را بخشم می آورد . انتقاد از جنبه هـای ظلم و خشونت و تجاوز دولت معمولا از جـانب کسانی بعمل می‌آید که در زندانها هستند و بزندان میروند. دولت‌هم باآنها عادت کرده است و به‌این قبیل عیب‌جوئیها اهمیت نمیدهد . بعلاوه این‌قبیل اتهامات برای یك دولت امپریالیست و استعماری‌تااندازه‌ئی یك‌نوع صفات‌ممتازوشایسته وموجب‌افتخار بشمارمیرود. امااتهامات وانتقادات بیعرضگی وعدم لیاقت سخت موجب خشم ایشان میگردد زیرا سبب میشود که آنها غرورشان آزرده گردد واعتمادشان از خودشان سلب شود. بعلاوه چنین انتقاداتی موقعیت کبریائی مأمورین‌انگلیسی درهند رامتزلزل میسازد . آنها هم مانندااسقف‌اعظم کلیسای‌انگلستان‌هستند که‌اگراورا به‌لامذهبی و بی‌اعتقادی نسبت به‌مسیح متهم میساختند اهمیتی نمیداد اما اگر اورا ابله‌یا نالایق میخواندندبخشم می آمد .

درمیان انگلیسیها عقیده‌ئی رواج دارد که آنرا بصورت یك حقیقت تردید ناپذیر قبول دارند وفکرمیکنند که هر نوع تغییری دروضع دولت‌هندکه موجب محدود شدن یا کمترشدن نفوذ بریتانیا گردد سبب خواهدشد که دولت بدتر و کم نفوذتری روی‌کار آید واوضاع خیلی‌بدتر شود . حتی‌بعضی انگلیسیها که نظر مترقی‌تر دارند و بعضی عناصر رادیکال‌هم‌نظرشان اینست که مفهوم یك‌حکومت خوب برای‌هند آن‌نیست که‌حکومت در دست خود هندیان قرار گیرد . منتها اگر خود هند میخواهد که وضعش بدترشود ودچار آشفتگی گردد باید گذاشت که بااین‌سرنوشت گرفتار آید تاقدر عافیت رابداند .

من نمیدانم که اگرقدرت ونفوذبریتانیا درهند ازمیان برود چه اتفاقی روی‌خواهد داد . در واقـع وضع آینده به این امر بستگی خواهد داشت که نیروی بریتانیا به چه

صورتی ازهند خارج شود ، ودرآنموقع امورهند دردست چه کسانی قرار گیرد و همچنین یك سلسله ملاحظات ملی و بین‌المللی دیگر نیزدراین‌امر تأثیرخواهند داشت. بخوبی‌میتوانم تصور کنم که اگر نفوذ بـریتانیا در هند از میان بـرود ممکن است بعلت تحریکات انگلستان وضعی بوجود آید که از آنچه‌امروز هست بدترو کم‌اثرتر باشد زیرا ممکن‌است سازمانهای آینده که بـا نفوذ انگلستان بوجود می‌آید تمام معایب ومفاسد وضع کنونی را بدون جنبه‌های مثبت آن در خود داشته باشد . همچنین خیلی بیشتر میتوانم تصور کنم که ممکن است وضعی هم پیش آید که از نظرمردم هند خیلی از آنچه امروز هست بهتر ومفیدترومؤثرتر باشد . خیلی ممکن است که دستگاههـای قاهـرهٔ دولت و نیروی پلیس ضعیف‌ترو کم‌اثرترشود وادارات دولتی هم تااین‌اندازه زرق‌وبرق وجلال وشکوه نداشته باشند ، اما مسلماً از حیث نتایج کار و از حیث فعالیت هائی کـه موجب ارتقـاء سطح زندگی مادی ومعنوی وفرهنگی توده‌های مردم باشد بسیارمؤثرترخواهندبود. من‌اعتقاد کامل دارم که حکومت مستقل و آزاد برای هر کشوری خوبست اما عقیده ندارم که هر حکومت مستقل وآزادی یك«حکومت خوب»هم هست وحاضر نیستم که یك‌حکومت‌مستقل را بقیمت صرفنظر کردن از یك «حکـومت خوب» بپذیرم . حکومت مستقل وقتی ارزش دارد که بتواند برای بهترساختن زندگی توده‌های مردم حکومت کند . بهمین‌جهت است که من معتقدم دولت بریتانیا درهند هرچه ادعا هم که راجع به خدمات گذشتهٔ خود داشته باشد امروزدیگر نمیتواند برای هند یك دولت خوب باشد وسطح زندگی توده‌ها رابالا ببرد و بهمین جهت است که معتقدم همانطور که در گذشته برای هند ثمر بخش نبوده است اکنون هم نمیتواند فایده‌ئی داشته باشد .

درحقیقت تنها دلیل واقعی فداکاری‌وتلاش‌ما برای تحقق آزادی هند این امیداست که درکشورما دولتی روی‌کارآید که سطح زندگی توده‌ها را بالاتر ببرد ، به صنایع و کشاورزی ملی رونق بدهد ومحیط‌ترس ووحشت وخفقانی راکه تسلط‌خارجی‌واستعماری در کشور برقرارساخته است ازمیان بردارد . دولت بریتانیا وسازمان انگلیسی «خدمات اداری هند» هرچند هم که هنوزآنقدرنیرو داشته باشند که اراده و امیال خود را بر هند تحمیل سازند مسلماً آن نیروشایستگی را ندارند که بتوانند مسائل امروزی هند راحل کنند ودرآینده این نیروی ایشان بازهم کمترخواهد شد زیرا اساس‌کار آنها و طرز کار آنها نادرست است وتماس خود را با واقعیت ازدست داده است . یك دولت یا یك طبقهٔ حاکمه که صلاحیت‌کافی ندارد یا مظهریك نظام کهنه وقدیمی‌است هرچند هم میل‌واراده‌ٔ خود را برای مدتی بر کشوری تحمیل کند نمیتواند مدت زیادی دوام بیاوردو باقی‌بماند.

« کمیتهٔ معاضدت به‌زلزله‌زدگان»درالله‌آباد مرامأمورساخت که‌ازمناطق آسیب‌دیده

بازدید کنم ودر بارهٔ چگونگی کمکهائی که میتوان به آنها داد گزارشی فراهم سازم.من بلافاصله به‌تنهائی‌حرکت کردم ومدت‌ده روزدر آن نواحی‌زیرورو‌شده وویران‌ووحشتزده درسفر بودم . سفر بسیاردشواروخسته کننده‌ئی بود ودر آن روزها خیلی کم میخوابیدم. از ساعت پنج صبح تا تقریباً حدود نیمه شب سر پا و در حرکت بودیم . با اتومبیل برروی جاده‌های شکافته وچین خورده سفرمیکردیم . درجاهائیکه پلها شکسته بود وجاده‌ها زیر آب رفته بود ناچاربا قایقهای کوچك براه خود ادامه میدادیم. دربعضی جاها زلزله‌وضع پستی وبلندی‌طبیعی را بهم‌زده بود ومسیرآبها عوض شده‌بود.شهرها با مناظرویرانیهای عظیمشان شکل تأثیرانگیزی داشتند . همه جا ویرانی وخرابی بود . انگار دست‌مرموزو غول آسائی خیابانها و کوچه‌ها را بهم پیچانده بود یا آنها را تا بام عمارات دو طرف بالا آورده بود . علاوه برشکافهای عظیم ووسیعی که درجاده‌ها وخیابانها پیدا شده بود سیلابهای آب وشن تعداد زیادی آدمها وحیوانها را در خود غرقه ساخته و همراه برده بود . دشتهای ناحیهٔ شمالی «بیهار» که آنها را معمولا «باغهای بیهار» مینامند بیشتر ازشهرها تأثرانگیزوویران شده بود. فرسنگ‌ها وفرسنگ‌ها زمین درزیرتوده‌های شن وخاك پنهان شده بود . بسیاری جاها را آب فرا گرفته بود . شکافهای عظیم و لبه‌های کم ارتفاع گودالهائی که شن وآب ازآنها بیرون‌زده بود همه جا به چشم میخورد. بعضی ازافسران‌انگلیسی که باهواپیما برروی‌این‌مناطق‌پرواز کرده‌بودندمیگفتند که آن‌دشت‌ها به جلگه‌های شمال فرانسه دروزهای جنگ وپس از جنگ شباهت داشت که بر اثر انفجار خمپاره‌ها وبمب‌ها درآنجاها زمین بشکل تأثرانگیزی درآمده بود .

مسلماً درموقع زلزله وضع هول‌انگیزی پیش آمده بود . زلزله ابتدا با تکانهای شدید افقی شروع شده بود . بطوریکه هرکس سر پا بوده بزمین افتاده بود . بعد یك رشته تکانهای موجی شکل بالا و پائینی صورت گرفته بود که با صداهای عظیم هیاهو و غرشی شبیه به بمبارانهای توپخانه یا پروازصدها هواپیما درآسمان‌همراه‌بوده است. از شکافها وسوراخهای بیشمارو عظیم امواج آشفته و گل آلود آب بیرون میزده است که گاهی ارتفاع آنها به سه چهارمترهم میرسیده است . تمام این حوادث محتملا بیش ازسه دقیقه یا کمی بیشترطول نکشیده است و بعد همه چیز آرام گرفته است اما همین سه دقیقه لحظات بسیارهولناکی بوده است. تعجب‌آور نیست که بسیاری از کسانی که این اتفاقات را دیده‌اند تصور کرده‌اند که پایان دنیافرا رسیده‌است. در شهرها صدای واژگون‌شدن ساختمانها وجاری شدن سیلابها غوغائی بپاکرده و گرد وغباری بپا شده بود که فضا را تاریك ساخته بود بطوریکه حتی چند متردورترهم دیده نمیشد . در روستاها و دهکدها اینقدرگرد وغبار نبوده و مسافات دور تری دیده میشده است اما تماشاگری که بتواند

باخیال آسوده و آرام چیزی‌را به بیند وجود نداشته است . کسانی که زنده مانده‌اند همه برزمین افتاده بودند ویا با یك وحشت کشنده باینسو و آنسو میدویده‌اند .

خیال میکنم درمظفرپور بود که ده روز پس از زلزله یك پسر بچهٔ دوازده ساله را زنده اززیرخاکها بیرون آوردند . اوخیلی متعجب وحیرت‌زده بنظرمیرسید. زیراوقتیکه در میان دیوار های فروریخته وطاقهای فرود آمده زنده بگور شده بود تصور میکرد که دنیا بپایان رسیده است وهمه نابود شده‌اند و فقطاو تنها کسیست که در اعماق زمین زنده مانده است.

درشهرمظفرپور درهمان موقع که‌زلزله، خانه‌ها را درهم میکوبید و هزاران نفر نابود میشدند دختری بدنیا آمده‌بود.مادروپدرجوان و بی تجربهٔ این نوزاد نمیدانسته‌اند چه بکنند وسخت پریشان شده‌اند . با اینهمه درمیان آن فاجعهٔ عظیم،هم مادروهم فرزند سالم ماندند وحال هردوشان هم خوب‌بود. اسم آن دختررا هم بمناسبت آن لحظه و آن زلزله «کامپودوی»[۱] گذارده بودند .

شهر«مونگیر» آخرین محل بازدید ما بود . ما نقاط بسیاری را دیـدیم و تقریباً تا مرز«نپال» رسیدیم ، همه جا مناظر بسیارشوم وهولناك را مشاهده کردیم . اماوقتیکه «مونگیر» وویرانی عظیم این شهرثروتمند را دیدیم از مشاهدهٔ آن بلرزه در آمدیم و نفسمان بند آمد . هرگز آن منظرهٔ هولناك را فراموش نخواهم کرد .

درمردم مناطق زلزله‌زده ، چه در شهرها وچه‌دردهات تقریباً بهیچوجه میل به‌اقدام و کمك بخودشان احساس نمیشد . ازین لحاظ وضع طبقات متوسط شهری‌ازهمه بدتر بود. همهٔ آنها درانتظار آن بودند که کسی از طرف سازمانهای معاضدت دولتی یا غیر دولتی بیاید و بدیشان کمك کند . دیگران هم که کمکی به مردم میدادند فکر میکردند که معنی مساعدت ایشان آنست که دراین باره دستوراتی بمردم بدهند . بدون شك قسمتی از این احساس ناتوانی بعلت‌فرسودگی‌عصبی بود که براثروحشت زلزله ایجاد شده‌بودومیبایست بتدریج ودرطول زمان آرامش پذیرد و نمیشدازاین‌جهت‌ازمردم گله داشت .

درمقابل این وضع نیروفعالیت عدهٔ زیادی از اعضای سازمانهای معاضدت که از سایرنواحی استان «بیهار» یا استانهای دیگر آمده بودند حیرت‌انگیز بود وبا آرامش و بهت زدگی اهالی‌محلی تضاد نمایانی بوجود می‌آورد . تماشای جدیت و صمیمیت و روح خدمتگذاری مؤثراین‌مردان وزنان جوان واقعاً تحسین‌انگیز بود. هرچندسازمانهای‌متعدد معاضدت خصوصی وغیردولتی جدا از هم فعالیت داشتند این نکته بسیار جالب توجه بود که آنها درمیان خود همکاری وسیع ومؤثری بوجود آورده بودند .

---

۱ ــ الهه لرزش ــ م

در «مونگیر» من تصمیم گرفتم به یك اقدام نمایشی بپردازم تا در مردم هیجان و حرکتی برای کمك بخودشان و برای جمع آوری خرابیها بوجود آورم، وخواستم سرمشقی بایشان داده باشم. باین جهت یکروز خودمان و تمام اعضای هیئت های معاضدت، همگی در کار شرکت کردیم و تمام روز را با جدیت زیاد بکار پرداختیم. اتفاقاً جسد یك دختر کوچك را هم از زیر آوارها بیرون آوردیم . بدینقرار هرچند در آغاز کار دربارهٔ نتایج این اقدام خود تردید داشتم اما درعمل دیدم که کار ما با موفقیت عظیمی مواجه گردید . خود من ناچار بودم همانروز «مونگیر» را ترك گویم اما کار داوطلبانه و اقدامات عمومی مردم ادامه یافت و بسیاری از اهالی محل در این کار داوطلبانه شرکت جستند و نتایج خوبی هم بدست آوردند .

از تمام سازمانهای غیردولتی معاضدت «کمیتهٔ مرکزی کمك به زلزله زدگان» در استان بیهار که تحت ریاست «راجندرا پراساد» قرار داشت اهمیتش بیشتر بود. این سازمان تنها یك سازمان منحصر به کنگره نبود بلکه باندازهٔی توسعه یافت که گروههای مختلف وعناصر نیکوکار متعددی در آن شرکت جستند . این سازمان درعین حال این مزیت را هم داشت که تشکیلات کنگره در دهات و روستاها نیز در اختیار آن قرار داشتند. درهیچ یك از استانهای هند جز در «گجرات» و در بعضی بخشهای «ولایات متحده» فعالین کنگره تا این اندازه با دهقانان در تماس نبودند. درحقیقت اغلب فعالین کنگره خودشان از دهقانان بودند.

«استان بیهار» یکی از استانهای روستائی و دهقانی هند است حتی طبقات متوسط آن نیز با دهقانان پیوند وارتباط نزدیك دارند. گاهی اوقات درمواقعیکه من بعنوان دبیر کل کنگره برای سرکشی به مراکز ودفاتر کار کنگره در سازمانهای ایالتی بیهار به آن استان میرفتم از سهل انگاریهائی که در ادارهٔ امور دفاتر بنظرم میرسید بشدت انتقاد میکردم زیرا میدیدم که بیشتر میل دارند بنشینند تا بایستند واگر بتوانند دلشان میخواهد بجای نشستن بخوابند. مرکز کنگره یکی از خالی ترین وعریان ترین دفاتر کنگره بود که میدیدم زیرا آنها سعی داشتند کار خود را بدون بکار بردن میز و صندلی زیاد و لوازم عادی دفتری انجام دهند . اما در واقع برخلاف انتقاداتی که من از آنها بعمل می آوردم خوب میدانستم که از نظر فعالیت های کنگره آن استان یکی از جدی ترین و فعال ترین استانهای سراسر کشور بود . در آنجا کنگره تظاهر زیادی نداشت اما با کمال جدیت از دهقانها پشتیبانی میکرد . در «کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند» نیز اعضای نمایندهٔ استان «بیهار» به ندرت درمسائل ؛ روشی تند و جدی داشتند . حتی مثل این بود که اتفاقاً در آن کمیته شرکت میکنند و عضو آن نمیباشند. معهذا ، در نهضت نافرمانی عمومی هم استان بیهار از دیگران پیش بود و حتی بعداً موقعیکه نهضت نافرمانی بصورت انفرادی در آمد نیز مردم آن استان با نهایت غیرت وشایستگی آنرا بخوبی دنبال کردند.

«کمیته کمك به زلزله زدگان» ازاین سازمان ساده و عالی کنگره که دراختیار خودداشت برای ارتباط بادهقانان بخوبی استفاده‌میکرد.

در مناطق روستائی‌هیچ عامل و نماینده‌ئی‌حتی نمایندگان دولت هم نمیتوانستند تا این اندازه‌مفید ومؤثر باشندوهردوسازمان،هم«کمیتهٔ کمك به زلزله‌زدگان» وهم‌سازمان ایالتی کنگره تحت ریاست «راجندرا بابو» قرار داشت که رهبر بلامنـازع استان بیهار بشمار میرفت. او با ظاهرخود که به یك دهقان شبیه میباشد یك فرزند واقعی‌سرزمین بیهار است. در اولین نظرهیچ چیزاوجلب توجه نمیکند . اما وقتیکه انسان با نگاه مهربان و تیز بین و با قیافهٔ جدی اومواجه میشود دیگرهزگز آن قیافه وآن چشمان گیرا را از یاد نخواهد برد. زیرا از درون آنهایکدنیا حقیقت بشما مینگرد ودرآنها هیچ شائبه وتردید وتزلزلی بنظر نمیرسد. شاید اواز لحاظ‌جهان بینی نیزمانند یك دهقان نظرش تااندازه‌ئی محدود است و بمسائل دنیای جدید با یك نظر ساده مینگرد اما شایستگی فوق‌العاده ، کمال روحی، نیروی معنوی وفداکاری وصمیمیتش در راه‌آزادی هند صفاتیست که اورانه فقط در استان خودش بلکه در سراسرهند محبوب ساخته است. هیچ کس در هیچ یك از استانهای هندبا اینقدر شایستگی وخردمندی که «راجندرا بابو» استان بیهار رارهبری میکندکار نکرده است. میتوان گفت که کسان معدود و نادری هستند که چون او مفهـوم واقعی پیام گـاندی جی‌را درك کرده باشند و آنرا با شایستگی به بهترین شکلی بکار برده باشند.

جای خوشوقتی بود که مردی چون اورهبری کمیتهٔ کمك به‌زلزله‌زدگان را دربیهار بعهده داشت زیرا بخاطراعتمادواعتقاد به شخص او بود که مبالغ هنگفتی‌پول از سراسر کشور برای کمك به‌آسیب دیدگان جمع‌آوری میشد. با وجودآنکه شخصاً بیمار وعلیل بود تمام وجود ونیرویش را برای‌کار و کمك به‌آسیب زدگان وقف ساخت. اوشخصاً با منتهای‌علاقه وفداکاری کارمیکرد زیرا در واقع خود اومرکزتمام فعالیتها بود و هر کس سعی‌داشت از اوسرمشق بگیرد.

در جریان این‌مسافرت برای‌بازدید از مناطق زلزله‌زده، یا درست پیش ازعزیمتم بود که با تعجب زیاد بیانیه‌ئی‌را که گاندی جی‌انتشار داده بود ودرآن این زلزله را یك عقوبت الهی‌شمرده بود خواندم. بنظر او چون مردم نمیخواستند که از خرافات طبقاتی دست بردارند و نسبت به طبقهٔ «نجس‌ها» با مساوات رفتار کنند این بلا از طرف خـدا نازل‌شده بود. این‌اظهار نظرضعیف‌وغیرعلمی برایم‌واقعاًتعجب‌آور بود وبا «رابیندارانات تاگور» که بآن بیانیه پاسخ داده بود بسیار موافق بودم. بنظر نمیرسید که هیچ چیز تا این اندازه مخالف‌نظریات‌علمی باشد. علوم‌امروزدربارهٔ‌نتایج‌احساساتی وروحی‌حوادثو

تصادفات مادی نظری خشك ندارند. یك تصادف غیر منتظره ممکـن است در شخص عواقب ناگواری ایجاد کند که نه فقط مثلا هاضمه او ودستگاه مادی وجودش را مختل سازد بلکه عواقب ناگوارتر روحی‌هم ببار آورد. اما تصور آنکه عادات عده‌ئی از مردم یاآداب نامناسب ایشان ممکن است سبب ارتعاش قشر زمین گردد و زلزله‌ئی ایجاد کند واقعاً حیرت‌انگیزوتصور ناپذیراست. فکر اینکه گناه مردم و غضب الهی در مسائل عالم وجود اهمیت‌عظیمی‌داردواثرمیگذارد، بازگشتی به چندین قرن پیش بود که انکیزیسیون در اروپا وجود داشت و«جیوردانو‌برونو» را بخاطر آنکه نظرهای علمی‌بیان کرده‌بود که با نظر مذهبی کلیسا مخالفت داشت در آتش سوزاندند و عدهٔ زیادی را نیز باتهام جادوگری ومخالفت با نظرهای مذهبی وارتداد و بدبینی‌درآتش افکندند![1] وحتی همین افکار کهنه بود که سبب شد در قرن نوزدهم راهنمایان‌کلیساهای شهر«بستن» درآمریکا زلزله‌های استان «ماساچوزت» را به اختراع برق گیرواقدام ضد مذهبی‌بکار بردن برق گیرها نسبت دادند!

اگرهم واقعاً زمین لرزه یك کیفر الهی برای گناهان انسان بود، آیا چگونه میتوانیم کشف کنیم که بخاطر کدام یك از گناهان خود دستخوش چنین عقوبتی میشویم؟ زیرا متأسفانه ماگناهان بسیاری داریم که باید بخاطر آنها کفاره بپردازیم. هر کس میتواند این موضوع را موافق دلخواه خود توجیه کند. ممکن است که ما از آنجهت که به‌تسلط بیگانه گردن نهاده‌ایم، یا از آنجهت که یك رژیم اجتماعی ظالمانه در کشورمان وجود دارد عقوبت میدیدیم.

مهاراجهٔ «دوربهانگا» که مالك اراضی بسیار وسیعی بود از نظرمالی از زلزله آسیب فراوان دیده بود و بنابرین میتوانستیم بگوئیم که عدالت الهـی خواسته است سیستم ظالمانهٔ مالکیت وزمینداری را مورد کیفرقرار دهد. این حرف‌ظاهراً خیلی بیشتر قابل قبول میبود زیرا میتوان پرسید که چرا بجای نواحی جنوبی هند که در آنجا نسبت به نجس‌ها با تبعیض وتحقیر بیشتررفتار میشود باید اهالی کمابیش بیگناه استان بیهار از زلزله‌آسیب به‌بینند؟ چرا زلزله نباید درخود سرزمینهائی که تبعیضات وسختگیری نسبت به نجس‌ها وجود دارد اتفاق بیفتد.

بدینقرار شاید دولت بریتانیا هم در این موارد میتوانست ادعا کند که این زلزله یك کیفرالهی برای «نافرمانی‌عمومی» مردم هند نسبت به تسلط بریتانیا بوده است زیرا واقعیت اینست که نواحی‌شمالی‌استان‌بیهار که‌از زلزله‌آسیب فراوان‌دیده بودند در نهضت استقلال ملی‌هند نقش بزرگ و بسیار مؤثری داشتند.

---

[1] ـ به حاشیهٔ صفحه۵۸۳رجوع شود ـم

در بارهٔ این موضوع میتوان بتصورات گوناگونی پرداخت. اما در ضمن این‌مسئله هم پیش می آید که اصولا چرا باید در این موارد پای مقدرات الهی را به میان کشید یا چرا باید مشیت الهی را آنقدر کوچك وحقیر ساخت که تابع اعمال ورفتار ما مردم گردد؟ همچنین میتوان پرسید که چرا خداوند این شوخی بیرحمانه را با ما کرده است که ما را ناکامل و تقصیرپذیر بسازد، در اطراف ما اینهمه دامها و پرتگاهها بوجودآورد، دنیائی بدبخت و بیرحم خلق کند، شیطان فریبنده و ببردرنده بیافریند و بعد ما را هم کیفردهد.

«هنگامیکه ستارگان پرتوخود را بسوی زمین میفرستند
وآسمان را با اشکهای خود مرطوب میسازند
آیا خداوند از کردهٔ خود میخندد؟
آیا کسی که بره راآفریده توانسته ترا هم بیافریند؟»

درآخرین شبی که در «پاتنا» بودم با جمعی‌از دوستان ورفقاکه برای تقدیم کمك ومعاضدت به‌آسیب دیدگان از نواحی‌مختلف آمـده بودند مدت درازی بیدار ماندیم و صحبت کردیم. از ولایات متحده عدهٔ زیادی‌آمده بودند و بعضی‌از افراد ممتاز ما حضور داشتند. ما همه دربارهٔ یك موضوع که ما را نگران میداشت بمشورت پرداختیم: آیا ماتا چقدر وتاکجا باید خود را به فعالیت دربارهٔ معاضدت به زلزله زدگان مشغول سازیم؟ مفهوم این کارآن بود که تا اندازه‌ئی‌از فعالیت سیاسی کناره بگیریم و باز مانیم. بدیهی است‌فعالیتهای‌انفرادی‌ومعاضدت به‌آسیب‌دیدگان کار بسیارلازم وصحیحی بود و نمیتوانستیم در موردآن سهل‌انگاری کنیم وآنرا سرسری‌بگیریم. اما غرقه شدن درآنهم ممکن‌بود مدت زیادی از وقت ما را بخود مشغول دارد و مانع آن گـردد کـه به فعالیتهـای سیاسی‌خودبپردازیم‌واین‌امراز نظرسیاسی‌دراستان ما تأثیرناگواری میگذاشت. هرچند اعضای کنگره فراوان بودند اما کسانیکه میتوانستند فرقی‌میان این دوفعالیت بگذارند کم بودند وهمه کس نمیتوانست نتایج ناگوار چنین فعالیتی‌را بخوبی تشخیص دهد. در عین حال دعوت کمك به‌آسیب دیدگان‌را نمیشدناشنیده گرفت.من شخصاً بهیچوجه در فکر آن نبودم که وجود خود را منحصراً بفعالیتهای امدادی واقدامات معاضدت اختصاص‌دهم. احساس میکردم که برای اینکاراشخاص کم نیستنددر صورتیکه برای‌فعالیتهای‌خطرناکتر سیاسی‌اشخاص شایسته خیلی کمتر بودند.

بدینقرارآنشب‌تاساعات‌دیرشب‌بمباحثه‌وگفتگومشغول‌بودیم. دربارهٔ آخرین‌تظاهراتی که اخیراً در روز استقلال انجام‌گرفته بود و اینکه چگونه بعضی از همکاران ما بعد از

آنروز بازداشت شده بودندوعده‌ئی از ما سالم جسته بودیم حرف میزدیم. من با خنده وشوخی میگفتم که توانسته‌ام راز مبارزهٔ شدید سیاسی‌را که در عین حال بدون خطر هم باشد پیداکنم وباینجهت‌است که بازداشت نشده‌ام!

بالاخره روز یازدهم فوریه در حالیکه از خستگی مسافرت و بازدید دشوار خود بجان‌آمده بودم به‌الله‌آبادباز گشتم. ده روزسفرطاقت‌فرسا قیافهٔ‌مرا بکلی‌عوض کرده‌بود وکسان من‌از تغییر فوق‌العادهٔ حالتم متعجب شدند. کوشیدم بلافاصله به نوشتن گزارش خود برای «کمیتهٔ معاضدت الله‌آباد» بپردازم اما قدرت خواب بیشتربود ومرا در ربودو دوازده ساعت از بیست وچهار ساعت بعدی را در خواب بودم.

بعد از ظهرروز بعد طرفهای عصر کماله و من چای عصرانهٔ خود را صرف کرده بودیم. «پروشوتام داس تاندون»تازه‌همان وقت برای دیدن ما‌آمده بود. من روی‌ایوان خانه ایستاده بودم‌که ناگهان یك اتومبیل پلیس در برابر خانهٔ ما توقف کرد و یکنفر افسرپلیس ازآن پیاده شد. فوراًفهمیدم که لحظهٔ موعودفرا رسیده است ودوران‌آزادیم پایان یافته است . مستقیماً بطرف او رفتم و گفتم«بهوت دینون سه آپکا اینتظار تها» - (مدتهاست که درانتظار شما هستم). کمی‌ناراحت شد و گفت که اودر این ماجرا تقصیری ندارد ودستور بازداشت‌من ازکلکته صادر شده‌است.

پنج ماه وسیزده روز بود که از زندان قبلیم‌آزاد شده بودم و اکنون باز دوباره بسوی زندان ، بسوی انزوا و تنهائی باز میگشتم . اما همانطور که همیشه زنان ما بار زندانی‌شدن مردها را بدوش گرفته‌اندبا زندانی‌شدن‌من باز هم بار سنگین بردوش مادر بیمارم، همسرم وخواهرم می‌افتاد.

۵۹

زندان علیپور

«چگونه شد که باز بیکباره
از گذشته اینقدر دور افتادم ؟
آیا باید هنوز هم همچون یك گل خار[1] سرگردان باشم
که هر نسیم ملایم هم مرا بهر جا بخواهد بکشاند
بدون آنکه هیچ ستارهٔ مهربانی راهنمای من باشد ؟»

«روبرت برونینگ»[2]

همانشب مرا به کلکته بردند. در ایستگاه راه آهن در «هوراه» یك ماشین بزرگ زندانیان مرا به مرکز پلیس « لعل بازار» برد. در بارهٔ این ستاد معروف پلیس کلکته مطالب زیادی شنیده وخوانده بودم واکنون که خودم درآنجا بودم با کنجکاوی فراوان باطراف خودنگاه میکردم. درآنجا تعداد گروهبانان وبازرسان اروپائی از تمام مراکز دیگر پلیس در شمال هند بیشتر بچشم میخورد . بنظر میرسید که پاسبانهای عادی بیشتر از اهالی استان «بیهار» و قسمت شرقی ولایات متحده بودند. درجریان رفت و آمدهای متعدد وبعدی خود که باکامیونهای پلیس اززندان به دادگاه وبرعکس صورت میگرفت ودر جریان انتقال از زندانی به زندان دیگر معمولا عدهٔ زیادی از این پاسبانها همراه من می آمدند. تقریباً تمام آنها از شغل خود ناراضی بودند وعلناً نسبت به من ابراز محبت وهمدردی میکردند و گاهی قطرهٔ اشکی هم درچشمانشان میدرخشید.

ابتدا مرا در «زندان موقت» نگاهمیداشتند. بعد در موقع محاکمه مرا از آنجا به «زندان مرکزی موقت دادرسی» منتقل کردند . محیط آنجا و چگونگی محاکمه‌ام کاملا

---

۱ ـ گل‌خار ـ گل گلوله شکل شاخه شاخه و سبکی است که با هر نسیم جا بجا میشود و بسیاری از ایرانیها آنرا قاصد و مبشر خبرخوش میشمارند ـ م

۲ ـ Robert Browning

تازگی داشت و یك آزمایش جدید بود. تالار دادگاه وساختمان آن بیشتر به یك دژ نظامی تحت اشغال شباهت داشت تا به یك دادگاه معمولی و عمومی. در تالار جزچند تن معدود روزنامه‌نگار وچند تن از وکلای عادی دادگستری در نزدیکی من دیده نمیشدند. ظاهراً این وضع واین مقررات مخصوصاً بخاطر من بوجود نیامده بود بلکه بطور کلی مرسوم آنجا چنین بود. وقتی که به تالارمحاکمه میرفتم مرا از یك دالان طولانی و آهنین عبور دادند که در داخل خود تالار تهیه‌شده بود وسقف‌ودیوارهای آن از میله‌های آهنین بسیار نزدیك بهم ساخته شده بود . موقع عبور از آن چنین احساس میکردم که در یك قفس آهنین حرکت میکنم . نیمکت متهم از محل جلوس قاضی فاصلهٔ زیاد داشت . قسمت تماشاچیان از مأمورین پلیس و جمعی و کلای مدافع که همه با لباسهای سیاه رسمی‌خود از روی کنجکاوی برای تماشا بجلسه‌آمده بودند پرشده بود.

من با جلسات محاکمات باندازهٔ کافی آشنائی وسابقه داشتم . بیشترمحاکمات‌قبلی من درداخل محوطه‌های زندان انجام شده‌بود اما همیشه دراطراف خود بعضی ازدوستان یا قیافه‌هائی آشنا را میدیدم که رویهمرفته محیط دادگاه را در نظرم نرمتر میساخت . معمولا پلیس درپشت سر تماچیان و تقریباً پنهان‌میماند و بعلاوه‌درهیچ جا چنین قفس آهنینی وجود نداشت. دراینجا وضع بکلی‌متفاوت بود.دراطرافم فقط قیافه‌های بیگانه‌وناشناسی را میدیدم که میان آنها و من هیچ چیز مشترکی وجود نداشت . منظرهٔ این مردم برایم هیچ جالب وجذاب نبود.تصور نمیکنم که قیافهٔ جمعی و کلای دادگستری درلباسهای‌رسمی سیاه و گشادشان برای چشم‌زیبا ومطبوع باشد.مخصوصاً و کلای مدافعی که‌درداد گاههای اختصاصی پلیس کارمیکنند خیلی بیشتر نامطبوع بنظرمیرسند. بالاخره درمیان آن جمعیت یك قیافهٔ مأنوس وآشنا پیدا کردم اما اوهم درمیان آن انبوه گم شد .

درآنجا حتی پیش ازشروع محاکمه ودرموقعی که درروی بالکونی خارج ازقفس آهنین خود نشسته بودم خود را کاملا تنها و منفرد احساس میکردم . مسلماً قلبم کمی شدیدترمیزد ودردرون خود ازآنچه معمولا خودرا عادت داده بودم ناآرامتر بودم‌و کمتر ازموازد مشابه ومحاکمات قبلی برخود تسلط داشتم . درآنموقع پیش خود فکر میکردم وقتی که من با آنهمه سوابق شرکت درداد گاهها ومحاکمات ومحکومیتها دربرابر آن وضع عکس‌العملی تا آن اندازه ناراحت وغیر عادی داشتم آیا وضع جوانان و مردم کم تجربه‌ئی که به آنجا کشیده میشدند چگونه میبود وآن محیط خشك وخشن درآنهاچقدر تأثیرمی بخشید ؟ .

وقتی که درروی صندلی متهمین نشستم آرامش بیشتری درخود احساس کردم و بر خود بیشتر تسلط یافتم . طبق معمول همیشگیم‌به هیچگونه دفاعی نپرداختم وفقط‌یك بیانیه

کوتاه را قرائت کردم. روز بعد، ۱۶ فوریه‌مرا بدوسال زندان محکوم ساختندو بدینقرار هفتمین دوران زندانم آغاز گردید.[۱]

وقتی که به زندگی پشت سر خود نگاه میکردم از دوران پنج ماه و نیم آزادی اخیرم راضی بودم. تمام این دورهٔ کوتاه ازفعالیت وکارپر بود ودراین مدت وظایف کما-بیش مهمی را انجام داده بودم. حال مادرم رو به بهبودی میرفت و از مرحلهٔ خطرناك بیماریش گذشته بود. خواهر کوچکم کریشنا، ازدواج کرده بود. وضع تحصیلات آیندهٔ دخترم روشن شده بود. بعضی ازمسائل خانوادگی ومشکلات مالیمان را حل کرده‌بودم. درواقع کارهای خصوصی فراوانی داشتم که ازمدتهای درازفرصت نداشتم به آنها بپردازم وآنهاراسروصورتی‌دادم. درزمینهٔ فعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌میدانستم که کسی‌در آنموقع ودرآن اوضاع نمیتوانست‌کارمهمی صورت دهد. با وجود این توانسته بودم کمی به‌استوار شدن موقعیت کنگره کمك کنم‌وآنرا تااندازهٔی بسوی‌افکاروفعالیتهای اجتماعی‌واقتصادی سوق دهم. نامه‌هائی که درمورد فعالیت و مذاکرات گاندی جی در «پونه» با او مبادله کرده بودم ومقالات بعدی که درروزنامه‌ها انتشارداده بودم وضع را کمی تغییرداده بود مقاله‌ئی که دربارهٔ فرقه‌های مذهبی نوشته بودم نیز فوایدی داشت. بعلاوه توانسته‌بودم پس ازمدتی متجاوزازدوسال گاندی جی را دوباره به بینم وبا بسیاری ازدوستان و رفقا ملاقات کنم واعصاب ونیروی معنوی خودرا برای‌تحمل یك دوران جدید زندان‌وناملایمات آماده ومجهزسازم.

اما هنوزیك ناراحتی برروحم سایه می‌افکند وآن بیماری کماله بود. در آنموقع بهیچوجه نمیتوانستم تصور کنم که اوواقعاً‌تا چه‌اندازه بیماراست زیرا اوعادت داشت که تا آخرین رمق خود اظهار بیماری نکند. با اینهمه‌من برایش نگران بودم ودرعین حال امیدوار بودم حالا که من بازدرزندان هستم بتواند باآزادی وفراغت بیشتری به‌معالجهٔ خود بپردازد... تا وقتیکه من بیرون بودم بعلت آنکه اومیخواست حتی‌المقدورازمن‌جدا نشود معالجه برایش دشوارتر بود.

یك ناراحتی وافسوس دیگرهم داشتم. متأسف بودم که دراینمدت حتی یکبار هم نتوانستم ازمناطق روستائی الله‌آباد دیدنی بکنم. درآنجاها عدهٔ زیادی ازهمکاران‌جوانم اخیراً بخاطرانجام تعلیمات ودستورات مابزندان افتاده بودند، وبنظرم میرسید که با نرفتن بدنبال آنها درآن نواحی، تقریباً نسبت بایشان بی اعتنائی و بیوفائی کرده‌ام.

پس ازاعلام حکم‌محکومیتم یکباردیگرماشین حمل زندانیان براه افتادومرا بسوی زندان برد. در راه خود باگروههای سربازانی بر میخوردیم که به مسلسلهای سنگین

---

۱ - به حاشیهٔ صفحه ۳۳۰ رجوع شود - م

مجهز بودند واتوموبیلهای زره‌پوش وتانك وغیره‌همراه داشتند. من از پنجره های کوچك واز پشت میله‌های آهنین آنها را تماشا میکردم و با خود در فکر بودم که ماشین زره - پوش وتانك چه چیز زشت و نفرت‌انگیزیست . این ماشین‌های بیقواره بصورت حیوانات عجیب وزشت ماقبل تاریخ وجانوران عظیم خزنده بنظرمی‌آمدند .

از «زندان موقت» مرا به «زندان مرکزی علیپور» منتقل ساختند و در آنجا یك سلول کوچك که درحدود سه متردر دومترونیم طول وعرض داشت به من دادند. درمقابل آن یك ایوان ویك حیاط کوچك وجود داشت. دیواراین حیاط کوتاه بودو کمی بیش‌ازدو متر ارتفاع‌داشت‌وموقعی که‌ازفراز آن نگاه‌میکردم منظره‌ئی‌عجیب‌وشگفت‌انگیزدر برابرم قرارمیگرفت . مخلوط آشفته‌ئی ازساختمانهای گوناگون یك طبقه، دوطبقه، گرد ، چهار گوش با سقفهای عجیب وقرمزدراطراف پراکنده بود که بشکل درهم و بلند و کوتاه در کنارهم قرارداشتند . بنظرمیرسید که آن ساختمانها بتدریج ویکی‌یکی و با حساب دقیق بوجود آمده‌اند بطوریکه ازهر یك وجب‌زمین‌هم استفاده شودمجموعهٔ آنها بشکل‌اسباب بازیهای معمائی ودرهم کودکان یا یك‌نقشهٔ خیالی فوتوریست[1]جلوه میکرد.معهذا میگفتند که این ساختمانها ازروی نقشهٔ منظمی ساخته شده است که برجی دروسط آن قراردارد ودراطراف آنهم شاخه‌هائی ستاره‌ئی شکل بوجود آمده است . (در برج وسط کلیسائی برای زندانیان مسیحی تهیه شده بود).اما حقیقت آنست که درآن زندان عظیم که‌همچون یك شهر بزرگ بود چون زمین محدود بوده است خواسته بودند از هر وجب زمین هم استفاده کنند .

هنوزازتماشای این نخستین منظرهٔ شگفت‌آورآن ساختمانهای عجیب وغریب‌فارغ نشده بودم که یك منظرهٔ نفرت‌انگیزدیگرمرا متوجه خود ساخت. درست دربرابر سلول من ومحوطهٔ کوچك حیاط زندان من‌دو دودکش‌بزرگ و بلند سیاه سربآسمان کشیده‌بود که دود غلیظ سیاهی از آنها بیرون می‌آمد و گاه‌بگاه وزش باد این دود را بسوی من میراند بطوریکه تقریباً یك حالت خفقان وتنگی نفس برایم ایجاد میکرد . این دولوله، دودکشهای مطبخ‌های زندان‌بودند.چندی بعد یکروز به مدیرزندان گفتم که خوبست برای مقابله با این دود خفه کننده بزندانیان ماسك ضدگاز بدهند .

بدینقراردوران زندان‌جدیدم‌را باوضع‌خوبی آغاز نمیکردم‌وآینده برایم‌خوشایندنبود زیراناچارمیبایست با منظرهٔ آجرهای سرخ آن‌ساختمانهای‌عجیب زندان‌علیپور بسازم وهر روزمقداری ازدودهٔ‌دودکشهای مطبخ‌را ببلعم.درمحوطهٔ‌زندان نه‌درختی بودو نه‌هیچگونه

---

۱ - فوتوریست در نقاشی و کارهای هنری یکی از سبکهای خیالی است که درآن تناسب خطوط ورنگها زیاد رعایت نمیشود و مجموعهٔ اثر هنری بصورتی آشفته و درهم و بی‌تناسب جلوه میکند - م .

سبزی ، سراسر آن سنگفرش شده بود وجزمقداری دوده که هرروز درگوشه وکنار آن جمع میشد رویهمرفته تقریباً بسیار تمیز بود اما بهمین نسبت هم عریان و خسته کننده بنظرمیرسید .

فقط میتوانستم سرشاخه‌های یکی دودرخت راکه در حیاط مجاور بود به بینم که آنها هم دروقتی که من بزندانواردشدم نه برگ‌داشتند و نه گل. اما بتدریج تغییرمرموزی درآنها بوجودآمد و جوانه‌های سبز و کوچکی در تمام شاخه‌هاشان پدیدمی آمد . بعد برگها بیرون جستند و باسرعت رشد یافتند و باسبزی مطبوع خود عریانی‌اسکلت‌شاخه‌ها را پوشاندند . این‌یك تغییر مسرت‌انگیز بود که حتی به‌منظرهٔ شوم و نا مطبوع زندان علیپور هم شادی ونشاط می‌بخشید .

در یکی از این درختها قوشی لانه داشت که توجه مرا بخود جلب میکرد . بچه‌هایش کم کم بزرگ میشدند وفوت وفن کار وزندگی وشکار را می‌آموختند . گاهی ازآشیانه خود بایك حرکت سریع عمودی بپائین می‌آمدند و بشکلی حیرت‌انگیز نان ریزه‌هائی را که زندانیان برای‌شان‌میریختند برمیداشتند . و حتی گاهی نان را از میان لبهای زندانیان میگرفتند .

ازغروب تاطلوع آفتاب یا تقریباً مدتی دراین حدود ما را به‌درون سلولهامان میراندند وحق‌بیرون آمدن نداشتیم . گذراندن شبهای دراز زمستان درزندان انفرادی کارآسانی‌نبود . وقتی که ازخواندن ونوشتن فراوان خسته‌میشدم اغلب به‌قدم زدن درآن محیط تنگ ومحدودمیپرداختم که نمیشد بیش ازچهار پنج قدم کوتاه درآن حرکت کرد. دراین‌مواقع حرکت خرسهائی راکه درسیرکها دیده‌بودم و در قفس‌های تنگ خود قدم میزدند بنظر می‌آوردم . گاهی هم وقتیکه خیلی خسته میشدم به‌ورزش مطبوع خودم «شیرشاسانا»میپرداختم که سرم رابزمین‌میگذاشتم وپاهایم راعمودی بلندمیکردم .

اولین قسمتهای شب ساکت وآرام بود وصداهای شهر که معمولا درهواموج میزد بگوش‌میرسید . صدای‌حرکت تراموا‌های شهر، صدای یك گرامافون ، یاصدای دوردست کسی راکه برای خود آوازمیخواند میشنیدم . شنیدن این‌موسیقی‌مبهم ودوربرایم بسیار مطبوع بود . اما این آرامش مطبوع شبانه دوامی‌نداشت زیرا پاسبانان مأمور گشت و قراولان باقدمهای یکنواخت خودحرکت میکردند ودرهرساعت‌هم یکباریکنوع بازرسی بعمل می‌آمد . یك افسرپلیس بایك فانوس بهمه‌جا سرکشی‌میکرد تامطمئن شود که هیچ یك ازمافرارنکرده‌ایم . هرروزدرحدودساعت سه بعد ازنیمه‌شب یا کمی‌زودتر سروصدای نامطبوعی برمیخاست. آشپزهاکارخود راشروع‌میکردند ودیگهائی که باینطرف وآنطرف کشیده میشد وظروف واسباب مطبخ وخود ایشان این‌سروصدا و هیاهوی ناراحت کننده

را بوجود می آوردند.

درزندان علیپور هم مانند زندان‌موقت . نگهبانان وپاسبانان وافسران وکارمندان دفتری گروه انبوهی راتشکیل میدادند . این دو زندان رویهمرفته باندازهٔ زندان «ننی» ودرحدود ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ نفرزندانی‌داشت اما تعداد کارمندان و پاسبانان هریك آنها دوبرابر تعداد پاسبانان زندان ننی بود . در این زندان‌ها عدهٔ زیادی پاسبانان اروپائی وجمعی ازافسران ارتش رابکار گماشته بودند . بخوبی پیدا بود که امپراطوری بریتانیا درکلکته خیلی بیش ازولایات متحده قدرت‌نمائی وولخرجی‌میکند .

یکی ازمظاهر قدرت‌نمائی‌های امپراطوری این‌بود که زندانیان مجبور بودند هر وقت یك مأمور رسمی فرا میرسید بصدای بلند ودسته‌جمعی فریاد بکشند «سرکارسلام»[1] و میبایست بـاو تعظیم کنند وتواضع نشان دهند . هر روز چندین‌بار صـدای این سلام حقارت‌آمیز زندانیان از بالای دیوار زندان بگوشم میرسید . مخصوصاً وقتی که رئیس زندان ببازدید روزانهٔ خود میپرداخت این‌سلام بیشتر و جدی‌تر بود از بالای دیوار دو متری برابر زندانم میتوانستم چتر آفتابی پرشکوهی‌راکه بالای سراو نگاه میداشتند و جناب مدیردر زیرسایهٔ آن راه میرفت به بینم.

از خود میپرسیدم که آیا این فریاد ـ سرکار سلام ـ وآن حرکات میمون‌وار برای تعظیم وتکریم یادگاری ازدوره‌های قدیمی‌وآداب وعادات کهنهٔ خود ماست یاآیا یکی از مقامات با هوش انگلیسی آنرا اختراع کرده است ؟ حقیقت این مطلب را نمیدانم اما تصور میکنم که‌این‌کار از اختراعات انگلیسیها باشد. زیرا درآن یك روح تسلط‌بریتانیا برهندکاملا نمایان است . خوشبختانه این رسم سلام دادن در زندانهای ولایـات متحده مرسوم نبود وظاهراً جزدر دواستان بنگال وآسام در استان دیگری وجود نداشت.این نوع احترام گذاشتن به «سرکار» بااین صداها واین حرکات درنظرمن واقعاً نفرت‌انگیز بود زیرا بسیار توهین‌آمیزوتحقیر کننده بود.

البته باید متذکرشوم که زندان علیپور یك امتیاز هم برسایرزندانها داشت.غذای زندانیان عادی در این زندان از غذای زندانیان ولایات متحده خیلی بهتر بود . از نظر غذا زندانهای ولایات متحده از بسیاری زندانهای استان‌های دیگر بدتروپست‌ترهستند.

دوران کوتاه زمستان بزودی گذشت، بهارهم بسرعت‌طی‌شد وتابستان آغاز گشت. روز بروز هوا گرمترمیشد آب وهوای کلکته هیچ بامن سازگارنبود وحتی درحال‌عادی فقط چندروزاقامت درکلکته مرا از پامی‌انداخت . طبعاً بودن درزندان ومحیط نامناسب آنجا وضعم راخیلی دشوارترمیکرد . و هر چه روزها میگذشت حالم بدترمیشد . فقدان

---

۱ ـ در متن کتاب همین عبارت وعیناً بهمین صورت بکار رفته است ـ م .

فضای کافی برای ورزش، واجبار به باقی‌ماندن ساعات دراز دردرون سلول آنهم در آن هوای خفه کننده درسلامتیم اثر ناگواری میگذاشت و بسرعت لاغر میشدم . کم کم از درها، پنجره‌ها ، میله‌ها ودیوارهاوهمه‌چیز نفرت‌شدیدی احساس‌میکردم وحسرت واحتیاج نسبت به‌هوای آزاد و فضای نامحدود درروحم افزایش مییافت .

بعد از یکماه اقامت درزندان علیپور بمن‌اجازه داده‌شد که ازمحوطهٔ محدودزندان خودبیرون‌بروم و به‌ورزش بپردازم این‌تغییروضع برایم‌بسیارمطبوع بود. صبحها وعصرها میتوانستم درمسافت وسیع‌تری درپای دیوار اصلی‌زندان قدم‌بزنم . بالاخره کم کم بااین زندان و باهوای کلکته هم عادت کردم . حتی آن مطبخ هم با دوده‌های دود کشهایش و باسر وصداهای ناراحت‌کننده‌اش برایم عادی وتحمل پذیرشد . مسائل دیگری فکرم را بخود مشغول میداشت ، وناراحتیهای دیگری وجودم را پر میکرد . اخباری که از بیرون میرسید هیچ خوب نبود .

۶۰

دموکراسی در شرق وغرب

متعجب بودم که درزندان علیپورپس ازمحکومیتم هیچ روزنامهٔ روزانه بمن نمیدادند. تا وقتیکه باصطلاح محاکمه جریان داشت روزنامهٔ روزانهٔ «استیتسمن» چاپ کلکته را برایم می آوردند. اما همینکه محاکمه تمام شد آوردن روزنامه هم متوقف گردید. در سال ۱۹۳۲ که «در ولایات متحده» زندانی بودم اجازه داده میشد که یك روزنامهٔ روزانه (که البته ازطرف دولت انتخاب میشد) برای زندانیان «طبقه الف» وقسمت اول بیاورند. در زندانهای استانهای دیگر نیز این کار را میکردند ومن تصور میکردم که همین مقررات در بنگال هم وجود دارد اما با کمال حیرت میدیدم که در اینجاحتی این تسهیلات کوچك هم رعایت نمیشود . در مورد من موافقت کردند که بجای روزنامهٔ روزانه ، یك شمارهٔ هفتگی آن روزنامه را دریافت دارم . این روزنامهٔ هفتگی بیشتر برای مقامات انگلیسی باز نشسته یا بازرگانان و معامله گران انگلیسی که سابقاً در هند بوده‌اند و اکنون به انگلستان بر گشته‌اند تهیه میشد وباین جهت اخبار هند را بسیار مختصر آنهم فقط از خبرهائی که موافق میل و منافع آنها بود چاپ میکرد . هیچ خبر خارجی در آن وجود نداشت و ازآنجا که من معمولا اخبار جریانات خارجی و بین‌المللی را با دقت میخواندم ازین حیث کمبود فوق‌العاده‌ئی احساس میکردم . خوشبختانه موافقت کردند که روزنامه «منچستر گاردین هفتگی»[1] را دریافت دارم وازاین راه میتوانستم تماس مختصری باحوادث اروپا وجریانهای بین‌المللی داشته باشم .

بازداشت ومحاکمهٔ من در ماه فوریه (۱۹۳۴) با حوادث واتفاقات تلخ و تأسف انگیزی در اروپا همزمان بود. در فرانسه تحولاتی صورت گرفت که به زد و خوردهای فاشیستی وروی کار آمدن یك حکومت باصطلاح «ملی» منتهی گردید. ازآن بدتر اتفاقات اطریش بود که در آنجا صدراعظم «دولفوس» کارگران را بگلوله می بست وبنای سوسیال

---

۱ ـ روزنامهٔ منچستر گاردین ارکان حزب لیبرال بریتانیا میباشد ـ م .

دموکراسی پرسابقهٔ آن کشور را درهم میشکست. اخبار اختناق خونین اطریش مراسخت متأثرمیساخت. فکرمیکردم که واقعاً دنیا به چه صورت هولناك وخونینی‌در آمده است و بشر وقتی که میخواهد از منافع مادی موجود ومستقرخود دفاع کند تا چه اندازه وحشی وخونخوار میشود! بنظرمیرسید که در اروپا و آمریکا همه جا فاشیسم در حال پیشرفت است. وقتی که هیتلردرآلمان‌روی‌کار آمد. من تصورمیکردم که رژیم او نخواهد توانست مدت درازی بپایدزیراهیچ راه حل صحیحی برای مسائل ومشکلات اقتصادی‌آلمان نشان نمیداد و همراه نداشت. بدینقرار اکنون که میدیدم فاشیسم در همه جا توسعه می‌پذیرد خود را با این فکر تسلی‌میدادم که این‌آخرین تلاش ارتجاع خواهد بود و سپس در همه جا زنجیرهای‌اسارت‌ملت‌ها درهم‌خواهد شکست. اما گاهی‌هم‌از خود میپرسیدم که آیا این پیشگوئیها محصول آرزوهای خودم نیست؟ آیا واقعاً این موج پیشروی وتوسعهٔ فاشیسم به آسانی و زودی عقب خواهد نشست؟ اگردیکتاتورهای فاشیست‌در وضع گریز ناپذیری بیفتند وبا بن‌بستهای اقتصادی واجتماعی‌مواجه شوندآیا بجای کنار رفتن و عقب نشستن کشورهای خود را به‌یك جنگ‌ویران کننده وهولناك نخواهند کشید؟ وآیا در اینصورت عواقب‌یك چنین جنگی‌چه خواهد بود؟

در این ضمن فاشیسم با صور واشکال گوناگون خود توسعه می‌یافت. در اسپانیا، جمهوری جوانی که «جمهوری مردان‌باشرف» نامیده‌میشد وحتی‌روزنامهٔ دولتی‌انگلیسی «منچستر گاردین» هم‌آنرا بهمین اسم مینامید در مقابل ارتجاع عقب نشینی‌میکرد. تمام جملات زیبای رهبران لیبرال اروپا که مردمی با شرف بودند نمیتوانست از سقوط آن جلوگیری کند. لیبرالیسم در همه جا نشان‌میداد که در برابراوضاع ومقتضیات جدیدغیر مؤثروناتوان است. لیبرالیسم به‌کلمات وعبارات چسبیده بود وفکرمیکرد که این‌وسایل میتواند جای اقدام وعمل را بگیرد. اما وقتی که بحرانی‌فرا رسید لیبرالیسم درکمال سادگی ومانند یك فیلم سینما که بپایان میرسد دور وضعیف میشد واز میان میرفت.

سرمقالهٔ روزنامه هفتگی‌منچستر گاردین راکه در بارهٔ فاجعهٔ اطریش نوشته شده بود با علاقه وتحسین خواندم. درآن نوشته شده بود: «آیا اطریش، اطریشی که تحت تسلط سرنیزه‌ومسلسل گروهی‌از مرتجع‌ترین مردم اروپا قرار دارد، چگونه از میان‌این غرقاب خونین واین‌مبارزات‌دردناك بیرون خواهدآمد؟» وادامه میداد که «اگرانگلستان هوادار ومدافع آزادیست چرا نخست وزیر آن در چنین موردی خاموش میماند و چیزی نمیگوید وحتی‌میشنویم که دیکتاتوران‌راستایش میکند. شنیده‌ایم که میگویدآنها «جان یك ملت زنده هستند» و«تمایلات ونیروهای جدیدی بملت خود عطا میکنند». امانخست وزیرانگلستان نباید به تحسین دیکتاتورها وجباران وستمگران بپردازد زیرا آنها در

هر کشوری که باشند نه فقط جسم‌مردم را نابود میکنند ودرهم میشکنند بلکه اغلب‌روح ملتهارا نیز آنهم بامرگی‌هولناك‌تر، نابودمیسازند.»

من ازخود میپرسیدم چرا روزنامهٔ انگلیسی‌منچستر گاردین که باین شکل بدفاع از آزادی‌ملتها برخاسته‌و برای آنچه در اطریش‌میگذرد اعتراض میکند دربارهٔ آنچه درهند میگذرد وخفقانی که هند را در خود میفشارد چیزی‌نمیگوید وخاموش میماند؟ زیراماهم درهندنه فقط‌جسماً‌شکنجه‌می بینیم ورنج‌میکشیم بلکه‌روحاً نیزدر زیرسخت‌ترین‌وزشت‌ترین فشارها قرار داریم.

روزنامهٔ منچستر گاردین نوشته بود:

«دموکراسی‌اطریش درهم‌شکست‌ونابود شد. اما با افتخاری جاودانی‌ازپادرآمد ودر حال مبارزه شکست خورد وبدینقرار افسانهٔ پرشکوهی برای خود بوجود آورد که ممکن است یکروز دیگردر سالهای‌آینده روح آزادی اروپائی را بر افروزد و از نو زبانه بکشد.»

«اروپا که آزادی در آن گم شده است دیگر نفس نمیکشد، دیگر جزر ومد روحهای زنده درآن بنظرنمیرسد؛ خفقان روز افزونی آنرا درهم میفشارد و فقط یك تشنج شدید یا یك طغیان درونی ودست وپا زدنها وتکانهای سخت به چپ وراست‌ممکن است اورا از اغمای روحی که گرفتارآن شده است بیرون‌آورد... اروپا از سواحل رود راین تاکوههای اورال بصورت یك زندان بزرگ درآمده است.»

این نوشته‌های حساس وهیجان‌انگیزدر قلب من هم طنین شدیدی برمی‌انگیخت. اما میپرسیدم که پس دربارهٔ هندچه میگوئید؟ چطور بود که روزنامهٔ «منچستر گاردین» یا سایرهواداران‌آزادی که مسلماً در انگلستان هم فراوانند در برابرسرنوشت شوم ما تا این اندازه فراموشکار و بی‌اعتنا هستند؟ آیاآنها چگونه نمیتوانستند وضع ناگواری راکه در جاهای دیگرمحکوم میساختند و نسبت به آن فریاد اعتراض بلند میکردند در کشور ما به بینند؟ «آقای اسکیث»[۱] یکی‌از رهبران بزرگ لیبرالهای انگلستان که موافق سنن‌آزادیخواهانهٔ قرن نوزدهم پرورش یافته بود، با وجود طبیعت محتاط وزبان ملاحظه‌کار خود بیست سال پیش در آستانهٔ جنگ بزرگ جهانی (اول) گفت: «خیلی زودترازآنکه بتوانم تماشاگرخاموشی برای فاجعهٔ غلبهٔ زور برقانون باشم خواهم دید که کشور ما از صفحهٔ تاریخ‌محوشده است»این‌فکر بسیار شجاعانه بود وباکمال‌فصاحت هم بیان میشد ومیلیونها جوان انگلیسی‌را برای دفاع از آزادی بحرکت در می‌آورد.

---

۱ ـ هربرت هانری اسکیث سیاستمدار انگلیسی و لیدر حزب لیبرال انگلستان بود که از۱۸۵۲ تا۱۹۲۸ زندگی کرد ـ م.

اما اگر یکنفر هندی جرأت کند که اظهاراتی شبیه بیانات آقای اسکیث بگوید آیا چه سرنوشتی خواهد داشت.

روانشناسی وروحیات ملتها موضوع بسیار پیچیده وغامضی‌است. انگلیسیها اغلب تصور میکنند که مردم بیغرض و بیطرفی‌میباشند وهمیشه دیگران هستند که اشتباه میکنند و کشورهای دیگرند که گناهکارند.در اعماق‌افکار خودشان معتقدند که آنها مثل‌دیگران نیستند. با دیگران تفاوتهائی دارند که ادب وتربیت مانـع آنست کـه این واقعیت را اظهار دارند.چون تصادفاً عضویك نژاداستعمارگر وفاتح هستند که مقدرات سایر کشورها را در تحت کنترل خود دارد تصور میکنند که در این دنیا همهٔ چیز به بهترین صورتی جریان دارد و کسانی که میخواهنداین‌اوضاع راتغییردهندخود خواهان گمراه ودیوانه‌ئی بیش نیستند که نسبت بمراحم خیراندیشانهٔ ایشان حق‌ناشناس میباشند.

انگلیسیهامردمی‌جزیره‌نشین هستند که پیروزیهای ممتد ورفاه وآسایش نسبی‌سبب شده است که با مناعت وتفرعن‌بدیگران مینگرند. همانطور که یکنفر گفته است در نظر ایشان «سیاهان ازکاله شروع میشوند»[1]. امااین بیان خیلی کلی‌بنظرمیرسد. شایدطبقات عالی‌انگلستان سایر ملتهای جهانرا تقریباً بدینقرار طبقه بندی میکنند: در مقام اول بریتانیا ـ وبا فاصلهٔ زیادی پس‌از آن‌ـدر مقام‌دوم‌دومینیونهای بریتانیا (البته مردم‌سفید پوست دومینیونها)وآمریکا (البته فقط نژادآنگلوساکسونی که در امریکا سکونت‌دارد ونه سایرمهاجرین اسپانیولی وپرتقالی وایتالیائی و غیره)، در مقام سوم اروپای غربی در مقام چهارم، سایر کشورهای اروپا، در مقام پنجم امریکای جنوبی (نژادهای لاتینی) وبعدـ باز با فاصلهٔ خیلی‌زیادـدر مقام‌ششم‌نژادهای‌قهوه‌ئی وزرد وسیاه‌آسیا وآفریقا که همه کما بیش مانند یکدیگرند ودر یك سطح قرار میگیرند.

بنابرین درنظرانگلیسیها ما مردم‌هند که درآخرین طبقات قرار داریم باخودشان که در بالاترین درجات هستند فوق‌العاده تفاوت داریم. تعجب‌آور نیست که وقتی آنها از مقام رفیع خود بما که در اعماق‌پست قرار داریم مینگرند سرشان گیج میرود وموقعی که ما باآنها از دموکراسی وآزادی سخن میگوئیم ناراحت میشوند وبخشم می‌آیند. بنظرآنها این چیزها واین‌محیط ها برای ما ساخته نشده بود. آقای «جان مورلی» یکی از سیاستمداران بزرگ لیبرال انگلستان میگفت هرگز نمیتواند تصور کند که حتی در

---

۱ ـ کاله ـ شمالی ترین بندر فرانسه درکنار دریای مانش است و منظور از این جمله که در متن کتاب بزبان فرانسوی آمده اینست که انگلیسیها فقط خود را نژادی عالی و ممتاز میشمارند و در نظر ایشان سایر مردم جهان حتی تمام اروپائیان و تمام مردمی که از بندر کاله به بعد سکونت دارند در ردیف سیاه‌پوستان و از نژادهای پست میباشند ـ م.

آینده‌های بسیار دور هم در هند تأسیسات دموکراتیك بوجود آید. بنظر آنها دموکراسی برای هند همچون یك پالتوخز کانادائی است که با آب وهوای این کشور تناسبی ندارد. بعد هم سران حزب کارگر بریتانیا، که باصطلاح پرچمداران سوسیالیسم ودر واقع قهرمانان تضییقات وفشار هستند در هنگام پیروزی خودشان مقررات استثنائی واختناق سال ۱۹۲۴ بنگال را برای ما ارمغان آوردند ودر دومین دوران زمامداری ایشان هم سرنوشت ما خیلی بدتر از پیش شد. من مطمئن هستم که هیچ یك از آنها نمیخواستند بما توهین کنندو موقعیکه بماموعظه و نصیحت میکردندو مارا «برادران عزیز ومحبوب» مینامیدند بنظر خودشان تعمداً بیك اقدام نیکوکارانه می‌پرداختند اما اصولا ما در نظر ایشان مثل خودشان نبودیم ومیبایست ما را با موازین ومعیارهای دیگری بسنجند. برای یك انگلیسی بسیار دشوار است که خود را، حتی با یك فرانسوی هم برابر بداند زیرا بعلت اختلافی که در زبان و در فرهنگ با اودارد خود را با اومتفاوت میشمارد. بنابرین وقتی که انگلیسی درمورد فرانسوی چنین باشد میتوان تصور کرد که اختلاف میان یك انگلیسی ویك آسیائی در نظر شان چقدر خواهد بود؟

اخیراً موضوع اصلاحاتی در هند، در مجلس لردها مورد بحث قرار گرفت وآقایان لردان نجیب ومحترم سخنان بسیار درخشان وپرآب و تاب فراوانی گفتند. یکی از این سخنرانیها از طرف «لرد لایتن» ایراد شد که سابقاً هم مدتی حکمران یکی از استانهای هند بوده است وچند وقتی نیز بعنوان قائم مقام نایب‌السلطنه در هندکار کرده است. او همواره نمونهٔ یك حکمران لیبرال آزادیخواه و باحسن نیت قلمداد شده است با اینهمه خود او درمجلس لردها گفته بود[1] که قبلا هم گفته است: «دولت هند[2] خیلی بیش از سیاستمداران سازمان کنگره مظهر و نمایندهٔ ملت هند میباشد زیرا دولت هندمیتواند بنام تمام مأمورین رسمی، ارتش، پلیس، شاهزادگان هندی، هنگهای جنگی، وهردو گروه مسلمانان وهندوان سخن گوید در حالیکه سیاستمداران کنگره حتی نمیتوانند بنام یکی از گروههای مذهبی هند هم حرف بزنند.» سپس آقای لرد لایتن به سخن خود ادامه داده است تا منظورخود را روشن‌تر سازد و گفته است: «وقتی که من از عقاید مردم هند صحبت میکنم منظورم عقاید کسانی است که بهمکاری با ایشان اعتماد داشته‌ام ودر آینده هم نایب‌السلطنه‌ها و حکمرانان هند میتوانند بهمکاری آنها اطمینان داشته باشند».

در سخنان او دو نکته قابل توجه بخوبی نمایانست: یکی اینکه هند در نظر انگلیسیها فقط شامل آن مردمی است که با ایشان همکاری و کمك میکنند. و دیگر اینکه باینقرار،

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف). مذاکرات مجلس لردها در ۱۷ دسامبر ۱۹۳۴.

۲ ـ منظور دولت انگلیس هند است ـ م.

دولت هند که مظهر آن دسته از هندیان میباشد دموکراتیك‌ترین سازمان کشور است. این نوع استدلال و این اظهارات شاهد آنست که کلمات انگلیسی وقتی که از کانال سوئز بگذرند معانیشان عوض میشود.[۱] مفهوم دیگرو نمایان این استدلالات اینست که هردولت استبدادی کاملترین صورت یك حکومت دموکرات است زیرا در این نوع حکومت شاه نمایندهٔ هر یك از افراد میباشد. باین ترتیب ما قرنها به عقب و به‌زمانی برمیگردیم که شاهان مظهرقدرت الهی بودند ومیگفتند «دولت، یعنی من!»

واقعیت اینست که انگلیسیها نه‌فقط حکومت استبدادی رادرهند بصورت‌دموکراسی نشان میدهند بلکه‌حتی‌ازحکومت استبدادی علناًدفاع‌هم‌میکنند. اخیراً«سرملکولم‌هایلی» عضوممتاز ومورد افتخار سازمان‌خدمات اداری هند، در روز ۵ نوامبر۱۹۳٤ با عنوان حکمران استان‌ولایات متحده در شهر بنارس بدفاع‌از حکومت استبدادی در هندپرداخت وآنرا برای هند لازم شمرد. برای دولت‌های محلی‌هند یك چنین راهنمائی و توصیه‌ئی لازم نبود زیرا عملا هیچ یك از آنها بهیچوجه مایل نیستند که با ارادهٔ خود از حکومت‌مطلقه‌واستبدادی‌خویش‌صرف‌نظر کنند. حتی‌بسیار جالب توجه است که‌میکوشند ازآنجا که دموکراسی‌دراروپاروبضعف نهاده است از این‌وضع برای تحکیم‌حکومتهای استبدادی در هنداستفاده کنند.«سرمیرزااسماعیل» صاحبدیوان [۲] ایالت میسور گفته‌است: «تعجب میکنم در موقعیکه در همه جا حکومتهای پارلمانی‌رو بانحطاط وشکست هستند چگونه در هند از تغییرات و اصلاحات اساسی در وضع حکومت صحبت میشود.» و نیز میگوید «من مطمئن هستم که وجدان دولتی ما احساس میکند که وضع کنونی ما از هر جهت دموکراتیك است» [۳] از قرار معلوم «وجدان دولتی میسور» بصورت حکمران و صاحبدیوان آن ناحیه تغییر شکل یافته است زیرا وضعی که در آنجا دموکراسی نامیده میشود با حکومت استبدادی بهیچوجه اختلافی‌ندارد وازآن تمیزداده نمیشود.

وقتیکه بنظرانگلیسیها دموکراسی در هند غیر قابل استفاده است و بکار نمی‌آید طبعاً درمصرهم که بنظرآنها به هند شبیه است‌نمیتواند برقرار گردد. بتازگی درروزنامهٔ استیتسمن[٤] خبرمفصلی را که ازقاهره انتشاریافته بود خواندم (اخیراً موافقت کرده‌اند که روزنامهٔ روزانهٔ استیتسمن را هم برایم‌بزندان بیاورند). دراین خبر گفته میشود که«نسیم

---

۱ ـ منظور اینست که انگلیسیهاوقتی به‌آسیا می‌آیند کلمات و مفاهیم‌را بشکل دیگری معنی‌میکنند.ـم.

۲ ـ صدراعظم و وزیر اصلی مهاراجه میسور بود. و میسور خود مانند سایر دولتهای نیمه مستقل هند که تحت تسلط شاهزادگان ود بصورت یك‌حکومت مطلقه واستبدادی‌مستقل که بادولت انگلیس پیمان‌داشت اداره‌میشدـم

۳ ـ (یادداشت مؤلف) میسور ـ ۱۹۲۱

٤ ـ (یادداشت مؤلف) ـ ۱۹ دسامبر ۱۹۳٤

پاشا» نخست‌وزیر مصر بیانیه‌ئی انتشارداده و اعلام خطر کرده است که «نباید با احزاب سیاسی مختلف وبخصوص با حزب «وفد» برای بوجود آوردن یك کنفرانس ملی وانجام انتخابات بمنظور تشکیل یك مجلس مؤسسان وبرای تهیهٔ یك قانون اساسی جدیدهمکاری کرد زیرا یك چنین اقدامـی بالاخره مفهومش بازگشت به رژیم دموکراسی و تشکیل یك حکومت دموکرات وملی است که تاریخ نشان داده است همیشه برای مصرزیانبخش بوده است ودر دورانهای گذشته همواره زمینه‌ئی برای خودنمائی زشت ترین شهوات و تمایلات عمومی فراهم ساخته است... هر کس که با نیروهای سیاسی داخلی‌مصرومردم‌آن آشنا باشد حتی یك لحظه هم تردیدنخواهد کرد که انتخابات مجدد با پیروزی حزب‌وفد پایان خواهد یافت وآنها اکثریت را بدست خواهند آورد. مگراینکه اقدامات مناسبی صورت پذیرد که ازچنین اتفاقی جلوگیری شود . ما باید هرچه زودتر یك حکومت فوق دموکراتیك ویك رژیم ضدانقلابی درمصر بوجود آوریم.»

ضمناً هم گفته شده است که انتخابات باید بوسیلهٔ دولت «اداره شود» و بشکلـی جریان یابد که «حزب وفد پیروزی پیدا نکند» اما متأسفانه نخست وزیر «مردی بسیار قانونی است» ونمیتواند چنین کاری بکند . بنابرین تنها راهی که باقی میماند اینست که «وایت‌هال»[1] مداخله کند و«بهمه بفهماند که هرگز تحمل نخواهد کرد که دوباره رژیمی ازآن نوع که حزب وفد بوجود آورده بودروی‌کارآید».

من نمیدانم که «وایت‌هال» دراین مورد چه اقداماتی خواهد کرد یا نخواهد کردو درآینده چه حوادثی درمصرروی خواهد داد. اما درهرحال این طرزاستدلال واستظهار به علائق آزادیخواهانهٔ انگلیسیها به ما کمك میدهد که قسمتی ازمشکلات اوضاع کنونی مصروهند را درك کنیم. روزنامهٔ استیتسمن دریکی ازسرمقاله‌های خود مینویسد:«اشکال اصلی اینست که راه زندگی وطرزتفکریك انتخاب کنندهٔ عادی مصری با راه زندگی و طرزتفکر کسی که با دموکراسی پرورش یافته باشد هماهنگ‌نیست» و کمی بعد هم این فقدان هماهنگی را باین شکل بیان میدارد : «دراروپا اغلب دموکراسی ازآنجهت نیرو گرفته ورواج یافته است که احزاب فراوانی وجود داشته‌اند . درمصراشکال‌کاردراینست که فقط یك حزب، یعنی حزب وفد، وجود دارد. »

درهند نیز ازیك طرف بما میگویند که اختلافات فرقه‌های مذهبی و گروه‌بندیهای

---

۱ ـ منظور دولت انگلستان است . همچنانکه فی‌المثل «کرملین» مظهر دولت شوروی و «کاخ‌ابیض» مظهر دولت آمریکاست . به‌حاشیه ۲ صفحهٔ ۵۶۲ نیزرجوع شود ـ م .

۲ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در نوامبر ۱۹۳۵ در مصر شورشهای وسیع و دامنه‌داری برضد اشغال بریتانیا روی داد .

جداگانهٔ پیروان مذاهب مختلف بعلت رشد دموکراسی حاصل شده است و بدین جهت نیز بدون تردید این جدائی افزایش هم خواهد یافت. و از طرف دیگر میگویند که ما باندازهٔ کافی متفق نیستیم و وحدت نظر نداریم . اما در مصر که موضوع اختلافات مذهبی درمیان نیست وظاهراً یك وحدت سیاسی کامل وجود دارد . میگویند که این وحدت در راه دموکراسی آزادی اشکال تولید میکند؛ درواقع جادهٔ دموکراسی در نظر دول غربی بسیار تنگ و باریك است . گویا از نظر دول غربی ودولت بریتانیا دموکراسی برای یك کشور شرقی فقط یك مفهوم دارد وآن هم عبارتست از گردن نهادن به قدرت فرمانروایان امپریالیست و تهدید نکردن هیچ یك از منافع ومصالح ایشان. بنظر آنها فقط در چنین صورتیست کـه در کشور های شرقی آزادی دموکراتیك در منتهای شکفتگی و بصورت تهدید نـاپذیری برقرارخواهد بود !

٦١

دلمردگی

«ومن آرزو دارم که سرم را بر جائی بنهم
که چمن خرم و عطر آگین باشد .
ای مادر، تمام رؤیاهای شیرین
از سر کودکی که بدامان داشتی دورشده است.»

آوریل (۱۹۳٤) فرا رسید . شایعاتی از آنچه درخارج میگذشت درزندان علیپور انتشارمی یافت . شایعاتی که همه ناراحت کننده ویأس انگیز بود . یکروزمدیرزندان با کمال بی اعتنائی بمن گفت که آقای گاندی نهضت نافرمانی عمومی را متوقف ساخته است هیچ خبردیگری دراین باره نشنیدم و نمیدانستم. این خبر برایم بسیار تأسف آور بود. احساس میکردم که انگار چیزی عزیز که ازسالها پیش برایم معانی و مفاهیم فراوانی داشت از دست رفته است وبساطش برچیده شده است . درعین حال با خود استدلال میکردم که یك چنین پایانی اجتناب ناپذیر بود. درقلب خود احساس میکردم که دیر یا زود بالاخره یکروز نهضت نافرمانی عمومی با صورتی که پیدا کرده بود پایان خواهد یافت . شاید اشخاص میتوانستند بازهم بصورت منفرد و بشکل مبهم وبدون اعتنا بعواقب کار، آنرا ادامه دهند اما تمامی یك سازمان وسیع ملی نمیتوانست چنین روشی را اتخاذ کند. تردیدنداشتم که گاندی جی دراین اقدام خود بیان کنندهٔ تمایل افکارعمومی سراسر کشوروا کثریت قاطع اعضای کنگره بوده است باین جهت سعی میکردم که هرقدرهم این واقعه برایم ناگوار بود خود را با آن همراه سازم .

همچنین اخبارمبهمی ازرستاخیزمجدد حزب قدیمی «سواراج» میشنیدم که میخواهد از نودست و پائی کندودرمجامع قانونگزاری شرکت جوید. این موضوع هم اجتناب ناپذیر بنظرمیرسید . ازمدتها پیش؟عقیده داشتم که کنگره نمیتواند ونباید خود را از انتخابات

آینده دورو بر کنار نگاهدارد . با وجود این دردوران پنج ماه آزادی خارج از زندان ، خودم این فکر را تشویق نمیکردم زیرا هنوز آنرا یك فکر ناپخته میشمردم وعقیده داشتم که یك چنین فکری ممکن است هم اذهان را از توسل به اقدامات و مبارزات مستقیم و جدی‌تر منحرف سازد وهم ازرشد تمایلات وافکارجدیدی که بمنظور تحولات و تغییرات اجتماعی درصفوف کنگره توسعه می‌یافت جلوگیری کند. بنظرمن هرقدر بحران بیشتر طول میکشید این قبیل افکارجدید بیشتردرمیان توده‌ها وروشنفکران ما رواج می‌یافت وواقعیات وضع ناگوارسیاسی واقتصادی ما بیشتر نمایان میگشت. همانطور که «لنین» درجائی گفته‌است: «هر نوع بحران سیاسی چیزمفیدیست زیرا آنچه را درتاریکی‌ها پنهانست‌روشن میکند، نیروهائی‌را که درسیاستها تأثیردارند مکشوف میسازد، دروغهاوفریب‌ها وجمله‌پردازیهای خیالبافانه رافاش‌مینمایاند ، واقعیات را بشکل قابل فهمی دربرابرچشمها قرارمیدهد ، و مردم را ناچارمیسازد که حقیقت را جستجو کنند وبفهمند.»

من امیدوار بودم که جریانات‌و بحرانی که برای ما پیش آمده بود کنگره راخواه‌ناخواه به‌یك دستگاه روشن‌تر و بهم‌فشرده‌تر که‌هدفی قاطع‌تر داشته باشدمبدل کرده باشد، احتمال میدادم که کنگره دراین راه بعضی عناصرضعیف ومتزلزل خود را از دست بدهد اما چنین اتفاقی تأسف‌آور نبود واهمیتی نداشت زیرا تصور میکردم موقعی که زمان آن فرا رسد که به اقدامات ومبارزات‌مستقیمی که اسماً ادامه‌داشت پایان داده شود و کنگره بازروشهای باصطلاح قانونی وپارلمانی را بکار بندد ، مسلماً عناصرمترقی وفعالی که با افکارجدید پرورش‌یافته وروشن‌ترشده بودندمیتوانستندحتی‌ازهمین‌وسایل‌وهمین‌روشهاهم ازجهات مختلفی برای رسیدن به هدف نهائی استفاده کنند .

ظاهراً اکنون آن موقع فرا رسیده بود اما با کمال تأسف میدیدم عناصرمترقی‌تر و کسانی که ستون فقرات نهضت‌نافرمانی راتشکیل میدادند ودر کنگره فعالترین‌اشخاص بودند اکنون درعقب صحنه قرار گرفته‌اند ودیگران که چنین صفاتی نداشتند وکار مهمی انجام نداده بودند زمام کارها را بدست میگیرند .

چند روز بعد روزنامهٔ استیتسمن هفتگی برایم رسید ودر آن بیانیه‌ئی را که گاندی جی بهنگام متوقف ساختن نهضت نافرمانی انتشار داده بود دیدم . من آنرا با حیرت و تأسف فراوان وعمیقی خواندم وبارها ازنظر گذراندم . با مطالعهٔ آن نافرمانی عمومی وبسیاری چیزهای دیگردرذهنم محومیشد وبجای آن تردیدها و اضطرابات روحی مغزم را پرمیکرد .

گاندی جی نوشته بود : «این بیانیه براثرالهاماتی که ازمذاکره با هم‌مسلکان و

همراهان اشرام ساتیا گراها[1] بوجود آمده تهیه شده است و مخصوصاً این تصمیم را در تعقیب اطلاعاتی که هنگام مذاکره دربارهٔ روش یکی ازهمراهان قدیمی و با ارزش بدست آوردم اتخاذ کردم زیرا او دنبال کردن راه وظیفه را تا رفتن بزندان بی ثمرشمرده ودر نتیجه مطالعات خصوصی خود را بر انجام وظایف اختصاصی و محوله‌اش مرجح دانسته است . بدون تردید روش او با مقررات و قوانین ساتیا گراها مباینت داشته است . علاوه بر نقائصی که در کار آن دوست عزیز وجود داشت من خود متوجه شدم که کارما ناقص بوده است . دوست من بمن گفت که تصورمیکرده است که من به ضعف کارها توجه داشته‌ام درحالیکه من کور بودم و کوری هم برای یك رهبر یك عیب بخشش ناپذیر است باین جهت فوراً متوجه شدم که فعلا باید تا فرمانی عمومی قطع شود و فقط خودم شخصاً آنرا دنبال کنم وتنها مظهرمقاومت عمومی باقی بمانم» .

بنظرمن نقص یا خطای یك «دوست» بفرض آنکه چنین چیزی میبود موضوع کم اهمیت و ناچیزیست.من اعتراف میکنم که خود من هم‌اغلب مرتکب قصورها یااشتباهاتی شده‌ام که اهمیت فوق‌العاده‌ئی نداشته است . اما حتی اگراین موضوع بسیارپر اهمیت و جدی هم میبود آیا میبایست یك نهضت وسیع‌ملی که صدها هزارنفررا مستقیماً ومیلیونها نفردیگررا غیرمستقیم بدنبال خود میکشاند بعلت یك خطای فردی ازجریان خود خارج شود ومتوقف گردد ؟ بنظرمن این تصمیم یك‌کارعجیب و مخالف اصول اخلاق بود . من نمیتوانم بدرستی بگویم که آیا چه چیزی موافق وچه چیزمخالف اصول ساتیا گراها بود وهست ، اما درراه محدود زندگی خود همواره برای بعضی اصول ارزش قائل بوده‌ام و به رعایت وپیروی از آنهااهمیت داده‌ام‌وبهمین جهت بیانیهٔ گاندی‌جی برایم بسیارناراحت کننده وعجیب بود .

میدانستم که گاندی‌جی معمولاازروی‌غریزهٔ‌خودعمل‌میکند(من کلمهٔ‌غریزه‌رابرعبارت «الهام درونی» یا پاسخ به دعاها و نظایرآن که دربارهٔ او بکار میبرند ترجیح میدهم) و میدانستم که اغلب هم غریزهٔ اودرست عمل میکند . او بارها نشان داده است که چگونه بشکلی حیرت‌انگیزافکار توده‌ها را درك میکند و در مواقع بسیار حساس دست به اقدام میبرد اما دلایلی که بعداً برای توجیه اقدام خود بیان میکند چیزهائیست که پس ازاقدام خود میاندیشد و گاهی هم در این مورد ازاصل موضوع دورمیشود . البته این حرف هم کمابیش صحیح است که‌یك رهبرویك مرد اقدام در لحظات بحرانی تقریباً همیشه بدون اراده به اقدام میپردازد وبعد میکوشد که اقدام خود را توجیه کند .

---

[1] ـ اشرام ـ کانون پیروان و مریدان مذهبی گاندی در نزدیکی احمد آباد است و ساتیا گراها مبارزه بدون خشونت و مقاومت مسالمت‌آمیزیست که گاندی تعلیم میداد ـ م .

من احساس میکردم که گاندی‌جی هم درمتوقف ساختن مقاومت و نافرمانی عمومی حق داشته ودرست عمل کرده است. اما دلایلی که برای این کارذکرمیکرد بنظرمن توهینی نسبت به‌ذکاوت‌وهوشیاری‌شمرده میشد و برای رهبریك نهضت ملی واقعاً حیرت‌انگیز بود. او کاملا اختیارداشت که بامریدان‌مذهبی وجامعهٔ‌اشرام‌خود هرطور که‌دلش‌میخواست‌رفتار کندزیرا آنها باپیمانهای گوناگون باوپیوندداشتند وباطیب‌خاطررژیم‌خاص اوراپذیرفته بودند اما کنگره چنین وضعی نداشت.چرا باید ما را بخاطرچیزهائی که بنظرمن‌صوفیانه بود وبا مابعدالطبیعه مربوط میشد و به آن‌علاقه واعتمادی نداشتم‌ناینسو آنسو کشاند؟ آیا میشد تصور کرد که هیچ نهضت سیاسی برچنین مبنائی استوار بماند؟ من جنبه‌های‌اخلاقی ساتیاگراها را بآنصورت که می‌فهمیدم (والبته در حدود معینی که قبول داشتم) پذیرفته بودم. آن اساس اخلاقی برای من‌هم قابل قبول بود وبنظرمیرسید که سیاست را بمقامی عالیترو نجیبانه‌تر بالا خواهد برد . من هم عقیده پیدا کرده بودم که صحیح نیست برای رسیدن به هدف ازهروسیلهٔ ناشایست‌هم‌استفاده شود اما شکل جدیدی که‌کارما پیدا کرده بود وبیان تازه‌ئی که از طرف گاندی جی بعمل آمده بود چیزی بکلی غیر از آنچه من می‌اندیشیدیم بود ومسائل تازه‌ئی را پیش میکشید که مرا نگران میساخت .

رویهمرفته این اعلامیه مرا بشدت تکان داد وسخت آزرده ساخت . بالاخره‌هم در پایان بیانیه به‌اعضای کنگره چنین توصیه میشد که « باید زیبائی‌و هنرفداکردن نفس و پذیرفتن داوطلبانهٔ فقر را بیاموزند؛ باید خود رابفعالیتهای ملی اختصاص دهند وازجمله به‌تهیهٔ پارچه‌های دستباف بوسیلهٔ ریسیدن وبافتن باچرخهای دستی بپردازند؛باید از راه رفتار نیك شخصی و حسن ارتباط بادیگران وحدت میان فرقه‌های مختلف را استوار و برقرار سازند؛ باید هرگونه عقاید نامناسب راجع به‌نجس بودن بعضی افراد واختلافات طبقات‌کاستهای مذهبی را دور بیندازند و از دل خود بیرون کنند . باید بکلی از صرف مشروبات الکلی ومواد مخدره اجتناب ورزند وپرهیز کامل ازآنها را تبلیغ کنند وازراه تماسهای شخصی باافرادی که گرفتار ومعتاد این سموم هستند ومخصوصاً از راه پرورش پاکی وطهارت‌وجود باآنها مبارزه کنند. اینهاخدمات شایسته‌وپرارزشی است که‌بانسان اجازه خواهد داد مثل فقیران زندگی کند .کسانیکه نمیتوانند تا این درجهٔ‌کمال برسند وتحمل زندگی فقیران برای شان مقدور نیست باید خودرا باصنایع کوچك وغیر متشکل که اهمیت ملی دارندو درامد بیشتری فراهم‌میسازد مشغول دارند .»

چنین‌بودبرنامهٔ سیاسی جدیدی که بنظرگاندی‌جی میبایست‌ماز آنپس دنبال کنیم! کاملا نمایان بود که شکاف وسیع وعمیقی اورا ازمن جدا میسازد . بارنج فراوان و تأثر خاطر احساس میکردم که رشته‌های پیوندی که ازسالها پیش‌مرا به‌او مربوط میساخت‌از

هم گسسته است. مدت درازی بود که یك تردید و کشمکش فکری دردرونم بوجود آمده بود . بسیاری از اقدامات گاندی‌جی درنظر من نامفهوم بود و نمیتوانستم آنها را تأیید کنم . روزه گرفتن‌های او و توجه بمسائل فرعی در دوران ادامهٔ نافرمانی عمومی و در موقعی که‌دوستان‌اودر گیرودار یك‌مبارزهٔ دشوار بودند ، گرفتاریها و آشفتگیهای شخصی که خودش بوجود میآورد وسبب میشد که حتی درخارج از زندان‌هم به‌مبارزات و نهضت سیاسی نپردازد ، نظریات تازه‌ئی که دربارهٔ شایستگی و نیکی و بدی اظهار میداشت تعهدات و پیمان‌های جدیدی که بعهده‌میگرفت‌ودرحالیکه هنوز تعهدات و پیمانهای سابقی که باسایر دوستان وهمکاران خود بگردن گرفته بود تحقق نیافته بودآنها را به‌تیرگی و تاریکی میکشاند، و نظایر این چیزها مرا متأثرمیساخت وروحمرادرفشار میگذاشت.

دردوران کوتاهی که خارج‌اززندان بودم‌تمام‌این موارد اختلاف که میان گاندی‌جی ومن پیدا شده بود وبسیاری اختلافات دیگررا بخوبی احساس میکردم . گاندی‌جی عقیده داشت که این اختلاف نظرها وعدم توافقها بعلت اختلاف طبیعی است که میان مادونفر وجود دارد . اماشاید درواقع دلایل آن خیلی عمیق‌تر وجدی‌تر ازاین اختلاف‌طبیعت‌بود. خوب توجه داشتم که دربسیاری از موارد من نظرهای روشن و قاطعی داشتم که باافکار ونظریات اوکاملا مخالف و مغایر بود معهذا درگذشته کوشیده بودم که عقاید شخصی خود را تاآنجا که میتوانم درراه یك منظور بزرگ‌تر و اساسی‌تر ، یعنی در راه تحقق استقلال ملی که کنگره بخاطر آن درتلاش بود،تابع نظریات گاندی‌جی سازم. میکوشیدم که نسبت به‌رهبر ویاران خودوفادار وبااعتقاد بمانم زیراطبق پرورش روحی من،همیشه وفاداری نسبت‌به‌هدف ونسبت به‌یاران و رفیقان مقام بسیارمهمی داشته است. دربسیاری مواردکه میدیده‌ام وفاداری نسبت بهمکاران و یاران مرا از لنگرگاه اعتقادات روحیم دور ساخته است، پس از مبارزات بسیار شدید درونی و روحی توانسته ام خود را برای سازش مختصری آماده سازم. شایدهم خودمن خطاکارباشم ، زیرا برای هرکس خطای فاحشی است که‌بگذارد اوراازلنگرگاه اعتقادات‌روحیش دورسازند. امامن درگیرودار کشمکشهای فکری به‌یاران وهمکاران خود می‌چسبیدم و امیدواربودم که جریان‌حوادث و پیشرفت طبیعی مبارزهٔ‌ما بالاخره بسیاری‌از مشکلاتی را اسباب ناراحتی من بود حل خواهدکرد و همراهان و یارانم را به‌نظریات من نزدیك‌تر خواهد ساخت .

واکنون! ناگهان احساس میکردم که درآن سلول کوچك زندان‌علیپورکاملا تنها مانده‌ام. زندگی درنظرم‌بصورت یك‌ماجرای‌دردناك ویك بیابان‌تهی ویأس‌آورجلوه‌گر میشد . پس‌از تمام درسهای دشواری که آموخته بودم اکنون دشوارترین ودردناکترین آنها دربرابرم قرار میگرفت وتازه می‌آموختم که : در مسائل حیاتی هرگز نباید بهیچ

کس اعتماد مطلق داشت . هر کس بایدراه زندگی را به تنهائی دنبال کند . اعتمادبستن بدیگران درحکم محکوم ساختن خویش به‌درهم شکستگی روحی خواهد بود .

قسمتی ازتأثر خشم‌آمیز من بسوی مذهب ونظریات مذهبی متوجه میگشت. باخود می‌اندیشیدم که مذهب که اساسش برهیجان واحساس تکیه‌دارد برای روشنی فکر وثبات نظر دشمن بزرگ وخطرناکی است.فرضاً هم که مذهب جنبهٔ ذکاوت و تفکر هم‌درخود داشته باشد ، درهرحال ازذکاوت واقعی وتوجه به‌مسائل حقیقی تفکر کاملا بدور است . ازآنجا که مذهب همواره درفکر یك‌دنیای دیگراست وبیشتر بدنیای پس‌از مرگ فکر میکند برای نیکی‌های انسانی وارزشهای اخلاقی واجتماعی وعدالت و نظایر آنها نیز مفاهیم‌خاصی را درنظرمیگیرد وبرای عدالت‌اجتماعی بامفهوم جدید کلمه اهمیت ناچیزی قائل‌است. اعتقاد مذهبی سبب میشود که انسان دربارهٔ هرچیز یك‌اعتقادقبلی ثابت ومسلم داشته باشد وهمین اعتقاد قاطع ومسلم چشمهای شخص‌را دربرابر واقعیات حیات می‌بندد زیرا شخص مذهبی میترسد که مبادا واقعیات جدید با معتقدات قبلی او سازش پیدا نکند ودر اعتقادات او نگنجد . مذهب مدعیست که براساس حقیقت تکیه دارد منتها هرمذهب معتقد است که حقیقت همان چیزیست که اودریافته‌است، واعتقاد دارد که آنچه او میگوید حقیقت‌مطلق وتمامی حقیقت‌است ودرنتیجه یك‌شخص مذهبی برای جستجوی حقایق‌تازه‌تر و بیشتر بخود زحمت نمیدهد . مذهب تنها وظیفه‌ئی که برای خود قائل است اینست که حقیقت مورد کشف وادعای خودرا بدیگران‌هم بیاموزد ودربارهٔ آن دیگران را موعظه کند وباسایرین‌هم گفتگو کند. درواقع میل به‌داشتن اعتقاد مذهبی بامیل به کشف‌حقیقت یکسان‌نیست . کسیکه‌اعتقاد مذهبی استواری دارد اصولا درصدد جستجوی حقیقت‌دیگری نیست .

مذهب ازآرامش وصلح وملاطفت صحبت میکند وباوجود این ازسیستم‌ها ورژیمها و سازمانهائی حمایت و هواداری میکند که جز براساس خشونت و زور و ظلم و تجاوز نمیتوانند وجود داشته‌باشند . مذهب خشونت وزور متکی بشمشیر را محکوم میسازد اما دربارهٔ رژیم خشونتی که درظاهری آرام وآراسته ودرلباس مسالمت برقـرار میشود و قحطی و گرسنگی را باخود همراه می‌آورد ومردم را میکشد و نابود میکند یـا اینکه اثرناگوارتری دارد زیرا هیچ‌نوع آسیب وصدمهٔ جسمی فراهم نمیسازد امابه‌روشن بینی وتفکر آسیب‌میرساند و ذکاوت را ازمیان میبرد وقلب و روح را در هـم میشکند ، هیچ چیزی نمیگوید .

سپس دوباره به گاندی‌جی فکرمیکردم که علت این‌اضطراب وآشفتگی‌درونی من بود.درواقع صرفنظر ازهمه‌چیز ، اوچه‌مرد عجیب وشگفت انگیزی بود وچگونه تأثیری

تقریباً مقاومت ناپذیر وقدرتی ظریف وفوق‌العاده برمردم داشت. نوشته‌های او وسخنان اوهرگز نمیتوانست حقیقت مردی را که درپشت آنها قرارداشت نشان دهد. شخصیت او خیلی بزرگتر وپرعظمت‌تر از آن بود که آنها بتوانند بیان کنند، وخدمتی که او به هند کرده بود بسیار بزرگ وپربها بود. او درمردم کشور خود شهامت ومردانگی، انضباط واستقامت، نیروی فداکاری مسرت‌بخش درراه هدف، وحتی باتمام تواضع وفروتنی‌خود، غرور وسرفرازی رابوجودآورد.

گاندی‌جی بود که میگفت،شهامت ودلیری یکی ازاصول اساسی خصلت وتشخص روح آدمیست. بدون شهامت نه‌اخلاق ونه‌مذهب ونه‌عشق میتواند وجودداشته باشد. او بود که میگفت«تا وقتی که انسان دستخوش ترس باشد نمیتواند حقیقت یاعشق را دنبال کند».

گاندی‌جی باتمام نفرت وبیزاری که از خشونت دارد بما گفته‌است «ترس چیزیست که از خشونت هم منفورتراست» و همچنین گفته است «انضباط وثیقه و تضمینی است که انسان دربارهٔ کار خود بوجود می‌آورد. بدون فداکاری وانضباط و تسلط بر نفس، رهائی و آزادی وامید وجود نخواهد داشت. حتی فداکاری محض و بدون انضباط، بی ارزش و بی‌ثمر خواهدبود». شاید اینها فقط کلمات وجملات پرهیزگارانه‌ئی باشند که مبتذل وخالی ازلطف بنظرآیند. اما در پشت همین کلمات که از دهان گاندی‌جی بیرون آمده است نیروی خارق‌العادهٔ خود اوهم قرارداشت وهندبخوبی میدانست که این مرد کوچك اندام ونحیف، خودمفهوم واقعی کار وتلاشی‌است که بتمام حرفهایش جان می‌بخشد.

گاندی‌جی بشکل حیرت‌انگیزی مظهر هند وبیان کنندهٔ روح این‌سرزمین باستانی ومصیبت‌کشیده‌است. اوتقریباً خود هندبود. ضعف‌های اوهم همان ضعف‌های هند بود. بی‌اعتنائی به‌او وناچیز گرفتن او جنبهٔ شخصی و خصوصی نمیداشت بلکه توهینی نسبت به‌تمامی یك ملت شمرده‌میشد. نایب‌السلطنه‌های هند و سایر کسانی که بچنین اقدامات اهانت‌آمیزی پرداخته‌اند درست‌توجه نداشته‌اند که چه‌بذر خطرناکی‌کاشته‌اند. فراموش نمیکنم که وقتی شنیدم «پاپ» ملاقات باگاندی‌جی رادر موقع بازگشتش از کنفرانس میزگرد در دسامبر ۱۹۳۱ رد کرده‌است تاچه‌اندازه آزرده شدم. این رد کردن ملاقات گاندی‌جی درنظرمن توهینی به‌هند بود وتردید ندارم که این‌کارتعمدی بوده‌است هرچند که محتملا درفکرتوهین به‌هندنبوده‌اند. آئین‌مسیحی کاتولیك‌هیچ کس راخارج از گروه گوسفندان خود مقدس و مهاتما قبول ندارد و از آنجا که بعضی از پیشوایان مسیحی پروتستان گاندی‌جی رایك مرد مذهبی بزرگ ویك مسیحی‌حقیقی نامیده بودند «واتیکان» و دربار مذهبی پاپ لازم شمرده بود که خود را با این بدعت و کفر مذهبی مخالف نشان دهد.

درماه آوریل که درزندان علیپور بودم ، نمایشنامه‌های تازهٔ «برناردشاو» ومقدمهٔ «برروی‌صخره‌ها» رامیخواندم که در آن گفتگوئی میان «مسیح» و «پیلات»[1] مرامجذوب میساخت . اکنون که یکبار دیگر یك‌مرد مقدس رو درروی یك‌امپراطوری ایستاده بود آن مطالب و آن گفتگو برایم مفهوم جدیدی پیدامیکرد . درآن مقدمه عیسی به‌پیلات میگوید «بتومیگویم، ترس را دور بینداز . دربارهٔ عظمت و قدرت روم اینهمه حرفهای بیهوده‌مگو. عظمت روم که اینهمه ازآن سخن میگوئید هیچ چیز جز ترس نیست . ترس ازگذشته وترس‌از آینده، ترس‌ازفقیران وترس‌ازثروتمندان،ترس ازکاهنان‌بزرگ‌معابد، ترس ازیهودیان وازیونانیانی که دانشمند وعالمند وترس ازگلواها و گت‌ها و هون‌ها که وحشی وبی‌دانشند ، ترس از کارتاژ که شما آنرا نابود ساختید زیرا از آن وحشت داشتید ، و بعلاوه ترسی که از همهٔ ترسهای دیگر بدتراست ، ترس از امپراطورسزار ، بتی که خود شما بوجود آورده‌اید ، وترس ازمن که آواره‌ئی بینوایم که اسیرم میسازید ومسخره‌ام میکنید ، شما از همه‌چیزجزازخداوند میترسید وبهیچ چیز جز به‌خون وآهن و طلا ، اعتقاد ندارید . شما که بخاطر روم می‌جنگید ومیکوشید ، ازهمه چیز ودر همه‌جا میترسید وهمیشه وحشت‌زده هستید امامن که بخاطر سلطنت خداوند میکوشم ازهیچ چیز باك ندارم ، همه‌چیز رااستقبال میکنم ، همه‌چیز خود را از دست میدهم و تاج ابدیت را پیروزمندانه بدست‌می‌آورم .[2]»

اما در مورد بیانیه‌ئی که گاندی‌جی برای متوقف ساختن نافرمانی عمومی انتشار داده‌بود ومرا متأثر و مأیوس میساخت ، موضوع عظمت او یاخدمات او به‌هند یا آنچه من‌شخصاً به‌او مدیون هستم مطرح نبود . زیرا با وجود تمام جهات مثبت وبزرگ خود ممکن‌بود که اوهم درموارد مختلف ، بشکلی یأس‌انگیز اشتباه کند . درواقع بعد ازهمهٔ این‌حرفها ، هدف واقعی او چه بود ؟ باوجود سالها ارتباط نزدیك وصمیمانه با او هنوز هم نمیتوانم دربارهٔ هدف اوفکر روشنی‌داشته‌باشم . گاهی تردید میکنم که حتی خودش هم بادرستی وروشنی بداند که چه‌میخواهد ؟ اغلب خود اومیگفت که درهرمرحله وهرکار فقط یك‌قدم به‌جلو برای او کافیست،هیچ‌سعی نداشت که به‌آیندهٔ دورترهم‌بنگرد یا یك هدف

---

۱ ـ پیلات ـ حاکم رومی فلسطین در زمان عیسی مسیح بود که عیسی را بدستور او اعدام کردند و به صلیب کشیدند . خود اوگرچه از ترس دولت روم وبرای اجرای قوانین زمان این کار راکرد اما عیسی راگناهکار نمیدانست ـ م .

۱ ـ اسامی و نامهائی که دراین متن آمده اسامی ملل تابعه امپراطوری روم و اسامی تاریخی‌روم‌باستانیست. دراینجا اشاره مؤلف به مسیح که در برابر قدرت امپراطوری روم سخن‌میگفت مقایسه‌ئی باگاندی است که درمقابل امپراطوری بریتانیا ایستاده بود ـ م .

روشن وسنجیده هم در برابر خود قراردهد .

گاندی‌جی دائماً بشکلی خستگی‌ناپذیر میگفت و تکرار میکرد کـه باید مراقب وسایل بود وهدف و پایان‌خودبخود محفوظ خواهدماند. میگفت درزندگی‌شخصی وفردی خود خوب باشید ، همه‌چیز دیگر بدنبال آن درست خواهدشد و فرا خواهد رسید . این روش واین‌طرز عمل نه‌یك روش صحیح سیاسی وعلمی‌بود ونه‌شاید باموازین علم اخلاق سازش‌داشت . این‌نظریات بیشتر به‌روش محدود وتنگ‌نظرانهٔ‌علمای سابق‌اخلاق شباهت داشت که ازخود میپرسند : آیا نیکی‌چیست ؟ آیا نیکی‌یك مسئلهٔ‌کاملا انفرادی است یایك موضوع اجتماعی؟ گاندی‌جی‌همیشه فقط برروی جنبه‌های‌اخلاقی وخصال افرادتکیه‌میکرد وکمتر به‌پرورش فکر وتکامل اندیشه اهمیت میداد .. ممکن است فکر و اندیشه بدون داشتن خصال‌عالی چیزی خطرناك باشد اما آیا خصال بدون اندیشه چه صورتی خواهند داشت ؟ آیا واقعاً بدون اندیشهٔ نیك،خصال اخلاقی چگونه رشد خواهندیافت .

گاهی گاندی‌جی را بامقدسین مسیحی قرون وسطائی مقایسه کرده‌اند ، در واقع اغلب حرفها واظهارات او این‌مقایسه راتأییدمیکند و باوضع چنین کسانی سازش میدهد افکار وحرفهای او بهیچوجه بااصول تجربی وروشهای علمی‌وروانشناسی جدید سازگار نیست وتوافقی ندارد .

امادرهرصورت درنظرمن تیرگی وابهام‌درهدف بسیارناپسند است . هرکاری برای اینکه مؤثرباشد باید دریك جهت‌روشن‌وقاطع و برای وصول به یك هدف مشخص‌صورت پذیرد. زندگی چیزی جزمنطق مطلق نیست وباید درآن رفتاری منطقی داشت. میتوان طرزعمل وبرنامه‌های‌کارراگاه‌بگاه تغییرداد وآنرا با مقتضیات زمان ومکان سازگارتر ساخت اما در عین حال باید همیشه یك منظور و یك هدف نهائی را در برابر ودر ذهن خود داشت .

من تصور میکنم که گاندی جی ، آنطور که گاهی نشان میدهد هدفش‌مبهم نیست. او با اشتیاق زیادی میخواهد در جهت خاصی‌برود اما این جهت او با راه افکارومقتضیات دنیای جدید تفاوت دارد و او هم نمیتواند این دو را با هم سازش دهد یا راهی را که به هدف مشخص اومنتهی میشود به مراحل مختلفی تقسیم کند بااین جهت ظاهراً درکاراو یك نوع ابهام و تیرگی بنظر میرسد . مجموعاً تمایلات عمومی او در مدت ربع قرن گذشته ، اززمانیکه اوفلسفهٔ خود را در آفریقای جنوبی بوجود آورد روشن بوده است وآنرا درنوشته‌های خود بیان داشته است[1] . نمیدانم آیا آن نوشته های سابق و اوایل

---

۱ – کتاب زندگی گاندی بقلم خودش که بوسیلهٔ آقای مسعود برزین بفارسی ترجمه و منتشر شده این عقاید را منعکس میسازد – م .

کاراوهنوزهم معرف نظریات اوهست یا نه ؟ تصور نمیکنم که آنها کاملا بتوانند اکنون هم بیان کنندهٔ منظورهای او باشند اما درهر حال بما کمك میکنند که زمینهٔ فکری او را بهتر بشناسیم :

گاندی جی درسال ۱۹۰۹ نوشته است «رستگاری وفلاح هند در اینست که آنچه را درپنجاه سال اخیر آموخته است بدورافکند ، راه آهنها ، تلگرافها ، بیمارستانها ، دادگاهها ، پزشكها ، ونظایراین چیزها را باید ازخود دورسازد ، و طبقات باصطلاح عالی باید باکمال توجه و اعتقاد و اراده زندگی سادهٔ دهقانی را پیش گیرند وبدانند که فقط این زندگی میتواند خوشبختی حقیقی را فراهم سازد.» وباز مینویسد : «هروقت که من دریك قطارراه‌آهن‌سوارمیشوم‌یا ازیك اتوبوس استفاده میکنم میدانم که عملی ناروا و نادرست مرتکب میشوم . » و اضافه میکند که « کوشش برای اصلاح جهان با وسایل مصنوعی وافزایش سرعت حرکت، کوششی برای رسیدن به غیرممکن میباشد.»

تمام این نظریات برای من کاملا نادرست وعقایدی زیان‌آوروتصورناپذیر است . درپشت این افکارعلاقه ومحبت گاندی جی نسبت به فقیران وستایش فقرو رنج و ریاضت قرار دارد . درنظراوتمدن وترقی به مفهوم افزایش احتیاجات مادی و بالا بردن سطح زندگی مردم نیست «بلکـه عبارتست از محدود ساختن ارادی و داوطلبانهٔ احتیاجات و تمایلات ، و این‌کاربوجود آورندهٔ خوشبختی حقیقی ورضایت خاطرواقعی میباشد وقدرت خدمتگزاری را افزایش‌میدهد.» اگراین مبانی‌فکری را بپذیریم درك سایرافکار گاندی جی ودنبال کردن آنها آسان‌ترمیشود و بهترمیتوان چگونگی فعالیتهای او را فهمید.اما بیشتر ما آن مبانی فکری را قبول نداریم و بهمین جهت بعداً وقتیکه می‌بینیم اقدامات وفعالیتهای اوموافق دلخواه وپسند ما نیست بشکایت میپردازیم .

من شخصاً ستایش فقرورنج را دوست نمیدارم . فکر نمیکنم که این چیزها دوست داشتنی باشند بلکه باید آنهـا را بدور افکـند و از میان برداشت . همچنین زندگی مرتاضانه رانیز-هرچند هم درمورد افراد بتواند قابل قبول باشد ـ نمیتوانم بعنوان یك هدف اجتماعی بپذیرم . من‌هم سادگی زندگی، برابری با دیگران ، و تسلط برنفس را تأیید میکنم ودوست میدارم اما ریاضت ودرهم شکستن تعمدی جسم را قبول ندارم . من عقیده‌دارم همانطور که یك‌ورزشکار برای نیرومندی جسم خود به‌ورزش‌وتمرین‌میپردازد باید فکر وروح وعادات نیز پرورش‌یابد وتحت کنترل قرار گیرد . طبعاً‌نمیتوان ازکسی که خود را به‌ولنگاری وبلهوسی میسپارد توقع داشت که درمواقع بحرانی رنج راتحمل کند وبرخویشتن مسلط بماند وهمچون یك قهرمان باشد . برای داشتن یك وضع روحی زیبا وپسندیده نیزلااقل همانقدرکه برای داشتن یك‌بدن‌ورزیده وزیبا ورزش لازم‌است،

تمرین وورزش معنوی ضرورت دارد . اما مفهوم این امر آن نیست که بهریاضت بپردازند وجسم راتحت شکنجه قراردهند .

همچنین بهیچوجه میل ندارم ونمی‌پذیرم که «زندگی سادهٔ دهقانی» ایدآلی برای زندگی قرار گیرد . من از این شکل زندگی بیزارم . بجای آنکه بخواهم خود را بهچنین وضعی تسلیم کنم وآنرا بپذیرم میخواهم حتی دهقانان را ازآن زندگی دشوار وناگوار بیرون بکشم ، البته نمیخواهم آنها را بهشهرها بیاورم و بزندگی شهری وادار سازم بلکه میخواهم تنعمات وتسهیلات فرهنگی شهری درروستاها هم بوجود آید ودهقان هم مانند برادر شهریش ازرفاه زندگی جدید بهره‌مند گردد . زندگی کنونی دهقانان نهفقط مایهٔ خوشبختی حقیقی‌ورضایت خاطرمن نمیشود بلکه تقریباً باندازهٔ زندان برایم زشت و ناگوار است . آیا درزندگی «مردی با بیل»[1] چهچیزی وجوددارد که بتوان بآن‌صورت ایدآل بخشید ؟ دهقان مصیبت زدهٔ کنونی که درطی نسلها ونسلها رنج کشیده واستثمار شده است زندگیش باحیوانی که معاشر ورفیق رنج اوست تفاوت بسیار ناچیزی دارد:

«آیاچه کسی وجد وامید را در او کشته‌است
وبصورت چیزی درآورده‌است که نه‌اندوهی‌دارد ونه‌امیدی
و همچون برادری برای گاوی که بااوکارمیکند ،
بیحس وبی‌ادراك شده است ؟»

این میل که زندگی انسان بهعقب برگردد وبهوضعی بازگردانیده شود که در آن فکر واندیشه جائی نداشته‌باشد درنظرمن تصور ناپذیراست . برایم واقعاً شگفت‌انگیز است که آنچه مایهٔ مباهات واقعی وپیروزی حقیقی انسان‌است انکار ونفی‌شود وزندگی جسمی وضعی داشته باشد که برای روح واندیشه خستگی آور باشد وفکر انسان نتواند رشد یابد وپیش برود .

تمدن کنونی مضرات‌وزشتیهای فراوان‌داردامانیکیها وبرکات آن‌هم‌زیاداست واین امکان را هم درخود دارد که برآن بدیها وزشتیها غلبه کند. اگرتمدن را ریشه کن کنیم وآنرا نابود سازیم امکان نابود ساختن زشتیها وبدیها هم ازمیان خواهد رفت و مثل آن خواهد بود که به یك زندگی تیره و کدروپرازنکبت وبدبختی باز گردیم . اما حتی اگر چنین بازگشتی بتواند مورد آرزوهم‌باشداصولا غیرممکن‌وتحقق‌ناپذیراست .مانمیتوانیم

۱ ـ اشاره به‌کتاب شاعر آمریکائی «مارکهام» بنام « مردی با بیل » میباشد. اشعار متن هم‌ازهمان کتاب نقل شده است ـ م .

جریان شط عظیم زندگی و تغییرات آنرا متوقف سازیم یا خود را از آن جدا و بر کنار نگاهداریم . ما که از نظر روحی سیب باغ عدن را خورده‌ایم [۱] نمیتوانیم طعم شیرین و گوارای آنرا فراموش کنیم و نمیتوانیم به تاریکیهای جهل و زندگی بدوی باز گردیم !

درین زمینه استدلال و گفتگو بسیاردشوار است زیرا اصولا مبانی بحث و گفتگو متفاوت است. گاندی‌جی همواره فکرش متوجه فلاح و رستگاری فردیست ودر بارهٔ گناه می‌اندیشد در صورتیکه اغلب ما به رفاه و بهبودی زندگی اجتماعی فکر میکردیم. برای من درک مفهوم گناه بسیاردشوار است وشاید هم بهمین جهت است که نمیتوانم نظریات کلی گاندی جی را تأیید کنم . او بهیچوجه درفکر تغییرجامعه یا عوض کردن ساختمان اجتماعی نیست . او تمام کوشش خود را برای ریشه کن ساختن گناه ازفکرافراد وبر کنار داشتن اشخاص از آلودگی روحی مصروف میسازد. خود او نوشته است که درفعالیت «سوادشی» [۲] هرگز منظورش پرداختن به وظیفهٔ بیهودهٔ تغییر و اصلاح جهان نیست زیرا اوعقیده دارد که جهان با قوانینی که خداوند مقرر داشته است تغییریافته و تغییرخواهد یافت. باوجود این گاندی‌جی درواقع بشکلی فعال برای تغییرواصلاح جهان هم میکوشد منتها اودراین تلاش خود فقط به تغییرواصلاح فردی نظردارد ومیخواهد برتمایلات وشهوات افراد پیروز شود و از میل آنها به استفاده ازلذات وتنعمات که درنظراو گناه است جلوگیری کند .

یکی از نویسندگان کاتولیك ضمن بحث ازفاشیسم توصیفی از آزادی بعمل آورده است که تصورمیکنم گاندی جی هم آنرا تأیید میکند زیرا مینویسد : «آزادی چیزی‌جز رهائی اززنجیر گناهان نیست». این کلمات چقدر به اظهارات اسقف بزرگ لندن شباهت دارد که دویست سال پیش نوشته است «آزادی که مسیحیت بوجود می‌آورد عبارتستاز رهائی اززنجیرهای گناه وشیطان‌ورهائی ازتسلط هوای نفسانی وشهوات وغلبهٔ امیال» [۳] اگراین مبنای فکری‌واین معیارها پذیرفته‌شود آنوقت‌نظریات گاندی جی دربارهٔ‌مسائل جنسی را نیز که بنظریك انسان عادی ومتوسط امروزی عجیب جلوه میکند بهتر میتوان دریافت. بنظر گاندی‌جی «هرنوع ارتباط جنسی که با میل تولید فرزند همراه نباشد گناه

---

۱ ـ در افسانه‌های مذهبی اسلامی آدم وحوا بعلت آنکه گندم خوردند از بهشت عدن اخراج شدند در صورتیکه دد افسانه‌های مذهبی‌یهودی ومسیحی«آدم وحوا» بتحریك شیطان سیب خوردند وبراثرخوردن‌آن دانش‌و فهمی پیدا کردند که توانستند حقایق را کشف کنند و باین جهت هم خداوند آنها را از بهشت عدن بیرون راند . وشیطان را هم بکیفراین جرم بشکل ماری درآورد که تا ابد باید برروی سینهٔ خود بخزد ـ خوردن سیب عدن درادبیات اروپائی کنایه از بیدار شدن فکری ودرك وفهم حقایق است هرچند که با رنجها ومصیبت‌ها همراه‌باشد ـ م

۲ـسوداشی ـ بمعنی«ملی» است‌ودر نهضت ملی‌هند کوشش برای مصرف کردن‌کالاهای ملی وتحریم‌منسوجات خارجی وهرنوع فعالیت از این قبیل سوادشی‌نامیده میشد ـم .

۳. این نامه همانست که قبلاهم به‌آن اشاره شده است . به‌صفحهٔ ۵۱۴ وحاشیهٔ‌آن مراجعه شود ـم

وجنایت است» و مینویسد «جلو گیری از بچه‌دار شدن بوسیلهٔ روشهای مصنوعی به عدم تعادل عصبی وجنون منتهی خواهد شد.» و «نادرست ومخالف اصول اخلاق است که انسان ازقبول عواقب کارخود بگریزد... صحیح نیست که انسان با خوردن غذای فراوان اشتهایش را اقناع کند و بعد با بکار بردن داروهای مختلف از تحمل عواقب ناگوار آن بگریزد . از این کار بدتر آنست که انسان ازشهوات حیوانی خودکام بر گیرد و بعدهم ازقبول نتایج اقدام خود شانه خالی کند.»

من شخصاً این نظریات را غیرطبیعی ونادرست میدانم واگر واقعاً این حرف صحیح باشد من هم یك جانی هستم که باید اکنون درسرحد جنون وعدم تعادل عصبی قرارداشته باشم. کاتولیکهای هوادارواتیکان نیز بشدت با جلو گیری ازبچه‌دارشدن و کنترل موالید مخالف هستند اما هر گز باندازهٔ گاندی‌جی دراین‌راه پیش نرفته‌اند و برای این کار عواقب ونتایجی از این گونه بیان نکرده‌اند . آنها این کار را بنظر خود باتمناو طبیعت آدمی مربوط ساخته‌اند[1]. اما گاندی‌جی دراین زمینه تا آخرین حد افراط جلورفته است واصولا هیچ ارزش و هیچ لزومی برای ارتباط جنسی جز درمورد تولید فرزند قبول ندارد . او اصولا منکرجذبهٔ جنسی میان زن و مرد میباشد و میگوید : « بمن میگویند که در نظر نگرفتن جذبهٔ طبیعی میان مرد وزن ازجانب من صحیح نیست وانکارونفی کردن آن غیر ممکن است . اما من عقیده دارم که این میل جنسی که به آن اشاره میکنند ابداً طبیعی نیست وپذیرفتن آن سبب افراط دراعمال جنسی خواهد شد.میل طبیعی واقعی میان زن‌و مرد فقط جذبه‌ئیست که میان برادروخواهر،مادروپسریا پدرودختروجود دارد . این‌جذبهٔ طبیعی است که دنیا را محفوظ نگاه میدارد.» گاندی جی مخصوصاً میگوید : « نه ، من

۱ـ (یادداشت مؤلف)- پاپ پی‌دوازدهم درکتاب خود راجع به«ازدواج مسیحی» که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۱ منتشرشده است میگوید«هیچ شخص ازدواج کرده‌ئی نباید برخلاف نظام طبیعت عمل کند واگر با رعایت اوضاع طبیعی‌از حق خود استفاده کند در چنین صورتی‌بعلت موقعیت زمان مولود جدیدی بوجود نخواهدآمد و نقصی هم پیدا نخواهد شد» ظاهراً کلمه «موقعیت زمان» اشاره به وضعیست که باصلاح«دوران بی‌خطر» نامیده میشود . اما خود این موضوع هم‌قاطع ومسلم نیست.

(توضیح مترجم) ـ طبق ظرعده‌ئی‌از محققین امورجنسی، زنان در هرماه در موقعیتها وروزهای‌مخصوصی قابلیت‌آبستن شدن دارند ودرموقعیتهای خاصی ولوارتباط جنسی‌داشته باشندآبستن نمیشوند.. منظور ازآنچه دربالا ذکرشده اینست که چون در نظرکاتولیکها سقط جنین و جلوگیری مصنوعی از بچه دار شدن صحیح نیست طبق توصیهٔ پاپ پی‌دوازدهم، شوهران اگرمیخواهند بچه‌دار نشوندباید در موقعی که خطرآبستن شدن برای زنان وجود ندارد با ایشان ارتباط بگیرند که محتاج به سقط جنین و عواقب خطرناك‌آن نشوند. و نهرو هم مانند بسیاری از محققین دیگرمتذکرشده است که این قانون «دوران بی‌خطر» قاطعیت ندارد ومسلم نیست و نمیتوان به آن اعتماد کامل داشت . ـ م

با تمام نیروئی که دراختیار دارم اعلام میکنم که جذبهٔ جنسی حتی میان زن وشوهرهم غیر طبیعی است.»

دراین زمان که مسائلی مانند «کمپلکس اودیپ»[۱] ونظریات علمی «فروید» دربارهٔ مسائل جنسی مطرح است وافکارمربوط به «پسیك آنالیز» روزبروز توسعه وتکامل میپذیرد این قبیل بیانات گاندی‌جی که با اعتقاد واطمینان کامل‌هم بیان میکند بسیارشگفت‌انگیزو متروك بنظرمیرسد. هر کس میتواند این موضوع را بعنوان یك‌عقیده بپذیرد یا نپذیرد. در اینجا راه میانه‌ئی وجود ندارد زیرا در اینجا موضوع اعتقاد در میانست نه‌استدلال ومنطق. من شخصاً عقیده دارم که گاندی جی دراین موردکاملا اشتباه میکند. نصایح و توصیه‌های اوممکن است با بعضی موارد خاص سازش پیدا کند وبا ارزش باشداما بطور کلی این نظریات به محرومیتهای شدیدجنسی وعکس‌العملهای ناگوارآن، به‌ناراحتیهای عصبی، وبه انواع بیماریها واختلالات جسمی وروحی خواهد کشید. مسلماً محدودساختن تمایلات جنسی کاری پسندیده است، اما تردید دارم که نظریات گاندی جی بتواند برای چنین منظوری مفید واقع شود ونتایج محسوس بدهد. زیرا عقاید اوفوق‌العاده افراطی است واغلب مردم اجرای دستورات اورا خارج از اندازهٔ توانائی خـود میدانند و باین جهت یا راه عادی خود را دنبال میکنند یا اینکه بعلت پیروی از دستورهای گاندی جی اختلافات شدیدی میان زن وشرهرپیدا میشود.[۲]

مسلماً گاندی جی فکرمیکند که روشهای جلوگیری ازبچه‌دارشدن لزوماً باافراط درارتباط جنسی همراه خواهد بود وهمچنین اگراوتأیید کند که میل و جذبهٔ جنسی میان زن‌ومرد طبیعی‌است‌هرمردی بدنبال‌هرزنی‌راه‌خواهد افتاد وبرعکس. درصورتیکه چنین استنباطاتی صحیح نیست ومن‌نمیدانم چرا مسئلهٔ ارتباط جنسی که البته موضوع مهمی‌است تا این اندازه درفکراورسوخ یافته است. این مسئله درنظراومثل «دودهٔ ذغال وسفیدی

۱- زیگموندفروید Freud - دانشمند روانشناس معروف اطریشی که از ۱۸۵۶ تا ۱۹۳۹ زندگی کرد نظریهٔ جدیدی درعلوم روانشناسی بوجود آورد وازجمله نقش ارتباطات وتمایلات جنسی را بشکل حساسی مقدم قرار داد. با نظریات فروید روانشناسی شکل جدیدی پیدا کرد. وبسیاری ازعقده‌های روحی (کمپلکس‌ها)توجیه گردید «کمپلکس اودیپ» یك نوع بیمـاری و انحراف روحی ناشی از تمایلات جنسی است که ممکن است براثرآن‌انسان مانند «اودیپ» بشود. اودیپ طبق اساطیروافسانه‌های باستانی یونان پدرش‌را کشت وبا مادرخودازدواج کرد. «کمپلکس اودیپ» نوعی ازحالات وتمایلات جنسی ویك نوع عقده‌های روحی است که ممکن است موجب عشق بازی و ارتباط جنسی با محارم بسیارنزدیك گردد - م.

۲- گاندی توصیه میکرد که ارتباط جنسی میان زن ومرد باید بحد اقل برسد وفقط بمنظور تولید فرزند انجام گیرد. خودگاندی درمدت چهل سال آخرعمرخود هیچ نوع ارتباط جنسی نداشت - م.

گچ» فقط دوصورت متمایزومشخص دارد ودیگر به هیچ نوع حالت ورنگ‌واسطه‌ئی در میان آنها قائل نیست . درهردوحال وضع ونظراو بقدری افراطی است که برای من غیر طبیعی وغیرعادی بنظرمی‌آید. شاید این وضع او نتیجهٔ عکس‌العملی است که بعلت کثرت کتب ورسالات مربوط به مسائل جنسی که اکنون بسیارفراوان شده است در او بوجود آمده است .

من شخصاً خود را یك فرد عادی وطبیعی میدانم وموضوعات جنسی نیزدر زندگی من نقش وسهم عادی خود را دارد اما هرگز برروح وفکرمن غلبه نکرده است ومرا از فعالیتهای دیگرم باز نداشته‌است.عواطف وتمایلات جنسی‌من همواره تحت کنترل اراده‌ام قرارداشته است ودرحد اعتدال بوده است .

روش گاندی جی اصولا همچون مرتاضیست که بدنیا و راههای زندگی آن پشت کرده باشد و منکر زندگی باشد و آنرا فقط بصورت رنج و زشتی به بیند . برای یك مرتاض این طرزفکرطبیعی است اما بیجا وبیمورد خواهد بود که این روش را بازندگی سایرمردان وزنان جهان که زندگی را می‌پذیرند ومیکوشند ازآن حد اکثربهره را بر گیرند، نیزمنطبق‌سازیم. گاندی‌جی برای‌اجتناب ازیك‌بدی، بدیهای فراوان‌وشدیدی‌تری بوجودمی‌آورد .

اگرمن باین مباحث پرداخته‌ام واززمینه‌های اصلی خارج شده‌ام از آنجهت است که درآن روزهای اندوهبار که درزندان علیپور گذراندم تمام این افکار گوناگون بدون هیچ نظم‌وترتیب منطقی‌درذهنم بهم می‌آمیخت وبصورتی‌مبهم ودرهم‌مرا ناراحت‌میساخت علاوه براینهمه،احساس تنهائی ودلمردگی که‌محیط خفقان‌انگیز زندان وسلول کوچك‌و منفردم‌آنرا شدیدترمیساخت‌نیزمرابهرگونه فکری میکشاند . اگرخارج‌اززندان میبودم درمقابل وضع جدیدی که پیش‌آمد ودربرابر بیانیهٔ گاندی جی ناراحتیم خیلی ضعیف‌تر میبودو کمترطول میکشید ومسلماً خود را خیلی زودتر با اوضاع جدید منطبق میساختم‌و آزادی گفتارواقدام برایم کمك مفید ومؤثری میبود . درصورتی که درداخل زندان چنین تسکینی برایم وجود نداشت وروزهایم با تیرگی میگذشت. خوشبختانه‌من درخودنرمش فراوانی ذخیره دارم و میتوانم‌زود خود راازچنگ بدبینی‌ها وناراحتی‌های روحی بیرون بکشم . درآنموقع هم کم کم حال روحیم بهترمیشد وبرخویش تسلط می‌یافتم . ضمناً در همان‌مواقع اجازه دادند که با همسرم درزندان‌ملاقات کنم . این اجازهٔ ملاقات فوق‌العاده برایم‌نشاط‌انگیزومسرت‌بخش بود واحساس انزواوتنهائیم را ازمیان میبرد. فکرمیکردم که هرچه هم اتفاق بیفتد درهرحال ما دونفرهستیم‌وهریك ازما دیگری را در کنار خود وبرای خود خواهد داشت .

۶۲

نا سازگاری

کسانی که شخصاً گاندی جی‌را نمیشناسند وفقط نوشته‌های اورا خوانده‌اندممکن است اورا یك نوع راهب فوق‌العاده‌پرهیز گار، آخوند مسلك ، ترشرو، ومخالف نشاط و شادمانی وچیزی شبیه کسانی که در بارهٔ آنها گفته شده است «راهبان لبادهٔ سیاه که در دایرهٔ محدود خودشان حرکت میکنند» تصور کنند. درصورتیکه نوشته‌هایش اوراچنانکه هست نشان نمیدهند . اوخیلی از آنچه در نوشته‌هایش جلوه میکند بزرگتراست وشایسته نیست که اورا ازروی آنچه نوشته است بسنجند ومورد انتقاد قراردهند. اوکاملا برخلاف آخوندمنشان خشك وترشروست . تبسم اوشیرین است وخندهٔ مسرت بخش‌اوبدیگران‌هم سرایت میکند . یکنوع سبکی روح و نشاط خاطر از وجود او پرتو افکن است . در وجود او یك چیز کودکانه وجود دارد که پر از لطف است. وقتی که به اطاقی وارد میشود انگار نسیم فرح‌بخشی را با خود همراه می‌آورد که محیط وفضا را سبك‌ولطیف‌میسازد. او یك وجود غیرعادی وشگفت‌انگیز است وتصورمیکنم که تمام مردان ممتازو بزرگ تا اندازه‌ئی چنین‌اند . سالهای دراز من در بارهٔ این مسئله فکر کرده‌ام که چرا با تمام محبت وعلاقه‌ئی که نسبت به طبقات‌محروم ومصیبت کشیده دارد ازوضع ورژیمی‌هواداری میکند که فشارورنج طبقات محروم از نتایج ناگزیری آنست ؟ چرا با تمام علاقه‌ئی که نسبت به عدم خشونت دارد طرفداریك وضع سیاسی و اجتماعی است که اصولا براساس خشونت واجبار بنا شده است ؟ شاید درست نباشد که بگوئیم او« طرفدار » چنین وضعی است زیرا فلسفه ونظراو کمابیش به نظریات فلسفی آنارشیستی [1] شباهت دارد . اما از آنجاکه یك وضع آنارشیستی ایدآلی هنوزخیلی دوراست وبه آسانی تحقق‌پذیر نیست او ناچاروضع موجود کنونی را می‌پذیرد. گاندی‌جی معمولا دربارهٔ وسایل تغییرات‌اصرار

۱ــ آنارشیسم ـ یك‌مکتب فلسفی‌دربارهٔ اجتماع‌وسیاست‌است که معتقداست اصولاافراد باید مطلقاً آزادباشند وهیچگونه تسلط‌دولت ونظام‌حکومتی نبایدوجود داشته باشد، تا افراد ازحد اکثرآزادی وبرابری‌بهره‌مندباشند ـ م.

میورزد ومیگوید که این وسایل نباید خشونت آمیز باشندا ما تصورمیکنم اوفقط باوسایل تغییرات مخالفت ندارد بلکه صرفنظر ازروشهائی که ممکن است برای تغییر دادن نظم موجود بکار رود او یك هدف ایدآلی هم برای خود دارد و به وضعی که بتواند درآیندهٔ نزدیك بوجود آید نیزفکرمیکند .

گاندی جی گاهی خود را یك نفرسوسیالیست مینامد . اما این کلمه برای او معنی ومفهوم خاصی دارد که با آن طرزساختمان اقتصادیجامعه که معمولا آنرا «سوسیالیسم» مینامند قدرمشترکی ندارد . عدهٔی ازفعالین ممتازوسرشناش کنگره هم به پیروی ازاو این عبارت را بکار میبرند وخود را سوسیالیست می نامند و این کلمه درنظر ایشان یك نوع مفهوم مبهم بشردوستانه دارد .

آنها مخصوصاً درزمینهٔ بکار بردن صحیح مفهوم سیاسی این کلمه دچاراشتباه میشوند زیرا درین زمینه ازسرمشق نخست وزیر دولت ملی بریتانیا[1] پیروی میکنند. میدانستم که گاندیجی دربارهٔ این موضوع بی اطلاع نیست زیرا کتابهای زیادی دربارهٔ اقتصادوسوسیالیسم و حتی مارکسیسم خوانده بود و دربارهٔ این مطالب با دیگران هم مباحثه میکرد . اما من هر روز بیش از پیش اعتقاد پیدا میکنم که در مسائل جهانی و اساسی تنها داشتن یك فکرصحیح کافی نیست .«ویلیام جیمس» میگوید: «تا وقتیکه قلب شما نخواهد مسلماً مغزتان هرگز به چیزیعقیده پیدا نمیکند.» . در واقع عواطف وهیجانات ماهستند که افکارمان را تحت کنترل خود دارند . مذاکرات و صحبتهای ما چه دربارهٔ مذهب ، چه سیاست وچه اقتصاد براساس عواطف احساسی وغرائزما متکیهستند. «شوپنهاور» هم میگوید «انسان میتواندکاری راکه میل دارد بکند اما نمیتواند چیزی را بخواهد که میل داشته باشدآنرا بخواهد.»[2]

گاندی جی درابتدای اقامت خوددرآفریقای جنوبی[3] در تحت تأثیریك تحول شدید

۱ـ یادداشت مؤلف ـ آقای رمزی ماکدونالد ضمن پیامی که درژانویهٔ ۱۹۳۵ برای فدراسیون محافظه‌کاران وانجمن‌های اتحاد درادیمبورگ فرستاده است میگوید : «مشکلات زمان ، هرکس را ناچار میسازد که بدیگران نزدیکترشود تا یك وضع متمرکزتربوجود آید . سوسیالیسم واقعی وهمچنین ناسیونالیسم واقعی وحتی ازهمین‌نظر اندیویدوالیسم واقعی هم بهمین معنی است.»

۲ ـ منظوراینست که وقتی قلب وعواطف ما چیزی را بخواهد می‌پذیرد . اما اگرعواطف درونی‌ما چیزی را نخواهد و نپذیرد نمیتوانیم خودمان را بـه خواستن آن مجبور سازیم و بر خلاف عواطف خودمان چیزی را بپذیریم -- م .

۳ ـ گاندی‌بس ازاتمام تحصیلات خود درانگلستان ومراجعت بهند برای‌کار کردن وبعنوان‌وکیل‌دادگستری به افریقای جنوبی رفت ودرآنجا با مشاهدهٔ وضع ناگوار هندیان مقیم افریقای جنوبی به مبارزه برای بهبود وضع

روحی ومعنوی قرار گرفت واین تغییرحالت در اواثرفراوانی گذاشت و در تمام نظریات اودرbارهٔ زندگی نیز تأثیر کرد . از آنپس دیگرهمین حالت روحی و مذهبی بشکل ثابت و لایتغیری مبنای تمام افکار او بوده است ودیگرفکرش برای پذیرفتن افکار و نظریات تازه گشوده نیست. معمولا با کمال حوصله وتوجه و بردباری بحرف کسانی که افکار جدیدی را برایش میگویند گوش میدهد، اما کسی که با اوحرف میزند احساس میکند که انگار در پشت علاقهٔمؤدبانهئی که گاندی‌جی بسخنان او نشان‌میدهد بایك در بسته مواجه میباشد که چیزی‌در آن‌راه پیدا نمیکند. اوچنان به بعضی افکار خود معتقداست وبا چنان رسوخ و ثباتی برروی آنها می‌ایستد که‌هرچیزدیگردر نظرش بی‌اهمیت است. در نظر اوپرداختن به موضوعهای دیگر که دردرجهٔدوم اهمیت قرار دارد یك وسیلهٔ اتلاف وقت و انصراف از طرحهای کلـی‌تر ووسیع‌تـرمیباشد. بعقیدهٔ او اگرهمان اصل مسئله را بپذیریم و بر روی‌آن بایستیم سایرمسائل دیگر بخودی خود حل میشود و همینقدر که وسایل‌شایسته و درست‌باشد هدفها هم خواه ناخواه‌شایسته ودرست خواهند بود.

تصورمیکنم که زمینهٔ اصلی‌فکر اوچنین‌است.اوازسوسیالیسم‌ومخصوصاً‌ازمارکسیسم از آنجهت دوری میجوید که در آنها جنبه‌های خشونت‌آمیز هـم وجود دارد . حتی کلمهٔ «مبارزهٔ طبقات» برای او بوی تصادم وخشونت میدهد وبدینقرار اورا ناراحت میسازد . گاندی جی نمیخواهد که سطح زندگی‌توده‌های مردم از اندازهٔ معین و بسیار محدودی بالاتررود زیرا در نظراوبالا رفتن سطح زندگی وبوجودآمدن‌آسایش و رفاه ممکـن است به افراط در خوشگذرانی و به‌گناه منتهی شود . بنظر او ثروتمندان و طبقات مرفه باندازهٔکافی‌مرتکب گناه میشوند واین‌امرخودبسیار بد وناپسند است بنابرین نباید کاری کرد که برتعداد کسانی که بتوانند مرتکب گناه شوند افزوده گردد.

این قبیل افکار گاندی‌جی‌ازیك نامه که در سال ۱۹۲٦ نوشته است بخوبی‌استنباط میشود. در آنسال در هنگام اعتصابات بزرگ و اخراجهای دسته جمعی کارگران معادن زغال سنگ‌در انگلستان[1] ازآنجانامه‌ئی برای گاندی جی‌ارسال شده بود واوهم درپاسخ به‌آن نامه نظریات ومطالبی‌نوشته بود که نظراورا بخوبی‌روشن میسازد.

طرف گاندی جی‌درنامهٔ خود استدلال کرده بود که‌چون‌کارگران معادن تعدادشان خیلی‌زیاد است وروز بروز هم برتعداد فرزندانشان افزوده میشود باید برضد ایشان به اقدامات جدی پرداخت وباآنها مثل حشرات مبارزه کرد وتعدادشان را محدود ساخت .

ایشان پرداخت ونهضت ساتیاگراها را بوجود آورد وسالها در آنجا بمبارزهٔ خود ادامه داد تا اینکه در موقع جنگ جهانی اول بهند آمد ومبارزات خود را درهند آغاز کرد - م .

۱- درابتدای فصل ۲۲ (صفحات ۲۳۰ و۲۳۱) به این اعتصابات اشاره شده است - م .

گاندی جی‌در پاسخ خود باین نامه نوشته بود : « بالاخره اگرمالکین‌معادن با زور و ظلم رفتار میکنند و بر کار گران مسلط میشوند و پیروز میگردند باید هم چنین باشد .این امر نه از آنجهت صحیح است که کار گران تعدادشان زیاد است و فرزندان فراوان تهیه میکنند بلکه‌ازآنجهت که‌کار گران‌هنوز این درس را نیاموخته‌اند که خودشان رامحدود نگاهدارند و بر تمایلات نفسانی‌خویش‌مسلط بمانند. راست است که اگر کار گران فرزند زیاد نمیداشتندبهانه ومحر کی برای اصلاح وضع‌ایشان ودلیل‌قابل قبولی برای درخواست اضافه مزد هم نمیداشتند. اما اصولاً آنها چه احتیاجی‌دارند که مشروبات الکلی بنوشند، قمار بازی کنند وسیگار بکشند؟آیا این جواب قابل قبول است که چون مالکین معادن که در طبقات بالاتری قرار دارند چنین میکنندآنها هم باید همین‌کارها را تقلید کنند ؟ اگرکار گران معادن نمیخواهند که بهتر وشایسته‌تراز سرمایه‌داران زندگی کنند چه‌حق دارند که انتظار داشته باشند مردم از ایشان هواداری کنند ؟ از ما میخواهند که از دموکراسی به‌آنجهت که یك‌زندگی بهتر ومرفه‌تر برای مردم فراهم خواهد ساخت‌ستایش کنیم. اما بگذارید خطر توسعه‌وافزایش مفاسدی که به سرمایه‌داران وسرمایه‌داری نسبت میدهیم وجود نداشته باشد وامکان چنین آلودگیها افزایش نیابد»[۱]

وقتیکه این نوشته‌ها را میخوانم قیافه‌های گرسنگی کشیده ودردمند معدنچیان انگلستان و زنان و فرزندانشان ، به آنصورت که آنها را در تابستان سال ۱۹۲۶ دیدم در برابرم مجسم میشود که بشکلی‌رقت انگیز وناامیدانه برضد دستگاه اقتصادی عظیمی که‌آنها رابیرحمانه اخراج کرده بود مبارزه‌میکردند.آنچه گاندی جی به‌آن‌اشاره کرده است درست نیست زیرامعدنچیان درآنموقع درخواست اضافه مزدی نداشتندبلکه آنها فقط‌نسبت به تقلیل‌مزدی که درباره ایشان صورت گرفته بود اعتراض‌داشتندومبارزه میکردند وبهمین جهت هم اخراج شده بودند.

اکنون مسئلهٔ نیازمندیهای آنها با ما ارتباطی ندارد.همچنین‌موضوع از میان بردن ونابود کردن‌کار گران معادن‌بصورت حشرات از طرف صاحبان معادن، هرچند که از نظر حل مسائل‌صنعتی واختلاف‌کار گروکارفرما پیشنهادی عجیب وحیرت‌انگیزاست، نیزفعلا بما مربوط نیست. من نامهٔ گاندی جی‌را ازآنجهت نقل کردم که ازآن برای درك وفهم‌طرز تفکراودر بارهٔ مسائل مربوط به‌کار گران ودرخواستهای عادی که برای بالا بردن‌سطح زندگی‌کار گران مطرح میشود کمك بگیرم. این طرز تفکر گاندی‌جی‌بکلی‌از نظریات سوسیالیستی و حتی از نظریات کاپیتالیستی و هرنظریهٔ اقتصادی دیگری از این قبیل بدور است .

۱ـ (یادداشت مؤلف) ـ این نامه از کتاب «تسلط برنفس» اثر «گاندی» نقل شده است .

امروز علوم وصنایع و پیشرفتهای فنی انسان بجائی رسیده است که کاملا میتواند برای همه کس غذا و لباس و منزل شایسته تهیه کند. و اگر صاحبان منافع مستقر کنونی و دستگاههای حاکمه مداخله نکنند علوم امروزی میتوانند سطح زندگی تمام افراد را بمیزان زیادی بالا ببرند. اما گفتن این مطالب به گاندی جی توجه اورا جلب نمیکند زیرا او اصولا به چنین نتایجی، جز به میزان بسیار محدودی، علاقمند نیست. و نویدهای سوسیالیسم مبنی بر تأمین يك زندگی مرفه و آسوده برای عموم مردم در نظر او جذبه‌ئی ندارد. بنظر او کاپیتالیسم هم فقط تا اندازه‌ئی که میتوان بوسیلهٔ آن بدیها را محدود ساخت قابل تحمل میباشد. او هیچ يك از این دو را دوست نمیدارد اما با سرمایه‌داری بیشتر سازش دارد زیرا در وضع کنونی آنرا کم ضررتر میشمارد و بعلاوه عقیده دارد که چون فعلا وجود دارد ناچار باید آنرا پذیرفت.

شاید من از اینکه چنین افکاری را به او نسبت میدهم دچار اشتباه هستم اما احساس میکنم که افکار او در چنین مسیری قرار دارد و ناسازگاریها و ابهاماتی که در اظهاراتش بنظر میرسد و ما را ناراحت و مشوش میسازد همه بعلت همین اختلافات مبانی و مقدمات فکری او ست که برای ما بیگانه و نامأنوس میباشد. او نمیخواهد که مردم در فکر بالا رفتن سطح زندگی و رفاه خود باشند بلکه میخواهد هدف آنها يك زندگی اخلاقی باشد، عادات ناپسند خود را دور اندازند، هرچه کمتر خود را به هوای نفسانی خویش تسلیم سازند، و بدینقرار منفرداً در راه تکامل روحی و معنوی خود بکوشند. بنظر او کسانی که میخواهند به توده‌ها خدمت کنند لازم نیست که سطح زندگی مادی آنها را بالا بیاورند بلکه باید خود را به سطح زندگی ایشان پائین ببرند و خود را با ایشان برابر و همسطح سازند و با آنها بیامیزند. زیرا بنظر او از این راه طبعاً زندگی آنها از بعضی جهات بهبود خواهد یافت و معنی واقعی دموکراسی هم در نظر او همین است.

گاندی جی در يك بیانیهٔ که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳٤ انتشار داد مینویسد «خیلی ها هستند که از روش من و اصرار و پافشاری من در نظریاتم مأیوس شده‌اند. برای من اطلاع از این موضوع تأسف‌آور است زیرا من اصولا دموکرات متولد شده‌ام. اگر من چنین ادعائی دارم از آنجهت است که معنی دموکراسی جز این نیست که انسان بصورت فقیرترین مردم زندگی کند وسعی داشته باشد که سطح زندگیش از زندگی ایشان بالاتر نباشد هر چه شخص در این راه کوشش بیشتری بکار برد بیشتر شایستهٔ لقب و عنوان دموکرات خواهد بود.».

تصور میکنم که هیچ دموکرات یا سوسیالیست یا حتی کاپیتالیست امروز هم با این طرز استدلال موافقت ندارد. البته این حرف صحیح است که انسان نباید خود را از

توده‌های مردم جدا سازد وزندگی عالی و پرشکوه خود را برخ اکثریت عظیم مردم که حتی از نخستین ضروریات زندگی محروم هستند بکشد اما این موضوع با مفهوم جدید دموکراسی وسوسیالیسم ارتباطی ندارد. فقط کسی که بنظریات کهنه ومتروك مذهبی معتقد باشد میتواند با این افکار و عقاید گاندی جی موافق شود . زیرا هم گاندی جی وهم این قبیل اشخاص همواره فکرشان متوجه گذشته است وجز بگذشته فکر نمیکنند . آنها بیشتر در این فکرند که گذشته چگونه بوده است و کمتر توجه دارند که اکنون وضع چگونه خواهد بود. در واقع در سراسر جهان اساس بسیاری از اختلافات همین حالت روحی است و از این جا ناشی میشود که آیا اشخاص بیشتر به گذشته نظردارند یا به آینده .

در دنیای قدیم ودردورانهای گذشته بطور کلی فکر بالا بردن سطح زندگی مادی توده ها بسیار دشوار بود . فقیران و بینوایان از لوازم طبیعی جامعه بودند و همیشه وجود داشتند. بدینقرار عدهٔ معدود ثروتمندان زمان تکیه گاه اصلی بنای اجتماعی شمرده میشدند واز ضروریات سیستم تولید اقتصادی بودند . بدین جهت علمای اخلاق واصلاح طلبان وبشردوستان قدیمی ناچار بودند وجود ایشان را بپذیرند و در عین حال سعی میکردند که نظر آنها را به برادران محتاج ومستمندشان نیزمتوجه سازند. به آنها اندرز میدادند که با بینوایان وفقیران بدوستی ومحبت رفتار کنند. نسبت به آنها رحیم وکریم ونیکوکار باشند . باین جهت است که احسان و نیکوکاری در تمام مذاهب که در واقع برای جامعه‌های قدیمی بوجود آمده‌اند، یکی از عالیترین مظاهر تقوی شمرده میشود.

گاندی جی همواره برروی این فکر تکیه میکند که شاهزادگان فئودال ، مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بایدخود را قیم فقیران بشمارند. بدینقرار او هم در دنبال صف دراز مردان مذهبی که این فکررا تلقین و توصیه کرده‌اند قرار میگیرد . یکی از پاپها اعلام میدارد که: «ثروتمندان باید خود را خدمتگذار باریتعالی بشمارند و نگهبانان و تقسیم کنندگان ثروت‌او بدانند ودر نظرداشته باشند که عیسی مسیح شخصاً فقیران را بدست ایشان سپرده‌است». مذهب عامیانهٔ هندوواسلام نیز بدانصورت که برای مردم بیان میشود همین فکر را تکرار میکنندوهمواره ثروتمندان‌را به‌احسان وخیرات ونیکوکاری میخواهند وثروتمندان هم با ساختن معابدومساجد وکاروانسراها ونظایراین اقدامات یا با انداختن چندسکهٔ مسی یانقره‌ئی از کیسه‌های انباشته‌خود برای‌این‌فقیران، به‌آن‌دعوت‌پاسخ میگویند وعقیده هم دارند که باین ترتیب به کمال تقوا ونیکوکاری رسیده‌اند.

در کتاب مشهور مذهبی بنام «رروم نوواروم» اثر پاپ لئوی سیزدهم[۱] که درمامه

۱ـ پاپ لئو(یا بقول فرانسویان لئون) سیزدهم درسال ۱۸۱۰ درایتالیا متولد شد . ازسال ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۳ درمقام پاپی قرارداشت . اوبخاطر بشردوستی خود شهرت یافته است و چند کتاب دربارهٔ مقتضیات دنیای جدید نوشته

۱۸۹۱ انتشار یافت یك متن بسیار جالب توجه وجود دارد که نظراورا دربارهٔ مسائلی که از مقتضیات صنعتی‌دنیای جدید ناشی‌میشود بیان میدارد واین متن چنین است:

«سرنوشت آدمی‌دراین‌جهان رنج کشیدن وتحمل کردن‌است. آدمی‌هرچه هم تلاش کند، هرگز هیچ قدرت وهیچ اختراع وکشفی نخواهد توانست بیماریهاو رنجها را از زندگی انسان‌که درمیان‌آنها محصوراست دورسازد. اگرکسانی‌هستندکه بطریق‌دیگر می‌اندیشند ـ ومدعی‌هستند که میتوان مردم را ازمشقت‌ورنج آسوده ساخت وبه‌آسایش آشفتگی ناگزیر وشادمانی دائمی رسانند ـ درواقع مردم را فریب میدهند تا برایشان تسلط یابند. تمام وعده‌های آنها فقط بدیها وزشتیها را بدتر ازپیش خواهدکرد. بنابرین هیچ چیز عادی‌تر ازآن نیست که جهان رابهمان صورت‌که هست بپذیریم ودرعین حال برای درمان دردها وآسایش خود به‌جای دیگری بنگریم.»

وبعد هم دربارهٔ این «جای دیگر» چنین مینویسد:

«بدون توجه به زندگی دیگری که برای هرکس درپیش‌است و به زندگی ابدی آخرت، نمیتوان آنچه را در این دنیا هست شناخت و بدرستی ارزیابی کرد ... حقیقت بزرگی که ما از خود طبیعت می‌آموزیم همان چیزیست که مسیحیت براساس آن تکیه دارد. وبما میگوید‌که زندگی واقعی‌ما اززمانی آغاز میشودکه عمرکنونی‌ما در این دنیا بپایان برسد. خداوند ما رابرای این زندگی گذران وفانی زمینی نیافریده است بلکه برای یك زندگی‌آسمانی وابدی خلق کرده‌است. خداوند این‌دنیا را تبعیدگاه ما قرار داده‌است واینجا وطن واقعی مانیست. پول و سایر چیزهائی که مردم آنرا دارائی مینامند وآرزو میکنند، هرچندکه‌فراوان باشد یاموردآرزو قرارگیرد، ازنظرشادمانی وخوشبختی‌جاویدانی هیچ میباشد وارزشی‌ندارد ...»[۱]

این روش مذهبی بادنیای قدیمی بهم بسته است ومربوط بزمانیست که تنها راه گریز از فقر وبدبختی موجود آن بود که انسان به یك دنیای دیگر که پس از مرگ فرا خواهد رسید امید به‌بندد. اما اکنون که شرایط واوضاع عوض شده است وسطح زندگی‌مادی ورفاه انسانی حتی ازحدود بلندترین تصورات ورؤیاهای روزگار قدیم‌هم بالاتر رفته‌است‌متأسفانه‌هنوزهم‌بسیاری‌ازافکارعجیب‌وغریب‌آنروزگاران گذشته‌ادامه‌دارد وبازهم برروی بعضی خصال وارزشهای مبهم وغیرقابل سنجش معنوی تکیه میشود.

است که چون درآنها به مسائل صنعتی وکارگری نیز پرداخته به «پاپ کارگران» مشهور شده است. اما نظریات او بطوریکه در متن بالا دیده میشود جنبه‌های مذهبی دارد - م.

۱ـ نظایراین‌اظهارات‌درادبیات‌فارسی‌ما که‌ازروح‌مذهبی‌الهام گرفته‌اند ودرتعلیمات‌مذهبی‌ما نیز‌فراوانست - م.

کاتولیکها به‌عقب، به‌روزگار گذشته، به‌قرن دوازدهم وسیزدهم‌مینگرند ــ درست بهمان دورانی که دیگران آنرا «قرون جهل وتاریکی» مینامندــو آن‌قرون راعصر طلائی مسیحیت میشمارند که در آن مقدسین فراوان بوده‌اند، حکمرانان مسیحی برای شرکت درجنگهای‌صلیبی براه می‌افتادند و کلیساهای عظیم‌وپرشکوه«گوتیك»[1] بنامیشد. بنظر آنها آن دوران عهد «دموکراسی حقیقی مسیحی بود که در تحت رهبری مقدسین قرون وسطائی چنان وضع عالی وکاملی ایجاد شده بود که هرگز نه پیش‌از آن وجود داشته ونه پس از آن بوجودآمده است»

مسلمانان نیز به‌عقب مینگرند و همواره بـا حسرت و افسوس از «دموکراسی اسلام» که دردوران نخستین خلفای اسلامی وجود داشت واز عهد فتوحات وپیروزیهای بزرگ وموقعیت حیرت انگیز گذشتهٔخود یاد میکنند وآنرا عصرطلائی خویش‌میشمارند

هندوها هم بهمین شکل به عصر «ودی»[2] ودوران حماسی سابق می‌اندیشندو درآرزوی یك «رام راج»[3] هستند.

معهذا تاریخ بمامیگوید که درآن دورانها توده های عظیم مردم در منتهای فقرو مسکنت بسرمیبردند وحتی غذا وابتدائی ترین احتیاجات زندگی راهم کسر داشتند.

ممکن است که یك مشت اشخاص معدود که درطبقهٔ بالای جامعه قـرار داشتند از آنجهت که وسایل رفاه وآسایش مادی برای شان فراهم بود یك زندگی معنوی هـم داشته‌اند اما بدشواری میتوان تصور کرد که دیگران جزمبارزه برای بدست‌آوردن نان روزانه وتأمین قوت لایموت خود نصیبی میبردند. برای شخصی که گرسنه است پیشرفت وتکامل‌معنوی وفرهنگی بکلی بی‌معنی است زیرا تمام فکراودربارهٔ نان وراههای بدست آوردن آن متمرکز میشود.

دوران صنعتی کنونی مصائب وآلام فراوانی هم همراه خودآورده کـه دربرابر ما گسترده ونمایان است. اما اگر دنیارا رویهمرفته حساب کنیم ومخصوصاً قسمتهای‌صنعتی شدهٔ آنرا مورد توجه قرار دهیم میتوانیم این رنجهارا ازیاد ببریم، زیـرا تمدن صنعتی کنونی برای رفاه مادی انسان بنیانی بوجودآورده است کـه ترقی وتکامل فرهنگی و

۱ـ گوتیك سبك خاصی ازمعماری اواخرقرون وسطاست که ازقرن دوازدهم تا پانزدهم رواج داشت‌وبسیاری ازمعتبرترین کلیساهای مسیحی که معمولا «کاتدرال» یا «بازیلیك» نامیده میشوند باین سبك بنا شده است. کلیسای معروف نتردام پاریس، کلیسای بزرگ «وست مینستر» لندن‌کاتدرال رایمس وکاتدرال کلنی، کلیسای‌اشتنان کیرشه در وین وغیره همه دراین سبك‌هستند - م.

۲ـ نخستین تمدن باستانی هند قدیم تمدن وعصر«ودی» نام دارد - م.

۳ـ رام‌پادشاه افسانه‌ئی باستانی هند است و«راج» بمعنی‌حکومت میباشد بنابراین «رام راج» بمعنی حکومتی مثل زمان رام میباشد - م.

معنوی را برای تعداد خیلی بیشتری از مردم آسان ساخته است. این امر در هند و در سایر کشور هـای استعمار زده محسوس نیست زیرا ما نتوانسته‌ایم از نعمت های صنعتی شدن بهره‌مند گردیم . ما بوسیلهٔ تمدن‌صنعتی‌فقط مورد استثمار قرار گرفته‌ایم و از بعضی‌جهات حتی از لحاظ مادی وضعمان بدتر هم شده است و طبعاً از نظر معنوی و فرهنگی خیلی بیشتر زیان دیده‌ایم اما این وضع ناگوار گناه صنعتی‌شدن و تمدن صنعتی نیست بلکه گناه تسلط واستعمار خارجی است. آنچه درهند باصطلاح « غربی‌شدن » نامیده میشود در دورانهای اخیر بجای مبارزه بافئودالیسم به فئودالهای هندنیرو بخشیده است و بجای آنکه‌مشکلات مارا حل کند آنهارا خیلی دشوارتر ساخته است .

این‌وضع برای ماموجب کمال تأسف‌است امانباید اجازه بدهیم که نظرمارا نسبت به دنیای کنونی تحت تأثیر قراردهدوتیره سازد. زیرا درشرایط امروزودر دنیای کنونی شخص ثروتمند دیگر جزو ضروریات زندگی اجتماع نیست ودر سیستم تولید اقتصادی‌یا بطور کلی‌درزندگی‌اجتماع‌مالك‌یاسرمایه‌دار نقشی‌ندارد. اودیگر یك‌موجودزائدیست که فقط‌راه‌پیشرفت‌وترقی‌راسد میکند. بدینقرار کار سابق کشیشان وروحانیان مذهبی‌نیز که از ثروتمندان درخواست میکردند رحیم ونیکوکار ومهربان باشند و به فقیران هم میگفتند که‌صبروتحمل وقناعت را پیشه سازندو به سرنوشت خود که موافق‌مشیت‌الهی است تسلیم گردند وقانع و بردبار بمانند ، دیگر معنی ومفهوم خود را از دست داده است .

اکنون منابع انسانی باندازهٔ فوق‌العاده‌ئی افزایش یافته است ومیتواند بخـوبی باتمام مسائل جهان مواجه گردد وتمام مشکلات راحل کند . بسیاری از ثروتمندان‌اکنون منحصراً صورت انگل وطفیلی های اجتماعی را پیدا کرده‌اند و وجود یك طبقهٔ طفیلی نه فقط مانعی در راه تکامل اجتماعی میباشد بلکه سبب اتلاف بسیاری ازاین منابع‌میشود. این طبقه وآن سیستم اجتماعی که آنهارا در خود میپرورواند اکنون دیگر مانع پیشرفت کار وتولید محصولات‌میباشد وسبب افزایش بیکاری‌درپایان دورانهای رشد تولیدمیشود که هم برای کسانی که بردوش دیگران سوارند وازمحصول کار دیگران زندگی‌میکنند وهم برای‌آنانکه بیکارند و گرسنگی میخورند زیان‌آور است .

خود گاندی جی چندی پیش نوشت : « برای یك شخص گرسنه و بیکار خدمت بـه خداوند تنها بصورت کار و بصورت بدست‌آوردن مزدی‌برای تهیهٔ‌غذا جلوه میکند.خداوند انسان راآفریده است که برای تحصیل غذای خودکار کند و گفته است کسانی که بدون‌کار کردن غذا میخورند دزد اموال دیگران هستند . »

کوشش برای فهم مسائل بغرنج وپیچیدگیهای دنیای امروز از راه انطباق آنها باروشهای قدیمی ودستورهای دورانی که این‌مسائل وجود نداشته‌اند واز راه بکاربردن

جملات و عبارات متروک مذهبی در بارهٔ آنها طبعاً به ابهام بیشتر و به ناکامی منتهی خواهد شد.

حتی خود فکر مالکیت خصوصی که در نظر بعضی‌ها یکی از تصورات اصولی جهان است اکنون مفهوم خود را تغییر داده و تحول یافته است. روزگاری بود که غلامان و زنان و کودکان جزو اموال شخصی حساب میشدند و عروسان در نخستین شب زفاف به اربابان تعلق داشتند جاده‌ها، معابد، جسرها، پل‌ها، لوازم عمومی، هوا و زمین و همه‌چیز جزو املاک خصوصی بود و در تحت مقررات مالکیت شخصی قرار داشت. اما حالا فقط حیوانات ـ اگرچه در بعضی کشورها حق مالکیت بر آنها نیز محدود شده است ـ جزو اموال خصوصی و شخصی بشمار میروند و بسیاری از آن مالکیت‌ها از میان رفته است. در دوران جنگ همیشه بسیاری از حقوق مالکیت نقض میشود. بعلاوه اکنون مالکیت بطور روزافزونی غیرمحسوس میشود وصورت مادی و مشخص خود را از دست میدهد و بشکل مالکیت مقداری اوراق سهام و داشتن مقداری اعتبارات مالی و نظایر آن درمی‌آید.

همانطور که مفهوم و معنی مالکیت بتدریج تغییر می‌پذیرد، دولت‌ها هم تدریجا بیشتر در کارهای خصوصی دخالت میکنند و مالکیت عمومی قدرت بیشتر بدست می آورد. درجامعه های امروز هرروز قوانین تازه تری وضع میشود که حقوق نامحدود ومطلق مالکیت های مختلف را محدودتر میسازد. انواع واقسام مالیاتهای سنگین که بمنظور ضبط قسمتی از درامد و اموال خصوصی وضع میشوند بتدریج مالکیت خصوصی را بصورت اموال و دارائی عمومی درمی‌آورند. حفظ اموال و دارائی عمومی اساس سیاست کلی امروزیست بطوری که امروز یك فرد حق ندارد و نمیتواند برای حفظ حقوق مالکیت شخصی خود اموال ودارائی عمومی را مورد تجاوز قرار دهد. صرف نظر از اینهمه در دورانهای گذشته اکثریت عظیمی از مردم اصولا حق مالکیت نداشتند وخودشان جزو اموال واملاك دیگران بشمار میرفتند. حتی امروزهم فقط عدهٔ بسیار معدودی هستند که واقعـاً از حق مالکیت بهره‌مند میشوند و گرنه اکثریت عظیم مردم از حق مالکیت استفاده‌ئی نمیبرند.

اغلب میشنویم که دربارهٔ « منافع مستقر وموجود » بعضی اشخاص یا بعضی طبقات صحبت میشود. در صورتیکه امروز یك حق اساسی است که مافوق تمام حقوق برسمیت شناخته شده است و آن حقی است که هرانسان، هرمرد وهرزن، برای زندگی و برای کار و برای بهره مند شدن از ثمرات کار خود دارد. این تغییراتی که در مفهوم مالکیت وثروت حاصل شده است ارزش آنرا از میان نمیبرد بلکه آنـرا درمیان عموم توزیع میکند. و قدرتی که یك عدهٔ معدود بعلت تمرکز فوق العادهٔ مالکیت وثروت دردست خود بردیگران

پیدا میکنند بتدریج و بطور روز افزون از دست آنها گرفته میشود و به تمامی جامعه منتقل میگردد . [۱]

گاندی جی میخواهد که وضع درونی وروحی واخلاقی افراد را بهبود بخشد و از این راه محیط خارجی راهم تغییر دهد و اصلاح کند . او میخواهد که اشخاص عادات بد و ناپسند خود را بدور اندازند واز پیروی تمایلات نفسانی خودصرفنظر کنند وخود راپاك ومنزه سازند . اومخصوصاً برای خودداری از ارتباط جنسی و استعمال مشروبات الکلی ودخانیات وغیره تأکید واصراردارد . دربارهٔ میزان خسارت وزیان اینقبیل زیاده‌رویها ونفس‌پروریها ممکن‌است عقاید اشخاص متفاوت باشد اما آیا جای تردیدی هست که حتی ازنظر فرد ومخصوصاً ازنظر اجتماعی زیان اینقبیل ضعف‌ها وزیاده‌رویها از زیان طمع کاری‌ها ، خودپسندی‌ها ، حرص‌ها ، تصادمات وحشیانهٔ فردی برای منافع خصوصی وشخصی، منازعات بیرحمانه گروهها وطبقات، نابودساختن غیرانسانی واستثمار یك‌طبقه بوسیله طبقهٔ دیگر و جنگهای هولناك خیلی کمتراست . البته گاندی‌جی هم از تمام این خشونت‌ها وتصادمات نفرت دارد اما حساب میکند که تمام این مفاسد جزو ضروریات جدائی ناپذیر جامعهٔ کنونیست که قوانین‌آن اجازه میدهد زورمندان ، ناتوانان راغارت کنند ومثل سابق «هر کس را زورشان میرسد بگیرند وهر کس را که میتوانند بزندان بکشند» وباین‌جهت‌باید آنهارا پذیرفت و تحمل کرد.

دروضع کنونی اجتماعی منفعت شخصی وخصوصی‌است که هر کس را بدنبال خود میکشاند وناچار تصادم ها وبرخوردها بوجود می‌آید.این سیستم اجتماعی به‌تمام غرائز غارتگرانه میدان خودنمائی میدهد . بدون تردید بعضی‌احساسات ظریف و عالی را هم درخود میپروراند اما مخصوصاً پست‌ترین غرائزانسانی‌است که دراین‌سیستم موردتشویق قرارمیگیرد . دراین‌سیستم موفقیت بمعنی از پا درآوردن دیگران و بالا رفتن بر روی اجساددرهم شکستهٔ ایشان‌میباشد. آیا گاندی‌جی تصورمیکند درموقعیکه این‌خودخواهیها راتشویق میکند واین‌قبیل هدفها شایسته‌ترین وفعال‌ترین افراد را بخود جلب میسازد او خواهدتوانست به‌ایدآلهای موردنظر خودبرسد ودرچنین محیطی «انسان اخلاقی» مورد آرزوی خود را بوجود آورد ؟

گاندی جی میخواهد که روح خدمتگذاری رادرمردم پرورش‌دهد . البته اوخواهد توانست که بعضی افراد معدود را به‌این راه بکشاند . اما تا وقتیکه سیستم اجتماعی، غاصبین حریص را به‌جلو میراند وسرمشق دیگران قرارمیدهد وتاوقتیکه منفعت شخصی

۱ـ منظورتوسعهٔ روزافزون اصول سوسیالیسم وازمیان رفتن مالکیت‌های خصوصی است ـ م .

۲ـ Micewber قهرمان یکی ازآثارشارلزدیکنس نویسندهٔ مشهورانگلیسی ـ م .
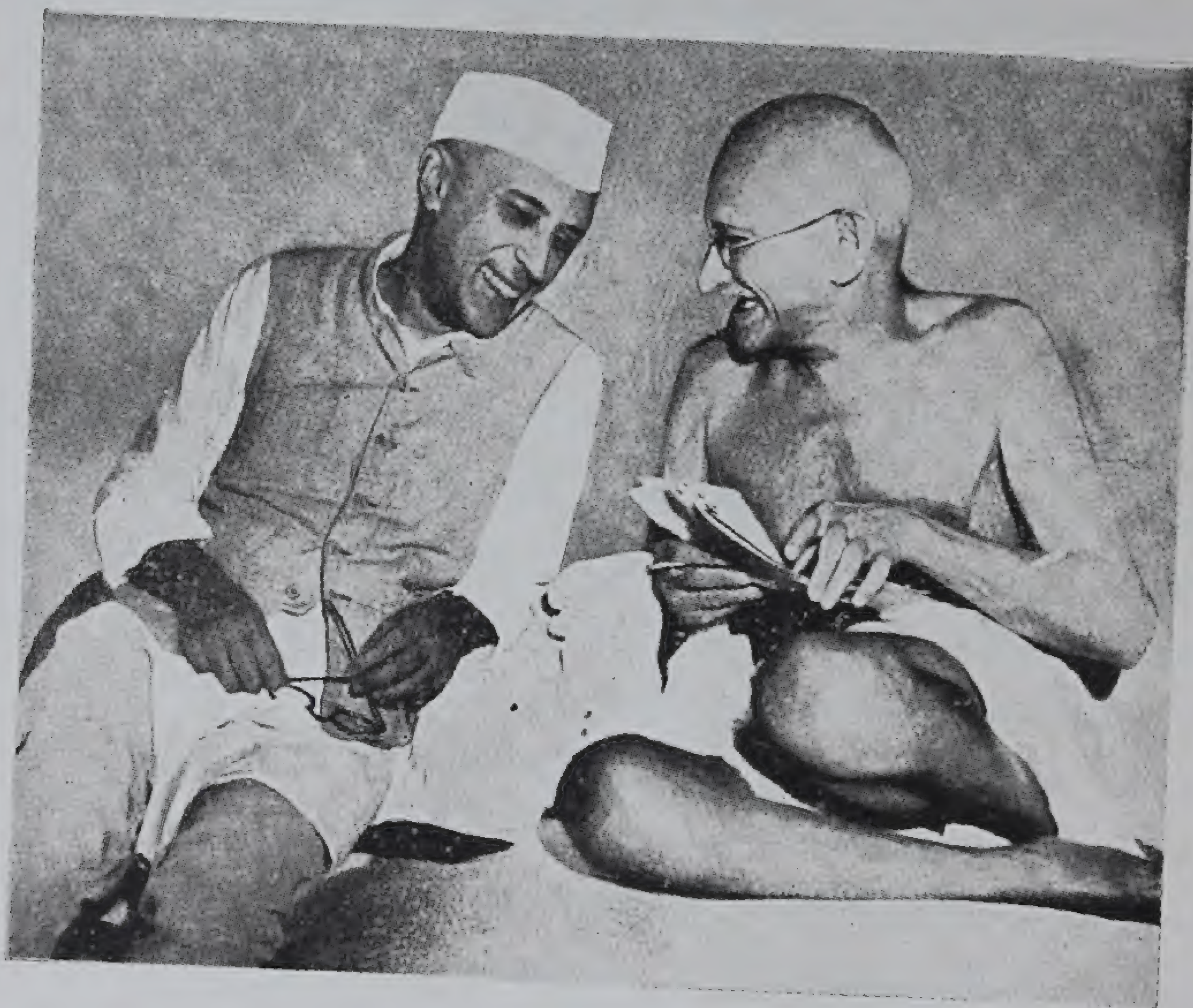
گاندی ونہرو

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

وخصوصی هدف اصلی اشخاص قرارمیگیرد ، طبعاً اکثریت عظیم مردم نیز همین راهها را دنبال خواهند کرد .

این مسئله دیگر جنبهٔ یك بحث نظری واخلاقی راندارد بلکه عملا یکی از ضروری ترین مسائل کنونیست زیرا دنیا به تنگنای تاریك وتأثرانگیزی افتاده است و باید راه خروجی برای خود پیدا کند . مانمیتوانیم همچون « میکاوبر» در انتظار بمانیم تا معجزی روی نماید. همچنین نمیتوانیم فقط یك روش منفی پیش گیریم و باانتقاد کردن از جنبه های زیان آور کاپیتالیسم ، سوسیالیسم ، کمونیسم وغیره به امید یك وسیلهٔ طلائی بنشینیم که بتواند تمام نیکی های تمام روشهای کهنه ونو رابیکدیگر پیوند دهد و در اختیار ما بگذارد . باید بیماری رابدرستی تشخیص داد وراه معالجه رامعلوم ساخت ودست بکار اقدام شد . آنچه مسلم است اینست که مانمیتوانیم چه از نظرملی وچه از نظر بین المللی درجائی که هستیم باقی بمانیم . ما یا باید به عقب برویم ویابکوشیم خود رابجلو بکشانیم . ظاهراً برای ما حتی انتخاب هم وجود ندارد زیرا بعقب بازگشتن تصور ناپذیر است و بنا برین ناچار باید به جلو برویم .

بسیاری ازفعالیت های گاندی جی ممکن است این فکر رابوجودآورد که اومیخواهد بسوی عقب، بسوی یك نوع استقلال حقیر ومحدود اقتصادی برگردد که مفهوم آن استقلال اقتصادی ملی نیست بلکه تقریباً به معنی عدم احتیاج روستاها به خارج میباشد[1]. دراجتماعات بدوی انسان ، دهکده برای خود کمابیش یك واحد مستقل بود که غذا ولباس افراد خود وسایر احتیاجات محدود خود را تأمین میکرد . آن زندگی طبعاً در سطح بسیار پائینی قرارداشت . تصورنمیکنم که گاندی خواهان بوجود آمدن دائمی یك چنین زندگی باشد زیرا چنین هدفی دردنیای امروز تصور ناپذیراست ، ازآن گذشته جمعیت انبوه و عظیم امروزی دیگر نمیتواند درچند دهکدهٔ روستائی بسر برد. وبعلاوه نمیخواهد بدوران کمبود موادغذائی وگرسنگی وقحطی بازگردد . ممکن است که توسعهٔ صنایع روستائی در یك کشور کشاورزی مثل هند کنونی، که در آن هنوز سطح زندگی توده های مردم بسیار پست وپائین است، موقتاً بهبود وپیشرفت مختصری بوجود آورد امااهم مانند هر کشور دیگر باسایر نقاط جهان بهم بسته هستیم وبنظر من غیرممکن است که ماخود را از دنیا جدا وبرکنار نگاهداریم . ازین رو ماباید بامفاهیم ومعانی جهانی فکر کنیم واین نوع استقلال محدود اقتصادی که گاندی جی پیشنهاد میکند بهیچوجه در مقیاسهای جهانی

۱ـ تعلیمات گاندی مبنی بر نفی صنایع بزرگ و بازگشت به صنایع کوچك دستی و روستائی و بطور کلی بازگشت بزندگی طبیعی وسادهٔ دهقانی بود - م .

قابل طرح هم نیست . من شخصاً یك چنین برنامه‌ئی را از هرجهت ناپسندمیشمارم.

بدینقرار تنها راه حل مقدور وممکن برای حل مسائل کنونی اجتماعی اینست که یك نظم سوسیالیستی درسراسر جهان برقرار گردد . این نظم نوین باید ابتدا درمقیاس ملی ودرداخل مرزهای کشور برقرارشود وسپس درسراسرجهان منبسط گردد وطبق موازین آن تولیدوتوزیع ثروت بخاطر مصلحت ومنفعت عمومی تحت کنترل قرار گیرد. این موضوع که آیاچگونه وازچه راه میتوان به‌این مرحله رسید یك بحث جداگانه‌است امادرهرحال روشن و مسلم است که مصالح یك ملت وجامعهٔ بشری نباید دستخوش مخالفت بعضی اشخاص گردد که از نظم موجود متمتع میشوند و بهره میبرند و بـا تغییرات و تحولات موافقت ندارند . حتی اگر تأسیسات سیاسی واجتماعی هم درراه یك چنین تحول و تغییر مانعی بشود ناچار باید ازمیان برود . سازش بااین تأسیسات بقیمت صرفنظر کردن از آن هدف‌های عملی که موافق مصلحت عمومی است خیانتی عظیم خواهد بود .

ممکن است که درعمل یك چنین تغییراتی تااندازه‌ئی برمردم تحمیل گردد ویابراثر شرایط واوضاع جهانی تحقق آن تسریع شود امادرهرحال این تغییرات نمیتواند بدون توافق و میل اکثریت عظیم مردمی که بایداز آن بهره‌مند شوند صورت پذیرد. بدین جهت بایدمردم به‌چنین تغییراتی اعتقاد پیدا کنند وخودشان آنها راصورت دهند . توطئه‌های خشونت آمیز یك گروه کوچك ومعدود که ازوضع کنونی سود میبرند ومی‌خواهند مانع تغییرات شوند ثمری نخواهد داد . طبعاً باید کوشش کرد که حتی خود افرادی که از نظم موجود کنونی بهره میبرند ومتمتع میشوند نیز به‌ضرورت این تغییر وتحول اعتقاد پیدا کنند و به آن کمك دهند اما نمیتوان امیدوار بود که عدهٔ زیادی ازایشان چنین تغییراتی راپذیرند و شخصاً برای این تغییرات حاضر شوند وبااین جهت باید بملاحظهٔ مصلحت عمومی مقاومت آنها را ازمیان برداشت .

نهضت «خادی» وریسندگی وبافندگی با دستگاههای دستی که مورد علاقه وتوجه خاص گاندی‌جی میباشد یك نوع تشویق برای افزایش تولید انفرادی است وبدینقرارباز گشتی به عقب وبه دوران پیش از پیدایش صنایع ماشینی‌جدید میباشد. این راه بهیچوجه نمیتواند هیچ یك ازمسائل حیاتی‌امروز ما رابشکل‌جدی حل کند وحتی یك نوع روحیه‌ئی بوجودخواهدآورد که‌ممکن است‌مانع رشدافکاردرجهت صحیح بشود. بااینهمه‌عقیده دارم که‌این کار بعنوان یك وسیلهٔ موقتی‌مفیدبوده است و حتی‌درآینده نیز ، تا وقتیکه دولت شخصاً برای حل‌صحیح مسائل دهقانی وصنعتی به تناسب احتیاجات ملی‌اقدامی نمیکند،مفید خواهد بود.

در هند کنونی یك بیکاری فوق‌العاده وجود دارد و در مناطق روستائی نیز تعداد کسانی که تقریباً نیمه بیکار هستند خیلی زیاد است. دولت هیچ کوششی برای مبارزه با بیکاری واز میان بردن آن بعمل نمی آورد و بهیچوجه هم به بیکاران کمك نمیدهد. نهضت خادی از نظر اقتصادی برای بیکاران ونیمه بیکاران مختصر کمکی است و بعلت این بهبودی که براثر کوشش شخصی در وضع ایشان حاصل میشود ، اعتماد بنفس در ایشان افزایش می‌یابد ویك نوع احساس اطمینان بخود در آنها بوجود می آید ، از ین جهت مهمترین نتیجهٔ این نهضت اثرات روحی آنست. نهضت خادی بشکل موفقیت آمیز میان شهر وروستا پلی ایجاد کرد. طبقهٔ متوسط روشنفکران شهری ودهقانانرا بیکدیگر نزدیکتر ساخت. طرز لباس پوشیدن در روحیهٔ کسی که لباس رامیپوشد و کسی که آنرا می بیند اثر نمایانی دارد. پذیرفته شدن لباس ساده وسفید رنگ خادی ازطرف طبقات متوسط ورواج آن، به‌رشد ساده پوشی کمك کرده‌است وازخودنمائیهای ابتذال آمیز و پیروی کردن ازمدهای بورژوائی کاسته است ویك نوع احساس پیوند واتفاقی با توده‌ها بوجودآورده است؛ دیگرخورده بورژوا ها و قشرهای پائین طبقات متوسط سعی ندارند در پوشیدن لباس از بورژاهای بزرگ و سرمایه‌داران تقلید کنندودیگراز لباس ساده ومحقرخود احساس شرم وحقارت ندارند . آنها با پوشیدن این لباس نه‌فقط احساس شایستگی میکنند بلکه چه بساخود را از کسانی که هنوز جامه‌های حریروابریشمی میپوشند برتر میشمارند. حتی فقیرترین مردم هم اکنون در این لباس یك نوع تشخص واحترام بخویش احساس میکنند. در یك مجمع بزرگ که همه لباس خادی برتن دارند دیگر امتیاز وتشخیص میان ثروتمندان و فقیران محسوس نیست وروح رفاقت و دوستی رشد می‌یابد . مسلماً نهضت خادی در راه تماس و نزدیك شدن باتوده‌ها به کنگره کمك مهمی کرده است واین لباس ساده بحق صورت لباس رسمی و متحدالشکل ملی را بخود گرفته است .

همچنین رواج خادی تمایل حریصانهٔ صاحبان صنایع بافندگی را بافزایش قیمت منسوجات متوقف ساخته‌است. صاحبان صنایع بافندگی در هند در زمان سابق فقط بخاطر رقابت منسوجات خارجی ومخصوصاً رقابت صنایع بافندگی انگلیسی «لانگاشایر» مجبور میشدند قیمتهای محصولات خود را عادلانه تعیین کنند. هر وقت که این رقابت از میان میرفت از جمله در دوران جنگ جهانی قیمت منسوجات در هند بشکل سرسام انگیزی بالا میرفت وسر به آسمان میکشید وسودهای کلانی برای صاحبان این صنایع بوجودمی آورد.

---

۱ ـ خادی لباس سفیدوساده‌ئی بود که از پارچه های نخی دستباف تهیه میشد وگاندی آنرا تشویق میکرد در جریان نهضت ملی رواج بسیار یافت وبصورت لباس رسمی اعضای کنگره درآمدو حتی سران ثروتمند کنگره هم همانرا میپوشیدند - م .

بعدهم که نهضت «سوادشی»[۱] و تحریم کالاهای خارجی آغاز شدو توسعه یافت باز صاحبان صنایع بافندگی سودهای هنگفتی بردند. اما نهضت کنونی خادی تفاوت محسوسی بوجود آورده است و بر اثر آن قیمت منسوجات ومحصولات صنایع بافندگی دیگـر نمیتواند دوباره بالا برود. البته صاحبان این صنایع (و همچنین ژاپنیها) از احساسات عمومی برای پوشیدن خادی نیز بهره برداری میکنند. برای این منظور یك نوع پارچه‌های درشت وخشن شبیه خادی در کارخانه های خود تولید میکنند که به پارچه‌های دست‌باف بسیار شبیه است و تقریباً نمیتوان آنها رااز یکدیگر تشخیص‌داد واین پارچه‌ها رابجای خادی واقعی دستباف در بازارها میفروشند. اما اکنون اگراتفاقاً باز یك موقعیت بحرانی دیگری مثلا یـك جنگ جدید پیش آید و آمدن‌پارچه‌های خارجی بهندمتوقف شود، دیگر بعید بنظر میرسد که صاحبان صنایع بافندگی بتوانندبازهم مانند سال ۱۹۱٤ و آن دوران جنگ سودهای هنگفتی بجیب بزنند. نهضت خادی ازچنین سودجوئی حریصانه جلوگیری خواهد کرد و سازمان تهیهٔ خادی قدرت آنرا دارد که با یك اطلاع کوچك بزودی توسعهٔ فراوان پیدا کند ومقادیرزیادی پارچه که احتیاجات عمومی‌را برآورد فراهم سازد.

با وجود تمام این امتیازات که نهضت کنونی خادی در هنـد دارد بنظرمن فقـط میتواند یك نهضت موقتی برای انتقال از یك شکل اقتصادی به شکل عالیتر بوده باشد. ممکن است که این نهضت درآینده نیز تا موقعیکه تولید صنایع و اقتصاد ملی به سطح عالیتری برسد باز هم تا مدتی بصورت یك نهضت تولیدی کمکی باقی بماند.

درآینده کوشش عمده باید برای تغییرشکل دادن زندگی دهقانان‌وتوسعه و تکامل صنایع مصروف گردد. هیچ نوع سازش و بند وبست با سیستم کنونی‌زمینداری و مالکیت وهیچ یك از این کمیسیونهای گوناگونی که برای هریك ازآنها صدها هزار روپیه‌خرج میشود وهیچ پیشنهادی برای بوجود آوردن سازمانهای جدیدی‌که بر اساس حفظ وضع کنونی‌مالکیت تهیه شود کوچکترین فایدئی نخواهد داشت.

سیستم مالکیت اراضی به‌آنصورت که درکشور ما وجود دارد در برابردیدگان ما فروخواهد ریخت واصولا در وضع کنونی این سیستم در راه تولید و توزیع اقتصادی و هر نوع‌اقدام وعمل‌صحیح بمیزان وسیع، مانع بزرگی‌میباشد. فقط یکرشته‌تغییرات‌اساسی که باید طبق شرایط ومقتضیات جدید در وضع مالکیت بوجود آید اجازه وامکان آنرا پیش خواهدآورد که‌مالکیت‌های کوچك خرده مالکین به‌مالکیتهای دسته جمعی‌و بزرگ وبه سازمانهای تعاونی‌تولید که باسازمان ونظم نوینی‌کار کنند مبدل گردد، ودر نتیجه‌با

۱ ـ مصرف کردن کالاهای وطنی - م.

زحمت خیلی کمتر محصولات خیلی بیشتری بدست آید. زمین نه باید و نه میتواند که تمام مردم کشور ما را بخود مشغول سازد. تغییر شکل مالکیت و استفاده از تکنیکهای جدید و اجرای عملیات بزرگ کشاورزی به میزانهای وسیع سبب خواهد شد که احتیاج زمین به کارگر خیلی کمتر شود (وهمین چیزی است که گاندی جی از آن بیم دارد) واز مازاد کسانی که اکنون بر روی زمین کار میکنند عدهٔ کمی ممکن است باصنایع کوچك دستی مشغول شوند اما مسلماً قسمت عمدهٔ آنها باید به صنایع عظیم سوسیالیستی و به خدمات گوناگون اجتماعی بپردازند ودر آن رشته‌ها کار کنند.

مسلماً نهضت خادی در بعضی زمینه‌ها کمکهائی کرده وموفقیتهائی بدست آورده است اما خود همین موفقیت‌ها یك عامل خطرناك هم در خود دارد. زیرا این نهضت همچون تیرهای نگهبان و پشتیبان از سقوط بنای متزلزل و پوسیدهٔ مالکیت کنونی جلوگیری کرده است و بهمین نسبت برقرار شدن یك سیستم بهتر را بتأخیر انداخته است. هرچند این نتیجه آنقدر مستقیم و محسوس نیست که به آسانی قابل تشخیص باشد اما با تعمق و دقت مختصری میتوان درك کرد که نهضت مزبور چنین نتایجی بدست میدهد. زیرادرامدی که دهقان اجاره دار و خرده مالك کم زمین از محصولات زمین بدست می آورد بقدری ناچیز است که در حال عادی نمیتواند زندگی خود را حتی بهمان صورت پست وحقیر سابقی نیز تا مدت زیادی ادامه دهد. دهقان برای پرداخت تعهدات اربابی و اجارهٔ زمین و مالیات و غیره ناچار است که معمولا از راه قرض کردن مبالغی تهیه کند و این مبالغ را بعداً از محصول آینده خود بپردازد چون محصول او آنقدر نیست که زندگی عادی روزانه‌اش را تأمین کند عملا نمیتواند دیون خود را بپردازد وناچار سقوط خواهد کرد و طبعاً سیستم موجود مالکیت وزمینداری نیز تحول خواهد یافت.

اما وقتیکه دهقان یك درامد اضافی از طریق دیگری ـ از جمله از تهیهٔ پارچهٔ خادی ـ برای خود داشته باشد این پول را بابت تعهدات خود به ارباب یا بدولت خواهد پرداخت و باینقرار کار اضافی دهقان برای تهیهٔ خادی، کمکی برای مالکین ودولت میشود که میتوانند باین وسیله پولی را که درحال عادی عملا نمیتوانند از دهقان دریافت دارند، وصول کنند. در واقع در موقعیکه درامد اضافی دهقان بصورت محسوسی افزایش یابد مالیاتها وتعهدات دهقان را هم زیادتر میکنند بطوریکه تمام آن اضافه درامد از دست او خارج میشود. در نتیجه در وضع کنونی مالکیت، افزایش درامد دهقانان فقیر واجاره دار بالاخره بسود مالکین تمام میشود ودر زندگی خود دهقانان بهبودی نمی بخشد. آنطور که بخاطرم میآید «هانری جرج» نیز در کتاب خود بنام «ترقی وفقر» همین نظریات را مخصوصاً در بارهٔ

دهقانان ایرلند تایید کرده و بیان داشته است.

کوشش گاندی جی برای جان بخشیدن ورونق دادن سایر صنایع روستائی،درواقع دنباله وتوسعهٔ برنامهٔ خادی اوست. توسعهٔ این قبیل صنایع طبعاً یك رشته نتایج وفواید فوری در بردارد که قسمتی از آنها میتواند کما بیش بشکل همیشگی باقی بماند ومفیدواقع شود ولی بیشتر آنها فقط ممکن است برای یك دوران کوتاه وموقتی مفید باشند. دروضع کنونی که روستاها ودهقانان ما دستخوش فقرومسکنت فوق‌العاده هستند این صنایع به رفاه نسبی ایشان کمك میکند و بعضی ارزشهای هنری وفرهنگی این صنایع نیز که در معرض خطر نابودی بود از نو جان میگیرد و احیا میشود . اما وقتیکه این قبیل صنایع دستی روستائی جنبهٔ طغیانی برضد ماشینیسم وصنعتی شدن را پیدا میکنند طبعاً ناپسند و زیان آور میشود.

گاندی جی ضمن یك مقاله که اخیراً در روزنامهٔ «هریجن» دربارهٔ صنایع دستی روستائی انتشار داده مینویسد «مکانیزاسیون وماشینی شدن کار وصنایع در موقعیکه تعداد کارگر برای کار کردن کم باشد چیزخوبیست. اما وقتیکه تعداد کارگران، آنطور که در هند دیده میشود از میزان احتیاج کار بیشتراست ماشینی شدن یك خطر عظیم در بردارد... اکنون مسئله‌ئی که در برابرما قرار دارد این نیست که چگونه برای میلیونها نفرمردمی که تمام وقت ایشان در روستا ها گرفته میباشد فراغت و استراحتی فراهم گردد بلکه مسئله اینست که چگونه برای اوقات فراغت و بیکاری ایشان که نسبت به دوران کارشان در هر سال در حدود شش ماه میشود کار و اشتغال تهیه گردد . »

البته این ایرادیست که به انواع واشکال مختلف برای تمام کشورهائیکه در آنها بیکاری بصورت یك بیماری اجتماعی وجود دارد مطرح میشود . اما در این قبیل موارد باید توجه داشت که این بیکاری از آنجهت نیست که کار وجود ندارد یا تعداد کارگر زیاد است بلکه از آنجهت است که در سیستم کنونی که کارها برای منافع خصوصی و شخصی انجام‌میگیرد بعضی کارها برای کارفرمایان باندازهٔ کافی سودآور نیست ودر نتیجه به آنها نمیپردازند. کارهای فراوانی وجود دارد که پرداختن به آنها مورد کمال ضرورت است مانند ساختن جاده ها ، سد ها و کانالهای آبیاری ، خانه‌ها ، توسعهٔ مؤسسات بهداری وتسهیلات پزشکی،توسعهٔ صنایع،افزایش نیروی برق، توسعهٔ خدمات اجتماعی وفرهنگی وآموزش وپرورش و تدارك فراوان بسیاری از مواد مورد احتیاج که اکنون اکثریت عظیمی ازمردم فاقدآن هستند ونظایر آنها . اگر تمام صدها میلیون نفر نفوس کشور ما پنجاه سال تمام هم با جدیت کار کنند باز تمام امکانات کنونی کار بپایان نخواهد رسید وبنابرین کار برام مردم کم نخواهد بود اما در صورتی‌چنین وضعی‌پیش خواهد آمد که

منافع اجتماعی مورد نظر باشد نه منفعت خصوصی و برای این منظور شکل اجتماعی هم باید موافق منفعت و مصلحت عمومی سازمان یابد و تغییر پذیرد. در اتحاد شوروی اگر هم از بعضی جهات نقائصی وجود داشته باشد، عملا هیچ بیکار وجود ندارد زیرا باین قبیل کارها میپردازند و میتوانند بپردازند.

اگر مردم کشور ما بیکار هستند یا مدتی از سال را بیکارند از آنجهت نیست که کار وجود ندارد بلکه از آنجهت است که تسهیلاتی برای کار کردن ایشان و بالا بردن میزان اطلاعات فرهنگی ایشان وجود ندارد. اگر کار کردن کودکان از میان برود و ممنوع گردد و تعلیمات اجباری برای جوانان تا سن بلوغ برقرار شود، طبعاً پسران و دختران جوان از صفوف کارگران یا بیکاران بیرون خواهند آمد و دهها میلیون کارگر آینده از بازار ذخایر کار بیرون خواهند رفت.

گاندی‌جی سعی کرده است که «چرخه» و «تاکلی»[1] را رواج دهد و بر میزان محصولات آنها بیفزاید و در این کار تا اندازه‌ئی هم موفق شده است. این کار خود کوششی برای تکمیل و افزایش دستگاه بافندگی و ماشین میباشد و اگر این کوشش بهمین ترتیب مداومت یابد (زیرا کاملا قابل قبول و تصورپذیر هست که صنایع روستائی هم یك روز بجای نیروی دست انسان با نیروی برق کار کنند) طبعاً میل به‌سود بردن بیشتر به‌افزایش تولید محصولات منتهی خواهد شد و در نتیجه بازهم موضوع تولید اضافی و بیش از مصرف (سور پرودو کسیون)[2] و بدنبال آن بیکاری پیش خواهد آمد. صنایع روستائی بدون ترکیب شدن با تکنیك صنعتی جدید هرگز نخواهند توانست که حتی احتیاجات اساسی مادی و فرهنگی را که امروز به‌آنها احتیاج داریم تأمین کنند، و در هر صورت هرگز نمیتوانند با ماشین و صنایع جدید رقابت داشته باشند.

آیا ما میخواهیم که صنایع بزرگ در کشورمان وجود نداشته باشد؟ و آیا اصولا چنین چیزی ممکن و مقدور هست؟ گاندی‌جی بارها گفته است که او مخالف چنین صنایعی نیست منتها ظاهراً او فکر میکند که این صنایع برای وضع کنونی و فعلی هند بی‌تناسب و بیمورد است. اما آیا میتوانیم بساط صنایع اساسی و سنگین مثل صنایع آهن و فولاد یا حتی

---

۱ ـ چرخه و تاکلی ـ دونوع از دستگاههای ساده ریسندگی و بافندگی دستی است ـ م

۲ ـ وقتی که صنایع زیاد توسعه پیدا میکند و در تولید اقتصادی هم برنامه وجود ندارد که نظمی برقرار سازد بعلت میل بکسب سود بیشتر و تکامل ماشینها و رقابت اقتصادی مقادیر زیادی کالا تهیه میشود که بیش از اندازهٔ احتیاج مصرف میباشد و آنرا تولید اضافی بیش از مصرف مینامند در این موارد چون خریداری برای کالاهای تولید شده وجود ندارد ناچار کارها تعطیل میشود، بحران پیش می‌آید و کارگران بیکار میشوند ـ م.

صنایع سبك دیگری (مانند صنایع بافندگی و غیره) را که امروز در هند وجود دارد برچینیم؟ وفقط بهمان صنایع کوچك دستی بازگردیم وقناعت کنیم؟

روشن است که ما نمیتوانیم چنین کاری بکنیم. درموقعی که ما راه آهن‌ها، پل‌ها و لوازم حمل و نقل و نظایر این چیزهارا در کشورخود داریم و به آنهامحتاجیم یا بایدآنهارا خودمان تهیه و تولید کنیم یا باید وابسته ومحتاج کشورهای دیگر بمانیم. اگرمیخواهیم وسایلی برای دفاع خودمان داشته باشیم نه‌فقط باید صنایع اساسی و سنگینی را که اساس تمام صنایع دیگر است در کشور خود داشته باشیم بلکه بیك سلسله صنایع تکامل یافته وعالی دیگر نیز نیازمندیم. امروز هیچ کشوری بدون داشتن صنایع وسیع و مترقی نمیتواند استقلال واقعی داشته باشد ودرمقابل تجاوز خارجی مقاومت کند. هر رشته ازصنایع اساسی ناچار به‌یك رشته‌دیگر ازصنایع هم مربوط میشود که به‌آن‌وابسته‌است ومکمل آن بشمار میرود و بالاخره ما ناچارهستیم که به‌صنایعی که‌خود ماشین‌های گوناگون را تولیدمیکنند یعنی به‌صنایع‌ماشین‌سازی نیز بپردازیم. وقتی که این‌صنایع سنگین‌واساسی‌وجودداشته باشد ناگزیر صنایع سبك هم باید توسعه‌پذیرند. این‌امر یك جریان‌طبیعی وخود بخودی‌است که نمیتوان آنرا متوقف‌ساخت زیرا نه‌فقط توسعه و تکامل زندگی مادی و فرهنگی ما با آن بستگی‌دارد بلکه خود آزادی واستقلال ملی‌ماهم به‌آن مربوط است. پس‌وقتی ما نمیتوانیم ازصنایع سنگین و بزرگ صرفنظر کنیم باید در نظر بگیریم که هرچه صنایع بزرگ بیشترتوسعه پذیرد، صنایع کوچك ودستی روستاها کمتر میتوانند با آن رقابت کنند. احتمال دارد که اینگونه صنایع دستی روستائی دریك سیستم سوسیالیستی بتوانند باقی‌بمانند و برای خودجائی داشته باشند اماآنچه مسلم است درسیستم کاپیتالیستی‌وتوسعهٔ سرمایه‌داری مسلماً نمیتوانند به‌صورت‌کارهای تخصصی برای بعضی تولیدات کم اهمیت ومحدود که به‌مقدار فراوانی تولیدنمیشوند، باقی‌باشند.

بعضی ازرهبران کنگره ازصنعتی شدن کشور وحشت دارند و تصور میکنند که ناراحتیها ودشواریهائی که‌اکنون گریبانگیر کشورهای صنعتی‌میباشد نتیجهٔ تولیدفراوان صنایع‌میباشد. این‌فکر نتیجهٔ‌یك اشتباه بزرگ‌دردرك و تعبیروتجزیه و تحلیل‌اوضاع‌است[۱]. آیا درموقعیکه توده‌های مردم برای زندگی فاقد بسیاری چیزها هستند نباید محصولات کافی برای ایشان تهیه و تولید کرد؟ آیا واقعاً بهتر اینست که آنها در همان حال عقب

۱ــ (یادداشت مؤلف) ــ سردار ولب‌بهای پاتل ضمن‌نطقی در۳ژانویه۱۹۳۵ دراحمدآباد گفت: «سوسیالیسم واقعی عبارتست ازتوسعهٔ صنایع‌روستائی. مانمیخواهیم درکشور خودمان‌همان آشفتگی‌ها وهمان ناراحتی‌هاراکه در کشورهای صنعتی‌غرب وجود دارد ونتیجه تولید فراوان‌صنعتی‌است داشته باشیم»

افتادگی واحتیاج بمانند وتولید فراوان صنعتی به‌میزان وسیع نداشته باشیم ؟ طبعاً پاسخ این‌سئوالات نمیتواند مثبت باشد . در واقع اگر در کشورهای صنعتی که تولید فراوان وجود دارد آشفتگی ها و مصیبت های اجتماعی بچشم میخورد گناه آن بعهدهٔ تولیدات صنعتی نیست بلکه بعلت عـدم کفایت سیستم توزیع و نامناسب بودن سیستم اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری میباشد .

یك اشکال دیگر کـه تشویق کنندگان صنایع روستائی باید با آن مواجه شوند اینست که کشاورزی ما به‌بازار جهانی بستگی‌دارد . دهقان هندی ناچاراست چیزی بکارد که ازنظر بازرگانی بیشتر سود آور باشد و باین‌جهت تابـع قیمت‌های جهانی میشود . دهقان باید دربرابر اجارهٔ زمین وسایر احتیاجات خودپول نقدبپردازد . قیمت‌محصولات کشاورزی‌هم‌متفاوت است واو طبعاً سعی میکندکه درامد پولی‌خود را زیادتر کند وبنا۔برین میکوشد محصولی تهیه کند که بگمان خودش‌پول بیشتری عایدش‌سازد . درنتیجه نمیتواند چیزی که مورداحتیاج خودش‌باشد وبتواند برای غذای‌خود وخانواده‌اش‌مصرف شود بکارد .

درسالهای‌اخیر سقوط قیمت‌غلات ومواد غذائی‌ناگهان میلیونها دهقان رامخصوصاً دراستان ولایات متحده ودراستان بیهار به‌زراعت نیشکر سوق‌داد . قیمت خوبی که برای شکر پرداخت میشد سبب گردید که ناگهان‌کارخانه‌های شکرسازی‌بصورت قارچ درهمه جا روئیدند ودر خواست برای نیشکر خیلی زیاد شد . اما دهقانان بقدری نیشکر تهیه کردند که ازمیزان در خواست صنایع بیشتربود وبدین‌جهت صاحبان کارخانه‌ها دهقانان را بشکلی بیرحمانه مورد استثمار قراردادند وارزش محصولات ایشان راپائین آوردند وقیمت این‌محصول هم سقوط کرد .

بنظرمن این‌ملاحظات ونظایرآنها نشان میدهدکه نه‌میتوان ونه‌شایسته‌است که ما برای مسائل ومشکلات کشاورزی و صنعتی خود راه حل‌های محدود و کوته نظرانه‌ئی براساس استقلال تولیدات روستائی واستقلال اقتصاد روستاها جستجو کنیم . این مسائل درتمام مظاهر زندگی‌ملی‌ما تأثیر میگذارد . مانمیتوانیم برای‌حل‌مشکلات خود به‌عبارت پردازیهای مبهم وبه‌جملات احساساتی‌بپردازیم بلکه باید بشکلی‌شایسته باواقعیات‌مواجه شویم وخود را با آنها منطبق سازیم . بدینقراراست که ما خواهیم توانست تابع سیر طبیعی تاریخ وترقی‌شویم . ماباید بجریان تکامل کمك دهیم ونه‌آنکه با تلاشهای بی‌ثمر بیهوده درسر راه آن قرار گیریم وبخواهیم بگمان خود آنرا متوقف سازیم .

یکبار دیگر به‌افکار متضاد و شگفت‌انگیز گاندی‌جی متوجه میشوم[1] او با وجود فکرحاد و اشتیاق شدید برای بهبود بخشیدن زندگی طبقات محروم و زحمت‌کش چرا ازسیستم موجود اجتماعی که یك‌سیستم منحط وروبزوال است و سبب این‌فقر و مسکنت میباشد هواداری میکند؟ راست‌است که او درجستجوی راه خروجی هست اما راهی که او نشان میدهد آیا راهی بسوی عقب‌نیست که با دری بسته ومیخکوب‌شده مواجه میشود؟ اودرعین حال که درجستجوی بهبود زندگی طبقات محروم است به‌تمجید وستایش بقایای پوسیدهٔ یك نظم کهنه ومتروك یعنی‌دولتهای فئودالی، ومالکیت‌های بزرگ وزمینداری وتعلقه‌داری وسیستم کنونی سرمایه‌داری میپردازد که همهٔ آنها در راه پیشرفت و تکامل مانع میباشند. آیا واقعاً صحیح وعاقلانه‌است که درمورد مالکیت و سرمایه‌داری نظریهٔ قیمومیت و امانت‌داری ثروتمندان را که گاندی‌جی مطرح میسازد بپذیریم، قدرت و اختیار نامحدود به‌یك‌نفر بدهیم واز او توقع داشته‌باشیم که تمامی قدرت خود را در راه خیر وصلاح مطلق عمومی‌مصروف دارد؟ آیا واقعاً تمام این‌قبیل اشخاص ثروتمند به‌آن مرحله ازکمال رسیده‌اند که بتوانند شرایط واقعی این‌قبیل قیمومیت را عمل کنند؟ حتی «پادشاهان فیلسوف» که افلاطون درخیال‌خود آنها راتصور کرده‌است بزحمت‌میتوانند چنین‌باری راباشایستگی بدوش‌بکشند. واگرهم برفرض محال چنین‌افرادی وجودداشته باشند آیا برای دیگران لازم وخوبست که چنین موجودات مافوق بشری را بالای سر خود داشته‌باشند؟ درحالیکه دردنیای‌ما نه‌موجودات فوق‌بشر وجود دارند ونه‌پادشاهان فیلسوف، بلکه مافقط باموجودات انسانی عادی روبروهستیم که نمیتوانند فکر کنند که منفعت خصوصی‌ایشان وپیشرفت افکارشان بامنافع عمومی‌بستگی‌دارد. درمیان‌ثروتمندان خود نمائیها وغرورهای بیجای‌ناشی‌ازاصل ونسب وموقعیت‌ومقام وقدرت‌های مالی‌صورتی ابدی یافته‌است که عواقب ونتایج آن ازبسیاری جهات ناگواروتأسف‌انگیزاست.

---

۱ ــ (یادداشت مؤلف) ـ گاندی جی ضمن یکی ازنطقهایش درکنفرانس میز گرد لندن، درسال ۱۹۳۱ گفت: «علاوه‌براینها، کنگره اصولا مظهرمیلیونها نفرمردم‌نیمه گرسنه و زبان بسته‌ایست که در۷۰۰۰۰۰ دهکدهٔ سراسر هند چه درقسمتی که هند بریتانیا نام دارد وچه درقسمتی که بنام هند هندی نامیده میشود (دولتهای نیمه مستقل ومحلی هند - مترجم) پراکنده‌اند. بنظر کنگره تنها منفعت ومصلحتی که باید درنظر گرفته شود منفعت ومصلحت همین میلیونها نفوس خاموش وبی‌زبان است. ظاهراً شماا کنون درك می کنید که میان منافع آنهابابسیاری از منافع طبقات دیگر تصادمی وجود دارد. من بدون هیچ تردید و تزلزل بنمایندگی کنگره صریحاً اعلام می دارم که کنگره هر نوع منفعت و مصلحتی را در راه منافع این میلیونها نفر مردم بیزبان و مصیبت کشیده قربانی خواهد کرد.»

بازهم تکرار میکنم که من فعلا دربارهٔ چگونگی و راههای تغییرات اجتماعی و چگونگی غلبه برموانعی که درراه پیشرفت ماوجود دارد بحثی ندارم . من فعلا نمیگویم که آیا باید ازراه اجبار وانقلاب یاتحول وتغییرتدریجی، از راه خشونت یا از راه عدم خشونت به‌یك وضع جدیدرسید . دراین‌موضوع بعداً به‌مطالعه خواهیم پرداخت . اما فعلا حرفم اینست که باید ضرورت تغییر وتحول عمیق را باروشنی بفهمیم و قبول کنیم. اگر رهبران ومتفکرین نهضت ملی‌ما این‌موضوع رابدرستی پیش‌بینی نکنند و نفهمند چگونه میتوانند انتظارداشته‌باشند که دیگران افکار آنها راپذیرند و به آنها معتقد شوند و چگونه خواهند توانست توسعه ورشدفکری وایدئولوژی را که برای مردم ضرورت‌دارد بوجود آورند؟ بدون تردید زندگی و حوادث آن نیرومندترین مربی‌هستند اما حوادث وقتی میتوانند بخوبی درك وتفسیرشوند که مفهوم درست آنها مورد توجه قرار گیرد و به‌اقدامات صحیح ومنطقی منتهی گردد .

اغلب دوستان وهمکارانی که ظاهراً گاهی از تندرویهـای من ناراحت وخشمگین شده‌اندازمن‌میپرسند :آیاشماهرگزشاهزادگان خیرخواه‌ومالکین مهربان‌وسرمایه‌داران نیکوکار ندیده‌اید ؟ البته‌چرا. من خود به طبقه‌ئی تعلق دارم که بااین اربابها ومالکین اراضی وثروتمندان بهم‌آمیخته است . من نمونهٔ‌کامل یك « بورژوا » هستم کـه دریك محیط‌کاملا‌بورژوائی بزرگ شده‌ام وبسیاری ازخرافات که دراین محیط هـا وجود دارد به من‌نیز تعلیم داده شده است . کمونیست‌ها مرایك « بورژوای حقیر» نامیده‌اند وکاملا هم حق داشته‌اند . شاید اکنون برچسب یك « بورژوای توبه‌کار » را به من بچسبانند امامن هرچه‌نامیده شوم اهمیتی نداردمسئله اصولا چیزدیگریست. بنظرمن نادرست‌خواهد بود که مسائل ملی و بین‌المللی واقتصادی واجتماعی باقیاس افراد مجزا ومنفرد سنجیده شود . بسیاری ازهمین دوستان نامبرده که ازمن‌چنان سئوالاتی‌را میپرسند اغلب‌درموارد قضائی وجنائی‌بشکلی خستگی ناپذیر تکرار میکنند که ما بانفس گناه مبارزه میکنیم و نه باشخص گناهکار. من باندازهٔ آنها تندنمیروم وفقط میگویم که من‌هم باسیستم‌ها ورژیمها مخالفم نه باافراد . مسلم است که یك سیستم اجتماعی تااندازهٔ زیادی بصورت افراد و گروههائی که ازآن هواداری دارند تجسم می‌یابد. وطبعاً وقتی باسیستمی مخالفت‌میشود باید این افرادواین گروههاهم یاتغییرعقیده بدهند ویاشکست یابند. موقعی که یك‌سیستم اجتماعی‌نیز ارزش‌خودرا ازدست‌میدهد وبصورت مزاحمی برای ترقی وتکامل بشمارمیرود ناچار باید ازمیان برود ودراین موقع افراد وگروههای وابسته به‌آن هـم ناچار باید تغییرشکل پیدا کنند وتحولی بپذیرند . بدیهی است که این تغییر وتحول باید باحداقل

خسارت و کمترین میزان فشار و رنج ممکن صورت پذیرد امــا متأسفانه دراین جــریان
مقداری رنج ومحرومیت هــم ناگزیر واجتناب ناپذیر است . ما نمیتوانیم بخاطر احتراز
از بعضی زیانهای کوچك که دراغلب‌مواردهم‌جلوگیری ازآنهااز قدرتمان خارج است یك
زیان بسیار بزرگتر واجتماعی را بپذیریم وتحمل کنیم .

هرنوع جامعهٔ انسانی چه سیاسی ، چه اجتماعی و چه اقتصادی به یك نوع فلسفه و
افکار خـاص خود تکیه دارد. وقتی که شکل این‌جامعه تغییر پذیرفت ناچار فلسفه‌وافکاری
هم که تکیه‌گاه‌آن میباشد نیزتغییر می‌پذیرد بطوریکه بتواند باتغییرات مذکور سازش
داشته باشد و به بهترین صورتی مورد استفادهٔ‌آن واقع شود . معمولا تحولات فکری و
فلسفی ازتحولات وتغییرات مادی دیرتر صورت میگیرد وازجریان حوادث عقب‌تر میماند
وهمین عقب‌ماندگی ناراحتی‌ها وآشفتگی‌هائی را بوجود می‌آورد .

درقرن نوزدهم دموکراسی وسرمایه داری هردو باهم رشد یافتند امااین دو باهم
ارتباط متقابل وسازگاری‌دائمی نداشتند میان‌آنها یك‌تضاد فوق‌العاده وجود داردزیرا
دموکراسی اصولا براساس قدرت عده‌های کثیر مردم تکیه‌دارد درصورتیکه‌سرمایه‌داری
قدرت واقعی را دردست یك عدهٔ معدود صاحبان سرمایه های بزرگ متمرکز میسازد .
این جفت‌ناموزون ونامتناسب مدتی باهم‌زندگی کردند زیرادموکراسی پارلمانی‌سیاسی
اصولا یك نوع بسیار محـدود از دموکراسی است ومانع رشد سرمایه داری وتوسعهٔ
انحصارها وتمرکز قدرت کاپیتالیستی نمیباشد .

معهذا بهمان نسبت که روح دموکراسی رشد می‌یافت طلاق وجدائی میان‌این‌جفت
ناموزون ناگزیرمیشد واکنون دیگر زمان جدائی مطلق‌آنها فرا رسیده است . امروز
دیگردموکراسی پارلمانی ورشکسته‌وبی‌اعتبار شده‌است وبهمین جهت است که‌شعارهای
گوناگونی که‌عکس‌العمل‌وضع نامناسب دموکراسی است‌فضارا پرکرده‌است ونیز بهمین
جهت است که دولت بریتانیا درهند خیلی مرتجعانه‌تر رفتارمیکند وحتی همان‌آزادیهای
محدودسیاسی‌راهم که سابقاً وجود داشت نیز نادیده میگیرد وزیر پامیگذارد .

شاهزادگان هندی که دردولتهای نیمه مستقل محلی حکومت دارند، بادموکراسی
وحکومت پارلمانی مخالفت دارند وباکمال بی‌پروائی اعلام میدارند کـه میخواهند در
منطقهٔ حکومت خود همان شرایط قرون وسطائی را که درهیچ جای دیگر دنیاهم نظیر
ندارد محفوظ نگاهدارند [1] .

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ مهاراجه « پاتیالا » (یکی از امیرنشین های شمالی هند ـ م) که صدر مجلس
شاهزادگان هند میباشد در۲۲ ژانویه ۱۹۳۵ ضمن نطق خود دراین مجلس که دردهلی تشکیل شده‌بود بعقاید آن
دسته ازسیاستمداران هند که هوادار تشکیل یك اتحادیه هستند وامیدوارند که شاهزادگان هند بااین‌وسیله وبنا بر

البته شکست دموکراسی پارلمانی از آنجهت نیست کـه خیلی پیش رفته بلکه از آنجهت است که باندازهٔ کافی تکامل نیافته است . دموکراسی پارلمانی درواقع باندازهٔ کافی بادموکراسی سازگار نیست زیرا برای برقراری دموکراسی اقتصادی کاری نکرده است وروشهای کند ودست وپاگـیر آن بـادوران تغییرات وتحـولات سریع کنونی تناسب ندارد .

احتمال دارد که دولت های شاهزادگان فئودال هند امروز نمونهٔ عقب‌مانده ترین نوع حکومت های استبدادی موجود درجهان باشند البته آنها یك نوع تابعیت واتحادبا دولت بریتانیا دارند ودولت بریتانیا نیزدرکارآنهاهم دخالت هائی دارد اما این دخالت فقط برای‌حمایت یاافزایش منافع خودبریتانیا میباشد. واقعاً حیرت انگیز است که‌چگونه این حکومت هـای فئودالی روزگاران سابق بدون کمترین تغییرشکلی درمیان زندگی نیمهٔ قرن بیستم وجود دارند وادامه یافته اند .

دراین دولت‌ها هوا سنگین و آرام است ودر آن هیچ‌جریانی محسوس نیست‌انگار آبهاهم ساکن و بیحرکت هستند ، شخص تازه واردی که باتغییر وحـرکت عادت دارد و

مقتضیات ناچار شوند که‌یکنوع حکومت دموکراسی‌رادر قلمروهای‌خود بپذیرند ، اشاره کرد وبآنجا رسید که گفت: « درعین حال که شاهزادگان هند همواره کوشیده‌اند بهترین زندگی را برای افراد تحت تسلطشان بوجود آورند و حاضر هم هستند که خودرا بامقتضیات روح‌زمان سازش دهند باید صراحتاً بگوئیم که اگر هند بریتانیا امیدواراست که ما بر پیکر سازمان سیاسی خود پیراهن نسوس (طبق اساطیر یونانی پیراهن نسوس کنایه از پیراهنی است که بیماری ورنج علاج ناپذیری بوجود می‌آورد - م) یك تئوری درهم‌شکستهٔ سیاسی را بپوشانیم ، سخت اشتباه‌میکند ودر دنیای غیر واقعی بسرمیبرد . » (بنطق صاحبدیوان میسور که در صفحهٔ ٦٨٤ آمده رجوع کنید) . همان‌روز مهاراجه « بیکانر » (یك راجه نشین دیگرهند - م) درهمان مجلس گفت : « ماحکمرانان دولتهای محلی ومستقل هند سربازان اتفاقی نیستیم . من میخواهم صراحتاً اعلام دارم که ما بر اثر میراث چند قرنی خود میتوانیم ادعا کنیم که غریزهٔ حکومت کردن و کشور داشتن رابارث برده‌ایم و باید درکار خود منتهای مراقبت راداشته باشیم‌واز قبول یك تصمیم‌عجولانه ونسنجیده‌ونادرست دوری‌جوئیم . . . . . من باکمال تواضع‌وفروتنی میگویم که‌شاهزادگان هند بهیچوجه نمیخواهند خودشان‌را بوسیلهٔ هیچکس نابود سازند . اگرهم زمانی بیاید که سلطنت بریتانیا نتواند تعهدات خود را برای حمایت لازم از حکومتهای شاهزادگان انجام دهد و نتواند ازانضمام آنها بسایر نواحی هند ممانعت بعمل آورد شاهزادگان هند شخصا سلاح بدست خواهند گرفت و برای آنکه بروز بد تری دچار نشوند مردانه و جنگ‌کنان خواهند مرد . » (شاهزادگان هندی در دولتهای محلی خود بصورت امرای باستانی یکنوع حکومت قرون وسطائی ونیمه مستقل داشتند . همه جداگانه بادولت بریتانیا پیمانهائی برای محافظت خود منعقد کرده بودند و در تمام حکومتهای آنها یك یاچند مستشار انگلیسی وجود داشت . پس از استقلال هند بساط این شاهزادگان هم برچیده شده است و اکنون سرزمینهای آنها درداخل اتحادیهٔ هند و جزو سرزمین دولت جمهوری هند میباشد - م .)

شاید از این تغییر وحرکت کمی هم خسته و کسل است درآنها یك نوع رخوت وخواب آلودگی فوق‌العاده احساس میکند ومثل اینکه یك افسون تیره براو چیره میشودواورا درخود میگیرد . همه‌چیز درنظرش غیرواقعی‌جلوه میکند واوضاع آنها همچون‌تصویری بنظرش می آیدکـه زمان درآن متوقف شده است وهمیشه یك صحنهٔ ثابت ویك منظرهٔ تغییرناپذیر بچمش‌میرسد . درآنجاها انسان بی‌اختیار بروزگارهای گذشته و به رؤیاهای خیال‌آمیز وافسانه‌ئی دوران کودکی خود باز میگردد .

مثل اینست کـه‌آنچه درافسانه‌ها برایش نقل شده است زنده میشود ودر برابرش قرار میگیرد. تصاویرسواران زره‌پوش‌وکمربسته، دختران‌زیباودلیر،کاخهای کنگره‌دار، بلندپروازیهاوشجاعت‌های جسورانه ، افتخار وغرور،شهامت های بیمانند ، حقیرشمردن مرگ وتمام این قبیل تخیلات افسانه‌ئی بنظرش میرسد ، مخصوصاً اگر شخص گذارش به « راجپوتانا » بیفتدکه سرزمین تخیل وماجـرا وکارهـای باور نکردنیست این قبیل تصاویر بیشتر بنظرش می‌آید .

اما پس از اندکی‌آشنائی بامحیط بزودی تمام این تصاویر خیالـی ازمیان‌میرود، یك نوع احساس فشار وخفقان‌فرا میرسد، درهوای‌آرام وخفه تنفس برایش‌دشوارمیشود، ازآبهای‌آرام و راکد تعفن و گندیدگی بمشام میرسد ، شخص احساس میکندکه به تنگنا افتاده ومحصور شده است وروح وجسمش مقیدگشته است ، عقب ماندگی هولناك وفقر ومسکنت مردم را می‌بیندکـه باشکوه و جلال خیره کنندهٔ کاخهای شاهزادگان تضادی حیرت انگیز دارد ، هرکس ازخود میپرسدکه‌آیاچقدر ازدارائی و درامد دولت بداخل این‌کاخها سرازیر میشود وبرای تفنن شخصی وتجمل شاهزادگان بمصرف میرسدوچقدر ازآن‌برای احتیاجات مردم یایك‌کارمفید عمومی صرف میشود؛ شاهزادگان هندی‌ماوجود ودوامشان برای مردم بسیارگران تمام میشود .آیا از اینهمه هزینه‌های هنگفت‌وگزاف که صرف ایشان میشود چه حاصلی برای مردم بدست می‌آید ؟

این دولت های محلی شاهزادگان درزیر یك پردهٔ رمز پنهان هستند . درآنجاها روزنامه‌ها مورد تشویق واقع نمیشوندودراغلب‌آنها فقط یك روزنامهٔادبی یانیمه‌رسمی هفتگی وجود دارد . روزنامه های سایر نواحی وخارجی هم اغلب درآنها راه ندارد و مجاز شمرده نمیشود . میزان‌سواد عمومی درآنها خیلی‌پائین است‌البته دولت‌های محلی جنوب مانند « تراوانکور » و « کوچین » و غیره از این لحاظ استثنا هستند زیرا در آنها سواد عمومی ازمیزان سواد درهند انگلیس خیلی‌بالاتر است. مهمترین اخباری که ازین دولت ها انتشار می‌یابد دربارهٔ بازدید های نایب‌السلطنه ازآنجاها وملاقاتهای‌او باشاهزادگان وتشریفات رسمی‌وپرشکوه ونطق‌ها وتعارفات‌متقابل یادربارهٔ یك‌ضیافت

پرخرج و پر تجمل بمناسبت عروسی یا تولد یکی از این شاهزادگان و یا بالاخره دربارهٔ یك قیام دهقانی نیست. قوانین و مقررات استثنائی و خاصی این شاهزادگان را حتی درمنطقهٔ هند بریتانیا هم از انتقاد مصون و محفوظ نگاه میدارد. در داخل این دولتها از ملایم ترین انتقادات نیز با کمال شدت و خشونت جلوگیری میشود.

میتینگ های عمومی درآنجاها تقریباً سابقه ندارد و برای مردم ناشناس است و حتی میتینگ‌هائی برای منظورهای اجتماعی نیز اغلب ازطرف دولت های محلی پراکنده میشوند [۱] رهبران سیاسی ورجال اجتماعی نواحی خارج ازقلمرو این دولتها اغلب اجازه ندارند که به آن مناطق داخل شوند. درسالهای حدود ۱۹۲۵ آقای چیتارانجن داس [۲] بشدت بیمار بود و میخواست برای استراحت بکشمیر برود. او بهیچوجه منظور و مأموریت سیاسی نداشت باوجود این فقط توانست تامرز کشمیر سفر کند ودرآنجا او را متوقف ساختند [۳]. همچنین حتی ازورود آقای محمد علی جناح به دولت حیدرآباد جلوگیری کردند وسارو جینی نایدو [۴] که منزلش در شهر حیدر آباد بود تا مدتهای دراز اجازه نداشت به قلمرو این دولت و به سر خانه وزندگی خود برود.

وقتی که دراین دولت های محلی چنین اوضاع وچنین شرایطی رواج دارد بسیار طبیعی است که کنگره بدفاع ازحقوق ابتدائی اهالی آنها برخیزد وخواستار آن باشد که اصولا این دولتهای کوچك و بزرگ داخلی هند ازمیان بروند. اما گاندی جی در مورد این دولتها سیاست نوینی را در کنگره مطرح میساخت واز «سیاست عـدم دخالت در تأسیسات وتشکیلات اداری این دولتها» سخن میگفت. باوجود وضع عجیب وحیرت انگیزی که دراین دولتها وجود دارد وباوجود حملات ناروا و بیجای حکومت های این دولت‌ها

۱ـ (یادداشت مؤلف). یك خبرمطبوعاتی از «حیدرآباد دکن» بتاریخ ۳ اکتبر ۱۹۳٤ میگوید: «یك میتینگ عمومی که قرار بود بمناسبت سالروز تولد آقای گاندی دیروزدرمحل تآتر «وبو کواردینی» بر پا شود موقوف گردید. این میتینگ از طرف «حیدر آباد هریجن سواك سنگ» (انجمن خدمتگذاران به نجس‌ها در حیدرآباد) ترتیب داده شده بود. دبیرانجمن مزبوردرنامه‌ئی به مطبوعات اظهارداشته است که ۲٤ ساعت قبل ازمیتینگ مقامات رسمی محلی اطلاع دارند که فقط درصورتی با تشکیل آن موافقت خواهند کرد که مبلغ ۲۰۰ روپیه بعنوان تضمین بدولت سپرده شود واداره کنندگان میتینگ متعهد شوند که هیچگونه سخنرانی دربارهٔ مطالب سیاسی صورت نخواهد گرفت وهیچ یك ازاقدامات رسمی مأمورین دولت مورد انتقاد واقع نخواهد شد. ازآنجاکه فرصت کافی وجود نداشت که چنین تضمین وتأمین‌هائی بمقامات رسمی داده شود ناچارمیتینگ موقوف گردید.»

۲ـ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۸۸ رجوع شود ـ م.

۳ـ کشمیریکی ازنواحی راجه نشین هند بود که یك دولت نیمه مستقل داشت ـ م.

٤ـ به صفحهٔ ۷۸ رجوع شود ـ م.

برضد کنگره ، گاندی جی بازهم این سیاست سکوت و تحمل را پیشنهاد میکند . ظاهراً گاندی جی از آن بیم دارد که انتقادات کنگره ممکن است حکمرانان این دولتها را برسر خشم آورد و اوضاع را دشوارتر سازد و دیگر نتوان بهیچوجه با ایشان کنار آمد . در نامه‌ئی که گاندی‌جی در ماه ژوئیه ۱۹۳٤ برای آقای « ن . چ . کلکار» رئیس «کنفرانس اتباع دولت‌های داخلی هند» نوشته است متذکر شده که اعتقاد او به سیاست عدم مداخله در کار این دولتها هم صحیح وهم خردمندانه است و نظری که دیگران در بارهٔ وضع قانونی و رسمی این دولتها اظهار میدارند واقعاً حیرت انگیز است . گاندی جی مینویسد « این دولتها در تحت قوانین بریتانیا موجودیت مستقل دارند . آن قسمت از هند که بنام هند بریتانیا نامیده میشود به اندازهٔ این دولتها که گفته میشود همردیف سیلان و افغانستان هستند قدرت و اختیار سیاسی ندارند. » درچنین وضعی تعجب آور نیست که حتی کنفرانس اتباع دولت های داخلی هند که یك کنفرانس کاملا اعتدالی است و همچنین لیبرالهای محافظه‌کار هند هم به این نظر و به این راهنمائیهای گاندی جی اعتراض داشته باشند .

اما حکمرانان این دولتها از نظر گاندی جی استقبال کردند و آنرا مورد استفاده خود قراردادند . درظرف مدت یکماه دولت محلی ناحیهٔ «تراوانکور». تمام سازمانهای کنگرهٔ ملی را ازسرزمین خود برچید و بیرون راند و تمام میتینگها و اجتماعات اعضای کنگره را متوقف و پراکنده ساخت . دولت تراوانکوردرموقع این اقدامات خوداظهار میداشت که «رهبران مسئول» خودشان چنین توصیه کرده‌اند وظاهراً به بیانیهٔ گاندی‌جی استناد میکرد. قابل تذکراست که این تجاوز نسبت به کنگره پس از الغای نهضت نافرمانی عمومی درهند بریتانیا (نهضت نافرمانی هرگزشامل این دولت‌ها نمیشد) ودر موقعی که سازمان کنگره ازطرف دولت هند دوباره یك سازمان رسمی وقانونی شناخته‌میشدصورت گرفت. همچنین تذکراین نکته هم جالب توجه‌میباشد که مشاورسیاسی دولت تراوانکور درآنزمان «سر.سی.پ.راماسوامی ایار» بود ـ وهنوزهم هست ـ که روزگاری خود اودبیر کل کنگره ودبیر کل «جامعهٔ خود مختاری هند» بوده است و بعداً از لیبرالها شد ومقامات عالی ومهم دولتی را دردولت هند ودردولت «مدرس» عهده‌دار گردید .

سازمان کنگره هم با پیروی از توصیه‌های گاندی جی در بارهٔ این حمله و تجاوز بیموردو بیجهت «دولت تراوانکور» نسبت به سازمانهای محلی کنگره که در حال عادی و بدون هیچ مجوزی صورت گرفت بکلی سکوت کرد و حتی یك کلمه هم اعتراض نکرد[1]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) سردار ولب‌بهای پاتل ضمن نطقی که در ٦ ژانویه ۱۹۳۵ در « بارولی » ایراد کرد مخصوصاً برروی این سیاست عدم مداخله در کار دولتهای داخلی هند تأکید کرد وگزارش داد که دستورداده

درحالیکه حتی بعضی از لیبرالها نسبت به این خشونت بیمورد اعتراض کردند. بدیهی است که وضع گاندی جی نسبت به این دولتها ، حتی از روش لیبرالها هم خیلی اعتدالی تر و محدودتر است. شاید درمیان رهبران مشهور مردم فقط «پاندیت مدان‌موهن مالاویا» که با بسیاری ازشاهزادگان وحکمرانان این دولتها تماسهای نزدیك دارد باندازهٔ گاندی‌-جی هوادارسازش با دولتها وعدم مداخله درکارحکمرانان آنها بوده باشد .

گاندی جی همیشه نسبت به شاهزادگان هند تا این اندازه موافق و با احتیاط نبود وسابقاً نسبت به آنها روش جدی‌تری‌داشت. درفوریهٔ ۱۹۱۶درجریان تشریفات‌مشهوری که بمناسبت‌افتتاح «دانشگاه هندو» در بنارس بر گزارمیشد دریك اجتماع بزرگ که‌تحت ریاست یکی ازشاهزادگان‌قرارداشت و جمعی ازشاهزادگان‌دیگرهم‌در آن‌حضورداشتند گاندی جی نیز بسخن‌پرداخت . در آن موقع تازه از آفریقای جنوبی باز گشته بودوهنوز بارسنگین سیاست تمام هند بردوشهای اوقرار نگرفته بود . در آن سخنرانی خود بالحنی تند و با شدت بیان یك پیامبر باشاهزادگان مزبورصحبت کرد و به آنها گفت که باید رفتارناپسند خود را اصلاح کنند وازشکوه وتجمل بیهودهٔ خود دست بردارند . در آنجا به آنها میگفت «ای شاهزادگان ! بروید و جواهرات خود را بفروشید !» وآنها هم‌هر چند که جواهرات خود را نفروختنداما بکناررفتند . همهٔ آنها یکی‌یکی یا درگروههای کوچك با بهت‌زدگی وحیرت آن تالاررا ترك گفتند وحتی شاهزاده‌ئی که ریاست‌مجمع را داشت نیزازجلسه بیرون رفت و ناطق در کمال قدرت بجای خود ماند و حرفهای خود را دنبال کرد . خانم «آنی بسانت»[۱] که آنوقت در آن مجلس حضور داشت نیز از این تذکرات گاندی جی آزرده شد و آن جلسه را ترك گفت .

اما اکنون گاندی جی در نامه‌ئی که برای آقای «ن.چ . کلکار» نوشته‌است میگوید «من میل دارم که این دولتها تسلط وخود مختاری خود را براتباعشان حفظ کنند و میل دارم که شاهزادگان‌خود را درواقع قیم وسرپرست مردمی بشمارند که بر آنها حکومت میکنند .....»

اگرما با فکرقیمومیت موافقیم پس چرا باید با قیمومیت دولت بریتانیا بر دولت هند مخالف باشیم ؟ من دراین مورد جزاینکه‌قیم‌ها وقیمومیت آنها ازطرف خارجیانست اختلافی نمی بینم. این قیم‌ها هردو تقریباً یکسانند وفقط از نظر رنگ پوست واصل‌ونسب

است » وعالین کنگره دردولتهای هند باید فعالیت خودرا درحدود مقررات ومحدودیت های این دولتها محدودسازند وبجای انتقاد کردن ازدستگاههای اداری وسازمان آن دولتها باید کوشش کنند که روابط صمیمانه‌ئی‌میان حکمرانان واتباعشان برقرار سازند . »

۱ ــ به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٤٦ رجوع شود ـ م

نژادی و تفاوت فرهنگی که میان مردم مختلف هند وجود دارد با هم اختلاف دارند.

درطی چند سال گذشته مقامات رسمی بریتانیا دردولت‌های داخلی هند نفوذفروانی یافته‌اند که هر چند حکمروایان آنها از آن ناراضی هستند اما ناچار بقبول آن میباشند. دولت هند همیشه یك نوع کنترل و نظارت خارجی واز بالا نسبت به این‌دولتها داشته است و اکنون در مهمترین این دولتها یك نوع دخالت و نظارت داخلی هم به‌آنچه سابقاً بوده اضافه شده است بطوریکه اکنون وقتی که این دولتها و حکمرانان آنها چیزی میگویند در واقع دولت هند است که با صدای دیگری سخن میگوید و در سخن خود ازمنافع فئودالهای هند دفاع میکند.

البته من هم قبول دارم ومی‌فهمم که در این کشورها نمیتوان به فعالیت هائی نظیر آنچه‌درجاهای‌دیگر صورت میگیرد پرداخت، زیرا وضع آنها ازلحاظ کشاورزی،دهقانی، صنعتی، فرقه‌های مذهبی وحکومت با ایالات مختلفی که جزو هند بریتانیا هستند تفاوت داردو گاهی این تفاوت بسیار زیاد هم هست. بدینقرارطبعاً نمیتوان درتمام آنهاسیاست یکسانی را بکار بست. اما هرچند که شکل اقدام درهر ناحیه وهر جا باید با مقتضیات و امکانات محلی متناسب باشد، سیاست کلی ما نباید به تناسب نواحی مختلف‌تغییر پذیرد. چیزی که در یك جا بد هست باید درهمه جا بد شمرده شود. به عبارت دیگرایرادی که برما وارد میشود و وارد هم بوده است‌اینست که مایك‌سیاست ثابت واصولی‌نداشته‌ایم و اگرخواسته‌ایم‌یك‌قدرت‌واقعی‌ملی برای خود بدست آوریم درست رفتار نکرده‌ایم.

مقدارزیادی ازانتقادات، که البته کاملا هم صحیح و بمورد است، متوجه انتخابات جداگانهٔ هواداران مذاهب مختلف یااقلیت‌های گوناگون دیگر میباشد. گفته شده است که این نوع انتخابات با موازین دموکراسی سازگار نیست. بدیهی است که وقتی‌جامعهٔ انتخاب کنندگان به بهانهٔ مذهب یا جهات دیگرتقسیم و تجزیه میشود دیگر نمیتوان یك دموکراسی یا یك دولت مسئول واقعی داشت.

بعضی انتقاد کنندگان مانند «پاندیت مدان موهن مالاویا» و رهبران سازمان متعصب مذهبی «هندومهاسابها» بشکل عجیبی به شرایط این دولتها تسلیم هستند وظاهراً خود را آماده ساخته‌اند که یك اتحادیهٔ فدرالی در هند بوجود آید که‌درآن،این‌دولتهای محلی مستبد با سایر نواحی (بقول خود آنها) دموکرات هند متفق شوند. نمیتوان تصور کرد که ممکن باشد اتحادیه‌ئی عجیب‌تر وناسازگارتر ازین بوجود آید اما کسانیکه‌خود را قهرمانان با افتخاردموکراسی‌وناسیونالیسم میشمارند ورهبری سازمان‌هندومهاسابها را عهده دارند بدون هیچ‌زحمتی چنین پیشنهاد وطرح شگفت‌انگیزی را می‌پذیرند وهضم میکنند.عجب آنست که‌مااغلب ازمنطق واصول‌استوارصحبت میکنیم اما درعمل‌احساسات

وتمایلات غیرمنطقی ماست که همچنان دست اندرکاراست و برافکارواعمال ما تسلطدارد.

بدینقرار من یکبار دیگر به تضادها و نظـریات ناسازگار کنگره در بارهٔ این دولت های داخلی هند باز میگردم . نوشته های « توماس پاین » [۱] را بیاد می آورم و جمله‌ئی که قریب یك قرن ونیم پیش دربارهٔ « بورك » [۲] گفته است بنظرم می آیـد که میگوید : « او بخاطر پرهای رنگین پرنده افسوس میخورد اما خودپرنده را که درحال مرگست از خاطر میبرد .» البته گاندی جی هرگز پرندهٔ محتضررا فراموش نمیکند اما نمیدانم چرا اینقدر بخاطر پرهای رنگین او اصرار میورزد ؟

کمابیش همین ملاحظات درمورد نظریات گاندی‌جی راجع به مالکیت تعلقه‌داری وسیستم زمینداریهای بزرگ نیزقابل انطباق است . درك این مطلب دشوار نیست که سیستم مالکیت نیمه‌فئودالی کنونی‌مادیگر بهیچوجه بازمان تناسب‌نداردویك‌مانع بزرگ در راه‌افزایش تولیدکشاورزی‌وترقی‌وتکامل کلی میباشداین وضع مالکیت حتی‌باتکامل ورشد سرمایه داری‌هم تناسب ندارد . تقریباً درسراسر جهان مالکیت های بزرگ‌زمین بتدریج از میان رفته است وجای خودرا به مالکیت های کوچك دهقانان داده است . من همیشه تصورم اینست که مالکیت های هندهم باید از میان برود وشاید تنها مسئله‌ئی که بتواند درموردآن مطرح گردد این‌باشد که درمقابل املاك مبالغی‌به صاحبانش پرداخت شود . اماباکمال حیرت وتعجب درظرف یکساله اخیر کشف کرده‌ام که گاندی‌جی‌سیستم تعلقه‌داری راهم تأیید میکند ومثل اینکه میخواهد این وضع همچنان ادامه داشته باشد. درماه ژوئیهٔ ۱۹۳٤ گاندی جی درشهر «کانپور » دربرابر عده‌ئی ازنمایندگان بزرگ گفته‌است : «روابط بهتری‌میان مالکین‌ودهقانان فقط به‌بهبود قلب‌ها وعواطف متقابل هردوطرف بستگی دارد. اگرچنین‌تحول قلبی وروحی‌صورت‌پذیرد هردوخواهندتوانست باآرامش وسازش‌کامل باهم‌زندگی کنند . » وبعداضافه کرده است که « اوهرگزهوادار ازمیان بردن سیستم تعلقه داری وزمینداری نبوده است وکسانی که فکرمیکنند بایداین سیستم از میان برود خودشان هم نمیدانند چه میخواهند بگویند . » (مخصوصاً این‌اتهام اخیر کم لطفی فراوانی درخود دارد)

سپس گاندی جی میگوید که بارها گفته است « من هرگز هوادار آن نیستم کـه بدون جهت اراضی واملاك خصوصی را از تصرف مالکین خارج سازم . هدف من‌آنست

۱ـ Thmas Paine ـنویسندهٔ انگلیسی که،در۱۷۳۷ درانگلستان متولد شد . بعدها به تابعیت فرانسه درآمد، دردوران انقلاب فرانسه بعلت افکارآزادیخواهانه‌اش‌عضومجلس کنوانسیون فرانسه شد . در۱۸۰۹ درگذشت.م.

۲ـ ادموندبورك Burke-نویسنده و خطیب انگلیسی بود که از۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷ زندگی کرد و با انقلاب بزرگ سال ۱۸۷۹ فرانسه بشدت‌مخالف بود. م .

که به قلب های شماراه یابم وشمارا معتقد سازم کـه میتوانید املاك خصوصی خود را بعنوان امانتی برای دهقانان‌خود حفظ کنید وآنها رابیش ازهرچیز برای رفاه‌وآسایش ایشان بکار برید . . . . . اما اگر فرضاً کوششی بعمل‌آیدکه بخواهند شمارا ظالمانه‌از املاکتان محروم سازند . شماخواهید دیدکه من درکنار شما بمبارزه خواهم پرداخت... سوسیالیسم و کمونیسم غرب براساس نظریاتی قرار داردکه بکلی بانظریات‌ومعتقدات مامخالف است . یکی ازاصول این‌نظریات مااعتقاداساسی به‌رفاه و آسایش فرد وطبیعت آدمی‌است.. سوسیالیسم و کمونیسم ما باید براساس‌عدم خشونت وهمکاری هماهنگ‌کار باسرمایه‌ودهقان‌بامالك بناشود ...»

اگرچنین اختلافی میان اصول عقاید شرق وغرب وجود دارد من از آن بی‌خبرم . ممکن است چنین باشد . امایك اختلاف نمایان که درهمین اواخر دیده شد این بود کـه سرمایه‌داران ومالکین هند نسبت به‌سرنوشت‌کارگران ودهقانان خودخیلی ازهمقطاران غربی خود بی‌اعتناترهستند . مالکین هندی عملا هیچ نوع علاقه‌ئی برای بهبود وضـع دهقانان ورفاه حال ایشان نشان نمیدهند . «آقای هـ. ن. بریلسفورد» یك ناظرغربی که ازهند دیدن کرده‌است مینویسد «رباخواران ومالکین هند حریص‌ترین طفیلی‌ها وانگل هائی‌هستند که ممکن‌است دریك سیستم اجتماعی کنونی وجودداشته‌باشد»[۱]. شاید گناه‌این وضع هم به‌عهدهٔ مالکین هند نیست . مقتضیات وموقعیت‌هـا با ایشان موافق بوده است وآنها هم تدریجاً امتیازات بیشتری برای خود بدست‌آورده‌اند وجلوتررفته‌اند واکنون در وضع دشواری قرار دارند کـه بزحمت میتوانند خودشان را ازآن بیرون بکشند . بسیاری ازمالکین املاك خود را در برابر صرافان و رباخوارانی که بایشان وامدار شده‌اند ازدست داده‌اند وبعضی ازآنها اکنون صورت دهقانان اجاره‌دار را در املاکی که روزگاری بخودایشان تعلق داشت پیدا کرده‌اند . پولداران ورباخواران شهری در برابر رهن گرفتن املاك مالکین بایشان پول قـرض داده‌اند و ازین راه آنها را از املاکشان بیرون رانده‌اند وخودشان بصورت زمینداران جدیدی درآمده‌اند . لابدبنظر گاندی جی‌اکنون این مالکین پولدار جدید هستند که قیم و سرپرست امانت دار برای مردم بدبختی که اینها خودشان آنها را اززمینهایشان‌بیرون رانده‌اند بشمارمیروندوباید ازاینها انتظار داشت که دارائی و ثروت خود رابیش از هرچیز در راه رفاه وآسایش دهقانان خود صرف کنند . واقعاً این‌حرف بسیار حیرت‌آوراست !

اگر تعلقه‌داری سیستم و روش خوبیست چرا نباید آنرا درسراسرهند رواج داد ؟ درنواحی ومناطق وسیعی ازهند دهقانان خرده‌مالك وجود دارند . من میپرسم که آیـا

۱ـ (یادداشت مؤلف)ـاین مطلب از کتاب «مالکیت یا صلح ؟» تألیف H.N.Brailsford نقل‌شده‌است .

گاندی‌جی میل دارد که مثلا در گجرات هم که دهقانان خرده مالك فـراوان‌هستند سیستم زمینداری وتعلقه‌داری بوجود آید و برقرارشود ؟ تصور نمیکنم که چنین‌باشد . بنا برین چرا در ولایات متحده و بیهار و بنگال این سیستم مالکیت خوبست اما برای پنجاب و گجرات خوب نیست ؟ ظاهراً میان مردم شمال و جنوب وشرق وغرب هند تفاوتی وجود ندارد وهمهٔ آنها یکسان هستند ووضعشان هم میتواند یکسان باشد ولازم نیست با هم اختلاف داشته باشند .

بدینقرار باین نتیجه میرسیم که بنظر گاندی جی در هرجا هروضعی که هست باید ادامه یابد، باید وضع موجود حفظ شود، لازم نیست که در صدد تحقیق برآئیم وبه بینیم از نظر اقتصادی چه وضعی برای مردم بهتروشایسته‌تراست، لازم نیست کوششی بعمل آوریم که وضع موجود را تغییردهیم وتنهاکار لازم اینست که قلب‌های مردم را عوض کنیم. این نظریك روش کاملا مذهبی‌در بارهٔ زندگی ومسائل زندگی‌است که بهیچوجه با نظریـات سیاسی‌و اقتصادی وجامعهٔ شناسی‌و با مقتضیات زندگی امروز تناسب و ارتباطی ندارد . معهذا گاندی جی با همین نظریات به مسائل سیاسی هم میپردازد .

اینها هستند بعضی‌از ناسازگاریها وتضادهای فکری که در هندکنونی‌وجود دارد . ما خود را با گره‌های گوناگون مقید ساخته‌ایم وتا وقتی‌نتوانیم این گره‌ها را بگشائیم مشکل‌است از بند آزادشویم. این آزادی بوسیلهٔ احساسات‌تأمین‌نخواهدشد بلکه‌هوشیاری وخردمندی‌میخواهد. «اسپینوزا»[1] مدتهاپیش پرسیده است که آیا «آزادی همراه دانش وفهم بهتراست یا اسارت همراه با احساسات؟» واوشکل اول را ترجیح میدهد.

۱ـ اسپینوزا فیلسوف مشهورهلندی درقرن هفدهم است که در۱۶۳۲ درشهرآمستردام متولدشد ودر۱۶۷۷ در گذشت ـ م .

۶۳

معتقد ساختن یا مجبور کردن

شانزده سال پیش گاندی جی با نظریهٔ عدم‌خشونت خود در هند اثر عمیقی گذاشت. از آنزمان به‌بعد این نظریه درافق‌فکری هند تسلط داشته‌است تعداد بسیارفراوانی ازمردم آنرا بدون تفکر، اما باتأیید و رضایت خاطر تکرار کرده‌اند بعداً آنرا بهرصورت، با شرط یابدون‌شرط، پذیرفته‌اند. بعضی‌ها هم بدون هیچ تردید وتأملی به‌آن پیوسته‌اند. این‌نظریه در زندگی‌سیاسی واجتماعی‌ما نقش‌مهمی‌انجام داده است وهمچنین در سراسر جهان توجه کسان زیادی را بما معطوف داشته‌است. راست است که این نظریه تقریباً باندازهٔ تاریخ تفکرانسانی‌قدیمی‌است اما شاید گاندی جی‌نخستین کسی باشد که آنرا به میزان بسیار وسیع با نهضت‌های سیاسی واجتماعی‌انطباق داده است. سابقاً این نظریه یك موضوع فردی بود و بدینقرار جنبهٔ کاملا مذهبی‌داشت. اساس‌آن بر این بود که فرد انسان تمایلات خود را محدود سازد وبکوشد که به کمال بیعلاقگی‌برسد واز این راه بالاتر از کشمکشهای حقیر این دنیا قرار گیرد و به یك نوع آزادی و رستگاری شخصی نایل گردد. در پشت این نظریه بهیچوجه فکری که با مسائل وسیع‌تر اجتماعی ارتباط داشته باشد یا فکر تغییراوضاع اجتماعی‌جز بطور غیرمستقیم وبمیزان بسیار محدود وجود نداشت. اساس‌آن تقریباً برقبول وضع‌موجود اجتماعی با تمام بیعدالتیها وناگواریهایش متکی بود.

گاندی جی کوشید که این ایدآل فردی را به یك ایدآل اجتماعی‌مبدل سازد. او میل داشت که اوضاع وشرایط سیاسی واجتماعی‌محیط خود را تغییردهد وظاهراً با همین نظر، روش عدم خشونت را با این منظورهای وسیع ودر زمینه‌ئی بکلی‌متفاوت منطبق ساخت وبکار بست. گاندی جی نوشته است: «کسانیکه میخواهند در وضع زندگی‌انسان‌و محیط خود تغییرات اساسی بوجودآورند نمیتوانند توفیقی‌حاصل کنند مگرآنکه یك مایهٔ تحول را در درون جامعه بپرورانند. برای این منظور فقط دوروش وجود دارد: خشونت

یاعدم خشونت. اعمال فشار خشونت آمیز که بصورت فشار مادی وجسمی جلوه میکند، هم مجریان فشار وهم قربانیان آن، هردورا بسوی انحطاط روحی میکشانند . اما فشاری که بدون خشونت صورت پذیرد ومانند اعتصاب غذا وروزه گرفتن از راه قبول وتحمل رنج اثر بگذارد بشکلی کاملا متفاوت عمل میکند. این فشار برجسم حریف اثر نمیگذارد بلکه یك فشار معنوی و روحی است که در روح و اعصاب او تأثیر می بخشد !»[۱]

این فکر گاندی جی تا اندازه ئی با طرز تفکر هندی ساز گار بود و بهمین جهت سراسر کشور آنرا، ولو بصورت سطحی و کم عمق اما درهرصورت باشورواشتیاق، پذیرفت. درین میان عدهٔ بسیار کمی بودند که میتوانستند با این طرز فکر هدف دوری را هم در نظـر بگیرند و آن عدهٔ معدودی که چنین بودند و بشکل مبهمی به آینده فکرمیکردند سعی کردند با گاندی جی همراه شوند و بااعتقاد و اقدام به پیش و بسوی هدف خود بروند. اما موقعیکه هیجانات شدید اقدام آرام گرفت درفکر بعضی اشخاص سئوالات گوناگون و بیشماری مطرح گشت که به آسانی نمیتوانستند برای آنها پاسخی پیدا کنند. این سئوالات با جریانهای فوری سیاستهائی که میبایست دنبال شود و با مسائل روز ارتباطی نداشت بلکه بیشتر با فلسفهٔ کلی مقاومت بدون خشونت مربوط میشد.

از نظر سیاسی نهضت عدم خشونت خیلی موفقیت آمیز نبوده است زیرا هند هنوز هم در چنگال شوم امپریالیسم اسیراست. از نظراجتماعی هم عدم خشونت اصولا هیچگونه تغییرات اساسی را پیش بینی نمیکند . معهذا هر کس با مختصر تعمقی میتواند درك کند که نظریهٔ عدم خشونت در میلیونها نفر نفوس هند تغییراتی بوجود آورده است. به آنها تشخص و نیرو واعتماد بنفس بخشیده است که خود ثمرات بسیار گرانبها ئیست و بدون آنها هیچ نوع پیشرفت سیاسی یا اجتماعی تحقق نمی پذیرد ودوام نمیکند. اما اینکه این ثمرات واین موفقیتهای مسلمی که بدست آمده بعلت نظریهٔ عدم خشونت حاصل شده یا نتیجهٔ نفس مبارزه بوده مطلبی است که اظهار نظر در بارهٔ آن بسیار مشکل است زیرا مردم دیگری هم درجهان هستند که در مواردمختلف یك چنین خصال و ثمراتی را ازراه مبارزات شدید وخشونت آمیز بدست آورده اند. معهذا تصور میکنم میتوان با کمال یقین گفت که روش عدم خشونت برای ما از این نظرارزش انکار ناپذیری داشته است. این روش بطور قطع در پرورش آن «مایهٔ تحول در داخل جامعه» که گاندی جی به آن اشاره کرده است کمك داده است ، هر چند هم که این «مایهٔ تحول» بدون تردید بر اثر علل اساسی و شرایط خاص جریان طبیعی بوجود آمده بود . این روش، تحولی را که باید پیش از تغییرات انقلابی در توده ها صورت

---

۱ - (یادداشت مؤلف)-این متن ازبیانیه‌ئی که گاندی جی در ٤ دسامبر۱۹۳۲ بمناسبت یکی از روزه‌هایش انتشار داد استخراج شده است .

پذیرد تسریع کرد.

این موضوع مسلماً یکی از جهات مثبت این نظریه است اما ما را در این راه خیلی پیش نمی برد و سئوالات واقعی همچنان بلاجواب میماند و متأسفانه گاندی جی نیز برای حل مسئله کمکی بما نمیکند. او در موارد مختلف و بمناسبت‌های مختلف مطالب فراوانی گفته و نوشته است اما تا آنجا که من اطلاع دارم او هرگز تمام استنباطات خود را از این نظریه بصورت فلسفی یا علمی برای مردم بیان نداشته است[1]. او همواره تأکید میکند که همیشه اهمیت وسایل از اهمیت هدفها بیشتر است و معتقد ساختن اشخاص به تغییرات بهتر از اجبار وفشار آوردن برای آن تغییراتست و میخواهد بگوید که عدم خشونت با «حقیقت» و با «خیر مطلق» یك چیز است. او بارها این کلمات را بشکلی بکار برده است که انگار با هم مترادف و هم معنی هستند. همچنین احساس میشود که گاندی جی هر کس را که احتمالا با این عقیده همراه و موافق نباشد از زمرهٔ منتخبین خود بیرون میشمارد و اورا نسبت بقوانین اخلاق متجاوز میداند. وروش بعضی از پیروانش را به یك نوع احساس عدالت پروری و نیکوکاری تعبیر میکنند.

کسانی از ما که آنقدر توفیق ندارند که چنین اعتقاد راسخی به نظریهٔ عدم خشونت داشته باشند طبعاً تردیدهائی در دل خود خواهند داشت. این تردیدها به احتیاجات زمان مربوط نیست بلکه با یك تمایل عمیق‌تر فکری برای کشف یك فلسفهٔ استوارتر مربوط میشود، یك فلسفهٔ عملی که از نظر فردی واخلاقی ودر عین حال از نظر اجتماعی هم قابل عمل و مؤثر باشد. من اعتراف میکنم که این چنین تردیدهائی هرگز مرا رها نکرده‌اند و هنوز هم هیچ راه‌حل عملی برای این مسئله نمی بینم. من از خشونت بشدت بیزارهستم معهذا شخصاً سرشار از خشونتم واغلب دانسته یا ندانسته نسبت بدیگران بافشار واجبار رفتار کرده‌ام. اما آیا میتوان اجبار وخشونتی شدیدتر وبزرگتر از اجبار وفشار روحی که خود گاندی جی برای بسیاری از پیروان وهمکاران صمیمیش بوجود آورده و آنها را به یك حالت کوفتگی و بی‌شکلی فکری دچار ساخته، تصور کرد؟

در واقع سئوال اصلی که در برابر ما قرار داشت این بود که آیا گروههای ملی و سازمانهای اجتماعی هم میتوانند نظریهٔ فردی عدم خشونت را بدرستی درك کنند و بپذیرند یا نه؟ زیرا لازمهٔ درك وفهم صحیح یك چنین عقیده‌ئی از طرف عموم مردم آنست که میزان فهم انسانی وعلاقه به نیکی در توده‌ها به یك سطح خیلی عالی‌تر بالا رود. راست است که تنها هدف نهائی که برای هر کس مورد آرزوست اینست که جامعهٔ بشری بالاخره به این

---

۱ - (یادداشت مؤلف). ریچارد - ب - گریگ در کتاب خود بنام «قدرت عدم خشونت» این موضوع را از نظر علمی بیان کرده است. کتاب او یکی از جالب ترین کتابها ئیست که انسان را به تفکر وامیدارد.

سطح عالی معرفت و کمال انسانی بر سدو کینه و بدکاری و زشتی و خودخواهی از میان برود.
البته خود این امر که آیا اصولا چنین وضعی حتی در آینده‌های بسیار دور ممکن هست یا نیست، یك موضوع قابل بحث است. اما در هرحال اگر چنین امیدی وجود نداشته باشد زندگی تقریباً بصورت «داستان بی‌معنی و نامربوطی که دیوانه‌ئی نقل کند که با وجود سرو صدا وهیاهوی بسیار هیچ مفهومی نداشته باشد» درخواهد آمد.

سئوال دیگر اینست که برای وصول به یك چنین ایدآل بلند واین مرحله از کمال آیا باید بدون توجه واعتنا به مخالفتها وموانعی که رسیدن به‌آنرا محال میسازد وحتی خلاف آنرا تشویق میکند فقط به موعظه دربارهٔ تقوا و نیکوکاری پرداخت؟ آیا نباید ابتدا این موانع ومخالفتها را ازمیان برداشت ومحیط مناسب وسازگارتری بوجود آورد که در آن محبت وزیبائی ونیکی وکمال بتواند رشد پیدا کند؟ وآیا ما میتوانیم این هر دو کار را با هم ترکیب کنیم ومورد استفاده قرار دهیم؟

آیا واقعاً میان خشونت وعدم خشونت، میان معتقد ساختن افراد ومجبور ساختن ایشان به خیر ونیکی مرز وفاصلهٔ نمایانی وجود دارد؟ بفرض اینکه فقط فشار روحی را بپذیریم باید در نظر بگیریم که اغلب فشار نیروی معنوی و روحی خیلی از فشار واجبار مادی وجسمی شدیدتر وهولناکتر است.

آیا همانطور که گاندی‌جی میگوید عدم خشونت مترادف وهم معنای «حقیقت» است؟
قرنهاست که علمای اخلاق از خود میپرسند که «حقیقت» چیست؟ با وجود آنکه هزاران جواب بآن داده شده است باز هم هنوز مفهوم واقعی و قطعی آن روشن نیست. معهذا «حقیقت» هرچه هم باشد مسلماً نمیتواند کاملا با عدم خشونت مترادف و هم معنی بوده باشد. حتی خود «خشونت» هم اگرچه چیز بدیست نمیتوان آنرا بطور قاطع برخلاف اخلاق وبرخلاف خیرونیکی مطلق شمرد. زیرا برای آن هم درجات و مراتبی هست و اغلب اتفاق می‌افتد که دریك مورد خاص، خشونت از یك صورت ناپسندتر امر بهتر است. خود گاندی‌جی هم گفته‌است که خشونت از ترس و بیغرتی و بندگی بهتر است ویك فهرست بالا بلند از پستی‌ها وزشتی‌های دیگر را هم میتوان برآنها افزود که خشونت از آنها بهتر میباشد. راست است که معمولا خشونت با سوء نیت و بدخواهی همراهست اما لااقل میتوان تصور کرد که همیشه چنین نیست وخشونت همواره با سوءنیت ملازمه ندارد. زیرا ممکن است گاهی هم خشونت براساس نیکی وخیرخواهی انجام‌پذیرد (مثل خشونتی که در مورد عملیات جراحی پزشکی دیده میشود که به خیر وصلاح بیمار است) و هر چیز که بر اساس خیرخواهی ونیکی باشد هرگز نمیتواند اصولا خلاف اخلاق شمرده شود. از اینها که بگذریم از نظر علم اخلاق هرچیز با میزان حسن نیت وسوءنیت سنجیده میشود. بدین قرار هرچند

که خشونت اغلب از نظر اخلاقی ناپسند وخطرناك بحساب می آید اما همیشه هم چنین نیست واین موضوع کلیت وقاطعیت ندارد ویك موضوع نسبی میباشد.

زندگی سراسر پراز کشمکشها وخشونت‌هاست. ظاهراً صحیح هم هست که هر خشونتی یك خشونت دیگر را بدنبال خود میکشاند و برمی انگیزد و بدینقرار از راه خشونت نمیتوان بر بدی و خشونت غلبه کرد و آنرا نابود ساخت. معهذا صرفنظر کردن کامل از خشونت و نادیده گرفتن همیشگی آن به اتخاذ یك روش منفی منتهی خواهد شد که با قوانین خود زندگی هم هیچگونه تناسب و ارتباطی نخواهد داشت.

خشونت اصولا جان و مایهٔ زندگی دولتها و سیستم‌های اجتماعی کنونیست. بدون دستگاههای اجرائی و بدون جبر و فشار دستگاه حکومت مالیاتهای دولت وصول نمیشود، مالکین سهم مالکانهٔ خود را دریافت نخواهند داشت ومالکیت خصوصی از میان خواهد رفت. قانون باکمك نیروهای مسلح خود دیگران را از تجاوز به حق مالکیت خصوصی باز میدارد. حتی حکومتهای ملی هم از آنجهت وجود دارد که یك رشته خشونتهای تهاجمی وتدافعی هست که باید با آن مواجه شد.

راست است که «عدم خشونت» گاندی جی کاملا جنبهٔ منفی ندارد و بمعنی عدم مقاومت نیست بلکه بمعنی مقاومت بدون خشونت است که بکلی چیز دیگریست و یك روش مثبت و مؤثر برای اقدام وعمل شمرده میشود. این روش وسیله‌ئی برای کسانی که با حوصله و تحمل وضع موجود را میپذیرند نبود. روش عدم خشونت برای بوجود آوردن « یك مایهٔ تحول درداخل جامعه» و بدینقرار برای تغییر اوضاع وشرایط موجود اجتماعی، وضع شده بود. هرچند که اصولا در پشت این روش، فکر متقاعد ساختن حریفان بوسایل مسالمت آمیز و بوسیلهٔ عدم خشونت قرار داشت اما در عمل وسیلهٔ بسیار نیرومندی برای اعمال فشار برحریف شده است منتها اعمال فشاری که باکاملترین شکلی موافق اصول تمدن بود وهیچ جای عیب وانتقاد نداشت.

البته قابل تذکر است که خود گاندی جی در نخستین نوشته‌هایش کلمهٔ «مجبور بودن» راهم بکار برده است. در انتقاد از نطق نایب‌السلطنه (لرد چلمسفورد) در سال ۱۹۲۰ و در مورد قوانین ظالمانهٔ حکومت نظامی که در پنجاب برقرارشده بود، نوشته است:

«... نطقی که جناب نایب‌السلطنه در موقع گشایش شورا ایراد کرد بمن نشان‌داد که ایشان و دولتشان چنان روحیاتی دارند که محالست احترامی برای خودشان باقی بگذارد.

«اشاراتی که دربارهٔ پنجاب شده بمعنی آنست که قبول جبران وضع ناگواری راکه پیش آورده‌اند بشکل علنی وناپسندی رد میکنند. ظاهراً ایشان میخواهند نیروی خودشان

را برای حل مسائل فوری «آینده» متمرکز سازند! فوری‌ترین مسئله اینست که ایشان مجبورند بنام دولت از حوادث پنجاب اظهار تأسف کنند و پوزش بخواهند. اما هیچ نشانه‌ئی از چنین اقدامی دیده نمیشود بلکه بر عکس ایشان اصرار دارند که به انتقاد هم بپردازند. یعنی میخواهند بگویند که نظرشان دربارهٔ مسائل بسیاری که با حیثیت و آبروی هند بستگی دارد بهیچوجه تغییر نکرده است. ایشان خوشحال هستند که این مسائل مهم را به قضاوت تاریخ واگذار سازند. اما من تصور میکنم که این لحن سخن و این طرز بیان کاملا حساب‌شده است و برای آنست که آتش فکری هند را مشتعل‌تر سازد. برای مردمی که مورد ظلم و تجاوز واقع‌شده‌اند و هنوز هم‌در زیرپای کسانی‌قرار دارند که نشان داده‌اند بهیچوجه شایستگی‌مقام خود وسرپرستی ومسئولیت را ندارند، چه فایده دارد که تاریخ به نفع ایشان قضاوت کند؟ در موقعی که دولت از جبران تجاوزات نسبت به پنجاب و اجرای عدالت‌جداً خودداری‌میکند لااقل‌میتوان گفت که ادعای‌همکاری یك روش‌مزورانه بیش نیست.»

اصولا حکومت‌ها براساس خشونت متکی هستند. آنها نه فقط برخشونت علنی، نیروهای مسلح تکیه دارند بلکه برخشونت هائی که خیلی خطرناك‌تر و بدتر است و موذیانه‌تر هم عمل میشود متکی هستند ازقبیل خشونت وجود جاسوسان، خبرچینان، عاملین فتنه انگیز،تبلیغات جعلی ودروغین مستقیم یاغیرمستقیم بوسیلهٔ تعلیم وتربیت و مطبوعات ونظایر آنها، مذهب وسایر اشکال ترس،فشارهای اقتصادی، قحطی‌هاوغیره. بطوریکه می‌بینیم ومیدانیم این وسایل درارتباط میان دو دولت در زمان جنگ وحتی درزمان صلح مورد استفاده قرار میگیرد وبکارمیرود وجایز شمرده میشود. سیصد سال پیش از این «سرهنری واتن»[۱] یك شاعر انگلیسی که خود مقام سفارت را هم بعهده داشته است یك سفیررا «یك مردمحترم که برای مصلحت کشورش بخارج فرستاده‌میشود» توصیف میکند. درزمان ماسفرا باوابسته های نظامی، دریائی، بازرگانی وغیره‌همراه هستند که‌مهمترین کار ایشان آنست که در کشوری که به آنجا میروند جاسوسی کنند. در پشت این مأمورین رسمی هم شبکهٔ وسیع دستگاهها و سازمانهای مخفی باشاخه ها ورشته‌های بیشمارشان‌برای تحریك‌وفریب، باجاسوسهاوضدجاسوسهاشان، باجنایاتشان، بارشوه دادن هاشان، باانحطاطها وپستی‌هائی که درطبیعت‌آدمی بوجود می‌آورند و بالاخره باآدمکشان ناشناسشان قرار دارند. تمام این چیزها دردوران صلح بدونا پسند است ومتأسفانه جنگ برای‌آنها اهمیت فراوانی هم بوجود می‌آورد وتأثیرمسموم کننده آنهارا درتمام زمینه‌ها افزایش وتوسعه میدهد. وقتی که انسان آنچه در دوران جنگ

---

۱ - Sir Henry wotton

جهانی[1] صورت گرفته است مطالعه میکند واز تبلیغات جعلی و دروغ دربارهٔ کشورهای دشمن ومبالغ هنگفتی که برای این تبلیغات و برای فعالیت های سازمانهای مخفی صرف شده است اطلاع حاصل میکنید واقعاً به حیرت می‌افتد . متأسفانه اکنون خـود صلح هم بصورت فاصله‌ئی در میان دوجنگ‌وتدارکـی برای یك جنگ جدید وتا اندازه‌ئی ادامهٔ جنگ‌ومبارزه‌درزمینه‌های‌اقتصادی‌وغیره‌درآمده است.هم‌اکنون‌یك کشمکش‌هیجان‌انگیز ورقابت‌آمیز میان فاتحین ومغلوبین ، میان نیروهای استعماری و کشورهای‌استعمار زده، میان طبقات ممتاز وطبقات محروم‌ادامه‌دارد. محیط جنگی باتمام خشونت‌ها وجعلیاتی که بهمراه دارد حتی‌درزمانی که باصطلاح دوران صلح نامیده میشود نیزتااندازه‌زیادی‌ادامه یافته‌است‌بطوریکه‌هم‌سربازان‌وهم‌غیرسربازان‌این‌وضع رااحساس‌میکنند. « لردولزلی»[2] در کتابی بنام « کتاب جیبی سرباز بـرای خدمت درمیدان » مینویسد : « دائماً برسرما میکوبند وتکرار میکنند که « شرافت وصداقت بهترین سیاست است » ومیگویندحقیقت همیشه عاقبت‌پیروز میشود. این جملات زیبا برای سرمشق‌های کتابچه‌های کودکان‌دبستانی خوبست امااگر کسی بخواهد درزمان جنگ هم این دستورها رابکاربندد بهتراینست که برای همیشه شمشیرش را غلاف کند . »

دراوضاع وشرایط کنونی که کشوری دربرابر کشور دیگر وطبقه‌ئی دربرابرطبقه دیگر قرار میگیرد چنین بنظرمیرسد که این اساس خشونت و دروغبافـی تقریباً اجتناب ناپذیرهم میباشد . کشورهاوگروهها وطبقات ممتازی که میخواهند امتیازات موجودخود را همچنان محفوظ نگاهدارند ومنکر حق مـردم وطبقات محروم بـرای رشد وافزایش حقوقشان میباشند ناچار باید برای دوام موقعیت خود به زور وخشونت واجبار وجعل و دروغ متوسل شوند.احتمال دارد بهمان نسبت که افکار عمومی رشد وتوسعه مـی‌یابد و حقایق این تصادمات واین فشار ها ومحرومیت ها بی پرده تر معلوم میشود خشونت هم بتدریج ضعیف‌تر گردد . اما واقعیت اینست که تمام‌آزمایشهای اخیر خلاف این مطلب را نشان میدهد . بهمان نسبت که مبارزه باسازمان موجود اجتماعی[3] نیرو گرفته ومؤثرتر شده است خشونت هاهم افزایش یافته است . حتی وقتی که خشونت های علنی وظاهری فروکش میکند وآرامتر میشود اشکال‌ملایم‌تر وخطرناکتری بخودمیگیرد . نه‌افزایش

---

۱ ـ یادآوری میشود که این صفحات درسالهای ۱۹۳٤ و۱۹۳۵ نوشته شده واشارات آن به جنگ جهانی اول واوضاع پس ازآن میباشد که فجایع آن متأسفانه درجنگ جهانی دوم هم با شدت بیشتری تکرار شد ـ م

۲ ـ Lord wolseley

۳ ـ منظور مبارزهٔ طبقات محـروم بر ضد نظام موجوداجتماعی و بـرای بوجود آوردن یك نظم نـوین میباشد ـ م .

عقل ومنطق ونه نظریات مذهبی واخلاقی توانسته است این تمایل به خشونت را متوقف سازد.

درجامعهٔ انسانی افراد تکامل یافته‌اند وبدرجات انسانی عالیتری صعود کرده‌اندو شاید دردنیای امروز تعداد این قبیل افراد عالیتر (وشایسته ترین نوع انسان) خیلی بیش از دورانهای سابق تاریخ باشد . جامعهٔ بشری نیزرو بهمرفته ترقی کرده وتااندازهٔ بسیار محدودی به کنترل کردن غرایز وحشی وبدوی پرداخته است . اما گروههاوجماعات انسانی هنوز تکامل وپیشرفت زیادی نیافته‌اند . فرد انسان به‌نسبتی که متمدن‌ترشده‌است بسیاری ازشهوات ومفاسد خود را رها کرده وبه جامعهٔ خود منتقل ساخته است و درین جماعات ازآنجاکه معمولا افرادی که از حیث اخلاق ضعیف‌تر هستند بیشتر دراطراف قدرت وخشونت متمرکز وجمع میشوند به ندرت اتفاق می‌افتدکه شایسته ترین‌وبهترین افراد جلو بیفتند ودر رأس امور اجتماع قرار گیرند .

معهذا اگراین مطلب را بپذیریم‌که بتدریج بدترین اشکال خشونت از « دولت» هم جدا میشود ودولت‌هاهم روبکمال میروند نمیتوان منکراین واقعیت‌شدکه‌هم‌حکومت وهم زندگی‌اجتماعی طبعاً به‌یك مقدار اعمال فشار ونیروی قاهره احتیاج دارد . مصالح زندگی اجتماعی ایجاب میکندکه بالاخره یك نوع حکومت‌وجود داشته‌باشد. بدینقرار اشخاصی‌که زمام حکومت را بدست میگیرند ناچار بایدمراقب باشند وازهر نوع تمایل فردی یاجمعی خود خواهانه که‌بخواهد بمنافع جامعه تجاوز کند جلوگیری کنند . معمولا مقامات دولتی وصاحبان قدرت‌های اجتماعی قدرت و فشار خود را خیلی بیش از اندازهٔ احتیاج بکار میبرند زیرا اصولا قدرت سبب فساد وانحطاط میشود . اماصرف نظرازاین موضوع وبفرض‌آنکه دستگاه دولت‌کاملا دوستدار آزادی ومخالف اعمال فشار باشد ناچارست تاوقتیکه تمام‌افراد داخل درقلمرو یك دولت به‌مرحلهٔ کمال برسندوخودخواهی را کنار بگذارند ونسبت به مصالح مشترك عمومی فداکار شوند ، برای جلوگیری از تمایلات زیان‌آور واقدامات خطرناك واحتمالی افراد موذی وخودخواهی که عملشان خلاف مصالح عمومی است جبروزور وخشونت را بکاربرند . همچنین زمامداران دولت ناچارند برای مقابله باگروههای خارجی که محتملا به حدود آن دولت حمله برند به نیروی قدرت وزور متوسل شوند یعنی ناگزیرند برای دفاع‌ازخود، زور رابا زورپاسخ بگویند زیرا ضرورت بکار بردن زور و فشار در مقابل تجاوز خارجی فقط وقتی که یك دولت واحد جهانی تشکیل شود ازمیان خواهد رفت .

بنابرین وقتی که نیرووقدرت ، هم‌برای دفاع خارجی‌وهم‌برای‌استحکام واستواری وضع داخلی ، لازمست آیا چه کسی میتواند برای آن حدومرزی تعیین کند . همانطور

که «راینولد نیبوهر»[۱] متذکر شده است وقتیکه از نظر علم اخلاق این اجازه را برای دولت قائل شویم که زور و قدرت را بکار برد وموقعیکه وجود اجبار بعنوان یك وسیلهٔ ضروری برای تأمین منافع اجتماعی پذیرفته شود دیگر غیر ممکن است که میان اجبار خشونت آمیز واجبار دور از خشونت یامیان اجبار باصطلاح قانونی دولتها واجبار نیروهای انقلابی، مرزی تعیین کرد وتفاوتی قائل شد.

هرچند بدرستی نمیدانم اما تصور میکنم که گاندی جی هم قبول داشته باشد که در این دنیای ناکامل ما یك دولت ملی ناچار است که از موجودیت خود درمقابل یك حملهٔ تجاوزآمیز وغیرمنتظرهٔ خارجی بدفاع پردازد و نیرو بکار برد. بدیهی است که هر دولت باید نسبت بهمسایگان خود و نسبت بدولتهای دیگر یك سیاست کاملا مسالمت آمیز و صلح جویانه در پیش گیرد اما خیلی نادرست خواهد بود اگر احتمال وامکان یك حملهٔ خارجی درنظر گرفته نشود. همچنین دولت ناچاراست که قوانینی برای اجتماع خود بوجودآورد واجرای این قوانین طبعاً جنبهٔ اجبار خواهد داشت زیرا بعضی قوانین هستند که حقوق وامتیازاتی را از یك طبقه یاطبقات وگروههای مختلفی سلب میکنند وآزادی عمل رابرای آنها محدود میسازند وهرقانون تااندازهٔئی جنبهٔ اجبار وفشار در خود دارد.

برنامهٔ کنگره ملی که در دوران اجلاسیهٔ کراچی بتصویب رسید مقرر میدارد که «بمنظورآنکه استثمار توده‌ها پایان پذیرد، آزادی سیاسی برای میلیونها گرسنه باید باآزادی واقعی وکامل اقتصادی همراه باشد.» برای اینکه این هدف عالی تحقق پذیرد طبقات عالی وممتاز باید از بسیاری امتیازات خود بسود طبقات محروم صرفنظر کنند. همچنین کارگران باید مزدکافی داشته باشند که کاملا کفاف زندگی ایشان را بدهد ونیز باید سایر وسایل ولوازم استراحت وآسایش را بدست آورند. بنابرین باید مالیات‌ها وعوارض مخصوص ازمالکین وصول گردد. برنامهٔ مزبور میگوید «دولت باید صنایع اساسی وخدمات اجتماعی، منابع معدنی، راه آهنها، کانالها، کشتی رانی وسایر وسایل حمل ونقل را بتصرف خود یاتحت کنترل خود در آورد.» ونیز میگوید «مشروبات الکلی ومواد مخدره ومسموم کننده بایدبکلی ممنوع گردد.» تمام این قبیل مسائل ممکن است بامخالفت عدهٔ زیادی ازمردم مواجه شود. ممکن هم هست که مخالفین به میل اکثریت تسلیم شوند واین اقدامات را بپذیرند اما این قبول وتسلیم شدن ایشان از روی تمایل واقعی خودشان نخواهد بود بلکه بعلت ترس از عواقب سرپیچی از قوانین میباشد. اصولا حکومت دموکراسی هم بامقداری زور واجبار همراهست زیرا عبارتست ازتحمل

۱ - (یادداشت مؤلف) - درکتاب «انسان اخلاقی وجامعه غیر اخلاقی»

میل اکثریت براقلیت .

آیا اگر قانونی برضد مالکیت وضع گردد وآنرا تا اندازهٔ زیادی محدود سازد وقتیکه مورد تصویب اکثریت باشد میتوان اجرای آنرا اعمال اجبار وزور نامیدو باآن مخالفت کرد ؟ظاهراً نه. زیرا تمام قوانین دموکراسی باهمین ترتیب بوجودآمده استو می آید دراین موردنمیتوان به بهانهٔ اجبار وزورباچنین قوانینی مخالفت کرد فقط ممکن است گفته شود که اکثریت نادرست یا خلاف اخلاق عمل کرده است . بدینقرار دراینجا مسئله چنین مطرح میشود که آیا قوانینی که بوسیلهٔ اکثریتی وضع شود موافق اخلاق هست یانیست ؟ وآیا چه کسی میتواند دراین باره تصمیم بگیرد وباین سئوال پاسخ بدهد.اگر افراد یاگروههای معدودی ازمردم مجاز باشند که اخلاق را موافق منافع خصوصی خود توجیه کنند دیگر دموکراسی وجود نخواهد داشت .

من شخصاً احساس میکنم که اساس مالکیت خصوصی (جزدر مفهوم بسیارمحدود) به هرفرد قدرتی می بخشد که برای مجموع جامعه زیان آور است وبنا برین اصل مالکیت برای جامعه خطرناك ومضرمیباشد . من مالکیت خصوصی را مخالف اصول اخلاق میدانم وعقیده دارم که خیلی بیش ازصرف مشروبات الکلی غیر اخلاقی وبد است زیرامشروبات الکلی ونظایـر آنها به افراد زیان میرساند درصورتیکه مالکیت بـرای تمامی جامعه زیان آور است .

گاهی اوقات بعضی اشخاص که مدعی هستند بهاصول عدم خشونت اعتقاددارند بمن میگویند که اگر بناشود مالکیت خصوصی بدون موافقت صاحبان اموال واملاك،ملی و عمومی شود عملی اجباری خواهدبود که باعدم خشونت مباینت خـواهدداشت.عجب اینست که اینحرف راکسانی میگویند که خودشان زمینداران ومالکین بزرگی هستند وبـا کمك دولت سهام مالکانهٔ خود را بازور ازدهقانان وصول میکنند ، یاسرمایهدارانی هستند که کارخانههای متعدد دارند وحتی بهکارگران خوداجازه نمیدهند که برای خود یك اتحادیهٔ کارگری داشته باشند . واقعاً تعجب آوراست که میل اکثریت عظیم مردمی که ازاین وضع رنج میبرند وخواهان تغییر وتحول آن هستند نباید مورد توجه قرارگیرد اماتمایل عدهٔ معدودی که ازاین وضع سود میبرند وممکن است دراین تغییر زیان بهبینند بـاید محترم شمرده شود و بدینقرار منافع یك عدهٔ معدود میتواند از تغییرات ضروری مورد عـلاقهٔ اکثریت جلوگیری کند .

چیزی که تاریخ نشان میدهد و ثابت میدارد اینست که منافع اقتصادی است که بهنظریات سیاسی گروهها وطبقات مختلف شکل میدهد . نهعقل و منطق و نهملاحظات اخلاقی دراین منافع اقتصادی اثر می بخشد . ممکن است که بعضی افراد یك طبقه به بعضی

اصول اخلاقی معتقدشوند وازقسمتی ازمنافع وامتیازات خود صرفنظر کنند ـ هرچند که خود این اتفاق هم بسیار نادر واستثنائی‌است ـ اما گروهها و طبقات هرگز به‌میل خود ازمنافع طبقاتی خود دست برنمیدارند . کوشش برای معتقدساختن طبقهٔ حاکمه وصاحب امتیاز به‌اینکه از امتیازات ناروای خود صرفنظر کند همواره باشکست مواجه شده‌است ومیشود زیرا بنظر آن طبقه دلیلی وجودندارد که ازآنچه وسیلهٔ پیروزیهای آیندهٔ آنها میشود دست‌بردارند . «راینولد نیبوهر» در مقابل نظرعلمای اخلاق که چنین روشی را پیشنهاد میکنند مینویسد[1] :

«علمای اخلاق تصور میکنند خود خواهی‌افراد تدریجاً براثر توسعهٔ عقل و فهم یا رشد احساسات خیرخواهی و نیکوکاری مذهبی تضعیف خواهدشد وبرای برقراری حسن تفاهم وهماهنگی میان جماعات وگروههای انسانی جزدنبال کردن همین روشهای‌اخلاقی به‌چیز دیگری احتیاج‌نیست. آنها تصورمیکنند که برای برقراری عدالت درجامعهٔ انسانی لازم نیست به‌مبارزهٔ سیاسی واقداماتی ازاین قبیل پرداخت. اما آنها درنظر نمیگیرند که طبع حریص آدمی وقتی که صورت جمعی و طبقاتی پیدامیکند تحت تسلط عقل و وجدان قرار نمیگیرد . آنهاتوجه‌ندارند که وقتی نیروی تجاوز دسته‌جمعی بصورت‌تسلط امپریالیسم یا بصورت تسلط یك طبقهٔ حاکمه ازضعف‌های اجتماعی بهره‌برداری و استثمار میکند هرگز بدون قدرتی که برضدآن قیام کند مواضع وموقعیت ممتاز خود را رها نخواهد کرد.» همچنین‌مینویسد «ازآنجا که اصولا عقل همیشه ، تا اندازه‌ئی، خدمتگذار منافع اجتماعی اشخاص میباشد ، عدالت اجتماعی نمیتواند فقط ازراه قانع ساختن عقل ووجدان طبقات متجاوز برقرار گردد ... برای چنین منظوری تصادم ومبارزه اجتناب ناپذیراست ودرین تصادم ومبارزه‌هم باید قدرت را باقدرت ازمیان برد .»

درواقع کسی که تصور کند فقط ازراه معتقد ساختن یك طبقه یایك دولت متجاوز یاازراه استدلال منطقی‌ودرخواست عدالت‌ازدولت وطبقهٔ مسلط وحاکم میتوان به‌عدالت رسید خود رافریب میدهد واغفال میکند . تصور باطلی‌است که خیال کنیم مثلا یك‌قدرت مسلط استعماری به‌میل خود از تسلط بر کشوری صرفنظر کند یایك طبقهٔ متمتع و ممتاز بدون آنکه تحت فشار مؤثری که همان نیروی اجبار باشد ، از امتیازات خود دست بردارد .

ظاهراً گاندی‌جی‌هم بابکاربردن چنین فشار وقدرتی‌موافق‌است منتها ممکن‌است که اسم آنرا «اجبار وزور» نمیگذارد . بنظر گاندی‌جی روش ابن‌کاز پذیرفتن رنج

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ درکتاب « انسان اخلاقی وجامعهٔ غیر اخلاقی »

است ولی از آنجا که دراین روش یك جنبهٔ روحانی و مافوق‌الطبیعه هم وجود دارد نمیتوان آنرا باهیچ معیاری که جنبهٔ مادی داشته باشد سنجید و اندازه گرفت . دراینکه‌این روش درحریف تأثیر فراوانی میگذارد تردیدی نیست، زیرا عواطف روحی او را برمی‌انگیزد ، اورا منقلب میسازد ، احساسات انسانی اورا بیدارمیکند ، و راه آشتی وسازش راهمواره باز نگاهمیدارد . تردیدی نیست که تماس محبت‌آمیزوتحمل‌رنج وغلبه برنفس کارمثبت ومفیدیست که عکس‌العملهای شدید روحی درحریف ودرهرناظرخارجی بوجود می آورد .

اغلب شکارچیها میدانند که‌درموقع شکارطرزنزدیك شدن‌وتماس با حیوانات‌وحشی اهمیت زیاد دارد ودرنتایج کارتفاوت بسیارمی بخشد . انگارحیوان خطررا ازدوراحساس میکند ودرمقابل آن عکس‌العمل نشان میدهد . حتی اگرانسان بدون آنکه خودش‌توجه داشته باشد ازحیوان بترسد همین ترس هم در حیوان عکس‌العملی ایجاد میکند واو را نیزمیترساند و حیوان بعلت ترس خود بحمله میپردازد . اگر اعصاب رام‌کنندهٔ شیر حتی فقط یك لحظه هم ضعیف شود درمعرض خطرفوری قرارمیگیرد وممکن است حیوان به‌او حمله برد.مردی که‌هرگز نمیترسد بندرت‌درمعرض‌خطرحیوانات‌وحشی‌قرارمیگیردمگراینکه با حوادث غیرمنتظره‌ئی مواجه شود . بنابرین طبیعی است که افراد انسان هم تحت‌تأثیر نیروهای روحی قرارگیرند .

اما هرقدرهم که «افراد» براثرقدرت ونفوذ روحی تحت تأثیرواقع شوند نمیتوان تصورکرد که گروهها و«طبقات» هم ممکن است چنین باشند وتحت چنین تأثیراتی قرار گیرند. زیرا یك‌طبقه هرگزیکجا وبصورت‌طبقه باحریفان‌خودتماس‌های خصوصی وفردی نمیگیرد که تحت تأثیرواقع شود. حتی درصورت ارتباط هم ازآنجا که طبعاً بمنافع خود میاندیشد گوش او آمادهٔ شنیدن حرف صحیح نیست وروحش بیطرف وبیغرض نمیباشدو درهرحال عکس‌العمل‌های طبیعی وخودبخودی یك طبقه نسبت به کسانی که موقعیت او را تهدید میکنند بقدری شدید است که هرنوع احساس ثانوی وعواطف دیگرراتحت‌الشعاع خود قرارمیدهد .

گروه وطبقه‌ئی که ازروزگاردراز با این فکر عادت کرده است که وضع ممتاز و امتیازات او برای خیروصلاح جامعه ضروریست هرنوع عقیده واظهارنظرمخالفی را کفر میشمارد . برای این طبقهٔ حاکمه قانون ونظم و حفظ وضع موجود اساسی ترین صورت تقوی و صلاح را دارد و هر کوششی که منافع طبقه‌اش را تهدید کند گناهی عظیم بشمار میرود .

بدینقرار نمیتوان انتظارداشت که‌معتقد ساختن یك طبقهٔ متمتع وممتاز به‌تغییراوضاع

و به‌اصلاحاتی که برضررش باشد، بجائی برسد و ثمری ببار آورد. حتی گاهی رفتار مهرآمیز ومسالمت جویانه نسبت به آنها طبقهٔ مزبوررا بیشتر بخشم میآورد وخشن‌ترمیسازد زیرا چنین رفتاری مفهومش آن خواهد بود که آن طبقه گناهکار است و به راه خطا میرود و موقعیکه کسی دراین‌ظن‌قرار بگیرد که خطاکاراست واشتباه میکند عواطفش بیشتر مجروح میگردد وعکس‌العملهای شدیدتری نشان میدهد. معهذا ممکن است که روش عدم‌خشونت در بعضی افراد منفرد طبقهٔ حاکمه تأثیر بگذارد وازاین راه اساس استقامت صف‌حریفان مخالف را متزلزل سازد. بعلاوه این روش علاقه و همدردی بیطرفها را هم بنفع طبقهٔ مظلوم جلب میکند ویك وسیلهٔ نیرومند برای اثر گذاردن درافکارعمومی جهانی میباشد. اماحتی درین صورت‌هم‌احتمال دارد که‌دستگاه و گروه‌حاکمه‌مانع‌انتشاراخبار کوششهای مسالمت‌آمیزمردم درخارج گردد یا این اخباررا بصورت‌منقلب وتحریف شده‌منتشرسازد زیرا کنترل دستگاههای خبرگزاری و مطبوعات را دردست دارد واز این راه میتواند مانع آن شود که افکارعمومی ازحقایق واقعیات مطلع گردد.

مهمترین‌وعمیق‌ترین تأثیرروش عدم خشونت اینست که درتعدادوسیعی ازمردم کما-بیش لاقید و بیطرف کشوری که این روش در آن بکارمیرود اثرمیگذارد. مسلماً این‌مردم به چنین روشی اعتقاد پیدامیکنند واغلب‌شوروشوق‌فراوانی برای تأیید از آن‌نشان‌میدهند اما لازمهٔ این شوروشوق آن نیست که‌حتماً به هدفی هم که این روش درراه آن‌بکاررفته است اعتقاد مسلمی یافته باشند. این روش درکسانیکه اصولا ازتغییرات بیم دارندتأثیر زیادی نمی‌بخشد. توسعهٔ سریع نهضت عدم همکاری و نهضت نـافرمانی عمومی در هند بخوبی نشان داد که چگونه نهضت مبارزهٔ عدم خشونت در توده های مردم اثری عظیم گذاشت و بسیاری از عناصر مردد ومتزلزل را بخود معتقد ساخت. با اینهمه کسانی را که‌اصولا با آن‌مخالف واز آن بیمناك بودند هرگزجلب‌ومتقاعد نکرد. بلکه‌درعمل‌موفقیت وپیروزی این نهضت‌وفعالیتهای آن ترس‌ایشان را زیادترمیکرد ومخالفتشان راشدیدتر میساخت.

اگرقبول کنیم که یك دولت حق دارد که قدرت وخشونت را برای دفاع ازآزادی خود بکار برد معلوم نیست چرا نباید بهمین ترتیب همین وسایل را برای تکمیل آزادی خود مورد استفاده قراردهد. یك روش خشونت‌آمیزممکن است ناپسندوبرخلاف‌مصلحت باشد اما نمیتوان گفت که بطور کلی چنین روشی نادرست وبیفایده است. آیا خود این واقعیت که یك حکومت اختیار و کنترل نیروهای مسلح را دردست خود میگیرداین حق را بوجود نمیآورد که خشونت وقدرت مورد استفاده واقع گردد.

اگر فرض کنیم که یك انقلاب ازراه عدم خشونت به‌پیروزی برسد وزمـام دولت

را بدست آورد آیا حق دارد قدرت دولت را که بدست آورده است وقبلا دراختیار نداشته است مورد استفاده قرار دهد یا نه ؟ آیا اگر قیامی برضد این دولت جدید صورت پذیرد چه باید کرد ؟ بدیهی است که حتی همین دولتی کـه از راه بکار بردن روش عـدم خشونت به زمامداری رسیده است ناچار است که درچنین موقعی از تمام راههای مسالمت آمیز وارد شود که مشکل را حل کند اما طبعاً نمیتواند ازحق بکار بردن قدرت خود در آخرین مرحله صرفنظر کند. مسلم است که درمیان مردمی که تحت حکومت چنین دولتی قرار میگیرند عناصری خواهند بود کـه با اصلاحات وتغییرات مخالف باشند ومیل خواهند داشت کـه به وضع قدیم باز گردند واوضاع سابق را کـه موافق منافعشان بوده است تجدید کنند . چنین عناصری اگر اطمینان داشته باشند که اقداماتشان باقدرت دولت مواجه نخواهد شد یا قوای قهریهٔ دولت هیچ اقدامی برضد آنها نخواهند کرد با کمال اطمینان و فراغت خاطر به اقدام خواهند پرداخت که دوباره وضع سابق را برقرار سازند . بدینقرار بخوبی پیداست که نمیتوان مرز دقیقی میان خشونت وعدم خشونت بوجود آورد ومیان بکار بردن اجبار برای اصلاحات یا معتقد ساختن طبقات به این قبیل اصلاحات ، حدفاصل مشخصی تعیین کرد . اگر این مشکل درمورد مبارزات وتغییرات سیاسی کاملا وجود دارد ونمایان است طبعاً در مبارزهٔ میان طبقات ممتاز حاکمه وطبقات استثمار شونده ومحروم خیلی جدی تر واساسی تر میباشد .

رنج کشیدن بخاطر یك ایدآل عالـی همیشه تحسین را برمی انگیزد تحمل رنج و صرفنظر کردن ازدشمن بدون اظهارشکایت و بدون باز گرداندن ضربات خصم ، نشان یك نوع نجابت اخلاقی وعظمت روحی است که خواه ناخواه همه کس آنرا قبول دارد . ومعهذا فاصلهٔ تحمل رنجی که باقدرت و بخاطر گذشت ازخصم صورت میگیرد با رنجی که بخاطر خود رنج پذیرفته میشود زیاد نیست . ممکن است که شخص بخاطر علاقه به رنج، خود را به رنج بردن وریاضت دادن نفس وادار سازد وبنظر من این نـوع رنج بردن قابـل تحسین نیست وناپسند است وحتی یك نوع نشانهٔ انحطاط روحی بشمارمیرود . اگر بگوئیم که خشونت همیشه از سادیسم[۱] ناشی میشود و بنابرین ناپسند میباشد میتوان گفت که عدم خشونت وتحمل رنج لااقل وقتی که بصورت منفی آن باشد ودر راه وصول به یك هـدف مثبت نباشد از ماسوشیزم[۲] ناشی میگردد . همچنین ممکن است که عدم خشونت و تحمل

---

۱ سادیسم ـ یکنوع بیماری روحی است که بصورت قساوت و بیرحمی فوق العاده جلوه میکند و اغلب با اختلالات یا انحرافات جنسی هم همراه است و شخص بیمار از آزار رساندن و زجـر دادن دیگـران لـذت می برد . م

۲ ـ ماسوشیزم حالت عکس سادیسم است و بیماری که گرفتار آن است از آزرده شدن و زجر دیدن لذت میبرد . بنابر نظریات فروید این هردو بیماری تااندازهٔ زیادی باحالات جنسی انسان ارتباط دارد ـ م

رنج برای استتار بیغیرتی‌ها وعدم فعالیت‌ها باشد یابرای حفظ وضع موجود وجلوگیری ازتغییرات بکاررود که البته دراین صورتها هم نمیتوان آنرا پسندیده دانست وپذیرفت.

درطی سالهای اخیر، هروقت که فکر تغییرات اساسی وتحولات عمیق اجتماعی پیش آمده واهمیت یافته‌است اغلب مخالفین فریاد برداشته‌اند که یك چنین تغییراتی ناچار باخشونت همراه خواهدبود وبنابرین نمیتواند مورد قبول واقع‌شود. میگویند ازمبارزهٔ طبقاتی‌هرگز نباید اسمی آورد (هرچند هم که در عمل با کمال شدت وجود و جریان داشته‌باشد) زیرا به‌فکرهمکاری‌کامل عموم‌مردم زیان خواهدرساند وباروش‌عدم خشونت برای‌رسیدن به‌هدفهای آینده مباینت‌خواهدداشت. درصورتیکه تقریباً بدیهی بنظرمیرسد که مسائل اجتماعی واختلافات طبقاتی نمیتواند دربعضی مراحل بدون تصادم و اقدامات خشونت‌آمیز حل‌شود زیرا مسلم است که طبقات ممتاز وصاحبان منافع موجود ومستقر بدون هیچ تردید وتزلزلی قدرت وخشونت‌رابرای‌حفظ‌موقعیت‌وامتیازات‌خود بکارخواهند برد. اما لااقل ازلحاظ نظری میتوان گفت اگرممکن‌است که باروش‌های عدم‌خشونت درمبارزات سیاسی موفق‌شد وبه‌پیروزی رسید و تغییراتی بوجود آورد چرا نباید بتوان همین روش را درمبارزات اجتماعی واقتصادی وتغییرات وضع طبقاتی‌هم بکار برد؟ اگر میتوان بااین وسیله وبااین تاکتیك آزادی سیاسی را برای هند بدست‌آورد و تسلط امپریالیسم بریتانیا برهند را ازمیان‌برد، چرا نباید مسئلهٔ وجود شاهزادگان فئودال و مالکین بزرگ‌وسایر مسائل اجتماعی رانیز باهمین روش وهمین تاکتیك حل‌کرد و یك دولت سوسیالیستی بوجود آورد؟ درهرحال مسئلهٔ اصلی این نیست که آیا بوسیلهٔ عدم خشونت میتوان این‌تغییرات اجتماعی راعملی‌کرد یانه. بلکه مسئله اینست که یا هر دو هدف (هم تغییرات سیاسی وهم تغییرات‌اجتماعی) رامیتوان ازاین راه تحقق بخشید و یا اینکه بااین وسیله بهیچکدام نمیتوان رسید. مسلماً نمیتوان گفت که روش عدم خشونت فقط برای‌مبارزه باتسلط خارجی مفیداست. زیرا اگرمیتوان آنرا برای مبارزه باتسلط خارجی مورد استفاده قرارداد بطریق اولی‌وخیلی‌آسانتر میتوان درداخل کشور وبرضد مخالفت‌های صاحبان منافع مستقر وخودخواهیهای استثمارگران داخلی‌هم بکاربرد زیرا اثرروحی این‌نوع مبارزه دراین موارد خیلی‌شدیدتر خواهدبود.

اخیراً در هند دیده میشود که ازداشتن یك هدف وسیاست روشن به بهانهٔ مغایرت احتمالی آن با روش‌عدم‌خشونت اجتناب میورزند. بنظرمن این وضع از آنجهت است که مفهوم روش مبارزهٔ بدون خشونت را در مورد این قبیل مسائل تحریف و قلب میکنند. اگرپانزده سال پیش ما این روش مبارزه را قبول کردیم و آنرا بکار بستیم از آنجهت بود که وعده میداد بطریق مؤثر ما را بتمام هدفهای خودمان برساند. درآنوقت‌هدف

ما فقط احترام به نفس عدم خشونت نبود، منظور این نبود که ما تابع محض عدم خشونت و نتایج آن باشیم بلکه آنرا وسیله‌ئی برای رسیدن به هدفها و تحصیل استقلال ملی میشمردیم. هیچ کس نمیتواند بگوید که آزادی واستقلال را باید فقط وقتی که بوسائل عدم خشونت بدست آید پسندید وخواست در غیر اینصورت باید از آن صرفنظر کرد. اما اکنون چنین بنظر میرسد که هدفها هم بامقیاس عدم خشونت سنجیده میشود ومثل اینست که اگر هدفی احتمالا نتواند از راه عدم خشونت تحقق پذیرد و با آن سازش داشته باشد باید از آن صرفنظر شود. بدینقرار ملاحظه میشود که عدم خشونت صورت یك دستور خشك وانعطاف ناپذیر مذهبی و یگ «دوگم» را پیدا کرده است که بهیچوجه نباید در بارهٔ آن به چون وچرا پرداخت. در چنین صورتی روش عدم خشونت تمام جنبهٔ زنده ومثبت ومتفکرانهٔ خود را از دست میدهد وبصورت یکی از معتقدات خشك ومتروك وغیرقابل استفادهٔ مذهبی در می آید. وحتی صورت تکیه گاه وپناهگاهی برای صاحبان منافع مستقر وطبقات متمتع حاکمه را بخود میگیرد که این روش را برای حفظ وضع موجود وادامهٔ موقعیت وامتیازات خود مورد استفاده قرار دهند.

یك چنین وضعی بسیار تأسف آور میباشد زیرا من عقیده دارم کـه روش مقـاومت مسالمت آمیز وبدون خشونت،وتاکتیك عدم خشونت در مبارزه،هم برای هند و هم برای سراسرجهان ارزش فراوان دارد وگاندی جی با متوجه ساختن افکار جدید زمان ما ، به این روش جالب توجه وقابل ملاحظه، خدمت بسیار پراهمیتی به جامعهٔ بشری انجام داده است. من عقیده دارم که این روش آیندهٔ بزرگی در پیش دارد . ممکن است که بشریت هنوز باندازهٔ کافی تکامل نیافته باشد که بتواند این روش عالی راکاملا درك کند وبپذیرد. یکی از اشخاص نمایشنامهٔ «مترجمین» [۱] میگوید:«شمایك شمع بزرگ راکه مایهٔ روشنائی است به‌دست یك نفر کورمیدهید اما برای یك کور فایده‌ئی ندارد وجزچیزی شبیه به یك چوبدستی نخواهد بود.» اکنون هم هنوز بینائی انسان به آن مرحله نرسیده است که بتواند از روش عدم خشونتی که گاندی جی تعلیم داده است بخوبی استفاده کند. اما این فکر هم مثل هرفکرعالی وپرارزش دیگر تأثیرش بشکل روز افزونی زیادتر خواهد شد وهرروز درفعالیتهای ما بیشتر اثرخواهد گذاشت. عدم همکاری عمومی ورد کردن دسته‌جمعی مساعدت وهمکاری بایکدولت یا بایك گروه که ناشایست وناپسند بنظر آیند،یك روش بسیار نیرومند ومؤثرومثبت برای مبارزه است. حتی اگر این نوع مبارزه خیلی وسیع هم نباشد و فقط یك گروه معدود از اشخاص با اعتقاد آنرا بدرستی بکار بندند کافی خواهد بود که تأثیر آن در نظر عموم مردم ظاهر شود و بشکل روز افزونی توسعه پذیرد. اگرعدهٔ زیادی این روش

---

۱ ـ Interpreters

را بکار برند طبعاً تأثیرخارجی آن شدیدتر خواهد بود اما از آنجا که یك عدهٔ زیادتر همیشه کمترمیتوانند بشکل یکسان مقاومت کنند، ممکن است که بعضی‌عوامل تأثیرروحی این روش‌را ضعیف‌سازد. بدینقرارتوسعهٔ این روش در میان افراد زیادترظاهراً ازتأثیر عمقی آن خواهد کاست زیرا وقتی که‌انسان بصورت جماعتی‌درمی‌آید معمولا افراددرآن تحلیل میروند و بعقب میروند ومقاومت و صفات وخصوصیات جمعی‌هم با مقاومت وصفات وخصوصیات فردی تفاوت دارد.

باوجود جهات مثبت وخواص مؤثر روش عدم خشونت ، تأکید فراوانی که دربارهٔ بکاربستن یك روش عدم خشونت خالص ومطلق شده‌است و میشود آنرا بصورت چیزی دور اززندگی در آورده‌است بطوریکه دیده میشود اشخاص یا آنرا بایك شکل‌مذهبی و کورکورانه می‌پذیرند وعمل‌میکنند ویا اصلا آنرا قبول نمیکنند . درواقع جنبهٔ فکری وعقلی آن در درجـهٔ دوم اهمیت قرار گـرفته و بعقب رانده شده‌است . در سال ۱۹۲۰ تأثیرات مثبت مبارزهٔ عدم خشونت حتی درتروریست‌های هندهم مؤثر واقع میشد و عدهٔ زیادی از مبارزین را که بخاطر یك هدف اجتماعی به‌صف تروریستها پیوسته بودند از ایشان جدا ساخت . حتی کسانی‌هم که در صفوف آنها باقی ماندند راجع بدرستی روش خود دچارتردید شده بودند وفعالیت‌های تروریستی خود را متوقت ساختند . اما اکنون دیگر روش مبارزهٔ عدم خشونت چنان تأثیری درتروریستها بوجود نمی‌آورد . حتی در داخل کنگره‌هم بسیاری ازعناصرفعال‌وپرحرارت که دردوران نهضت‌های «عدم‌همکاری» و «نافرمانی‌عمومی» نقش‌های‌عمده‌ئی‌اجرا کردندو بامنتهای صمیمیت‌میکوشیدند که‌روش عدم‌خشونت‌را بکار‌بندند دیگرآنراروش کسانی میشمارند که‌نمیخواهندمنظورهای کنگره رادنبال کنند و به‌مبارزهٔ جدی‌بپردازند.این قبیل اشخاص‌بطور مطلق به‌عدم‌خشونت‌ایمان نبسته‌بودندوآنرا بصورت یك‌آئین و مذهب‌نپذیرفته‌بودند‌بلکه آنرا فقطوسیله‌ئی‌برای تحقق‌هدفهای‌عالیترملی‌واجتماعی‌میشمردند. آنهاحاضر نیستند ازهدفهای‌بزرگی که‌بنظر ایشان پراهمیت تراست ـ مانندایجاد یك دولت سوسیالیستی که عدالت وبرابری‌را برای همه برقرار سازد ، وبوجودآوردن یك‌اجتماع منظم وبابرنامه که فقط با ازمیان رفتن بسیاری ازامتیازات ومالکیت‌های کنونی ممکن‌است وجود پیداکند ـ بخاطر بکار بستن مطلق و بیچون وچرای روش عدم خشونت صرفنظر کنند .

بدیهی است گاندی جی هنوزهم یك نیروی عظیم و بزرگیست که روش‌عدم‌خشونت او خصوصیات مثبت وفعال درخود دارد وهیچ کس نمیداند که چه‌وقت باز نیروی عظیم‌او یکبار دیگر سراسر کشور را بشور وهیجان درخواهـد آورد وبه پیش خواهد راند .

گاندی جی باتمام عظمتش ، باتضادهایش ، بانیروی فوق‌العاده‌اش برای بحرکت آوردن وبرانگیختن توده‌ها ، رویهمرفته موجودیست که بالاتر ازمعیارها ومقیاسهای عادی‌قرار دارد ونمیتوان اورا باهمان موازین معمولی که برای دیگران بکار میرود مورد قضاوت قرارداد . اما بسیاری ازکسانی که مدعی پیروی ازاوهستند وباصطلاح روش عدم‌خشونت اورا بکار می بندندعملا مسالمت‌جویان غیرمؤثری‌هستند که وجودشان منفی استویکنوع آرامش طلبی ازنوع تعلیمات « تولستوی »[1] را پیشه ساخته‌اند وبصورت اعضای یک فرقهٔ محدود وتنگ‌نظر که بازندگی وواقعیات آن هیچ نوع تماس ندارند درآمده‌اند . اینهایك عدهٔ زیاد ازکسانی راکه دروضع‌موجود برای خودمنافع فراوانی‌دارندو بهمین جهت میخواهندآنرا محفوظ‌نگاهدارندنیز دراطراف‌خود گردآورده‌انددرصورتیکه‌اینها درواقع‌منظورهای‌خودراکه‌مبنی برجلوگیری‌ازتغییرات‌وحفظ‌وضع‌موجود میباشددر زیر نقاب عدم خشونت پنهان میسازند . بدینقرار بتدریج اپورتونیسم وخودخواهی وآسایش طلبی شکل عدم خشونت را بخود میگیرد وجنبه های مثبت آنرا ازمیان می برد .

بسیاری ازمدعیان عدم خشونت بجای معتقدساختن حریفان به تغییرات وتحولات مسالمت آمیز ، خودشان را تغییر میدهند وباروش حریفان هماهنگ میسازند . وقتی که آتش شور وهیجان فرومی‌نشیند وضعف وآسایش‌طلبی مارادرخود میگیرد همیشه‌تمایلی برای عقب نشستن ومیدان دادن بحریف پیدا میشود و آسایش طلبان تن‌پرور این‌عقب نشینی را « هنرمعتقد ساختن حریف وکنارآمدن بااو » مینامند . گاهی هم این روش بقیمت ازدست دادن همراهان وهمکاران ورفیقان تمام میشود. دراین موارد است که‌این قبیل اشخاص رفقای جدی ومبارز خودراکه بسازش وعقب نشینی تن درنمیدهند ، تندرو وافراطی مینامندومعتقدندکه روش آنها دوستان جدید را(که خواهان حفظ نظام‌موجود هستند)آزرده خواهد ساخت وباین جهت آنهارا به درهم شکستن‌وحدت درصفوف‌متهم میسازند . این قبیل اشخاص واین نوع مدعیان عدم خشونت بجای‌آنکه خواهان‌تغییرات واقعی درنظم اجتماعی باشند برروی عطوفت ومهربانی وترحم وحسن نیت درمیان‌نظام موجود تأکید میکنند تادرنتیجه منافع صاحبان منافع مستقرهمچنان محفوظ باقی‌بمانند و آسیبی نه بینند .

من یقین دارم که گاندی جی باتأکیدی که همواره برروی اهمیت وسایل رسیدن‌به هدفها بکار میبرد خدمت بزرگی بما انجام داده است اما درعین حال یقین واطمینان هم دارم که باید بالاخره هدف روشنی هم درپیش ومورد نظرباشد تابدانیم که وسایل را

---

۱ ـ لوتولستوی نویسنده وفیلسوف روس که از۱۸۲۸ تا۱۹۱۰ زندگی کرد ونظریات مذهبی خاصی‌درباره اخلاق داشت ـ م

برای رسیدن به کجا و به چه منظورهائی بکار میبریم . بدون داشتن یك هدف صریح و روشن ممکن نیست که بسرمنزل مقصود برسیم بلکه احتمال دارد که باهرپیش آمدی از راه بدر رویم وسرگردان شویم و نیروهای خودرا برای منظورهای ناچیز و کم اهمیت تباه سازیم . اما البته نمیتوان وسایل‌رسیدن به‌هدف راهم نادیده گرفت و در مورد آن سهل‌انگار بود . اگروسایل نامناسب ومخالف اخلاق و بد باشد اغلب هدفها را نیز تباه میسازد وخود آنها مشکلات وگرفتاریهای تازه‌ئی بوجود می‌آورد .

بعلاوه ماهمیشه ازروی وسایل‌کار وچگونگی اعمال اشخاص است که میتوانیم دربارهٔ ایشان قضاوت کنیم و نه ازروی هدفهای مورد ادعا که بابوق و کرنا دربارهٔ آن جنجال وتبلیغ کنند . بکاربستن وسایلی که ما را به‌مجادلات بیهوده و افزایش کینه‌ها و نفرت‌ها بکشاند طبعاً وصول به‌هدف را دشوارتر و راه مقصود را دورتر خواهد ساخت .

مسلماً وسایل وهدف‌ها اغلب باندازه‌ئی باهم پیونددارند که مجزا ساختن‌آنها از یکدیگر بسیار دشوار است . بدین جهت اصولا وسایل ما برای رسیدن به‌هدف‌ها باید آنچنان باشند که حداقل تصادم و کینه را بوجود آورند و هیچگونه عدم رضایتی ببار نیاورند وتابشود عدم رضایت‌ها را محدودتر سازند (زیرا در هرحال طبعاً مقداری عدم رضایت وتصادم اجتناب ناپذیراست) وحسن‌نیت متقابل راتشویق کنند . اما این‌موضوعها بیشتر صورت قصد ومحرك ومیزان شوق و هیجان دراقدام را پیدا میکند تاصورت یك روش اقدام خاص ومعین را ، یعنی بیشتر شامل جنبه‌های فکری و روحی میشود تا شامل جنبه‌های عملی .

باید منظوری که محرك ماست صحیح باشد ودرعین حال بکوشیم با وسایل‌صحیح وباحداقل زیان و خسارت هم آنرا تحقق بخشیم . غرض گاندی جی هم از تأکیدات مکررش دربارهٔ اهمیت وسایل مبارزه همین بود . درواقع اگراو نتوانسته است طبایع‌و غرایزآدمی را به میزان مهمی تغییر دهد لااقل توانسته است بشکل فوق‌العاده‌ئی در یك نهضت‌عظیم‌ملی که‌میلیونها نفررادربرگرفته وبحرکت‌آورده است چنین‌منظورهاومحرك های عالی وشایسته‌ئی بوجود آورد .

اصرارگاندی جی برای اینکه انضباط اخلاقی در افرادکاملا ودقیقاً مراعات گردد هرچندکه درمیزان این انضباط وحدود وچگونگی آن جای بحث باشد ، اصولا موضوع لازمی‌بود. اوبرای ضعف‌ها و گناههای فردی اهمیت فراوانی قائل است و به گناههای اجتماعی چندان اهمیتی نمیدهد وعقیده‌دارد که افراد باید بکوشند که خود راتحت‌انضباط

قراردهند ومرتکب گناه نشوند. ضرورت ولزوم یك چنین انضباطی البته بسیار نمایانست زیرا بعضی ازاعضای کنگره همواره تحت اغوا و کشش این تمایل قرارمیگیرند که زندگی دشوارو ساده را رها کنند و به صف گروههای ممتاز وصاحب قدرت به پیوندند و برای خود یك زندگی مرفه و آسودهٔ شخصی فراهم سازند . برای اعضای سرشناس وممتاز کنگره همواره راه رفتن به طرف دولت و پیوستن به صف طبقات ممتاز و آسایش طلب گشاده است و بنابرین لازمست که آنها با یك چنان تعلیم انضباطی ازرفتن به چنین راهی منع شوند .

امروز سراسر جهان دستخوش بحرانهای گوناگونست ، اما بزرگترین آنها بحران فکری وروحی است . این بحران مخصوصاً در شرق وسعت بیشتری دارد زیرا تغییرات وتحولات اخیر آسیا دردوران بسیار کوتاهی صورت گرفته واز نقاط دیگر جهان سریعتر بوده ودرنتیجه جریان انطباق با آن دشوارتر ودردناکترشده است .

شاید مسائل سیاسی که بنظرمیرسد تمام مسائل دیگررا تحت الشعاع قرارمیدهند ، با وجوداهمیت فوق العاده شان وبا وجود آنکه باید برای آنها اولویت قائل شد و پیش از سایر مسائل حل کرد در واقع از مسائل اساسی دیگری که در برابر ما قرار دارد کمتر اهمیت داشته باشد .[1] ما درطول قرون متمادی با یك شکل اجتماعی که تقریباً هیچ تغییر نیافته عادت کرده ایم وهنوز بسیاری ازما عقیده دارند که همین شکل تنها صورت ممکن و صحیح زندگی اجتماعیست وافکاروروحیات اخلاقی خودرا هم با همین شکل اجتماع پیوند میدهند اما حقیقت اینست که کوشش ما برای سازش دادن افکار کهنهٔ روزگار گذشته با زندگی امروزی با شکست مواجه خواهد شد زیرا محکوم به شکست میباشد.

«وبلن»[2] عالم اقتصاد آمریکائی نوشته است که «بالاخره ازنظر اقتصادی اصول اخلاقی تابع ضروریات اقتصادی میباشد.» در واقع مقتضیات کنونی ما را مجبور میسازد که موازین اخلاقی جدیدی بوجود آوریم که با وضع امروز سازگارومناسب باشد. اگر ما باید راهی برای خروج ازاین بحران فکری وروحی پیدا کنیم و به ارزشهای روحی واخلاقی واقعی که مناسب امروز باشد برسیم ، باید باکمال صراحت و جسارت با مسائل

---

۱ ـ منظور نویسنده اینست که هرچند باید استقلال سیاسی هندرا بااولویت درنظر گرفت و آنرا پیش از مسائل دیگر حل کرد اما مسائل اجتماعی واقتصادی نیز دارای اهمیت فوق العاده وحیاتی هستند وباید اصولا شکل جامعه راهم تغییر داد وعوض کرد . این همان نظر است که بارها دراین کتاب اظهار شده وبعداز تأمین استقلال هند نیز دنبال میشود . وبطوریکه میدانیم دولت هند مستقل باتغییرات اساسی وعظیمی که در شکل مالکیت وتولید و توزیع ثروت داده میکوشد که در جامعهٔ خود یك نظام نوین سوسیالیستی برقرار سازد ـ م .

۲ ـ Veblen

روبرو شویم وراه حل واقعی آنها را پیدا کنیم و نه اینکه به آیات خشك و دستورهای قالبی مذهبی–هرمذهب که باشد – پناه ببریم. ممکن است که آنچه يك مذهب میگوید بدیا خوب باشد، این مسئله اهمیت زیاد ندارد. مسئلهٔ اصلی وعیب کار این خواهد بود که به آنچه گفته میشود بی چون‌وچرا اعتقاد پیدا کنیم و آنرا بپذیریم. این طرز اعتقاد نمیتواند با موازین تفکر منطقی واستدلالی سازش داشته باشد ومانع آن میشود که مسائل را با يك نگاه علمی ومتفکرانه موردملاحظه قراردهیم. بقول «فروید» دانشمندبزرگ روانشناس پیروان مذهب عقیده دارند که آیات ودستورات خشك مذهبی «باید» مورد قبول واعتقاد واقع شود: اولا ازآنجهت که اجداد وپدران ما نیزچنین معتقداتی داشته‌اند، ثانیاً ازآن جهت که مادلایل وشواهدی برای قبول این اعتقادات داریم که خود آنها هم ازهمان زمانهای قدیم بدست ما رسیده است، وبالاخره ثالثاً ازآنجهت که مطرح ساختن مسئلهٔ صحت یا عدم صحت این دلایل وشواهد بطورکلی ممنوع است و کفرشمرده میشود.[1]

اگر به عدم خشونت وتمام آنچه ازآن ناشی میشود نیز با يك نظرمذهبی وبصورت آیات خشك ودستورات تغییر ناپذیر مذهبی بنگریم دیگرجای بحث‌وگفتگوئی درآن نمی‌ماند ودر اینصورت نظریهٔ عدم خشونت به سطح يك اعتقاد محدود يك فرقهٔ بخصوص پائین می آید که مردم فقط میتوانند یاآنرا بپذیرند ویانپذیرند. دراینصورت روح وزندگی آن گرفته میشود وقابلیت انطباق خود را با مسائل کنونی و امروزی از دست میدهد. اما اگرآماده باشیم که به‌تناسب شرایط موجود کنونی دربارهٔ آن به مباحثه پردازیم‌وجهات مختلف آنرا مورد ملاحظه قرار دهیم این نظریه خواهد توانست درکوشش برای تغییر شکل دادن جهان بمیزان فوق‌العاده‌ئی بما کمك دهد. دراین ملاحظات ما باید طبیعت و ضعف‌های انسان اجتماعی وجماعات انسانی را درنظر بگیریم.

هرفعالیتی که بمیزان وسیع و با شرکت توده‌های کثیر صورت پذیرد، مخصوصاً هرفعالیتی که بمنظور بوجودآوردن تغییرات اساسی وانقلابی انجام گیرد تنها تابع آنچه رهبران دربارهٔ آن فکرمیکنند نمیباشد بلکه شرایط وامکانات موجود محیط و از آن بیشتر طرز فکـر انسانهائی کـه برای این‌فعالیت بکار برده میشوند نیز در آن تأثیر میگذارد.

درتاریخ جهان خشونت نقش‌بزرگی را بازی کرده‌است، امروز هم هنوز خشونت نقش مهمی انجام میدهد واحتمال دارد که باز هم تادورانی نسبتاً دراز وقابل ملاحظه‌این

---

۱ – یادداشت مؤلف – از کتاب «آینده يك تخیل» (اثر دانشمندروانشناسی و محقق اطریشی زیگموند فروید Freud–م)

نقش ادامه داشته باشد. اغلب تغییرات در روزگار گذشته بوسیلهٔ خشونت و اعمال جبر و قدرت تحقق یافته است « و. ا. گلادستون[1] » یکبار گفت: «با کمال تأسف باید بگویم که اگر در دوران بحران‌های سیاسی به‌مردم این کشور (بریتانیا) جز نفرت از خشونت، و علاقه به‌نظم و بکار بستن حوصله و بردباری تعلیم دیگری داده نمیشد، آزادی‌های این کشور هرگز بوجود نمی‌آمد و تحقق نمی‌پذیرفت.»

غیرممکن است که بتوان اهمیت خشونت را در گذشته و در حال نادیده گرفت. نادیده گرفتن این حقیقت، نادیده گرفتن زندگی خواهد بود. با اینهمه بدون تردید خشونت چیز بدیست و عواقب زیانبار فراوانی هم باخود همراه دارد. حتی بدتر از خود خشونت، نیات و افکار و احساساتی مانند نفرت، قساوت، انتقامجوئی، کیفر، مکافات و غیره است که اغلب باخشونت همراه میباشد. مسلماً نمیتوان گفت که خشونت ذاتاً و نفساً بد است بلکه بعلت همین احساسات زشتی که همراه آنست بد شمرده میشود. ممکن است خشونتی وجود داشته باشد که باچنین نیاتی همراه نباشد. همانطور که ممکن است خشونت برای منظورهای بد بکار رود ممکن هم هست که برای منظورهای نیك مورد استفاده واقع گردد. امـا فوق‌العاده دشوار است که خشونت را از آن نیات سوء که بهمراه میکشاند جدا سازیم و باین جهت باید حتی‌المقدور از آن پرهیز و اجتناب کنیم. اما در هرصورت پرهیز از آنرا نمیتوان و نباید تامرحلهٔ قبول یك روش منفی و تاتسلیم شدن به‌بدیها و خسارتهای بزرگتر رسانید. گردن نهادن به‌خشونت و قبول یك رژیم ظالمانه که خود براساس خشونت بنا شده است درواقع نفی کردن روح مثبت عدم خشونت میباشد. نظریه و روش عدم خشونت برای آنکه صحیح و قابل قبول باشد باید مثبت و مؤثر باشد و بتواند یك چنین رژیم یا نظام اجتماعی ظالمانه را تغییر دهد.

این موضوع که آیا روش عدم خشونت میتواند چنین کاری بکند و به‌چنین نتیجه‌ئی برسد یا نه چیزیست که من نمیدانم. من تصور میکنم که در هرصورت این روش میتواند ما را در راه منظور بسیار جلو ببرد اما تردید دارم که به‌تنهائی بتواند ما را به‌منظور نهائیمان هم برساند. در هر حال یك نوع اعمال جبر و فشار لازم بنظر میرسد. زیرا مردمی که قدرت و امتیازات گوناگون را در دست خود دارند از آنها دست نخواهند کشید مگـر وقتیکه باین کار مجبور شوند یا مگر وقتیکه شرایطی بوجود آید و اوضاعی ایجاد شود که نگاهداشتن آن قدرت و آن امتیازات را برای خود زیان‌آور به‌بینند و دست کشیدن از آنها

---

۱ - ویلیام اوارت گلادستون یکی ازمعروفترین سیاستمداران انگلستان ورهبران حزب لیبرال آنکشور در قرن نوزدهم است که چهاردوره نخست‌وزیر بریتانیا شد واز ۱۸۰۹ تا ۱۸۹۸ زندگی کرد - م

را برای خود پرمنفعت‌تر بیابند .

تضادها وتصادمات کنونی دراجتماع ما ، چه‌تصادمات ملی وچه طبقاتی بدون بکار بردن فشار وجبر حل نخواهدشد . البته‌کار معتقد ساختن اشخاص به‌تغییرات آینده باید به‌میزان وسیعی انجام گیرد ودنبال‌شود زیراتاوقتیکه عدهٔ زیاد وفراوانی‌ازمردم به‌لزوم تغییرات اعتقاد پیدا نکنند ، پایه وبنیان واقعی برای یك‌نهضت‌بزرگ و برای تغییرات اجتماعی بوجود نخواهدآمد . اما ناچار درمورد بعضی‌ها باید اجبار و فشار بکار رود . صحیح نیست که ما دربرابر تضادها وتصادمات‌اساسی که در‌جامعهٔ ماوجوددارد دیدگان خود را به‌بندیم وبکوشیم چنین وانمود سازیم که چنان تصادمی وجود نـدارد . این‌کار نه‌فقط بی‌اعتنائی به‌حقیقت وواقعیت‌است بلکه چنین روشی بعلت گمراه ساختن‌مردم نسبت به‌واقعیات، موجب‌تقویت وپشتیبانی از نظام موجود اجتماعی‌میشود و به‌طبقات حاکمه یك تکیه‌گاه اخلاقی‌می‌بخشد که بتوانند امتیازات ناروا وظالمانهٔ‌خود رابجا وعادلانه قلمداد کنند . برای مبارزه بایك سیستم ویك وضع ظالمانه باید استدلالات نادرست وادعاهای جعلی فاش‌گردد و نمایان شود وحقایق و واقعیات بدرستی بیان‌گردد . یکی از خواص روش عدم خشونت همین‌است که این‌جعلیات بی‌اساس را ازراه عدم قبول آنها و عـدم همکاری برای پیشرفت‌آنها فاش‌میسازد ودرهم میشکنند .

هدف وآرزوی نهائی‌ما فقط میتواند این باشد که یك جامعهٔ بدون طبقات بوجود آید که درآن‌عدالت اقتصادی حکومت کند وهمه کس‌درآن برای خود امکانات‌متساوی بادیگران داشته‌باشد . اجتماعی که بایك برنامه وبنیان‌صحیح تمام افراد را از نظرمادی وفرهنگی به سطح بالاتری ارتقا دهد و در آن ارزشهای روحی، همکاری، بی‌نظری ، فداکاری ، نیکوکاری، میل به‌حقیقت ، حسن‌نیت و محبت نسبت بدیگران پرورش یابد و بالاخره یك‌نظام صحیح وعادلانهٔ جهانی در همه‌جا برقرار گردد . هر چیز که برسر راه این‌حرکت‌مترقیانه سدی‌بوجودآورد باید ازمیان‌برود . البته حتی‌المقدور این‌قبیل‌موانع باید بامسالمت مرتفع گردد ولی درصورت لزوم ناچار بایدآنها را بازور وبا اجبار از میان برداشت . حتی‌بنظرمیرسد که اعمال جبر وفشاراغلب لازم وضروریست . اما بدیهی است که اگر زور وقدرت بکارمیرود نباید باروح کینه وقساوت وبیرحمی همراه باشد بلکه باید فقط صورت میل بیغرضانه برای‌ازمیان برداشتن موانع راداشته‌باشد . این‌کار دشواراست . این‌وظیفه‌سهل‌نیست. راه مـا آسان نیست و درآن مهلکه‌هـا و دشواریها فراوانست . اما دشواریها ومهلکه‌ها باچشم روی‌هم گذاردن وآنها را نادیده‌گرفتن از میان نخواهد رفت بلکه باید طبیعت واقعی آنها راشناخت وجسورانه باآنها مواجه‌شد .

ممکن‌است که تمام این‌منظورهای بزرگ وعالی تصورات و خیالات واهی جلوه کند و بسیار ممکن‌است که عدهٔ زیادی ازمردم نتوانند چنین‌منظورهای عالی و نجیبانه‌ئی برای خود داشته باشند اما درهرحال ما باید همواره این نیات ومقاصد را دربرابر خود داشته باشیم و برروی آنها تأکید کنیم و احتمال دارد که کم‌کم ازین راه کینه‌ها و شهواتی که دربسیاری ازماوجوددارد آرام بگیرد وفرو بنشیند.

روشهای‌ما باید برای وصول به‌چنین‌هدفی انتخاب شود و براساس یك‌چنین نیات ومقاصدی تکیه داشته باشد. اماضمناً بایدتوجه هم داشته باشیم که‌طبیعت آدمی به‌آنصورت که درتوده‌ها وجماعات وجود دارد همیشه به‌تمنیات خالصانه و دعوتهای عالی و نجیبانهٔ ماپاسخ درستی نمیگوید وهمواره موافق اصول ومقررات عالی اخلاقی عمل نمیکند. بدین‌قرارهمیشه لازمست که مجبورساختن هم بامعتقد ساختن همراه باشد وبهترین کاری که میتوان کرد اینست که حتی‌المقدور میزان بکار بردن فشار و اجبار را محدودتر سازیم بطوریکه زیانها وخسارات ناشیه ازآن نیز بحداقل باشد.

٦٤

دوباره در زندان دهرا

وضعم در زندان «علیپور» خوب نبود بمیزان محسوس و قابل ملاحظه‌ئی از وزنم کم شده بودولاغرشده بودم. هوای کلکته و گرمای سوزان وروزافزون آن بسیار ناراحتم میکرد. زمزمه‌هائی شنیده میشد که قرارشده است مرا به ناحیهٔ خوش‌آب وهواتر ومعتدل‌تری منتقل سازند. روز ۷ ماه مه بمن اطلاع دادند که اسباب واثاثیهٔ خود را جمع‌آوری کنم و اززندانم خارج شوم. قرارشده بود که مرا بزندان «دهرادون» بفرستند. بعد از ماهها انزوا واسارت درزندان، حرکت با اتومبیل ازکلکته درهوای خنك شبانه برایم بسیارمسرت‌انگیز بود. منظرهٔ انبوه جمعیت وازدحام‌مردم درایستگاه راه‌آهن‌در «هوراه» مرا مجذوب میساخت.

ازین انتقال زندان خود خوشوقت بودم وبا بیقراری انتظار میکشیدم که باز به دهرادون برسم و کوههای پرعظمت آنرا از نزدیك به بینم. وقتی که بزندان دهرادون رسیدم دیدم وضعی که برایم تعیین کرده‌اند بکلی با آنچه نه ماه‌پیش از آن وقبل ازرفتن بزندان «ننی» داشتم بکلی تفاوت کرده است. مرا دریك جای جدید در یك اصطبل که آنرا تمیز کرده وآماده‌ساخته بودند مستقرساختند.

محل جدید بعنوان یك سلول زندان جای بدی نبود. یك ایوان مهتابی به اطاق زندانم متصل بود. همچنین یك حیاط کوچك درجنب آن بود که درحدود بیست مترطول داشت. بدینقراراز نظرخود اطاق زندان وضعم از آنچه دردورهٔ قبلی اقامت دراین‌زندان داشتم بهتر شده بود اما بزودی دریافتم که تغییرات دیگر باین اندازه خوشایند و خوب نبود. دیوار محوطهٔ زندانم راکه قبلا بیش ازسه متر ارتفاع نداشت بمناسبت آمدن من درحدود یك‌متر و نیم دیگرهم بلندتر کرده بودند. بنابرین دیگرمناظر پرعظمت کوههائی که آنهمه بخودم وعده میدادم وانتظارش را میکشیدم بکلی ازنظرم پنهان میماند فقط میتوانستم سرشاخه‌های چند درخت بلند راکه ازبالای دیوارپیدا بود به بینم. مدتی بیش

ازسه ماه دراین زندان بودم وحتی یکبار هم نتوانستم منظره‌ئی از کوهها راکه آنهمه مشتاق آنها بودم تماشا کنم. بمن اجازه نمیدادند که مثل دفعهٔ سابق ازمحل اصلی زندان خود بیرون بروم ودرپای دیوار زندان بگردش پردازم . عقیده داشتند که همان حیاط کوچك زندانم باندازهٔ کافی برای ورزش بزرگست.

این محدودیت های جدید سخت ناراحت کننده بود و احساس میکردم که یك حالت خشم وتحریك عصبی درمن بوجود می آورد. نسبت به همه چیز بیعلاقه میشدم وحتی دیگر میل نداشتم که به آنقدرورزش که ممکن بود درمحوطهٔ حیاط زندانم صورت پذیرد نیز بپردازم. کمترخود راتا آن اندازه تنها وازدنیا جدا احساس کرده بودم . کم کم اعصابم ازاین تنهائی وانزوا فرسوده میشد . هم جسماً وهم روحاً ضعیف میشدم . میدانستم که‌در پشت دیوارزندانم ، فقط بفاصلهٔ چند قدم ، طراوت ولطافت‌وعطردلکش وخرمی‌سبزه‌ها وچمن‌ها وزمین شاداب وخوشرنگ ومناظردل‌انگیزدوردست وجود دارد اما همهٔ آنها ازدسترس من بدوربود وچشمهای خسته وفرسوده‌ام ناچاربودندکه منظرهٔ منحوس‌وشوم آن دیوارهای بلند را دربرابرداشته باشند. حتی درآنجا حرکت وجوشش زندگی‌عادی زندان‌هم وجود نداشت زیرامراازهمه‌کس جداساخته بودند وتنها رها کرده بودند.

پس ازشش هفته باران‌های موسمی تابستان آغازشد که بصورت سیل‌فرومیریخت درمدت نخستین هفته درحدود ۲۰ سانتیمترباران بارید . باین ترتیب تغییری درهواوروی داد وزمزمه‌ئی از یك زندگی نوین بگوش‌میرسید . گرمای هوا فرو نشست و جسمم یك حالت تسکین و آسودگی احساس میکرد . اما برای چشم وفکرم هیچ تسکین و کمکی بوجود نمی آمد . گاهی اوقات درآهنین حیاط زندانم نیمه‌بازمیشد تایك نگهبان‌داخل یا خارج شود.درآن موقع میتوانستم چند لحظه منظره‌ئی ازدنیای خارج را به بینم. چمنهای سبزوخرم با رنگهای شفاف و شستهٔ خود میدرخشیدند و قطرات باران همچون مروارید برروی آنها جلوه میکرد ، اما این منظرهٔ دل‌انگیز لحظه‌ئی بیش نمی‌پائید و بسرعت برق محومیشد . دوباره درزندان بسته میشد وهمچنان بسته میماند . ظاهراً به نگهبانان دستورداده بودند که اگرمن‌درآن نزدیکیها باشم‌دررا بازنکنند ودرهرحال هروقت هم که دررا بازمیکنند جزمقدارمختصری که‌فقط‌برای عبورخودشان‌کافی‌باشد آنرانگشایند. این‌نگاه دزدیده و کوتاه به سبزی وخرمی و طراوت بیرون بهیچوجه برایم مسرت‌انگیز نبود زیرا یکنوع دلتنگی وعطش حسرت‌آلود رادرمن بیدارمیساخت. دلم بیشتر بهوس می‌افتاد ودرهم فشرده میشد . حتی تصمیم میگرفتم وقتی هم که در نیمه‌بازمیشود به‌بیرون نگاه نکنم .

معهذا باید بگویم که تمام این ناراحتی‌های روحی ، آنطور که بنظر میرسید گناه زندان نبود . بلکه درواقع عکس‌العمل‌حوادث خارجی بود. فکر بیماری کماله‌ونگرانیهای سیاسی دراین ناراحتی روحیم اثرزیادی داشت . کم کم متوجه میشدم که کماله دوباره تحت فشار بیماری قدیمش قرار گرفته است درحالیکه احساس میکردم هیچ‌کاری از دستم ساخته نیست و بهیچ شکل نمیتوانم به‌او کمك بدهم. البته میدانستم که‌اگرخود من‌در کنارش میبودم وضع اوتغییرمیکرد .

برخلاف زندان علیپور ، در زندان دهرادون اجازه دادند که یك روزنامهٔ روزانه برایم بیاید و باین ترتیب میتوانستم با حوادث و جریانات سیاسی و غیر سیاسی خارج تماسی داشته باشم. کمیتهٔ کنگره پس ازقریب سه سال (که دربیشتراین مدت‌غیرقانونی اعلام شده بود) در «پاتنا» اجتماعی ترتیب داد اما اخبار جریان مذاکرات کمیته برایم یأس‌انگیز بود . برایم تعجب‌آور بود که دراین نخستین اجلاس وملاقاتی که پس‌ازآنهمه حوادث شگرف که درهند و در جهان روی داده بود تشکیل میشد نخواسته بودند که به‌تجزیه و تحلیل اوضاع بپردازند ویك مباحثهٔ جدی دراین‌باره بعمل آورند و بکوشند که راههای تازه‌ئی بیابند .

آنطور که از دور بنظرم میرسید گاندی جی با یك روش دیکتاتورمآبانه میگفت: «اگرمیخواهید ازمن‌پیروی کنید واین راه راانتخاب میکنید باید شرایط مرا بپذیرید.» این‌درخواست اوطبیعی بود زیرا نمیشد که هم همراه اورفت وهم ازاوخواست که برخلاف معتقداتش‌رفتار کند. بنظر میرسید که در کمیتهٔ کنگره مطالب زیادی را از بالا تحمیل میکردند و نمیخواستند کمی به مباحثه متقابل هم بپردازند و یك سیاست جدید و مناسب اتخاذ کنند. واقعاً حیرت‌انگیز بود که گاندی جی برافکار عمومی‌مسلط بود وباز هم ازعدم همراهی‌مردم با خودش‌شکایت داشت. تصورمیکنم کمتر کسی‌بیش از گاندی جی‌دراطراف خود وفاداری وستایش وفرمانبرداری وسیع وعمومی‌داشته‌است. ومنصفانه بنظر نمیرسید که‌شخصی‌چون‌اواز توده‌های مردم گله‌مندباشد که‌چرا به‌آن‌سطح عالی‌وبلندی که او برای ایشان تعیین میکند بالا نمی‌آیند.

گاندی جی‌در ملاقات کمیتهٔ کنگره در«پاتنا»حتی‌تاآخرین جلسات باقی‌نماند زیرا میخواست بمسافرت و کوشش دربارهٔ هدف هریجن خود ادامه دهد. گاندی جی به‌اعضای کمیتهٔ کنگره گفته بود که مثبت بودن خود را نشان بدهند و تمام طرحهای قطعنامه‌هائی را که از طرف کمیتهٔ عامله پیشنهاد میشود هرچه زودتر بتصویب برسانند. وسپس بدنبال کار خود رفته بود.

احتمال دارد که در واقع مباحثات زیاد ودنباله دار درآنموقع به نتیجه نمیرسید.

در میان اعضای کمیتهٔ کنگره یك وضع مبهم و تیره وجود داشت بطوریکه هر چند عدهٔ زیادی بانتقاد از اوضاع میپرداختند عملا پیشنهادات مثبت وقابل قبولی مطرح نمیشد. در آن شرایط وآن موقعیت چنین وضعی طبیعی هم بود زیرا بار مبارزه با تمام سنگینی خود بردوش این رهبران استانها وولایات مختلف افتاده بود وآنها تقریبا همگی کمی خسته شده بودند وفکر آماده وآسوده ئی نداشتند. بطور مبهمی احساس میشد که بیشترشان میل دارند نافرمانی عمومی متوقف شود. اما آیا چه باید کرد؟ دو گروه مختلف در این مورد اظهار نظر میکردند: یك عده جداً هوادار آن بودند که از مجاری قانونگزاری وشوراهای دولتی بفعالیت پرداخته شود، گروه دیگری بطور مبهمی یك نوع افکار وروشهای سوسیالیستی را در نظر داشتند. اما در هرحال اکثریت اعضای کمیتهٔ کنگره با هیچ یك از این دو گروه موافق نبودند. اعضای این گروه اکثریت. با شرکت در مجامع دولتی وقانونگزاری و ادامه فعالیت از طرق قانونی موافق نبودند ودر عین حال از سوسیالیسم هم کمی بیمناك بودند و بنظرشان میرسید که اگر بسوسیالیسم پرداخته شود ممکن است که در صفوف نهضت تفرقه و پراکندگی پیش آید. این گروه هیچگونه افکار مثبتی نداشتند وتنها امید و پناهگاهشان وجود گاندی جی بود که اورا همچون لنگرگاه مطمئنی برای خود میشمردند. بدینجهت هرچند که عدهٔ زیادی بودند که آنچه را گاندی جی میگفت قبول نداشتند این بار هم مثل سابق همه متوجه اوشدند ورهبری اورا پذیرفتند. هواداری گاندی جی از گروه اعتدالی تر که هوادار فعالیت در حدود قوانین در شوراهای دولتی بودند سبب شد که آنها در کمیتهٔ کنگره و در خود کنگره موقعیت استوارتری احراز کردند و پیش افتادند.

تمام این چیزها غیرمنتظره نبود اما کنگره در این عکس العمل و عقب نشینی خود خیلی بیش از آنچه که فکر کرده بودم عقب رفت. در طول پانزده سال اخیر واز زمان آغاز نهضت عدم همکاری (۱۹۱۹) رهبران و سران کنگره هرگز تا این اندازه نسبت بمقررات قانون وفعالیت درحدود قوانین اظهار علاقه نکرده بودند. حتی حزب سواراج که درسالهای حدود ۱۹۲۵ فعالیت داشت ودر شوراهای دولتی و مجالس قانونگزاری شرکت جست با تمام اینکه مظهر یك جناح ارتجاعی کنگره بود باین اندازه که اکنون دستگاه رهبری کنگره خود را هوادار قانون نشان میداد پیش نرفته بود. در دستگاه رهبری کنونی کنگره شخصیتهائی نظیر کسانی که حزب سواراج را رهبری میکردند نیز نبودند. بسیاری از اشخاص که در دورانهای خطرناك خود را با کمال دقت از کنگره جدا نگاه میداشتند اکنون به کنگره روی آوردند ومتأسفانه اهمیت فراوانی هم یافتند.

ممنوعیت کنگره از طرف دولت ملغی گردید وسازمان آن دوباره صورت قانونی

بخود گرفت اما بسیاری از سازمانهای وابسته و جنبی آن مانند سازمان داوطلبان که «سوادال» نامداشت ، عده‌ئی از مجامع و انجمن‌های دهقانی که اتحادیه‌های نیمه مستقل دهقانان بشمار میرفتند، وبسیاری از سازمانهای آموزش وپرورش وسازمان‌های جوانان همچنان غیرقانونی باقی ماندند. مخصوصاً سازمان «خدای‌خدمتگاران» یا «سرخ پیراهنان» استان مرزی هنوز غیرقانونی بود در صورتیکه این سازمان در سال ۱۹۳۱ بطوررسمی به کنگره پیوست ومظهرسازمان کنگره در استان مرزی بشمار میرفت.

بدینقرار هرچند که کنگره از فعالیت‌ومبارزه مستقیم دست کشید وراههای‌قانونی را پیش گرفت دولت‌تمام قوانین‌ومقرراتی‌را که برضد نهضت نافرمانی‌عمومی‌وضع کرده بود همچنان عمل میکرد وحتی بخش‌های‌عمدهٔ‌سازمان کنگره را غیرقانونی وممنوع میشناخت. مخصوصاً کوشش خاصی برای از میان بردن سازمانهای دهقانان و اتحادیه‌های کارگران مبذول میگشت در صورتیکه‌مقامات رسمی دولتی‌زمینداران ومالکین بزرگ را بتشکیل اتحادیه‌ها ومجتمع شدن تشویق میکردند ومجبور میساختند. این نکته بسیار جالب‌توجه وپرمعنی بود که برای این سازمانهای مالکین بزرگ انواع تسهیلات و کمک‌ها نیز از طرف دولت فراهم میشد. حتی برای دوتا از این سازمانهای مالکین ، حق‌عضویت اعضا بوسیلهٔ مأمورین‌مالیاتی‌دولت وهمراه با مالیات‌ها و درامدهای ارضی جمع‌آوری میشد.

گمان میکنم که من همیشه‌نسبت به فرقه‌های مذهبی‌هندوومسلمانان بیطرف‌بوده‌ام ونسبت بهیچکدام برتری وخصوصیتی‌قائل نشده‌ام اما اتفاقی‌روی داد که مخصوصاً مرااز سازمان هند ومهاسابها بیزارساخت.

یکی‌از دبیران کنونی‌این سازمان هندوکار را بجائی‌رساند که از ممنوع شناختن‌و غیرقانونی‌شدن سازمان «سرخ‌پیراهنان»[1] از طرف دولت شادمان شد واز دولت‌بخاطر این امر پشتیبانی‌میکرد. این تأیید دربارهٔ از میان بردن ابتدائی‌ترین حقوق عمومی آنهم در موقعی که هیچگونه اقدامات تجاوزآمیزی از جانب آنها صورت نمیگرفت واقعاً مرا متحیرمیساخت. صرفنظراز این مسئلهٔ اصولی‌همه کس بخوبی‌میدانست که مردم این استان مرزی درتمام سالهای مبارزه‌رفتاری عالی‌داشته‌اند. رهبر ایشان خان عبدالغفار خان که یکی‌از دلیرترین‌وشایسته‌ترین مردم‌هند است‌هنوز در زندان بود ، آنهم بدون هیچگونه محاکمه. بنظرمن‌زشتی وپستی‌کار فرقه‌های‌مذهبی‌ممکن نبود ازین تجاوز کند وانتظار داشتم که سایررهبران وسران هندومهاسابها نسبت به این اظهارات و طرز رفتار همکار

---

۱ ـ سازمان سرخ پیراهنان یاخدای خدمتگاران که دراستان مرزی مجاور افغانستان در میان قبایل پاتان وتحت رهبری‌خان‌عبدالغفارخان‌بوجود آمده‌بود ازمسلمانان تشکیل میشد وباین جهت سازمان مذهبی ومتعصب هندو مهاسابها غیر قانونی شدن آنرا تأیید میکرد ونویسنده (نهرو) ازاین تأیید اظهار نفرت وبیزاری میکنند ـ م

خود اظهار تنفر و بیزاری کنند و با او موافقت نداشته باشند اما تا آنجا که من اطلاع یافتم هیچ یك از آنها حتی یك کلمه هم نسبت به این رفتار پست اعتراض نکردند.

من از این اظهارات دبیرهندومهاسابها سخت ناراحت و منقلب شدم. این امر بخودی خود بسیار بد بود اما از آنجهت که بنظر من مظهر یك وضع جدید در کشور بود بیشتر مرا بخشم می آورد. آنروز که این خبر را خواندم در حالیکه در گرمای بعدازظهر استراحت میکردم خوابی دیدم که هنوز هم آنرا بخاطر دارم. در خواب دیدم که خان عبدالغفار خان از همه طرف مورد هجوم و حمله واقع شده است و من بدفاع از او برخاسته‌ام. با آشفتگی و فرسودگی از خواب پریدم، یك نوع اندوه قلبم را درهم میفشرد و بالشم از اشك تر شده بود. ازاین حال انقلاب خود خیلی متعجب بودم زیرا معمولا در موقع بیداری دستخوش چنین هیجانات شدیدی نمیشدم.

درآنروزهای اندوهبار و ناگوار اعصابم بشکل نمایانی ضعیف شده بود وخوابهایم ناراحت و آشفته بود. این وضع برایم سابقه نداشت . اغلب کابوسهای گوناگون بسراغم می آمد و رنجم میداد. گاهی اوقات درخواب ناله میکردم و فریاد میکشیدم. گویا یکبار فریادم خیلی شدیدتر ازمعمول شده بود وموقعی که ازخواب بیدارشدم دیدم دو نفراز نگهبانانم کنار تختم ایستاده‌اند که از فریادهای هولناك من مضطرب شده و بسراغم آمده بودند. آنروز در خواب دیدم که میخواهند مرا خفه کنند.

در همین اوان یك قطعنامه که در کمیتهٔ عامله کنگره بتصویب رسید نیز سخت دلم راآزرده ساخت. بقراریکه گفته میشد این قطعنامه «بمناسبت گفتگوهای بی اساس و بی معنی که در بارهٔ ضبط اراضی و اموال صاحبان مالکیتهای خصوصی وضرورت جنگ طبقاتی» شیوع یافته بود منتشر گردید ودرآن خواسته بودند که به اعضای کنگره یادآوری کنند که قطعنامهٔ مصوب در کنگرهٔ کراچی [1] «منظورش ضبط مالکیتهای خصوصی بدون یك دلیل عادلانه و یا بدون پرداخت غرامت نبوده است و در آن از مبارزهٔ طبقاتی هم دفاع نشده است. بعلاوه کمیتهٔ عامله عقیده دارد که ضبط املاك و مبارزهٔ طبقاتی مخالف اعتقاد کنگره به اصول عدم خشونت میباشد.»

مطالب این قطعنامه خیلی ضعیف وسست ومبهم بود و نشان میداد که تنظیم کنندگان آن دربارهٔ معانی ومفاهیم کلمات مبارزهٔ طبقاتی بی اطلاع هستند. ظاهراً هدف این قطعنامه مخالفت با «حزب سوسیالیست کنگره» بود که بتازگی تشکیل شده بود. حقیقت اینست که هرچند بعضی از اعضای مسئول این گروه اخیر بارها بوجود یك مبارزهٔ طبقاتی

---

۱ - به متن صفحه ۳۷۰ رجوع شود - م

که در شرایط کنونی جریان دارد اشاره کرده بودند هرگز صحبتی از ضبط اموال یا املاك بمیان نیاورده بودند. با اینهمه از قطعنامهٔ کنگرهٔ عامله چنین فهمیده میشد که هر کس بوجود یك چنین مبارزه وجنگ طبقاتی اعتقاد داشته باشد اصولا نمیتواند عضو کنگره باشد.

بدیهی است هرگز هیچ کس نگفته است که کنگره باید بسوی سوسیالیسم متمایل گردد یا با مالکیتهای خصوصی مخالفت ورزد. بعضی از اعضای کنگره شخصاً چنین تمایلات ومعتقداتی داشتند اما عقیده و نظر شخصی ایشان با کنگره ارتباطی نداشت. اکنون چنین معلوم میشد چنین اشخاصی حتی نمیتوانستند در صف اعضای کنگره هم قرار بگیرند و در عضویت کنگره باقی بمانند واین سازمان ملی نمیتواند آنها را در بر گیرد.

من خود اغلب گفته بودم که سازمان کنگرهٔ ملی هند مظهر واقعی تمام ملت هنداست که تمام گروههای مختلف و صاحبان تمام منافع گوناگون را از شاهزادگان گرفته تا فقیران، در بر میگیرد.

این خصوصیتی است که اغلب در نهضتهای ملی بنظر میرسد ومفهوم آن اینست که این نهضتها مظهر اکثریت عظیم ملت هستند و سیاست ایشان با رعایت منافع عموم طبقات تعیین میگردد. اما این حقیقت کاملا صحیح وقابل دفاع نیست زیرا هیچ سازمان سیاسی نمیتواند مظهر و نمایندهٔ منافع متضادی باشد و گرنه صورت اجتماعی از یك انبوه ضعیف و بی معنی را پیدامیکند که هیچ شکل و ترکیب مشخصی نخواهد داشت. کنگره هم میتواند یکی از دوصورت را داشته باشد: یا کنگره یك حزب وسازمان سیاسی است که یك هدف مشخص وروشن (یا لااقل مبهم) راکه برفلسفهٔ خاصی متکی است دنبال میکند ومیخواهد یك نیروی سیاسی بدست آورد و آنرا در راه خوشبختی ملی بکار برد؛ ویا اینکه کنگره یك سازمان خیریه ونیکوکاری برای فعالیتهای بشردوستانه است که برای خود نظر خاصی ندارد و برای همه کس وعموم طبقات خیرخواهست.

وقتی که کنگره صورت یك سازمان سیاسی را دارد که در راه یك هدف ملی و اجتماعی پیش میرود طبعاً مظهر کسانی است که بطور کلی با هدفها و فلسفهٔ این سازمان موافقت دارند و ناچار کسانی که با آن مخالف هستند صورت عناصر غیرملی یا غیراجتماعی ومرتجع را پیدا میکنند که باید نفوذشان محدود گردد یا از میان برود بطوریکه هدف و فلسفهٔ کنگره بتواند تحقق پذیرد. راست است که یك نهضت ضد استعماری همیشه بر مبنای توافقهای بسیار وسیعی تشکیل میشود که طبقات مختلف را در بر گیرد ویك چنین نهضتی با مبارزات طبقاتی کاری ندارد. کنگره نیز در مراحل مختلف خود مظهر اکثریت عظیم مردم هند بوده است ودر درون خود گروههای متضاد ومختلفی را جای داده است که فقط از جهت ضد استعمار بودن میان ایشان قدر مشترکی وجود داشته است وحتی از

نظرچگونگی مبارزهٔ ضد استعماری هم با یکدیگر توافق نداشته‌اند. بهمین‌جهت کسانی که با این نظر اساسی ضد استعماری مخالف بوده‌اند همیشه خود را از آن دور و جدا نگاهداشته‌اند و در مراحل مختلف مبارزهٔ ملی کنگره در طرف دولت بریتانیا قرار گرفته‌اند. بدینقرار کنگره صورت یك نوع اتحاد دائمی تمام احزاب را پیدا کرده است که درآن گروههای مختلفی‌وجود دارند که در میانشان تفاوتهائی‌هست وهمهٔ آنها بوسیلهٔ اعتقاد به‌شخصیت ممتاز گاندی جی بهم پیوند یافته‌اند. ازاین‌جهت آن قطعنامهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره با ماهیت واقعی کنگره سازکار نبود.

کمیتهٔ عامله بعداً کوشید که نظرخودرادر بارهٔ مبارزهٔ طبقاتی که در قطعنامهٔ‌خود گفته بود تشریح کند و در این باره توضیحاتی بدهد. اما اصولا اهمیت این قطعنامه بخاطر کلمات یا لحن آن نبود بلکه از آنجهت اهمیت داشت که نشانهٔ اتخاذ یك روش وسیاست جدید بود که با سیاست قبلی کنگره تفاوت داشت. این قطعنامه بشکل نمایانی از تمایلات جدید کنگره مبنی برشرکت در مجمع قانونگزاری و شوراهای دولتی الهام میگرفت ونظراین بود که بوسیلهٔ آن در موقع انتخابات مجمع قانونگزاری هواداری ومساعدت صاحبان ثروت و املاك را جلب کنند. بدینقرار کنگره هرروز بیشتر بطرف «راست» متمایل میشد وسعی‌میکرد که با عناصراعتدالی ومحافظه‌کار کشور نزدیك شود. کار بجائی رسید که حتی‌نسبت بکسانی‌هم که درگذشته نسبت به‌نهضت کنگره دشمنی‌علنی کرده بودند ودر دوران ادامهٔ نافرمانی عمومی در کنار دولت قرار گرفته بودند کلماتی نرم ومهرآمیز گفته میشد.

یك جناح چپ در داخل کنگره وجود داشت که با این روش سازشکارانه جداً مخالف‌بود ومبارزه‌میکرد. اماهم‌قطعنامهٔ کمیتهٔ عامله وهم بسیاری اقدامات وتندرویهای فردی دیگرروشن میساخت که دستگاه اجرائی کنگره حاضرنیست بعلت هیاهو واعتراض این جناح چپ از راه‌وروش جدید خوددست بردارد.چنین معلوم شدکه میخواهندبگویند اگرعناصر چپ با این روش موافقت نداشته‌باشند وباآن‌سازش نکنند از صفوف کنگره اخراج خواهند شد. بیانیه واظهار نظری که از طرف هیئت پارلمانی کنگره انتشاریافت بقدری احتیاط‌آمیزوملایم بود که در مدت پانزده سال اخیر کنگره هرگز تا این اندازه احتیاط وملاحظه‌ازخودنشان‌نداده‌بود.

دستگاه رهبری کنگره، حتی‌صرفنظر از شخص گاندی جی، شامل عده‌ئی اشخاص معروف بود که در مبارزهٔ ملی‌بخاطر آزادی سوابق ممتد و درخشانی داشتند. مردانی پرافتخار که درسراسر کشور بخاطرصداقت ودرستی‌ودلیری خودمشهور بودند. اماسیاست جدیدی که برای کنگره اتخاذ گردید سبب گشت که افراد بسیاری راکه حتی‌نمیتوان گفت

يك ايدآل ومنظور اجتماعی یا ملی‌هم‌داشتند به‌صفوف مقدم وحتی به نخستین صف کنگره آورد . مسلماً در صفوف وسیع اعضای کنگره عناصر ایدآلیست و با هدفی که بدنبال آرمان‌های ملی میرفتند فراوان بودند اما درها بروی ایشان بسته شد و اکنون در دستگاههای بالائی کنگره اپورتونیسم وخودخواهی بیشتر از هروقت‌دیگر میدان یافته بود.

صرفنظر از شخصیت معمائی وغیرقابل توصیف گاندی‌جی که درمیان دیگران‌ممتاز تر بنظرمیرسید و برهمه تسلط داشت سازمان کنگره اکنون دوصورت پیدا کرده بود: یکی صورت خالص سیاسی که روز بروز اهمیت بیشتری کسب میکرد وعدهٔ زیادتری را در بر میگرفت، ودیگری صورت يك مجمعِ مذهبی و اجتماع وسیع مؤمنین که مشحون از تقوا وپارسائی وعواطف احساساتی بود.

در این جریانات دولت‌حالت‌پیروزمندانه‌ائی‌داشت که بهیچوجه آنرا پنهان نمیکرد. احساس میکرد که سیاست اودر مبارزهٔ شدید بانافرمانی‌عمومی‌ومتفرعات‌آن صحیح‌بوده وپیروز شده است. بنظردولت عمل جراحی که بعمل آورده بود با موفقیت صورت گرفته بود و دیگر برای اواهمیتی نداشت که‌آیا بیمار زنده است یا مرده. هر چند کنگره فعلا تا اندازه‌ئی کم‌خطر شده بود دولت در نظرداشت باز هم همین سیاست‌کلی‌شدید خودرا با مختصر تغییراتی‌ادامه‌دهد زیرامقامات دولتی‌میدانستند تا وقتی که مسائل کنونی مطرح است ولاینحل مانده است تغییراتی که درسیاست نهضت ملی‌پیش می‌آید موقتی و گذران خواهد بود و بنابرین اگر دولت مختصر ملاحظه و سست گیری داشته باشد نهضت ملی رشد وتوسعهٔ فراوان وسریعی‌خواهدیافت. شاید هم مقامات دولتی میدانستند که با ادامهٔ فشار نسبت به عناصرمترقی کنگره یا نسبت به سازمانهای کارگران ودهقانان ، رهبران ملاحظه‌کار و احتیاط کار کنگره را ناراضی نخواهند ساخت و باین جهت بفشار خود ادامه میدادند.

افکار من درآنموقع که در زندان‌دهرادون بودم تقریباً در این مسیر بود. درواقع من در وضعی نبودم که بتوانم‌دربارهٔجریان حوادث روش‌مشخصی‌داشته باشم زیراهیچگونه تماسی‌با خارج نداشتم. در زندان علیپور تماس من با زندگی تقریباً قطع شده بود . در زندان دهرادون هم فقط يك روزنامه که خود دولت انتخاب کرده بود برایم می آوردند که اخبار را مغرضانه واغلب يك طرفی وبا نظرموافق دولت نقل میکرد . بسیار ممکن بود که اگربا دوستان وهمکاران خارج از زندانم تماسی‌میداشتم ومیتوانستم اوضاع را دقیق‌ترواز نزدیکترمطالعه کنم تا اندازه‌ئی‌طرز فکروقضاوتم تغییرمی‌یافت.

درحالیکه جریانات روزانه مرا متأثر و فرسوده میساخت کم کم به‌تفکر دربارهٔ

گذشته ودر بارۀ جریانها وحوادث سیاسی‌هند از زمانیکه من‌هم در فعالیت‌های سیاسی و عمومی آن شرکت جسته‌ام فکر میکردم . ازخود میپرسیدم که آیا آنچه ما کرده‌ایم تا چه‌اندازه درست وتاچه اندازه نادرست بوده‌است ؟ بنظرم میرسید که اگر بتوانم افکارم را بروی کاغذ بیاورم وبنویسم نظم بیشتری خواهدیافت وبیشتر برایم مفید خواهد بود . بعلاوه چنین کاری فکرم را به‌یك کار مشخص‌مشغول خواهدداشت وکمتر متوجه نا ملایمات وفشارهای محیط زندان خود خواهم شد .

بدین ترتیب بود که درماه ژوئن ۱۹۳٤ نوشتن این‌شرح حال توصیفی خود را در زندان دهرادون آغاز کردم ودرطی‌هشت ماه اخیر هروقت که حوصله کار کردن داشته‌ام آنرا ادامه داده‌ام . اغلب مواقعی پیش می‌آمده‌است که بهیچوجه میل و حوصله‌ئی برای نوشتن نداشتم . سه‌بار این‌قبیل تعطیل وفاصله‌ها پیش‌آمد که هر بار درحدود یکماه‌طول کشید . اما بالاخره کار خود را هرطور بود ادامه دادم واکنون بپایان این‌سیروسیاحت که درزندگی شخصی خودم انجام میگیرد نزدیك‌شده‌ام . بیشتر این‌صفحات در یك حال آشفتگی وناراحتی ودرمواقعی که تحت‌تأثیر ناملایمات و فشارهای روحی بوده‌ام نوشته شده‌است . شاید مقداری ازاین‌ناراحتی‌ها درخود این‌صفحات هم منعکس شده باشد امـا خود این نوشتن‌ها برایم بسیار مفید بوده‌است وباکمك آنها توانسته‌ام از چنگ زمان حال وناملایمات وناراحتی‌هایش بگریزم . درموقع نوشتن کمتر به‌یك شخص خارجی‌نظر داشته‌ام ، من‌برای خاطرخودم وخطاب‌بخودم مینوشتم . مسائلی برای خود طرح میکردم وبانظر خود به‌آنها پاسخ میگفتم وحتی گاهی ازاین‌کار برای خود یك‌نوع سرگرمی و تفریح بوجود می‌آوردم . نظرم این‌بود که حتی‌المقدور دربارۀ حوادث‌اندیشه و تفکری درست داشته‌باشم وتصور میکنم این تجدید نظر در گذشته میتوانست برای این منظور به‌من کمك دهد .

دراواخرماه ژوئیه وضع سلامتی کماله بشدت‌وخیم شد ودرظرف‌چند روز به‌مرحلۀ بحرانی وخطرناکی‌رسید . روز ۱۱ ماه اوت ناگهان مرا از زندان دهرا خارج ساختند وهمان شب همراه یك اسکورت‌پلیس باراه‌آهن به‌الله‌آباد فرستادند. صبح‌روز بعد ما به ایستگاه «پرایاگ» در الله‌آباد رسیدیم . ازطرف قاضی محل رسماً به‌من اطلاع دادند که بعلت‌بیماری شدیدهمسرم موقتاً آزادمیشوم تابتوانم تا وقتیکه اوزنده‌است بربالینش باشم . درآنروز درست شش‌ماه تمام از بازداشتم میگذشت .

٦٥

یازده روز

شمشیر زنگ نمیزند و نابود نمیشود هر چند غلافش نابود گردد
روح نیز باقی میماند هرچند سینه نابود گردد
«بایرون»

آزادی من موقتی بود. به‌من متذکر شده بودند که این آزادی برای یکی دوروز خواهدبود ودرصورتیکه پزشکان معالج همسرم جداً لازم بشمارند ممکن‌است تاموقعیکه آنها لازم بدانند نیز تمدیدشود. حالت عجیب وخاصی برایم بوجودآمده‌بود.وضعم کاملا بی‌ثبات بود و بهیچوجه نمیتوانستم بکاری بپردازم. اگر وضع ثابتی میداشتم میتوانستم موقعیت خود را تشخیص‌دهم ومیکوشیدم خود را بااوضاع جدید منطبق‌سازم اما در آن وضعی که من بودم هیچ ثباتی وجود نداشت زیرا هر روز و هرلحظه ممکن بود که مرا بزندان برگردانند.

تغییر وضعی که برایم پیش آمد خیلی ناگهانی بود ومن بهیچوجه برای مواجهه باآن آماده‌نبودم. یکدفعه از کنج انزوای زندان به‌محیط پرجمعیت منزل واجتماع پزشکان و پرستاران و بستگان منتقل شده‌بودم. دخترم ایندیرا نیزاز«شانتی نیکیتان»آمده‌بود. بسیاری‌ازدوستان دائماً بدیدنم می‌آمدند وازحال وسلامتی کماله میپرسیدند. طرز زندگی بکلی باآنچه درزندان عادت کرده‌بودم تفاوت داشت. دراینجا آسایش خانگی و غذای خیلی‌بهتری وجودداشت اماهمهٔ آنها درروی زمینهٔ تیره‌ئی ازناراحتی واضطراب دربارهٔ بیماری شدید کماله قرار میگرفت.

او نحیف وناتوان، بصورت سایه‌ئی ازخودش، دربستر افتاده‌بود ودرمنتهای‌ضعف خود بابیماریش مبارزه‌میکرد. فکراینکه ممکن‌است او ازدستم برود دائماً بشکل تحمل ناپذیری آزارم میداد. هجده‌سال ونیم ازازدواجمان میگذشت. فکرم بروزگار گذشته، به‌آن روزعروسی‌مان و به‌آنچه درطول این‌سالها اتفاق افتاده‌بود بازمیگشت.

درآنموقع من بیست‌وشش‌سال داشتم واو تقریباً هفده‌ساله بود. دختری بود بسیار محجوب وساده که بکلی ازجریانات این‌دنیا بدور بود. اختلاف سن‌ما زیاد بود اما اختلاف فکری و نظری ما خیلی زیادتر بود زیرا من رشد و پرورش بیشتری یافته بودم. معهذا باوجود ظاهر دانشمند و تحصیل کرده ام هنوز بسیار ساده بودم و رفتاری کودکانه داشتم. بزحمت میتوانستم بفهمم که فکر این موجود ظریف و حساس بکندی همچون گلی که میشکفد وباز میشود به‌مهربانی ومراقبت وملاطفت احتیاج دارد. ما بیکدیگر علاقمند بودیم و باهم سازش داشتیم اما محیط زندگی‌ما و زمینهٔ فکری ما با هم متفاوت بود ولازم بود که با یکدیگر انطباق یابد. گاهی هم این عدم انطباق به‌برخوردهائی منتهی‌میشد و برسرمسائل ناچیز نزاعهای کوچکی میان‌ما روی میداد اما این‌نزاعهاصورت مشاجرات کودکانهٔ پسران و دختران جوان را داشت که زیاد طول نمیکشید و بزودی به‌آشتی‌منتهی‌میشد. هردوی ماطبعی‌تند و بسیارحساس‌داشتیم وهر کدام بشکل کودکانه‌ئی بغرور وشخصیت خود پایبندبودیم. باوجود این هرچند که انطباق ما بایکدیگر بکندی صورت میگرفت علاقهٔ ما نسبت بیکدیگر دائما افزایش می‌یافت. بیست و یکماه پس از عروسی‌ما دخترمان که تنها فرزند ماست بدنیا آمد.

ازدواج ماتقریباً باتحول جدید سیاست هند ومجذوب شدن من به‌آن همزمان‌بود. آنموقع روزهای فعالیت «هوم رول»[1] بود و بزودی ماجرای حکومت نظامی در پنجاب و نهضت عدم همکاری پیش آمد و من دائماً بیش از پیش در غوغا و جنجال و ازدحام زندگی‌عمومی واجتماعی فرو میرفتم. این فعالیت‌ها باندازه‌ئی مرابخود مشغول میداشت که خود بخود تقریباً کماله را ازخاطر میبردم واو رادرموقعیکه مخصوصاً به‌همکاری وتوجه‌من بیشتر احتیاج داشت بحال خودش رهامیکردم. معهذا علاقه‌ام به‌او ضعیف نمیشد وحتی افزایش می‌یافت. برایم بسیار نیروبخش‌بود که میدانستم او درکنارم هست و با نفوذ نوازش‌آمیز وتسلی‌بخش خود به‌من کمك میدهد. او به‌من نیرو و شهامت می‌بخشید اماطبعاً شخصاً رنج میبرد واحساس میکرد که کمی مورد بی‌اعتنائی و غفلت قرار گرفته است. شاید درنظر او اگر بکلی نسبت به‌او نامهربان ولاقید میماندم ازآن طرز رفتار آمیخته به‌غفلت ونیمه فراموشی بهترمیبود.

سپس نوبت بیماری ادواری ومزمن او وغیبت‌های ممتد من‌درزندانها فرارسید که فقط میتوانستیم گاهی‌هنگام ملاقاتهای‌زندان یکدیگر رابه‌بینیم. نهضت‌نافرمانی‌عمومی او را به‌نخستین صف مبارزه کشانید و خیلی خوشحال شد که او هم بزندان رفت. بدین

---

۱ ـ نهضت خود مختاری هند که درزمان جنگ جهانی اول بوجودآمد ـ م

ترتیب ماخیلی بهم نزدیکترشدیم . ملاقاتهای کوتاه‌ما برایمان بسیار گرانبها وپرارزش گردید . هر دو درانتظار روزهای ملاقات میماندیم و روزشماری میکردیم . هرگز از بودن باهم وماندن باهم خسته نمیشدیم زیرا ملاقاتهای کوتاه ماهمیشه لطافت وتازگی مخصوصی داشت وهریك ازما دائماً چیزهای تازه‌ئی دردیگری کشف‌میکرد هر چند که شاید گاهی‌هم این کشفیات تازهٔ مازیاد مطبوع وخوشایندمان نبود. حتی ناسازگاریهای دوران بلوغ ماهم همیشه یك‌حالت تازه‌جوانی پسرانه ودخترانه درخود داشت .

پس از هجده‌سال که اززندگی زناشوئی مامیگذشت او هنوزهم قیافه‌ئی ساده و ظاهری دخترانه داشت . بهیچوجه حالات یك زن مسن وجـا افتاده در او نبود . تقریباً صورت همان عروس جوانی را داشت که سالها پیش بخانهٔ ماآمده‌بود . امامن‌خیلی‌عوض شده‌بودم وهرچند هنوزهم نسبت به‌سنم چابك وفعال و نیرومند بودم ــ و بطوریکه بمن میگفتند هنوز حالاتی پسرانه داشتم ـ خودم تغییرات قیافه‌ام را درك میکردم . سرم تـا اندازه‌ئی بیمو شده‌بود . موهای‌شقیقه‌هایم خاکستری شده‌بود . خطوط و چین‌ها صورتم راشیارکرده‌بود وسایه‌های تیره‌ئی دراطراف چشمانم حلقه‌زده بود . در سالهـای اخیر وقتیکه کماله ومن باهم درخارج دیده میشدیم اغلب کسانی که اورا درکنار من میدیدند باشتباه می‌افتادند واو را دخترم حساب میکـردند . او و ایندیرا مثل دو خواهـر بنظر می‌آمدند .

هجده سال زندگی زناشوئی! اماچقدر ازاین سالها برای من درزندان‌ها و برای کماله دربیمارستانها وآسایشگاهها گذشته‌بود واکنون بازهم من‌محکوم بزندان بودم وفقط برای چند روز معدود بیرون آمده‌بودم واو نیز باز دربسترافتاده وبامرگ دست بگریبان بود . همیشه ازاینکه اونسبت بسلامتی خود بی‌اعتنا بود وچنانچه باید ازخویش مراقبت نمیکرد ناراضی‌بودم. اماچگونه میتوانستم ازاوگله کنم زیراروح مشتاق وفعال او ازعدم فعالیت آزرده میشد ومیخواست که سهم خود را درمبارزهٔ ملی بدرستی انجام دهد چون جسماً برای شرکت درمبارزات دشوار ضعیف‌بود ونه‌میتوانست که درست‌به‌کار بپردازد و نه به‌معالجهٔ خود میرسید آتشی که در درونش زبانه میکشید وجـود خودش را میسوزاند .

نه! مسلماً او درموقعی که من بیش‌ازهمیشه به‌اومحتاج بودم مراترك نخواهدگفت! تازه ما شروع کرده‌بودیم که یکدیگر رابدرستی بشناسیم وهریك واقعاًنسبت به‌دیگری تفاهمی داشته‌باشیم. درواقع زندگی مشترك ماتازه شروع میشد . مابهم پیونداستواری یافته‌بودیم وباهم کارهای فراوانی درپیش‌داشتیم ...

درحالیکه ساعت‌ها از پی ساعت‌ها و روزها از پی روزها بربالین او میماندم این قبیل افکار درسرم میگذشت .

همکاران ودوستان بدیدنم می آمدند. دربارهٔ بسیاری اتفاقات که من ازآن بی اطلاع بودم حرف میزدند . دربارهٔ مسائل جاری سیاسی بحث میکردند و از من سئوالاتی میپرسیدند اما برایم بسیار دشوار بود که بایشان جواب بدهم. بزحمت میتوانستم فکرم را از بیماری کماله دورسازم . بعلاوه بعدازمدتها جدائی وانزوا درزندان دروضعی نبودم که بتوانم دربارهٔ مسائل مشخص وخاصی که درخارج جریان داشت بطورناگهانی اظهار نظر کنم . تجارب طولانی بمن آموخته است که نمیتوان اوضاع و احوال را ازروی اطلاعات محدودو ناقصی که درزندان بدست می آید سنجید . برای یك اظهار نظرواقعی تماسهای شخصی لازم بود . درغیراینصورت هر گونه اظهار نظری فقط جنبهٔ کلی پیدامیکرد واز واقعیات بدور میبود . بدینقرار بنظرم نادرست و غیر منصفانه بود که پیش از دیدن گاندی‌جی وهمکاران قدیمم که اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بودند ، وبدون آنکه فرصت مذاکرهٔ کافی باآنهاداشته باشم، دربارهٔ سیاست کنگره وروش آنها بطور قاطع اظهار نظر وقضاوت کنم . درفکرم انتقادات فراوانی نسبت به آنچه روی داده بود وجودداشت اما در عین‌حال نمیتوانستم هیچگونه پیشنهاد مثبتی هم مطرح سازم . چون در آن موقع هیچ انتظار خارج شدن اززندان رانداشتم بهیچوجه راجع باین‌مسائل فکری نکرده بودم.

همچنین درمقابل عمل مؤدبانهٔ دولت که بمن‌اجازه داده‌بود فقط برای دیدن همسر بیمارم اززندان‌بیرون آیم بنظرخودم‌درست نبود که ازاین فرصت برای فعالیت‌های‌سیاسی استفاده کنم . بدیهی‌است که من‌هیچگونه قول‌وتعهدی نسپرده بودم که به‌چنین‌فعالیت‌هائی نپردازم اما درهرحال این‌فکر دائماً مرا بعقب میکشاند ومانع فعالیتم میشد .

ازانتشار هرنوع بیانیهٔ عمومی جز برای تکذیب شایعات نادرستی که وجودداشت امتناع داشتم . حتی بطورخصوصی نیز ازپرداختن به‌یك سیاست‌مشخص خودداری‌میکردم اما نسبت به‌حوادث ووقایع گذشته آزادانه به‌انتقاد میپرداختم .

«حزب سوسیالیست کنگره» بتازگی تأسیس شده‌بود و بسیاری از صمیمی‌ترین و نزدیکترین همکارانم به‌آن پیوسته بودند تاآنجا که اطلاع یافتم هدف و سیاست کلی آن موافق میل ونظرمن‌بود اما بنظرم میرسید که سازمان آنهم صورت یك‌اجتماع در هم وشگفت‌انگیز راداشت . حتی‌اگر بطور قاطع هم از زندان آزاد میبودم نمیتوانستم ناگهان وبدون مطالعهٔ کافی به‌آن به‌پیوندم .

سیاست های محلی‌هم قسمتی ازفکرم را بخود مشغول میداشت زیرا درالله آبادهم مثل بسیاری جاهای دیگر درموقع انتخابات کمیته‌های محلی کنگره مبارزات وتبلیغات

بسیار شدید وفوق‌العاده‌ئی صورت گرفته بود . در این تبلیغات بهیچوجه مسائل اصولی مطرح نشده بود بلکه منحصراً برروی اشخاص وشخصیت‌ها تکیه‌میشد ودر نتیجه اختلافات و کدورتهائی بوجود آمده بود که از من دعوت‌میشد برای تسکین دادن این کدورتها کمك واقدام کنم .

نه میل داشتم که باین مسائل بپردازم و نه فرصت چنین کاری داشتم . علیرغم این میل خودم بعضی واقعیات توجهم راجلب میکرد وموجب تأسف وتأثر فوق‌العاده‌ام میشد حیرت‌آور بود که مردم تااین اندازه برسر انتخابات محلی کنگره تحریك شده باشند . معروفترین علاقمندان شرکت در انتخابات اغلب کسانی بودند که در دوران مبارزهٔ ما به بهانه‌های مختلف وخصوصی خودرا کنار کشیده بودند . اکنون باموقف شدن نافرمانی عمومی آن بهانه‌ها دیگر وزن وارزش خودرا ازدست داده بود ودر نتیجه ناگهان همهٔ آنها بسمت نهضت باز گشته بودند و به تبلیغات شدیدوابتذال آمیزی برضدیکدیگر میپرداختند. تعجب‌آور وحیرت انگیز بود که چگونه تمام مقررات شایستگی اخلاقی دراین مواقع و درمقابل میل پائین کشیدن و بدنام کردن حریفان فراموش میشد . مخصوصاً از این جهت سخت خشمگین‌وناراحت بودم که نام کماله‌وحتی بیماری اوهم بخاطر این انتخابات محلی مورد بهره برداری واقع شده بود .

درمیان‌مسائل مختلف که‌مطرح بودموضوع تصمیم کنگره برای‌شرکت‌درانتخابات آیندهٔ مجمع قانونگزاری نیزمورد مباحثه واقع‌میشد . بسیاری از گروههای جوان بااین تصمیم مخالف بودند زیراآنرا باز گشت بروشهای پارلمانی وسازشکارانه میشمردندااما آنها هم پیشنهادات مثبت دیگری نداشتند . عجیب این بود که بعضی از مخالفین که عنوان اصول عالی را پیش میکشیدندفقط باشرکت کنگره درانتخابات مخالف بودنداما باشرکت سازمانهای‌دیگر درانتخابات مخالفتی نداشتند . ظاهراً منظور این‌قبیل‌مخالفین آن بود که میدان برای سازمانهای فرقه‌ئی ومذهبی خالی و بیرقیب بماند .

از این نوع جنجالهای محلی واین قبیل سیاست هائی که بسرعت رواج وتوسعه یافته بودبیزاری شدید احساس میکردم. بهیچوجه بااین‌قبیل‌چیزهاساز گارنبودم‌ومثل‌این بود که‌درالله‌آباد که‌شهرخودم‌بود بکلی بیگانه‌هستم . ازخود میپرسیدم که درچنین وضعی ودربارهٔ چنین مسائلی چه میتوانم کرد ؟

نامه‌ئی برای گاندی جی نوشتم که اورا ازحال کماله مطلع سازم ضمناً چون فکر میکردم که بزودی بزندان بازخواهم گشت ودیگرچنین فرصتی برایم پیش نخواهدآمد مختصری از نظریات وافکاری راکه درمغزم متراکم شده بود برایش نوشتم . حوادث وجریانات اخیرمرا سخت افسرده ودلسرد ساخته بود ونامهٔ من انعکاسی از این ناراحتی

ودلمردگی را باخود داشت بهیچوجه قصدنداشتم متذکر شوم که چه باید کرد وچه نباید کرد. تنهامنظورم این بود که نظرخود وعکس‌العملهای روحی خود را دربارهٔ آنچه‌اتفاق افتاده بود بیان کرده باشم. این نامه ازهیجاناتی که دردرونم فشرده شده بود لبریز بود وبعداً اطلاع یافتم که درگاندی جی تأثیر فراوانی بخشیده واورا سخت‌منقلب ساخته‌بود.

روزها بدنبال هم میگذشت ومن درانتظار اعـزام مجددم بزندان یا اطلاع وخبر تازه‌ئی ازجانب دولت بودم. گاه بمن میگفتند که دستورات تازه درظـرف فردا یاپس فردا خواهد رسید دراین ضمن‌ازپزشکان خواسته‌شده بود که هرروز دربارهٔوضع‌سلامتی همسرم گزارشی برای دولت‌تهیه کنند. ازموقعیکه من پیش کماله‌آمده بودم حالش کمی بهترشده بود.

عقیدهٔ عمومی حتی درکسانی که نسبت بدولت اعتماد داشتند این بود که اگـر دو واقعه درپیش نمیبود مراآزاد میساختند. یکی دوران اجلاسیهٔ مجمع عمومی کنگره که قرار بود بزودی درماه اکتبر در شهر بمبئی تشکیل گـردد و دیگری انتخابات مجمع قانونگزاری که پیش‌بینی شده بود درماه نوامبر صورت گیرد.[۱] تصورمیشد که اگر من خارج از زندان باشم‌ممکن است دراین جریانات‌نقش باصطلاح آشوبگرانه‌ئی اجرا کنم وباین جهت ظاهراً تصمیم گرفتند که بهتراست بازهم لااقل بـرای مدت سه ماه بزندان بروم وبعداز انجام این جریانات آزادم سازند. گاهی‌هم بنظرمیرسید که‌ممکن است مرا دیگر بزندان برنگردانند واین احتمال روز بروز قوی‌ترمیشد بطوریکه کم کم آزادی قطعی خودرا تقریباً مسلم میشمردم.

روز۲۳ اوت که یازدهمین روز خروجم از زندان بود باز اتوموبیل پلیس‌دربرابر منزل‌ما متوقف‌شد ویك افسرپلیس بسراغم‌آمد واعلام‌داشت که دوران‌آزادیم بسررسیده است وباید همراه او بزندان نئی بروم. باکسان خود وداع گفتم و آماده حرکت‌شدم. موقعیکه میخواستم به‌اتومبیل پلیس سوار شوم مادر بیمارم یکبار دیگر باآغوش گشاده بسوی من دوید. این‌قیافهٔ اوتامدتها بنظرم می‌آمد وناراحتم میساخت.

---

۱ ـ روزهای‌آزادی نهرو درماه ژوئیه بود و بنابرین مجمع عمومی کنگره دریك ماه بعد وانتخابات در دو ماه بعدصورت‌میگرفت ـ م

٦٦

بازگشت بزندان

سایه همیشه درقلمرو خود یکسان و تغییر ناپذیر است
درحالیکه آفتاب بنا برخاصیت طبیعت‌خود صدها رنگ وحالت
بخود میگیرد . بدینشکل اندوه وشادی هم از یکدیگر جدا
هستند. دایرهٔ شادیهاهمواره بارنجهای بی‌پابان محدودمیشود
وحالات گوناگون بخودمیگیرد .

راجاتارانگینی[1]

دوباره بزندان نَنی بازگشتم و مثل این بود کـه یك دوران جدید زندان را آغاز میکنم. سرنوشتم این شده بود که دائماً از زندان بخارج واز خارج بزندان منتقل شوم. چه زندگی‌عجیبی‌وچه رفت وآمد طاقت‌فرسائی! این تغییرحالات پشت سرهم که‌مثل خاموش و روشن کردن یك کلید برق بود تمام دستگاه عصبی‌مرا درهم میریخت وآشفته میساخت. آسان نبود که خود را دائماً با تغییروضع‌های تازه‌سازش دهم .

انتظار داشتم که در زندان ننی مرا بمحل سابق زندانم و بجائی که مدت درازی درآن گذرانده بودم و با آن انس گرفته بودم ببرند زیرا در آنجا مقداری گل بود که شوهرخواهرم، «رانجیت پاندیت» در دوران زندان سابقمان‌کاشته بود. همچنین درآنجا در موقع بیماری پدرم یك ایوان خوب ساخته بودند. اماآن بند سابق شمارهٔ ٦ بوسیلهٔ یك زندانی سیاسی دیگر که بدون هیچگونه محکومیت و محاکمه در زندان بسر میبرد اشغال شده بود. ظاهراً صلاح نمیدانستند که من با اودر یکجا زندانی‌باشم و باین جهت مرا بیك قسمت دیگرزندان بردند که‌خیلی‌تنگ‌ترومحدودتر بود وهیچگونه گل و گیاه‌هم درآن وجود نداشت.

---

۱ ـ راجاتا رانگینی یك منظومهٔ باستانی کشمیر بزبان سانسکریت میباشد که « رانجیت س . پاندیت » شوهر خواهر نهروآنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده است .
قسمت بالا ازمنظومهٔ بنام « رودخانهٔ شاهان » نقل شده است .

اما برایم اهمیتی نداشت که روزها وشبهای خود را در کجا میگذرانم زیرا همیشه فکرم جای دیگری بود. میترسیدم که مختصر بهبودی که در حال کماله حاصل شده بوددر مقابل خبر ناگوار بازداشت من بزندان مقاومت نکند. ترس من بیمورد نبود و عملا هم همین طور شد.

ترتیبی داده شده بود که هرروز گزارش مختصری از حال کماله برایم بزندان میفرستادند. این کار فقط چند روز ادامه یافت وآنهم با تشریفات بسیار انجام میگرفت. دکتر بایدوضع زنم را بمرکز پلیس تلفن میکرد و بعد پلیس آنرا بزندان اطلاع میداد. ظاهراً صلاح نمیدانستند که دکترهاخودشان با دفتر واداره زندان تماس بگیرند. این گزارشها مدت دوهفته بمن میرسید که اغلب هم نامنظم بود و بعد اگرچه حال کماله بدترشده بود بکلی قطع گشت.

خبرهای بد وانتظار اخبار تازه روزها را برایم تحمل ناپذیر میساخت. شب‌هایم از روزها هم بدتر بود. مثل این بود که زمان متوقف شده است یا باکندی یـأس‌آوری جریان می‌یابد. هرساعت برایم صورت باری‌سنگین وهولناك را پیدا میکرد. پیش ازآن هرگزچنین حالاتی با چنین شدت درخود ندیده بودم. درآنوقت فکرمیکردم که‌ظاهراً دوماه بعد وپس‌ازتشکیل مجمع عمومی کنگره دربمبئی مراآزاد خواهندساخت اما همین دوماه هم در نظرم بصورت یك ابدیت بی‌پایان جلوه میکرد[۱]

درست یکماه پس از بازداشت مجددم یك افسر پلیس‌مرا برای ملاقات کوتاهی با همسرم باخود برد. بمن گفتند که‌اجازه داده شده است هرهفته‌دوبار بهمین ترتیب بملاقات همسرم بروم و حتی وقت ملاقات بعدی را هم برایم تعیین کردند. چهار روز در انتظار ملاقات بعدی ماندم اما هیچکس بسراغم نیامد. بعد روز پنجم، ششم، هفتم هم با همین انتظار گذشت. ازاین انتظارکشیدن‌خسته شدم. اخباری‌میرسید که حال کماله دوباره‌وخیم شده است. با خود فکرمیکردم که چه‌شوخی بیمزه‌ئی بود که بمن گفتند هرهفته دوبار بااو ملاقات خواهم داشت.

بالاخره ماه سپتامبرهم گذشت. آن سی‌روز درازترین وناگوارترین روزهائی بود که برخود دیده بودم.

بوسیلهٔ اشخاص گوناگون به من پیشنهاد میکردند که اگر قول بدهم، ولو بطور غیررسمی، که تاپایان دوران مقرر زندانم درخارج به فعالیت های سیاسی نپردازم مرا آزاد خواهند ساخت که به مراقبت ازکماله بپردازم. درآن موقع‌سیاست بکلی‌ازفکرم بدور بود. آنچه در دوران یازده روز آزادیـم درخـارج دیده بودم مـرا از سیاست و

۱ ـ این تصور درست نبود زیرا بطوریکه خواهیم دید نهرو بازهم بیش ازیکسال دیگر درزندان ماند ـ م

جریانهای سیاسی آنموقع بیزار میساخت باوجود این سپردن قول‌وتعهد برایم‌محال بود. محال بود که به پیمانم ، به‌هدفم، به همکارانم و بخودم خیانت کنم . هرچه هم که پیش می آمد تن دادن به چنین کاری برایم غیرممکن بود . چنین کاری برایم بمعنی دشنام‌وتوهین به زندگیم ، به وجودم و بتمام‌چیزهائی که برایم عزیز و مقدس است میبود . بمن‌میگفتند حال کماله دائماً بدتر میشود وحضور من در کنار او ممکن است بکلی وضعش را عوض کندو بامرگ وزندگی‌او بستگی‌دارد. آیاواقعاً غروروارادهام از آرزوی‌دادن چنین کمکی به کماله نیرومندتر بود ؟ کاملا ممکن بود که به این حرفها تسلیم شوم و برایم یك وضع روحی بسیار ناگوار ویك رنج طاقت فرسا پیش آید اماخوشبختانه درآنموقع چنین‌اتفاق تأسف آوری‌روی‌نداد. درعین‌حال‌میدانستم که‌خود کماله‌هم‌جداً باسپردن‌تعهدی ازجانب‌من مخالف است واگر من چنین‌کاری‌میکردم برای او نیز ناراحتی بیشتر وخطرناکتری ایجاد میشد .

دراول اکتبر یکبار دیگر مرا برای دیدن او بردند . تب شدیدی داشت وتقریباً بحالت اغما دربستر افتاده بود . خیلی میل داشت که من بیشتر درکنارش بمانم‌اما وقتی که برای بازگشتن بزندان از او جدا میشدم تبسمی دلیرانه برلبانش نقش بست واشاره کرد که سرم را به او نزدیکتر سازم . وقتی که برویش‌خم‌شدم‌آهسته گفت: « این‌موضوع تعهد سپردن به دولت چیست ؟ هرگز چنین قولی ندهٔ ! » .

درآن یازده روزی که در خارج از زندان بودم تصمیم گرفته شد ، همینکه حال کماله کمی بهترشود اورا بجای دیگری منتقل سازند که برای معالجه‌اش‌مناسب‌تر باشد. ازآنوقت به بعد همیشه درانتظار این بهبودی بودند اما بجـای اینکه حالش بهترشود اکنون پس ازشش‌هفته وضعش بدترهم شده‌بود. دیگرانتظار بهبودی ومشاهدهٔضعیف‌تر شدن اوو بدتر شدن‌تدریجی حالش بیهوده بودباینجهت تصمیم گرفتند که‌اورا حتی باهمان حال به « بهووالی » در کوهستان منتقل سازند .

روز پیش ازحرکتش به بهووالی مرا از زندان برای تودیع بااو بردند . ازخود میپرسیدم که‌آیا ماچه وقت خواهیم توانست دوباره یکدیگر را به بینیم ؟آیا اصلا بازهم اورا خواهم‌دید؟ اماآنروز حالتش‌شادمان‌تر وبهتر بنظرمیرسید وازآنجهت من‌هم‌نیروی بیشتری درخود بازیافتم وتامدتی خوشحال بودم .

تقریباً سه‌هفته بعد مرا هم اززندان مرکزی ننی ، بزندان بخش ناحیهٔ «آلمورا» منتقل ساختند که به کماله نزدیکتر باشم . «بهووالی» سرراه ما بود وتوانستم‌با حضور اسکورت پلیس که همراهم بود چند ساعتی در آنجا پیش کماله بمانم . از اینکه میدیدم کماله بهبودی‌محسوسی یافته‌است خیلی‌خوشحال‌شدم وبا روحی سبك‌تروخاطری‌آسوده‌تر

کماله نهرو
(همسر نهرو)
سال ۱۹۳۰

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

اورا ترک گفتم و براه زندان تازه‌ام ادامه دادم . البته حتی پیش ازدیدن کماله هم،مناظر کوهستان نشاط وسبکی فراوانی به من بخشیده بود .

خیلی شادمان بودم که دوباره به این کوهستانها بازگشته‌ام ، همچنانکه اتومبیل پلیسی حامل‌ما درپیچ وخم راه کوهستانی پیش‌میرفت، هوای‌خنك صبحگاهی ومناظروسیع و متغیری که در برابرم گسترده میشد یك حالت شادی و خوشی آرامش بخش در من بوجود میآورد . ما دائماً بالا وبالاترمیرفتیم. گردنه‌ها عمیق‌تر میگشت ، قله‌ها در میان ابرها گم میشد، نوع گیاهها تغییرمییافت تا اینکه کاجها وصنوبرها تمام دامنه‌های کوهها را پوشاند . یك پیچ جاده ناگهان منظرهٔ دل‌انگیز کوهها ودره‌های جدیدی رادر برابر ما قرارداد که یك رودخانهٔ کوچك دراعماق آن خروشان پیش‌میرفت . از دیدن‌این‌مناظر سیر نمیشدم و با نگاهی گرسنه و حریصانه آنها را میبلعیدم . میخواستم خاطرهٔ آنها را برای وقتیکه دیگر این‌مناظر دربرابرو دسترسم نباشد، در روح و مغزم ذخیره سازم .

کلبه‌های کوچك کوهستانی‌درروی بدنه‌ها ونشیب‌هاپراکنده بود ودراطراف آنها باکمال زحمت و مرارت مزارع کم حاصلی در روی قطعات کوچك زمین ساخته بودند . مجموعهٔ آنها بشکل سطح‌های کما بیش وسیعی بنظر میرسید که گاهی بصورت پله‌های عریض وطبقه‌طبقه تقریباً تاقلهٔ تپه‌هامیرفتند. چه کارعظیمی‌انجام‌شده‌بود تاازطبیعت‌مختصر غذائی برای مردم گرسنه وفقیر بدست آید ! اهالی چه رنج فراوانی صرف کرده بودند برای اینکه بزحمت مختصری از احتیاجات اولیهٔ خود را تهیه کنند ! آن سطح‌های شخم شده به دامنه‌های وحشی کوهها منظرهٔ‌اهلی‌تری می‌بخشید که با منظرهٔ نشیب‌های عریان یا پوشیده ازجنگل تضاد نمایانی بوجود میآورد .

هنگام روزمنظرهٔ کوه بسیارفرح‌بخش بود . به نسبتی که خورشید بالاتر میرفت ، افزایش حرارت به کوهها جان می‌بخشید ومثل این بود که آنها حالت دوری خودرا از دست میدهند وقیافه‌ئی دوستانه ومأنوس‌بخود میگیرند اما وقتی که روزمیگذشت‌چه‌تغییر عظیمی درآنها پیدا میشد !

موقعی که « شب‌باگامهای غول آسای خود بروی جهان پیش مـی‌آید » چگونه همه جاسردوعبوس میشود، زندگی خودرا پنهان میسازد وبه‌پناهی میکشد وطبیعت‌وحشی را بحال خود رهامیکند. در روشنائی نیمرنگ ماهتاب یادر پرتو نیمه روشن ستارگان کوهها ازدور مرموز ، تهدید کننده ، سخت و تقریباً بشکل غیرعادی بنظرمی‌آیند واز درون دره‌ها صدائی‌شبیه بزمزمه وناله‌ٔبادها‌بگوش میرسد . مسافر بیچاره‌ئی که تنها براه میرود بلرزه می‌افتد واز همه چیزاحساس وحشت میکند . مثل اینست که حتی صدای باد هم برایش‌استهزا‌کننده‌وتهدیدآمیز میشود. موقعی که بادنمیوزد وحتی‌صدای‌دیگری‌بگوش

نمیرسد یك سکوت مطلق همه جا را فرا میگیرد و روح را در هم میفشارد. فقط شاید سیمهای تلگراف زمزمهٔ آرام و گنگی داشته باشند. ستاره‌ها از همیشه درشت‌تر و نزدیك‌تر بنظر میآیند. کوهها بشکل بیرحمانه‌ئی بپائین مینگرند و شخص احساس میکند که با یك رمز و جادوی عظیم رو برو میشود که هول‌انگیز و هراسناك است. در این مواقع است که انسان مانند «پاسکال» فکر میکند که «سکوت ابدی این فضاهای بی‌پایان مرا بوحشت می‌اندازد»[۱]. در دشتها هرگز شب‌ها تا این اندازه خاموش و بیصدا نیست، در آنجا در شب هم زندگی تا اندازه‌ئی محسوس است و شنیده میشود. صداهای حیوانات و زمزمهٔ حشرات آرامش و سکوت شب را درهم میشکنند.

درموقعیکه اتومبیل‌ما بسوی «آلمورا» پیش‌میرفت هنوز نفس سرد و تهدید کنندهٔ شب دور بود. وقتیکه ما به پایان سفر خود نزدیك میشدیم در یك پیچ جاده و با یك جابجا شدن ناگهانی ابرها، منظرهٔ تازه‌ئی در برابر خود دیدم که بی‌اختیار فریادی‌شادمانه و تعجب‌آمیز از سینه‌ام بیرون‌جست. قلل پر برف هیمالایا ازدور میدرخشید و با تمام عظمت خود برفراز کوههای پوشیده ازجنگل که درمیان ماقرارداشت افراشته بود. مثل‌این بود که این‌قلل آرام و تسلط ناپذیر که خردمندی قرون گذشته را در درون خود دارند همچون نگهبانان نیرومندی مراقب دشتهای وسیع هندهستند. تماشای منظرهٔ آنها تب روحی مرا فرو مینشاند و تمام حقارت‌ها، تحریك‌ها، خودخواهیها، نیرنگها و دروغهای گذران دشت‌ها و شهرها در برابر هیمنهٔ پرشکوه و ابدی آنها دور میشد و ناچیز بنظر می‌آمد.

زندان کوچك «آلمورا» در روی پشتهٔ یك کوه قرار داشت. در آنجا یك اطاق بمن‌دادند که همچون منزل یکی ازلردهای قدیمی بود. این‌اطاق یك تالار وسیع بود که درحدود بیست‌متر طول وشش‌متر عرض‌داشت. سنگفرش کف آن ناهموار و پست و بلند شده‌بود. تیرهای سقفش راهم موریانه زده بود و دائماً خورده ریزه‌هان آن فرو میریخت. پانزده پنجره ویك در درآن بود. بهتراست بگوئیم که فقط جای اینقدر در وپنجره درديوارها بود وگرنه در وپنجرهٔ واقعی درآن وجودنداشت. بدینقرار در این زندان خودهوای‌لطیف وتازه کم نداشتم. وچون‌هوا کم کم سردترمیشد بعضی‌ازدهانه‌های پنجره‌ها را با حصیرهائی که از برگ نارگیل درست شده بود مسدود ساختند. در این اطاق وسیع (که حتی ازحیاط زندانم در دهرادون نیز بزرگتر بود) درمیان یك تنهائی

---

۱ ـ این جمله که از پاسکال دانشمند فرانسوی میباشد درمتن انگلیسی واصلی کتاب بزبان فرانسوی‌آورده شده است ـ م.

پرشکوه و باعظمت زندگی‌میکردم . اما درواقع کاملا هم تنها نبودم زیرا اقلا دو دسته گنجشك درزیرسقف‌های نیمه ویران آن اطاق لانه داشتند . گاهی‌هم یك ابرسرگردان بدیدنم می آمد ودستهای فراوان خود را از میان درگاههای خالی داخل میساخت و همه چیز را بامه مرطوبی‌میپوشاند .

دراینجا هرروز بعدازظهر پس‌ازآنکه درساعت چهارونیم شامم راکه یکنوع نان وچای ساده بود میخوردم در حدود ساعت پنج بعد ازظهر در ورودی اطاق را برویم می‌بستند وساعت هفت صبح آنرا بازمیگردند . هنگام روز میتوانستم یادر اطاق زندانم بمانم یا درحیاطی که چسبیده به‌آن بود خودم را درآفتاب گرم کنم . ازفرازدیواری که در اطراف حیاط بود فقط میتوانستم قلهٔ یك کوه را که در فاصلهٔ قریب یك کیلومتری زندان من قرارداشت به‌بینم . دربالای سرم فضای گشاده وپهناور آسمان آبی را داشتم که ابرها درآن پراکنده بودند . این ابرها اشکال زیبا و سحرانگیزی بخود میگرفتند ومن هرگز ازتماشای آنها خسته‌نمیشدم . باتصور خود آنها را بصورت حیوانات تشبیه میکردم گاهی هم تمام ابرها به‌هم می‌پیوستند وصورت اقیانوس عظیم وپهناوری را پیدا میکردند . یا اینکه صورت موجها وتپه‌های شن ساحل دریا رامیگرفتند وطنین بادی که دردرختهای «دئودار»[1] بیرون زندانم می‌پیچید همچون همهمهٔ جزر ومد یك دریای دور دست بگوش میرسید . گاهی اوقات یك‌ابر بصورت تهدید کننده وترس‌آوری بسوی ما می‌غلطید ودرحالیکه ظاهراً محکم واستوار بنظر میرسید پیش می‌آمد اما وقتی که بما میرسید شکل مه غلیظی راپیدا میکرد وما را در خود میگرفت و همه‌جا و همه چیز را مرطوب میساخت .

هرچند در فضای وسیع این زندان خود تنهائی‌خویش را بیشتر احساس میکردم آنرا برسلولهای تنگ ومحدود زندانهای دیگرم ترجیح میدادم. زیرا حتی‌وقتیکه در بیرون باران میبارید میتوانستم در تالار وسیع خود قدم بزنم. اما وقتیکه هوا سردترشد اندوه وافسردگی‌غم‌انگیز آن بیشترنمایان گشت وموقعی که حرارت هواآنقدر پائین آمد که بمرحلهٔ یخ بندان رسید علاقه‌ام نسبت به هوای‌آزاد وفضای وسیع کمترمیشد.

هنگام‌آغاز سال‌نو(اول‌ژانویه) برف فراوانی‌بارید که مرا بسیار خوشحال‌ساخت. حتی محیط شوم زندانم هم زیبا شد و مخصوصاً درختهای «دئودار» کـه در خارج از دیوارهای زندانم بودند بشکل زیبائی‌با برف تزئین شدند.

در این جریان ، نشیب و فراز حال کماله مرا سخت ناراحت و نگـران میداشت .

---

[1] ـ دئودار ـ یك نوع درخت بلند و بزرگ کوهی‌است که درکوههای هند میروید ـ م

کوچکترین خبری که کمی بد میبود مرا تا مدتی منقلب میساخت. اما هوای کوهستان بمن تسکین و آرامش می بخشید و کم کم خوابهای عمیق وراحت سابقم را باز یافتم. هروقت که میخواستم بخواب روم اغلب باین فکر می افتادم که خواب چه چیز عجیب ومرموزیست. چرا شخص باید از خواب بیدار شود؟ اگر فرض کنیم که هرگز از خواب بیدار نشوم چه خواهد شد؟

با وجود تمام این افکار میل آزاد شدن از زندان در من بسیار شدید و بیشتر از سابق بود. کنگره بمبئی بپایان رسید. ماه نوامبر هم آمد ورفت وهیجانات مربوط به انتخابات مجمع قانونگزاری نیزدور شد. در من نیمه امیدی بوجود آمد که بزودی آزاد خواهم شد.

اما بعد اخبار تعجب آور وغیرمنتظره ئی در بارهٔ بازداشت ومحکومیت خان عبدالغفار خان و دستورات شدید و حیرت انگیزی که برای «سوباس بوس» [۱] در دوران بازدید کوتاهش در هند صادر شده بود فرا رسید. این دستورات بخودی خود واز هرلحاظ غیر انسانی و ناپسند بود. این دستورات را در بارهٔ شخصی صادر کرده بودند که مورد علاقه واحترام فراوان عدهٔ کثیری ازهموطنانش بود وبا وجود بیماری شخصی برای اینکه بربالین پدر محتضرش حضورداشته باشد بوطن خود برگشته بود ومتأسفانه دیرهم رسید. بنابرین پیش خود حساب کردم که وقتی روش دولت تا این اندازه خشونت آمیزوغیر انسانی است هیچگونه احتمالی برای آزادی پیش ازموقع من هم وجودندارد. اعلامیه های رسمی که بعداً انتشار یافت این موضوع راکاملا روشن ساخت وصحت پیش بینی مرا ثابت کرد.

پس از مدت یکماه که در زندان آلمورا بودم مرا برای دیدار دیگری باکماله به «بهووالی» بردند. ازآنپس بود که تقریباً هرسه هفته یکبار از اودیدنی میکردم. «سر ساموئل هور» وزیر امور هند در کابینهٔ بریتانیا بارها اعلام داشته است که بمن اجازه داده اند هرهفته دوبار با همسرم ملاقات کنم. شاید اگر میگفت در هر ماه یك یا دوبار چنین ملاقاتی بمن میدهند اظهاراتش خیلی صحیح ترمیبود زیرا در مدت سه ماه ونیم اخیری که در زندان آلمورا گذرانده ام فقط پنج بار باهمسرم ملاقات کردم. البته اگراین موضوع را متذکرمیشوم بعنوان گله وشکایت نیست زیرا فکرمیکنم در این مورد خیلی مراعات و ملاحظه مرا کرده اند وتسهیلات غیرعادی برای ملاقات من باکماله بوجود آورده اند واز این جهت از ایشان سپاسگزارم. ملاقاتهای کوتاهی که من با کماله بعمل میآوردم برایم بسیار گرانبها بود و شاید برای اوهم چنین بود. در روزهائی که بملاقات او میرفتم پزشکان نیز تا اندازه ئی ملاحظه وسهل انکاری میکردند وبمن اجازه میدادند که آزادانه با اوصحبت کنم. با این صحبتها ما خیلی بهم نزدیکترمیشدیم وجدا شدن از او برایم خیلی

۱ ــ به حاشیه صفحه ۲۵۲ رجوع شود ــ م

دردناکترمیگشت . هربار که هم را میدیدیم میدانستیم که پس از ساعتی باید از همجدا شویم . گاهی هم این فکر رنج آور بنظرم می‌آمد که ممکن است یکروز جدا شدن ما همیشگی وابدی باشد.

مادرم برای معالجه به بمبئی رفته بود زیرا هنوز بیماریش کاملا شفا نیافته بود . بنظرمیرسید که‌حالش رو به‌بهبودیست. یکروزصبح در اواسط ماه ژانویه تلگرافی برایم رسید که برایم صورت ضربت هولناك وغیرمنتظره‌ئی داشت . مادرم‌مورد حملهٔ‌یك‌سکته قرار گرفته وفلج شده‌بود . ممکن بود که مرا بزندان بمبئی‌منتقل‌سازند که بتوانم اورا ببینم اما از آنجهت که بهبود مختصری در حالش‌حاصل شد مرا به‌آنجا نفرستادند .

ماه ژانویه جای خود را به فوریه سپرده است و زمزمهٔ بهاری در هـوا احساس میشود. بلبل‌ها و پرندگان دیگردوباره دیده میشوندوصدایشان بگوش میرسد. ساقه‌های ظریف گیاهان بشکل مرموزی بیرون میآیند و با حیرت باین دنیای عجیب مینگرند . شقایق‌های سرخ وحشی برروی دامنه‌های کوهها لکه‌های خونین رنگی بوجود می‌آورند. نخستین شکوفه‌های درختهای شفتالو وآلو میشکفد . روزها میگذرند و من در حالیکه بملاقات آیندهٔ خود در بهووالی‌فکرمیکنم آنها را میشمرم.

از خود میپرسم که آیا در این حرف که‌میگویند هدایای زندگی بدنبال‌محرومیتها وناکامیها و رنجهای بیرحمانه فرا میرسد چقدر حقیقت وجود دارد ؟ شاید اصولا در غیر اینصورت وبدون تحمل رنجهاارزش هدایای زندگی وکامیابیها معلوم نمیشود. شایدرنج بردن برای روشنی‌فکروصفای خاطرضرورت دارد. اما در هرحال شدت و کثرت‌آن هم روح را تیره ومکدر میسازد. زندان، درون‌بینی و تعمق در نفس را در شخص میپروراند وسالهای دراز زندان مرا وادار ساخته است که دائماً بیشتروبیشتر بدرون خود بنگرم . من طبعاً اهل تفکرات عارفانه ودرونی‌نیستم اما زندگی زندان همچون یك قهوهٔ تند یا استرکنین، یك نوع حالت تحریك عصبی‌ایجادمیکند وشخص را با تخیلات درونی‌خویش مشغول میسازد . گاهی اوقات برای‌آنکه خود را مشغول و سرگرم سازم نقوش مکعبی پروفسور«مك دوگلاس» را پیش خود ترسیم میکنم تا بتوانم حالات مختلف درون‌بینی وبرون‌بینی‌خودراآزمایش کنم‌واندازه بگیرم. بادقت‌زیادبه‌این نقشهای آزمایش‌روحی‌خود مینگرم ومی‌بینم بسیار اتفاق می‌افتد که از حالتی‌بحالت دیگردرمی‌آیم. ظاهراً تحولات وتغییرحالات روحی‌من با سرعت صورت میگیرد.

۶۷

بعضی اتفاقات اخیر

در پایان شب یکبار دیگر طلوع روز افق را گلگون میسازد. اما روزهای عمر ماست که بازگشتی ندارد.
چشم آفاق وسیعی را در برمیگیرد اما خاطرهٔ بهاران همواره اعماق قلب ما را خونین خواهد داشت.

لی تای - پو

از روی روزنامه‌هائیکه در زندان بمن میرسید جریان کار دوران اجلاسیهٔ کنگره در بمبئی را دنبال میکردم. طبعاً علاقمند بودم به بینم چه مسائل سیاسی در آن مطرح میشود وچه شخصیتهائی در آن شرکت میکنند. بیست سال همکاری و فعالیت نزدیك با کنگره چنان مرا با آن پیوند داده است که حتی وجود شخصی من هم در آن محو شده‌است. رشته‌های نامرئی وروحی خیلی بیشتر ازمقامها ومشاغل اداری ورسمی که‌در کنگره‌داشته‌ام مرا بااین سازمان بزرگ و با هزاران نفر رفقای قدیمی که‌در آن‌دارم مربوط‌میسازد. معهذا بزحمت میتوانستم بر ناراحتی خود که از جریان کار کنگره ایجاد میشد چیره شوم زیرا با وجود چند تصمیم مهم که‌در آن اتخاذ شد مجموع کار این دوران اجلاسیه در نظرم بسیار تیره و بیرنگ بود وموضوعهائی که مورد علاقهٔ من بود هیچ مورد بحث واقع نشد.
از خود میپرسیدم که اگرمن هم در آن جلسات شرکت میداشتم چه اتفاقاتی روی میداد؟ البته این موضوع را بدرستی نمیدانستم. نمتیوانستم بگویم که در مقابل اوضاع و شرایط جدید ومحیط تازه‌ئی که با آن رو برو میشدم چه عکس‌العملی میداشتم. بعلاوه دلیلی نمیدیدم که درزندان، فکرخود را به یك چنین تصمیم دشوار احتمالی مصروف‌سازم زیرا چنین‌تصور واتخاذچنین تصمیمی‌در آنموقع که من‌در زندان بودم هیچ فایده‌ئی نداشت وثمری نمیداد. طبعاً موقعی‌فرا میرسید که من با مسائل روز مواجه باشم و در بارهٔ راه

فعالیت واقدام خود تصمیم بگیرم. امادرآنوقت که من در زندان بودم اخذ چنین تصمیمی از جانب من، حتی در درون فکرم نیز، بیهوده و ابلهانه میبود زیرا پیش از آنکـه من بتوانم نظروتصمیم خود را عملی سازم اوضاع واحوال تغییر مییافت.

تاآنجا که میتوانستم ازدور وازعزلتگاه کوهستانیخویش‌در زندانآلموراحوادث رابه بینم.آن کنگره دووجههٔ ممتاز داشت: یکی‌شخصیت ممتاز گاندی جی که برآن‌مسلط بنظرمیرسید ودیگرجبههٔ‌مخالف متعصبین مذهبی که در تحت رهبری «پاندیت مدان‌موهن مالاویا» وآقای«آنی» تظاهر بسیار حقیرانه‌ئی‌از خود نشان میداد.

برای تمام کسانی که از طرز عمل افکار توده‌های مردم هند وطرز تفکر طبقـات متوسط اطلاع دارند هیچ تعجب‌آور نبود که به‌بینند گاندی جی همچنان در راه شهرت و محبوبیت خود پیش میرود و ممتازترین قیافهٔ هند میباشد . مقامات رسمی دولتی و بعضی سیاستمداران‌دور از جریان که اغلب آرزوهای خود را واقعیت می‌پندارند خیال میکردند که گاندی‌جی دیگراز صحنهٔ سیاست خارج شده است ویا لااقل نفوذ او در سیاست هند خیلی کمترشده‌است. باین جهت وقتی که می‌بینند او دوباره با تمام نیرو و نفوذ سابقش وارد صحنه میشود تعجب میکنند و عقب میروند و میکوشند که دلایل تازه‌ئی برای این تغییروضع ظاهری پیدا کنند .

نفوذ و تسلط فوق‌العادهٔ گاندی جی بر کنگره و بر کشور خیلی بیش از آنکه به معتقداتش که معمولاهم مورد قبول‌واقع میشود، مربوط باشد به شخصیت ممتاز و منحصر بفردش‌ارتباط دارد. شخصیت درهمه‌جاعاملیست که اهمیت فراوان‌دارد وبحساب‌می آیدو درهند اهمیت وارزش‌آن از هرجای دیگر بیشتراست.

کناره گیری گاندی‌جی‌از کنگره که‌درآن‌زمان‌صورت گرفت‌یکی‌ازحوادث‌فوق‌العاده برجستهٔ این دورهٔ اجلاسیه بود و بظاهر پایان یك فصل بزرگ از تاریخ کنگره بشمار میرفت . اما اصولا مفهوم آن خیلی بزرگ نبود زیرا بفرض آن هم که خودش بخواهد نمیتواند خویش را ازموقعیت ممتازومسلط خود خلاص کند وتغییری درآن بوجود آورد. این موقعیت او به هیچ مقام یا هیچ نوع وضع محسوسی بستگی ندارد. کنگره امروز هم مثل سابق منعکس کنندهٔ نظرهای‌اوست. هرقدرهم که گاندی جی بظاهر راه خود را از کنگره جدا سازد، حتی بدون آنکه خودش بخواهد، نفوذش تا اندازهٔ زیادی‌در کنگره ودرسراسر کشورادامه خواهد داشت.اوهرگز نمیتواند خود را ازاین‌باروازاین مسئولیت آزاد سازد.با توجه به واقعیات اوضاع وشرایطی که درهند وجود دارد شخصیت اوموردِ توجه همه کس قرارمیگیرد ونمیتواند نادیده بماند .

ظاهراً اوفعلا از آنجهت از کنگره کناره گرفته است که کنگره بتواند آزادانه‌تر

بفعالیت بپردازد. شاید او یك نوع فعالیت‌ها فردی ومستقیم را برای خود درنظردارد که ناچار بتصادم با دولت منتهی خواهد شد و نمیخواهد این موضوع برای کنگره گرفتاری تازهٔئی فراهم سازد.

کاردیگر کنگره در بمبئی این بود که فکر تشکیل یك مجمع مؤسسان را بمنظور بوجود آوردن یك قانون اساسی برای کشور، تصویب کرد واین امرموجب مسرت من‌شد بنظرمن برای حل مسائل ما راه دیگری وجود ندارد و یقین دارم که بالاخره یك روز یك چنین مجمعی در کشورما تشکیل خواهد شد.ظاهراً اینکار بدون جلب موافقت‌ورضایت دولت بریتانیا مقدور نخواهد بود مگر آنکه یك انقلاب پیروزمندانه در کشورما صورت پذیرد. همچنین بخوبی پیداست که دراوضاع وشرایط موجود باین زودیها احتمال چنین موافقتی ازطرف دولت بریتانیا وجود ندارد. بدینقرار تا وقتیکه نیروی کافی برای‌مجبور ساختن بریتانیا به موافقت با چنین اقدامی در کشور بوجود نیاید یك مجمع مؤسسان واقعی تشکیل نخواهد شد. معنی این حرف اینست که حتی مسائل سیاسی ما هم‌تا آنوقت حل نشده باقی خواهد ماند.

درکنگرهٔ بمبئی بعضی ازرهبران کنگره درحالیکه فکر تشکیل یك مجمع‌مؤسسان را می‌پذیرفتند سعی میکردند آنرا بصورت چیزی‌شبیه به یك کنفرانس وسیع‌تمام احزاب که سابقه هم داشت جلوه دهند. یك چنین مجمع بکلی بیفایده خواهد بود زیرا باز هم همان اشخاص سابق، که اغلب نمایندهٔ شخص خودشان هستند، بایکدیگرملاقات خواهند کرد وبتوافق نخواهند رسید. فکر اساسی و عمده‌ئی که همیشه در یك مجمع مؤسسان وجود دارد اینست که باید براساس انتخابات بسیاروسیع عمومی تشکیل گردد وقدرت و الهاماتش را ازتوده‌های مردم کسب کند. اگریك چنین مجمعی درهند تشکیل شود طبعاً فوراً به مسائل واقعی‌واساسی خواهدپرداخت وخود رابا مسائل فرعی مربوط به‌فرقه‌های مذهبی یا سایر گرفتاریها ومزاحمت‌های بی‌ثمری که درسابق همیشه مانع موفقیت ماشده است مشغول نخواهد ساخت.

مشاهدهٔ عکس‌العملهای «سیملا» و«لندن» در مقابل این فکر که در کنگرهٔ بمبئی تصویب شد بسیار جالب بود. بطور غیر رسمی گفته میشدکه دولت با یك چنین فکری مخالفت نخواهدکرد. دولت ابتدا با تصوریك نوع سرپرستی و نظارت برای خود این فکررا تأییدمیکرد. مسلماً فکرمیکرد که‌مجمع‌مؤسسان هم چیزی از نوع کنفرانس سابق تمام احزاب خواهدبود که پیشاپیش محکوم به شکست است وموقعیت دولت رااستوارتر ودست اورا بازترخواهد ساخت. اما ظاهراً بعداً متوجه شد که تشکیل مجمع مؤسسان

ممکن است خطراتی هم برای ایشان در برداشته باشد و باینجهت مخالفت شدیدی را آغاز کرد.

کمی بعد از کنگرهٔ بمبئی انتخابات مجمع قانونگزاری آغاز شد. با وجود آنکه برنامهٔ کنگرهٔ مبنی بر شرکت در پارلمان و مبارزات پارلمانی هیچگونه شور و شوقی در من برنمی‌انگیخت با علاقهٔ زیاد جریان انتخابات را دنبال میکردم و قلباً آرزومند بودم که نامزدهای کنگره موفقیت بدست آورند یا بعبارت صحیح تر دلم میخواست که مخالفین کنگره شکست بخورند. درمیان این مخالفین اختلاط عجیبی از مقام طلبان، هواداران فرقه‌های مذهبی، مرتدهائیکه از کنگره جدا شده بودند و کسانی که بهنگام سیاست تضییق آمیز دولت نسبت به کنگره از دولت هواداری کرده بودند، وجود داشتند. جای تردید نبود که بیشتر این اشخاص شکست می‌یافتند و دور میرفتند اما متأسفانه اغلب آنها خود را زیر بال‌های گستردهٔ سازمانهای مذهبی میکشاندند و باین ترتیب انتظار نمیرفت که به آسانی رانده شوند. با اینهمه کنگره پیروزی درخشانی بدست آورد و من خیلی خوشحال شدم که عده‌ئی از عناصر نامناسب شکست یافتند و از مجمع قانونگزاری دور ماندند.

مخصوصاً روش سازمانی که باصطلاح «حزب ناسیونالیست کنگره» نامیده میشد در نظرم بسیار ناپسند بود. البته مخالفت شدید آنها با انتخابات جداگانهٔ مذاهب مختلف[1] قابل فهم و توجیه بود اما آنها برای تحکیم بیشتر موقعیت خود در این راه با افراطی‌ترین سازمانهای مذهبی وحتی با «ساناتانیست»ها، که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی گروهی ارتجاعی‌تر از آنها در هند وجود ندارد، متحد شدند؛ همچنانکه با عدهٔ زیادی از مشهورترین عناصر مرتجع سیاسی از انواع گوناگون نیز متفق گشتند. جز در بنگال که بعلل خاص محلی یك گروه نیرومند از اعضای کنگره از این «حزب ناسیونالیست کنگره» حمایت و هواداری کردند، بسیاری از سران آن درموارد مختلف و از هرجهت روشی ضد کنگره داشتند. آنها معروفترین و سرسخت‌ترین مخالفین کنگره بودند. اما مخالفین کنگره تنها اینها نبودند. عناصر مخالف کنگره فراوان بودند. باوجود این، علیرغم مخالفت این نیروهای گوناگون که، صرفنظر از نیروی مالکین بزرگ و لیبرالها، نیروی

---

۱ ـ دولت بریتانیا به پیروی از سیاست استعماری خود برای نفاق افکندن میان مردم و دامن زدن باختلاف مذهبی ظاهراً برای حل اختلافات مقرر داشته بود که پیروان مذاهب مختلف (هندو، مسلمان، سیك) جداگانه رأی بدهند و نمایندگان جداگانه انتخاب کنند. بسیاری از عناصر مختلف با این طرز انتخابات وجدائی میان مردم مخالف بودند منتها هر گروه از جهتی با این امر مخالفت میکرد و در این میان نظر کنگره اصولی‌تر و مترقیانه تر بود. ـ م

مقامات دولتی هم درپشت سر ایشان قرار داشت و برآن افزوده‌میشد نامزدهای کنگره موفقیت درخشان وشایانی بدست آوردند.

روش کنگره نسبت به جدائی انتخابات پیروان مذاهب مختلف، شکل عجیبی‌داشت اما درآن شرایط ومقتضیات ظاهراً نمیشدروش‌دیگری پیش گرفت. این‌وضع نتیجهٔ طبیعی سیاست ضعیف و بیطرفانه‌ئی بود که کنگره نسبت به این موضوع اتخاذ کرده بود. اگر کنگره ازهمان‌آغاز کاریك سیاست صحیح‌وجدی‌را بدون اعتنا به نخستین عواقب ناگوار واحتمالی آن، اتخاذمیکرد وادامه‌میداد مسلماً خیلی‌شایسته‌تروبهترمیبود. اما ازآنجا که کنگره نخواسته بود چنین‌کاری بکند اکنون درموقعیت کنونی هم نمیتوانست روشی جز آنچه اتخاذ کرد داشته باشد.

انتخابات جداگانهٔ پیروان مذاهب مختلف کاری کاملا بی معنی وغیر قابل قبول بود زیرا تا وقتی که چنین وضعی وجودداشته باشد هیچ نوع آزادی برای هند بدست‌نخواهد آمد. این امرازآنجهت نخواهد بود که‌دراین نوع انتخابات امتیازفراوانی به مسلمانان داده‌شده‌است‌زیرا بسیار ممکن بود که تمام آنچه مورد درخواست مسلمانها بوده است از طرق دیگری هم بایشان داده شود و برای ایشان تأمین گردد، بلکه زیان عمدهٔ آن‌از آنجهت میباشد که دولت بریتانیا هند را به دسته‌ها و گروههای گوناگون تقسیم میکند وچنان وضعی ایجاد میکند که هردسته بطوردائم درمقابل دسته‌های دیگر قرار گیرند و فعالیت‌های مثبت یکدیگررا خنثی سازندوتعادلی بوجود آورند که درنتیجه تسلط‌خارجی بریتانیا همچنان درآن باقی وبرقرار بماند. این وضع ناچار به تابعیت هند از بریتانیا منتهی میشود.

در بنگال که مخصوصاً به عناصر معدود و اقلیت کوچك اروپائی اعتبار و اهمیت فوق‌العاده‌ئی داده شده بود اوضاع ازنظرهندوها بسیارناگوارمیشد. یك چنین تصمیم‌و یك چنین وضعی درآنجا هراسمی هم که‌داشته باشدوهرچند هم بظاهرآنرا جدائی‌مذهبی ننامیم عکس‌العملهای ناگواری ایجاد میکرد بطوریکه برفرض هم که این وضع برمردم تحمیل گردد یا بعلل سیاسی موقتاً آنرا بپذیرند مسلماً همواره بهانه و سرچشمه‌ئی برای اختلافات و تصادمات آینده باقی خواهد ماند. من شخصاً عقیده دارم که همین عیوب و نقائص که دراین نوع انتخابات وجود دارد، حسن آنست زیرا بعلت همین عیوب هرگز نمیتواند مبناواساس دائمی برای حل‌هیچ موضوعی بشود.

البته «حزب ناسیولیست» وحتی بیش ازآنها سازمان متعصب «هندومهاسابها» و سایر سازمانهای مذهبی با این نوع انتخابات مخالفت‌میکردنداما انتقادات‌آنها مانند

نظریات هواداران این شکل انتخابات ، اصولا براساس قبول ایدئولوژی و طرز تفکر بریتانیا بنا شده بود . این وضع سبب میشد کـه آنها یك سیاست عجیب و غریب اتخاذ کنند که مسلماً دولت از آن خیلی خوشحال میشد. آنها کـه سخت‌متوجه فکر انتخابات جداگانه بودند هرروز مخالفت خودرا نسبت بدولت در زمینهٔ مسائل حیاتی دیگر خیلی ضعیف‌ترساختند بامید اینکه از راه تملق گوئی نسبت بدولت به او رشوه‌ئی بدهند و در انتخابات جداگانهٔ مذهبی امتیازات بیشتری بنفع خود بدست آورند .

سازمان هندو مهاسابها در این راه ازهمه پیشتر رفت . آنها هیچ متوجه نمیشدند که این روش نه فقط یك موقعیت شرم‌آور به ایشان‌میدهد بلکه اصولا این نوع‌حسابها بکلی غلط و بی نتیجه میباشد زیرا یك‌چنین سیاستی متعصبین مسلمان را نیزمتقابلا بر- می‌انگیخت که آنها هم دراین راه پیشتر بروند و برای بدست آوردن امتیازات زیادترو حفظ موقعیت خود بیشتر بدولت تملق بگویند وخود را باو نزدیك سازند .

باید درنظرداشت که برای دولت بریتانیا غیرممکن است که بتواند عناصر ملی‌را هوادارخود سازد و با آنها کنار آید زیرا فاصله و اختلاف منافع میان آنها بسیار زیاد است. همچنین دولت بریتانیاهرگز نمیتواند که ازراه تأمین درخواستهای‌فرقه‌های مذهبی رضایت هردوگروه متعصب هندوومسلمان را جلب کند . دولت بریتانیا ناچاراست که از میان آنها یکدسته را برگزیند ودروضع کنونی و با نظر خاصی که دارد طبعاً متعصبین فرقهٔ مسلمان را بر هندوان ترجیح میدهد . واقعاً تصور بیجائیست که خیال کنیم دولت بریتانیا بخاطرجلب رضایت یك‌عدهٔ‌معدود ازمتعصبین‌هندوازسیاست حساب شده وپرفایدهٔ تشویق مسلمانان دست‌بردارد وآنرا تغییردهد .

خود این واقعیت که هندوان از نظر سیاسی مترقی تر هستند و بیش از مسلمانان خواهان استقلال میباشند دلیلی است که برضرر هندوان تمام میشود . زیرا بفرض آنکه دولت امتیازات کوچك وناچیزی‌هم‌ازنظرمذهبی به‌ایشان‌بدهد(ومسلماً هرگزجزامتیازات ناچیزی نمیتواند داده شود) درمخالفت‌های‌سیاسی ایشان با دولت تغییری حاصل نخواهد شد . درحالیکه اگرچنین امتیازاتی به هندوان داده شود ممکن است روش مسلمانان را تغییردهد وایشان را ازدولت ناراضی سازد وبدینقرارطبعاً دولت بریتانیا حاضرنیست که چنین نتیجه‌ئی ببارآید ومسلمانان را هم بمخالفت سیاسی با خود برانگیزد .

انتخابات مجمع قانونگزاری مردم را نسبت به‌افکاری که درپشت‌سازمانهای‌مذهبی قرارداشت روشن‌ترساخت . این هر دو سازمان «هندومهاسابها» و« کنفرانس مسلمین» مرتجع ترین گروههای مذهبی بودند . نامزدهای انتخاباتی‌و هواداران‌ایشان‌همه ازطبقهٔ

مالکین بزرگ اراضی و بانکداران وسرمایه داران عمده بودند . سازمان مهاسابها با مخالفت شدیدی که‌اخیراً نسبت به قوانین مربوط به مهلت وتسهیلات برای بدهمکاریهای وامداران بعمل آورد به‌سرمایه‌داران و بانکداران نشان داد که تا چه اندازه هوادارحفظ منافع ایشانست .

درواقع سازمان هندومهاسابها را همین مالکین وسرمایه‌داران که درمیان طبقات اجتماعی هندو دررأس دیگران قراردارند بوجودآورده‌اند. یك قسمت از آنهاهم باتفاق عده‌ئی از صاحبان مشاغل مختلف و کارمندان عالیرتبهٔ دولت گروه لیبرالها را تشکیل میدهند . اینها درمیان هندوان وزن واهمیت زیادی ندارند زیرا قشرهـای پائینی طبقهٔ متوسط از نظرسیاسی بیدارشده‌اند.رهبران وصاحبان صنایع بزرگ هم خود را ازایشان بدورنگاهمیدارند زیرا میان هدفهای ایشان که‌توسعهٔ صنایع میباشدبا وضع نیمه‌فئودالی این قبیل عناصر تصادم وتضادی وجود دارد . صاحبان صنایع که جرأت‌ندارند به اقدامات مستقیم یاروشهای‌جدی بپردازندمیکوشند که‌هم باناسیونالیست‌ها وعناصرملی وهم بادولت روابط خوبی داشته باشند . اینها به‌گروههای لیبرال یا افراطیون مذهبی توجه زیادی نشان نمیدهند.درنظراینها فقط توسعه ومنفعت صنعتی‌است که اهمیت دارد وبرای مسائلی از آن نوع که مورد علاقهٔ لیبرالها یا افراطیون مذهبی است اهمیتی قائل نیستند .

در میان مسلمانان هنوز قشرهای پائین طبقهٔ متوسطه چنانکه باید بیدار نشده‌اند وصاحبان صنایع هم عقب مانده هستند. باین جهت است که مشاهده میشود در میان‌ایشان عقب مانده‌ترین عناصرمرتجع و فئودالها ومأمورین عالیرتبهٔ سابق دولتی هستند که هم زمام امور سازمانهـای مذهبی‌را در دست دارند وهم بطورکلی‌در جامعهٔ مسلمانان‌تأثیر ونفوذ قابل ملاحظه‌ئی بدست می‌آورند. سازمان«کنفرانس مسلمین» مجموعـهٔ کاملی از اشراف صاحب عنوان ، وزیران سابق، و مالکین بزرگ مسلمان‌میباشد. بااینهمه تصور میکنم که جامعهٔ مسلمین بعلت‌آزادی‌بیشتری که در روابط اجتماعیشان وجود داردبالقوه بیش از توده های هندو توانائی پیشرفت دارند . [۱] و موقعیکه در راه تکامل بحرکت آیند زودتر بسوی منظورهای‌سوسیالیستی‌خواهند رفت. اما بنظرمیرسد که روشنفکران مسلمان‌اکنون،هم از نظرفکری‌وهم‌از نظرجسمی‌فلج شده‌هستند وهنوز نیروی‌حرکت‌کافی در خود ندارند وجرأت نمیکنند که با عناصرقدیمی‌خود بمبارزه پردازند.

---

۱ ـ منظور اینست که مسلمانان بآن علت که‌مانند هندوان به‌کاست‌های مذهبی‌معتقد نیستند در میان‌ایشان آزادی نسبی‌بیشتری وجود دارد . در صورتیکه هندوان متعصب بعلت اعتقاد به‌کاست‌های جداگانهٔ مذهبی گرفتاری بیشتری دارند ونمیتوانند به‌آسانی‌مسلمانان پیشرفت داشته‌باشند.ـ م

متأسفانهٔ این احتیاط‌کاری در میان سایر مردم هند هم بچشم میخورد حتی دستگاه رهبری کنگره هم که از نظرسیاسی مترقی‌ترین گروه بزرگ کشور است بیش از آنچه بایدمحتاط وملاحظه‌کار است وموافق احتیاجات کنونی زندگی توده‌ها عمل نمیکند. سران کنگره‌ازتوده‌ها میخواهند که‌ازایشان‌هواداری کنند اما به‌ندرت به‌افکاراین توده‌ها توجه دارند و کمتردر فکر آن هستند که‌مردم ازچه‌چیزرنج میبرند. نتیجهٔ‌همین عدم‌توجه بود که پیش از انتخابات مجمع قانونگزارای‌منتهای کوشش‌خود رابکار بردند که برنامهٔ‌ملایمی برای خود تهیه کنند تابتوانند با برنامه‌های گروههای مختلف اعتدالی‌خارج از کنگره رقابت کنند و برآنها پیروز گردند. حتی‌روش‌ایشان درمواردی مانند «قانون‌ورود بمعابد» نیزچنانکه باید نبود وشکلی‌داشت که متعصب ترین پیروان مذاهب را در مدرس نسبت‌به ایشان مطمئن سازد.[1]

مسلماً اگریك برنامهٔ مثبت وصریح انتخاباتی‌از طرف کنگره اعلام شده بودشور وهیجان بیشتری در میان توده‌های مردم بوجود می‌آورد و به پرورش سیاسی ایشان هم کمك فراوانی‌میکرد. اصولا قبول‌شرکت درانتخابات‌وفعالیت پارلمانی از طرف کنگره درآنوقت‌از نظرسیاسی و اجتماعی‌یك نوع اقدام سازشکارانه برای کنـار آمدن بـا صاحبان منافع موجود بود. سران کنگره امیدوار بودندبا این وسیله‌مقداری آراءاشخاص وعناصرمنفردرا بدست‌آورند اما درنتیجه‌طبعاً‌شکافی‌هم که میان دستگاه‌رهبری کنگره و توده‌های مردم بوجودآمده بود نیزوسیع‌ترمیشد.

مبارزهٔ پارلمانی ازنظرتوده‌های مردم یك نوع مبارزهٔ سازشکارانه وملایمی‌است زیرا کسانی که‌به‌مجمع قانونگزاری‌میروند ومیخواهنددرآنجا بمبارزه بادولت‌بپردازند طبعاً مقداری نطق‌های فصیح وبلیغ‌ایراد میکنند وبا رعایت‌تشریفات پارلمانی گاه بگاه مزاحمت مختصری برای دولت فراهم میسازند و با قوانینی که از طرف دولت پیشنهـاد میشود مخالفت میکنند اما این مزاحمتها از نظر دولت اهمیت زیادی ندارد زیرا دولتی که قانونی‌به مجمع قانونگزاری‌پیشنهادمیکند مخالفتهای احتمالی‌را هم پیش بینی‌میکند

---

۱ ـ نهرواز روش سران کنگره درآنموقع انتقاد میکند که روش ملایم و محافظه‌کارانه اتخاذ کرده‌اند از جمله در مقابل «قانون ورود بمعابد» روش ضعیفی‌داشتند. طبق معتقدات هندوبعضی‌طبقات و مخصوصاً «نجس‌ها» حق نداشتند به معابد داخل شوند. اما براثرنهضت هریجن گاندی واقدامات اوقانونی‌بوجودآمد که ورود بمعابد را برای همه‌کس واز جمله نجس‌هاآزاد میساخت، این قانون با مخالفت متعصبین مذهبی‌هندو مواجه گردید و نویسنده در اینجا از روش سران کنگره‌عیبجوئی‌میکند که چنانکه باید بدفاع از این قانون نپرداخته‌اند وخواسته‌اند بااین‌وسیله حق هواداری متعصبین مذهبی‌مدرس را بنفع خود جلب کنند ـ م

وخود را برای مقابله با آن آماده میسازد و بنابرین این قبیل مبارزه ومخالفت اثرفراوانی درکار اوایجاد نمیکنند.

در طی چند سال گذشته ودر دورانیکه کنگره شرکت در دستگاه قانونگزاری را تحریم و بایکوت کرده بود سخنگویان رسمی ووابستگان دولت اغلب میگفتند که مجمع قانونگزاری وشوراهای ایالتی (با اینکه کنگره در آن هیچ شرکتی نداشت) مظهرواقعی مردم و آئینهٔ افکار عمومی هستند. جالب توجهست که حالا، که مترقی ترین عناصرملت [۱] در این مجامع وشوراها اکثریت وتسلط رابدست آورده‌اند نظرمقامات رسمی تغییر یافته است. اکنون هر وقت که به پیروزی کنگره در انتخابات اشاره میشود بما میگویند که تعداد انتخاب کنندکان بسیار محدود بوده است و از قریب سیصد میلیون نفرس فقط سه میلیون نفردرانتخابات شرکت کرده‌اند. بعقیدهٔ مقامات رسمی دهها میلیون نفر که درانتخابات شرکت نکرده‌اند همه هوادارو پشتیبان حکومت بریتانیا هستند. بگمان من راه حل این اختلاف کاملا نمایان است. کافیست که بتمام عناصر بالغ هند حق رأی داده شود تا همه بتوانند درانتخابات شرکت کنند آنوقت بالاخره معلوم خواهد شد که مردم چگونه فکر میکنند وهوادار چه کسانی هستند.

کمی پس ازانتخابات مجمع قانونگزاری «گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی دربارهٔ اصلاحات درقانون اساسی هند» انتشاریافت دراین گزارش انتقادات متعدد و گوناگونی بعمل آمده بود که ضمن آن کوشش میشد «عدم وفاداری» و «نامطمئن بودن» مردم هند نشان داده شود و برروی این مطلب تکیه شود. بنظرمن این طرزکاربرای پرداختن به مسائل ملی واجتماعی بسیارشگفت‌انگیز بود. آیا واقعاً میان مصالح سیاست امپریالیستی بریتانیا با منافع ملی ما اختلاف وتضادی وجود ندارد؟ مسئلهٔ واقعی اینست که درطرح یك قانون اساسی جدید آیا باید کدام یك ازاین منافع مقدم شمرده شود؟ آیاما آزادی را برای این میخواهیم که سیاست استعماری بریتانیا همچنان در هند ادامه یابد؟ ظاهراً دولت بریتانیا چنین میل و تصوری داشت زیرا بما میگفت فقط موقعی از سرپرستی و «مراقبت» مستقیم‌خود درهند صرفنظرخواهدکرد که ما شایستگی ولیاقت خویش‌رابرای داشتن یك حکومت خود مختار ثابت کنیم یعنی آنچه را سیاست بریتانیا میل دارد کاملا انجام دهیم! اما اگربنا باشدکه باز هم همان سیاست قدیمی بریتانیا در هند ادامه یابد پس‌اینهمه کوشش‌ها و تلاشها بمنظور گرفتن‌زمام اموردردست‌خودمان برای چه‌بوده‌است؟

---

۱ ـ منظور نامزدهای کنگره است که در انتخابات پیروز شدند ـ م

همه کس میداند که موافقت نامهٔ «اوتاوا»[1] برای اقتصاد انگلستان جزاز نظر داد و ستد با هند سودی ندارد[2]. داد وستد و بازرگانی بریتانیا با هند بعلت وضع سیاسی و اقتصادی هند برای انگلستان پرمنفعت بود وسود فراوانی بوجود می‌آورد درصورتیکه درمورد سایردومینیونها ومخصوصاً درمورد کانادا واسترالیا وضع برعکس بود و برای بریتانیا سود فراوانی بدست نمی‌آمد[3] زیراآن کشورها کمتر با انگلستان معامله‌میکردند و در معاملات خود هم همواره منافع فراوانی بنفع خود و بر ضرر بریتانیا بدست می‌آوردند.

درعین‌حال آن‌دومینیونها با وجوداین وضع‌وبا وجود سودی که ازمبادله با بریتانیا میبردند میکوشیدند که همواره ازاجرای تعهدات موافقت نامهٔ اتاوا بگریزند بطوریکه بتوانند صنایع داخلی خودشان را توسعه دهند وبرمیزان مبادلاتشان با سایر کشورها که عضوامپراطوری نبودند بیفزایند[4]. درکانادا حزب لیبرال که از احزاب بزرگ سیاسی

۱ـ یکی‌ازطرقی که درسالهای بحران‌اقتصادی‌جهانی‌از طرف دولت بریتانیا انتخاذ گردید این بود که میان‌آن کشور با دومینیون‌ها وسایراعضای امپراطوریش قراردادی منعقد شد که بازرگانی و مبادلات اقتصادی در درجهٔ اول در میان خود کشورهای جزء امپراطوری صورت گیرد . این موافقت نامه که در شهراتاوا پایتخت کانادا منعقد گشت بنام همین شهر«موافقت نامهٔ اتاوا» نامیده شد ـم

۲ ـ (یادداشت‌مؤلف) ـ «سرویلیام‌کاری»هنگامی که‌بعنوان‌رئیس‌درمجمع‌عمومی کمپانی کشتیرانی(O.و.P.) در ۵ دسامبر۱۹۳٤ در لندن صحبت میکرد با اشاره بداد وستدبا هند گفت که موافقت‌نامه اتاوا فقط بعلت‌همین‌داد وستد با هند برای بریتانیا نفع داشته است.

۳ ـ (یادداشت‌مؤلف) ـ روزنامهٔ «لندن اکونومیست» در ماه ژوئن دربارهٔ کنفرانس اتاوا چنین نوشت :«این کنفرانس فقط در صورتی‌میتوانست مفید باشد که برمقدار مبادلات میان کشورهای جزء امپراطوری می‌افزود بدون آنکه از مقدار داد وستد ومبادلات این کشورها با سایرقسمت‌های جهان بکاهد. در عمل این کنفرانس و موافقت‌نامه منحصراً مقدار بسیار جزئی‌وناچیزی برحجم مبادلات میان خود کشورهای عضو امپراطوری افزوده است ودر مجموع بازرگانی کلی‌امپراطوری با دیگران افزایش مهمی‌بوجود نیاورده است . این افزایش مبادلات در داخل امپراطوری هم بیشتر بسود دومینیون‌هابوده تا بسود بریتانیای‌کبیر . وارادات ما از کشورهای عضوامپراطوری از۲٤۷ میلیون لیره در سال۱۹۳۱ به۲٤۹ میلیون لیره در سال ۱۹۳۳ افزایش یافته است در حالیکه‌صادرات ما از۱۷۰٫٦میلیون لیره به۱٦۳٫۵ میلیون لیره پائین‌آمده است . بعلاوه این واقعیت هم بجای خودباقیست که درفاصله‌سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ (سالهای بحران اقتصادی ـ مترجم) صادرات ما به کشورهای عضو امپراطوری به میزان ۵۰٫۹ در صد تقلیل یافت در حالیکه تقلیل واردات ما فقط بمیزان ۳۲٫۹ در صد بود . تقلیل صادرات ما به‌کشورهاری خارجی دیگرزیاد نبود اما تقلیل واردات ما از این‌کشورها خیلی بیشتر بود .»

٤ـ (یادداشت مؤلف) ـ روزنامهٔ «ملبورن اج» (دوران ملبورن) که در شهر ملبورن‌پایتخت استرالیا منتشر

است و ظاهراً شانس زیاد برای زمامداری دارد بصورت جدی مشغول اقدام است که موافقت‌نامهٔ اتاوا رسماً پایان یابد وملغی گردد[۱] . دراسترالیا نتایج ناگوارموافقت‌نامهٔ اتاوا سبب شده است که نرخ بعضی کالاها و بهای نخ تابیده افزایش یابد و این امر در صنایع نساجی لانگاشایر انگلستان هم تأثیر فراوانی بوجود آورده است بطوریکه صاحبان این صنایع آن وضع را نقض شدن تعهدات موافقت نامهٔ اتاوا اعلام داشته اند و بعنوان‌عکس‌العمل واعتراض،کالاهای‌استرالیارا درلانگاشایر تحریم و بایکوت کرده‌اند اما این کارآنها هم دراسترالیا اثری نبخشیده است زیرا درآنجا نیزروش تند وتجاوز‌آمیزی نسبت به این موافقت‌نامه بوجود آمده است[۲] .

بدیهی است که این‌اختلافات وتصادمات اقتصادی که‌میان‌کاناداواسترالیا بابریتانیا بوجود آمده است بعلت بدبینی و بیزاری مردم این دومینیون‌ها نسبت به بریتانیا نیست درصورتیکه درایرلند این بیزاری و بدبینی هم وجود دارد . این اختلافات بعلت تضاد و تصادم منافع بوجودآمده‌است. هرجا که چنین‌تضاد وتصادمی بوجود می‌آیددولت‌بریتانیا درفکر«حفظ منافع» خود می‌افتد وازجمله درهند نیز که همین تضاد وجود دارد دائماً بر روی این موضوع تکیه میکند .

موافقت‌نامهٔ بازرگانی اخیری که‌میان‌هند و بریتانیا منعقد شد باوجود آنکه‌باطلاع صاحبان صنایع بریتانیا رسید از صاحبان صنایع هند پنهان ومخفی نگاهداشته شد و در نتیجه خشم آنها را برانگیخت ومجمع قانگزاری نیز آنرا رد کرد اما دولت بازهم‌آنرا

میشود ـ م) از موافقت نامهٔ اتاوا بهیچوجه راضی‌نیست. بنظر اوموافقت نامهٔ اتاوا موجب ایجاد خشم و عدم رضایت روز افزون شده است وبصورت یك اشتباه بزرگ وزیانبارتلقی‌میگردد (نقل از روزنامهٔ منچستر گاردین هفتگی شماره ۱۹ اکتبر ۱۹۳٤).

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ حتی آقای«بنت» نخست وزیرمحافظه‌کار کنونی کانادا درمورد داد و ستد بابریتانیا همچون خاری در پای بریتانیا شده است اکنون اواز «معاملات جدید» سخن.میگوید وروشی اتخاذ کرده است که برای بریتانیا تعجب‌آوراست. بعلت‌نفوذ خطرناك آقای‌لیتوینف، سراستافورد کریپس، وآقای استراچی، اونیز به‌سیاست اقتصادی کلکتیویسم (دسته جمعی) متمایل شده است. این امرظاهراً باید برای‌عناصرمحافظه‌کار ولیبرال واعضای‌ادارهٔ خدمات هند ونظایرایشان یك علامت هشدار باشد که از خوش‌بینی وهمکاری با کسانی که چنین رفتاری دارند، یا اینکه محتملا به چنین نظریات خطرناکی‌اعتقاد پیدا کنند پرهیزجویند . (پس از نوشتن مطالب بالا درکانادا حزب لیبرال در تحت رهبری‌آقای مکنزی کینگ در انتخابات پیروز گردید وبه زمامداری رسید.)

۱ ـ یادداشت مؤلف) ـ روزنامه «ملبورن اج» مینویسد که اگرپیشنهاد بایکوت که درشهرلانگاشایرنسبت به‌محصولات استرالیا شده است پس گرفته نشود استرالیا باید در مبادله وارتباط با لانگاشایرخیلی‌شدیدتررفتار کندو به‌رفتار لانگاشایربا تکرار عدم رسندگی‌برای ایشان پاسخ داده خواهد شد . (نقل از منچستر گاردین‌هفتگی‌شمارهٔ ۹ نوامبر۱۹۳٤)

بکار میبرد . خود این امر بخوبی نشان میدهد که دولت بریتانیا چگونه و تا چه اندازه خواهان «حفظ‌منافع»خود میباشد . بنا برین خوبست که دولت بریتانیا به فکر آن باشد که بهمین ترتیب منافع خود را درکانادا ، استرالیا وجنوب آفریقا هم محفوظ‌نگاهدارد واز پیشرفت‌های تمایلات مردم آن نواحی نیزجلوگیری کند زیرا در آن دومینیونها نیز مردم نه فقط ازلحاظ مبادلات بازرگانی وداد وستد با بریتانیا ناراضی هستند ونسبت به بریتانیاسرکشی‌میکنند بلکه‌در بارهٔ مسائل بزرگتر ومهمتری که‌با پیوند آنها‌باامپراطوری ودرنتیجه با امنیت امپراطوری بستگی دارد نیزحرف دارند[1] .

گفته شده است که امپراطوری‌عبارتست ازوام وبستگی مالی وعنوان«حفظ‌منافع» که از طرف بریتانیا همیشه بکار میرود برای آن بوجود آمده است کـه وام دهندگان امپراطوری‌بتوانند تسلط‌خفقان‌انگیزخود را بروامداران بیچارهٔ خود محفوظ نگاهدارند ومنافع مخصوص وقدرت ایشان‌دست نخورده باقی بماند. یکی ازحرفهای‌عجیب که بارها هم رسماً تکرار شده اینست که گاندی جی وکنگره هم با فکر یك چنین «حفظ منافع» موافق هستند زیرا درپیمان دهلی که بسال ۱۹۳۱ میان دولت و کنگره منعقد شد حفظ منافع بریتانیا درهند را پذیرفته‌اند .

حقیقت اینست که موضوع موافقت‌نامهٔ اتاوا ومسائل مربوط به حفظ منافع بریتانیا وداد وستد وبازرگانی دربرابرموضوع مهم دیگری که مطرح است بطور نسبی اهمیت کمتر و درجه دومی دارد[2] . چیزی که اهمیت خیلی بیشتری دارد اینست که همواره یك

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف)آقای «او.پیروو» (O pirow) وزیردفاع اتحادیهٔ جنوب آفریقا اظهار داشته است که اتحادیهٔ مزبور حاضرنیست در هیچگونه طرح مربوط بدفاع امپراطوری شرکت جوید وهمچنین حاضر نیست در هیچ جنگی که درماوارای دریاها وخارج‌از سرزمین خودش روی دهد هرچند هم که بریتانیا درآن شرکت داشته باشد داخل‌شود. اگردولت بخواهداز روی بی‌اعتنائی‌به‌تمایلات مردم وبا فشار اتحادیهٔ جنوب‌آفریقا را بجنگ دیگر در ماوراء دریاها بکشاند اشکالات زیادی بوجود خواهد آمد که ممکن است به یك جنگ داخلی‌منتهی‌شود . از این جهت دولت‌آفریقای جنوبی‌در هیچ نوع طرح عمومی‌برای دفاع از امپراطوری شرکت نخواهد کرد.» (نقل از خبر خبرگزاری رویتر که در ۵ فوریه ۱۹۳۵ از«کاپ توون» مخابره‌شده است). «ژنرال هرتزوگ» نخست وزیرآفریقای جنوبی‌هم این اظهارات را تأیید کرده ومتذکرشده است که بیانات وزیردفاع موافق سیاست دولت آفریقای جنوبی بوده است.

۲ ـ(یادداشت مؤلف) ـ روزنامهٔ لندن اکونومیست (مورخه اکتبر۱۹۳٤) چنین نوشت: «بنظر میرسد که اهالی«بومی» نواحی مختلفی در سراسرجهان که بعلت تسلط بریتانیا مجبور بوده‌اند محصولات نساجی لانکاشایررا با قیمت گرانی خریداری کنند دیگرزیربار این امتیاز اجباری نخواهند رفت .» ماجرای سیلان یکی از آشکارترین نمونه‌های این موضوعست.

باقی باشد هیچگونه پیشرفت واقعی درهیچ جهتی حاصل نخواهد شد و جائی برای اقدام و کوشش بمنظور بوجود آوردن تغییرات واصلاحات از راه تهیهٔ یك قانون اساسی جدید وجود نخواهد داشت. هرگونه کوششی ازینقبیل بادیوار نفوذ ناپذیر «حفظ‌منافع بریتانیا» روبروخواهدشد و بیشتراز پیش‌روشن‌خواهد ساخت که‌تهیهٔ قانون اساسی درچنین‌شرایطی نمیتواند راه حل صحیحی باشد ومشکلات را حل کند.

از نظر تغییرات سیاسی طرح جدیدی که برای قانون اساسی پیشنهاد شده است و هند را بصورت یك اتحادیهٔ‌عظیم درمی‌آورد کاملا بی‌معنی است. این طرح از نظراجتماعی واقتصادی نیزعیوب بزرگترو بیشتری دارد. زیرا راه رسیدن به سوسیالیسم را مسدود میسازد. بر طبق این طرح ظاهراً مقداری از مسؤلیت‌ها به عناصر هندی انتقال خواهد یافت (البته به طبقات وعناصری ازمردم هند که باصطلاح «سالم» و «قابل اعتماد» باشند) اما دراین انتقال مسؤلیت به هیچوجه قدرت و وسایلی برای انجام یك اقدام با ارزش و مفید دراختیار آنان قرار نمیگیرد. بازهم بریتانیا قدرت را در دست خود خواهد داشت بدون آنکه مسؤلیتی را نیز بپذیرد. در این طرح حتی نخواسته‌اند که باصطلاح برگ انجیری هم برای پوشاندن عورت برهنه‌ونمایان‌حکومت مطلقهٔ خود بکاربرند[1].

هرکس میداند که درزمان کنونی لازمست که یك قانون اساسی فوق العاده قابل انعطاف وجود داشته باشد که بتواندبا تغییرات وتحولات سریعی که دراوضاع‌پیش می‌آید منطبق گردد. لازمست که درهرمورد تصمیمات سریعی اتخاذ شود ونیروی کافی برای انجام و اجرای تصمیمات وجود داشته باشد. بدینقرار حتی جای تردید است که دموکراسیهای پارلمانی هم‌به آنصورت که امروز در بعضی از کشورهای غربی‌کارمیکنند بتوانند با تغییرات بزرگ وسریعی که در دنیای جدید روی میدهد متناسب باشند. اما این مسئله اصولا در کشورما مطرح نیستزیرا نهضت ملی ما تعمداً به‌قید وزنجیر کشیده شده است وما در برابر یك دربسته وقفل شده قرار گرفته‌ایم. مثل اینست که مادراتومبیلی قرارگرفته‌ایم که بکلی ترمزشده ومتوقف است وموتوری هم در آن نیست. این قانون سلسله پیش بینی‌ها ومراقبت‌هائی صورت میگیرد که هدف آن اینست که سیاست‌همیشگی و بندهای اقتصادی که درمورد هند بکارمیرفته وبوسیلهٔ آن، هم درزمانهای گذشته و هم امروز کشورما استثمارمیشده است استوارو محفوظ و دائمی باقی بماند. اما مسلم است که تاوقتیکه‌فکراین نوع‌احتیاط‌ها واین پیش‌بینی‌ها واین کوشش‌ها برای «حفظ منافع»

---

[1] ـ در تصاویر اروپائی‌معمولا در موقع نشان دادن بدنهای عریان واز جمله در تصاویرحضرت‌آدم وحوا در بهشت، عورت واعضای جنسی‌آنها را با یك برگ انجیرمیپوشانند. در اینجا اشارهٔ نویسنده اینست که حکومت‌مطلقه واستبدادی بریتانیا در هندکاملا عریان جلوه میکرد وحتی‌نمیخواست بظاهرهم‌که باشد عیوب خود را مخفی‌سازد.م

اساسی عجیبی است که بنام مردم تهیه میشود درحالیکه مردم درتحت تسلطخفقان انگیز حکومت نظامی قراردارند . بدیهی است کسی که بزورحکومت میکند یا باید به‌حکومت نظامی متوسل شود ویا بساطش فروخواهد ریخت وازهم خواهد پاشید .

میزان آزادی کـه این هدیهٔ دولت بریتانیا به هند ارزانی میدارد از این واقعیت سنجیده‌میشود که‌حتی‌اعتدالی‌ترین‌وعقب‌مانده‌ترین گروههای‌سیاسی‌هندهم آنرانمی‌پذیرند وارتجاعی‌میشمارندمنتهاهواداران‌دائمی‌دولت بازبان مخصوص‌خودوبا تعارف‌وتعظیم‌خود ازآن انتقاد میکنند ودیگران با زبانی تندتروجسورانه‌تر.

درمورد این پیشنهادات دولت بریتانیا ، حتی لیبرالها هم دیگر نمیتوانندبه اعتقاد ثابت وتغییرناپذیرخود نسبت به مشیت‌خردمندانهٔ خداوند که هند را تحت تسلطواستیلای بریتانیا قرارداده است باقی بمانند.آنهاهم بانتقادات‌شدیدی می‌پردازند اما گله‌وشکایت ایشان که درلفافهٔ جملات شمرده و حرکات و حالات حساب شده بیان میشود از این جهت است که چرا در طرح دولت بریتانیا کلمات « اساسنامهٔ دومینیونی » برای هند که در گزارشهای قبلی و در کتاب سفید و غیره قید شده بود حذف شده است . در آنوقت که این پیشنهادات مطرح‌شددراین باره هیاهوی فراوانی راه افتاداماا کنون که«سرساموئل هوور»دراین باره یك‌نوع اعلامیهٔ توضیحی منتشرساخته است دیگرناراحتی لیبرالها تا اندازهٔ زیادی تسکین خواهد یافت .

«اساسنامهٔ دومینیونی» ممکن است که یك تصور غیرمادی و نا محسوس باشد که همواره در یك‌آیندهٔ نا معلومی قرارداشته باشد؛ همچون یك سر زمین دست نیافتنی که هرگزممکن نیست به‌آن برسیم بلکه فقط میتوانیم دربارهٔ آن بتصور بپردازیم و دربارهٔ محاسن خیالی‌آن سخن‌بگوئیم. «سرتج‌بهادرساپرو» که ظاهراً اکنون از روش‌مشکوك پارلمان بریتانیا و مردم بریتانیا برآشفته و ناراحت شده و متوجه‌گشته است که تمام حرفهای‌آنها حتی‌دربارهٔ اساسنامهٔ دومینیونی‌یك وعدهٔ توخالی‌بیش نیست درصددآن‌بر-آمده است که به«تاج‌وتخت»بریتانیاپناهنده‌شود. او که یك وکیل دادگستری قانون‌دان مشهور است دربارهٔ قانون اساسی‌نظریهٔ جدیدی وضع کرده است ومیگوید «پارلمان و مردم بریتانیا هرچه هم که برای هند بکنند یا نکنند ، در هرحال بالاتر وبرتراز ایشان مقام سلطنت قرار دارد که مراقب منافع اتباع هندی خود وصلح وآرامش و رفـاه هند میباشد.»[1] ظاهراً این نظریهٔ خیلی‌نیروبخش است ومیتواند ما را از اضطراب ونگرانی دربارهٔ قانون اساسی وقوانین دیگر وتغییرسیاسی واجتماعی‌نجات دهد. !

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ این اظهارات در میتینگ عمومی‌در شهرلکنهو در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵ بیان شده است .

شاید هم درست نیست که بگوئیم لیبرالها مخالفتشان با طرح جدیدی که از طرف بریتانیا برای قانون اساسی پیشنهاد گردیده کمتر شده است. آنها بـا این طرح مخالف هستند واغلب ایشان با کمال روشنی وصراحت اظهار داشته‌اند که وضع کنونی‌را با تمام بدی و ناپسندیش براین هدیهٔ ناخواسته که از طرف بریتانیا بزور به هند قبولانده‌میشود ترجیح میدهند. در ماورای این اظهارات آنها در هرصورت روش مخصوص و اصولی که مورد عمل ایشانست مانع از آن میگردد که هیچگونه اقدامی بمخالفت با این طرح بعمل آورند ومیتوان تصور کرد که آنها فقط بهمین گونه تذکرات مـؤدبانه قـناعت خواهند ورزید. آنها کاملا میتوانند این‌حرف قدیمی‌را که میگوید: «اگردر دفعهٔ اول موفق‌نشدی یکبار دیگرفریاد بزن!» شعارخود قرار دهند وآنرا درموارد جدید هم منطبق سازند وبکار برند.

رهبران لیبرالها ومحتملا بسیاری اشخاص دیگرواز جمله بعضی از اعضای کنگره امید اعتمادآمیزی بااین‌امر بسته‌اند که‌حزب کارگر بریتانیا پیروزشود ویك حکومت‌کارگری درآن کشور تشکیل گردد و مشکلات هند را حل کند. البته هیچ دلیلی وجود ندارد که هند همکاری باگروههای‌مترقی‌تر بریتانیا را استقبال‌نکند یا نکوشد که از روی‌کارآمدن احتمالی یك دولت‌کارگری در بریتانیا استفاده برد. اما فقط بامید تغییرات مساعدی در انگلستان‌نشستن وباحتمالات آنجاچشم دوختن‌کاری‌شایسته نیست وبا شرف ملی‌ماسازش ندارد. صرفنظراز آبروو‌غرور ملی‌اصولا این امید بی‌معنی‌است. آیا به چه دلیل ما بایداز حزب‌کارگر بریتانیا انتظارات بیشتری داشته باشیم؟ ما تاکنون دوبار با دولت‌کارگری بریتانیا سر وکارداشته‌ایم وارمغانهای ناگواری‌را که‌آنها بهند هدیه کرده‌اند فراموش نخواهیم کرد. ممکن است که‌آقای‌رمزی‌ماکدونالد[۱] هم از صفوف حزب‌کارگرخارج‌شود اما در هرحال همکاران سابق وقدیمی‌اوزیاد تغییر نیافته‌اند.

در ماه اکتبر ۱۹۳٤ که کنفرانس سالیانه حزب‌کارگر بریتانیـا در «سوت پورت» تشکیل گردید آقای و.ك. کریشنامنون[۲] طرح‌قطعنامه‌ئی در بارهٔ‌هندرا بکنفرانس مزبور

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۳٤۰ رجوع شود- م

۲ ـ و. ك ـ کریشنامنون ازشخصیت‌های ممتاز سیاسی هنداست کـه درسال ۱۸۹۷ متولد شده است در سنین جوانی در سالهای جنگ جهانی اول به نهضت خود مختاری هـند « هـوم رول » پیوست در ۱۹۲٤ بانگلستان رفت وبادامهٔ تحصیل پرداخت ودرآنجا معلم جغرافیاشد، مدت ۲۵ سال برای شناساندن نهضت کنگره درانگلستان واروپا فعالیت کرد درسال ۱۹۳۵ برای نخستین بار درلندن بانهرو ملاقات کرد واز آنوقت همفکری ودوستی عمیقی میان ایشان بوجود آمد بطوریکه همیشه درکنفرانسهای داخلی وخارجی نمایندگی نهرو را عهده دار بود. اکنون هم کریشنامنون باسمت وزیر مشاور کابینهٔ هند ریاست هیئت نمایندگی هند را درسازمان ملل متفق بعهده دارد و

پیشنهاد کرد که در آن گفته میشد«ما معتقدیم که ضرورت دارد اصل احترام به ارادهٔخود هند برای برقراری یك حکومت کاملا خود مختار ومستقل در هند رعایت گرددو بلادرنگ عملی‌شود.» آقای آرتور هندرسن اصرار ورزید که این طرح پس گرفته شود و با کمال صراحت اظهارداشت که‌حاضر نیست بنام هیئت‌اجرائیهٔ‌حزب کار گراز‌چنین‌طرحی‌دفاع کند و سیاست احترام به ارادهٔ خودملت را درمورد هندبپذیرد، آقای‌هندرسن گفت:«ما در کمال صراحت وروشنی گفته‌ایم که حتی‌المقدور با گروههای مختلف مردم هند مشورت خواهیم کرد و این وضع باید موجب رضایت همه‌کس باشد.» البته ممکن است این رضایت از آنجهت حاصل شود که این‌همان‌سیاستی‌است که آخرین دولت حزب کار گروکابینهٔ ملی آن نیز اعلام داشت و نتایج آن‌بصورت «کنفرانس‌میز گرد» و «کتاب‌سفید» و «گزارش کمیتهٔ مشترك» و«منشور هند» جلوه میکرد.

کاملا روشن است که‌از نظرسیاست‌امپریالیستی‌میان حزب محافظه‌کار وحزب‌کار گر انگلستان اختلاف زیادی وجود ندارد. راست است کـه صفوف افراد حزب‌کار گـرخیلی مترقی‌ترازدیگران میباشند امادردستگاه‌رهبری این حزب که ازعناصرمحافظه‌کار تشکیل میشود تأثیر ناچیزی دارند. احتمال‌هم‌دارد که جناح‌چپ حزب‌کار گرقدرت بیشتری بدست آورد زیرا اوضاع واحوال‌هرروز بسرعت‌تغییرمی‌پذیرد. اما آیا نهضت‌های ملی واجتماعی باید خود را بامید چنین تحولاتی‌بیاویزند و بخواب بروند ودر انتظار آن بمانند که در جاهای دیگری تحولاتی‌صورت گیرد وانعکاس آنها وضع ما را هم تغییردهد؟

این اعتمادی که لیبرالهای ما بحزب‌کار گر بریتانیا دارند واقعاً تعجب‌آور و حیرت انگیزست. در واقع باید دید که اگر برحسب یك تصادف و اتفاق غیر منتظره این حزب بصورت یك حزب دست چپ واقعـی درآید و برنامه های سوسیالیستی جـدی و مؤثری را در انگلستان بوجود آورد آیا در چنین صورتی عکس‌العمل این وضع در لیبرالها و گروههای اعتدالی‌هند چگونه خواهد بود؟ اکثراینها از نظر اجتماعی از افراطی‌ترین عناصرمحافظه‌کار میباشند و بدینقرارآنهامسلماً از تغییرات وتحولات اقتصادی واجتماعی که محتملا حزب‌کار گر بریتانیا بوجود آورد خوششان نخواهدآمد وحتی از اینکه چنین تغییراتی‌در هند هم راه یابد وحشت‌خواهند داشت. بسیار ممکن است که درچنین‌صورتی، با وجود علاقهٔ مفرطی که به ارتباط با بریتانیا دارند، اگر احساس کنند که این ارتباط موجب تحولات و پیشرفتهای اجتماعی‌خواهدشد از علاقهٔ خود هم دست بکشند. درحالیکه درچنین صورت‌احتمالی‌ممکن‌است شخصی‌مانند من که خواهان استقلال کامل ملی و قطع

دراین مقام شهرت‌بین‌المللی فراوان کسب کرده است. کریشنامنون اکنون یکی ازنزدیکترین وصمیمی‌ترین‌همکاران ومشاورین جواهر لعل‌نهرو میباشد -- م.

ارتباطات با بریتانیا هستم فکرم تغییر پذیرد و ترجیح بدهم که با یك بریتانیای سوسیالیست روابط نزدیك‌تر واستوارتری برقرار سازیم.

باز هم تکرار میکنم که مسلماً هیچ یك از ما مخالف ارتباط وهمکاری با مردم بریتانیا نیست. چیزی که ما باآن مخالفیم امپریالیسم بریتانیاست واگر یك روز امپریالیسم از میان برود تازه راه ارتباط و همکاری ما گشوده خواهد شد. اما آیا در اینصورت لیبرالهای ما چه‌خواهند کرد؟لابد آنها وضع جدید را هم خواهند پذیرفت وبآن نیز تسلیم خواهند گشت وآنرانیز نشانه‌ئی ازاراده ومشیت کامله و گفتگو ناپذیرخداوند خواهندشمرد.

یکی از نتایج کنفرانس اخیر میز گرد و پیشنهاد تشکیل یك فدراسیون هنداینست که شاهزادگان ومهاراجه های هندی را خیلی‌جلوتر آورده است ودرصف مقدمی قرار داده است . راه‌حلی که محافظه‌کاران انگلستان برای‌حفظ این‌شاهزادگان‌واستقلالشان‌پیشنهاد کرده‌اند روح تازه‌ئی درایشان دمیده است وبه‌آنها یك زندگی تازه بخشیده‌است. پیش از آن هرگز تااین اندازه اهمیت واعتبار زورکی به‌ایشان داده نشده‌بود. هرچند که‌روش دولت هند نسبت به این والاحضرتان علناً اهانت‌آمیز بود اماآنها جرأت نداشتند که در مقابل پیشنهاددولت بریتانیا با کلمهٔ « نه » پاسخ بگویند. دائماً ازطرف‌دولت‌ومأمورین انگلیسی درکارهای داخلی ایشان مداخلاتی بعمل می‌آمدواغلب به این مداخلات صورت موجهی داده‌میشد . حتی امروز هم عدهٔ زیادی از دولت های داخلی هند[1] بطور مستقیم یاغیرمستقیم درتحت حکومت افسران انگلیسی قراردارند که بصورت مستشار ومشاور و یاصطلاح بطورموقتی‌درآن‌دولت‌هاهستند. اماظاهراً تبلیغاتی که‌اخیراً آقایان‌چرچیل‌و«لرد روترمیر» بنفع این مهاراجه ها بعمل‌آورده‌اند دولت هند را تااندازه‌ئی ناراحت ساخته است واکنون مأمورین دولت هند بااحتیاط بیشتری بمداخله درکارآنها میپردازند ودر نتیجه شاهزادگان هندی هم اکنون باالحن مطمئن‌تر ومقتدرانه تری صحبت میکنند .

من سعی کرده‌ام که از درون زندان خود این تحولات سطحی راکه درروی صحنهٔ سیاسی هند روی داده است دنبال کنم اما تمام اینهاچیزهای بی‌اهمیت وغیرواقعی بنظرم میرسد زیرازمینهٔ اصلی زندگی هندفشارها وناراحتی هائیست که قلبم را درهم میفشارد. درواقع اساس کنونی زندگی سیاست هندفشارها وتضییقات گوناگون نسبت به‌آزادی ، رنجهای عظیم ، محرومیت‌های بزرگ، ازمیان بردن تفاهم وحسن‌نیت، وتشویق‌وترغیب بسیاری ازتمایلات‌خطرناك میباشد. عدهٔ بیشماری ازمردم درزندانها هستند وبهترین‌ایام خودرا درآنجا تباه‌میسازند وخون دل میخورند[2]، خانواده‌های آنها، دوستان آنها، کسان

۱ ـ به حاشیهٔ صفحهٔ۳۷۷ رجوع شود ـ م

۲ ـ (یادداشت مؤلف) ـ «سرهری های» وزیر کشور دولت هند در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۳٤ در مجمع

آنها ، وهزاران نفر مـردم دیگر زندگـی بسیار تلخی را میگذرانند . دربرابر قدرت خشونت‌آمیز فشارهای دولتی یك نوع‌احساس اهانت تهوع انگیز ویك نوع‌حس‌ناتوانی وبیچارگی‌همه را درخود گرفته است . بسیاری ازسازمانها حتی درحال عادی غیرقانونی اعلام شده‌اند ، « اختیارات احتیاطی » و « مقررات امنیت » جزو لوازم دائمی‌کار دولت شده است ، فقط مقررات وقوانین مربوط به محدود ساختن‌آزادیهاست که بسرعت عملی میشود وصورت قوانین‌کلی ودائمی را پیدا میکند .

ورود مقدار بسیارزیادی از کتابها ومجلات به کشور ممنوع گشته‌است وبنابر یك قانون مخصوص گمرکی ازورودآنها جلوگیری میشود . داشتن کتابهائی که «خطرناك» شمرده میشود ممکن است حتی موجب رفتن زندان ومحکومیت های سنگین بشود . اگر کسی بخواهد بشکل‌آزادانه وصریحی دربارهٔ مسائل سیاسی یااقتصادی روزاظهارعقیده کند یاخبری دربارهٔ تحولات اوضاع اجتماعی وفرهنگی درروسیهٔ شوروی بیان دارد با مقررات سخت وخشن سانسور مواجه میشود .

مجلهٔ « مدرن رویو » (مجلهٔ جدید) بعلت آنکه مقاله ئی از دکتر رابیندرانات تاگور دربارهٔروسیه‌منتشر کرده بودمورد اخطار رسمی قرار گرفت وتهدیدبه‌توقیف‌شد. رابیندرانات تاگور این مقاله راپس ازمسافرت به‌شوروی ومشاهداتی که شخصأدرآنجا بعمل‌آورده بود منتشرساخت . معاون پارلمانی وزیر کشور درمورد این مقاله گفت که « دراین مقاله نتایج تسلط دولت بریتانیا برهند تحریف شده بود وباین جهت برای‌عدم انتشارآن‌اقدام گردید[1] »البته قضاوت دربارهٔ این نتایج تسلط بریتانیا بعهدهٔ سانسور بود ومابهیچوجه حق نداشتیم عقیده‌ئی به مخالفت باآن اظهار کنیم .

همچنین دولت باانتشار پیام‌مختصری که رابیندرانات‌تاگور برای « انجمن‌دوستان دوبلین » [2] فرستاده بود مخالفت کرد . وقتی که حکیم دانشمند وفیلسوف مشهوری‌مانند

قانونگزاری گفت که مجموع تعداد بازداشت شدگان سیاسی‌در زندانها ودر اردوگاههای اختصاصی بدینقرار است : دربنگال از ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ نفرودر اردوگاه‌دئولی ۵۰۰ نفریعنی‌مجموعاً ۲۰۰۰تا ۲۱۰۰ نفر. در واقع این رقم‌مربوط به‌بازداشت شدگان سیاسیست که بدون محاکمه ومحکومیت در زندانها نگاهداشته میشوند وشامل زندانیان سیاسی که محکوم شده‌اند نمیشود. در موردمحکومیت‌ها هم قابل تذکراست که احکام صادره بسیار سنگین است بقراریکه خبرگزاری‌آسوشیتدپرس‌اخیراً (در ۱۷ دسامبر۱۹۳٤) از کلکته خبرداد دادگاه عالی‌آن شهریك نفررا باتهام حمل اسلحهٔ غیرمجاز به نه سال زندان محکوم ساخته است در حالیکه متهم را فقط با یك رولور که شش فشنگ داشته است توقیف کرده بودند.

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در تاریخ ۱۲ نوامبر۱۹۳٤

۲ ـ دوبلین‌مرکز کشورایرلنداست که‌براثرمساعی‌دلیرانه‌مردم‌ایرلندآزادی خویش‌را بدست‌آورد وحکومتی جدا از بریتانیا تشکیل داد. ـ م

تاگور که همواره علاقه‌اش متوجه مسائل فرهنگی است وخودرا ازسیاست دور نگاهمیدارد و هم مورد احترام سراسر هند است و هم شهرت جهانی دارد تااین اندازه تحت فشار و محدودیت قرار میگیرد میتوان تصور کرد که بامردم عادی و گمنام چگونه معامله میشود!

حتی بدتر ازمحکومیت‌ها وفشارها وتوقیف‌ها محیط ترس‌آلودی است که بوجود آورده‌اند. دروضع موجود غیرممکن است که بتوان بشکل شرافتمندانه بروزنامه‌نگاری پرداخت یامطالبی برای تعلیم تاریخ واقتصادوسیاست ومسائل جاری بدیگران آموخت[1]. برروی این زمینهٔ عجیب و دریك چنین محیطی است که باصطلاح میخواهند اصلاحاتی در هند انجام دهند ویك دولت مسئول بوجودآورند وباین قبیل اقدامات بپردازند.

هرشخص باذکاوتی میداند که دنیای امروز یك دوران نگرانی واضطراب عظیم‌را میگذراند که ممکن است احساس آن بصورت مبهم وضعیف یابصورت حاد وتندی باشد. درهرحال یك عدم رضایت مهیب وشدید نسبت به اوضاع وشرایط موجود درهمه‌جاوجود دارد. تغییرات و تحولات بسیار که بکلی بعید بنظر میرسید اکنون در برابر دیدگان ما تحقق یافته است و آینده بهرشکلی که باشد درهر حال یك چیزخیالی وتحقق ناپذیر بصورت‌تصورات ذهنی فیلسوفان وعلمای اجتماع واقتصاد نخواهد بود. آینده وتحولات آن واقعیتی محسوس خواهد بود که در زندگی هرفرد اثر خواهد گذاشت وآنرا بهتر یابدترخواهد ساخت‌ومسلماً وظیفهٔ هر کس اینست که نیروهای مختلفی راکه دست اندر- کارتهیهٔ آینده هستند بخوبی بشناسد ودربارهٔ راه‌آیندهٔ فعالیت خود تصمیم بگیرد.

اکنون دنیائی بپایان میرسد ودنیای جدیدی شکل‌میگیرد وضرورت داردکه‌برای مسائل موجود پاسخ های درستی جستجو شود. امابرای اینکه بتوان پاسخهای صحیحی بدست‌آورد باید ابتدا مسائل را بدرستی دریافت وتشخیص داد.

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - در ٤ سپتامبر۱۹۳۵ بیانیه‌ئی‌دربارهٔ قوانین مطبوعاتی‌هند، در مجمع قانونگزاری قرائت گردید در این بیانیه ادعا شده بود که در سال ۱۹۳۰ به بعد، ٥١٤ روزنامه از طرف دولت به بهانه حفظ امنیت وبرای سپردن‌وثیقه توقیف شده‌اند.ازاین عده ۳٤۸ روزنامه بکلی‌انتشار خودرا تعطیل کردند زیرانمیتوانستند مبالغ هنگفتی که بعنوان وثیقه و سپرده از ایشان مطالبه میشد بپردازند و ١٦٦ روزنامه مبلغ ۲٥۲۸٥۲ روپیه وثیقه سپردند.

اخیراً (در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳٥) یکرشته‌مقررات دیگر که باز هم‌آزادیهای عمومی‌رابرای-دوران‌ممتدی محدودتر میسازد وضع شده است مهمترین آنهاکه بنام قانون «اصلاح قانون جنائی» میباشد در سراسرهند قابل انطباق میباشد این قانون هرچند در مجمع قانونگزاری رد شد اما بعداً بنابریك فرمان مخصوص فرمانراوی کل‌به آن اعتبار داده شده است وبکار بسته میشود. در بسیاری از استانها چنین قوانین ومقرراتی‌با همین وضع بوجودآمده وباجراگذارده شده است.

متأسفانه سیاستمداران‌ما بایك بی‌خبری یالاقیدی عجیب بحوادث جهانی‌مینگرند. چنین بنظرمیرسد که این بی‌خبری اکثریت عظیمی ازصاحبان‌مقامات رسمی هندرادرخود گرفته‌است زیراکارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ خدمات‌عمومی هندبرای‌خود یك زندگی‌محدود دارند که باخوشی‌وآسایش‌میگذرد. فقط مقامات رسمی بسیارعالی‌دولت‌ومأمورین‌عالیرتبهٔ انگلیسی‌هستند که باین‌مسائل‌توجه دارند. البته دولت‌بریتانیا ناچاراست که‌حوادث جهانی رامورد توجه‌قراردهد وسیاست خودرا باآن هماهنگ سازد.

همه میدانند که سیاست خارجی بریتانیاتااندازهٔ زیادی درتحت تأثیر این‌فکرقرار دارد که مالکیت خودرا برهند محفوظ نگاهدارد وازهند درمقابل تجاوز دیگران‌حمایت کند. آیاچندنفر ازسیاستمداران‌هندمتوجه‌هستند که امپریالیسم ژاپن یا قدرت روزافزون اتحاد شوروی یاتحریکات انگلیس وروس وژاپن درسینکیانگ، یاحوادث‌آسیای میانه باافغانستان باایران باسیاست هندارتباط بسیار نزدیك دارد؟ اوضاع‌آسیای میانه بشکل نمایانی دروضع کشمیر اثر خواهدگذاشت وآنرا بصورت محوری برای سیاست ودفاع بریتانیا درخواهدآورد.

حتی مهمتر از اینها، تغییرات اقتصادی بزرگیست که درجهان صورت گرفته است. ما باید توجه داشته باشیم که دیگر دوران رژیمهای اقتصادی قرن نوزدهم طی‌شده است وآن رژیمها بااحتیاجات اقتصادی امروز قابل انطباق نیستند. نظرمدافعین چنان‌اقدامات وکسانی که میخواهند باملاحظه سوابق قبلی اقدام کنند وجلو بیایند درموقعیکه‌هیچگونه زمینه وسابقهٔ قبلی وجودندارد ارزشی نمیتواند داشت. احتیاجات امروز باسوابق گذشته تناسبی‌ندارد. مانمیتوانیم یك گاری روستائی راکه باگاو کشیده میشود بروی خطوط راه‌آهن‌بگذاریم‌وآنرا یك قطار راه‌آهن بنامیم. چنین وسیله‌ئی‌یك مانع مزاحم‌ودست‌وپاگیراست که باید از سرراه برداشته شود وبکناری افکنده شود.

اکنون زمانیست که صرفنظر از روسیه که بکارها وروشهای جدید می‌پردازد حتی درسایر نقاط جهان هم از «روشهای جدید» وتغییرات وسیع صحبت میشود. پرزیدنت روزولت باتمام میلی که برای حفظ وتقویت سیستم‌کاپیتالیستی دارد، باشهامت فراوان طرحهای عظیمی را آغاز کرده است که ممکن است زندگی‌آمریکا را بکلی تغییر دهدو دگرگون سازد. اوهم از «نابود ساختن وازمیان بردن امتیازات کسانی که امتیازات فراوان دارندبمنظور بالاآوردن‌موثر زندگی کسانی که امتیازاتی ندارند» صحبت‌میکند ممکن است که او درین منظور توفیق پیدا کند یانکند امادرهرحال شهامت او ومیل او برای اینکه کشورش‌را ازجادهٔ کهنهٔ‌قدیمی بیرون آوردودرطریق‌تازه‌ئی‌هدایت کندانکار ناپذیرمیباشد. اوباکی‌ندارد ازاینکه سیاست خود راتغییردهد واشتباهات خود راپپذیرد.

در انگلستان آقای للوید جرج با یك «برنامهٔ جدید» برای یك سیاست اقتصادی تازه جلو آمده است. ما نیز در هند به برنامه‌های جدید و سیاست‌های تازه احتیاج داریم. ادعا و فرضیات سابق مبنی بر اینکه «هرچه دانستنی بود دانسته شده و هرچه انجام شدنی بود انجام شده» دیگر بکلی بی‌معنی و خطرناك است.

ما مسائل بیشماری در برابر خود داریم و باید با آنها جسورانه مواجه شویم. آیا واقعاً سیستم اقتصادی واجتماعی کنونی باوجود آنکه نمیتواند احتیاجات زندگی توده‌هارا برآورد و وضع آنها را بهترسازد حق دارد ادامه ودوام یابد؟ آیا سیستم دیگری نیست که نوید زندگی بهتری را با خود داشته باشد؟ آیا تغییروضع سیاسی بتنهائی میتواند بهبودی در اوضاع ایجاد کند؟ اگرضرورت ایجاد میکند که در وضع منافع مستقر طبقات حاکمهٔ کنونی بمنظور بهبودزندگی اجتماعی تغییراتی داده شود آیا عاقلانه‌وموافق اصول اخلاقیست که از این تغییرات بقیمت بدبختی ورنج توده‌ها جلوگیری شود؟ بدیهی است که در این موارد البته منظور این نیست که با منافع مستقر و موجود مخالفت شود بلکه منظور اینست که از تجاوز نسبت بمنافع دیگران جلوگیری گردد. اگر موقع آن رسیده است که بوضع صاحبان این منافع پایان داده شود طبعاً باید چنین کاری صورت پذیرد. جای تردید نیست که باید توافقی در این مورد صورت گیرد. هرچند که ممکن است کسانی چنین کاری را موافق یا مخالف عدالت بشمارند در هرحال اوضاع باید تغییر یابد. توافق و تغییروضع ظاهراً نباید منافع موجود و مستقر یکدسته را از میان بردارد و در عوض آن منافع جدیدی برای یك دسته دیگر بوجود آورد. بلکه باید هدفهای خیلی وسیعتر و تغییرات اساسی‌تررا در نظر بگیرد.

برای حل این مسئله شاید مصلحت آن باشد که حتی المقدور خسارات کسانی که منافع ایشان از دست میرود بشکل عاقلانه‌ئی جبران گردد تا از جدالهای شدید جلوگیری شود زیرا ممکن است که زیان و ضرر یك چنین مجادلات و تصادمات خیلی بیشتر باشد. اما متأسفانه سراسر تاریخ بما نشان میدهد که صاحبان منافع مستقروموجود هرگز یك چنین سازش ومصالحهٔ عاقلانهٔ را نمی‌پذیرند. طبقاتی که نقش حیاتی خود را در جامعه از دست میدهند بشکل عجیبی عقل و فهم خود را هم گم میکنند. آنها بقماری داخل میشوند که میخواهند در آن یا همه چیز داشته باشند یا هیچ، و بدین جهت است که همه چیزخود را می‌بازند و پاك ورشکسته میشوند.

اکنون (بقول کمیتهٔ عاملهٔ کنگره) «یکرشته صحبت‌های لغو» در بارهٔ ضبط آیندهٔ اموال‌ودارائی اشخاص ثروتمند و نظایراین حرفها شایع شده است. در واقع ضبط وغارت

دائمی ومداوم اموال دیگران اساس سیستم کنونی اقتصادی است واگر تغییرات اجتماعی پیشنهاد میشود برای اینست که باین وضع پایان داده شود . در جامعهٔ کنونی هر روز محصول کارکارگران از طرف سرمایه‌داران ضبط وغارت میشود . نتایج زحمت دهقانان نیزهمیشه از راه افزایش مالیاتها وسهیمه‌های اربابی بشکلی غارت میگردد که آنها هرگز تقریباً نمیتوانند این حقوق را بپردازند. در روزگارهای سابق اراضی اشتراکی که ملك عموم مردم بوده است از طرف بعضی اشخاص، غصب وضبط شده است و بصورت املاك وسیع درآمده است وازین راه مالکیت دهقانان از میان رفته ونابود شده‌است. درواقع غصب وضبط اساس وجانمایهٔ سیستم کنونی جامعهٔ ماست.

برای جبران این ضبط و غصبی که در طول زمان صورت گرفته است و میگیرد خود جامعه هم تا اندازه‌ئی تدابیری اندیشیده است که خود آنها نیز نوعی ضبط و غصب میباشد مانند اخذ مالیاتهای سنگین، مالیات برارث ، قوانین دربارهٔ عدم پرداخت دیون از طرف بدهکاران، انفلاسیون ونظایرآنها. حتی اخیراً دیدیم که دیون وبدهکاریهای ملی وعظیم نیزمورد انکار قرارگرفت[1] این کار نه فقط از طرف اتحاد شوروی صورت گرفته است بلکه حتی کشورهای بزرگ که رهبری کنندهٔ سیستم سرمایه‌داری هستند نیز چنین کاری کرده‌اند. بزرگترین نمونهٔ این امر انکار دیون وقروض انگلستان به ایالات متحدهٔ امریکا میباشد که سرمشق خوبی در برابرهند میباشد واگر هند هم بخواهد چنین کاری بکند برای انگلستان خیلی خطرناك خواهد بود.

اما تمام این قبیل ضبط وغصب اموال و این قبیل عدم پرداخت دیون بثروتمندان فقط کمك بسیار ناچیزی در وضع اجتماعی طبقات غارت شده بوجود می‌آورد و جامعه‌را از علل اصلی بیماریهایش نجات نمیدهد. اصولا باید جامعه را از نوو بشکل نوینی ساخت که درآن علل بدبختی‌ها از میان برود ونابود شود[2].

برای انتخاب روشی بمنظور تغییردادن نظم موجود باید بسنجیم که تغییرات از نظر مادی ومعنوی به چه قیمتی تمام خواهد شد. در این مواردنباید بروشهای کوته‌نظرانه و محدود بپردازیم. باید ببینیم که‌هرچیزتا چه اندازه در توسعهٔ شادمانی وخوشبختی انسان وپیشرفت مادی ومعنوی اوبما کمك میکند. اما در هرحال باید همواره در خاطر و ذهن

---

۱ ــ اشاره باین موضوعست که کشور شوروی پس از انقلاب ازمطالبات روسیه از کشورهای خارجی صرفنظر کرده ودیون خودرا هم نپرداخت ــ م .

۲ ــ منظور اینست که اصولا باید شکل کنونی جامعه تغییرپذیرد وجامعهٔ نوین سوسیالیستی بوجود آید که درآن علل بدبختی‌های اجتماعی ازمیان میرود ــ م

خود داشته باشیم که عدم‌تغییروضع موجود به چه‌قیمت گزافی برای ما تمام میشود واکنون چگونه باید بار سنگین محرومیتها و ناکامیهای زندگی و گرسنگی و فقر ومصیبت و انحطاط روحی ومادی را بدوش بکشیم.

سیستم‌اقتصادی کنونی‌همچون یك‌شط عظیم وسیلابی‌است که‌طغیان‌میکند و بسیاری از موجودات انسانی‌را نابودوتباه میسازد. ما نمیتوانیم از راه برداشتن‌آب شط بوسیلهٔ سطل جلوی آنرا بگیریم یا جان مردم را نجات دهیم. بلکه لازمست برای‌مقابله باآن سد ها و خاکریزهای عظیم ساخته شود وکانالهائی بوجود آید تا نیروی مخرب آب مسخر گردد وبرای بهبود زندگی انسان بکار رود.

بدیهی‌است که‌تغییرات وسیعی که‌سوسیالیسم‌پیش بینی‌میکند نمیتواند بطورناگهانی وبوسیلهٔ تصویب چندقانون تحقق پذیرد. اما در هرحال یکرشته قوانین‌ونیروهای‌اساسی لازمست که جامعه را در طریق پیشرفت قرار دهد و برای ساختمان جدید آن بنیانی فراهم سازد. وقتیکه بنای عظیم یك جامعهٔ سوسیالستی‌آغاز گردد دیگرنه میتوان آنرا بدست تصادفات و اتفاقات سپرد و نه میتوان آنرا بطور نامنظم دنبال کرد که در فواصل‌کار آنچه ساخته شده است ویران گردد. بدینقرار اگر باید باین‌کار پرداخت لازمست قبلا وسایل‌آنرا مهیا ساخت وموانع ومخالفت‌های اساسی راکه مانع پیشرفت کار خواهد بود مرتفع کرد. البته منظور از این تغییرات و از بوجود آوردن یك نظام نوین این نیست که مردم از زندگی‌محروم شوند بلکه منظور آنست که زندگی جدیدی فراهم‌گردد وکمبودی‌وفقر کنونی به‌وفوروفراوانی‌آینده‌مبدل شود. اما برای این‌منظور راه حرکت باید مسلماً از موانع واز منافع خودخواهانه‌ئی که جامعه را در حالتی عقب مانده نگاهمیدارد پاك شود. همچنین راهی که باید انتخاب شود با خوش‌آمدن یاخوش نیامدن ما ارتباطی‌ندارد وحتی‌با نفس عدالت خیالی‌هم مربوط نیست بلکه این راه باید از نظراقتصادی شایسته ومتناسب باشد وبتواند پیشرفت وترقی‌را تأمین سازد وباشرایط متغییرزمان منطبق گردد وقادر باشد که نیکی و رفاه را برای توده‌های وسیع انسان و حد اکثرموجودات بشری تأمین سازد.

در هرحال تصادم منافع حتمی واجتناب ناپذیر است. در این جریان راه میانه‌ئی وجود ندارد. هر یك از ما باید طرف خود را انتخاب کنیم و پیش از آنکه به انتخاب بپردازیم باید بدانیم وبفهمیم که چه‌میخواهیم.هواداری احساساتی ولفظی‌از سوسیالیسم کافی‌نیست. بلکه تمایل‌ما بسوسیالیسم‌باید با فهم ومنطق وسنجش واقعیات واستدلالات وانتقادات دقیق درجزئیات‌همراه باشد.درکشورهای غرب مقادیرزیادی کتاب وانتشارات گوناگون‌ازاین‌نوع‌وجوددارد امادرهندازاین حیث فقدان عظیمی‌محسوس است وبسیاری

کتب خوب ومفید اجازهٔ ورود بدست نمی آورند . خواندن کتابهای کشورهای دیگر هم کافی نیست . اگر هند باید بصورت یك جامعهٔ سوسیالیستی ساخته شود باید این کار با رعایت مقتضیات وشرایط خاص هند انجام پذیرد وبدین منظور مطالعهٔ دقیق و عمیق این شرایطومقتضیاتضرورتقاطع دارد. مابکارشناسانموظفیاحتیاج داریم که نقشه‌های دقیق تغییراتآینده را با رعایت تمام جزئیات کار مورد مطالعه قرار دهند وتهیه کنند . متأسفانه اغلب کارشناسان ما یا در خدمت رسمیدولت هستند و یا در دانشگاههای نیمه رسمی کار میکنند وجرأت ندارندکه در چنین راههائیپیش بروند.

برای برقراری سوسیالیسم تنها یك زمینهٔ فکری کافی نیست. بلکه نیروهای یك نهضت عمومیهم‌لازمست . اما من احساس‌میکنم که‌بدون داشتن یك زمینهٔ فکری‌استوار هرگزنخواهیم توانست به‌اصل موضوع بپردازیم یا یك نهضت نیرومند بوجود آوریم . در وضع فعلیمسئلهٔ دهقانان مهمترین مسئلهٔ زندگی‌اجتماعی‌هند است و ظاهراً این مسئله تا مدتها بهمین اهمیت هم باقیخواهد ماند در صورتیکه موضوع صنایع فعلا اهمیتش تا این اندازه نیست ودر آینده بتدریج افزایش خواهد یافت . آیا هدف ما در این موارد چیست؟آیامیخواهیم یك کشور دهقانی باشیم یا یك کشور صنعتی؟ بدیهی‌است که ما ناچار هستیم در درجهٔ اول بصورت کشور کشاورزی باقی بمانیم اما میتوانیم وحتیتصور میکنم که باید در طریق صنعتیشدن‌هم پیش برویم.

زمامداران امور صنعتیما بشکل شگفت انگیزی از حیث افکار خـود عقب مانده هستند.آنهاحتی مانندکاپیتالیست‌ها وسرمایه داران امروزیهم نیستند . توده های مردم مابقدری فقیرهستندکه ازنظر اقتصادی نمیتوان به‌آنهابصورت مصرف کنندگان کالاهای تولیدی نگریست زیرا عملا بعلت فقرخود هیچگونه قدرت خرید ومصرف کالا ندارند . آنهادرکمال مرارت برای افزایش دستمزد و کم کردن ساعات کار خـود مبارزه کنند . اخیراً ساعات‌کاردرکارخانه های‌صنایع پنبه از ده ساعت‌به نه ساعت در روز تقلیل‌داده‌شد درنتیجهٔ این‌تقلیل ساعات‌کار، صاحبان صنایع احمدآباد از دستمزدکارگران حتیدرقسمت پارچه بافی کم کردند. بدینقرار تقلیل ساعات‌کار بشکل‌فعلی برای‌کارگران بجای‌افزایش نسبی رفاه ایشان بمعنیتقلیل دستمزد ودرنتیجه پائین‌تر رفتن‌سطح زندگی حقیروفقیرانهٔ ایشان بوده است .

اتخاذ روشهای جدید درصنایع هرچند برسرعت کار وافزایش تولید کمك میکنند امادر وضع کنونی فشار بیشتری بردوش‌کارگـران وارد میسازد وموجب خستگی بیشتر ایشان میگردد بدون‌آنکه بردستمزد ایشان‌هم بهمین تناسب افزوده شود . نظرهای کلی که درمیان صاحبان صنایع کشورما وجود دارد نظریات کهنه وقدیمی اوایل قرن‌نوزدهم

است آنها هروقت که فرصت مناسبی بدستشان می‌افتد منافع هنگفتی بجیب خود میزنند درحالیکه دراین مواقع زندگی کارگران بهمان وضع سابق باقی میماند اما درموقعیکه کمی از درامد های هنگفتشان کم میشود شکایت آغاز میکنند که بدون تقلیل دردستمزد های کارگران نخواهند توانست بصنایع خودادامه دهند. صاحبان صنایع هند نه فقط از کمك وهمراهی دولت استفاده می برند بلکه حتی سیاستمداران طبقات متوسط ماهم از ایشان هواداری میکنند. تازه باید درنظر گرفت که وضع کارگران صنایع پنبه دراحمدآباد باتمام مسکنت ومصیبتشان بطور نسبی ازکارگران همکارایشان در بمبئی وجاهای دیگر بهتر است . همچنین وضع کارگران صنایع پنبه رویهمرفته ازوضع کارگران صنایع کنف بنگال وکارگران معادن بهترمیباشد. زندگی کارگران صنایع کوچك وغیرمتشکل ازوضع زندگی کارگران صنایع بزرگ هم پست‌تر ودشوارتر است .

مقایسهٔ کاخهای عظیم میلیونرهائی که صاحبان صنایع کنف وپنبه میباشند و مظاهر زندگی پرشکوه وتجمل ایشان با کلبه‌های نکبت باری که کارگران نیمه‌جان درآنها زندگی میکنند باید تأثر شدیدی درهمه کس بوجود آورد . اما این تضاد عجیب وفوق‌العاده در نظرما عادیست واغلب ازکنار آنها میگذریم بدون آنکه هیچگونه تأثیر وعکس العملی درما بوجودآید .

هرچند وضع کارگر صنعتی هند ازنظر درامد بسیاربد و ناگوار میباشد اما بازهم از وضع دهقان هندی خیلی بهتراست. دهقان فقط یك مزیت برای خود دارد وآن اینست که درهوای آزاد زندگی میکند ولااقل ازکوچه‌های کثیف محلات فقیرانه دور است اما دهقان تیره روز هندی چنان به اعماق فقر فرورفته است که حتی هوای آزاد دهکده هم بقول گاندی جی درنظرش همچون عفونت کود حیوانی میباشد . در دهقان هندی احساس همکاری بادیگران ومیل کوشش برای نیکی ورفاه اجتماعی وجود ندارد . البته عیبجوئی کردن از او بااین‌جهات خیلی آسانست اما آیا مخلوق بیچاره وقتی که زندگی برایش فقط بصورت یك رنج جانفرسا ویك مبارزهٔ دائمی برضدآنچه ازهمه‌سو برسر اوفرود می‌آید جلوه میکند چه میتواند کرد ؟ درواقع خود این امر صورت یك معجزه حیرت‌آور رادارد که او درچنین شرایطی چگونه زنده میماند ؟!

بقراریکه تحقیق شده است درامد متوسط یك دهقان عادی در پنجاب در سال ۲۹-۱۹۲۸ برای هرفرد درحدود نه‌آنه[1] بوده است. این درامد درسال ۳۱-۱۹۳۰ به

---

۱ ــ هر « روپیه » ۱٦ « آنه » است وهرآنه امروز به پول ایران درحدود یك ریال ارزش دارد ــ م

نه پایی [۱] برای هرفرد تنزل یافته است ؛ وتازه دهقان پنجاب وضعش از دهقان ولایات متحده و بیهار و بنگال خیلی بهتر ومرفه‌تر است. رویهمرفته درنواحی غربی ولایات‌متحده (مانند گوراخپور وغیره) در دورهٔ فراوانی ورفاه پیش از تنزل قیمت‌ها مزدیك دهقان درهرروز دوآنه بود. درچنین وضعی صحبت از بالابردن سطح‌زندگی حقیردهقان بوسیلهٔ اقدامات نیکوکارانه وخیریه یاتغییر دادن واصلاح زندگی روستا بوسایل معمولی‌درواقع درحکم مسخره کردن دهقان وزندگی فقیرانهٔ او خواهد بود .

آیاچگونه میتوان ازاین مهلکهٔ سیاه بیرون‌آمد ؟ هرچند که بالاآوردن زندگی توده های مردم درموقعیکه تااین اعماق سقوط کرده‌اندکاری بسیار دشوار است‌امابدون تردید برای‌این منظور وسایل گوناگونی وجود دارد .مشکل‌واقعی‌این‌کار وجود صاحبان منافع خاصی است که از این وضع سود میبرند وباهرگونه تغییروضعی مخالف هستند . همچنین‌تاوقتی که تسلط امپریالیسم واستعمار وجوددارد ظاهراً هیچگونه تغییری‌نمیتواند تحقق پذیرد .

آیا هند در سالهای آینده به چه جهتی متوجه خواهد شد ؟ چنین بنظر میرسد که کمونیسم‌وفاشیسم دوتمایل اصلی و عمدهٔ زمان ما هستند وتمایلات‌میانهٔ‌این‌دوو گروههای متزلزلی که درفاصلهٔ هواداران این دونظریه قرار دارند بتدریج از میان میروند . «سر ملکولم هایلی» پیش بینی کرده است که هند راه ناسیونال سوسیالیسم را که نوعی از فاشیسم میباشد اتخاذ خواهد کرد . شاید تا آنجاکه مربوط به آیندهٔ نزدیك است حق با اوباشد . هم اکنون تمایلات فاشیستی درمیان مردان وزنان جوان هند بشکل نمایانی بچشم میخورد . این تمایل دربنگال خیلی بیشتراست وتا اندازه‌ئی در سایر ایالات هم محسوس است وحتی کم کم درکنگره هم منعکس میگردد.ازآنجاکه فاشیسم باافراطی‌ترین اشکال خشونت همراهست طبقهٔ مسن کنگره که هوادار عدم خشونت هستند از آن وحشت دارند . اما آنچه باصطلاح زمینهٔ فکری وفلسفی فاشیسم نامیده میشود-یعنی یك دولت متقدرودیکتاتوری مرکزی که درآن مالکیت خصوصی محفوظ بماند ومنافع طبقهٔ حاکمه وصاحبان منافع‌موجود هرچند تحت کنترل‌قرارگیرد تقلیل‌یابد ولی هرگزازمیان نرود-برای این دسته ازسران کنگره جذبهٔ خاصی دارد . آنها تصورمیکنندکه این راه یك شاهراه طلائی است که هم گذشته را محفوظ نگاه خواهد داشت وهم زندگی‌جدیدی بوجود خواهد آورد . اما این موضوع که آیا میتوان چنین نانی پخت که قابل‌خوردن‌هم باشد خود موضوع دیگری است .

---

۱ ـ هر « پائی » یك دوازدهم آنه میباشد ونه پائی سه چهارم آنه یعنی در حدود ۷۵ دینار پول ایران میشود ـ م .

مهمترین کسانیکه مجذوب فاشیسم میشوند طبعاً جوانان عضو طبقات متوسط هستند. دروضع حاضر قسمتی از طبقهٔ متوسط هستند که طبقهٔ انقلابی هند بشمار میروند. کارگران و دهقانان هند که ذخایر انقلاب میباشند هنوز به اندازهٔ طبقهٔ متوسط انقلابی نیستند. البته بدون تردید کارگران بالقوه خیلی انقلابی تر هستندو از تمام طبقات انقلابی تر میباشند. طبقهٔ متوسط هند که طبقهٔ انقلابی کنونی میباشد با احساسات ناسیونالیستی خود زمینهٔ مساعدی برای انتشار و توسعهٔ افکار فاشیستی تشکیل میدهد اما تا وقتیکه تسلط حکومت خارجی بر هند وجود و ادامه دارد فاشیسم با مفهوم اروپائی خود نمیتواند در اینجا توسعه و رواج یابد. فاشیسم هند ناچار باید درراه تحصیل استقلال هند قیام کند و بدینقرار نمیتواند با امپریالیسم بریتانیا متفق و متحد شود و ناچار است بسوی توده‌ها متمایل شود و درمیان توده‌های مردم برای خود هوادار جستجو کند. اگر کنترل بریتانیا درهند ازمیان میرفت بعلت هواداری و مساعدتی که قشرهای بالائی طبقات متوسط و صاحبان منافع مستقر و موجود نسبت بافکار فاشیستی دارند محتملا فاشیسم درهند رشد سریعی پیدا میکرد اما کنترول بریتانیا باین زودی ازمیان نخواهد رفت و مسلماً دراین فرصت با وجود محدودیتها و تضییقات شدیدی که از طرف حکومت بریتانیا بوجود آمده است افکار سوسیالیسیی و کمونیستی رواج فراوانی بدست خواهد آورد و افکار فاشیستی را عقب خواهد راند. اکنون حزب کمونیست درهند غیرقانونی میباشد اما افکار کمونیستی از راههای غیرمستقیم وحتی بوسیلهٔ هواداران سوسیالیسم و سمپاتیزانهای کمونیسم و اتحادیه‌های کارگری که برنامه‌های مترقی دارند انتشار می‌یابد.

هرچند که درمیان فاشیسم و کمونیسم، هواداری و تمایل قلبی من کاملا بسوی کمونیسم میرود اما صفحات همین کتاب نشان میدهد که من از اینکه بتوانم یك نفر کمونیست باشم خیلی بدورم. راه وروش من شاید هنوز بروشهای قرن نوزدهم نزدیکتر بباشد. شاید احساسات بشردوستانه وسنن آزادیخواهانهٔ لیبرالی باندازه‌ئی درمن اثر گذاشته است که نمیتوانم خود را کاملا اززیر نفوذ آنها بیرون بیاورم. این زمینه وسابقهٔ افکار بورژوائی همه جا همراه من هست و طبعاً بسیاری از کمونیست‌ها را نسبت به من خشمگین میسازد. من اعتقاد به اصول خشك وجامد (دگماتیسم) را دوست ندارم. از اینکه نوشته‌ها و آثار «کارل مارکس» یا هر کتاب کمونیستی دیگر همچون وحی منزل تلقی گردد که نتوان در آن هیچ چیز را تغییرداد خوشم نمی‌آید. من با دسته بندی‌ها و تحقیقات بدعت آمیزی که ظاهراً ازخصوصیات کمونیسم جدید شده است موافق نیستم. همچنین بسیاری از آنچه رادرروسیه رویداده است ومخصوصاً خشونت‌های فوق‌العاده‌ئی را که دردورانهای عادی صورت گرفته

or not? Hardly a reference to what we are driving at, hardly a thought of real issues.

Never in the long range of history has the world been in such a state of flux as it is today. Never has there been so much anxious questioning, so much doubt and bewilderment, so much examining of old institutions, existing ills and suggested remedies. There is a continuous process of change and revolution going on all over the world, and everywhere anxious statesmen are almost at their wits' end and grope about in the dark. It is obvious that we are a part of this great world problem and must be affected by world events. And yet, judging from the attention paid to these events in India, one would not think so. Major events are recorded in the news columns of papers but little attempt is made to see behind and beneath them, to understand the forces that are shaking and re-forming the world before our eyes, to comprehend the essential nature of social, economic, and political reality. History, whether past or present, becomes just a magic show with little rhyme or reason, and with no lesson for us which might

نمونۂ خط نہرو

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

است دوست نمیدارم با اینهمه بازهم هرروز بیشتر به فلسفهٔ کمونیستی متمایل میشوم.

ممکن است که «مارکس» در بعضی از اظهارات خودیادرقسمتی‌ازتئوریهاونظریات خود اشتباهاتی داشته باشد،البته من صلاحیت ندارم که دراین مواردقضاوت کنم،امابنظر من اویك بصیرت و روشن بینی فوق‌العاده دربارهٔ اجتماع داشته است و این روشن بینی و بصیرت هم ظاهراً نتیجهٔ روشهای علمی است که درکارو مطالعات‌خود بکار بسته است. انطباق این روش علمی چه در مورد گذشته‌های تاریخی وچه در مورد مسائل و حوادث جاری بماکمك میدهد که خیلی بیشترو بهترازهرراه دیگرمسائل را بفهمیم و بهمین جهت است که بهترین وروشن‌ترین تجزیه وتحلیل‌ها دربارهٔ تغییراتی که دردنیای امروز روی میدهد بوسیلهٔ نویسندگان مارکسیست صورت میگیرد .

البته آسانست که بگوئیم«مارکس»به بعضی تمایلات‌بعدی مانند رشد وقیام عناصر انقلابی درمیان طبقات متوسط‌که امروز اهمیت مخصوصی کسب کرده‌اند کمترتوجه کرده یا دراین موارد دچاراشتباهاتی شده است . اما بنظر من مهمترین ارزش مارکسیسم در آنست که درآن جمود ودگماتیسم وجود ندارد .

مارکسیسم یك نظریهٔ خاص ویك روش مطالعه وطریقهٔ عمل مخصوص بخود دارد که بسیارزنده است . این نظریه بما کمك میکند که در زمان خودمان عناصر جامعه را بخوبی بشناسیم وراه اقدام وخروج ازبن‌بست مشکلات را هم بدرستی پیدا کنیم.

درمارکسیسم حتی روش اقدام وطریقهٔ عمل هم بصورت یك راه تغییر ناپذیرتعیین نشده است بلکه همواره توصیه میشود که اقدامات بایدباموقعیت‌های خاص زمان و مکان متناسب باشد . درهرحال نظر«لنین» چنین بود و اوصحت این نظرخود را ازراه سازش دادن اقداماتش با مقتضیات متغییر زمان بشکل درخشانی به ثبوت رساند . «لنین» بما میگوید : «اگربخواهیم دربارهٔ سئوال مربوط به وسایل قطعی مبارزه ، بدون آزمایش جزئیات مربوط به موقعیت خاص زمان ومکان و مرحلهٔ مخصوص تحول و تکامل مبارزه بوسیلهٔ یك«بلی»یا یك«نه» پاسخ بگوئیم بکلی ازمارکسیسم دورخواهیم افتاد» وهمچنین میگوید : «هرگزهیچ چیز بصورت قطعی ونهائی نمیباشد و ما باید برای اقدامات خود ازموقعیت‌ها درس بیاموزیم» .

بعلت همین نظریهٔ وسیع وقابل فهم است که یك کمونیست واقعی وفهمیده‌به حیات اجتماعی با نظرخاصی مینگرد . برای اوسیاست یك رشته اقدامات خود خواهانه یا یك پیشروی کورکورانه درمیان تاریکی وابهام نمیباشد. ایدآلها و هدفهائی که او در راه وصول به آن کارمیکند به مبارزه و به فداکاریهائی که دانسته و آگاهانه با آن مواجه

میگردد معنی ومفهوم خاصی می بخشد . احساس میکند که یکی ازافراد وقسمتی ازارتش عظیمی است که به پیش میرود تا سرنوشت مقدرانسان را تحقق بخشد واحساس‌میکند که «قدم بقدم همراه تاریخ درحرکت است».

شاید بسیاری ازکمونیست‌ها ازاحساس تمام این چیزها بدور باشند . شاید فقط شخصی مانند «لنین» میتوانست زندگی را باین صورت و با مفهوم کاملش درك کندو باین جهت اقداماتش تا این اندازه مؤثر واقع میشد اما در هر صورت هر فرد کمونیست که فلسفهٔ نهضت و فعالیت خود را درك کرده باشد تا اندازه‌ئی چنین احساسی را در خود دارد .

اغلب تحمل کردن بعضی ازکمونیست‌ها وکنار آمدن با آنها خیلی دشوار است . آنها روشهای خاصی اتخاذ میکنند که دیگران را بخشم می‌آورد و ناراحت میسازد اما رویهمرفته آنها مردمانی بسیارمجرب وآزموده هستند وآنانکه خارج ازاتحادشوروی، هستند باید با مشکلات‌عظیمی مبارزه کنند.من‌همواره شهامت فوق‌العاده وقدرت‌فداکاری ایشان‌را تحسین کرده‌ام. آنها هم مانند میلیونها نفرمردم تیره روز دیگری که بجهات مختلف،زندگی‌مصیبت‌باری دارند‌بسیاررنج‌میبرند اما آنها این رنج خودرا کورکورانه تحمل نمیکنند وآنرا نتیجهٔ تقدیر بیرحم وعلاج ناپذیر نمیشمارند . آنها بصورت انسانهای فهمیده‌ئی رنج میکشند که بخوبی میدانند چرا و در راه چه منظوری رنج خود را تحمل میکنند. یك‌چنین رنجی یك عظمت ونجابت دردناك همراه خود دارد .

پیروزی‌یاشکست احتمالی آزمایشهای‌اجتماعی‌روسیه‌بطور مستقیم به‌اعتباروارزش نظریات مارکسیستی آسیب نمیرساند . طبعاًمیتوان تصور کرد که- هرچندهم بعیدبنظر میرسد - مجموعه‌ئی‌ازعوامل ومقتضیات نامساعد،یاترکیبی‌ازنیروهای‌مختلف،آزمایشهای شوروی را آشفته و نابود سازد . باوجود این باز هم ارزش تغییرات و تحولات عظیم اجتماعی که در آن کشور صورت گرفته‌است بجای خود باقی خواهدبود . با وجود آنکه من ازروی غریزهٔ خود نسبت به‌بسیاری چیزها که در کشور شوروی اتفاق افتاده است نفرت دارم احساس‌میکنم که شورویها بزرگترین‌امیدها رابرای دنیا بوجودآورده‌اند.

من درbارهٔ فعالیت‌های آنها اطلاع زیادی ندارم ودرموقعیتی هم نیستم که بتوانم درموردآنها قضاوت کنم. نگرانی‌بزرگ من‌ازاینست که‌میترسم خشونت زیاد وتضییقات فراوان زمینهٔ خطرناکی ایجاد کند وعواقب ناگواری ببارآورد که غلبه‌کردن برآنها بسیار دشوار باشد اما بزرگترین عامل مساعدی که برای زمامداران مقدرات روسیهٔ کنونی وجود دارد اینست که آنها هرگز ترسی‌ندارند که ازاشتباهات خود درس عبرت

بیاموزند . آنها میتوانند ازراه خطا بر گردند وراه نوین وصحیحی در پیش گیرند و در هرحال آنها همواره ایدآل وهدف خود را در برابر خویش دارند . فعالیت آنهـا در کشورهای دیگر در راه «انترناسیونال کمونیست» بیهوده وبیفایده بوده‌است اماظاهراً آن قبیل فعالیت‌ها اکنون تقلیل یافته‌است .

دروضع کنونی هند چنین بنظرمیرسد که کمونیسم وسوسیالیسم فعلا سرو صدائیست که ازهند خیلی دوراست مگراینکه فشار حوادث خارجی نفوذ و پیشرفت آنرا در اینجا تسریع کند . مافعلا دراینجا با کمونیسم سروکار نداریم بلکه باچیزی که یك«سیلاب»از آن زیادتر دارد یعنی باتمایلات شدیدت فرقه‌های مذهبی مواجه هستیم[۱]. وهند که با این افکار مشغول وسر گرم است دریك دوران تیرگی بسرمیبرد . مردان فعال نیروهای‌خود رابخاطر موضوعات ناچیز ودرتحریکات ودسته‌بندیها وفعالیت‌های بی‌ثمر تباه میسازند ومیکوشند باهروسیله که میتوانند ازیکدیگر پیش بیفتند . عدهٔ کمی ازایشان هستند که برای بوجود آوردن یك دنیای بهتر و یك زندگی فراخ تر علاقه‌ئی‌داشته باشند . شاید هم این وضع یك مرحلهٔ موقتی از زندگی ماست که بزودی خواهد گذشت و پایان خواهد یافت .

لااقل کنگره خود را از این وضع تیرهٔ فرقه‌های مذهبی جداودورنگاهمیداردااما نظریات کنگره هم جنبهٔ خرده بورژوائی دارد وچاره‌ئی کـه برای حل اختلافات فرقوی جستجومیکند نیزمثل سایر مسائل‌همان خاصیت خرده‌بورژوائی را دربردارد واین‌راهها هم نمیتواند به پیروزی وموفقیت منتهی شود .

کـنگره اکنون مظهر قشر های پائینی طبقهٔ متوسط است و بهمین جهت امروز پرسر وصدا ترین وانقلابی ترین سازمانهای موجود میباشد. امادر واقع آنقدر که‌ظاهراً بنظرمیرسد زنده ومتحرك نیست . کنگره از دوطرف تحت تأثیر دونیروی مختلف قرار دارد که یکی فعلا موضع گرفته وموقعیت استواری دارد ودیگری هنوزضعیف است ولی بسرعت‌رشد وافزایش می‌یابد . کنگره اکنون‌یك‌دوران‌بحرانی ازحیات خودرامیگذرانند وبه‌آسانی نمیتوان گفت که درآینده چه اتفاقی برایش روی خواهد داد وچه‌صورتی پیدا خواهدکرد . مسلماً تاوقتی که کنگره مأموریت تاریخی خودرا بانجام نرساند وباستقلال ملی نایل نگردد نخواهد توانست برنیروهائی کـه اکنون درآن مسلط هستند وموقعیت استواری دارند غلبه کند . اما تاوقتیکه این پیروزی حاصل گردد نیرو های دیگری که

---

۱ ــ تمایلات شدید فرقوی بزبان انگلیسی « کمونالیسم » نامیده میشود که درلفظ نسبت به « کمونیسم» یك سیلاب «ال » اضافه دارد. دراینجا نویسنده‌باکلمات « کمونیسم » و « کمونالیسم» ماهرانه بازی کرده‌است ــ م.

فعلا ضعیف‌هستند در درون کنگره رشد خواهند یافت ودرخط مشی آیندهٔ آن اثر خواهند گذاشت یاتدریجاً تغییر وضع کلی در آن بوجود خواهندآورد . چنین بنظرمیرسد که در هرحال تاوقتی که استقلال ملی تأمین شود و بدست آید کنگره درهند نقش ممتازومؤثری خواهد داشت .

گمان میکنم باوجود بعضی اقدامات بیفایده وخشونت های اتفاقی که گاه بگاه‌در گوشه و کنار کشور روی میدهد ، همه کس درهند این موضوع را قبول داشته باشد که درکشورما در وضع کنونی هیچگونه فعالیت خشونت‌آمیز نمیتواند مطرح باشد وچنین اقدامات‌کاری بیهوده‌خواهد بود که موجب اتلاف نیروهاوبی‌ثمر ماندن تلاشهاخواهدشد. این راه نمیتواند مارا به هیچ مقصدی برساند جزاینکه یکرشته خشونت های گوناگون ویأس انگیز بوجودخواهدآورد که به نوبهٔ خود عکس‌العملهای شدیدی ایجاد خواهد کرد که باشکال میتوان از میان آنها سالم بیرون رفت .

اغلب گفته میشود که ما باید درمیان خود وحدتی بوجودآوریم ودر وضع کنونی یك « جبههٔ متحد » درست کنیم . « خانم ساروجینی نایدو » [1] باکمال فصاحت کلام و قدرت زبان شاعرانهٔ خود چنین پیشنهادی را مطرح میسازد وازآن دفاع میکند . اویك شاعره است وحق دارد که دربارهٔ زیبائی وارزش هماهنگی وتوافق تأکید داشته باشد . نمایانست که یك « جبههٔ متحد » همیشه چیزی جالب‌توجه وموردعلاقه است امادرهرحال صورت یك « جبهه » را خواهد داشت . تجزیه وتحلیل دقیق این جمله بمانشان میدهد که هدف یك چنین جبهه‌آن خواهد بود که میان افرادی که در طبقات بالا قرار دارند یك پیمان توافق وسازش بوجودآید . مفهوم یك چنین سازش وتوافقی ضرورتاً این خواهد بود که هدف جبهه‌را محتاط ترین واعتدالی‌ترین عناصر تعیین کنند وراه حرکت‌رامعلوم نمایند . ازآنجاکه بخوبی میدانیم بعضی ازآنها ازهیچ نوع نهضت وحرکتی‌خوششان نمی‌آید، نتیجهٔ‌چنین توافقی این خواهدشد که یك جبههٔ متحد اما ساکن ومتوقف بوجود آید . بدین ترتیب درواقع بجای یك جبههٔ متحد برای مبارزه وپیشرفت یك‌صف وسیع‌و متحد درعقب جبهه وجود خواهد داشت .

طبعاً بی‌معنی است که بگوئیم مابادیگران همکاری نمیکنیم یابرای هیچ نوع‌سازشی آماده نیستیم . زندگی وسیاست خیلی دشوارتر وپیچیده‌تر ازآنست که بتوانیم همواره درآن بطور مستقیم وباروشی انعطاف ناپذیر فکر کنیم . حتی « لنین » سازش ناپذیر گفته است که « پیشروی به جلو بدون سازش وبدون خارج شدن احتمالی از راه عادی

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحه ۷۸ رجوع شود ـ م

نشانهٔ یك نوع کودکی فکری است وتاکتیك های جدی ومناسبی برای یك طبقهٔ انقلابی نمیباشد . »

سازشها وتوافقها ناچار اجتناب ناپذیر خواهد بود وما نباید از مواجهه باآن نگران باشیم . اما چه سازش را بپذیریم وچه نپذیریم آنچه اهمیت دارد اینست که همیشه موضوعات مهم ودرجهٔ اول باید مقدم شمرده شود ومسائل درجه دوم نباید بتوانند بر آنها مقدم قرار گیرند . اگر ما نسبت به اصول وهدفهای خود روشن باشیم سازشهای موقتی زیان وضرری ببار نخواهد آورد. بلکه خطر وقتی بوجود می آید که از ترس آزرده ساختن برادران ضعیف ترمان اصول مورد اعتقاد وهدفهایمان را ازیاد ببریم وزیرپا بگذاریم . گمراه شدن خیلی بدتر از آزرده ساختن دیگران است .

آنچه دربارهٔ حوادث جاری مینویسم صورتی مبهم دارد وتااندازه‌ئی یك بحث علمی وآکادمیك میباشد وسعی میکنم دراین میان نقش یك ناظر مستقل وبیطرف را داشته باشم. درصورتیکه معمولا وقتی که فعالیت واقدام شروع میشود دیگر همچون یك ناظر وتماشاگر خارجی نیستم ، بلکه بطوریکه اغلب بمن میگویند عیبم اینست که باشدتی ابلهانه وبدون آنکه محرك کافی وجود داشته باشد بکار میپردازم. امااکنون چه باید کرد ؟ آیا چه اقدامی را باید به هموطنانم پیشنهاد کنم ؟ شاید غریزهٔ احتیاط کارانه وطبیعی کسی که خودرا به فعالیت های عمومی میسپارد مانع از آن میشود که من بااظهار عجولانه‌ئی درپاسخ این سئوالات برای خود دردسرها و گرفتاریهای تازه فراهم سازم اما اگر بتوانم حقیقت را اعتراف کنم باید بگویم اکنون که در زندان نشسته‌ام درواقع هیچ چیزرا بدرستی نمیدانم و برای پیدا کردن پاسخی باین سئوالات هیچ کوششی هم نمیکنم. درموقعی که امکان هیچ عملی برای من وجود ندارد چه لازمست که خودرا ناراحت سازم ؟ طبعاً دربرابر اوضاع موجود وآینده تااندازه‌ئی ناراحت هستم اما این امرهم برایم اجتناب ناپذیر است واختیاری نیست . لااقل تاوقتی که درزندان هستم سعی میکنم از پرداختن بمسائل مربوط به اقدامات فوری وجریانات کنونی روزخودداری کنم .

در زندان هرنوع فعالیتی بسیار بعید بنظر میرسد . انسان درزندان ناظر حوادث میشود ونه مجری وتابع اقدامات ؛ وهمواره انتظار میکشد که اتفاق تازه‌ئی روی دهد. من دربارهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی هند وجهان مطالبی مینویسم اما اینها در کنج این زندانی که ازمدتها پیش خانهٔ من شده است ودرآن فقط بااین وسایل دل خودرا خوش میکنم چه ارزش واهمیتی دارد ؟ شخص زندانی فقط یك علاقه دارد و آنهم به تاریخ آزادیش میباشد .

در زندان« ننی » واخیراً هم اینجا درزندان «آلمورا » بسیاری از زندانیان پیش من آمده‌اند و بااشتیاق وعلاقه دربارهٔ « جو گلی » از من سئوال کرده‌اند . در روزهای اول نمی فهمیدم که منظور ایشان چیست بعد کشف کردم که منظور ایشان « جوبیلی » [۱] بوده است . آنها شایعاتی دربارهٔ « کینگ‌جورج سیلور جوبیلی » شنیده بودند امـا از خود کلمه‌چیزی نمیدانستند. برای آنها این کلمه فقط ازیك نظر ارزش داشت ویك‌مفهوم خاص پیدا میکرد . صحبت ازاین بود که باین مناسبت عده‌ئی از زندانیان بخشوده‌شوند یادرمیزان محکومیت‌ها تخفیفی‌حاصل گردد و باین‌جهت تمام‌زندانیان مخصوصاًزندانیانی که محکومیت های طویل‌المدت داشتند ، به فرارسیدن « جو گلی » علاقمند بودند. برای آنها «جو گلی!»ازتمام موضوعات اصلاحات قانون‌اساسی‌وتصمیمات پارلمان‌وسوسیالیسم وکمونیسم مهمتر است .

---

۱ ــ جوبیلی که بزبان فرانسوی « ژوبیله » گفته میشود جشنی است که بمناسبت سالروز کسی وبـرای تجلیل از اوبرپا میگردد . درآنموقع هم مقدمات جشن هفتادمین سال جرج پنجم پادشاه انگلستان وامپراطور هند که درسال ۱۸٦۵ متولـد شده بود ودرسال ۱۹۳۵ هفتاد ساله میشد فراهم میگشت ومطالب متن مربوط بـه این موضوع است ــ م .

۶۸

پایان کتاب

« مقرر گشته است که کار بکنیم ، اما ضمانت
نشده است که بتوانیم کار خود را بپایان رسانیم »
تلمود

اکنون بپایان داستان رسیده‌ام. این توصیف خودخواهانه که از ماجراهای زندگی خود تهیه کرده‌ام بهمین صورت که هست ، امروز ۱۴ فوریه ۱۹۳۵ درزندان محلی بخش آلمورا بپایان رسید . سه ماه پیش درچنین روزی چهل وپنجمین سال تولدم را دراین زندان جشن گرفتم وتصور میکنم هنوزهم سالها زندگی دربرابرم باشد . گاهی اوقات یکنوع احساس گذشت عمر وضعف وناتوانی مرا درخود میگیرد اما معمولا خودرا پراز نیرو وحیات احساس میکنم . بدنی نیرومند وپرتوان دارم . فکر وذهنم نیزقدرت تحمل ضربات وغلبه برمشکلات را دارد. بدینقرارفکرمیکنم که هنوز میتوانم سالهازنده بمانم مگراینکه حادثه‌ئی ناگهانی رشتهٔ حیاتم را قطع کند. اما آینده‌درپیش است‌و پیش‌از نوشتن دربارهٔ آن باید درآن زندگی کرد .

شاید ماجراهائی که به‌آن پرداخته‌ام خیلی جذاب وجالب نبوده‌اند. سالهای دراز اقامت درزندان بزحمت میتواند ماجراهای جالب و متنوعی همراه داشته باشد . همچنین آنچه برمن گذشته‌است تنها برای من نبوده‌است زیرا من دراین‌سالهای زندان ودرنشیب وفرازهای‌آن با دهها هزار مردان و زنان هم‌وطن خود شریك و همراه بوده‌ام . تمام تغییرحالات، تمام هیجانات، تمام تضییقات، تمام فعالیت‌های شدید یا انزواها وتنهائیهای اجباری، احساساتیست که میان همهٔ ما مشترك بوده‌است . من یکی از افراد تودهٔ مردم بوده‌ام که همراه دیگران حرکت میکرده‌ام ، گاهی آنها را به‌جنبش می‌آورده‌ام و اغلب درتحت نفوذ وتأثیر ایشان قرار گرفته‌ام ودرعین حال مانند هرشخص وهرفرددیگر درمیان ازدحام واجتماع مردم برای خود یك زندگی خاص وجدا ازدیگران هم داشته‌ام.

اغلب اتفاق می‌افتاده‌است که حوادث و موقعیت‌ها توجه و افکارمـا را مجذوب خویش میساخته‌اند وتمام تصورات ما رابخود مشغول میداشته‌اند بااینهمه در بسیاری از آنچه ما کرده‌ایم همیشه یك چیز بسیار واقعی و بسیار حقیقی هم وجود داشته است و همین حقیقت بوده است که ما را از وجود حقیر و ناچیز خودمان بیرون میکشیده ، ما را سرزنده و پر نیرو میساخته ، و بما اهمیتی می بخشیده است که در جای دیگری نمیتوانستیم آنرا بدست آورده‌باشیم . گاهی برای ماابن توفیق پیش می‌آمدکه میتوانستیم آن سرمستی ازحیات وزندگی راکه براثر تلاش واقدام برای وصول به ایدآلها پیدا میشود در خود احساس کنیم . مادرك میکردیم که هرنوع زندگی دیگرکه مستلزم صرف نظر کردن ازین ایدآلها و هدف ها میبود وصورت انقیاد وتسلیم مطیعانه به نیروهای مسلط بر ما را پیدامیکرد برای‌ما ارزش‌نمیداشت وتباه شده و بی‌معنی حساب میشد وبا عدم رضایت واندوه درونی میگذشت .

درمیان چیزهای فراوانی که این سالها برای من همراه آورده‌اند مخصوصاً یك ارمغان گرانبها وجود داشته‌است ، زندگی درنظر من دائماً بیشتر و بیشتر صورت یك ماجرای‌جذاب ومشغول کننده راپیدامیکرده‌است که درآن چیزهای فراوان برای‌آموختن وکارهای فراوان برای انجام دادن وجود دا د . دائماً احساس‌میکرده‌ام که رشدبیشتری پیدامیکنم. این‌احساس هنوزهم درمن باقیست وبه‌فعالیت‌هایم و کتاب خواندنهایم طعم و رنگ خاصی می بخشد وبطورکلی زندگی رابرایم پرارزش میسازد .

درحالیکه این‌سر گذشت توصیفی رامینوشته‌ام سعی‌داشته‌ام که روحیات وافکارخود را درزمانی که هرواقعه‌ئی رانقل میکرده‌ام نشان بدهم وتا آنجا که میتوانم احساسات همان زمان خود را منعکس‌سازم . اما بسیار دشواراست که روحیات سابق احیا گردند و آسان نیست که تأثیر حوادث بعدی فراموش شوند . بدینقرار در هنگام نقل حوادث آغاز زندگیم‌افکار بعدی‌من‌هم طبعاً تأثیری بوجود آورده‌اند ورنگی به‌آن بخشیده‌اند. اماهدف من پیش ازهرچیز این بوده‌است که بخاطر مطالعه وسنجش شخصی خودم خط حرکت‌ورشد فکری خود راازنو ترسیم سازم. شایدآنچه من نوشته‌ام درواقع نقل‌آنچه بوده‌ام نباشد بلکه توصیفی ازآنچه میخواسته‌ام باشم یا آنچــه بگمان و تصور خــود بوده‌ام میباشد .

چندماه پیش «سر. ج . پ، راماسوامی‌ایار» دریك‌محفل‌عمومی‌اظهارداشت که من هرگز مظهراحساسات وسیع عمومی نبوده‌ام بلکه بخاطر فداکاریها وایدآلیسم وبخاطر

شدت اعتقادات خود که او آنرا «هیپنوتیزه ساختن‌خود»[۱] توصیف کرد یکی ازخطرناك ترین‌افراد بشمار میروم . اما کسی که گرفتار بیماری هیپنوتیزه ساختن‌خود باشد بزحمت میتواند خود راموردِ قضاوت قرار دهد و در هرحال من نمیتوانم دربارهٔ خودم با آقای «س . پ .ایار»همعقیده‌باشم . ما ازسالها پیش‌یکدیگر راندیده‌ایم. اماسالهاپیش، زمانی بود که ما هر دو باهم در «جامعهٔ خود مختاری هند» دبیر بودیم. ازآنزمان ببعد حوادث فراوانی رویداده‌است . آقای س.پ. ازراههای پرپیچ وخم روز بروز بالاتر رفته وترقی کرده و به مقامات بسیار عالی وشامخ رسیده‌است ومن‌همچنان‌بصورت یك موجود عادی وزمینی برروی زمین باقی مانده‌ام . اکنون در میان ما جز ملیت مشتر کمان هیچ چیز مشتر کی وجودندارد . او حالا و مخصوصاً در طی چندسال اخیریکی از پرحرارت‌ترین مدافعین‌وهواداران تسلط بریتانیا برهند ویکی‌ازستایشگران‌دیکتاتوری‌درهندودرجاهای دیگر بوده‌است وخود اویکی ازاعضای ممتاز وموجب افتخار دستگاه حکومت مطلقه و استبدادی دولت هند میباشد . ما دربارهٔ بسیاری چیز ها با هم اختلاف نظر داریم اما تصور میکنم که با اینهمه دربارهٔ یك موضوع کوچك با هم موافقت داشته باشیم و آن اینست که وقتی اومیگوید که من‌مظهر احساسات عمومی نیستم کاملا حق‌دارد . من نیزشخصاً هرگز چنین تصوری دربارهٔ خود نداشته‌ام وندارم .

اغلب ازخود میپرسم که آیا اصولا من‌نمایندهٔ کسی‌هستم یانه و احساس میکنم که هرچند بسیاری اشخاص بامهربانی ودوستی‌فراوان نسبت بمن رفتار میکنند درواقع شبیه ونمایندهٔ هیچ کس‌نیستم. من‌بصورت مخلوط عجیبی ازشرق وغرب درآمده‌ام که درهمه‌جا غریب وبیگانه‌ام وهیچ‌جا راخانهٔ خود نمی‌بینم. شاید افکار من وطرززندگی من صورتی دارد که بیشتر غربی‌است تا شرقی ، درعین حال هند ازجهات بیشمار به‌من هم مانند تمام فرزندان خود چسبیده‌است ودرپشت سرمن‌دردرون روحم وبدون‌آنکه خودم متوجه باشم خاطرات نژادی وقومی یك‌صد نسل از برهمنان ، یاهرقدر نسل که از ایشان وجود داشته است، قراردارد.هم آن‌میراث گذشته‌وهم‌آنچه‌خودم‌تحصیل کرده‌امودریافته‌ام درمن‌نفوذ و اثر دارند و هرگز نمیتوانم خود را اززیر نفوذ هیچ‌یك ازآنها بیرون‌آورم. این‌هردو نفوذ ، قسمتی ازوجود من‌هستند وهرچند که هم برای زندگی‌درشرق وهم در غرب به‌من کمك‌میدهند یك‌نوع احساس‌تنهائی روحی‌درمن‌بوجود می‌آورند که نه‌فقط درفعالیت‌های عمومی بلکه درتمام زندگی‌برایم محسوس‌است.من دردنیای‌غرب یك‌خارجی وبیگانه‌هستم که نمیتوانم جزو آن باشم اما گاهی‌احساس‌میکنم که دروطن‌خودنیز همچون یك‌تبعیدی اجنبی میباشم .

---

۱ ـ یعنی شخص مطالب وافکاری را آنقدر بخود تلقین کند که همچون یك خواب رفتهٔ مصنوعی باشد ـ م

معمولا کوهها تاوقتی دورهستند بالارفتن برآنها وصعود برقله‌هاشان بنظرآسان می نماید وقلل شامخ آنها انسان را بسوی خویش میخوانند اما وقتی که شخص به آنها نزدیك میشود مشکلات ظاهرمیگردد وهرچه بیشتر برآن بالا رود حرکت دشوارتر و خسته‌کننده‌تر میشود وقله‌ها بیشتر بدرون ابرها میگریزند وازنظر مخفی‌میگردند. اما بالا رفتن‌هم بخودی خود باارزش‌است ولذت ورضایت خاطر راهمراه دارد. راه زندگی هم چنین است. شاید درزندگی هم خود مبارزه است که به‌آن ارزش می بخشد ونه‌نتایج نهائی آن.

اغلب بسیار دشوار است که بدانیم راه صحیح کدامست اما گاهی تشخیص اینکه‌چه راهی درست نیست آسانتراست واجتناب کردن ازراههای نادرست‌نیز برای خود ارزشی دارد. شاید من هم باوجود منتهای فروتنی خود بتوانم آخرین کلمات سقراط بزرگ را دربارهٔ خود تکرار کنم که گفت: «من‌نمیدانم که مرگ چیست - شاید هم چیزخوبی باشد - ومن‌ازآن باکی‌ندارم. امامیدانم که درهرحال انکارگذشته چیز بسیار بدیست و من‌طبعاً آنچه راکه ممکن‌است خوب‌باشد برآنچه مسلماً بداست ترجیح میدهم.»

سالها ازعمر خود را درزندان گذرانده‌ام! در حالیکه تنها در زندان‌ها نشسته و سرگرم افکار خود بوده ام چقدر فصول مختلف را دیده ام که هریك در دنبال دیگری به‌آغوش فراموشی رفته‌اند! چه‌ماهها که تماشاگرافزایش وکاهش‌ماه آسمانی وحرکت پرشکوه وتغییر ناپذیر ستارگان درمسیر همیشگیشان بوده‌ام! چقدر ازروزهای جوانیم که دراینجا مدفون شده‌اند وگاهی می بینم که ارواح این روزهای مرده برمیخیزند، از گورهای خود بیرون می آیند وخاطرات حساس وزنده‌ئی راباخود همراه می‌آورند ودر گوش من بنجوامیگویند «آیا زندگی گذشته‌ات‌چه‌ارزشی داشته‌است؟» من دربارهٔجواب این سئوال هیچ تردیدی ندارم. اگر بمن‌امکان داده شود که یکبار دیگر زندگـی را ازسربگیرم واطلاعات وتجربیات کنونی راهم داشته باشم، بدون تردید سعی‌خواهم کرد بسیاری چیزها را درزندگی شخصیم تغییر دهم، کوشش خواهم داشت دربسیاری موارد آنچه راقبلا کرده‌ام اصلاح کنم، اما درتصمیمات بزرگی که دربارهٔ مسائل‌عمومی‌واجتماعی گرفته‌ام هیچ چیز راتغییر نخواهم داد. البته من نمیتوانم هم در آنها تغییری بدهم زیرا خیلی نیرومندتر ازخود من‌بوده‌اند ونیروئی که خارج از کنترل وارادهٔ خودم بوده است مرا به‌اتخاذ چنان تصمیماتی کشانده‌است.

اکنون تقریباً درست یکسال ازتاریخ محکومیت اخیرم میگذرد، ازمدت دوسالی که محکوم بزندان هستم یك سالش گذشته‌است وهنوز یکسال تمام زندان‌برایم باقیست زیرا از آنجا که این‌بار بعنوان یك محکوم عادی زندانی هستم نمیتوانم از تخفیف‌ها

استفاده کنم و باقی مدت زندانم بخشوده نخواهدشد. حتی یازده روزی را که درماه اوت بیرون اززندان گذراندم[1] برمدت باقی مانده از محکومیتم افزوده‌اند. اما بالاخره این سال هم خواهدگذشت ومن از زندان بیرون خواهم رفت ـ ولی آنوقت چه پیش خواهد آمد؟ پاسخ این‌سئوال رانمیدانم اما درهرحال احساس‌میکنم که فصلی از کتاب عمرم بپایان رسیده‌است وفصل دیگری درآن آغاز خواهدشد. ولی هیچ نمیتوانم حدس بزنم که این فصل چگونه خواهد بود زیرا اوراق کتاب زندگی بسته‌است.

پس از پایان

بادن وایلر، شوارتز والد[2]

۲۵ اکتبر ۱۹۳۵

درماه مه گذشته، همسرم، بهووالی راترك گفت تا معالجه‌اش را در اروپا دنبال کند. بعد ازعزیمت او دیگر ملاقاتهای من در بهووالی و هر دو هفته یکبار خروج از زندان وعبور ازجاده‌های کوهستانی نیزقطع شد دیگر این‌امکان پرارزش‌برایم ازدست رفت وزندان آلمورا خیلی درنظرم خسته‌کننده‌تر واندوهبارتر ازپیش‌شد.

اخباری دربارهٔ زمین‌لرزهٔ «کویته»[3] فرارسید وباین‌جهت تا مدتی همه‌چیز دیگر برایم فراموش شد. اما این فراموشی‌مدت زیادی طول‌نکشید زیرا دولت هند بمااجازه نمیدهدکه وجود او و رفتار عجیب او را ازیادببریم. بزودی مطلع شدیم که به«راجندرا پراساد» رئیس کنگره ومردی که دربارهٔ کمك به‌زلزله زدگان‌درهند تقریباً ازهمه کس مطلع‌تراست اجازه داده نشده‌است که به کویته برود وبه‌آسیب‌دیدگان کمك برساند. همچنین به‌گاندی‌جی وهیچ یك ازشخصیت‌های معروف وسرشناس عمومی نیزاجازه داده نشد به کویته‌بروند. وثیقه‌های سپرده ازطرف‌بسیاری ازروزنامه‌های هندی بعلت‌مقالاتی که دربارهٔ اوضاع ناگوار کویته نوشتند ضبط شد.

---

۱ ـ فصل ٦٥ باین یازده روز اختصاص یافته است ـ م

۲ ـ بادن وایلر یك مرکز آبهای معدنی در ناحیه «شوارتز والد» (جنگل سیاه) در آلمان میباشد که این یادداشت درآنجا نوشته شده است ـ م.

۳ مرکز بلوچستان انگلیس که جزو قلمرو حکومت انگلیسی هند بود ـ م.

روحیهٔ نظامی وطرز عمل پلیسی دولت درهمه‌جا، درمجمع قانونگزاری،درادارات غیرنظامی دولت ودر بمباران‌های استان مرزی نمایانست . تقریباً خوب پیداست که دولت بریتانیا به‌یك جنگ دائمی باقسمت عمده‌ئی ازمردم هند مشغولست .

درسراسرهند پلیس قدرت را دردست خود دارد وطرزعمل پلیسی‌عادی شده‌است. امایك دنیای پراز پلیس وضربات وحملات پلیس‌ها شاید برای زندگی‌خیلی مناسب نباشد. اغلب گفته شده‌است که بکاربردن نامحدود قدرت نه‌فقط کسانی راکه زیر تسلط قدرت قرارمیگیرند مورد تحقیر قرار میدهد ودچار انحطاط میسازد بلکه خود بکار برندگان قدرت رانیز فاسد ومنحط میکند . درهند امروز کمتر چیزی باندازهٔ انحطاط و سقوط روحی وفکری اعضای عالیرتبهٔ دولت ومخصوصاً کارمندان سازمان خدمات اداری هند نمایانست ودرشخص اثر میگذارد . هرچند که این انحطاط در مأمورین عالیمقام خیلی بیشتر بچشم میخورد اما تقریباً درمیان تمام اعضای این دستگاه محسوس است. هرموقع که قرار باشدیکی ازاعضای‌دولت برای‌مقام بالاتری‌در نظر گرفته‌شودبدون‌تردید کسی که روحیهٔ خشونت آمیز جدید را بیشتر درخود داشته باشد انتخاب خواهدشد .

در روز ٤ سپتامبر، ناگهان‌مرا از زندان«آلمورا»آزاد ساختند زیرا خبررسیده بود که بیماری همسرم شدیداً وخیم شده است. اودر «بادن وایلر» در «شوارتزوایلد» درآلمان تحت معالجه بود. بمن گفتند که محکومیت من «معلق» گشته است و باین ترتیب پنج ماه ونیم پیش از موعد مقررآزادیم مراآزاد ساختند ومن باکمال عجله وشتاب بـا هواپیما به اروپا آمدم.

اروپا مضطرب‌است وازجنگ وآشفتگی‌نگران و بیمناك میباشد. خطر بحران‌های اقتصادی همواره در افق‌آن بچشم میخورد . حبشه مورد هجوم قرار گـرفته ومـردم‌آن دستخوش بمبارانها هستند، روشهای‌مختلف‌امپریالیستی واستعماری با یکدیگر دررقابت ومبارزه هستند، وانگلستان‌که بزرگترین قدرت امپریالیستی‌میباشد نیزظاهراً بدفاع از صلح ومنشورجامعهٔ ملل پرداخته استدر حالیکه در هند مردمی‌راکه اتباع خود او بشمار میروند با بمب وبا تضییقات بیرحمانه نابود میسازد. اما اینجا جنگل‌های سیاه قرین‌صلح وآرامش هستند وحتی«سواستیکا»[1] نیزخیلی‌استوار بنظر نمیرسد. من بتماشای مه‌هـای تیره‌ئی که آهسته‌آهسته دره را میپوشاند ومرزهای دور دست فرانسه را در خود میگیرد مشغولم. این مه تیره منظرهٔ برابرما را مخفی‌میسازد ومن حیرت زده نگران آنم که چه چیزهائی‌در پشت‌آن قرار دارد.

---

۱ ـ علامت صلیب شکستهٔ هیتلری ـ م

پنج سال بعد

پنج سال و نیم پیش،در حالیکه در اطاق‌خود در زندان آلمورا نشسته بودم آخرین سطور سر گذشت خود را نوشتم. هشت ماه بعد در«بادن وایلر» در آلمان چند سطری «پس از پایان» بر آن افزودم. کتاب اتوبیوگرافی من که در انگلستان انتشار یافت از طرف مردم مختلف در کشورهای مختلف مورد استقبال گرم قرار گرفت ومن خوشوقت بودم که نوشته‌ام هند را در خارجه، به بسیاری از دوستان نزدیکتر کرد وتا اندازه‌ئی مفهوم واقعی‌مبارزهٔ ما را بخاطر آزادی در نظرایشان روشن ساخت.

اخیراً ناشر کتابم از من خواست که فصل جدیدی بر آن بیفزایم بطوریکه آنرا با حوادث کنونی‌مربوط سازد. این‌خواهش او بجا ومنطقی‌بود و نمیتوانم آنرا نپذیرم. درعین حال میدانم که انجام آن هم آسان نیست زیرا ما در دوران عجیبی زندگی میکنیم که در آن جریان عادی زندگی بکلی‌دگرگون شده است. اما یك اشکال بزرگتراز آن هم در برابرم وجود دارد. من تمام بیوگرافی‌خود را در زندان ودر حالیکه از حوادث خارجی بکلی‌جدا مانده بودم نوشتم. درآنموقع من هم مثل هرزندانی‌دیگر از زندگی ناگوار زندان رنج میبردم اما بتدریج توانستم‌درون‌بینی‌خود را پرورش دهم ویك آرامش‌فکری برای خود ایجاد کنم. اکنون چگونه میتوانم آن حال را در خود بوجودآورم و چگونه خواهم توانست داستان خود را دنبال کنم؟ وقتیکه دوباره نگاهی اجمالی بکتاب خود می‌افکنم چنین بنظرم‌میرسد که انگار شخص دیگری‌داستانی‌را که مدتها پیش روی داده است نوشته است. پنج سالی که ازآن زمان تاکنون گذشته است دنیا را بکلی‌تغییرداده‌و اثرات خود را در من هم‌بجا گذاشته‌است. از نظرجسمی‌طبعاً من پیرترشده‌ام اما مخصوصاً روح وفکرمن است که درزیرضربات پشت سرهم هیجانات وحادثات کوبیده وسخت شده یا شاید پختگی بیشتری پیدا کرده است.

مرگ همسرم در سویس بفصلی‌از زندگی‌من پایان بخشید وموجود عزیزی را که قسمتی از وجودم را تشکیل میداد از زندگی‌من جدا ساخت. برایم بسیار دشوار بود که تصور کنم‌اودیگروجود ندارد. باسانی نمیتوانستم‌خود را با زندگی بدون اومنطبق‌سازم.

پس از اوخود را درکارهایم غرق ساختم تادر آن برای خود تسلی و آرامشی فراهم سازم. به این جهت بود که بحرکت وسفردرسراسرهند پرداختم. زندگی من حتی خیلی بیش از سالهای پیش بصورت یك ترکیب نوسانی در آمد که از یکسودر میان انبوه کثیرجماعات و فعالیت های وسیع ودامنه‌دار میگذشت وازسوی دیگردر آن کاملا تنها بودم.

مرگ مادرم آخرین رشتهٔ ارتباط مرا با گذشته قطع کرد . دخترم برای ادامهٔ تحصیلاتش در دانشگاه «اکسفورد» از من جدا شد وبعد هم در خارجه برای معالجه‌اش در یك آسایشگاه بستری گردید. من پس از هرسفرخود تقریباً باکمال بی‌میلی ناچار به خانهٔ خود باز میگشتم ودر آن خانهٔ خالی تنها ومنزوی بسرمیبردم. حتی سعی داشتم که در آنجا از ملاقات با اشخاص هم اجتناب کنم. بعد از فعالیت در میان جماعات انبوه میخواستم درتنهائی خود آرامشی بدست آورم .

اما کار من وافکار من فرصت آرامشی برایم باقی نمیگذاشت واغلب بار مسئولیتهائی که باید بدوش میکشیدم به پشتم سنگینی میکرد. نمیتوانستم با احزاب و گروههای مختلف همراه شوم. حتی نمیتوانستم خودم آنطور که دلم میخواهد کار بکنم و در عین حال مانع آن بودم که دیگران آنطور که دلشان میخواهد کار کنند . یکنوع احساس عجزومحرومیت در وجودم افزایش می‌یافت. در زندگی اجتماعی وعمومی صورت خاصی پیدا کرده بودم. هر چند همواره انبوه کثیری از مردم برای شنیدن حرفهایم جمع میشدند و با ذوق وشوق هیجان آمیزی مرا احاطه میکردند یك نوع قیافهٔ منزوی و منفرد خاص خود داشتم .

تحول حوادث در اروپا ودر شرق دور در من بیش از دیگران اثر میگذاشت . «مونیخ»[1] برایم ضربت طاقت‌فرسائی بود و«اسپانیا»[2] در نظرم صورت یك ماتم شخصی را داشت بهمان نسبت که این سالهای وحشت بار بدنبال هم فرا رسیدند احتمال یك فاجعهٔ عظیم وقریب‌الوقوع جهانی بیشترمرا نگران میساخت واعتقادم دربارهٔ یك آیندهٔ روشن و خوشبخت برای جهان تیره تر میگشت .

اکنون این فاجعه‌فرا رسیده است. آتش‌فشانهای جنگ اروپا آتش وویرانی رادرهمه جا پراکنده میسازند ومن هم اینجا در هند، برلب یك آتش فشان دیگر نشسته‌ام که نمیدانم چه وقت منفجر خواهد شد. برایم بسیار دشوار است که خود را از جریانات کنونی جدا

---

۱ ـ منظور کنفرانس سیاسی است که درسال ۱۹۳۸ درشهر مونیخ در آلمان تشکیل‌شد ودر آن سران دولتهای انگلستان وفرانسه در برابر نظریات تجاوز کارانه هیتلر و موسولینی تسلیم شدند و بدنبال آن هیتلر به چکوسلواکی حمله برد ـ م .

۲ ـ اشاره به جنگهای داخلی اسپانیا وشکست جمهوریخواهان اسپانیا در مقابل نیروهای فاشیستی ژنرال فرانکو میباشد ـ م

نگاهدارم تا بتوانم روحیات درونی خود را در این پنجسال گذشته از نظر بگذرانم و آنچه را در این مدت روی داده است با آرامش خاطر بنویسم. حتی اگر بتوانم چنین حالی در خود بوجود آورم و این کار را انجام دهم باید یك کتاب دیگر بنویسم زیرا مطالب گفتنی بسیار زیاد است. بدینجهت خواهم کوشید تا آنجا که میتوانم باختصار به بعضی حوادث و تحولات که من خود در آنها نقشی داشته‌ام یا در من اثر داشته‌اند اشاره کنم.

در موقعیکه همسرم در ۲۸ فوریه ۱۹۳٦ در شهر لوزان در گذشت من با او بودم. کمی پیش از آن بمن خبر رسیده بود که برای بار دوم بریاست کنگرهٔ ملی هند انتخاب شده بودم. پس از مرگ همسرم هرچه زودتر از راه هوائی به هند باز گشتم. در راه مراجعتم، در رم ماجرای عجیبی برایم پیش آمد. چند روز پیش از حرکتم از سویس پیامی بمن رسیده بود که میگفت «سنیور موسولینی» مایلست موقعیکه من از رم عبور میکنم با من ملاقات کند. با وجود آنکه من با رژیم فاشیستی موسولینی بشدت مخالف بودم اما بدم نمی آمد که با خود او ملاقات کنم و شخصی را که در امور جهانی نقش بزرگی را انجام میداد از نزدیك ببینم. اما در آنموقع روحیه وحالم برای چنین ملاقاتی مساعد نبود. وقتیکه من در راه خود به رم رسیدم موقعی بود که هجوم بحبشه از طرف ایتالیا بشدت ادامه داشت وحساب کردم که ملاقات من باموسولینی ممکن است برای تبلیغات فاشیستی او مورد استفاده واقع شود ودرچنین صورتی هیچگونه تکذیبی از جانب من فایده‌ئی نمیداشت واثری نمیبخشید. بخاطر می آوردم که وقتی گاندی جی در سال ۱۹۳۱ از رم عبور کرد یك مصاحبهٔ جعلی و دروغین بنام او در روزنامهٔ «جیورناله دیتالیا» منتشر شد. همچنین بخاطر می‌آوردم که در موارد متعدد دیگری هم بازدید هندیان از ایتالیا برخلاف تمایـل خودشان مورد سوء استفاده تبلیغات فاشیستی قرار گرفته بود. بمن اطمینان داده شده بود کـه در مورد من چنین اتفاقی روی نخواهدداد وملاقات ما کاملا خصوصی خواهد بود اما با وجود این تصمیم گرفتم از این ملاقات خودداری کنم و تصمیم خود را باطلاع سنیور موسولینی هم رسانم.

من نمیتوانستم از «رم» عبور نکـنم. زیرا هواپیمای هلندی «ك. ل. م» کـه من بوسیلهٔ آن بهند باز میگشتم یکشب در رم میماند. بمحض اینکه وارد رم شدیم یك مأمور عالیرتبهٔ دولت در جستجوی من بر آمد ومرا برای ملاقات با سنیور موسولینی در همان شب دعوت کرد. و بمن گفت که همه چیز قبلا پیش بینی شده است. من بسیار متعجب شدم و متذکر گردیدم که ازچنین ملاقاتی عذر خواسته‌ام. مدت یکساعت با آن مأمور عالیرتبه بگفتگو ومباحثه پرداختم و درین ضمن وقتی که برای ملاقات من تعیین و پیش بینی شده بود سپری گردید ومن هم بسفر خود ادامه دادم بدون آنکه ملاقاتی میان ما صورت گیرد.

همینکه بهند بازگشتم خود را در کار خود غرقه ساختم. چند روز پس از بازگشتم میبایست ریاست مجمع عمومی کنگرهٔ ملی را عهده‌دار شوم.

از چند سال پیش که بیشتر اوقات را در زندان بودم تماسم با تحول اوضاع هند قطع شده بود. اکنون میدیدم که تغییرات فراوانی روی داده است، صفوف جدیدی بوجود آمده است، در داخل کنگره احزاب تازه‌ئی تشکیل شده است. یك نوع محیط عدم اعتماد وبدبینی واختلاف محسوس بود. از آنجا که بقدرت خود برای مقابله با اوضاع اطمینان داشتم باین چیزها اهمیت زیادی نمیدادم. تا مدت کوتاهی تصور میکردم که میتوانم کنگره را در جهت دلخواه خودم بکشانم. اما بزودی متوجه شدم که اختلافها بسیار عمیق است و به‌آسانی نمیتوان بدبینیها وعدم اعتماد های متقابل را که در صفوف نهضت ما راه یافته است از میان برد. در آنموقع جداً فکرمیکردم که از ریاست کنگره استعفا بدهم و کناره گیری کنم اما متوجه شدم که این کار هم وضع را بدتر خواهد کرد و باین جهت از قصد خود صرفنظر کردم.

در طی ماههای بعد باز هم بارها و بارها بفکر استعفا افتادم. خیلی دشوار بود که با همکارانم در دستگاه اجرائی کنگره با نرمی وملایمت کار کنم. برایم بسیار روشن بود که آنها بفعالیت‌های من با تشویش و نگرانی مینگرند. نگرانی آنها از جهت کار وعمل مخصوص ومعینی نبود امارویهمرفته راه وروش کلی مرا نمی‌پسندیدند. البته آنها ازاینجهت کاملا حق داشتند زیرا نظرمن با آنها متفاوت بود. بدیهی است که من نسبت بتصمیمات کنگره وفادار بودم منتها من برروی بعضی تصمیمات مثبت‌تر کنگره تکیه میکردم و برای عملی شدن آنها اصرار داشتم درصورتیکه همکارانم جنبه‌های دیگری را مرجح میشمردند. باین جهات تصمیم گرفتم که جداً استعفا بدهم و تصمیم خود را باطلاع گاندی جی هم رساندم.

در نامهٔ خود برای گاندی جی نوشتم «از هنگام بازگشت از اروپا احساس میکنم که جلسات وملاقاتهای کمیتهٔ‌عامله مرا سخت فرسوده میسازد این جلسات یك نوع تأثر رخوت‌انگیزدر من بوجود می‌آورد و پس از هر آزمایش تازه‌ئی تقریباً احساس میکنم که انگار پیرترمیشوم. البته تعجب‌انگیز نیست که همکاران کمیتهٔ عاملهٔ من نیزازهمکاری با من چنین احساسی در خود داشته باشند. این وضع نامطمئن وناسالمی است و در راه یك فعالیت مؤثرمانعی بوجود می‌آورد.»

کمی بعد یك اتفاق تازه و دور دست که با هند هم ارتباط مستقیمی نداشت در من تأثیرعمیقی گذاشت و تصمیم استعفای مرا تغییر داد و آن، رسیدن خبرشورش «ژنرال

فرانکو» در اسپانیا بود. میدیدم که این قیام که آلمان وایتالیا هم در پشت آن قرار داشتند و به آن کمك میدادند ممکن است بصورت یك جنگ اروپائی وحتی جهانی در آید. هند نیز ناچار درین فاجعهٔ جهانی کشیده میشد و من نمیتوانستم در موقعی که مخصوصاً لازم بود صفوف نهضت را فشرده‌تر ومحکم‌تر سازیم با استعفای خود یك بحران داخلی بوجود آورم وسازمان خودمان را ضعیف‌تر کنم. من در تجزیه وتحلیل اوضاع اشتباه نکرده بودم منتها در نتیجه گیریهای خود کمی از اوضاع جلو افتاده بودم و چند سال طول کشید تا آنچه پیش بینی میکردم تحقق پذیرفت.

عکس العمل من در برابر جنگ داخلی اسپانیا نشان میدهد که در ذهن من مسئلهٔ هند تا چه اندازه با سایر مسائل جهانی ارتباط داشت. هرروز بیش از پیش معتقد میشدم که مسائل وحوادث جداگانه ومنفرد سیاسی واقتصادی، درچین، درحبشه، در اسپانیا، در اروپای مرکزی، درهند، یا درهرجای دیگر، همه نمودها ومظاهری از یك مسئلهٔ واحد جهانی میباشند وتا وقتیکه این مسئلهٔ اساسی حل نگردد هیچ یك از آنها هم بشکل قاطعی حل نمیشود و باغلب احتمال پیش از آنکه این راه حل نهائی فرا رسد یك فاجعه ومصیبت عظیم جهانی پیش خواهد آمد.

گفته شده است که در دنیای کنونی صلح تجزیه ناپذیر است. بهمین قرار آزادی نیز تجزیه ناپذیر میباشد ودنیا نمیتواند زندگی خود را تا مدت زیاد بصورتی ادامه دهد که در یك قسمت آزاد و در قسمت دیگری بدون آزادی باشد. خطرات تهدیدآمیز فاشیسم و نازیسم اصولا با مضار و تهدید امپریالیسم یکی بود. اینها با یکدیگر همچون برادران دو قلو بودند با این تفاوت که میدان عمل امپریالیسم در خارج از کشورهای امپریالیستی و در کشورهای مستعمره و وابسته بود در حالیکه فاشیسم و نازیسم همان خصوصیات وروشهای امپریالیستی را درداخل کشورهای خودشان هم بکار می‌بستند. بنابرین اگرمیبایست آزادی درجهان برقرار گردد نه فقط باید فاشیسم و نازیسم از میان بروند بلکه باید امپریالیسم واستعمار نیز بکلی نابود شود.

این عکس العمل در برابر حوادث خارجی منحصر به من نبود. در هند کسان بسیار دیگری هم بودند که بتدریج، تا اندازه‌ئی، چنین عقایدی ابراز میداشتند. حتی افکار عمومی مردم هم دراین زمینه‌ها اظهار علاقه میکرد. این علاقهٔ عمومی بصورت هزاران میتینگ و وتظاهر گوناگون که ازطرف کنگره درسراسر کشور ترتیب داده میشد ودر آن نسبت به مردم چین، حبشه، فلسطین واسپانیا اظهار همدردی بعمل می آمد جلوه میکرد. حتی ما کوششهائی بعمل آوردیم که کمکهائی بصورت تدارکات پزشکی و مواد خوراکی برای

چین واسپانیا [۱] بفرستیم . این اظهارعلاقهٔ وسیع وروز افزون مردم نسبت به جریانات و مسائل بین‌المللی سبب میشد که مبارزهٔ ملی خودمان نیز به مرحلهٔ عالی‌تری ارتقا یابد و کوته نظریهائی که همیشه ازخواص ناسیونالیسم است در آن کمترشود.

با اینهمه طبعاً جریانات خارجی با زندگی‌افراد عادی ومتوسط تماسی پیدا نمیکرد زیرا آنها با نگرانیها و اضطرابات شخصی محیط خود سر گرم بودند . دهقانان به مشکلات روزافزون خود ، به‌فقرمهیب خود و به بارطاقت فرسائی که بر گرده‌شان فشار می‌آورد وآنها را ازپا می‌افکند فکرمیکردند . درواقع مسئلهٔ دهقانان مهمترین مسئلهٔ زندگی هند بود و کنگره نیز تدریجاً یك برنامه در بارهٔ دهقانان ووضع زمین تهیه کرده بود که هرچند قدمی به جلو بشمار میرفت اما درآن باز هم وضع کنونی مالکیت قبول شده بود . کارگران صنعتی نسبت به‌دهقانان کمی مترقی‌تر بودند ودرمیان ایشان‌اعتصابات متعدد و فراوانی روی میداد . کسانی‌هم که کما بیش با افکارسیاسی آشنا بودند دربارهٔ قانون اساسی جدیدی کـه از طرف پارلمان بریتانیا بـر هند تحمیل شده بود بحث و گفتگو میکردند .

این قانون اساسی هرچند که به استانهای هند یکنوع اختیارات وخودمختاریهائی میداد اما قدرت‌واقعی را دردست دولت بریتانیا ونمایندگانش در هند باقی میگذاشت . برای حکومت مرکزی هند یك نوع «فدراسیون» پیشنهاد شده بود که در آن دولتهای فئودال واستبدادی شاهزادگان هند با حکومت نیمه دموکراتیك ایالات دیگرهند، بهم پیوسته میشد وهدف این بود که ساختمان امپریالیستی که ازطرف بریتانیا درهند بوجود آمده بود ابدی شود وپایدار بماند . این طرح درواقع یك وضع تخیلی بود کـه هرگز نمیتوانست عملی شود ودرآن منتهای قدرت هوش ودرایت بمنظور محفوظ ماندن منافع مستقر بریتانیا درهند بکار رفته بود. این قانون اساسی‌با اعتراض ونارضائی علنی وشدید ازطرف کنگرهٔ ملی هند رد شده بود. در واقع درتمام هند بزحمت ممکن بود کسی پیدا شود که هوادارآن‌بوده باشد و آنرا تأیید کند .

قرارچنین بود که ازین‌قانون‌اساسی‌ابتدا قسمتهای‌مربوط به‌تشکیل دولتهای‌ایالتی آن عملی واجرا شود. با وجود اینکه کنگرهٔ مااین قانون اساسی را بکلی مردودمیشمرد تصمیم گرفتیم در انتخاباتی که طبق‌این قانون انجام میگرفت شرکت کنیم زیرا این کار بما فرصت میداد که نه فقط با میلیونها نفر رأی دهنده تماس بگیریم بلکه میتوانستیم با

۱ ـ چین درآن‌زمان مورد هجوم ژاپن واقع شده بود ودر اسپانیاهم بعلت قیام فاشیستی فرانکو جنگ‌های داخلی رواج داشت . وروشن است که کمك های کنگره وآزادیخواهان هند برای جمهوریخواهان اسپانیاارسال‌میشد ونه برای نیروهای ارتجاعی ژنرال فرانکوکه ازطرف‌هیتلر وموسولینی وسرمایه‌داری بین‌المللی حمایت‌میشدند ـ م

میلیونها نفر مردم دیگری که جزو رأی دهندگان قرار نمیگرفتند نیز تماس حاصل کنیم .

این انتخابات عمومی برای من یك کار فراموش نشدنی و بزرگ بود . من خودم نامزد نمایندگی نبودم اما بنمایندگی ازطرف نامزدهای کنگره برای مبارزهٔ انتخاباتی در سراسر هند بسفر پرداختم وتصورمیکنم که در تبلیغات انتخاباتی با فعالیتهای خود نسبت بدیگران رکورد ممتاز وافتخارآمیزی بدست آوردم . درمدت قریب چهار ماه درمسافتی قریب هفتاد وپنج هزار کیلومترسفر کردم و برای این سفردرازخود ازهروسیلهٔی استفاده میبردم اغلب به مناطق روستائی دورافتادهٔی میرفتم که هیچ نوع وسیلهٔ نقلیه به آنجاها راه نداشت . من بوسیلهٔهواپیما ، قطارراه آهن، اتومبیل، کامیون، انواع گاریهای اسبی ارابه هائی که باگاو کشیده میشود ، دوچرخه ، فیل، شتر، اسب، کشتی بخاری، زورقهای رودخانهٔی ، قایق وحتی پای پیاده سفر میکردم .

همه جا دستگاه میکروفون و بلندگورا با خود میبردم . درهرروزدرده تا دوازده میتینگ صحبت میکردم واینها غیرازتماسها و گفتگوهائی بود که دراجتماعات اتفاقی در کنارجادهها با مردم انجام میدادم . دربعضی میتینگهای بزرگ جمعیت مردم تاصد هزار نفرهم میرسید. درمیتینگهای عادی معمولا در حدود بیست هزار نفر شرکت میکردند . بطورمتوسط رویهمرفته درهرروز برایصد هزارنفرو گاهی هم برای عدهٔ خیلی بیشتری صحبت میکردم . شاید بتوان گفت که درمجموع میتینگهائی که من درآنها شرکت جستم بیش ازده میلیون نفرحضوریافتند وضمناً درطول راههای حرکتم نیزبا چندینمیلیون نفر دیگرتماس حاصل کردم .

ازمرزهای شمالی تا دریاهای جنوبی دائماً از جائی به جای دیگرمیرفتم ، بر اثر هیجانی که بعلت موقعیت درمنایجاد شده بودوشوروشوقی که همهجا دربرابرخودملاحظه میکردم خیلی کم باستراحت میپرداختم. قدرت ومقاومت جسمی فوقالعادهام خود مرا نیز متحیرمیساخت. اینمبارزات وفعالیتهای انتخاباتی که در آن، گروههایعظیمی از مردم بهواداری ازما میپرداختند سراسر کشوررا بتکان آورد و در همه جا روح تازهٔی بچشم میخورد . این مبارزه واین فعالیت برای ما چیزی خیلی بیش از یك مبارزهٔ انتخاباتی بود . ما نه فقط به سی میلیون نفر رأی دهندهٔی که در انتخابات شرکت میکردند و حق رأی داشتند توجه داشتیم بلکه صدها میلیون نفردیگری هم که درانتخابات شرکت نمیکردند ورأی نمیدادند نیزمورد نظرما بودند[1] .

این سفردورودرازدرسراسرهند برای منیك خاصیت دیگرهم داشت که درمنتأثیر

---

[1] ــ باید درنظر داشت که هند درآنزمان که هنوز بصورت دو کشور پاکستان وهندوستان در نیامده بود مجموعاً بیش ازچهارصد میلیون جمعیت داشت وبنابراین عبارت « صدها میلیون نفر » معنی خاصی دارد ــ م .

فراوان می بخشید . برای من این مسافرت صورت کشف هند و مردم آنرا داشت[1]. در آن سفر من هزاران قیافهٔ مختلف از کشورخود را با تجلیات گوناگون و رنگارنگش میدیدم که درعین حال یکنوع تأثیر ازیك هند واحد را در خود داشتند . من در میلیونها چشمی که دوستانه بمن مینگریستند خیره میشدم ومیکوشیدم آنچه را در پشت آنها قرار گرفته است بفهمم. هرچه بیشترهند را میدیدم بیشتراحساس میکردم که ازتنوع وزیبائی بی پایان آن بی اطلاعم. چه‌وقت وفرصت فراوانی لازم بود تا بتوانم این حقیقت را دریابم . بنظرم میرسید که او اغلب بالبخندی بمن مینگریست ومرا بخود میخواند. گاهی هم مرا تمسخر میکرد و از من میگریخت .[2]

هرچند به ندرت اتفاق می‌افتاد اما گاهی درجریان این سفر پرفعالیت خود یکروز را برای دیدن آثار مشهوری که در نزدیکیهایم بود اختصاص میدادم . باین ترتیب بود که از«غارآجانتا»[3] و «موهنجودارو»[4] در درهٔ «سند» دیدن کردم. هنگام آن تماشاها برای مدت کوتاهی دردوران گذشتهٔ زندگی میکردم . «بودیساتواس»[5] وتصاویر زیبای زنانی که درنقاشیهای غار آجانتا میدیدم تمام روح و ذهن مرا پر میکرد . چند روز بعد

---

۱ ـ یکی از معروفترین آثار نهرو کتابیست بنام « کشف هند » که آنرا بعدازکتاب حاضر نوشت ودرسال ۱۹٤٦ نخستین چاپ آن انتشار یافت . علاوه برمطالعات وسیع قبلی همین مسافرتها که دراینجا به‌آن اشاره شده‌در بوجود آمدن آن کتاب بسیار پرارزش تأثیر فراوان داشته است . امید است که‌آن کتاب نیزهرچه زودتر بفارسی‌در آید وهند بزرگ وعظیم تاریخی را به ایرانیان بشناساند . بدون تردیدآن کتاب جامع ترین وبهترین کتابی دربارهٔ تاریخ هنداست ـ م

۲ — بطوریکه قبلا هم تذکر داده‌شد . کشور در زبان انگلیسی بصورت مونث بیان میشود ودر اینجا نویسنده باهنرمندی هندرا همچون زن زنده وجذابی توصیف میکندکه در او اثراتی میگذاشته است ـ م

۳ ـ غارآجانتا ـ یك غار بزرگ باستانی وازآثار معروف تمدن هنداست . این غار مصنوعی ۲۹شعبه دارد ودرآن نقاشیها ومجسمه های بسیار عالی تهیه شده است که قسمتی ازآنها تصاویر مربوط بزندگی « بودا » ست‌این غار ازقرن دوم پیش ازمیلاد تاقرن‌ششم بعداز میلاد ساخته‌شد. غارآجانتا درایالت حیدرآباد ودرنزدیکی شهر اورنگ آباد واقع است ویکی از تماشائی ترین‌آثار باستانی هندمیباشد ـ م .

٤ ـ موهنجو دارو ـ بقایای یکی ازکانونهای تمدن باستانی هنداست که مثل خرابه های شوش آثاربسیار قدیمی‌دورانهای مختلف‌تمدن‌هندرا در زیر خاکهای خود دارد . درموهنجو دارو حفاریهای باستان شناسی بعمل‌آمده است و آثار بسیار پرارزشی کشف شده است .

موهنجو دارو درکنار رود سند ودر درهٔ سند واقع است که پس از تقسیم هندوستان به دوکشور ، اکنون درسرزمین پاکستان غربی قرارگرفته است ـ م .

٥- بودیساتراس - تصاویریست که‌دورانهای مختلف‌زندگی « بودا » پیشوای بزرگ روحانی هند رامنعکس میسازد . قسمتی ازتصاویر غار آجانتا باین تصاویر اختصاص یافته است ـ م .

وقتیکه بعضی زنان را درموقع کاردرمزرعه یا کشیدن آب ازچاه قریه‌شان تماشا میکردم بحیرت می‌افتادم زیرا میان آنها و تصاویر زنانی که در غار آجانتا دیده بودم شباهت فوق‌العاده‌ئی بنظرم میرسید.

درآن انتخابات کنگره پیروزی درخشانی بدست‌آورد اما تامدتی‌مباحثاتی جریان داشت که آیاکنگره باید مقامات وزارت را دردولتهای ایالتی قبول کند یا نه؟ بالاخره تصمیم گرفته شد که‌اعضای کنگره‌این مقامهارا بپذیرندبشرط آنکه ازجانب‌نایب‌السلطنه وحکمرانان انگلیسی ایالات مداخلات و مزاحمت‌هائی برای ایشان فراهم نگردد.

درتابستان سال ۱۹۳۷ به برمه ومالایا سفر کردم. چون در این سفر در همه جا ازدحام عمومی وکاروفعالیت مرا دنبال میکردفرصت استراحت واستفاده ازمرخصی برایم باقی‌نمیماندبا اینهمه‌خود این سفروتغییروضع برایم جالب توجه بود ومن ازملاقات بامردم سرزنده و جوانحالت برمه‌بسیارلذت‌میبردم. آنها با مردم هند که انگارنشانهٔ فرسودگی قرون درازگذشته را با خود دارند هیچ شباهت نداشتند.

درهند مسائل جدیدی در برابرما قرارمیگرفت. طبق قانون اساسی جدیدودرنتیجهٔ انتخابات اخیردربیشتراستانها دولتهائی‌تشکیل شد که اعضای کنگره‌درآن‌شرکت‌داشتند. بسیاری ازوزیران جدید که عضودولتهای‌ایالتی شدند هریك سالها عمرشان رادرزندانها گذرانده بودندند. خواهرم «ویجایا لکشمی پاندیت» درولایات متحده یکی ازوزیران کابینهٔ دولت ایالتی شد و نخستین زنی بود که درهندبوزارت میرسید. نتیجهٔ فوری روی کارآمدن وزیران عضو کنگره این‌بود که درسراسر کشوریکنوع‌آرامش وراحتی‌احساس میشد. مثل این بود که بارسنگینی ازدوش‌کشوربرداشته شده باشد. در سراسر کشور زندگی تازه‌ئی به جریان افتاد و مخصوصاً دهقانان و کارگران انتظار داشتند که فوراً اتفاقات مهمی روی دهد و تغییرات فراوانی صورت پذیرد. زندانیان سیاسی همه آزاد شدند وبسیاری‌ازآزادیهای عمومی به‌مردم اعطا گردیدبطوریکه پیش‌ازآن هرگزدرهند این اندازه آزادی سابقه نداشت.

وزیران‌عضو کنگره، هم خودشان باکمال جدیت‌کارمیکردند وهم دیگران رابکار وادارمیساختند. اما آنها ناچاربودندکه با همان دستگاه قدیمی دولت‌کارکنندکه برای ایشان بکلی بیگانه بود واغلب هم بدشمنی ومخالفت میپرداخت. حتی‌کارهای اداری در تحت‌کنترل این وزیران‌قرارنداشت. دوباراختلاف وتصادم شدیدی‌میان‌آنها باحکمرانان انگلیسی ایالات روی داد ووزیران ما از کار خود استعفا کردند اما عاقبت حکمرانان نظرهای وزیران را پذیرفتند وبحرانها پایان یافت. با وجود این قدرت ونفوذدستگاه اداری سابق- سازمان خدمات اداری هند، وپلیس وغیره- که حکمرانان انگلیسی هم در

پشت سرایشان قرارداشتند وخود قانون اساسی جدید هم از آنها حمایت میکرد ، خیلی زیاد بود وازصدها راه در برابروزیران ما خودنمائی میکرد ومانع کار میشد . پیشرفت کارها بسیار کند بود وطبعاً درمیان مردم عدم رضایت بوجود می‌آمد و توسعه می‌یافت .

این عدم رضایت حتی به درون کنگره هم راه یافت و عناصر مترقی‌تر کنگره به اعتراض پرداختند . خود من نیزازتحول اوضاع ناراضی و متأسف بودم زیرا میدیدم که سازمان مبارزما بتدریج بصورت یك سازمان انتخاباتی درمی‌آید . طبیعی بود که ما باید مبارزهٔ خودرا برای تأمین استقلال‌ملی‌دنبال‌میکردیم‌وتشکیل‌دولت‌های نیمه‌مستقل ایالتی فقط یك مرحلهٔ گذران ازپیروزی ما محسوب میشد .

درآوریل ۱۹۳۸ نامه‌ئی به‌گاندی جی نوشتم و نارضائی خود را از کار وزیران کنگره متذکرشدم . درنامهٔ خود نوشته بودم «وزیران ما خیلی کوشش دارند که‌خودرا با نظم سابق منطبق سازند ومیکوشند که این روش خود را هم موجه جلوه دهند . این چیزها هرچند هم که بد است بازقابل تحمل میباشد اما چیزی که خیلی بدتر است اینست که مقام عالی‌وممتازی که ما با آنهمه زحمت و مرارت در قلوب مردم برای خود ساخته بودیم ازدست میدهیم . وتا سطح سیاست بافان عادی سقوط می کنیم.»

شایدمن بی‌جهت نسبت به‌وزیران کنگره سخت گیر بودم زیـرا بیشتر گناه متوجه اوضاع ومقتضیات بود ونه متوجه آنها . عملا نتایج کاروزیران ما درزمینه‌های ملی بسیار عالی بود اما آنها ناچاربودند که با رعایت محدودیت‌های خاص کار کنند در صورتیکه مسائل مورد علاقهٔ ما مستلزم آن بود که ازحدود این محدودیتها بیرون برویم‌وباآزادی بیشتری عمل کنیم .

درمیان‌کارهای مفید فراوانی که انجام دادند قانونی بود که دربارهٔ وضع دهقانان بتصویب‌رساندندوبرای‌دهقانان‌کمك‌موثری‌شد.همچنین‌توانستندتعلیمات‌ابتدائی‌واساسی‌را برقرار سازند . هدف این تعلیمات اساسی آن بود که درسراسر کشور هـر کودك لااقل هفت سال . یعنی از هفت سالگی تاچهارده سالگی حتماًبتحصیل بپردازد وتحصیلات هم مجانی باشد . این تحصیلات براساس روشهای جدید وتعلیمات حـرفه‌ئی قرار داشت و میبایست طوری تحول پذیرد که هزینه‌های‌آن بتدریج خیلی کم شود بدون آنکه درخود تعلیمات تأثیری بگذارد . برای کشور فقیری مثل‌هند که میلیونها کودك بایددرآن‌تعلیم بگیرند وسوادپیدا کنند مسئلهٔ هزینهٔ تحصیلی اهمیت فوق‌العاده دارد . این روش اکنون درهند تحقق یافته ودرطرزآموزش وپرورش کودکان‌انقلابی بوجودآورده است که‌آیندهٔ امیدبخشی را نوید میدهد .

تعلیمات مراحل بعدی وعالیتر نیزموردتوجه قرار گرفت. همچنین درزمینهٔ بهداشت

عمومی نیز مساعی فراوانی بکار برده‌شد اما کوششهای وزیران ودولتهای کنگره بعلت عدم آمادگی دستگاههای اداری نتایج وثمرات مناسبی ببار نمی آورد وباین جهت بالاخره استعفا دادند. تعلیمات اکابرهم باشور وشوق فراوان دنبال شد ودراین زمینه نتایج عمده‌ئی بدست آمد. عمران وآبادی وساختمان دهات نیز کامیابی‌هائی بدست آورد.[۱]

هرچند نتایج کار دولتهای ایالتی کنگره جالب توجه بود امـا باوجود تمام فواید خود نمیتوانست مسائل اساسی هند را حل کند. حـل این مسائل حیاتی مستلزم یکرشته تغییرات عمیق‌تر واساسی‌تر بود که بتواند به‌تسلط سازمان امپریالیستی که درهند وجود داشت وهدفش محفوظ نگاهداشتن انواع منافع مستقربود پایان بخشد.

بهمین جهات درداخل کنگره میان عناصر اعتدالی‌تر ازیکسو وعناصر مترقی‌تر از سوی دیگر اختلافات بالا میگرفت. نخستین اختلافات هنگام اجلاس کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند دراکتبر ۱۹۳۷ جلوه گرشد. گاندی جی ازین اختلافات سخت ناراحت و متأثر گشت واین ناراحتی خودرا باکمال شدت بطور خصوصی متذکر گردید. بعدهم مقاله‌ئی منتشر ساخت که درآن عدم موافقت خودرا بابعضی ازاقداماتی که من بعنوان رئیس کنگره بعمل آورده بودم بیان داشت.

احساس میکردم که دیگر نمیتوانم بعنوان یك فرد مسئول دستگاه اجرائی کنگره به‌کار خود ادامه دهم اما تصمیم گرفتم هیچ‌کاری نکنم که به پیش‌آمدن یك بحران منتهی بشود. دوران ریاست من بر کنگره کم کم بپایان میرسید ومیتوانستم درآنموقع خودرا کناربکشم بدون آنکه هیجان وسروصدای فوق‌العاده‌ئی بوجودآید. من دوسال پشت‌سر هم ومجموعاً سه بار بریاست کنگره انتخاب‌شده بودم‌ودرآنوقت صحبت آن درمیان بود که بازهم در دوران آینده مرا بریاست انتخاب کنند اما خودم در کمال وضوح می‌فهمیدم که نباید چنین پیشنهادی را بپذیرم. درآنوقت برای این منظور به‌حیلهٔ کوچکی متوسل‌شدم که برای‌خودم بسیار مسرت‌انگیز بود. مقاله‌ئی‌بدون امضانوشتم و برای «مدرن‌رویو» (مجلهٔ جدید) که در کلکته انتشارمی‌یافت فرستادم. دراین‌مقاله با تجدید انتخاب خودم بریاست کنگره شدیداً مخالفت شده‌بود. هیچ کس، حتی مـدیر و ناشر آن مجله هـم نتوانست بفهمد که نویسندهٔ آن‌مقاله چه کسی بوده‌است. من باعلاقهٔ فراوان‌عکس‌العملهائی راکه همکارانم ودیگران نسبت به‌آن‌نشان میدادند تماشا میکردم ولذت میبردم. دربارهٔ

---

۱ ــ در دولت های ایالتی اصولا امور داخلی ومحلی از قبیل تعلیمات‌عمومی، بهداری، مسائل کشاورزی وخوارباروغیره بعهده وزیران ایالتی بود. مسائل سیاست خارجی ودفاع در دست دولت مرکزی ودرنتیجه در دست دولت بریتانیا قرار داشت. باینجهت است که فقط به نتایج‌کار وزیران در زمینه هـای تعلیمات وبهداشت وعمران اشاره شده است ــ م.

نویسندهٔ آن همه گونه حدسی‌زده میشد اما عدهٔ کمی حقیقت رامیدانستند تااینکه بالاخره «جان گونتر» در کتاب خود بنام «درداخلهٔ آسیا» این راز رافاش‌ساخت .

دردوران‌اجلاسیهٔ بعدی کنگره که در «هریپورا» تشکیل‌شد «سوباس‌بوس»[۱] بجای من بریاست انتخاب گردید و کمی بعد من‌تصمیم گرفتم به‌اروپا بروم . دراین‌سفرمیخواستم دخترم راکه در اروپا بود به‌بینم اما در واقع میخواستم به‌فکر خسته و آشفتهٔ خود کمی استراحت بدهم .

اروپا. در این موقع جای مناسبی برای استراحت روحی نبود و نمیتوانست روشنائی بخش زوایای تاریك فکر باشد زیرا خود در تیرگی بسر میبرد و آرامش ظاهری آن، آرامشی بود که پیش ازطوفان برقرارمیشود . آن اروپا ، اروپای ۱۹۳۸ بود که درآن آقای نویل چمبرلن با حرکت و رقصیدن برروی اجساد ملت‌های بزنجیر کشیده ودرهم شکسته پیش‌میرفت تا به‌صحنهٔ آخری درمونیخ برسد .[۲]

من مستقیماً به «بارسلون»[۳] پرواز کردم وباین ترتیب به‌آن اروپای تصادمات و اختلافات واردشدم . پنج روزدر بارسلون ماندم وبمب‌هائی را که شبانه از آسمان فرو میریخت تماشا میکردم . درآنجا چیزهای فراوان دیگری هم دیدم که تأثیر عمیقی‌درمن میگذاشت.درآنجا، درمیان‌آن ویرانی وبلا و مصیبت‌های عظیم از هرجای دیگر اروپا بیشترآرامش روحی خود راباز می‌یافتم زیرا درآنجا روشنی‌وجودداشت، روشنی‌شهامت واراده وفداکاری درراه انجام یك‌کار باارزش ویك‌هدف بزرگ .

سپس به‌انگلستان رفتم و یکماه را در آنجا گذراندم . در آن مدت با همه جور اشخاص ازهر دسته وهرمقام وهرعقیده ملاقات کردم. احساس‌میکردم که درمردم متوسط وعادی تغییراتی حاصل‌شده‌است، تغییراتی درجهت صحیح و مثبت، اما طبقات‌بالائی که در آنها چمبرلنیسم[٤] غلبه داشت هیچ نوع تغییری نیافته بودند .

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحهٔ۲۵۲ رجوع شود م

۲ ـ نویل چمبرلن نخست وزیر محافظه‌کار بریتانیا پیش ازجنگ دوم جهانی بودکه میکوشید ازراه تسلیم شدن به تمایلات تجاوز آمیز هیتلر وموسولینی آرامش وصلح را حفظ کند وبراثر سیاست اوملل اروپا درچنگال نازیسم وفاشیسم اسیرشدند ودرهم شکستند . تادرکنفرانس مونیخ این سیاست سازشکارانه بکمال رسید . به حاشیه صفحهٔ۸۲۲رجوع شود ـ م

۳ ـ بارسلون مرکز حکومت جمهوریخواه اسپانیا بود . در آنوقت جنگهای داخلی اسپانیا جریان داشت وهواپیماهای‌آلمانی بهواداری اززنرال فرانکو وناسیونالیستهای‌فاشیست، جمهوریخواهان را وحشیانه بمباران‌میکردند وباوجود این نیروهای مترقی جمهوریخواهان بمبارزه شهامت‌آمیز خود ادامه میدادند ـ م

٤ ـ سیاست وعقاید چمبرلنی ـ م

بعد به‌چکوسلواکی رفتم و درآنجا از نزدیك شاهد بازیهای دشوار و پیچیده‌ئی بودم که چگونه میتوان درزمینه‌های عالی‌اخلاقی به‌دوست و به‌هدفی که مدعی دفاع از آن هستند خیانت کرد![1] من این‌بازی عجیب را که دردوران بحرانی «مونیخ» جریان‌داشت، از لندن واز پاریس و از ژنو دنبال میکردم و ازین ملاحظات خود نتایج شگفت‌انگیزی بدست می‌آوردم. آنچه مرا متحیرمیساخت عقب‌نشینی کاملی بود که در آنموقع بحرانی درعناصر و گروههای باصطلاح مترقی دیده میشد.

«ژنو» بااجساد بیجان‌صدها سازمان بین‌المللی که مراکزشان‌درآنجاست بصورت بقایای باستانی وتاریخی بنظرم می‌آمد. «لندن» یك‌نوع راحتی شگفت‌انگیز از خود نشان میداد و دلخوش بود که جنگ فعلا عقب افتاده است و کمی دور شده‌است. البته دیگران بودند که بهای گزاف این تفنن رامیپرداختند ولندن بااین‌موضوع اهمیتی‌نمیداد اما پیش ازآنکه یکسال بگذرد ناچار به‌اهمیت اوضاع پی میبرد. هرچند در انگلستان فریادهای اعتراض از گوشه و کنار شنیده میشد اما هنوز ستارهٔ آقای چمبرلن در حال صعود بود. «پاریس» مراسخت مأیوس ساخت مخصوصاً از بورژوازی وطبقات متوسط آن تعجب میکردم که حتی هیچ اعتراضی‌نسبت به‌اوضاع نمیکردند و یك کلمه هم حرف نمیزدند. پاریس‌انقلاب ومظهرآزادی جهان نیزچنین‌بود.

باکمال تأثرودرحالیکه تمام تخیلات و امیدهای قلبی خود را نسبت بـه اروپا از دست داده بودم به هند بازگشتم. در راه بازگشت خود در مصر توقف کردم و رهبران «حزب وفد» از من استقبال گرمی بعمل آوردند. خیلی خوشوقت بودم که دوباره آنها را میدیدم ومیتوانستم در آنموقع که وضع جهان بسرعت تغییر و تحول می‌یافت دربارهٔ مسائل مشترك‌خودمان‌با ایشان‌مشورت کنم. چند ماه بعد یك هیئت نمایندگی از طـرف حزب وفد به هند پیش ما آمد ودرجلسات اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره شرکت جست.

درهند همان مسائل واختلافات قدیمی‌ادامه داشت ومن بازهم با همان مشکل‌قدیمی مواجه بودم که چگونه خود را با همکارانم سازش دهم. برایم یأس‌انگیز بود که‌میدیدم درآستانهٔ یك فاجعهٔ جهانی‌بسیاری ازاعضای کنگره برقابت‌های حقیرو ناچیزخودسرگرم هستند. معهذا درمیان اعضای کنگره که در قسمت‌های بالای سازمان بودند تا اندازه‌ئی توجه وتفاهمی وجـود داشت. در حالیکـه در خارج از کنگره انحطاط خیلـی بیشتر نمایان بود.

---

۱ ـ اشاره باینست که دولتهای بریتانیا وفرانسه به بهانهٔ حفظ صلح درمقابل هیتلر وموسولینی تسلیم‌شدند وبه چکوسلواکی که دوست ومتحد ایشان بود وبه‌آزادی که مدعی دفاع ازآن بودند خیانت کردند ـ م.

اختلافات ورقابت میان فرقه‌های مذهبی توسعه یافته بود و «جامعهٔ مسلمین»[1] تحت رهبری آقای محمد علی جناح بشکل تجاوز آمیزی یك روش ضد ملی و کوته نظرانه را ادامه میداد و یك فعالیت حیرت انگیز را تعقیب میکرد. ازطرف آنها هیچ نوع پیشنهادات مثبتی مطرح نمیشد وهیچ کوششی هم نمیشد که یك راه میانه وحد وسطی اتخاذ شود و توافقی بوجود آید. آنها نمیتوانستند بدرستی پاسخ دهند که خواهان چه چیزی هستند. برنامهٔ آنها یك برنامهٔ منفی آمیخته با کینه و خشونت بود که روشهای نازیها را بخاطر می آورد. آنچه مخصوصاً بسیار یأس انگیز بود این بود که ابتذالهای سازمانهای فرقوی در زندگی عمومی هم اثر میگذاشت. البته بسیاری از سازمانهای مسلمانان وعدهٔ زیادی از مسلمین هم بودند که با فعالیتهای افراطی « جامعهٔ مسلمین » توافق نداشتند و از کنگره هواداری میکردند.

«جامعهٔ مسلمین» با دنبال کردن این راه هرروز بیش از پیش گمراه ومنحرف میشد تا اینکه برضد دموکراسی درهند قیام کرد وحتی از تقسیم کشور سخن بمیان آورد. دولت بریتانیا نیز که میخواست جامعهٔ مسلمین را هم مانند هر نیروی مخرب و نفاق افکن دیگر مورد استفاده قراردهد و بوسیلهٔ آنها نفوذ کنگره را ضعیف سازد از این تقاضاهای عجیب هواداری میکرد. حیرت انگیز این بود که درست در موقعی که دیده میشد ملتهای کوچك دیگر جز بصورت قسمتی از یك فدراسیون ملتهای مختلف نمیتوانند در روی زمین جائی برای خود داشته باشند، درهند چنین درخواستی برای تجزیه وانشعاب مطرح میشد. بدون تردید این درخواست یك معنی و مفهوم جدی نداشت اما نتیجهٔ منطقی تئوری و نظریهٔ آقای جناح دربارهٔ دوملت (هندوومسلمان) چنین چیزی میشد.

تحول و توسعهٔ جدید مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی دیگر با اختلافات مذهبی ارتباط زیادی نداشت و شاید از این نظر میتوان تصور کرد که آن اختلافات بجا و بمورد بود. درواقع آنچه بصورت مسئلهٔ اختلافات فرقه‌های مذهبی جلوه میکرد اختلافات سیاسی بود که میان کسانی که خواهان یك هند آزاد ومتحد ودموکراتیك بودند با یك عده عناصر فئودال ومرتجع کــه میخواستند منافع خاص خود را در زیر نقاب مذهب محفوظ نگاهدارند، جریان داشت.

مذهب باینصورت که ازطرف هواداران عقاید مختلف بکارمیرود ومورد بهره برداری واقع میشود بنظر من خود یك کفر واقعی است که راه تمام پیشرفتهای اجتماعی وفردی را هم مسدود میسازد.

مذهب که اصولا برای پرورش روحی و توسعهٔ احساسات برادری بوجود آمده است

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحه ۹۳ وحاشیهٔ ٥ صفحهٔ ٦۳٦ رجوع شود ـ م

سرچشمهٔ کینه‌ها و نفرت‌ها و دشمنی‌ها و تنگ نظریها و حقارت‌ها شده است و بصورت پست‌ترین اشکال ماده پرستی درآمده است.

اختلافات داخلی کنگره در موقع انتخاب رئیس کنگره درآغاز سال ۱۹۳۹ در کنگره بصورت بحرانی درآمد. درآنموقع مولانا ابوالکلام آزاد[1] ازقبول ریاست کنگره خودداری کرد و پس از یك کشمکش و گفتگو بالاخره «سوباس چندرا بوس» بریاست انتخاب شد. این موضوع یکرشته اشکالات واختلافاتی پیش آورد که تا چندماه ادامه‌داشت. در دوران اجلاسیهٔ کنگره در «تریپوری» صحنه‌های بیسابقه‌ئی پیش آمد. درآنوقت من‌از نظر روحی وفکری یکدوران ناراحت رامیگذراندم. بسیار افسرده وپژمرده بودم وبرایم بسیار دشوار بود که بتوانم وظایف خود را بدرستی انجام دهم. البته اتفاقات مختلف سیاسی وحوادث ملی وبین‌المللی در من تأثیرزیادی میگذاشت اما دلایل دیگری هم بود که با امور سیاسی وعمومی ارتباطی نداشت واصلا از خودم بدم می‌آمد. در همان موقع بود که ضمن مقاله‌ئی که در روزنامه‌ها انتشار یافت نوشتم: «میترسم که نتوانم همکارانم را چنانکه باید راضی سازم واین وضع تعجب‌آور نخواهد بود زیرا حتی نمیتوانم خودم‌را هم از خود راضی سازم. از چنین‌قماشی یك رهبر شایسته بوجود نمی‌آید وهمکارانم هرچه زودتر باین مطلب پی ببرند برای خودشان وبرای‌من بهترخواهد بود. ذهنم هنوز بطور مؤثری کار میکند و نیروی فکریم بنابر عادات خود هنوز وظیفهٔ خود را انجام میدهند اما چشمه‌ئی که باین فعالیت‌ها جان وزندگی‌می‌بخشید ظاهراً دیگرخشکیده است.»

«سوباس بوس» از ریاست کنگره‌استعفا داد ونهضت «گروه پیشرو» راآغاز کرد که میخواست تقریباً یك‌سازمان‌رقیب کنگره باشد. همانطور که انتظار میرفت وپیش‌بینی میشد این‌کار به‌ثمری نرسید وپس ازچندی باناکامی پایان یافت اما تمایلات تجزیه‌طلبانه و عوامل عمومی انحطاط را تقویت کرد. عناصر فرصت‌طلب و ماجراجو و اپورتونیست برای خود زمینهٔ مناسبی پیداکرده بودند و در زیر سرپوش عبارات زیبا به فعالیت می‌پرداختند وروش آنها قیام و توسعهٔ حزب نازی وهیتلر را در آلمان بخاطرمی‌آورد. روش آنها این بود که توده‌ها را دراطراف یك برنامهٔ بظاهر قابل‌پسند تجهیز کنند و بعد نیروی آنها را درجهتی بکلی مخالف بابرنامهٔ اظهارشده بکار برند.

من‌تعمداً ازدستگاه اجرائی جدید کنگره جداماندم. احساس میکردم که نمیتوانم خود را بااوضاع سازش‌دهم وازآنچه شده‌بود نیزخیلی‌خوشم نمی‌آمد. روزهٔ گاندی‌جی

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۷۹ رجوع شود ـ م

بمناسبت موضوع «راجکوت»[1] واتفاقات بعدی آن‌مرا سخت ناراحت‌میساخت . درآنموقع بود که من‌نوشتم «بعد ازوقایع راجکوت گرفتاریها و مصائب افزایش یافته است . من نمیتوانم درزمینه‌ئی که چیزی از آن نمی‌فهمم کار کنم ودراین‌مورد هم بهیچوجه یك‌مفهوم منطقی برای‌آنچه اتفاق افتاده‌است نمی‌بینم.» و اضافه کردم «انتخاب کردن راه برای بسیاری ازما بیش‌ازپیش دشوارمیشود . دیگر موضوع انتخاب میان «راست» یا «چپ» یاحتی‌تصمیمات سیاسی‌مختلف‌هم مطرح نیست . اکنون‌موضوع اینست که یا بایدبدون‌هیچ فکر واندیشه تصمیماتی که گاهی‌هم‌با یکدیگر متضادند و هیچگونه ارتباط منطقی با هم ندارند بپذیریم ویااینکه باآنها بمخالفت بپردازیم ویا هم‌اینکه‌اصولا هیچ نوع اقدام و فعالیتی نکنیم . درصورتیکه هیچ یك ازاین‌صور سه‌گانه را نمیتوان به‌آسانی پذیرفت . پذیرفتن بدون فکر و اندیشهٔ چیزی که نمیتوان آنرا قبول داشت و توافق اجباری با آن سبب سستی فکری وفلج شدن روحی میشود . هیچ نهضت بزرگ و مخصوصاً هیچ نهضت دموکراتیك نمیتواندبرچنین اساسی بنا گردد . مخالفت کردن بااین‌قبیل تصمیمات هم دشوار است زیرا خود ما راضعیف میسازد وبه حریفان نیرومی‌بخشد . عدم فعالیت و اقدام درموقعی که ازهرسوضرورت اقدام بچشم میخورد وهمه کس درخواست اقدام وعمل دارد‌نیزیك نوع اعتراف به‌عجز میباشد که انواع عقده‌ها و پیچیدگیها را بوجود خواهد آورد ...»

کمی پس‌ازمراجعتم ازاروپا دراواخر سال ۱۹۳۸ دوفعالیت دیگر توجه‌مرا بخود جلب کرد. در «کنفرانس‌اهالی دولتهای سراسرهند»[2] که در«لودهیانا» تشکیل گردید ریاست‌بعهدهٔ من‌واگذارشدوازین راه‌با نهضت‌های مترقی که درداخل‌دولتهای نیمه‌فئودال

---

۱ ـ راجکوت ـ یکی از دولتهای کوچك محلی ونیمه مستقل هندبود . درسال ۱۹۳۸ هیجاناتی در آنجا پیش‌آمد که هدف‌آن بوجودآوردن‌یك‌دولت براساس دموکراسی پارلمانی بود. صدراعظم‌آنجا بااین هیجانات‌بمخالفت شدید پرداخت و کوشید تظاهرات عمومی را بازور از میان ببرد بعداً میان رهبران مردم وفرماندار محل سازشی حاصل‌شد وفرماندار محل وعده داد یك قانون اساسی محلی بوجودآید امابعلت اختلاف عقیده‌ها این وعده وفانشد دراین موقع گاندی جی ضمن راه پیمائی معروف خود درماه‌مارس ۱۹۳۹به راجکوت رسیدوبمناسبت اینکه‌حکمران بوعدهٔ خود وفا نکرده بود روزه‌گرفت . این کار بمداخله دولت مرکزی هند منتهی‌شد که رئیس‌دادگاه عالی را مأمور رسیدگی باین قضیه ساخت وگاندی جی روزهٔ خودرا شکست ـ م

۲ ـ منظور کنفرانسی است که ازنمایندگان مردم دولتهای نیمه‌مستقل داخلی هند تشکیل میشدبطوریکه قبلا هم تذکر داده‌شد این دولتهای کوچك وبزرگ که تعدادشان به ۵۵۰ میرسید وتحت حکومت شاهزادگان و مهاراجه‌ها قرار داشتند جزو حکومت مرکزی هند که تحت تسلط بریتانیابود حساب نمیشدند ودولتهای‌نیمه‌مستقلی بودند که هریك جداگانه بادولت بریتانیاپیوند وارتباط داشتند ـ م

هند وجود داشت تماس نزدیکتری حاصل کردم.

در بسیاری از این دولت‌ها نیروهائی در حال رشد و توسعه بوجود آمده بود و گاهی اوقات درمیان سازمانهای مردم با نیروهای استبدادی مقامات حاکمه که اغلب از کمك واحدهای نظامی بریتانیا هم استفاده میکردند تصادماتی روی میداد. بسیار مشکل است که بتوان درباره آن دولت‌ها و درباره نقشی که دولت بریتانیا برای حفظ این بقایای قرون وسطائی انجام میداد با زبان محدود سخن گفته شود. اخیراً یکی از نویسندگان، این دولت‌ها را «ستون پنجم بریتانیا در هند» نامیده است وحق هم داشته است. در بعضی از این دولت‌ها حکمرانان وزمامداران روشنفکری هم هستند که میخواهند در کنار مردم قرار گیرند و یکرشته اصلاحات مادی و محسوس را در قلمرو خود بوجود آورند اما قدرت بزرگتر بریتانیا که مافوق ایشانست مانع ایشان میگردد زیرا در اینصورت یك دولت دموکراتیك بوجود خواهد آمد که دیگر حاضر نخواهد بود نقش ستون پنجم بیگانه را بعهده داشته باشد.

کاملا روشن است که این پانصد و پنجاه دولت کوچك و بزرگ و نیمه مستقل داخل هند نمیتوانند بصورت واحدهای جداگانهٔ سیاسی یا اقتصادی باقی بمانند. آنها در یك هند دموکراتیك نمیتوانند صورت فئودالی خود را حفظ کنند مسلماً عدهٔ بسیار زیادی از آنها بصورت واحدهای دموکراتیك به‌فدراسیون هند خواهند پیوست و دیگران هم طبعاً باید در هند بزرگ حل شوند. هیچ نوع اصلاحات کوچك نمیتواند این مسئله را حل کند. این سیستم وجود دولتهای محلی بطور قطع باید از میان برود و مسلماً با امپریالیسم بریتانیا در هند از میان خواهد رفت[1].

فعالیت دیگری که مرا مشغول وسرگرم میداشت ریاست «کمیتهٔ تنظیم برنامهٔ ملی» بود. این کمیته زیر سرپرستی کنگره و با همکاری دولتهای ایالتی بوجود آمده بود. پس از آنکه باین کار پرداختیم دامنهٔ آن روز بروز رشد و توسعه یافت تا اینکه تقریباً تمام فعالیت‌های ملی را در بر گرفت. در این کمیته بیست و نه سو کمیسیون مختلف برای رشته‌های گوناگون زندگی- کشاورزی، صنعتی، اجتماعی، اقتصادی، مالی- ترتیب دادیم و کوشیدیم فعالیت‌های آنها را هماهنگ سازیم بطوریکه بتوان طرح یك برنامهٔ اقتصادی واحد و وسیع را برای هند تهیه کرد. طرح ما طبعاً شامل نکات عمده‌ئی بود که میبایست بعداً انجام پذیرد.

---

۱ ـ همانطور که نهرو در اینجا پیش بینی کرده است این دولتهای محلی پس از تأمین استقلال هند ازمیان رفتند وهمه جزو اتحادیهٔ بزرگ هند شده‌اند وقسمتی از جمهوری واحد هند بشمار میروند -- م

کمیتهٔ برنامه هنوزهم بکار خود ادامه‌میدهد وظاهراً پیش ازچندماه دیگر نخواهد توانست کار خود را بپایان برساند.

این کار برای من بسیارجالب وجذاب بود واز آن مطالب بسیاری آموختم. بدیهی است که هرطرحی‌هم که ماتهیه کنیم فقط دریك‌هندآزاد میتواند به‌نتیجه برسد وثمراتی ببارآورد. همچنین روشن‌است که‌هر نوع طرح برنامهٔ ثمربخشی بایدمستلزم سوسیالیستی کردن ساختمان اقتصادی جامعه باشد.

درتابستان سال ۱۹۳۹ سفر کوتاهی به‌سیلان رفتم زیرا درآنجا میان اهالی‌هندی مقیم سیلان بادولت اختلافات وتصادماتی روی داده‌بود. بسیارخوشوقت بودم که دوباره به‌آن جزیرهٔ زیبا باز میگشتم و تصور میکنم دیدار مجدد من ازآنجا، پایه‌هائی برای ارتباطات نزدیکتر میان هند وسیلان بوجودآورد. درآنجا ازطرف همه‌کس و حتی از طرف اعضای سنگالی دولت محلی مورد صمیمانه‌ترین استقبال قرار میگرفتم. تردیدی ندارم که درآینده درهرحال سیلان‌وهند بایدباهم مربوط باشند ودر کنارهم قرار گیرند. تصورشخصی من برای آینده اینست که اتحادیهٔ بزرگی‌تشکیل گردد که چین‌وهند وبرمه وسیلان وافغانستان ومحتملا سایر کشورهای آسیائی را دربرگیرد.[1] اگرهم روزی یك اتحادیهٔ جهانی بوجودآید مورد استقبال ما قرارخواهدگرفت.

دراوت ۱۹۴۹ اوضاع اروپا تهدیدکننده شده‌بود و من نمیخواستم در یك موقع حساس وبحرانی‌هند راترك گویم. امااشتیاق فراوان داشتم که، ولو برای مدتی کوتاه باشد دیداری نیز از چین بعمل‌آورم. بااین‌جهت بسوی چین پرواز کردم وپس ازدو روز در چونگ‌کینگ[2] بودم. اما ناچار شدم که هرچه زودتر به‌هند بازگردم زیرا بالاخره جنگ اروپا آغاز گردید.

مدتی کمتراز دوهفته درچین‌آزاد[3] بودم اماهمین‌دوهفته، هم ازنظرشخصی وهم از نظر روابط آیندهٔ چین وهند برایم فراموش ناشدنی بود. باکمال مسرت ملاحظه‌کردم که میل و نظر من برای اینکه چین و هند باید ارتباطات نزدیکتری برقرار سازند

---

۱ - اتحادیهٔ پنج دولت مرکب ازهندوستان، پاکستان، سیلان، برمه‌واندونزی که بنام کشورهای کلمبو نامیده میشوند ودرسالهای اخیر بوجودآمده است درواقع‌تحقق همین‌فکرنهرو‌ست و کنفرانس ملل‌آسیائی وآفریقائی که در۱۹۵۵ در باندونگ تشکیل گردید وهند درآن نقش عمده‌ئی داشت نیزتوسعهٔ همین فکراست ـ م

۲ ـ پایتخت موقتی دولت ملی‌چین در زمان حملهٔ ژاپن ـ م

۳ ـ خواننده‌گرامی توجه داردکه اصطلاح چین‌آزاد در زمان‌نوشتن کتاب درمقابل قسمتی ازچین که‌تحت تسلط ژاپن قرارگرفته بود بکارمیرفت. حوادث سالهای اخیر تغییرات عظیمی بوجود آورده است واکنون ارتباط چین وهند بصورت ایده‌آل ودلخواه نهرو درآمده است ـ م

متقابلا در رهبران چین و مخصوصاً در مرد بزرگی کـه مظهر وحدت چین و ارادهٔ چین برای آزادیش بود نیز وجود دارد. چندین‌بار با مارشال چیانگ‌کایچك و مادام چیانگ ملاقات کردم و دربارهٔ مسائل کنونی و آینده کشورهامان گفتگو کردیم.

من درحالی به هند بازگشتم که نسبت به چین ومردم چین تحسین وستایش بیش از پیش پیدا کرده بودم. نمیتوانستم تصور کنم که هیچ قدرتی بتواند اراده وروح این ملت باستانی راکه اکنون جوانی را ازسرگرفته است درهم بشکند.

جنگ وهند؛ آیا ما دراین موقع چه میبایست بکنیم؟ ما ازسالها پیش‌دراین‌باره فکر کرده بودیم وسیاست خود را هم اعلام داشته بودیم. اکنون دولت بریتانیا علیرغم میل ونظرما بدون هیچگونه رجوع‌به مردم‌هند یا به مجمع مرکزی یا به دولتهای‌ایالتی ما، هند را یك کشورداخل درجنگ اعلام کرده بود. قبول این وضع برای ماتااندازه‌ئی دشوار بود زیرا مفهوم آن این بود که امپریالیسم همچنان مانندسابق‌بکارخودمشغولست.

درنیمهٔ ماه سپتامبر۱۹۳۹، کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بیانیهٔ مفصلی انتشارداد که در آن سیاست گذشته وکنونی ما تشریح شده بود وازدولت بریتانیا دعوت شده بود که نظر و هدف خود را ازجنگ، مخصوصاً ازنظرامپریالیسم بریتانیا روشن سازد. ما خودبارها فاشیسم ونازیسم‌را محکوم ساخته‌بودیم امابا امپریالیسم بریتانیا که‌برما مسلط بود بیشتر سروکارداشتیم و بیشترمخالف بودیم. آیا امپریالیسم با این جنگ ازمیان میرفت‌وزوال می‌یافت؟ آیا بریتانیا حاضربود استقلال هندوحق تعیین سرنوشتش را ازراه تشکیل‌یك مجمع مؤسسان برسمیت بشناسد. آیا می‌بایست چه قدمهائی برای دخالت دادن کنترل مردم دردولت مرکزی برداشته شود؟

فکرتشکیل‌مجمع مؤسسان ازطرف دولت پذیرفته شد منتها بصورتی‌منبسط گردید که هرگروه اقلیت بتواند نسبت به آن مخالفت کند ودرآن کارشکنی داشته باشد. فکر مجمع مؤسسان باینصورت درآمد که هراقلیت بشکلی درمجمع مؤسسان شرکت جوید کـه بتواند دعاوی خود را موافق نظر خویش مطرح سازد و بدینقرار مجمع مؤسسان نمیتوانست براساس آراء اکثریت کار کند. طبق‌این طرح اگر ازین راه توافقی میان اقلیت‌ها وگروههای مختلف حـاصل نمیشد اختلافات به یك دادگاه بـاصطلاح بیطرف رجوع میشدکه تصمیم نهائی را اتخاذ کند. این طرح واین پیشنهاد از نظر دموکراسی پسندیده وقابل قبول نبود اما کنگره‌حاضربود که تقریباً هرپیشنهادی را بپذیردتاشکست وتردید وبدبینی اقلیت‌ها را زایل سازد.

پاسخ دولت بریتانیا به بیانیهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره روشن بود و جـای هیچگـونه

تردیدی باقی نمیگذاشت و نشان میداد که آنها هیچ حاضر نیستند منظورها ومقاصد خود را ازجنگ روشن سازند یا بهیچوجه کنترولی درکاردولت را بـرای نمایندگان مـردم قبول کنند. بدینقرار باز هم همان وضع و نظام سابق ادامه می‌یافت. دولت بریتانیا در پاسخ خود میگفت که نمیتواند منافع خود را در هند بدون حمایت بگذارد.

درمقابل این پاسخ تمام وزیران عضو کنگره که دردولتهای ایالتی شرکت‌داشتند درسراسرهند استعفا دادند. آنها حاضر نبودند که درچنین وضع وبا چنین شرایطی برای ادامهٔ جنگ همکاری کنند. از طرف دولت هم مقررات قانون اساسی مـوجود معلق و موقوف‌الاجراء گردید وازنو یك حکومت مطلقه واستبدادی درهند برقرارشد. در نتیجه همان اختلافات قدیمی که بخاطر بوجود آمدن یك قانون اساسی و تحقق حقوق مردم در کشورهای غربی میان یك پارلمان منتخب مردم و امتیازات پادشاهان پیش آمده بود و درانگلستان وفرانسه دوپادشاه سرخود را درراه آن نهادند[1] درهند نیزشکل میگرفت. اما درهند چیزی بیش ازدرخواست یك قانون اساسی واختلافاتی ازاین قبیل پیش‌می‌آمد دراینجا آتش‌فشانی بود که هنوزمنفجر نشده بوداما خطرآن کاملامحسوس بودوغرشهای آن بگوش میرسید.

بن‌بستی که بوجود آمده بود همچنان‌باقی بود ودراین ضمن مقررات‌ومحدودیتهای تازه‌ئی وضع میگشت وفرامین جدیدی صادرمیشد و همهٔ آنها بر سرما فرود می‌آمد. اعضای کنگره ودیگران بتعداد روزافزون بازداشت میشدند. خشم عمومـی هم افزایش می‌یافت وازهرسو برای شروع باقدامی ازجانب ما درخواستهائی شنیده میشد. اماجریان جنگ وخطری که خود انگلستان را تهدید میکرد ما را بتردید می‌انداخت زیرا در هر حال ما نمیتوانستیم‌درس قدیمی وسابق گاندی جی را فراموش کنیم که بما گفته بودهدف ما نباید این باشد که برای حریف درموقعیکه خود اودر حال احتیاج است وبا مرگ و زندگی دست بگریبان میباشد مزاحمتی فراهم سازیم.

هرچه جنگ پیشتر میرفت، مسائل تازه‌تری مطرح میشد یا مسائل سابق بصورت تازه‌ئی در می‌آمد. مثل این بود که گروه بندیهای قدیمی شکل تازه بخود میگرفت و مقیاسهای سنجش قدیمی ارزش واعتبارخود را ازدست‌میداد. حوادث غیرمنتظره‌ئی پیش

---

۱ ـ اشاره به انقلابات آزادیخواهـانهٔ انگلستان وفرانسه است. انقلاب انگلستان در اواسط قرن هفدهم روی داد ودرآن چارلز اول پادشاه انگلیس درسال ۱۶٤۹ اعدام‌شد انقلاب فرانسه دراواخر قرن هیجدهم‌آغاز گشت وبخلع لوئی شانزدهم وبعدهم اعدام او وملکه ماری‌آنتوانت درسال ۱۷۹۳ منتهی گشت.

منظور از دوپادشاه که در انگلستان وفرانسه سرخود را دراین راه نهادند همین دونفر یعنی چارلز اول در انگلستان ولوئی شانزدهم درفرانسه میباشد ـ م

نہرو وخان عبدالغفارخان
پیشاور سال ۱۹٤۰

نہرو ومالاویاجی
مالاویا دربستر بیمارست سال ۱۹٤۰

می‌آمد که انطباق یافتن با آنها آسان نبود. پیمان روس و آلمان، هجوم روسیه به فنلاند، روش دوستانهٔ روسیه نسبت به ژاپن، همه برای ما حیرت‌انگیز بود. آیا در این دنیا اصول وموازین معتبری وجود داشت یا درهمه جا جزاپورتونیسم محض چیزی نبود؟

ماه آوریل فرا رسید ونروژاز پا درآمد. ماه مه سرنوشت هولناك هلند وبلژیك را با خود آورد. در ماه ژوئن ناگهان فرانسه شکست یافت و پاریس آن شهر زیبا و مغرور وآن مهد آزادی سقوط کرد ودرزیرچکمهٔ نازیها لگدکوب شد. فرانسه نه‌فقط از نظر نظامی شکست یافت بلکه تسلیم روحی وانحطاط اوخیلی بدتروزشت‌تر بود. ازخود میپرسیدم که چگونه ممکن است تمام این چیزها روی بدهدمگراینکه فسادوتباهی تااعماق اجتماعات آن کشورها را خراب وفاسد کرده باشد؟

آیا ازآنجهت که انگلستان وفرانسه مظاهرزندهٔ نظام کهن وقدیمی بودندمیبایست نابود میشدند و دیگر نمیتوانستند مقاومت کنند؟ آیا این اتفاقات از آنجهت بود که امپریالیسم‌هرچندظاهراً به‌آنها نیرومی‌بخشیدآنها رادریك چنین‌مبارزه‌ئی‌ضعیف‌میساخت؟ بدیهی است آنها نمیتوانستند درحالیکه خودشان آزادی‌را نفی میکردند بخاطر آزادی بجنگند ودرنتیجه‌امپریالیسم آنها، همچنانکه درفرانسه دیده میشد، صورت یك فاشیسم بیشرم را هم بخود میگرفت.

درانگلستان‌سایهٔ آقای نویل چمبرلن وسیاست کهنه‌اش هنوز باقی بود. راه برمه به چین[1] برای تسکین‌خاطرژاپن ازطردولت بریتانیا بسته شد. اینجا، درهند، هیچ نشانی ازتغییرات هویدانبود. محدودیتها و تضییقاتی که برای ما وضع شده بود امکان هر نوع فعالیت مؤثر را سلب میکرد.

این عدم پیش بینی و تنگ نظری دولت بریتانیا و این ناتوانی ایشان برای درك علائم زمان وفهم آنچه اتفاق افتاده است وباید خود را با آن منطبق ساخت، مرا بحیرت می‌انداخت. آیا در حوادث بین‌المللی هم مثل هر زمینهٔ دیگر یکرشته قوانین طبیعی وجود داشت که علت‌ها ناچارباید به نتایج‌خاصی منتهی‌میشوند و سیستم و رژیمی که دیگرارزش وفایدهٔ خودرا ازدست داده‌باشد حتی نمیتواند بطورشایسته‌وذکاوتمندانه بدفاع ازخود هم بپردازد؟

اگردولت بریتانیا تا این اندازه برای فهمیدن اوضاع بین‌المللی کند ذهن بود که

---

[1] ــ ازین راه بدولت چین‌ملی که دربرابرژاپن می‌جنگیداسلحه‌ومهمات و کمك‌ارسال‌میشد. دولت انگلستان پیش ازآنکه ژاپن درجنگ برضد آمریکا وانگلیس هم وارد شود این راه‌را برای خاطر ژاپن بست وباین ترتیب مردم ودولت چین بامشکلات بیشتری مواجه میشدند. ـ م

حتی نمیتوانست از تجارب خود عبرت بگیرد و درسی بیاموزد ، دربارهٔ دولت هند چه میتوان گفت ؟

واقعاً طرزکاردولت‌هند، هم خنده‌آوروهم تأثرانگیزاست زیرا هیچ چیزدراوتأثیر نمیگذارد واورا تکان نمیدهد. نه منطق و نه عقل ، نه خطر و نه ناکامی میتواند او را از رخوت ممتد و خواب آلودگی رضایت آمیزش بیرون آورد . این دولت هم هر چند که بظاهر بیداراست ودرروی ارتفاعات سیملا حرکت‌میکند درواقع‌مثل «ریپ‌وان‌وینکلی»[۱] درخواب است .

تحول ارضاع جنگ یکرشته‌مسائل تازه را دربرابر کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌قرارمیداد. گاندی جی میل داشت که کمیتهٔ عامله اصول عدم خشونت راکه ما درمبارزهٔ خود بخاطر آزادی پذیرفته بودیم برای طرزکار دولت مستقلی هم که احتمالا درآینده تشکیل شود بپذیرد و عقیده داشت که دولت آزاد هند باید در مقابل تجاوز خارجی یا اغتشاشات داخلی هم همین اصل را رعایت کند . با وجود اینکه در آنزمـان این مسئله برای ما مطرح نبود اما ذهن گاندی جی راکاملا بخود مشغول ساخته بود وتصورمیکرد که زمان آن فرا رسیده که این مسئله روشن گردد و تصریح شود . هر یك ازما عقیده داشتیم که درآینده هم باید مانند گذشته به سیاست عدم خشونت خود که سلاح مبارزهٔ ما بوده‌است وفادار بمانیم . جنگ اروپا هم این اعتقاد را استوارتر ساخته بود . اما این موضوع که دولت آیندهٔ هند باید مسلماً چنین روش و سیاستی را اتخاذ کند یك پیشنهاد عجیب بود و نمیشد تصور کرد کسی که درراه سیاست قدم برمیدارد بتواند چنین تصمیمی بگیرد .

گاندی جی حس میکرد ، وشاید هم حق داشت ، که او نمیتواند ازپیامی که برای دنیا آورده است عدول کند . اومیخواست دراین مورد آزادی‌عمل داشته باشد تاهرطور که دلش میخواهد عمل کند ومجبور نباشد که بنابر ضروریات سیاسی در راه خـود عقب بنشیند بدینقرار برای نخستین‌باراو براهی میرفت و کمیتهٔ عاملهٔ کنگره براه دیگری .

البته دربن‌مورد انفصال وجدائی مهمی حاصل نمیشد زیرا رشته‌های ارتباط کنگره با او بسیار نیرومند بود واو بدون‌تردید بازهم براهنمائی کنگره درزمینه‌های مختلف‌ادامه میداد و اغلب آنرا رهبری میکرد . معهذا شاید این یك حقیقت است که او روش‌خاصی اتخاذ کرد که تغییری دراوضاع بوجود می‌آورد و درنتیجه یك دوران مشخص از تاریخ نهضت ملی ما بپایان میرسید .

---

۱ _ Rip van winkle - ریپ وان وینکلی قهرمان یکی‌از داستانهای « واشنگتن ایروینگ » نویسندهٔ آمریکائی (۱۷۸۳ تا۱۸۵۹) میباشد . ریپ وان وینکلی مدت بیست سال درخواب بود وموقعی که بیدارشدهمه چیزرا دگرگونه یافت ــ داستان اصحاب کهف که درقرآن‌آمده است نیزچنین موضوعی را بیان میکند ـ م

در سالهای اخیراحساس میکردم که یك نوع خشکی وجمود در اوراه یافته وقدرت انطباق او با محیط و باحوادث کمتر شده بود. معهذا هنوز هم همان‌جادوی سابق‌او باقی بود وهنوز هم جذبهٔ سحرانگیزاو نفوذ خود را داشت‌وشخصیت وعظمت اومافوق‌دیگران بود وهمه چیزرا تحت‌الشعاع خود قرار میداد. هیچ کس نباید تصور کند که از نفوذ او در میلیونها نفوس هند چیزی کم شده است . او در مدت بیش از بیست سال معمار سرنوشت هند بوده است وهنوز هم‌کار اوپایان نیافته است.

در طی‌چند هفتهٔ اخیر کنگره بنا باصرار «راجاگوپالاچاری»[1]، پیشنهاد جدیدی به دولت بریتانیاعرضه داشت. بطوریکه گفته‌شده است «راجاگوپالاچاری» به جناح‌راست کنگره تعلق دارد. ذکاوت فوق‌العاده، شخصیت ممتاز وقدرت فراوان تجزیه وتحلیل او همواره در راه هدفهای‌ما کمکهای مؤثری بوده است. در دوران فعالیت دولتهای‌ایالتی که با شرکت کنگره بکار پرداختند او نخست‌وزیرایالت مدرس بود. اوبا اشتیاق وعلاقهٔ فراوانی که به اجتناب از تصادمات دارد پیشنهادی تهیه کرد که حتی بعضی از همکارانش در پذیرفتن‌آن تردید داشتند. این پیشنهاد مبنی برآن بود که دولت بریتانیا هم اکنون استقلال هند را برسمیت بشناسد وفوراً یك دولت موقتی‌ملی‌در هند تأسیس گردد که در برابر«مجمع‌مرکزی» کنونی هندمسئول‌باشد. وقتیکه‌یك چنین دولتی‌تشکیل شودخواهد توانست‌مسئولیت دفاع هند را بعهدهٔ خود بگیرد و درمساعی جنگ نیزدوشادوش‌بریتانیا شرکت کند.

این پیشنهاد کنگره بسیارعملی‌بود ومیتوانست فوراً اجرا گردد وبثمر برسد بدون آنکه محتاج تغییردادن چیزی باشد. یك چنین دولت ملی‌طبعاً یك دولت مختلط میبود که نمایندگان تمام اقلیت‌ها هم درآن‌شرکت‌میداشتند. این پیشنهاد جنبهٔ بسیاراعتدالی‌داشت. روشن است که از نظردفاع وشرکت درمساعی‌جنگی‌هم هرنوع کوشش جدی دراین راه مستلزم اعتماد و همکاری مردم میباشد و فقط یك دولت ملی در هند میتواند اعتماد و همکاری مردم را جلب کند ومورد استفاده قرار دهد. این‌کار مسلماً نمیتواند از راه‌تسلط استعماری وامپریالیستی‌صورت پذیرد.

اما امپریالیسم بشکل دیگری‌می‌اندیشد وتصور میکند که میتواند بکار خود ادامه دهد ومردم را باجرای نقشه‌ها وتمایلات خود مجبور سازد. حتی‌اگرخطر بمرحلهٔ تهدید کننده‌ئی هم‌برسد باز حاضرنیست که ازراه واگذار کردن کنترل امورسیاسی واقتصادی بخود هند چنین کمکی‌برای خود بدست‌آورد . توجه ندارد که اگر راه صحیح را بپذیرد

[1] ــ به حاشیهٔ صفحهٔ۱٥٤ رجوع شود ــ م

وبا شایستگی رفتار کند چه حیثیت‌واعتبار اخلاقی در هند ودر سایر قسمت‌های امپراطوری برای خود بدست‌می آورد.

امروز ۸ اوت ۱۹٤۰، در موقعیکـه این سطور را مینویسم نایب‌السلطنه پـاسخ دولت بریتانیا را باین پیشنهاد برای ما فرستاده است . این پاسخ باز هم با همان زبان کهنه وقدیمی امپریالیسم بیان شده ومحتویات آن با حرفهای سابق هیچ‌تغییری نیافته‌است در صورتی که ساعت ریگی زمان در اینجا هم مانند اروپا وسراسر جهـان تهی میشود و روزگار تحول می‌پذیرد.

باین شکل باز بسیاری از همکارانم بزندان باز گشته‌اند ومن هم دلم میخواهد که در جائی پیش ایشان باشم. شاید در تنهائی وانزوای زندان آسانتر بتوان معنی ومفهومی برای زندگی بدست آورد تا در این دنیای جنگ وسیاست وفاشیسم و امپریالیسم.

معهذا گاهی لااقل برای مدت کوتاهی هم که باشد میتوان ازاین دنیای زشت گریخت. ماه گذشته پس از بیست‌وسه‌سال دوباره بکشمیر باز گشتم[1] بیش از دوازده روز در آنجا نبودم اما دوازده روز پراز زیبائی که در آن مدت از جام سر مست کنندۀ این سر زمین شادی بخش سرشار بودم. در آنجا در درۀ آشنا وقدیمی ودر ارتفاعات کوهها گردش کردم و به قله‌ها و یخچالها بالا رفتم وباز هم احساس کردم که زندگی بزحمتش می‌ارزد.

جواهرلعل نهرو

الله آباد

۸ اوت ۱۹٤۰

---

۱ ــ به صفحات ۸۲ و۸۳ کتاب رجوع شود ــ م

یادداشت مترجم:

بطوریکه ملاحظه میشود آخرین سطور این کتاب در سال ۱۹۴۰ نوشته شده‌است همچنانکه خود نویسنده در مقدمهٔ مخصوص ترجمهٔ فارسی متذکر شده است از آنزمان تا کنون حوادث فراوانی برهند و بر نویسندهٔ کتاب گذشته است.

از سالها پیشتر از پایان کتاب وجود جواهر لعل نهرو و سر گذشت او در واقع قسمتی از تاریخ هند شده بود و از آنپس هم ماجرا های زندگی او را باید در کتاب بزرگ تاریخ هند خواند. با اینهمه مسلماً خوانندهٔ ایرانی که این صفحات را بپایان میرساند مشتاقست که از حوادث مهم زندگی نهرو پس از پایان کتاب ـ ولو باختصار ـ مطلع گردد. بیان این حوادث آسان نیست و در صفحات معدود نمی گنجد. اما برای آنکه به این اشتیاق پاسخی گفته شده باشد این چند سطر مختصر را بر ترجمهٔ خود می‌افزایم.

در ماه اوت سال ۱۹۴۰ فصلی که بنام «پنج سال بعد» بر کتاب افزوده شده بپایان رسید. کمی بعد، در همانسال، جواهر لعل نهرو یکبار دیگر بخاطر مبارزات خود و طبق مقررات استثنائی زمان جنگ بدنبال رفقا و همکارانش بازداشت شد و زندانی گردید. دوران این زندان چند ماه طول کشید تا در سال ۱۹۴۱ پیش از آنکه مدت مقرر آن بپایان رسد آزاد گردید.

در تمام آن سالهای جنگ مردم هند و کنگرهٔ ملی در عین حال که نمیخواستند در راه مساعی بریتانیا در جنگ برضد فاشیسم مزاحمتی ایجاد کنند درخواست استقلال خود را دنبال میکردند و چون این مذاکرات بجائی نمیرسید در ماه اوت سال ۱۹۴۲ کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند در دوران اجلاسیه‌ئی که در شهر بمبئی تشکیل داد قطعنامهٔ معروف به «از هند بیرون بروید» را صادر کرد.

با این قطعنامه که خطاب به انگلیسیها تصویب شد یکبار دیگر آتش شور و اشتیاق مبارزه در هند شعله‌ور گردید. گاندی جی که از اواخر ۱۹۳۴ از کنگره تقریباً کنار گرفته بود نیز در این مبارزهٔ بزرگ و تصویب این قطعنامه شرکت داشت.

دولت بریتانیا بلافاصله گاندی جی و تمام رهبران کنگره را بازداشت و زندانی کرد اما امواج مبارزات دامنه‌دار عمومی که بیان کنندهٔ اشتیاق شورانگیز مردم هند بتحصیل استقلال بود ادامه داشت و با وجود فشارها و بازداشت‌ها و خشونت‌ها فروکش نمیکرد.

گاندی جی که در کاخ آقا خان در شهر پونه بازداشت بود بعلت بیماری در سال ۱۹۴۴ آزاد گشت اما جواهر لعل نهرو و سایر رهبران کنگره تا آخر جنگ و تا سال ۱۹۴۵ در زندانهای خود ماندند و پس از جنگ آزاد شدند. این زندان آخرین دوران زندانهای

نهرو بود.

در ماه اوت ۱۹٤۷ سرزمین بزرگ هند علیرغم آرزوهای وطن‌پرستان وعناصر مترقی هند و بدو قسمت هندوستان و پاکستان تقسیم گشت و بالاخره باین ترتیب نخستین دولت مستقل هند تشکیل گردید.

جواهر لعل نهرو از همانوقت نخست‌وزیر بلامنازع هند است که ضمناً مقام وزارت امور خارجه را نیز بعهدهٔ خود دارد.

از آنزمان کشور مستقل هند در سایهٔ رهبری خردمندانهٔ نهرو با قدمهای استوار و مطمئن در راه روشن سوسیالیسم که هدف همیشگی جواهر لعل نهرو بوده است پیش‌میرود وهرروز پیروزی جدیدی بدست می‌آورد که نه فقط از نظرخود مردم هند اهمیت وارزش فراوان دارد بلکه درسرنوشت تمام‌مردم آسیا و تمام‌مردم‌جهان نیزاثرمیگذارد.

تهران مرداد ماه ۱۳۳۵

محمود تفضلی

سوگند روز استقلال

۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۰

ما اعتقاد داریم که مردم هند هم مانند تمام مردم دیگر حق مسلم و غیرقابل انتقال دارند که آزاد زندگی کنند و از ثمرات رنج خود بهره‌مند گردند و ضروریات زندگی ایشان فراهم باشد بطوریکه بتوانند تمام امکانات را برای رشد و پیشرفت خود داشته باشند. همچنین ما اعتقاد داریم که اگر دولتی مردم را از حقشان محروم ساخت و آنها را تحت فشار قرار داد، مردم نیز حق دارند آنرا از میان بردارند. دولت بریتانیا در هند نه فقط مردم را از آزادی محروم ساخته است بلکه اساس کار خود را بر استثمار توده‌ها بنا نهاده است و از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و روحی نیز به هند آسیب فراوان رسانده است. از اینرو ما معتقدیم که هند باید بستگی خود را به بریتانیا قطع کند و به «پورنا سواراج» یا «استقلال کامل» برسد.

هند از نظر اقتصادی نابود شده است. مالیاتی که از کیسهٔ مردم کشور ما بیرون کشیده شده است بهیچوجه با درامد ایشان تناسبی ندارد. درامد متوسط ما در هر روز هفت پیسه (کمتر از دو پنس انگلیسی) میباشد و از مبالغ هنگفتی که میپردازیم ۲۰ درصد آن مالیات ارضی است که از دهقانان گرفته میشود و ۳ درصد هم مالیات نمك است که بار سنگین آن بردوش فقیران میافتد.

حرفه‌های روستائی، مانند بافندگی دستی، از بین رفته است و در نتیجه دهقانان لااقل چهارماه از سال را بدون کار میمانند. فکرشان از نداشتن کاردستی تیره میشود و هیچ چیزی هم از آن نوع که در کشور های دیگر دیده میشود بجای این حرفه‌های نابودشده بوجود نیامده است.

حقوق گمرکی و ارزش پول بصورتی تنظیم شده است که بار بیشتری بردوش دهقانان میگذارد. کالا های ساخت بریتانیا قسمت عمدهٔ واردات ما را تشکیل میدهد. درعوارض گمرکی علناً برای کالاهای ساخت بریتانیا امتیازاتی بوجود آمده است و عایداتی هم که ازین راه بدست می‌آید برای کم کردن بار توده‌های مردم بکار نمیرود بلکه در راه حفظ یك دستگاه اداری بی‌ثمر و پرخرج صرف میشود. بعلاوه تناسب وضع مبادلات طوری بوده است که میلیونها نفر ازمردم هند بترك کشور خود ناچار شده‌اند.

✲درمتن صفحهٔ ۲۹۶ کتاب به این سوگند اشاره شده است.

از نظر سیاسی نیز وضع هند هرگز تا آن اندازه که دردوران تسلط بریتانیادیده میشود دچار انحطاط نشده‌است . هیچ نوع اصلاحی‌صورت نگرفته‌است که قدرت سیاسی واقعی به مردم منتقل گردد . صاحبان عالیترین مقامات ما هم ناچار بوده‌اند که دربرابر مقامات خارجی سرفرود آورند. حق آزادی بیان‌عقیده وحق آزادی‌اجتماعات وفعالیت‌های اجتماعی ازماسلب گشته‌است و بسیاری از هموطنان ما ناچار شده‌اند بصورت تبعیدی در خارجه زندگی کنند ونمیتوانند به‌خانه وسامان خود باز گردند . تمام استعدادهای اداری کشته‌شده‌است وافرادتودهٔ مردم ناچار بوده‌اند خود را با مشاغل کوچك دردوائر محقر روستائی وکارمندی جزء در ادارات راضی‌سازند .

از نظر فرهنگی تعلیماتی که بما داده‌شده طوری بوده‌است که‌مارا ازتکیه گاههای فرهنگی خودمان جدا ساخته است وپرورشی که بماداده‌شده است‌خود همچون‌زنجیرهائی دست وپای ما رابسته است .

از نظر روحی هم خلع سلاح اجباری ، مردانگی را ازما گرفته‌است وحضور دائمی ارتش‌خارجی اشغالگر که همواره برای درهم کوفتن روح مقاومت ما بکار رفته‌است این فکر را در ما پرورانده‌است که ماخودمان قادر نیستیم خود راحفظ کنیم ودرمقابل‌تجاوز خارجی بدفاع پردازیم وحتی در مقابل حملات دزدان و راهزنان و ولگردان از خانه و خانواده‌های خود دفاع کنیم .

ما گردن‌نهادن بیش ازاین‌را، به‌حکومتی که‌اینهمه‌مصائب عظیم برای کشورمافراهم ساخته‌است، جنایتی‌نسبت به‌انسان و به‌خداوند میشماریم . درعین حال قبول داریم که مؤثرترین راه تحصیل آزادی و استقلالمان پرداختن به اقدامات خشونت‌آمیز نیست . بدینقرار خود را آماده میسازیم که تا آنجا که بتوانیم از همکاری ارادی با دولت بریتانیا خودداری کنیم وآماده میشویم که به‌نافرمانی عمومی و از جمله به‌عدم پرداخت مالیاتها بپردازیم .

ماطمئن هستیم که اگر بتوانیم فقط کمك ارادی خود را از ایشان مضایقه کنیم و پرداخت مالیات‌ها را ، البته بدون هیچ نوع خشونتی ، متوقف سازیم حتی با وجود تحریك‌ها وتفتین‌ها مسلماً این‌تسلط غیرانسانی‌خارجی‌پایان‌خواهدیافت. بدین‌جهت‌اکنون دراینجاعلناً تصمیم‌میگیریم وسوگندیادمیکنیم که ازتعلیمات کنگره که گاه بگاه بخاطر حصول «پورناسواراج» اتخاذ میگردد پیروی کنیم .

ضمیمهٔ ب*

قطعنامهٔ یادآوری

۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۱

ما اهالی . . . . . . افتخار و سپاسگزاری تحسین آمیز خود را از پسران و دختران هند که در مبارزهٔ بزرگ بخاطر استقلال شرکت جستند و بدینشکل رنجها برده‌اند و فداکاریها کرده‌اند تا مادروطن بتواند آزاد باشد، از رهبر بزرگ و محبوب خودمان مهاتما گاندی که الهام بخش دائمی ما بوده وراه هدفهای عالی و تلاشهای نجیبانه را بما نشان داده، ازصدها نفرجوانان دلیرمان که جان خود را درمحراب آزادی قربانی ساختند، ازشهیدان پیشاوور وتمامی استان مرزی وشولاپور و ناحیهٔ میدناپور و بمبئی، از انبوه هزاران هزار کسانی که با هجومهای وحشیانه وضربات لاتی نیروهای دشمن روبروشدند، ازسربازان هنگ گاروالی وتمام هندیانی که درصفوف ارتش و پلیس دولت قرارداردند و با بخطرانداختن جان خویش تیراندازی یا اقدامات دیگری برضد هموطنان خود را رد کردند، ازدهقانان سرفراز وغلبه ناپذیر گجرات که بدون تزلزل وبدون روی گرداندن ازمشکلات باانواع اقدامات خشونت آمیز ووحشت انگیز مواجه گشتند وتمام دهقانان رنجبر سایر نواحی هند که با وجود انواع تضییقات بطور مؤثری درمبارزه شرکت جستند، از پیشه‌وران وبازرگانان وسایر اعضای جامعهٔ بازرگانی که با تحمل زیانهای سنگین برای خود ومخصوصاً با شرکت در تحریم منسوجات خارجی وکالاهای انگلیسی به مبارزهٔ ملی کمك کردند، از یکصد هزارمردان و زنان که بزندانها رفتند و با انواع محرومیتها رنجها بردند وحتی گاهی درداخل زندانها هم مورد هجوم قرار گرفتند وشلاق خوردند، ومخصوصاً ازداوطلبان عادی که همچون سربازان واقعی هند بدون توجه به کسب شهرت یا پاداش ومزد وفقط بخاطر هدفی بزرگ بطورخستگی ناپذیر وبا رعایت انتظام وآرامش درمیان رنجها وسختیها بکارخودادامه دادند، اعلام میداریم.

ما همچنین ستایش وتحسین عمیق خود را نسبت بزنان هند که در ساعات خطرناك بخاطرمادروطن پناهگاه خانه‌های خود را رها کردند وبا شهامت ومقاومت تزلزل ناپذیر دوشادوش مردان خود درصفوف ارتش ملی هند ودرنخستین خطوط جبهه قرار گرفتند تا درفداکاریها وپیروزیهای مبارزه باایشان شریك باشند، ونیز افتخارغرور آمیز خود را از

---

*درمتن صفحهٔ ۳۴۱ به این قطعنامه اشاره شده است.

جوانان خردسال کشورمان و «وانارسنا»[1] که حتی عمر کم ایشان مانع آن نمیگشت که خودرا بدامان مبارزه اندازند ودرراه‌منظور بزرگ شهیدانی تقدیم دارند اعلام‌میکنیم .

بعلاوه‌ما سپاسگزاری‌تحسین آمیزخودرا از ین‌واقعیت اعلام‌میداریم که تمام‌فرقه‌های مذهبی چه بزرگ‌وچه کوچك وتمام‌طبقات مردم‌هند درراه مبارزهٔ بزرگ ملی بایکدیگر متفق شده‌اند وبهترین مساعی خود را بکاربرده‌اند . مخصوصاً فرقه‌های اقلیت‌ـمسلمانان سیك‌ها ، پارسی‌ها ، مسیحی ها ـ با فداکاری پرارزش و صادقانه بمنظور خدمت به‌مادر مشترك وطن کمك کرده‌اند تا یك ملت‌متفق وتجزیه‌ناپذیرمطمئن از پیروزی ومصمم برای تحقق وحفظ استقلال هند بوجودآید و آزادی‌نوین را درراه دورافکندن قیود دست‌و۔ پاگیرواز‌میان بردن‌عدم تساویهامیان تمام‌طبقات مردم‌هند و بدینقرار برای خدمت به‌هدف بزرگ انسانیت بکار برد .

ما ، درحالیکه این سرمشقهای عالی والهام‌بخش فداکاری وتحمل رنج درراه هند را دربرابرخود داریم سوگند استقلال خود را تکرار میکنیم و تصمیم میگیریم که‌پیکار خود را دنبال کنیم تا وقتی که‌هندکاملا آزادگردد.

---

۱ ـ طبق افسانه های اساطیرهند «وانارسنا»موجودات کوچکی بودند که درپیروزیهای بزرگ به‌قهرمانان ملی کمك های موثر کردند ـ م

فهرست مندرجات

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

JAWAHARLAL NEHRU

an autobiography

Translated from English into Persian

by :

Mahmoud TAFAZZOLI

PUBLISHED BY

N.I.L

PRINTED IN IRAN

Teheran 1956

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

درسال ۱۹۴۷ نهرو پرچم استقلال هند را برافراخت

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			